انجمن ایرانی روابط بین الملل
IISA
Iranian International Studies Association

دانشگاه فردوسی مشهد

پژوهش‌نامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل

۲۴

دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲ | بهار و تابستان ۱۴۰۳ | شاپا: ۳۴۷۲-۲۳۲۲

چارچوب‌ها و الزامات منطقی همگرایی جهانی در سیاست ضدتروریسم
یاسر اسماعیل زاده

بررسی محیط منطقه‌ای دریای خزر؛ شناخت الگوهای منازعه و همکاری امنیتی
کیوان افشاریان، رضا سیمبر، مهدی هدایتی شهیدانی

تبیین سیاست خارجی ایالات متحده در قبال جنگ ۲۰۲۲ اوکراین از منظر رئالیسم نئوکلاسیک
فریده امانی کیکانلو، سید امیر نیاکویی

امنیتی‌شدن سیاست خارجی ج.ا. افغانستان: سطوح و نشانه‌ها
محمدشریف تنیوال، سیداحمد فاطمی‌نژاد، سیدحسین اطهری، فاطمه محروق

بررسی توسعه سدسازی ترکیه (گاپ و داپ) بر اساس منطق پیامدنگری آن بر کشورهای پیرامونی (با رویکردی حقوقی)
طاهر حیدرزاده، رحمت حاجی مینه

تحلیل الگوی رفتاری آمریکا و انگلیس در بحران آذربایجان در چارچوب نظریه نظام جهانی
جواد حقگو، محمد رادمرد

واکاوی تصمیم ۲۰۲۰ دادگاه ویژه لبنان در قضیه «عیاش و دیگران»
محمد ستایش‌پور، سعید مختاری

ایران و راهبرد همسایگی فعال؛ الگووارگی فرکتالی در سیاست خارجی منطقه-گرا
وحید سینایی، فاطمه محروق، احسان مزدخواه

تبارشناسی «گفتمان مبارزه با تروریسم» در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا
علیرضا سمیعی اصفهانی، نفیسه الهدادی

ماهیت‌شناسی مقاومت در برابر اقدامات دیوان کیفری بین‌المللی؛مصادیق و نمونه‌ها
سید مهدی سیدزاده ثانی، محمدمهدی صادقی

امکان‌سنجی دلارزدایی در اقتصاد ایران بر اساس عضویت در سازمان بریکس
ابوالقاسم شهریاری

بررسی بایسته‌های دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه و اوکراین
مهدی شیرمحمدی

تحول در مبانی و بسترهای سیاسی-امنیتی قدرت در خاورمیانه و الزامات راهبردی-رویکردی ج.ا.ایران
فرزاد رستمی، مختارزیایی، فروزان مرزبانی

آسیب‌شناسی دیپلماسی رسمی جمهوری اسلامی ایران در قبال ترکمنستان (۲۰۱۵ - ۲۰۲۰)
با تأکید بر رویکرد پارادیپلماسی
الهام صباغ، مهناز گودرزی

رویکردسنجی ادبیات علمی روابط بین‌الملل ایرانی: بررسی مقالات علمی-پژوهشی سال ۱۴۰۰
سجاد صادقی

راهبردهای سیاست خارجی در وضعیت انطباق سیستمی؛ منطقه خلیج فارس
محمدرضا فرجی

ناسیونالیسم متاخر و فروپاشی ذهنیت توسعه در افغانستان ۲۰۰۲-۲۰۲۱
محمد ابراهیم فروزش، مهدی نجف زاده، وحید سینایی، مرتضی منشادی

مطالعه‌تطبیقی سیاست انرژی پاک در توسعه پایدار چین و آمریکا
ارسلان قربانی شیخ‌نشین، شیرین حداد زند

کاربست تحلیل علّی لایه‌ای در تبیین رویکرد نگاه به شرق در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران
سعیده کوزه‌گری، سهیل گودرزی

استعارهٔ مفهومی «مسیر» و «تحول عدالت» در گفتمان سیاست خارجی دولت سیزدهم (با تأکید بر سخنرانی‌های رئیس‌جمهور در مجمع سالیانه سازمان ملل متحد)
سیدهاشم منیری، سیدحسین اطهری

مسئولیت دولت‌ها در نقض حق حیات ارزیابی رویه دیوان اروپایی حقوق بشر
محمد آشوری، محمدصادق چاووشی، جعفر کوشا

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

پژوهش‌نامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل
نشریهٔ شش‌ماهانهٔ دانشگاه فردوسی مشهد و انجمن ایرانی روابط بین‌الملل
دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی۲۴، بهار و تابستان۱۴۰۳
شاپا: ۳۴۷۲-۲۳۲۲
پروانهٔ انتشار: نامهٔ شمارهٔ ۹۰/۲۸۰۳۰ مورخ ۱۳۹۰/۱۱/۰۳وزارت فرهنگ‌وارشاداسلامی، معاونت‌امورمطبوعاتی‌واطلاع‌رسانی
این نشریه طبق نامهٔ شمارهٔ ۳/۱۸/۵۵۰۸۵مورّخ ۱۳۹۲/۰۴/۲۲ و برابر با نامهٔ ابلاغیهٔ آیین‌نامهٔ شمارهٔ ۱۱/۲۵۶۸۵ مصوب ۱۳۹۸/۰۲/۰۹ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، **علمی** محسوب می‌شود.

هیئت تحریریهٔ داخلی
حمید احمدی(استاد دانشگاه تهران)،سیدحسین اطهری(دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، سیدمحمدعلی تقوی(دانشیار دانشگاه علامه‌طباطبایی)،حسین دهشیار(استاد دانشگاه علامه‌طباطبایی)، سیدحسین سیف‌زاده(استاد بازنشستهٔ دانشگاه تهران)، رضا سیمبر(استاد دانشگاه گیلان)، وحید سینایی(دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، سیّداصغر کیوان‌حسینی(استاد دانشگاه علامه‌طباطبایی)،سیدمسعود موسوی شفائی(دانشیار دانشگاه تربیت مدرس)، مهدی نجف‌زاده(دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)،احمد نقیب‌زاده(استاد بازنشستهٔ دانشگاه تهران)، عنایت‌الله یزدانی(دانشیار دانشگاه اصفهان)

هیئت تحریریهٔ بین‌المللی
آرشین ادیب‌مقدم (استاد دانشگاه لندن، انگلستان)، سیف‌الدین ژورائف (استاد دانشگاه دولتی مطالعات شرقی تاشکند، ازبکستان)، گلشن دیتل (استاد دانشگاه جواهر لعل‌نهرو، هند)، آکبوتا ژولداسبکووا (استاد دانشگاه ملی اورآسیا، قزاقستان)، لی فو چوان (استاد دانشگاه نورث‌وست، چین)، ووتر ورنر (استاد دانشگاه وریج، هلند)، یو دال سئونگ (استاد دانشگاه مطالعات خارجی هانکوک، کره‌جنوبی)، ولادیمیر یورتائف (استاد دانشگاه دوستی ملل، روسیه)

داوران
روح‌اله اسلامی (دانشگاه فردوسی مشهد)، علی اسمعیلی اردکانی (دانشگاه علامه‌طباطبایی)، مرضیه‌سادات الوند (دانشگاه بجنورد)، اعظم امینی (دانشگاه فردوسی مشهد)، علی باقری دولت‌آبادی (دانشگاه یاسوج)، آرش بیداله‌خانی (دانشگاه فردوسی مشهد)، محسن جان‌پرور (دانشگاه فردوسی مشهد)، مهدی جاودانی‌مقدم (دانشگاه آزاد اسلامی قم)، سعید چهرآزاد (دکترای روابط بین‌الملل)، رضا رحمتی (دانشگاه بوعلی‌سینا)، سارا رستمی (دانشگاه پیام‌نور البرز)، سیدهادی زرقانی (دانشگاه فردوسی مشهد)، خلیل‌اله سردارنیا (دانشگاه شیراز)، علیرضا سمیعی اصفهانی (دانشگاه یاسوج)، رضا سیمبر (دانشگاه گیلان)، سعید شکوهی (دانشگاه علامه‌طباطبایی)، جواد صالحی (دانشگاه شیراز)، مختار صالحی (دانشگاه مازندران)، محمد صیادی (دکترای علوم سیاسی)، سیداحمد فاطمی‌نژاد (دانشگاه فردوسی مشهد)، زینب فرهادی (دکترای روابط بین‌الملل)، فرهاد قاسمی (دانشگاه تهران)، سیامک کریمی (دکترای حقوق بین‌الملل)، جهانگیر کرمی (دانشگاه تهران)، الهه کولایی (دانشگاه تهران)، سیداصغر کیوان‌حسینی (دانشگاه علامه‌طباطبایی)، فاطمه محروق (دانشگاه فردوسی مشهد)، فریده محمدعلی‌پور (دانشگاه خوارزمی)، مرتضی منشادی (دانشگاه فردوسی مشهد)، سیدمحسن موسوی‌زاده جزایری(دکترای علوم سیاسی)، سیدمسعود موسوی شفائی (دانشگاه تربیت‌مدرس)، سیدحسن میرفخرایی (دانشگاه علامه طباطبایی)، امیرحسن نیازپور (دانشگاه شهید بهشتی)، سیدامیر نیاکویی (دانشگاه گیلان)

پایگاه‌های نمایهٔ نشریه
پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (www.isc.com)
پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (www.sid.ir)
کتابخانهٔ منطقه‌ای علوم و تکنولوژی شیراز (www.srlst.com)
بانک اطلاعات نشریات کشور (www.magiran.com)
پایگاه نشریات الکترونیک دانشگاه فردوسی مشهد (www.um.ac.ir)

نشانی
مشهد، بلوار وکیل آباد، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی، دفتر پژوهش‌نامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل
کد پستی: ۹۱۷۷۹۴۸۹۵۱، صندوق پستی: ۱۳۵۷
تلفن تماس: ۳۸۸۰۶۳۰۹-۰۵۱، نمابر: ۳۸۸۰۷۳۹۳-۰۵۱
سایت نشریه: http://irlip.um.ac.ir، رایانامه: jipr@um.ac.ir
سایت انجمن ایرانی روابط بین‌الملل: www.iisa.ir، رایانامه: iranianiisa@gmail.com

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل، دستاورد همکاری **دانشگاه فردوسی مشهد** و **انجمن ایرانی روابط بین‌الملل** است.

صاحب امتیاز
دانشگاه فردوسی مشهد

سردبیر
مرتضی منشادی

دستیار سردبیر و دبیر هیأت‌تحریریه
سیدمحسن‌موسوی‌زاده جزایری

مدیر داخلی
زهره اسکندری پور

ویراستار فارسی
فرشته گلچین راد

ویراستار لاتین
حسین نورانی

خطّ‌مشی و رویکرد دوفصلنامه

پژوهش‌نامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل آمادهٔ دریافت مقالات استادان، پژوهش‌گران و متخصصان حوزهٔ روابط بین‌الملل و علوم سیاسی است. این نشریه در زمینه های تخصصی سیاست بین‌الملل، سیاست خارجی، روابط خارجی ایران، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تاریخ روابط بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین المللی، امنیّت بین‌الملل، مسایل نظامی و استراتژیک، مسایل سیاسی جهان اسلام، جغرافیای سیاسی، ژئوپولیتیک و مطالعات منطقه‌ای، نوشتارهای پژوهشی پژوهشگران را پس از داوری‌های مطابق با استاندارد نشریه،منتشر می‌کند. پژوهش‌نامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل مقاله‌هایی را علمی‌پژوهشی می‌داند که دارای چنین ویژگی‌هایی باشند: ۱) دارا بودن مقدمهٔ توضیحی و بیان واضح مسألهٔ پژوهش،۲) بررسی و مرور مختصر و مفید ادبیات و نظرات پژوهشی موجود،۳) تعیین و توضیح هدف از نگارش مقاله،۴) تعیین روش مناسب برای پژوهش و گردآوری داده‌های مورد نیاز،۵) به‌کارگیری روش تعیین‌شده توسط مؤلف در گردآوری و تحلیل داده‌ها و نگارش متن مقاله،۶) معتبربودن منابع و داده‌ها،۷) ارائهٔ نتیجه‌گیری درست و موثّق از تحلیل داده‌ها،۸) بیان صریح یافته‌های پژوهش و ارائهٔ پیامدهای نظری(و در صورت لزوم آثار عملی) آن‌ها،۹) رعایت ترکیب و تناسب در سازمان‌دهی مقاله،۱۰) رعایت قواعد شکلی در نگارش مقاله مطابق با معیارهای نشریه.

راهنمای آماده‌سازی و ارسال مقاله

هر مقالهٔ تخصصی بایستی به فارسی روان و آسان‌فهم و بر پایهٔ دستور خطّ فرهنگستان زبان و ادب فارسی((http://www.persianacademy.ir،تحت نرم‌افزار Word نوشته شود و تا حدّ امکان بیش از ۸۰۰۰ نباشد.

علاقه‌مندان می‌بایست مقالات خود را با رعایت آیین‌نامهٔ نگارش مقاله،فقط از طریق سامانهٔ یکپارچهٔ نشریات دانشگاه فردوسی مشهد به‌نشانی http://irlip.um.ac.ir ارسال کنند.

مقاله باید دارای چکیده(فارسی و انگلیسی)،واژگان کلیدی،مقدمه،روش،نتایج بحث،منابع مورداستفاده باشد و اصول زیر در آن رعایت شود:

مشخصات نویسنده یا نویسندگان(همراه با تعیین نویسندهٔ مسئول) که شامل نام و نام خانوادگی،سمت،محل خدمت،عنوان و درجهٔ علمی،تاریخ و محل انجام تحقیق است،ذکر شود.

عنوان مقاله(حداکثر در ده کلمه) در وسط صفحهٔ اول نوشته شود.

چکیده در عین مختصربودن باید محتوای مقاله را برساند. در چکیده از منبع،جدول،نمودار و کلمات اختصاری مبهم استفاده نشود. چکیده از ۲۵۰ کلمه تجاوز نکند و تمام آن در یک بند نوشته شود.

مقدمه شامل اطلاعات مربوط به سوابق موضوع،اهمیت تحقیق و مسألهٔ مورد مطالعه باشد.

روش پژوهش به‌طور مشخص و روشن بیان گردد.

اگر نتایج شامل عکس،جداول و نمودار باشد نسخهٔ اصلی هر یک به نشریه ارسال شود.

شمارهٔ هر جدول در بالا و سمت راست آن نوشته شود. عنوان جدول گویای نتایج مندرج در آن باشد.

نتایج و بحث را می‌توان به‌طور توأم یا مجزا بیان کرد. بحث شامل تجزیه و تحلیل نتایج به‌دست‌آمده در ارتباط با تحقیق مورد نظر باشد.

منبع‌نویسی به روش APA باشد. جهت راهنمایی بیشتر به فایل «راهنمای ارجاع منابع و مآخذ به روش APA» موجود در آدرس زیر مراجعه کنید:
http://fea.um.ac.ir/parameters/fea/filemanager/forms/reference2.pdf

منابع مورداستفاده شامل جدیدترین اطلاعات در زمینهٔ مورد نظر باشد.

چکیدهٔ انگلیسی،برگردان کامل و دقیق چکیدهٔ فارسی و شامل عنوان اصلی مقاله،نام نویسندگان،آدرس و عنوان علمی آنان و واژه‌های کلیدی باشد.مسئولیت هر مقاله از نظر محتوای علمی و نظرات مطرح‌شده در متن آن،به‌عهدهٔ نویسنده یا نویسندگان مسئول مقاله خواهد بود.تا قبل از پایان مراحل نهایی چاپ،اگر مشخص شود مقالهٔ منتخب به هر شکل در جای دیگری به‌چاپ رسیده است از انتشار آن جلوگیری خواهد شد.مقاله‌ها توسط هیئت تحریریه و با همکاری متخصصان داوری شده و در صورت تصویب،بر طبق ضوابط خاص نشریه به‌نوبت،چاپ خواهند شد.نشریه در ردّ یا قبول،جرح و تعدیل و ویراستاری مقاله‌ها اختیار تامّ دارد.

چارچوب‌ها و الزامات منطقی همگرایی جهانی در سیاست ضدتروریسم..... ۱
بررسی محیط منطقه‌ای دریای خزر؛ شناخت الگوهای منازعه و همکاری امنیتی..... ۲۵
تبیین سیاست خارجی ایالات متحده در قبال جنگ ۲۰۲۲ اوکراین از منظر رئالیسم نئوکلاسیک..... ۵۱
امنیتی‌شدن سیاست خارجی ج.ا. افغانستان: سطوح و نشانه‌ها..... ۷۵
بررسی توسعه سدسازی ترکیه (گاپ و داپ) بر اساس منطق پیامدنگری آن بر کشورهای پیرامونی (با رویکردی حقوقی)..... ۹۵
تحلیل الگوی رفتاری آمریکا و انگلیس در بحران آذربایجان در چارچوب نظریه نظام جهانی..... ۱۲۵
واکاوی تصمیم ۲۰۲۰ دادگاه ویژه لبنان در قضیه «عیاش و دیگران»..... ۱۴۵
ایران و راهبرد همسایگی فعال؛ الگووارگیِ فرکتالی در سیاست خارجی منطقه‌گرا..... ۱۶۱
تبارشناسی «گفتمان مبارزه با تروریسم» در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا..... ۱۸۷
ماهیت‌شناسیِ مقاومت در برابر اقدامات دیوان کیفری بین‌المللی؛مصادیق و نمونه‌ها..... ۲۱۸
امکان‌سنجی دلارزدایی در اقتصاد ایران بر اساس عضویت در سازمان بریکس..... ۲۴۱
بررسی بایسته‌های دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه و اوکراین..... ۲۶۹
تحول در مبانی و بسترهای سیاسی-امنیتی قدرت در خاورمیانه و الزامات راهبردی-رویکردی ج.ا.ایران..... ۳۰۵
آسیب‌شناسی دیپلماسی رسمی جمهوری اسلامی ایران در قبال ترکمنستان (۲۰۱۵ - ۲۰۲۰) با تأکید بر رویکرد پارادیپلماسی..... ۳۳۵
رویکردسنجی ادبیات علمی روابط بین‌الملل ایرانی: بررسی مقالات علمی-پژوهشی سال ۱۴۰۰..... ۳۵۵
راهبردهای سیاست خارجی در وضعیت انطباق سیستمی؛ منطقه خلیج فارس..... ۳۷۷
ناسیونالیسم متاخر و فروپاشی ذهنیت توسعه در افغانستان ۲۰۰۲-۲۰۲۱..... ۴۰۳
مطالعه‌تطبیقی سیاست انرژی پاک در توسعه پایدار چین و آمریکا..... ۴۳۷
کاربست تحلیل علّی لایه‌ای در تبیین رویکرد نگاه به شرق در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران..... ۴۶۵
استعارۀ مفهومی «مسیر» و «تحول عدالت» در گفتمان سیاست خارجی دولت سیزدهم (با تأکید بر سخنرانی‌های رئیس‌جمهور در مجمع سالیانه سازمان ملل متحد)..... ۴۹۱
مسئولیت دولت‌ها در نقض حق حیات ارزیابی رویه دیوان اروپایی حقوق بشر..... ۵۱۵

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.74561.1218
مـقالهٔ پژوهشـی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۰/۱۰/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۲

چارچوب‌ها و الزامات منطقی همگرایی جهانی در سیاست ضدتروریسم

یاسر اسماعیل زاده[۱]

چکیده

امروزه جهان درگیر مسائل پیچیده و مخاطرات فراوانی شده است. وجود رقابت‌های فزاینده، فرهنگ‌های متنوع و متعارض، نبرد قدرت و نابرابری‌های اقتصادی نمایانگر این موضوع است که بازیگران مختلف، اهداف و مقاصد متفاوت دارند. در واقع می‌توان یکی از دلایل اساسی رشد و فعالیت فزاینده گروه‌های ترویستی مختلف را در عدم انسجام و همگرایی جهانی در سیاست‌های ضدتروریسم دانست. این مقاله در پی واکاوی این پرسش اساسی است که همگرایی جهانی برای مبارزه با تروریسم چه چارچوب و الزامات منطقی دارد؟ این مقاله معتقد است که منطقی استراتژیک برای همگرایی و همکاری بین‌المللی برای مبارزه با تروریسم وجود دارد که می‌توان آن‌را از رهیافت نظریه‌هایی مانند حکمت چینی باستان، نظریه بازی‌ها و همچنین در نظریه دفاع هدف متحرک نگریست و به دنبال اهداف ضدتروریسم جهانی بود. این مقاله با تأکید بر وجود مزیت‌های استراتژیک مختلف در همگرایی جهانی برای مبارزه با تروریسم، قصد دارد به این نتیجه برسد که کشورها می بایست به این نقطه از فهم راهبردی برسند که همکاری متقابل برای نیل به منافع متقابل در اولویت قرار گیرد. به عبارتی اگر همگرایی جهانی و همکاری برای مقابله با تروریسم وجود نداشته باشد، تروریسم در جهان فرصتی برای تهاجم بیشتر و مخاطره آفرینی فزاینده‌تر پیدا خواهد کرد. درنهایت راه حل‌های اصلی که از مجرای آن در قالب تبادل و همکاری بین‌المللی می‌توان کارایی الگوریتم های امنیتی پیشرفته را ارتقاء داد، طرح خواهد شد.

واژه های کلیدی: تروریسم، ضد تروریسم، همکاری جهانی، نظریه بازی، دفاع هدف متحرک.

---

۱ پژوهشگر پسادکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
esmailzadeh.yaser@ut.ac.ir, ORCID ID: 0000-0002-6727-4685

Logical Frameworks and Requirements of Global Convergence in Counter-Terrorism Policy

Yaser esmailzadeh[1]

Abstract

Today, the world is involved in complex issues and many dangers. The existence of increasing competition, diverse and conflicting cultures, power struggles and economic inequalities indicates that different actors have different goals and objectives. In fact, one of the main reasons for the growth and increasing activity of different terrorist groups can be seen as the lack of global coherence and convergence in counter-terrorism policies. This article seeks to explore the fundamental question of what is the rationale for global convergence in the fight against terrorism? This article believes that there is a strategic logic for convergence and international cooperation in the fight against terrorism, which can be seen from the approach of theories such as ancient Chinese wisdom, game theory and also in the theory of moving target and pursuing global counter-terrorism goals. Emphasizing the various strategic advantages of global convergence in the fight against terrorism, this paper seeks to conclude that countries need to reach a point of strategic understanding where mutual cooperation is a priority for mutual benefit. In other words, if there is no global convergence and cooperation to deal with terrorism, terrorism in the world will find an opportunity to attack more and create more dangers. Finally, the main solutions through which international security algorithms can improve the efficiency of advanced algorithms will be proposed.

Keywords: Terrorism, Counter-Terrorism, Global Cooperation, Game Theory, Moving Target Defence.

1- Postdoctoral Researcher, University of Tehran, Faculty of Law and Political Science, Tehran, Iran. esmailzadeh.yaser@ut.ac.ir, ORCID ID: 0000-0002-6727-4685

مقدمه و طرح مسئله

آنچه که امروز منشاء برخی از وجوه قدرت‌یابی گروه‌های تروریستی در سراسر جهان با ایدئولوژی‌های مختلف شده است، ریشه در نبود همکاری مطلوب کشورهای مختلف در دنیا برای مبارزه با تروریسم و آنچه «سیاست ضدتروریسم» نامیده می‌شود، دارد. به واقع، علاوه بر اینکه امر مبارزه با تروریسم تقاطعی با همگرایی جهانی نیافته است، در مسائل ابتدایی و برداشت‌های مفهومی نیزاختلافات زیادی دارد . به‌طوری‌که بازیگران مختلف را در تعارض با یکدیگر قرار داده است. در این بین تروریسم مسیر خشونت و منازعه را بیش از پیش در برمی‌گیرد و به مثابه غده سرطانی، جهان را دربر می‌گیرد. در حقیقت مقابله با فراگیری خشونت در عرصهٔ بین الملل، از مجرای همکاری، تعامل و فهم مشترک می‌گذرد.

از سویی سازمان ملل متحد به صراحت اعلام کرده است که «هیچ توسعهٔ پایداری بدون صلح و هیچ صلحی بدون توسعه پایدار نمی‌تواند وجود داشته باشد» و متأسفانه شاهد این بوده‌ایم که تروریسم در مناطق کمتر توسعه یافته فعالیت شدیدتر و عمیق‌تری را داشته است. (Saadat, 2020: 83) با وجود افزایش تعداد حملات تروریستی مرگبار، همکاری بین المللی برای مبارزه با تروریسم هنوز نواقص زیادی دارد و در موارد کمی شاهد این همکاری‌ها بوده‌ایم. در واقع، این گزاره می‌تواند قابلیت اثبات داشته باشد که تروریست‌ها اغلب بیشتر علیه یک دولت واحد، متحد می‌شوند، تا اینکه دولت‌ها علیه یک تهدید تروریستی واحد متحد شوند.(Sandler, 2005; Sandler & Enders, 2004) به علت عدم تفاهم دولت ها در تعریف تروریسم و اختلاف نظرهایی که در سیاست ضدتروریسم وجود داشته، اغلب همکاری‌های بین‌المللی برای مقابله با تروریسم از همان ابتدای راه متوقف می‌شود. در همین حال، گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی به همکاری خود ادامه می دهند و قوی تر می شوند. (Saadat, 2020: 84)

از منظر مطالعه پیشینه پژوهش، لندز[1] (۱۹۷۸) با مطالعه پرونده‌هایی درخصوص هواپیماربایی، تجزیه و تحلیل اقتصادی تروریسم را آغاز کرد و گام مهمی برای این رویکرد مطالعاتی برداشت. وی از چارچوب تحلیلی اقتصاد جنایت[2] که قبلاً توسط گری بکر(۱۹۶۸)[3] توسعه یافته بود استفاده کرد. با این حال، باوجود گرایش فراوان به نظریه بازی[4] (Neumann & Morgenstern, 2007) تجزیه و تحلیل اقتصادی تروریسم بر اساس چارچوب مفهومی استراتژی نیز مورد اقبال اندیشمندان و متفکرین مطالعات تروریسم و

1- Landes
2- economics of crime
3- Gary Becker
4- game theory

ضدتروریسم بوده است. از منظر راهبردی، نظریه بازی‌ها، ابزار تحلیلی مناسبی برای مطالعه تروریسم است؛ زیرا می‌تواند تعامل استراتژیک بین تروریست‌ها و دولت‌ها را به طرز مناسبی توصیف کند و علاوه بر آن مفهوم تصمیم‌گیری متقابل در سناریوهای مختلف تروریستی را برجسته کند. حتی مفاهیم چانه زنی برای مذاکرات گروگانگیری تروریستی و ترکیب عدم قطعیت و اطلاعات نامتقارن که همه جا در تروریسم وجود دارد را دربر می گیرد.(Sandler & Arce, 2007)

قریبی و نامدار وندایی(۱۳۹۹) در مقاله ای به بررسی رژیمی که شورای امنیت سازمان ملل متحد، به‌عنوان عالی‌ترین نهاد مسئول حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، به‌منظور شکل‌دهی به مبارزه همه‌جانبه علیه تروریسم ایجاد کرده است، می‌پردازند.

روسان[1]، میلر[2] و ایپ[3] (۲۰۰۹) با مروری بر تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های تروریستی در شرق آفریقا و ظرفیت دولت ها برای واکنش آغاز می شود به اقدامات کشورها و آنچه در مکانیسم اولیه برای تقویت همکاری‌های منطقه‌ای پرداخته اند. همچنین بررسی می کنند که چگونه سازمان ملل می تواند به تقویت این همکاری و فرصت ارائه شده توسط استراتژی جهانی مبارزه با تروریسم سازمان ملل کمک کند. این مقاله نتیجه‌گیری می کند که نهاد ضدتروریسم ICPAT[4] با تمرکز فنی و موفقیت نسبی تا به امروز، پایه محکمی برای بهبود همکاری ضد تروریسم در شرق آفریقا ارائه کرده است و نقش کلیدی در پیشبرد اجرای استراتژی سازمان ملل متحد به‌عنوان یک گفتگوی بین منطقه ای و جامعه بین‌المللی داشته است.

پرلیگر[5] و میلتون[6] (۲۰۱۸) در مقاله ای این گزاره را بررسی می‌کنند که تاکنون تمرکز کمی بر روی زمان و چرایی همکاری کشورها در مبارزه با تروریسم صورت گرفته است. این در حالی است که اغلب کشورها با چالش تروریسم برخورد دارند. سهم ما در اینجا دو برابر است. اول، ما یک چارچوب مفهومی ایجاد می‌کنیم که راه‌های مختلف همکاری سیاست‌ها را در هنگام اجرای سیاست‌های ضدتروریسم شناسایی می‌کند. دوم، با استفاده از مجموعه داده‌های تازه جمع‌آوری‌شده از کمپین‌های ضدتروریسم و همکاری دولتی از سال ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۷، چارچوب نظری را در تلاشی برای توضیح اینکه کشورها تحت چه

1- Rosand
2- Millar
3- Ipe
4- IGAD Capacity Building Program against Terrorism/IGAD: Intergovernmental Authority on Development
5- Perliger
6- Milton

شرایطی برای همکاری یا مبارزه به تنهایی انتخاب می‌کنند، آزمایش می‌کنیم. نتایج نشان می‌دهد که تبیین‌های سنتی قدرت محور برای همکاری مهم است، اما نه به استثنای عوامل کمتر ملموس مانند هویت و ماهیت خشونت مورد استفاده توسط گروه تروریستی.

از اواسط دهه ۱۹۹۰، برخی از محققان تغییرات سریع در ماهیت تروریسم مدرن را متذکر شدند و استدلال کردند که مظاهر خشونت سیاسی که در چند دهه گذشته غالب شده‌اند، باید به‌عنوان «(نوع) تروریسم جدید» تلقی شود و برای مقابله با آن سیاست مبتنی بر همکاری و همگرایی تعریف شود. (Benjamin & Simon, 2003; Bremer, 2001; Laqueur, 1999; Lesser et al., 1999)

در این بین پژوهشگران مختلفی در خصوص این مطلب که اطلاق تروریسم جدید به این وضعیت امری توجیه پذیر است یا خیر، مطالبی را تدوین کرده اند.(Crenshaw, 2007; Duyvesteyn, 2004) گروه‌های تروریستی معاصر از دو جنبه کلیدی با تروریسمی که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ رایج بودند تفاوت دارند. نخست، تروریسم فراملی هرچه زمان گذشته، روند رو به رشدی داشته است. (Smith & Zeigler, 2017) دوم آنکه تروریسم فراملی از نظر قدرت تخریب و سطح تلفات ناشی از آن، ماهیت تهدیدکننده تری داشته است.(Brandt & Sandler, 2010; Enders & Sandler, 2000) با توجه به فراوانی بیشتر و تهدید بالقوه به طور خاص مربوط به تروریسم فراملی، تعجب‌آور نیست که بسیاری از درگیری های نامتقارن معاصر، فرصتی مناسب تر و ضروری‌تری را برای سطحی از همکاری بین دو یا چند ملت ایجاد می کند.

برخی ادبیات در زمینه مطالعات تروریسم وجود دارد که همکاری علیه تروریسم را بررسی می کند و بر جنبه های خاصی از این پدیده تمرکز دارد. به عنوان مثال، بیشتر مطالعات بر واکنش و انطباق نهادهای چندجانبه موجود مانند سازمان ملل(Nesi, 2006; Ogilvie-White, 2006; Romaniuk, 2010) یا اتحادیه اروپا(Bensahel, 2003; Bossong, 2012; Hegemannm, 2015; Peter, 1994) با محیط امنیتی جدید حملات پس از ۱۱ سپتامبر از منظر حقوقی-عملیاتی متمرکز است.

مطالعات دیگر میزان رو به رشد همکاری را در رابطه با ابعاد تاکتیکی خاص مانند تبادل اطلاعات در سطح بین دولتی یا ایجاد ائتلاف جهانی برای مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی توصیف می‌کنند. (Bowen, Matthew, & Christopher, 2012; Crelinsten, 1989; Müller-Wille, 2008; Reveron, 2008) در نهایت، تعدادی از مطالعات سیاست‌محورتر ترجیح می‌دهند بر همکاری بین سازمان‌های دولتی خاص، مانند سازمان‌های پلیسی و اینترپل تمرکز کنند.(Archick, 2012; Brown, 2010; Friedrichs, 2008)

مقاله حاضر با توجه به نقاط قوت نظریه بازی، تروریسم و سطوح همکاری ضدتروریسم را از دیدگاه استراتژیک مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد. لذا این هدف دنبال می شود که یک تحلیل نظری مبتنی بر

نظریه بازی ها از تروریسم ارائه شود و در وهله بعد، منطقی راهبردی برای همکاری بین‌المللی علیه تروریسم مطرح شود.

بینش‌های استراتژیک متأثر از حکمت چینی باستانی سان تزو

در میان تعاریف بی‌شمار تروریسم، این مفهوم پرمناقشه ممکن است به عنوان «حمله به مشروعیت یک دولت، ایدئولوژی یا سیاست» که دارای ویژگی های جنایی و نظامی است، تفسیر شود. اصولاً تروریسم از نظر ماهیت، جنایی است زیرا شامل استفاده از خشونت فیزیکی و همچنین تهدیدآفرینی علیه اهداف خاص است و از آنجایی که به «مشروعیت عمومی حاکمیت[1]» حمله می کند، ماهیت نظامی دارد (Devost et al., 1997: 70). جنبه نظامی تروریسم ممکن است بر اساس این مفروض اولیه از تروریسم که عبارت است از جنگ بین تروریست ها و دولت مورد بررسی قرار گیرد. چنین گزاره ای امکان تجزیه و تحلیل تروریسم را فراهم می‌آورد و بینش‌های مهمی در زمینه مبارزه با تروریسم در اثر بزرگ سان تزو، «هنر جنگ[2]» به دست می‌آورد. سان تزو تشخیص داد که «همه جنگ‌ها بر اساس فریب است[3]» و در جنگ «هیچ شرایط دائمی وجود ندارد[4]» و امکان بروز تغییر و تحول وجود دارد. بنابراین وی توصیه کرد برای تصمیم‌گیری در مورد نبرد، اشراف بر وضعیت دشمن و نوع نگاه به عملکرد آن و در وهله بعد حمله به استراتژی دشمن اهمیت دارد. از این رو، سان تزو اهمیت فوق العاده اطلاعات در جنگ را تصدیق کرد و توصیه کرد از اطلاعاتی استفاده کنید که سود بیشتری را برساند. سان تزو در یکی از معروف ترین گزیده های «هنر جنگ» اظهار داشت که «دشمن را بشناس و خودت را بشناس؛ هرگز در صد نبرد هم در خطر نخواهید بود. رویکرد سان تزو برای شناختن دشمن، جمع‌آوری اطلاعات به صورت مخفیانه از طریق جاسوسی بود. در «هنر جنگ» او به وضوح می گوید که اطلاعات در مورد دشمن را نمی توان از ارواح، نه از خدایان و نه از قیاس با رویدادهای گذشته و نه از محاسبات استفاده کرد، بلکه باید اطلاعات را از طریق افرادی که به وضعیت دشمن اشراف دارند، کسب کرد. در حالی که سان تزو از جمع آوری اطلاعات در مورد دشمن حمایت کرده است، همچنین پیشنهاد کرد که دسترسی دشمن به اطلاعات باید محدود یا حتی در فرایند آن اختلال ایجاد شود.(رویکرد ضداطلاعات) در این راستا، او به فرماندهان نظامی پیشنهاد داد تا

1- The general legitimacy of the government
2- The Art of War
3- all warfare is based on deception
4- no constant conditions

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

استراتژی های متفاوتی را اتخاذ کنند، تا توانایی تحلیلی و آینده نگر دشمن را مختل و یـا محـدود کننـد. (Tzu, 1963: 23-24) شهود کلی و حدس‌های خاص سان تزو نه تنها با نظریه بازی سازگار اسـت (Niou & Ordeshook, 1994: 162)، بلکه در زمینه مبارزه با تروریسم نیز قابل اجرا است.

بر اساس آنچه نیو و اردشوک[1] (۱۹۹۴) در این خصوص ترسیم کرده اند، یک بازی ساده دو نفره و دو استراتژی با جمع ثابت را در نظر بگیرید، همانطور که در شکل زیر نشان داده شده است؛

	د	بازیکن ۲	ج
بازیکن ۱	الف	۲،۳	۴،۱
	ب	۳،۲	۱،۴

شکل ۱- ماتریس بازدهی در بازی دو نفره، دو استراتژی با بازده ثابت. منبع (Niou and Ordeshook, 1994)

این بازی در زمره استراتژی های دارای تعادل نش[2] قرار نمی‌گیرد؛ زیرا ترجیحات بازیکنان کاملاً مخـالف است. با این حال، نش[3] (۱۹۵۱) ثابت کرده است که هر بازی محدود غیر مشارکتی دارای تعادل است، چه در استراتژی های خالص و چه مختلط. از این رو تعادل نش برای این بازی در استراتژی های مختلط است. با فرض اینکه احتمال انتخاب هر بازیکن برای هر استراتژی برابر است، سود مورد انتظار برای انتخـاب هـر استراتژی را می توان برای هر بازیکن طبق شکل ۲ محاسبه کرد.

بازده مورد انتظار به‌عنوان ضریب سود با احتمـالات خاصـی محاسـبه مـی شـود. اگـر بازیکنـان ایـن بـازی استراتژی های خود را به طور همزمان شروع کنند، بازده مورد انتظار برای هر بازیکن ۲,۵ خواهـد بـود. بـا این حال، اگر هر یک از بازیکنان، اطلاعـات از اسـتراتژی آینـده حریـف خـود داشـته باشـند، مـی تواننـد استراتژی خود را بر اساس آن انتخاب کرده و در نتیجه بازده خود را افزایش دهند. به تعبیر سان تزو، وقتی یکی از بازیکنان دارای مزیت اطلاعاتی است، می‌توانند وضعیت دشـمن را دنبـال کننـد تـا در مـورد نبـرد

1- Niou and Ordeshook
2- Nash equilibrium
3- Nash

تصمیم بگیرند و به استراتژی دشمن حمله کنند.(Tzu, 1963: 34) بنابراین، اطلاعات مربوط به استراتژی حریف اساساً می تواند یک بازی همزمان را به یک بازی پیچیده تر تبدیل کند و در حالی که بازیکن دوم حرکت می کند، بازیگر اول یک مزیت استراتژیک کسب می کند. بنابراین، انگیزه روشنی برای بازیکنان وجود دارد که به طور فعال در مورد استراتژی های یکدیگر به دنبال اطلاعات باشند و در پی کسب اطلاع از آینده و تصمیمات مربوط به آن باشند تا بتوانند نتیجه بازی را به نفع خود تغییر دهند. بنابراین ضرب المثل سان تسو «دشمن را بشناس و خودت را بشناس[1]» تا از افتادن در دام مخاطرات ایمن و مصون شوی، اشاره به همین موضوع دارد. (Niou and Ordeshook, 1994: 169)

		بازیکن ۲	
		ج	د
بازیکن ۱	الف	۱،۴	۲،۳
	ب	۱،۴	۳،۲
بازده مورد انتظار		۲/۵ ،۲/۵	۲/۵ ،۲/۵

بازده مورد انتظار: ۳،۲ / ۲،۳

شکل ۲- ماتریس بازدهی بازی دو نفره ، دو استراتژی با نرخ ثابت با بازدهی مورد انتظار.

منبع(Niou and Ordeshook, 1994)

این بازی تنها یک مثال از این موضوع است که چگونه نظریه بازی ها حکمت استراتژیک قدیمی سان تزو را تأیید کرده است. با این وجود، این اطلاعات نشان دهنده اهمیت حیاتی اطلاعات در موقعیت های استراتژیک است. همچنین منطقی را برای کشورها فراهم می کند تا با به اشتراک گذاشتن اطلاعات و تبادل اطلاعات به همکاری نزدیک تر شوند و در نتیجه دولت‌ها بتوانند بر تروریست ها و اهدافشان غلبه کنند و ضدتروریسم موفق حاصل گردد.(Saadat, 2020: 86)

1 Know the enemy and know yourself

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

مقابله با تروریسم سایبری با دفاع هدف متحرک[1]

با ظهور تحولات جدید و آنچه پس از امنیت سایبری سنتی، ظهور پیدا کرده، مقابله با خطرات نوظهور امنیت سایبری و تهدیدات مستمری که جنبه پیشرفته به خود گرفته، دارای ویژگی و ابعاد جدیدی شده است. سیستم های جدید سایبری به دشمنان این امکان را می دهند که ابتدا شناسایی لازم را انجام دهند، خلاءهای امنیتی و آسیب‌پذیری های احتمالی را کشف کنند، حملات را در جهت به ثمر رسیدن اهداف مشخص برنامه ریزی کنند و از ناهماهنگی های حریف در کنترل اطلاعاتی بهره برداری کنند. (Zhuang, DeLoach, & Ou, 2014: 34) در واقع دفاع هدف متحرک، روشی است که کشورها، سیستم ها و نظام های امنیتی را با ایجاد امنیت سایبری که واجد ویژگی پویایی، ناهمگنی و تصادفی بودن است، در قبال حملات هدفمند دشمن، ایمن می کند و ضریب امنیت آنها را ارتقاء می بخشد (Lei, Ma, & Zhang, 2017: 158). دفاع هدف متحرک یک مکانیزم بروز و به مثابه انقلابی در عرصه امنیت سایبری محسوب می شود که در آن مدافعان به طور مداوم سطوح حمله سیستم های خود را تغییر می دهند؛ به طوری که دشمنان نمی توانند از خلاء ها و آسیب پذیری های احتمالی اطمینان یابند و طرح تلاش خود را برای تهدیدآفرینی عملیاتی کنند. از سویی «سطح حمله»[2] یک سیستم کامپیوتری به مجموعه راه هایی اطلاق می شود که مهاجم می تواند وارد سیستم شود و به طور بالقوه باعث بروز آسیب و تخریب آن شود. سطح حمله به تمام نقاطی گفته می‌شود که از طریق آن محتمل است که دسترسی غیرمجاز به سیستم ها گرفته شود و عملیات نفوذ انجام شود. بدیهی است که به هر میزان سطح حمله محدودتر باشد، حفاظت از آن نیز ساده تر خواهد بود. سازمان ها باید دائماً سطوح حمله را کنترل و نظارت کنند و بتوانند تهدیدات محتمل را ردزنی و شناسایی کنند. همچنین باید تلاش کنند که سطح حمله را کاهش داده تا ریسک موفقیت حملات سایبری را کمتر کنند.(Manadhata, 2013: 3-4)

به علت اینکه دفاع هدف متحرک سعی دارد حملات حریف را دفع کند و ریسک آسیب را کاهش دهد (Prakash & Wellman, 2015: 59)، عدم اطمینان و عدم قطعیت در موفقیت را نزد دشمنان افزایش می دهد.(Cai, Wang, & Xing, 2017: 2029)

چندین مطالعه مبانی نظری دفاع هدف متحرک را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده اند. کارتر[3]، ریوردان[4] و

1- Moving Target Defence
2- Attack Surface
3- Carter
4- Riordan

اخـراوی[1](۲۰۱۴)، کولبـا[2] و گـلاس[3] (۲۰۱۲)، پراکـاش[4] و ولمـان[5](۲۰۱۵)، وادلامـودی[6](۲۰۱۶)، ژی[7] و بشار[8](۲۰۱۳) از جمله تحقیقات مرتبط با این بحث است. در مقام ساده‌سازی و تفسیری اجمالی از نظریه دفاع هدف متحرک، این مقاله تأکید دارد این رویکرد، یکی از روش‌های نوین دفاع سایبری است که می تواند به مثابه یک بازی بیزی[9] و به‌ویژه بازی بیزی متقاعدکننده[10] عمل کند. بازی بیزی بازیی است که حداقل یکی از بازیکنان بازی در مورد برخی از ویژگی‌های بازی که بر روی تصمیم‌گیری وی مؤثّر است اطّلاعات کاملی ندارد. یکی از فروض ضمنی مفهوم تعادل نش این است که هر بازیکن ترجیحات سایر بازیکنان را به درستی می‌داند؛ درحالی‌که در بسیاری از مواقع بازیکنان اطلاعات کاملی در مورد خصوصیات بازیکنان دیگر ندارند. برای مثال در مذاکرات بین‌المللی طرفین ارزشی که طرف مقابل برای موضوعات مورد مذاکره قائل است نمی‌دانند، شرکت‌ها در بازار اطلاعات کاملی از وضعیت رقبای اقتصادی خود ندارند، در جنگ‌ها کشورها از توان نظامی دشمنان خود به‌طور کامل آگاهی ندارند (Feng, Zheng, Cansever, Swami, & Mohapatra, 2017: 7). یک بازی بیزی متقاعدکننده، یک بازی پی در پی است که شامل دو بازیکن می‌شود، جایی که اولین بازیگر که فعال ظاهر می شود، می تواند اطلاعات را به صورت استراتژیک افشا کرده یا سیگنال هایی ارسال کند تا بازیگر دوم را متقاعد کند که استراتژی ای را اتخاذ کند که برای حرکت کننده اول مفید باشد.(Kamenica & Gentzkow, 2011: 2598)

همچنان که در مطالعات فنگ[11] و همکاران (۲۰۱۷) تصریح شده است، یک بازی اقناع بیزی را در نظر بگیرید که در آن اولین حرکت کننده و بازیگر، مدافع است که از یک منبع در سراسر یک شبکه یا سیستم محافظت می‌کند و بازیگر دوم یک دشمن است که قصد دارد به آن منبع و هدف حمله کند. مدافع ممکن است انتخاب کند که منبع را در هر گره از شبکه نگه دارد، در حالی که دشمن فقط می تواند در یک زمان به یک گره حمله کند. مدافع استراتژی دوگانه ای در جهت حرکت دفاع هدف همراه با ارائه

1- Okhravi
2- Colbaugh
3- Glass
4- Prakash
5- Wellman
6- Vadlamudi
7- Zhu
8- Başar
9- Bayesian Game
10- Bayesian Persuasion game
11- Feng

نشانه و سیگنال[1] اتخاذ می کند. این امر با تغییر منبع به‌طور مداوم در بین گره های مختلف شبکه به دست می آید و در عین حال به دشمن سیگنال می دهد که ممکن است منبع در یک گره خاص واقع شود. بنابراین دشمن نه تنها در مورد موقعیت واقعی منبع اطمینان ندارد، بلکه تحت تأثیر سیگنال های مدافع نیز قرار می گیرد و عملیات فریب در این خصوص می تواند مؤثر واقع شود. حرکت دفاعی در ضدتروریسم سایبری، فرصتی منحصر به فرد برای افزایش ارتباط دیجیتالی کشورها به شمار می‌رود تا بتوانند به طور بالقوه منابع سایبری را که دارای اهمیت مشترک در بین کشورها هستند و منافع مشترک محسوب می شوند، جابجا کنند و طراحی ها و عملیات های مختلف دشمنان را با چالش مواجه سازد. (Saadat, 2020: 88)

همکاری بین‌المللی به‌عنوان معمای زندانی

معمای زندانی[2] شناخته‌شده‌ترین بازی استراتژیک در علوم اجتماعی است. این بازی به ما کمک می کند تا آنچه بر تعادل میان همکاری و رقابت در کسب‌وکار، سیاست و چینش‌های اجتماعی اثر می گذارد را درک نماییم. در گونه رایج این بازی چنین گفته می‌شود که پلیس دو مظنون را دستگیر کرده و در حال بازجویی از آنها در دو اتاق جداگانه است. هریک از این دو نفر می توانند اعتراف کنند و از این طریق پای فرد دیگر را هم به میان بکشند یا می توانند سکوت نمایند. در واقع فارغ از آنچه مظنون دیگر انجام می‌دهد هریک از این دو نفر می تواند با اعتراف کردن، موقعیت خود را بهبود ببخشد. در صورتی که یکی از این افراد اعتراف کند، آن‌گاه برای دیگری بهتر است که همین کار را انجام دهد تا از مجازات بسیار سختی که در انتظار مقاومت تمردآمیز است اجتناب ورزد. از طرف دیگر در صورتی که یکی از این مظنون‌ها ساکت بماند و دیگری اعتراف کند فرد اعتراف کننده می تواند انتظار داشته باشد که با او مانند یک شاهد (و نه یک مجرم) رفتار شود. از این رو اعتراف، استراتژی غالب[3] برای هریک از دو فرد مزبور خواهد بود(رجوع کنید به تئوری بازی‌ها). اما وقتی هر دوی آنها اعتراف می کنند، نتیجه‌ای که حاصل می‌شود بدتر از پیامد مربوط به زمانی خواهد بود که هر دو سکوت نمایند. مفهوم معمای زندانی توسط دو تن از دانشمندان شرکت رند[4] با نام‌های مریل فلاد[5] و ملوین درشر[6] شکل گرفت و توسط آلبرت تاکر[7]، ریاضیدان دانشگاه

1- signalling
2- Prisoner's Dilemma
3- dominant strategy
4- RAND
5- Merrill Flood
6- Melvin Dresher
7 Albert William Tucker

پرینستون رسمیت یافت.

معمای زندانی دلالت‌ها و معانی ضمنی خاصی دارد. دو شرکت بین‌المللی را در نظر بگیرید که محصولات مشابهی را به فروش می‌رسانند. هریک از این دو شرکت باید تصمیمی را در رابطه با استراتژی قیمت‌گذاری خود اتخاذ نمایند. زمانی این شرکت‌ها بهترین بهره را از قدرت مشترک خود در بازار خواهند برد که قیمت بالایی را به محصولات خود اعمال کنند. در این حالت هریک از آنها سودی مثلا به میزان ده میلیون دلار در ماه کسب خواهند کرد. اما اگر یکی از این دو شرکت قیمت پایینی را برای محصولاتش وضع نماید، تعداد بسیار زیادی از مشتریان شرکت دیگر را به سمت خود جذب خواهد کرد. فرض کنید سود این شرکت با این کار به دوازده میلیون دلار در ماه برسد و سود رقیب او به هفت میلیون دلار در ماه کاهش پیدا کند. اما در صورتی که هردوی آنها قیمت پایین را از مشتریان مطالبه نمایند، سود ماهانه هرکدام از آنها نه میلیون دلار در ماه خواهد بود. در این مثال استراتژی قیمت پایین مشابه اعتراف زندانی و قیمت بالا شبیه سکوت است. اگر فرض گرفته شود که دو مورد اول (قیمت پایین و اعتراف زندانی) تقلب و دو مورد آخر (قیمت بالا و سکوت) همکاری تعریف شود؛ بنابراین تقلب، استراتژی غالب هریک از دو شرکت فوق است. اما نتیجه حاصل برای هر یک از آنها زمانی که هر دو «تقلب می‌کنند» بدتر از حالتی است که هر دو به همکاری با یکدیگر می‌پردازند. مسابقات تسلیحاتی میان ابرقدرت‌ها یا کشورهای رقیب نیز نمونه مهم دیگری از این معما است. وقتی که هر دوی این قبیل کشورها به همکاری با یکدیگر پرداخته و از مسابقه تسلیحاتی دوری کنند، وضعیت هر دوی آنها بهتر خواهد بود. با این حال استراتژی غالب برای هریک از آنها این است که خود را به شدت مسلح نماید. ظاهرا چنین به نظر می‌رسد که معمای زندانی با ایده دست نامرئی آدام اسمیت[1] ناهم‌خوانی دارد. در معمای زندانی زمانی که هریک از دو طرف بازی به دنبال نفع شخصی خود است، نفع جمعی گروه را بهبود نمی‌بخشد. اما نکته مهم اینجاست که غالبا همکاری در یک گروه به نفع کل جامعه نیست. به عنوان مثال، تبانی برای بالا نگه داشتن قیمت‌ها به نفع جامعه تمام نمی‌شود، چراکه به صورت معمول هزینه این امر برای مشتری‌ها بیشتر از سود اضافی حاصل از آن برای شرکت‌ها است.

بنابراین شرکت‌هایی که با تقلب و سرپیچی از توافق‌نامه‌های تبانی‌آمیز به دنبال نفع خودشان هستند، در اغلب موارد به بقیه اعضای جامعه کمک می‌کنند. به همین نحو همکاری میان زندانی‌هایی که تحت

1- Adam Smith

بازجویی قرار دارند، باعث می‌شود که پلیس برای محکوم کردن آنها با مشکلات بیشتری مواجه شود. برای آنکه بتوان در پیگیری منافع عمده سیاستی به موفقیت رسید یا پیشرفت کرد، ابتدا باید مکانیسم همکاری را درک کرد. آیا در حالتی که هریک از این «زندانی‌ها» انگیزه قوی و شدیدی برای تقلب دارند، دو طرف می‌توانند خود را از این تنگنا به در آورده و به همکاری خود ادامه دهند؟ اگر پاسخ مثبت است، چگونه می‌توانند این کار را انجام دهند؟ رایج‌ترین و معمول‌ترین مسیر برای همکاری از تکرار این بازی ناشی می‌شود. در مثال مربوط به دو شرکت پپسی و کوکاکولا تقلب در یک ماه باعث می‌شود که شرکتی که دست به تقلب زده است، دو میلیون دلار سود اضافی به‌دست آورد. اما تغییر موقعیت دو شرکت از همکاری متقابل به تقلب دوجانبه باعث می‌شود که یک میلیون دلار از بین برود. بنابراین اگر پس از تقلب در یک ماه شاهد اقدام متقابل طی دو ماه بعدی باشیم، نتیجه حاصل آن خواهد بود که سود اضافی ای که یک شرکت با تقلب به‌دست آورده بود از میان خواهد رفت.

هرگونه تنبیه و مجازات شدیدتری برای شرکتی که دست به تقلب بزند نیز مانعی آشکار در مقابل تقلب خواهد بود(Sandler & Arce, 2007: 771) .

پنج نکته زیر ایده‌هایی که در بالا آمد را روشن‌تر می‌کند:

۱- پاداش حاصل از تقلب برای شرکت متقلب بلافاصله به‌دست می‌آید، درحالی‌که ضرر حاصل از مجازات در آینده به وجود خواهد آمد.

۲- بنابراین در صورتی که نرخ تنزیل بازدهی‌ها و پاداش‌های آتی برای طرفین بازی بسیار زیاد باشد، آنگاه ممکن است ضرر حاصل از تقلب آن‌قدر نباشد که برای ممانعت از تقلب کردن کفایت کند. از این رو امکان تداوم همکاری میان بازیکنان بسیار کم‌تحمل (مثل دولت‌ها) مشکل‌تر است

۳- مجازات و تنبیه اثرگذار نخواهد بود، مگر آنکه بتوان تقلب را تشخیص داده و مجازات کرد. بنابراین زمانی‌که راحت‌تر بتوان فعالیت‌ها و اقدامات شرکت‌ها (مثل قیمت‌گذاری) را تشخیص داد، همکاری میان آن‌ها بیشتر می‌شود و هرگاه این امر سخت‌تر باشد (مانند تصمیم‌گیری درباره ویژگی‌های غیرقیمتی کالاها از قبیل ضمانت تعمیر)، شرکت‌ها به میزان کمتری با یکدیگر همکاری خواهند کرد. معمولا شکل‌دهی و سامان‌دهی مجازات و تنبیه در گروه‌های بسته و کوچک‌تر راحت‌تر است. بنابراین احتمال تبانی در صنایعی که شرکت‌های محدودی در آنها وجود دارد و خطر ورود رقبای جدید به آنها کمتر است، بیشتر خواهد بود.

۴- می‌توان با تبعیت از استراتژی‌هایی مثل «مقابله به مثل»، مجازات را اتوماتیک کرد. این ایده توسط

رابرت آکسلراد، دانشمند علوم سیاسی دانشگاه میشیگان به زبانی ساده بیان شد و متداول گردید. مقابله به مثل به این معنا است که اگر و تنها اگر رقیب فرد در دور پیشین بازی تقلب کرده باشد، آن‌گاه او نیز دست به تقلب خواهد زد. اما در صورتی که امکان سوءبرداشت از اقدامات سالم و بی‌غرضانه رقبا به‌عنوان تقلب وجود داشته باشد، آنگاه اتخاذ استراتژی مقابله به مثل خطر بروز دورهای متوالی تلافی غیرضروری را به‌وجود خواهد آورد.

۵- تعداد ثابت و محدود تکرار بازی منطقا برای ایجاد همکاری کافی نیست. هر دو یا تمام طرفین بازی می‌دانند که استراتژی غالب در دور آخر بازی، تقلب است. با توجه به این نکته، همین امر در یک دور مانده به آخر، دو دور مانده به آخر و... نیز صادق خواهد بود. اما در صحنه عمل شاهد هستیم که در دورهای ابتدایی از مجموعه ثابتی از تکرارها، مواردی از همکاری روی می‌دهد. دلیل این امر آن است که یا بازیکن‌ها تعداد دورها را به طور قطعی نمی‌دانند یا اینکه می‌توانند از احتمال «خوب بودن غیرعقلایی[1] در راستای منافع مشترک خود بهره گیرند.

همکاری همچنین می‌تواند در صورتی بروز پیدا کند که گروه رهبری داشته باشد که از آنجا که در صورت رقابت شدید به تنهایی خسارت زیادی را متحمل می‌شود، باز هم محدودیت‌هایی را اعمال نماید حتی با وجودی که می‌داند سایر بازیگران کوچک تقلب خواهند کرد.(Milgrom, 1984: 305) نقش عربستان سعودی به عنوان «تعدیل‌کننده نوسان»[2] در کارتل اوپک نمونه‌ای از این حالت است. دولت ها می توانند اشکال مختلفی از سیاست‌های ضد تروریسم را اتخاذ کنند. این سیاست ها طیفی از مدل های پیشگیرانه، تدافعی و اقدامات بازدارنده تا سیاست های تهاجمی را شامل می شود. سیاست های مبارزه با تروریسم برای مقابله با تهدیدات تروریسم فراملی، مستلزم همکاری بین المللی بین کشورها است. با این حال، می توان نشان داد که همکاری بین المللی برای مبارزه با تروریسم می تواند به یک بازی معمای زندانی ختم شود.(Sandler & Arce, 2007: 779) معمای زندانی، مدلی از بازی است که در آن استراتژی غالب بازیکنان منطقی به تعادل نش منتهی می شود.(Dutta, 1999: 51) بر اساس نظرات سندلر و آرس (۲۰۰۷)، دو بازی زیر را می توان در نظر گرفت: ۱) یک بازی پیشگیرانه[3]، که در آن دو کشور می توانند اقدامات پیشگیرانه انجام دهند یا کاری انجام ندهند.

1- irrational niceness
2- swing producer
3- a pre-emption game

۲) یک بازی بازدارنده[1]، که در آن دو کشور می توانند اقدامات بازدارندگی انجام دهند یا کاری انجام ندهند.

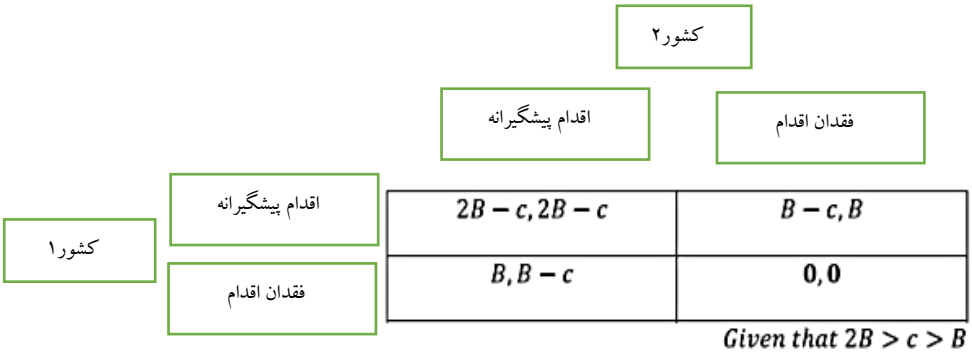

شکل۳- ماتریس بازده دو کشور، بازی پیشگیرانه. منبع: (Sandler & Arce, 2007)

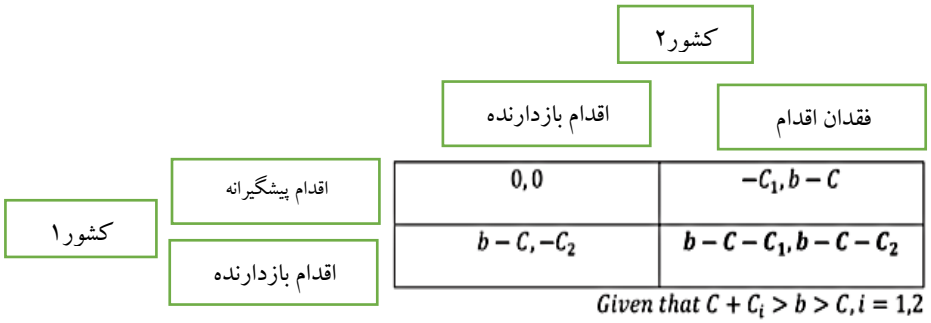

شکل٤- ماتریس بازده دو کشور، بازی بازدارنده. منبع: (Sandler & Arce, 2007)

در بازی پیشگیرانه، تعادل نش[2] این است که هیچ‌کاری انجام ندهد، اگرچه هر دو کشور از پیش‌خرید

1- A Deterrence Game

۲- در تئوری بازی ها، تعادل نش (به نام جان فوربز نش، که آن را پیشنهاد کرد) راه حلی از تئوری بازی است که شامل دو یا چند بازیکن، که در آن فرض بر آگاهی هر بازیکن به استراتژی تعادل بازیکنان دیگر است و بدون هیچ بازیکنی که فقط برای کسب سود خودش با تغییر استراتژی یک جانبه عمل کند. اگر هر بازیکنی استراتژی را انتخاب کند هیچ بازیکنی نمی‌تواند با تغییر استراتژی خود در حالی که نفع بازیکن دیگر را بدون تغییر نگه داشته باشد عمل کند، سپس مجموعه انتخاب‌های استراتژی فعلی و بهره‌مندی مربوطه، تعادل نش را تشکیل می‌دهد. به بیان ساده، امی و فیل در تعادل نش است اگر امی در حال انجام بهترین تصمیم گیری که او می‌تواند با توجه به تصمیم‌گیری فیل داشته باشد و همچنین فیل بهترین تصمیمی که می‌تواند با توجه به تصمیم‌گیری امی داشته باشد. به همین ترتیب یک گروه از بازیکنان در

متقابل سود بیشتری دریافت می‌کنند. در بازی بازدارندگی، تعادل نش، بازدارندگی متقابل است، اما هر دو کشور در صورتی که هر دو هیچ کاری انجام ندهند، سود بالاتری به‌دست می‌آورند. بنابراین می‌توان دریافت که در جایی که عمل مورد نظر است، عدم کنش غالب است و در جایی که انفعال مطلوب است، عمل غالب است. (Sandler & Arce, 2007: 801) ترکیب بازی‌های پیشگیرانه و بازدارنده در یک بازی دو کشوری و سه استراتژی همچنان منجر به یک معمای زندانی می‌شود، البته با بازدهی حتی کمتر در

کشور۱	کشور۲	اقدام پیشگیرانه	فقدان اقدام	اقدام بازدارنده
	اقدام پیشگیرانه	$2B-c, 2B-c$	$B-c, B$	$B-c-C_1, B+b-C$
	فقدان اقدام	$B, B-c$	$0, 0$	$-C_1, b-C$
	اقدام بازدارنده	$B+b-C, B-c-C_2$	$b-C, -C_2$	$\boldsymbol{b-C-C_1, b-C-C_2}$

$Given\ that\ 2B > c > B\ and\ C + C_i > b > C, i = 1,2$

شکل۵-ماتریس بازده بازی دو کشوری، پیشگیرانه-بازدارنده. منبع: (Sandler & Arce, 2007)

تعادل نش در بازی پیشگیرانه-بازدارنده دو کشور، بازدارندگی متقابل است، که بدتر از این است که هر دو کشور هیچ کاری انجام ندهند. علاوه بر این، از آنجایی که هر دو کشور هیچ کاری انجام نمی‌دهند به خودی خود بدتر از پیش گرفتن متقابل است، تعادل نش در بازی پیشگیرانه-بازدارندگی بدترین نتیجه برای هر دو کشور است.(Saadat, 2020: 90)

تعادل نش است اگر هر یک در حال انجام بهترین تصمیم‌گیری باشند که آن‌ها می‌توانند، با توجه به تصمیمات دیگران داشته باشند. با این حال، تعادلی که نش است لزوماً به معنای بهترین بهره‌وری کل برای همه بازیکنان مربوطه نمی‌باشد، در بسیاری از موارد ممکن است تمام بازیکنان بهره‌وری خود را بهبود بخشند در صورتی که چگونه بتوانند به توافق بر روی استراتژی‌های مختلف از تعادل نش برسند. (به عنوان نمونه، شرکت‌های تجاری رقابتی به منظور افزایش سود آن‌ها تشکیل کارتل می‌دهد). جنبه مهم تعادل نش این است که سود هر بازیکن نه تنها به استراتژی برگزیده خود بلکه به استراتژی برگزیده دیگر بازیکنان نیز ارتباط دارد.

بازی‌های شکار گوزن و مبارزه با تروریسم

در نظریه بازی‌ها، شکار گوزن[1]، بازی است که تضاد میان امنیت و همکاری اجتماعی را شرح می‌دهد. این نظریه باعنوان‌های بازی اطمینان[2]، بازی هماهنگی[3] و دوراهی اعتماد[4] نیز شناخته می‌شود .ژان-ژاک روسو [5] این نظریه را این‌گونه مطرح می‌کند:

دو شکارچی برای شکار گوزنی به جنگل می‌روند. هر یک از آنان می‌تواند به تنهایی در پی شکار گوزنی باشد. اما احتمال این امر بسیار پایین است. همچنین آنان می‌توانند به تنهایی در پی شکار خرگوشی باشند. اما احتمال آن نیز کم است چرا که شکار یک خرگوش توسط یک شکارچی باعث خواهد شد شانس شکارچی دوم برای شکار خرگوش به شدت کاهش یابد. از طرف دیگر، منافع حاصل از شکار گوزن بسیار بیشتر از شکار یک خرگوش (آن هم با احتمال بسیار کم) است. بهترین گزینه ممکن، همکاری دو شکارچی برای شکار یک گوزن است که هر دو می‌توانند در این شکار سهیم شده و از منافع آن بهره‌مند گردند. اما این شکار، مستلزم صبر و تحمل زیاد، همکاری دو شکارچی و اعتماد آنان به یکدیگر است. ممکن است ساعت‌ها یا روزها طول بکشد که گوزنی به محل شکار برسد؛ بنابراین باید دو شکارچی از تحمل بالایی برخوردار بوده و اغوا نشوند که با شکار یک خرگوش، باعث فرار گوزن از محل شکار شوند؛ بنابراین رسیدن به این تفاهم و همکاری مستلزم اعتماد و دورنگری دو شکارچی است. همچنین شکار گوزن مستلزم حسن نیت و خیرخواهی، اما شکار خرگوش حاکی از خودخواهی شکارچیان است (Skyrms, 2004: 43).بازی شکار گوزن یک موقعیت استراتژیک است که برای اولین بار توسط فیلسوف فرانسوی ژان ژاک روسو در کتاب خود «گفتمان در مورد نابرابری» توصیف شد. (Rousseau, 1984: 66)در یک بازی شکار گوزن، چندین شکارچی باید در درون خود همکاری کنند تا با موفقیت یک گوزن را در محاصره و شکار کنند. در صورتی که هر یک از شکارچیان نتواند همکاری کند و در عوض خرگوشی را برای خود شکار کند، دیگر شکارچیان دیگر نمی توانند گوزن را بگیرند. در چنین حالتی، همه شکارچیان بهتر است از هرگونه همکاری صرف نظر کنند و به صورت انفرادی خرگوش را برای خود شکار کنند. تا زمانی که کل گوشت به‌دست آمده از گوزن منفرد از کل گوشت به

1- Stag hunt
2- assurance game
3- coordination game
4- trust dilemma
5- Jean-Jacques Rousseau

دست آمده از همه خرگوش‌ها بیشتر باشد، شکارچیان از عدم همکاری با خودشان ضرر می کنند. (Saadat, 2020: 90)بر اساس یافته های سندلر و آرس (۲۰۰۷)، می‌توان نشان داد که کشورها ممکن است زمانی‌که در تلاش برای تصمیم‌گیری در مورد مسدود کردن دارایی‌های مالی تروریست‌ها (شکل ۶) یا انکار پناهگاه‌های امن برای تروریست‌ها هستند، وارد بازی شکار گوزن شوند (شکل ۷). هر دوی این بازی‌ها دارای دو تعادل نش استراتژی خالص و یک تعادل نش استراتژی مختلط هستند. برای سادگی توضیح، در اینجا فقط استراتژی خالص تعادل نش در نظر گرفته خواهد شد.

کشور۱ \ کشور۲	مسدودسازی	فقدان اقدام
مسدودسازی	F, F	B, E
فقدان اقدام	E, B	A, A

$Given\ that\ F > E > A > B$

شکل۶- ماتریس بازده بازی انجماد دارایی های تروریستی. منبع: (Sandler & Arce, 2007)

کشور۱ \ کشور۲	انکار پناهگاه امن	ایجاد پناهگاه امن
انکار پناهگاه امن	N, N	E_1, S_2
ایجاد پناهگاه امن	S_1, E_2	S, S

$Given\ that\ N > S_i > S > E_i, i = 1,2;\ S_2 > S_i\ and\ E_1 > E_2$

شکل۷- ماتریس بازده بازی پناهگاه امن تروریست ها. منبع: (Sandler & Arce, 2007)

در بازی انجماد(مسدودسازی) دارایی های تروریستی، دو تعادل نش استراتژی خالص زمانی رخ می دهد که هر دو کشور دارایی های تروریست را مسدود کنند یا هر دو کشور هیچ کاری انجام ندهند. اگر دو کشور بتوانند همکاری کنند و متقابلاً به یکدیگر نسبت به تعهدات خود اطمینان دهند، آنگاه مسدود کردن

دارایی‌های تروریست‌ها در مقایسه با شرایطی که هر دو هیچ کاری انجام نمی دهند، سود بیشتری برای هر دو کشور به همراه دارد.

در بازی پناهگاه امن تروریست‌ها، دو تعادل نش با استراتژی خالص شامل هر دو کشور است که پناهگاه های امن تروریست ها را انکار می کنند یا هر دو کشور پناهگاه‌های امن تروریست‌ها را فراهم می‌کنند. اگر دو کشور بتوانند همکاری کنند و متقابلاً به یکدیگر نسبت به تعهدات خود اطمینان دهند، در این صورت انکار پناهگاه امن تروریست ها در مقایسه با وضعیتی که هر دو پناهگاه امن تروریست‌ها را فراهم می‌کنند، سود بیشتری برای هر دو کشور به همراه دارد. بنابراین، همکاری و اطمینان از تعهدات، کلیدهای هدایت بازی شکار گوزن را به سمت تعادل بهینه استراتژی خالص نش پارتو دارد.(Saadat, 2020: 91)

برآیند و نتیجه‌گیری

به طور کل، کشورها از طریق اقدامات یک جانبه قادر به تأمین امنیت خود و مردم نیستند. در بسیاری از موضوعات، مرتفع شدن تهدیدات و تأمین امنیت داخلی صرفاً از طریق سیستم امنیت جمعی و همکاری‌های چندجانبه به شکل حقیقی و دور از شعارها و کلیشه‌ها ممکن است. یکی از اساسی ترین مخاطراتی که امروزه علیه همه کشورها وجود دارد، مسئله تروریسم است. مسئله تروریسم در دنیای امروز، تاکنون هزینه‌های زیادی را برای کشورها و انسان‌ها به بار آورده است. امروزه مبارزه با پدیده‌ی تروریسم به یک امر مبتلابه نظام بین‌المللی تبدیل شده است؛ چرا که وضعیت نابه سامان ناشی از وقوع آن نه تنها موجب خدشه‌دار شدن مقوله امنیت شده، بلکه صلح و امنیت انسانی، ملی و بین‌المللی را مورد هجمه‌ی خود قرار داده است. بنابراین با چنین شرایطی به نظر می‌رسد تنها عزم راسخ جهانی در سایه منطقی چارچوبمند و الزاماتی مشترک می تواند به مثابه راهبردی ویژه در مبارزه با تروریسم تلقی گردیده و موجبات رفع شکاف‌های موجود در این رابطه باشد. بر این نکته تأکید می شود که همگرایی جهانی برای مبارزه با تروریسم نمی‌تواند تنها در سایه وضع پروتکل‌ها و آیین نامه های سازمان‌های بین‌المللی رقم خورد؛ بلکه باید در این مسیر منافع بازیگران مختلف و پیچیدگی آن مدنظر قرار گیرد و موانع موجود در مسیر سیاست های ضدتروریسم همانند اختلاف در تعریف تروریسم، حمایت از تروریسم و... به صورت حقیقی و عملی حل شود. با این حال، یکی از مسائلی که همیشه از دید اذهان جهانی مورد اهتمام بوده و متأسفانه هیچ‌گونه هنجار مؤثری در مبارزه با نقض آن مقرر نگردیده، مسئله ی«چارچوب های همکاری و روش های هم افزایی جهانی برای مبارزه با تروریسم» است که با تهدیدات ناشی از ارتکاب اقدامات تروریستی در نقاط مختلف جهان اغلب با چالش‌هایی مواجه شده است. با افزایش وقوع و تأثیر این

حملات تروریستی در سطح جهان، زمان آن فرا رسیده است که کشورهای سراسر جهان ضمن آنکه درصدد کاهش سطح اختلافات با یکدیگر برآیند، در مسائل مربوط به مبارزه با تروریسم، همکاری های راهبردی و منطقی را شروع کنند. همکاری به سبک و روشی که بتوان علاوه بر تبادل داده‌ها و تجربیات ضدتروریسم، تمام منافذی که تروریست‌ها و گروه‌های خشونت طلب در خلاء حضور همکاری و همگرایی کشورها، توانسته اند از طریق آن ضرباتی را بر امنیت واحدهای سیاسی و مردم وارد آوردند، مسدود ساخت. به نظر می رسد با توجه به سطح تهدیدات و مسئله آفرینی تروریسم در مناطق کمتر توسعه یافته جهان، همکاری هایی به ویژه در میان این قبیل کشورها حیاتی است. این مقاله استدلال کرده است که یک منطق استراتژیک برای همکاری بین‌المللی برای مبارزه با تروریسم، هم در حکمت چینی باستان و هم در نظریه بازی‌های معاصر وجود دارد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که کشورها ممکن است با همکاری هایی که برنامه ریزی می کنند، نسبت به تروریست‌ها، برتری راهبردی کسب کنند. این موضوع می‌تواند مبدل به مزیت راهبردی ضدتروریسم شود. بنابراین، در مسائل مبارزه با تروریسم، کشورها باید همکاری متقابل را برای منافع متقابل در اولویت قرار دهند. این سطح همکاری باید از وضع آیین نامه و پروتکل فراتر رود و اقدامات امنیتی و اطلاعاتی که می تواند تلاش ها و تفکرات تروریست ها را محدود و منقبض نماید را شامل شود.

این مقاله در انتها تأکید می کند که تحقق صلح عادلانه ی جهانی زمانی قابل دسترسی است که در بسیاری از چالش‌های بین‌المللی به‌ویژه تهدیدات ناشی از تروریسم، دولت‌ها ضمن توافق‌نظر در امر مبارزه و ضمن مساعدت و همکاری با سازمان‌های بین المللی، شکاف موجود را از طریق اجماع در پذیرش اسناد بین‌المللی در نیل به جهانی عاری از هرگونه ناامنی و تهدید مرتفع کنند. به‌علاوه، امروزه تحقق صلح عادلانه‌ی جهانی به مثابه حلقه‌ی مفقوده در چالش‌ها و هنجارهای بین‌المللی مستلزم توجه بیش از پیش به آن است که این امر نه تنها موجب رفع ناهنجاری‌های ملی و بین‌المللی بوده، بلکه در کنار همکاری در حوزه های تاکتیکی . عملیاتی و مبادله ای، با اجرای اصول مقرر در منشور ملل متحد شرایط تحقق صلح عادلانه‌ی جهانی را فراهم می‌آورد. در مناطق مختلف جهان بر اساس تهدیدات مشترک امنیتی و تروریستی، کشورهای تأثیرگذار منطقه و دیگر بازیگران منطقه ای در چهارچوب روابط چندجانبه و نهادهای منطقه ای و بین المللی شایسته است تا رویکرد مشترکی در خصوص سیاست های ضدتروریسم اتخاذ کنند. رویکرد چندجانبه باعث مؤثر واقع شدن اقدامات منسجم بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای، کاهش هزینه های ضدتروریسم، افزایش فهم مشترک در خصوص پدیده تروریسم، حذف منشاء و ریشه

های شکل گیری گروه های تروریستی می شود و درنهایت اینکه برقراری امنیت و ثبات سیاسی و اجتماعی در کشورها زمینه توسعه همه جانبه را در جهان فراهم می کند.

منابع

Archick, K. (2012). US-EU cooperation against terrorism. Washington, DC: Congretional Research Serivce.

Arie Perliger & Daniel Milton (2018) Fighting together? understanding bilateral cooperation in the realm of counterterrorism, Dynamics of Asymmetric Conflict, 11:3, 199-220, DOI: 10.1080/17467586.2018.1517944

Becker, G. S. (1968). Crime and punishment: An economic approach. In *The economic dimensions of crime* (pp. 13–68). London: Palgrave Macmillan. Retrieved from https://www.journals.uchicago.edu/doi/pdfplus/10.1086/259394

Benjamin, D., & Simon, S. (2003). The age of sacred terror: Radical Islam's war against America. New York: Random House.

Bensahel, N. (2003). The counterterror coalitions: Cooperation with Europe, NATO and the European union. Santa Monica, CA: Rand.

Bossong, R. (2012). The evolution of EU counterterrorism: European security policy after 9/11. London: Routledge

Bowen, W. Q., Matthew, C., & Christopher, H. (2012). Multilateral cooperation and the prevention of nuclear terrorism: Pragmatism over idealism. International Affairs, 88(2), 349–368.

Brandt, P. T., & Sandler, T. (2010). What do transnational terrorists target? Has it changed? Are we safer? Journal of Conflict Resolution, 54(2), 214–236.

Bremer, L. P. (2001). A new strategy for the new face of terrorism. National Interest, 65, 23–30.

Brown, D. (2010). The European union, counter terrorism and police co-operation, 1992–2007: Unsteady foundations? Manchester: Manchester University Press.

Cai, G.-l., Wang, B.-s., & Xing, Q.-q. (2017). Game theoretic analysis for the mechanism of moving target defense. *Frontiers of Information Technology & Electronic Engineering*, *18*(12), 2017–2034. doi: 10.1631/FITEE.1601797

Carter, K. M., Riordan, J. F., & Okhravi, H. (2014). A game theoretic approach to strategy determination for dynamic platform defenses. In *Proceedings of the first ACM workshop on moving target defense* (pp. 21–30). Scottsdale: ACM.

Colbaugh, R., & Glass, K. (2012). Predictability-oriented defense against adaptive adversaries. In *2012 IEEE international conference on systems, man, and cybernetics (SMC)* (pp. 2721–2727). Seoul: IEEE.

Cole, E. (2013). *Advanced persistent threat: Understanding the danger and how to protect your organization*. Waltham: Syngress.

Crelinsten, R. (1989). Terrorism and international cooperation. Boulder, CO: Westview Press.

Crenshaw, M. 2007. "The debate over "new" vs. "old" terrorism," presentation at the Annual Meeting of the American Political Science Association, Chicago, Illinois, August 30-September 2, 2007.

Devost, M. G., Houghton, B. K., & Pollard, N. A. (1997). Information terrorism: Can you trust your toaster? In R. E. Neilson (Ed.), *Sun Tzu and information warfare: A collection of winning papers from the Sun Tzu Art of war in information warfare competition* (p. 70). Washington, DC: National Defense University Press.
Dutta, P. K. (1999). *Strategies and games: Theory and practice*. Cambridge & London: The MIT Press.
Duyvesteyn, I. (2004). How new is the new terrorism? Studies in Conflict & Terrorism, 27(5), 439–454. Enders, W., & Sandler, T. (2000). Is transnational terrorism becoming more threatening? Journal of Conflict Resolution, 44(3), 307–332
Enders, W., & Sandler, T. (2000). Is transnational terrorism becoming more threatening? Journal of Conflict Resolution, 44(3), 307–332.
Eric Rosand , Alistair Millar & Jason Ipe (2009) Enhancing counterterrorism cooperation in eastern Africa, African Security Studies, 18:2, 93-106, DOI: 10.1080/10246029.2009.9627532
Feng, X., Zheng, Z., Cansever, D., Swami, A., & Mohapatra, P. (2017). A Signaling game model for moving target defense. In *IEEE INFOCOM 2017-IEEE conference on computer communications* (pp. 1–9). IEEE.
Friedrichs, J. (2008). Fighting Terrorism and Drugs. London: Routledge
Gharibi, H., Namdar Vandaee, S. (2020). United Nations Security Council and Establishing Counter Terrorism Regime. *Strategic Studies Quarterly*, 23(89), 255-282.(In Persian)
Hegemannm, H. (2015). International counterterrorism bureaucracies in the United Nations and the European Union. New York: Bloomsbury Publishing.
Kamenica, E., & Gentzkow, M. (2011). Bayesian persuasion. *American Economic Review*, *101*(6), 2590–2615. doi: 10.1257/aer.101.6.2590
Kaspersky Lab. (2019). What is zero day exploit? Retrieved from Kaspersky: https://www.kaspersky.com/resource-center/definitions/zero-day-exploit
Landes, W. M. (1978). An economic study of US aircraft hijacking. *The Journal of Law and Economics*, *21*(1), 1–31. Retrieved from https://www.nber.org/papers/w0210.pdf doi: 10.1086/466909
Laqueur, W. (1999). The new terrorism: Fanaticism and the arms of mass destruction. London: Oxford University Press.
Lei, C., Ma, D.-H., & Zhang, H.-Q. (2017). Optimal strategy selection for moving target defense based on Markov game. *IEEE Access*, *5*, 156–169. doi: 10.1109/ACCESS.2016.2633983
Lesser, I. O., Hoffman, B., Arquilla, J., Ronfeldt, D., Zanini, M., & Jenkins, B. M. (1999). Countering the new terrorism. Santa Monica, CA: RAND Corporation.
Manadhata, P. K. (2013). Game theoretic approaches to attack surface shifting. In S. Jajodia, A. K. Ghosh, V. Subrahmanian, V. Swarup, C. Wang, & X. S. Wang (Eds.), *Moving target defense II: Application of game theory and adversarial modeling* (pp. 1–14). New York, Heidelberg, Dordrecht, London: Springer. [Crossref],
Milgrom, Paul. "Axelrod's The Evolution of Cooperation." RAND Journal of Economics ۱۵, no. ۲ (۱۹۸۴): ۳۰۹–۳۰۵.

Müller-Wille, B. (2008). The effect of International terrorism on EU Intelligence co-operation. Journal of Common Market Studies, 46(1), 49–73.
Nash, J. (1951). Non-cooperative games. *Annals of Mathematics*, *4*(2), 286–295. Retrieved

from https://www.cs.upc.edu/~ia/nash51.pdf doi: 10.2307/1969529
Nesi, G. (2006). International cooperation in counter-terrorism: The United Nations and regional organizations in the fight against terrorism. Hampshire, England: Ashgate Publishing.
Neumann, J. v., & Morgenstern, O. (2007). *Theory of games and economic behavior (60th Anniversary ed.)*. Princeton: Princeton University Press. **Error! Filename not specified.**
Niou, E. M., & Ordeshook, P. C. (1994). A game-theoretic interpretation of Sun Tzu's The Art of War. *Journal of Peace Research*, *31*(2), 161–174. Retrieved from https://sites.duke.edu/niou/files/2011/06/08-Sun-Tzu-English-version.pdf doi: 10.1177/0022343394031002004
Ogilvie- White, T. (2006). Non proliferation and counter terrorism cooperation in southeast Asia: Meeting global obligations through regional security architectures? Contemporary Southeast Asia: A Journal of International and Strategic Affairs, 28(1), 1–26.
Peter, C. (1994). EU counterterrorism, the maastricht third pillar, and liberal democratic acceptability. Terrorism and Political Violence, 6(2), 103–145.
Pita, J., Jain, M., Marecki, J., Ordóñez, F., Portway, C., Tambe, M., … Kraus, S. (2012). De ployed ARMOR protection: The application of a game-theoretic model for security at the Los Angeles International Airport. In M. Tambe (Ed.), *Security and game theory: Algorithms, deployed systems, lessons learned* (pp. 67–87). New York: Cambridge University Press.
Pita, J., Tambe, M., Kiekintveld, C., Cullen, S., & Steigerwald, E. (2012). GUARDS: Game-theoretic security allocation on a national Scale. In M. Tambe (Ed.), *Security and game theory: Algorithms, deployed systems, lessons learned* (pp. 107–130). New York: Cambridge University Press.
Prakash, A., & Wellman, M. P. (2015). Empirical game-theoretic analysis for moving target defense. In *Proceedings of the second ACM workshop on moving target defense* (pp. 57–65). Denver: ACM.
Reveron, S. D. (2008). Counterterrorism and intelligence cooperation. Journal of Global Change and Governance, 1(33), 1–13.
Romaniuk, P. (2010). Multilateral counter-terrorism: The global politics of cooperation and contestation. New York: Routledge.
Rousseau, J.-J. (1984). *A discourse on inequality (1984 ed.). (M. Cranston, trans.)*. London: Penguin Group.
Sandler, T. (2005). Collective versus unilateral responses to terrorism. *Public Choice*, *124*, 75–93. doi: 10.1007/s11127-005-4747-y
Sandler, T., & Arce, D. G. (2007). Terrorism: A game-theoretic approach. In T. Sandler & K. Hartley (Eds.), *Handbook of defense economics (Vol. 2* (pp. 775–813). Amsterdam & Oxford: Elsevier B.V.
Sandler, T., & Enders, W. (2004). An economic perspective on transnational terrorism. *European Journal of Political Economy*, *20*(2), 301–316. doi: 10.1016/j.ejpoleco.2003.12.007
Skyrms, Brian. (2004) The Stag Hunt and the Evolution of Social Structure. Cambridge: Cambridge University Press
Smith, M., & Zeigler, S. M. (2017). Terrorism before and after 9/11 – A more dangerous world? Research and Politics.
Stackelberg, H. v. (2011). In D. Bazin, L. Urch, & R. Hill (Eds.), *Market structure and*

equilibrium (2011 ed.). Heidelberg, Dordrecht, London & New York: Springer.
Saadat, S. Y. (2020) International cooperation for counter-terrorism: a strategic perspective, Journal of Policing, Intelligence and Counter Terrorism, 15:1, 83-93, DOI: 10.1080/18335330.2020.1732451
START. (2018, July). Global terrorism database. Retrieved from National Consortium for the Study of Terrorism and Responses to Terrorism (START): https://www.start.umd.edu/gtd
Tsai, J., Rathi, S., Kiekintveld, C., Ordóñez, F., & Tambe, M. (2012). IRIS – A tool for strategic security allocation in transportation networks. In M. Tambe (Ed.), *Security and game theory: Algorithms, deployed systems, lessons learned* (pp. 88–106). New York: Cambridge University Press.
Tzu, S. (1963). *The art of war (1963 ed.). (S. B. Griffith, trans.)*. New York: Oxford University Press.
UN. (2015). *Transforming our world: The 2030 agenda for sustainable development*. New York: United Nations.
UN. (2019). *Global indicator framework for the sustainable development goals and targets of the 2030 agenda for sustainable development*. New York: United Nations.
Vadlamudi, S. G., Sengupta, S., Taguinod, M., Zhao, Z., Doupé, A., Ahn, G.-J., & Kambhampati, S. (2016). Moving target defense for web applications using Bayesian Stackelberg games. In *Proceedings of the 2016 international Conference on Autonomous Agents & Multiagent systems* (pp. 1377–1378). Singapore: International Foundation for Autonomous Agents and Multiagent Systems.
Zhu, Q., & Başar, T. (2013). Game-theoretic approach to feedback-driven multi-stage moving target defense. In D. S.K., N.-R. C., & K. M. (Eds.), *Decision and game theory for security (Vol. 8252* (pp. 246–263). Cham: Springer.
Zhuang, R., DeLoach, S. A., & Ou, X. (2014). Towards a theory of moving target defense. In *Proceedings of the first ACM workshop on moving target defense* (pp. 31–40). Scottsdale: ACM.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.82195.1380
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۲/۰۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۱۱

بررسی محیط منطقه‌ای دریای خزر؛ شناخت الگوهای منازعه و همکاری امنیتی

کیوان افشاریان[۱]، رضا سیمبر[۲]، مهدی هدایتی شهیدانی[۳]

چکیده

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال جمهوری‌های آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان؛ تعداد کشورهای ساحلی دریای خزر افزایش یافت. در کنار این واقعیت این فرض که پس از پایان نظام دو قطبی اهمیت مناطق در سیاست بین‌الملل افزایش یافته است، شرایط ظهور یک منطقه جدید در سیاست بین‌الملل به نام منطقه دریای خزر را فراهم کرده است. منطقه دریای خزر به واسطه وجود ذخایر عظیم انرژی و قرارگرفتن در نقطه اتصال دو قاره آسیا به اروپا؛ روز به روز دارای اهمیت بیشتری می‌گردد. منافع جمهوری اسلامی ایران که یکی از اعضای مهم این منطقه جدید است به شدت به الگوی حاکم بر منطقه و موضوعات امنیتی آن وابسته است. از این رو این تحقیق به دنبال پاسخگویی به این پرسش بنیادی است که چه الگویی بر منطقه دریای خزر و موضوعات امنیتی آن حاکم است؟ در پاسخ به این سوال؛ با استفاده از ادبیات منطقه‌گرایی نوین و چارچوب مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای و روش پژوهش ترکیبی – اکتشافی دو مرحله‌ای – در ابتدا شاخص‌های این نظریه در منطقه مورد مطالعه ارزیابی می‌گردد و سپس با استفاده از مفهوم وابستگی متقابل امنیتی، در دو بعد منازعه امنیتی (جنبه سلبی وابستگی متقابل امنیتی) و همکاری امنیتی (جنبه ایجابی وابستگی متقابل امنیتی)، موضوعاتی جهت تدوین ابزار تحقیق (پرسشنامه) احصا می‌گردد. سپس در مرحله کمی تحقیق، پرسشنامه‌ها توسط نمونه آماری ۴۹ نفره از خبرگان این حوزه مورد ارزیابی قرار می‌گیرند تا در انتها با استفاده از نتایج به‌دست آمده الگوی حاکم بر منطقه دریای خزر و موضوعات امنیتی آن مشخص گردد.

کلیدواژه‌ها: مجموعه امنیتی منطقه‌ای، منطقه دریای خزر، موضوعات امنیتی، منازعه و همکاری امنیتی

۱- دانشجوی دکتری تخصصی روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان (نویسنده مسئول) keyvan.afsharian@gmail.com
۲- استادتمام گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان rezasimbar@guilan.ac.ir
۳- دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان mehdi.hedayati88@gmail.com

Investigaring the regional environment of Caspian Sea; understanding patterns of conflict and security cooperation

Keyvan Afsharian[1], Reza Simbar[2], Mehdi Hedayati Shahidani[3]

Abstract

After the collapse of the Soviet Union and the independence of Azerbaijan, Turkmenistan and Kazakhstan; The number of coastal countries of the Caspian Sea increased. Along with this fact, the assumption that the importance of regions in international politics has increased after the end of the bipolar system, has provided the conditions for the emergence of a new region in international politics called the Caspian Sea region. The Caspian Sea region due to the presence of huge energy reserves and being located at the point of connection between the two continents of Asia and Europe; It becomes more important day by day. The interests of the Islamic Republic of Iran, which is one of the important members of this new region, are strongly dependent on the pattern governing the region and its security issues. Therefore, this research seeks to answer the fundamental question: what model governs the Caspian Sea region and its security issues? In response to this question; By using the literature of modern regionalism and the framework of Regional Security Complexes and the two-step exploratory hybrid research method, the indicators of this theory are evaluated in the studied region and then using the concept of dependence. Security interdependence, in two dimensions of security conflict (negative aspect of security interdependence) and security cooperation (positive aspect of security interdependence), issues for developing research tools (questionnaire) are counted. Then, in the quantitative phase of the research, the questionnaires are evaluated by a statistical sample of 49 experts in this field, so that at the end, using the obtained results, the pattern governing the Caspian Sea region and its security issues will be determined.

Keywords: Regional Security Complex, Caspian Sea region, Security issues, Conflict and security cooperation

---

1 PhD Candidate in International Relations, University of Guilan, Rasht, Iran. (Corresponding Author: keyvan.afsharian@gmail.com)
2 Full Professor of Department political Science, University of Guilan, Rasht, Iran. rezasimbar@guilan.ac.ir
3 Associate professor of Department political Science, University of Guilan, Rasht, Iran. mehdi.hedayati88@gmail.com

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

مقدمه

دریای خزر به‌عنوان بزرگ‌ترین دریاچه جهان از گذشته مورد توجه کشورها بوده است. تا پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این دریا بین ایران و روسیه با قراردادهای مختلف تقسیم شده بود. جنگ‌های طولانی بین این دو کشور در طول سال‌های ۱۸۰۳ تا ۱۸۲۸ میلادی منجر به تحمیل عهدنامه‌های گلستان در سال ۱۸۱۳ و ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ میلادی به ایران شد. طبق فصل هشتم عهدنامه ترکمانچای ایران از داشتن کشتی‌های جنگی در دریای خزر محروم شد و روس‌ها با داشتن حق انحصاری در این خصوص کنترل دریای خزر را در دست گرفتند. اما پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ میلادی در روسیه با انعقاد قرارداد دوستی در سال ۱۹۲۱ میلادی بین ایران و روسیه و طبق مواد اولیه این قرارداد؛ محدودیت-های عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای در مورد منع ایران از داشتن کشتی‌های جنگی لغو شد و طبق ماده ۱۱ این قرارداد هر دو کشور از حقوق مساوی در کشتیرانی در دریای خزر تحت لوای پرچم‌های خود برخوردار شدند.

اما شرایط حاکم بر دریای خزر با فروپاشی اتحاد جماهیر شوری تغییر کرد. ظهور جمهوری‌های آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان در حاشیه این دریا و عدم تبعیت از اصل جانشینی باعث شد تا این کشورها با قراردادهای دوجانبه نسبت به تقسیم دریا اقدام نمایند. این کار که به معنای نادیده گرفتن حقوق ایران و همچنین عهدنامه‌های گذشته بود باعث شد که منافع ملی جمهوری اسلامی ایران در حوزه خزر با تهدیدات بنیادینی مواجه شود. تهدیداتی که حاکمیت کشور را در این حوزه با چالش‌های جدی مواجه نموده است. حتی کنوانسیون وضعیت حقوقی دریای خزر که در سال ۲۰۱۸ میلادی در بندر آکتائو قزاقستان منعقد گردید، نتوانست انتظارات در این راستا را برآورده نماید.

از این رو این تحقیق با هدف افزایش شناخت الگوهای حاکم بر منطقه دریای خزر در دوران پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی انجام شده است. شناخت هرچه بیشتر الگوهای حاکم بر این منطقه می‌تواند سیاست گذاری در این حوزه را نسبت به گذشته ارتقا داده و از تهدیدهای موجود بکاهد. اطلاق عنوان منطقه به حوزه دریای خزر و کشورهای ساحلی از فرضی که توسط باری بوزان و همکاران او در پایان سده بیستم و اوایل سده بیست و یکم پرورانده شده؛ اقتباس شده است. این فرض این چنین بیان می-دارد که در جهان پس از جنگ سرد؛ روابط بین‌الملل سرشت منطقه‌ای پیدا کرده است. منطقی که در ورای فرض یاد شده وجود دارد این است که فروپاشی نظام دوقطبی نیروی اصلی سازمان دهنده‌ای که در سطح جهان درکار بوده را از میان برده و قدرت های بزرگ باقیمانده دیگر به اندازه گذشته تمایلی برای حضور حداکثری در تمامی حوزه‌ها ندارد و از این رو مناطق در فضای ایجاد شده امکان ظهور و تأثیرتأثیر

یافته‌اند. به نظر می‌رسد که اقتباس از فرض ذکر شده در حوزه دریای خزر با توجه به تغییراتی که در جغرافیای سیاسی این منطقه به موازات تحولات سطح بین‌المللی رخ داده است، می‌تواند شرایط حاکم بر این منطقه را بهتر نمایان سازد.

پیشینه شناسی تحقیق

منطقه دریای خزر نیز که هویت جدید خود را پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و به واسطه استقلال جمهوری‌های آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان کسب کرده است همچنان درحال تحول و شکل‌گیری است. ایده‌هایی پیرامون الگوهای حاکم و آینده این منطقه ارائه شده که از آن جمله می‌توان به کتب و مقالات ذیل اشاره کرد:

در این کتاب[1] که نویسندگان به کمک سایر پژوهشگران این حوزه آن را تدوین کرده‌اند، در فصل اول به اهمیت منطقه به‌عنوان سطح تحلیل اشاره می‌شود و موضوعات جغرافیایی، اقتصادی و پیمان‌های امنیت دسته‌جمعی به‌عنوان عوامل شکل‌دهنده به مناطق مختلف معرفی می‌گردد. در فصل دهم از این کتاب با عنوان "از سلسله مراتب تا چیرگی: مجموعه امنیتی پس از اتحاد شوروی"، نویسنده با توجه به ضعف‌های داخلی و خارجی جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته و حضور روسیه به‌عنوان یک قدرت مسلط پنج سناریو را برای آینده‌این منطقه ارائه می‌نماید که به ترتیب: شکل‌گیری منطقه‌ای با استیلای کامل فدراسیون روسیه در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع – منطقه‌ای با یک پیمان امنیت دسته‌جمعی در قالب کشورهای مستقل مشترک‌المنافع – همگرایی کشورهای تازه تأسیس در مقابل فدراسیون روسیه – حضور قدرت‌های بزرگ جهانی در منطقه برای مقابله با فدراسیون روسیه و در آخر جذب جمهوری‌های تازه تأسیس در مناطق پیرامونی است. اما آنچنان که پیداست هیچکدام از سناریوهای فوق الذکر بر منطقه دریای خزر حاکم نشده است. به نظر می‌رسد که در ارائه این سناریوها توجه کافی به بازیگران پیرامونی جمهوری‌های تازه استقلال یافته، از جمله جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای نشده است.

درکتابی[2] دیگر نویسندگان ضمن ارائه چارچوبی نظری برای فراخ‌تر نمودن دستور کار امنیت، در فصلی تحت عنوان امنیت جامعه‌گانی به بررسی مناطق تحت حکومت شوروی سابق می‌پردازند. آن‌ها در این

1- lake, D. A., & Morgan, P. M. (1997). Regional Orders: Bulding Security in a New World. Pennsylvania: Pennsylvania State University Press.

2- Buzan, B., Waever, O., & Wild, J. D. (1998). Security a New Framework for Analysis. Colorado: Lynne Rienner Publishers.

بخش این منطقه را تحت نفوذ گسترده نظامی، سیاسی و هویتی روسیه می‌دانند و بزرگترین چالش پیش روی دولت–ملت‌سازی در این منطقه را هویت روس تباران برمی‌شمارند که از سوی هویت‌های غربی و اسلامی تهدید می‌گردد.

کتاب دیگری[1] که حاصل یک پژوهش دوساله در مؤسسه بین‌المللی مطالعات صلح استهکلم[2] است در چهارفصل به بررسی وضعیت کشورهای منطقه دریای خزر پرداخته و سعی نموده چشم‌انداز آینده منطقه را ترسیم نماید. ازاین‌رو در فصل اول نویسنده به تغییر جغرافیای سیاسی این منطقه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می‌پردازد و در بخش دوم این فصل منابع جانوری و فسیلی موجود در منطقه را ارزش‌گذاری کرده و مجادلات بر سر رژیم حقوقی دریای خزر و مشکلات زیست‌محیطی ناشی از آن را تشریح می‌نماید. در فصل دوم با استفاده از اسناد امنیت ملی کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ، منافع استراتژیک و اقتصادی که این کشورها در دریای خزر دنبال می‌کنند را بررسی می‌نماید و سپس افزایش تقابل ایالات‌متحده آمریکا و فدراسیون روسیه را در آینده نتیجه‌گیری می‌نماید. در فصل سوم نویسنده برای ارائه یک تصویر کلی از بی‌ثباتی در منطقه مشاجرات قومی صورت گرفته در منطقه را شرح داده و بنیادگرایی اسلامی را مهم‌ترین چالش برای ثبات در منطقه معرفی می‌نماید و در فصل چهارم و آخر کتاب نویسنده تضاد منافع در موضوعات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را مانعی برای شکل‌گیری یک منطقه با ثبات در آینده ارزیابی می‌کند.

در کتابی[3] دیگر نویسندگان در ابتدا با ارائه نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای[4] به‌عنوان توضیح‌دهنده روابط بین‌الملل در سطح مناطق، تمامی مناطق جهان را برای به‌دست آوردن یک تصویر کلی از روابط بین‌الملل در سطح جهانی بررسی می‌نمایند. نویسندگان در بخشی از فصل چهارم با عنوان اروپا، به بررسی مناطق جداشده از اتحاد جماهیر شوروی می‌پردازند. آن‌ها مناطق جداشده از شوروی را به‌طورکلی به چهار زیر منطقه اروپا شرقی، دولت‌های بالتیک، قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی تقسیم می‌نمایند که نگرانی‌های امنیتی این کشوها به شدت با روسیه پیوند دارد. ازاین‌رو تقابلی میان روسیه و اروپا برای گسترش حاکمیت خود شکل می‌گیرد که روسیه در قالب کشورهای مستقل مشترک‌المنافع[5] درصدد

1- Chufrin, G. (2001). The Security of the Caspian Sea Region. New York: Oxford University.
2- Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI)
3- Buzan, B., & Waever, O. (2003). Region and Powers. New York: Cambrige University Press.
4- Regional Security Complex Theory
5- Commonwealth of Independent States (CIS)

بازسازی امپراطوری تاریخی خود می‌باشد و در طرف مقابل اروپا نیز با سازمان گوام[1] سعی می‌نماید ارزش‌های خود را در قالب ترویج دموکراسی و الگوی توسعه اروپایی به این کشورها گسیل نماید.

در کتابی[2] دیگر نویسنده در بخش اول تاریخ و جغرافیای دریای خزر را توصیف می‌کند و سپس در بخش دوم با برآورد ذخایر انرژی و جانوری دریای خزر در فصلی با عنوان "منابع دریای خزر"، اهمیت ژئوپلتیکی و ژئواکونومیکی این منابع را نشان می‌دهد. در فصلی دیگر با عنوان "مسیرهای حمل‌ونقل" تمامی راه‌های هوایی، زمینی و ریلی را وصف می‌نماید و در بخش سوم نویسنده تحولات سیاسی و زیرساخت‌های انتقال انرژی تمامی کشورهای ساحلی این دریا را معرفی می‌نماید. در بخش چهارم و انتهایی این کتاب نویسنده بحران‌های قومیتی، مسائل مربوط به رژیم حقوقی دریای خزر، نقش بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی و تهدیدات زیست‌محیطی این منطقه را ازجمله مهم‌ترین چالش‌ها در بین کشورهای منطقه معرفی می‌نماید.

در مقاله‌ای[3] تحت عنوان "راهبرد جدید برای یک رقابت قدیمی: روابط چین و فدراسیون روسیه در آسیای مرکزی پس از رونق انرژی" به دنبال پاسخگویی به این پرسش می‌باشد که چطور مسئله انرژی روابط چین و روسیه را در آسیای مرکزی شکل می‌دهد؟ در این راستا با بررسی تاریخی رقابت‌ها و درگیری‌های چین و روسیه در آسیای مرکزی؛ مسائلی همچون درگیری‌های مرزی در سال‌های ۱۹۶۹ و مستقر شدن حدود دو میلیون نیروی نظامی در اطراف مرزها مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ادامه پس از فروپاشی شوروی و پدید آمدن همسایگان جدیدی همچون قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان و ایجاد مسائلی مانند رشد اقتصادی، نیاز به مواد اولیه و منابع انرژی؛ موجب تغییرات در سیاست چین نسبت به آسیای مرکزی شده است. این تغییر سیاست موجب عقد موافقت‌نامه‌هایی در زمینه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی ما بین پنج کشور چین، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و روسیه گردیده است. روابط چین و روسیه پس از فروپاشی شوروی به دو بخش از فروپاشی شوروی تا بحران اقتصادی ۲۰۰۸ و از بحران اقتصادی ۲۰۰۸ تاکنون تقسیم‌بندی می‌گردد. در طول این تقسیم‌بندی زمانی، نیاز چین به منابع اولیه و انرژی و وابستگی روسیه به درآمدهای حاصل از فروش انرژی و مواد اولیه، همکاری‌های منطقه‌ای مابین

1- Organization for Democracy and Economic Development (GUAM)

2- Koolaee, E., & Goudarzi, M. (2014). *Caspian sea challenges and prospects*. Tehran: Mizan Publication [In Perssian].

3- Freeman, C. (2018). New strategies for an old rivalry? China–Russia relations in Central Asia after the energy boom. The Pacific Review.

این دو کشور را افزایش داده است. درنتیجه‌گیری از عواملی که می‌تواند تنش در روابط دو کشور را گسترش دهد؛ به عواملی همچون کاهش قیمت انرژی و تسلط بیش‌ازحد بر کشورهای تازه استقلال‌یافته در منطقه که می‌تواند موجب برهم خوردن توازن گردد ذکر می‌شود.

در مقاله‌ای[1] تحت عنوان "تهدیدات و چالش‌های امنیت منطقه‌ای در منطقه آسیای مرکزی" نویسنده با توجه به فروپاشی اتحاد شوروی و تغییر در اقتصاد، سیاست و فرهنگ کشورهای تازه استقلال‌یافته به بررسی تهدیدات و چالش‌های موجود در منطقه در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌پردازد. در تهدیدات داخلی مشکلات سیاسی داخلی کشورها، اقتصاد غیر مولد و ناپایدار، رشد افراط‌گرایی مذهبی و گسترش حجم مبادلات مواد مخدر از افغانستان به‌عنوان چالش‌های مشترک تمامی کشورهای منطقه بیان می‌گردد. در سطح منطقه‌ای عدم توافق بر سر منابع آب و انرژی مرزی، عدم مرزبندی مشخص سرزمینی و رقابت برای کسب جایگاه رهبری منطقه بیان می‌شود. و در سطح بین‌المللی و خارجی نیز مسائلی همچون رشد افراط‌گرایی اسلامی، افزایش سازمان‌های تروریستی و جرائم مرتبط با مواد مخدر در فراسوی مرزها را عوامل اصلی بحث عنوان می‌نماید. و درنتیجه‌گیری وجود برنامه‌های توسعه‌ای متناسب با منطقه با هزینه کم را راهکاری برای فائق آمدن بر مشکلات و همگرایی منطقه‌ای عنوان می‌نمایند.

در مقاله‌ای[2] تحت عنوان "جایگاه راه‌آهن شرق دریای خزر در همگرایی منطقه‌ای ایران با آسیای مرکزی" با استفاده ازنظریات همگرایی بر بستر کارکردگرایی به دنبال پاسخگویی به این پرسش اساسی می‌باشد که راه‌آهن شرق دریای خزر چگونه می‌تواند در همگرایی ایران با کشورهای آسیای مرکزی اثرگذار باشد؟ در این راستا پس از شرح مشخصات راه‌آهن شرق دریای خزر؛ زمینه‌های همگرایی منطقه‌ای ایران با آسیای مرکزی را در تهدیدات مشترکی همچون افراط‌گرایی، تروریسم، زبان و فرهنگ مشترک فارسی مشخص می‌نماید. در مقابل چالش‌های همگرایی ایران و آسیای مرکزی را در ساختارهای سیاسی متفاوت، رقابت‌های درون منطقه‌ای، حضور بازیگران خارجی مانند ترکیه، چین و ایالات‌متحده آمریکا برمی‌شمارد. در بخش دیگری ویژگی‌های راه‌آهن شرق دریای خزر را در عواملی همچون خروج کشورهای آسیای مرکزی از بن‌بست ژئوپلیتیک، افزایش مبادلات و همکاری‌های اقتصادی و تحکیم روابط امنیتی در

1- Daneykin, Y., & et al. (2015). Threats and Challenges to the Regional Security in Central Asian Region (the Example of the Republic of Kyrgyzstan), International Conference on Research Paradigms Transformation in Social Sciences 2014. Procedia - Social and Behavioral Sciences.

2- Zahrani, M., Faraji Lohehsara, T., & Tajari, S. (2016). Iran-turkmenistan-Kazakhstan Railway Function to Integration in the Central Asia. *Central Asia and The Caucasus Journal*, *21*(89), 93-123 [In Perssian].

راستای وابستگی متقابل تبیین می‌نماید. درنتیجه‌گیری بیان می‌شود که این راه‌آهن می‌تواند نقطه آغازگر روند همگرایی در منطقه باشد.

در مقاله‌ای[1] دیگر نویسندگان در پی پاسخگویی به این پرسش می‌باشند که آیا پیوندهای امنیتی چین با منطقه فقط در حد ارتباط های معمول بین همسایگان است و یا از الگوی خاصی و فراتر از روندهای متعارف پیروی می‌کند؟ در این راستا با استفاده از مبنای تحلیلی مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای، محیط امنیتی منطقه آسیای مرکزی را در سه سطح بررسی می‌نماید. در سطح کلان؛ فروپاشی اتحاد شوروی را منجر به ایجاد یک خلأ ژئوپلیتیک و افزایش توجه به این منطقه بیان می‌دارد. در سطح منطقه‌ای؛ در هم تنیدگی اقوام در آسیای مرکزی، افراط‌گرایی مذهبی، قاچاق مواد مخدر و امنیت انرژی ازجمله مهم‌ترین مسائل که توانایی ایجاد یک مجموعه امنیتی را دارد؛ برشمرده می‌شود. و در سطح داخلی؛ اشکالات در روند دولت–ملت‌سازی و فساد فراگیر در دستگاه‌های دولتی از اهم مشکلات برشمرده می‌شود. در انتها با توجه به بیان چالش‌ها در منطقه آسیای مرکزی؛ پیوندهای امنیتی چین در موضوعاتی همچون رقابت قدرت‌های بزرگ، مسئله قومیتی سین کیانگ، امنیت انتقال انرژی و امنیت زیست‌محیطی این کشور را در مجموعه امنیتی این منطقه قرار داده است.

در مقاله‌ای[2] دیگر که نویسندگان درصدد نقد تجربی و آزمون مبانی و مؤلفه‌های اصلی نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای در منطقه قفقاز جنوبی هستند، نتیجه‌ای که به‌دست‌آمده حاکی از آن است که مؤلفه‌های اصلی همچون الگوهای دوستی و دشمنی، وابستگی متقابل امنیتی و مجاورت جغرافیایی در تئوری مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای باری بوزان برای تبیین منطقه قفقاز جنوبی از قدرت تبیین مناسبی برخوردار می‌باشد. با توجه به تحولات جهانی در اقتصاد و الگوهای توسعه، نویسندگان پیش‌بینی می‌نمایند که این منطقه در طولانی‌مدت با تأثیرپذیری از سطح سیستم نظام بین‌الملل و رشد افکار نو در طبقه متوسط و جوان جامعه در پیگیری دموکراسی و رفاه، مسیر همگرایی را طی می‌نمایند.

در نهایت باتوجه به بررسی جامع ادبیات شکل گرفته پیرامون حوزه دریای خزر، اکنون می‌توان تفاوت تحقیق حاضر را با آنچه که در فوق ذکر آن رفت به شرح زیر بیان نمود:

از نظر مکانی می‌توان گفت که تحقیق حاضر توجه اصلی را به پنج کشور ساحلی دریای خزر معطوف

1- Karami, J., & Azizi, H. (2013). China's Security Relations with Central Asia: From Security Ties to "Regional Security Complexes. *Central Eurasia Studies, 6*(12), 135-154 [In Perssian].

2- Dadandish, P., & Kaleji, V. (2010). A Critical Study of Regional Security Complex Theory by Using the Security Enviroment of the South Caucasus. *The Scientific Journal of Strategy, 18*(3) [In Perssian].

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

نموده است و قصد دارد تقسیم‌بندی جدیدی را فراتر از آنچه که به طور معمول توسط مراکز مطالعاتی غربی تحت عنوان آسیای مرکزی و قفقاز؛ با حذف جمهوری اسلامی ایران پیگیری می‌شود؛ ارائه کند. همچنین تاکید بر این کشورها با توجه به نگاه واقع بینانه از قدرت فدراسیون روسیه و این واقعیت که جمهوری اسلامی ایران به جایگاه یک قدرت منطقه‌ای نائل آمده، مورد توجه قرار گرفته است. نکته دیگر قابل تامل در این تقسیم‌بندی توجه به سیاست‌های مستقلی است که کشورهای جدید اتخاذ نموده‌اند.

از نظر موضوعی نیز با توجه به اینکه این پژوهش از بسط مفهوم امنیت استفاده نموده است، تمامی موضوعات را در ابعاد نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی بررسی نموده و به ابعاد خاصی همچون راه‌آهن و سلطه هویتی روس تباران محدود نمی‌شود.

از نظر زمانی به نظر می‌رسد که حوزه دریای خزر بلافاصله پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به شدت مورد توجه نویسندگان قرار گرفته بود اما این توجه در دهه‌های بعدی تداوم پیدا نکرده و الگوی حاکم بر این منطقه باتوجه به تحولات دهه دوم قرن بیست و یکم مورد توجه قرار نگرفته است، که این تحقیق سعی در پر نمودن این فضا را دارد.

نکتهٔ دیگری که می‌توان بیان داشت این است که تحقیق حاضر با استفاده از روش پژوهش ترکیبی که شامل استفاده از روش‌های کیفی و کمی است صورت پذیرفته، این امر نسبت به سایر پژوهش‌ها که صرفا به رویکردی کیفی محدود هستند، نوآوری تحقیق را برجسته می‌سازد.

در نتیجه این تحقیق برای پاسخ به پرسش اصلی، با استفاده از مفهوم نظری مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای که توسط باری بوزان[1] و همکارانش در کتاب قدرت‌ها و مناطق[2] ارائه شده، ابتدا شرایط محیطی منطقه دریای خزر با شاخص‌های نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای سنجیده می‌شود و سپس با توسعه و تعمق مفهوم امنیت در بخش‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی؛ موضوعاتی که وابستگی متقابل امنیتی کشورهای منطقه دریای خزر را شکل می‌دهند به دو گروه منازعه امنیتی (بخش سلبی وابستگی متقابل امنیتی) و همکاری امنیتی (بخش ایجابی وابستگی متقابل امنیتی) تقسیم و احصا می‌گردند تا در مرحله کمی تحقیق این موضوعات توسط نمونه آماری مورد سنجش قرار گیرند و در انتها با استفاده از نتایج بدست آمده الگوی حاکم و موضوعات امنیتی ناظر بر منطقه عیان گردد.

1- Barry Buzan
2- Regions and Powers: the structure of international security

مبانی نظری تحقیق

همان طور که در مقدمه بحث اشاره شد، مطالعات منطقه‌ای که یکی از شاخه‌های رشته روابط بین‌الملل است، بر این فرض که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اتمام نظام دوقطبی پویش‌های منطقه‌ای از اهمیت بیشتری در سیاست بین‌الملل برخوردار شده‌اند، بنا شده است. اما این ادعا که مناطق صرفا پس از جنگ سرد مورد توجه نخبگان سیاسی و دانشگاهی قرار گرفته‌اند به راحتی قابل پذیرش نیست. از این رو تمامی نظریه پردازانی که به نحوی در مدل‌های ارائه شده خود به مسائل مناطق ورود نموده‌اند، نوعی دسته بندی از مطالعات منطقه‌ای ارائه داده‌اند که عموما طیف جدید مطالعات منطقه‌ای که پس از جنگ سرد مورد توجه قرارگرفته را با عنوان منطقه گرایی نوین از سایر مطالعات این حوزه متمایز نموده‌اند.

دیوید لیک[1] و پاتریک مورگان[2] در کتابی با عنوان نظم‌های منطقه‌ای، امنیت سازی درجهانی نوین دسته بندی از سیر تاریخی مطالعات منطقه‌ای ارائه می‌دهند که شامل سه گونه متفاوت از یکدیگر است. گونه اول نگرشی است که هیچ جایگاهی در سیاست بین‌الملل برای سطح منطقه‌ای قائل نیست و برای کشورها در هر سطحی که کنار یکدیگر قرار بگیرند، رفتارهای مشخص و معینی قائل می‌شود. به طوری که نظریاتی که برای توضیح ستیزش و همکاری جهانی طرح شده‌اند بدون جرح و تعدیل قابل استفاده و انطباق در مجموعه‌های منطقه‌ای هستند. در نتیجه می‌توان نظریات منطقه‌ای را به جهان تعمیم داد و بلعکس. این تحلیل‌گران معمولا بر اساس مطالعات موردی غرب آسیا این نظر را داده‌اند. گونه دوم که رهیافت متضادی با گونه اول دارد، هر منطقه را به صورت منحصر به فرد در نظر می‌گیرد. در این دیدگاه غرب آسیا یا هر منطقه دیگر شبیه هیچ جای دیگری نیست. ادبیات سنتی مطالعات منطقه‌ای غالبا این رهیافت را منعکس می‌کنند. در این دیدگاه هر تبیینی باید مخصوص منطقه‌ای خاص باشد. مفروضه‌ها، متغیرها و گزاره‌های مناسب در یک منطقه وقتی که در منطقه‌ای دیگر به کار می‌روند نامرتبط یا اشتباه هستند. بنابراین هر منطقه نیاز به نظریه خاص خود دارد. گونه سوم که توسط لیک و مورگان ارائه می‌گردد، حد واسط دو دیدگاه دیگر است. بر اساس این رویکرد مناطق بر رفتار کشورها تأثیر می‌گذارند و خود نیز از سطح جهانی تأثیر می‌پذیرند. همچنین در این نگرش مناطق از نظر ویژگی‌ها با یکدیگر فرق می‌کنند اما نه بر حسب متغیرها، بلکه از نظر ارزش و اهمیتی که هریک از متغیرها دارند. در چنین دیدگاهی اگرچه تعمیم در مورد مناطق را ممکن و ضروری می‌پندارد اما در عین حال انتظار بروز الگوهای رفتاری متفاوت که ناشی از ویژگی‌ها و خصوصیات فردی مناطق است، وجود دارد. این نظریه با در نظر

1- David A. Lake
2- Patrick M. Morgan

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

گرفتن شیوه مدیریت منازعه- یا همان نظم منطقه‌ای- به عنوان متغیر وابسته مشترک در همه مناطق الگوهای مدیریتی را به عنوان معلول مولفه‌هایی چون ساختار نظام منطقه‌ای، سیاست داخلی کشورهای منطقه و عامل میان منطقه و نظام جهانی در نظر می‌گیرد (لیک و مورگان، ۱۳۹۵: ۲۳-۲۶).

از این رو منطقه‌گرایی نوین به رویکردی گفته می‌شود که در صدد ایجاد پلی ارتباطی مابین سطح نظام بین‌الملل و دولت به عنوان بازیگر اصلی است. باری بوزان در کتاب مردم دولت ها و هراس[1] با بسط مطالعات امنیت بین‌الملل و فراخ نمودن دستور کار امنیت، مفهوم امنیت را همان پلی در نظر می‌گیرد که می‌توان به‌وسیله آن سطح منطقه‌ای را از دیگر سطوح متمایز نمود و ارتباط سطوح مختلف را با یکدیگر مشخص کرد.

مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای[2]

بوزان در بررسی امنیت ملی نگاه‌ها را به سمت الگوی بین‌المللی وابستگی متقابل امنیتی سوق می‌دهد و با استفاده از این تعریف نتیجه می‌گیرد که اگر امنیت هریک از دولت‌ها به امنیت همه مربوط باشد، پس هیچ چیزی را نمی توان بدون درک همه چیز فهمید. چنین دستور گسترده‌ای از امنیت که مطالعه امنیت را به صورت امری غیرواقع‌گرایانه در می‌آورد، موجب طرح ریزی امنیت منطقه‌ای برای خروج از این بن بست نظری گردید. تحلیل جامع امنیتی مستلزم دقت خاصی بر این نکته است که چگونه سطح منطقه‌ای نقش رابط را در ارتباط متقابل دولت‌ها و کل سیستم بین‌المللی بازی می‌کند. بدون درک این سطح؛ وضعیت دول منطقه‌ای در مقابل یکدیگر و نیز ماهیت روابط قدرت‌های بزرگ و دول منطقه‌ای به طور شایسته درک نخواهد شد. پس از هویت بخشی به سطح منطقه‌ای، بوزان تحلیل‌های برآمده از رهیافت توازن قدرت را برای تحلیل این سطح ناکافی می‌شمارد و الگوهای دوستی و دشمنی را برای تکمیل بحث ارائه می‌نماید. الگوهای دوستی و دشمنی که توسط عوامل جغرافیایی و تاریخی تعیین می‌شوند، مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای را شکل می‌دهند. مجموعه امنیتی[3] یعنی گروهی از دولت‌ها که علائق امنیتی اصلی آنها بقدری زیاد است که امنیت ملی آنها را نمی‌توان جدا از دیگران ملاحظه کرد. مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای بر وابستگی متقابل در رقابت و نیز علائق مشترک، تأکید دارند (Buzan, People, state and fears, 1983).

1- People, State and Fear: an agenda for international security studies
2- Regional Security Complex (RSC)
3- Security Complex

در این راستا مناطق مختلف از جمله منطقه دریای خزر را می‌توان با شاخص‌های نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای مورد ارزیابی قرار داد. این شاخص‌ها عبارتنداز:

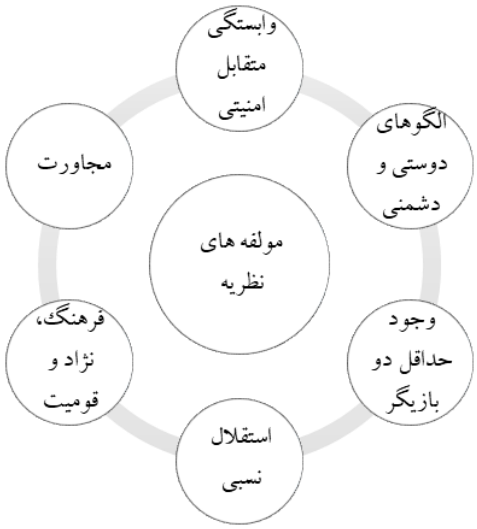

شکل ۱: مؤلفه‌های شکل‌دهنده به مجموعه امنیتی منطقه‌ای
(Dadandish & Kaleji, 2010:79-83)

روش‌شناسی تحقیق

در این تحقیق از روش پژوهش ترکیبی استفاده شده است. در این روش بر جمع آوری اطلاعات، تحلیل و تلفیق داده‌های کمی و کیفی در پژوهش تمرکز می‌شود. نکته اصلی این است که بکارگیری رویکردهای کمی و کیفی به صورت ترکیبی، در مقایسه با بکارگیری هریک از این دو روش به تنهایی، به درک بهتری از پژوهشی منجر می‌شود. همچنین در این پژوهش از طرح پژوهش اکتشافی در روش‌های ترکیبی استفاده می‌شود، هدف از طرح دو مرحله‌ای اکتشافی آن است که نتایج روش اول (کیفی) باعث شکل‌گیری و روشن شدن روش دوم (کمی) شود. طرح اکتشافی بر این پیش فرض بنا شده است که به چند دلیل نیازمند اکتشاف هستیم: اندازه‌گیری‌ها یا ابزارها در دسترس نیستند، متغیرها ناشناخته هستند، یا چارچوب هدایت کننده یا نظریه‌ای وجود ندارد. از آنجا که این طرح به صورت کیفی آغاز می‌شود، بیشتر مناسب کشف یک پدیده است. این طرح بیشتر زمانی مفید واقع می‌شود که به دلیل مهیا نبودن ابزارپژوهشی، پژوهشگر به تدوین و آزمایش چنین ابزاری نیاز دارد، یا زمانی‌که متغیرها ناشناخته هستند، باید متغیرهای مهم را بشناسد تا بتواند مطالعه خود را به‌صورت کمی انجام دهد. (Creswell & Plano Clark, 2007:83)

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

شکل (۲): طرح اکتشافی؛ مدل تدوین ابزار (با تاکید بر QUAN)

در نتیجه در این پژوهش با هدف یافتن وابستگی متقابل امنیتی کشورهای ساحلی دریای خزر از طرح اکتشافی مدل تدوین ابزار (پرسشنامه) بهره گرفته می‌شود. در این راستا ابتدا با تحلیل کیفی ادبیات پژوهش (مجموعه امنیتی منطقه دریای خزر) گویه‌هایی در دو دسته منازعه امنیتی و همکاری امنیتی در ابعاد مختلف روابط کشورهای منطقه احصا می‌شود و پس از مشورت با اساتید راهنما و مشاور در جهت روایی گویه‌ها، پرسشنامه‌ای به عنوان ابزار جهت اخذ نظر خبرگان این حوزه طراحی می‌گردد. سپس با تحلیل کمی پرسشنامه‌ها، اعتبار و ارزش گویه‌ها مشخص می‌شود. در انتها با تفسیر داده‌هایی که توسط پرسشنامه معنا دار شده‌اند به پرسش تحقیق پاسخ داده می‌شود.

یافته‌ها و تجزیه‌وتحلیل داده‌ها

الف: یافته‌های تحقیق

باتوجه به اینکه اطلاق عنوان مجوعه امنیتی به منطقه دریای خزر نیازمند آن است که شاخص‌های این نظریه در این منطقه بررسی گردد، در نتیجه در این بخش شاخص‌های مورد نظر با واقعیت‌های منطقه دریای خزر مطابقت داده می‌شود.

جدول (۱): توزیع فراوانی شغل پاسخگویان

شغل	فراوانی	درصد
استاد دانشگاه	۲۸	۵۷,۱
مدیر دولتی	۲	۴,۱
مدیر نظامی	۸	۱۶,۳
کارشناس	۱۱	۲۲,۴
کل	۴۹	۱۰۰,۰

با توجه به توضیحات در جدول فوق می‌توان اینطور بیان داشت که مجموعه امنیتی منطقه دریای خزر با حضور پنج کشور ساحلی این دریا پیوسته درحال شکل‌گیری است. اما در خصوص تعداد اعضای این مجموعه، کشورهای آسیای میانه، قفقاز جنوبی و افغانستان را نیز می‌توان از جمله کشورهای مستعد پیوستن به این مجموعه امنیتی منطقه‌ای ارزیابی نمود (Chufrin, 2001).

جدول (۲): مؤلفه‌های تشکیل دهنده مجموعه امنیتی منطقه‌ای دریای خزر

ردیف	مولفه‌های نظریه مجموعه-های امنیتی منطقه‌ای	مجموعه امنیتی منطقه دریای خزر
۱	وابستگی متقابل امنیتی	پهنه آبی مشترک دریای خزر خطوط انتقال نفت و گاز منابع فسیلی واقع در مناطق مشترک خطوط راه آهن متصل کننده کشورها وابستگی اعضا به همسایگان برای دسترسی به آب‌های آزاد متاثر شدن تمامی اعضا از آلودگی‌های دریای خزر
۲	الگوهای دوستی و یا دشمنی	وجود کشورهای استقلال یافته از اتحاد جماهیر شوروی حضور تاریخی ایران در جمهوری آذربایجان و ترکمنستان اختلافات مرزی تاریخی ایران و روسیه حضور اکثریت مسلمانان در شهرهای ساحلی اختلاف مذاهب اسلامی میان ساحل نشینان
۳	مجاورت	مجاورت جغرافیایی اعضا از طریق دریا و خشکی وجود مرزهای زمینی طولانی بین اعضا بن بست ژئوپلیتیک اعضا
۴	وجود حداقل دو بازیگر	حضور فدراسیون روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ دستیابی ایران به جایگاه یک قدرت منطقه‌ای در قرن ۲۱ موازنه قدرت کشورهای تازه استقلال یافته با قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای اتخاذ سیاست مستقل در مناسبات کشورهای تازه استقلال یافته
۵	استقلال نسبی	باتوجه به منطقه‌ای شدن سیاست بین‌الملل در قرن حاضر، به نظر می‌رسد مجموعه امنیتی منطقه خزر در همسایگی مناطق غرب آسیا، بالکان و آسیای شرقی، در حال کسب یک استقلال نسبی است.
۶	فرهنگ، نژاد و قومیت	استفاده از زبان روسی در کشورهای استقلال یافته حضور روس تباران در کشورهای استقلال یافته اشتراکات دینی ساحل نشینان خزر حضور گسترده قومیت‌های ترک و ترکمن در منطقه

وابستگی متقابل امنیتی کشورهای ساحلی منطقه دریای خزر یکی از مهم‌ترین شاخص‌هایی است که می‌تواند قوام دهنده این مجموعه امنیتی منطقه‌ای باشد. از این رو در این بخش با بسط مفهوم امنیت سعی

می‌شود موضوعات امنیتی پیوند دهنده کشورهای این منطقه با استفاده از شواهد تاریخی و اسناد موجود در دو دسته کلی شکل دهنده به منازعه امنیتی و یا همکاری امنیتی احصا گردد. استفاده از تکنیک‌های تحلیل محتوای کیفی و توجه به چارچوب امنیتی کردن در مکتب کپنهاگ می‌تواند در کنار ارائه شواهد تاریخی، روایی موضوعات امنیتی احصا شده را افزایش دهد.

ب: تجزیه و تحلیل یافته‌ها

درک الگوی حاکم بر منطقه دریای خزر با استفاده از شاخص‌های نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای که ذکر آن در جدول مربوطه رفت، نشان دهنده این واقعیت است که نمی‌توان با یک پاسخ قطعی این مسئله را تایید و یا رد کرد. الگوهای دوستی و دشمنی درکنار مجاورت معنادار در این منطقه می‌تواند تأیید کننده این باشد که منطقه دریای خزر یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای کامل است اما در طرف دیگر استقلال نسبی این منطقه از مناطق همجوار موضوعی است که در این گذاره ابهام ایجاد می‌کند. مداخله کشورهای اروپایی در انتقال منابع انرژی دریای خزر و همچنین حضور چین برای پیشبرد پروژه‌های ترانزیتی در کنار حضور ایالات متحده آمریکا به عنوان هژمون نظام بین‌الملل در این منطقه باعث شده که مفهوم مرز که جدا کننده منطه از تحولات پیرامونی است در این منطقه کمرنگ باشد.

در نتیجه باید این موضوع را اینطور عنوان نمود که شکل گیری یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای پیرامون دریای خزر به الگوی وابستگی متقابل امنیتی کشورهای ساحلی گره خورده است. بنابراین توجه به موضوعات منشعب از الگوهای وابستکی متقابل در دو جنبه سلبی و ایجابی می‌تواند شرایط حاکم بر منطقه را بهتر تبیین نماید.

جدول (۳): منازعه امنیتی در منطقه دریای خزر

بخش	ردیف	موضوع امنیتی	شواهد تاریخی و اسناد
نظامی	۱	افزایش بودجه نظامی کشورهای ساحلی	به جز ایران و ترکمنستان که اطلاعاتی درباره آن‌ها موجود نیست تمامی اعضا مجموعه امنیتی خزر هزینه های نظامی را افزایش داده‌اند (SIPRI, 2019).
	۲	عدم موازنه پایدار تسلیحاتی	فدراسیون روسیه به عنوان دومین قدرت نظامی جهان در این مجموعه امنیتی با اختلاف بیش از ۵۰ رتبه‌ای با کشورهای استقلال یافته و ۱۲ رتبه‌ای با جمهوری اسلامی ایران، هژمون نظامی این مجموعه امنیتی است (GFP, 2020).

			پروتکل تأسیس و ساخت پایگاه نظامی ترکیه در جمهوری آذربایجان (Hürriyet Daily News, 2016).
	۳	اجازه تأسیس پایگاه نظامی به قدرت‌های فرامنطقه‌ای	در سفر رامسفلد رئیس پنتاگون در ۲۰۰۵، توافق محرمانه جدیدی برای استقرار نیروهای آمریکایی در کشور جمهوری آذربایجان به امضا رسید.
	۴	اجرای رزمایش مشترک با قدرت‌های فرامنطقه‌ای در دریای خزر	مانور که ناتو در تاریخ ۱۴ تا ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۴، که قبل از برگزاری متوقف شد (RFE/RL, 2004).
	۱	ایجاد جزایر مصنوعی و تأسیسات دور از ساحل	ذکر این نکته در ماده ۷ کنوانسیون رژیم حقوقی دریای خزر[۱] که تأسیسات دور از ساحل و جزایر مصنوعی نباید به‌عنوان تأسیسات دائمی بندری محسوب شوند.
	۲	تعیین حدود آب‌های سرزمینی با توافقات دوجانبه	منوط کردن تعیین حدود بستر و زیربستر دریای خزر به بخش‌ها از طریق توافق بین کشورها با سواحل مجاور و مقابل در ماده ۸ کنوانسیون رژیم حقوقی دریای خزر
سیاسی	۳	نقش تسهیل کننده ترکیه برای اجرای سیاست‌های غرب در دریای خزر	ترکیه راهبرد نفوذ فرهنگی و اقتصادی را در قالب کمک به کشورهای برادر دنبال می‌کند و پس از اتمام جنگ سرد با میانجگری بین دولت-های استقلال یافته و غرب خود را به عنوان شریک استراتژیک آمریکا در این منطقه مطرح کرده است (Koolaee & Goudarzi, 2014:228)
	۴	اختلافات مرزی و تقسیم آب و انرژی بین کشورهای منطقه	اختلافات مرزی قزاقستان با روسیه که نمونه ای از دو کشور عضو در منطقه می‌باشد و اختلافات مرزی آذربایجان و ارمنستان که می‌تواند بحران را به این منطقه سرازیر نماید. همچنین اختلاف ترکمنستان با تاجیکستان بر سر تقسیم منابع آب و تامین انرژی (Russel, 2018).

۱- تمامی موضوعات ارجاعی به کنوانسیون وضعیت حقوقی دریای خزر برگرفته از ترجمه رسمی این سند توسط وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران است. قابل دسترسی در: https://mfa.gov.ir/portal/newsview/31285

	۱	اختلال در عبور و مرور آزاد از دریای خزر به آب‌های آزاد	مسئله عبور و مرور کشتی‌ها از کانال ولگا-دن یکی از موضوعات مهم در مجموعه امنیتی دریای خزر است. روسیه این دو رودخانه را جزو آبراه های داخلی خود دانسته و به‌صورت انتخابی به برخی از کشتی‌ها اجازه ورود و یا خروج به دریای خزر را می‌دهد (Maleki, 2007)
	۲	مداخله و حضور شرکت‌های غربی در استخراج نفت و گاز حوزه خزر	به غیر از روسیه که دارای تکنولوژی تا حدی قدیمی در این صنعت می‌باشد، سایر کشورهای این مجموعه به دلیل حضور شرکت‌های نفتی بزرگی همچون بی پی، از داشتن صنعت نفت مستقل محروم مانده‌اند.
اقتصادی	۳	عدم تشکیل اتحادیه (کنسرسیوم) مشترک انرژی در حوزۀ خزر	جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از اعضا مجموعه امنیتی دریای خزر، به جز طرح سواپ که با حداکثر ظرفیت خود فاصله زیادی دارد، در اکثر مشارکت های اقتصادی استخراج و انتقال منابع فسیلی سهمی ندارد.
	۴	مخالفت با عبور نفت و گاز از مسیر ترانزیتی ایران	آمریکا بارها مخالفت خود را با عبور خطوط انتقال نفت از ایران اعلام کرده است و مانع تصمیم گیری رهبران منطقه درباره تعیین مسیر خطوط لوله انتقال نفت خام از ایران شده است (Koolaee & Goudarzi, 2014:130)
	۵	بهره‌برداری از منابع نفتی در پهنه آبی مشترک	دو حوزه نفتی به دلیل اختلاف بر سر مالکیت آن: توسط ترکمنستان "خزر" و "آسمان" و توسط آذربایجان "آذری" و چراغ" خوانده می‌شوند. البته این اختلافات با یک توافق ابتدایی مبنی بر صادرات منابع ترکمنستان از مسیر خط لوله جمهوری آذربایجان در سال ۲۰۲۱ رو به بهبود است.
	۱	نفوذ فرهنگ لائیک در جمهوری‌های تازه استقلال یافته	به جز جمهوری اسلامی ایران، مابقی اعضای این مجموعه امنیتی حکومت‌های سکولار دارند (Elisha Sawe, 2018).
اجتماعی	۲	دولت-ملت سازی بر اساس تفکرهای قومیتی (ناسیونالیستی)	فرآیند دولت – ملت سازی در جمهوری‌های جدید عمدتا بر مبنای تغییر فرهنگ کمونیستی به فرهنگ ناسیونالیستی با استفاده از سمبل های زبانی و سرزمینی از طریق حکومت‌های اقتدارگرا پیگیری شده است (Massansalvador 2010: 6-8).

	۱	صید بی‌رویه آبزیان	در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که انحصار دولتی صید ماهی خاویار را در سه جمهوری آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان از میان برداشت، صید بی رویه ماهی خاویاری در این کشورها آغاز شد، تا آنجا که نسل ماهی "استروژن" دریای خزر در خطر انقراض قرار گرفته است(Mehr News Agency, 2009)
زیست محیطی	۲	ورورد بی رویه فاضلاب‌های تصفیه نشده صنعتی و کشاورزی به دریای خزر	مسأله مهم دیگری که ممکن است امنیت کشورهای ساحلی خزر را تهدید کند، موقعیت زیست محیطی دریای خزر می‌باشد. منابع آلوده کننده دریای خزر را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: آلودگی ناشی از منابع واقع در خشکی (شامل فاضلاب های شهری و صنعتی) آلودگی ناشی از بهره برداری از منابع نفت و گاز (Nobakht, 2009:58)
	۳	تخلیه مواد سمی اتمی در دریای خزر	دریاچه کشکارآتا در نزدیکی سواحل مرزی قزاقستان و ترکمنستان یکی از بزرگ‌ترین مراکز دفع پسماندهای هسته‌ای می‌باشد که در این دریاچه پسماندهای اتمی نیروگاه های قزاقستان دفع می گردد. تخلیه مواد سمی اتمی در دریای خزر به عنوان یکی از چالش‌های زیست محیطی دریای خزر برای منافع امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران شناسایی شده است (Shams Dolat Abadi & Zargarzadeh, 2019)

جدول (٤): همکاری امنیتی در منطقه دریای خزر

بخش	ردیف	موضوع امنیتی	شواهد تاریخی و اسناد
نظامی	۱	تشکیل پلیس دریایی مشترک برای حفظ نظم و امنیت	روسیه پیشنهاد کاسفور را با الگوگیری از مدل دریای سیاه ارائه داده است. بر این اساس که هر کشور یک یا دو شناور کوچک یا بزرگ را برای تشکیل نیروی دریایی مشترک اختصاص دهد. وظیفه این نیروهای مشترک مقابله با تهدیدات مشترک از جمله تروریسم، جرایم سازمان یافته، انواع قاچاق و مهاجرت غیرقانونی است. این نیروها گشت‌های دریایی متناوب داشته و رزمایش‌های مشترک برگزار خواهد کرد. جمهوری اسلامی ایران با تشکیل کاسفور موافق است. اما از طرف سه کشور ساحلی خزر شامل جمهوری آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان، به دلیل نگرانی از تقویت موقعیت و نفوذ روسیه در این حوزه مورد حمایت نمی‌باشد (Amirahmadian & Goudarzi, 2010:264-265)

	برگزاری مسابقات ورزشی ارتش‌های کشورهای ساحلی	در سال ۲۰۱۹ پنجمین دوره رقابت‌های نظامی جام دریا، با شرکت روسیه، جمهوری اسلامی ایران، جمهوری آذربایجان و قزاقستان به مدت ۱۰ روز در آب-های دریای خزر به میزبانی جمهوری آذربایجان برگزار شده است. هدف برگزاری این مسابقات از طرف برگزار کنندگان ایجاد فضای صمیمی در بین کشورها و چگونگی مبارزه با تروریسم و دیگر تهدیدات در دریای خزر بیان شده است (IRIB News Agency, 2019)
۱	پیگیری کنوانسیون رژیم حقوقی دریای خزر	در ماده ۱۹ رژیم حقوقی دریای خزر طرف‌ها به منظور تضمین اجرای موثر کنوانسیون و بررسی همکاری‌ها در دریای خزر باید حداقل یک بار در سال به طور چرخشی در یکی از کشورهای ساحلی تشکیل جلسه دهند.
۲	تنظیم قوانین ترافیک دریایی	تنظیم ترافیک دریایی در آب‌های سرزمینی به عهده کشورهای ساحلی می‌باشد اما رعایت اصول یکسان در قوانین و مقررات باعث بهبود رفت و آمدها خواهد شد.
سیاسی		ماده ۱۷ کنوانسیون رژیم حقوقی دریای خزر: طرفها باید به منظور مبارزه با تروریسم بین‌المللی و تامین مالی آن، قاچاق اسلحه، مواد مخدر، مواد روانگردان و پیش سازه‌های آنها، همچنین صید غیرمجاز و پیشگیری و مقابله با قاچاق مهاجران از طریق دریا و سایر جرایم در دریای خزر با یکدیگر همکاری کنند.
۳	مبارزه با تروریسم بین‌المللی	
۴	مبارزه با قاچاق مواد مخدر و اسلحه	ماده ۱۷ کنوانسیون رژیم حقوقی دریای خزر
۱	اتصال خطوط راه آهن کشورهای حاشیه دریای خزر به یکدیگر	حمل و نقل ریلی در مسیر آسیا- اروپا به سرعت در حال رشد است، اما معایب گذرگاه های مرزی، قابلیت اطمینان آنها، زیرساخت‌ها و عوامل دیگر هنوز مانع رشد می‌باشد (Berger, 2017: 3).
۲	یکسان سازی استانداردهای حمل و نقل ریلی	کشورهای این مجموعه امنیتی از استانداردهای متفاوتی برای ترافیک باربری خود استفاده می‌نمایند و فقط ایران از استانداردهای با هردو استاندارد مرسوم کشورهای جهان استفاده می‌نماید (Evtimov, 2005).
اقتصادی		
۳	تسهیل قوانین گمرکی برای تجارت در بنادر ساحلی دریای خزر	تسهیل قوانین گمرکی برای تجارت از طریق بنادر کشورهای ساحلی، به طوری که حمل و نقل دریایی نسبت به سایر اشکال برای تجار هزینه کمتری داشته باشد.
۴	پرورش آبزیان برای حفظ امنیت غذایی کشورهای ساحلی	منابع آبزیان دریای خزر سهم قابل توجهی از مواد غذایی و پروتئینی کشورهای همسایه و حتی دیگر کشورها را تشکیل می دهند. در سال های اخیر با توجه به آلودگی های دریای خزر، روند کاهش تولید بسیار نگران کننده شده است.
۱	تدوین قوانین مهاجرتی در بین کشورهای عضو	مهاجران آسیای میانه برای بهبود کیفیت زندگی اکثرا روسیه را انتخاب می نمایند. در صورتی که سایر کشورها نیز می توانند مهاجران را بپذیرند.
اجتماعی		

	۲	گسترش صنعت گردشگری در بین مردمان کشورهای ساحلی	افزایش شمار گردشگران سلامت از کشورهایی همچون آذربایجان و ترکمنستان به ایران برای استفاده از خدمات درمانی
	۳	همکاری‌های آموزشی و پژوهشی برای ترویج زبان‌های رایج: روسی، ترکی و فارسی	اتحادیه دانشگاه‌های دولتی حاشیه دریای خزر به عنوان یکی از قدیمیترین اتحادیه های دانشگاهی با بیش از ۲۰ سال قدمت نقش بسزایی در برقراری ارتباطات علمی دارد و دانشگاه‌های تمامی اعضا این مجموعه امنیتی در این اتحادیه عضو هستند.
	۴	ایجاد گفتگو در بین ادیان و مذاهب حوزه خزر	در حال حاضر از دیدگاه مذهبی منطقه خزر تحت سیطره دو دین اسلام و مسیحیت قرار دارد. این منطقه در شمال و از جانب روسیه با مذهب ارتدوکس مسیحی به عنوان دین رسمی این کشور همسایه است. در بقیه نقاط این منطقه و حتی در بخشی از سرزمین روسیه از جمله جمهوری خودمختار داغستان، دین اسلام دارای پیروان زیادی می‌باشد. در بین پیروان اسلام، تشیع و تسنن در این منطقه می‌توانند در کنار یکدیگر قرار بگیرند.
	۵	تسهیل اعطای روادید به شهروندان کشورهای ساحلی	برداشتن روادید ورودی کشورها برای نزدیکی جوامع به یکدیگر توسط نهادهایی همچون اتحادیه اروپا استفاده می‌شود
زیست محیطی	۱	حمایت و حفاظت از سامانه بوم زیستی خزر	در ماده ۱۵ رژیم حقوقی دریای خزر اعضای مجموعه امنیتی دریای خزر متعهد به حمایت و حفاظت از سامانه بومزیستی دریای خزر و تمام عناصر آن می‌باشند، اعضا باید مشترکا یا منفردا به منظور حفاظت از تنوع زیستی، حمایت، احیاء و مدیریت پایدار و بخردانه منابع زنده دریای خزر و جلوگیری، کاهش و کنترل آلودگی دریای خزر از هر منبع، تمام تدابیر لازم را اتخاذ و با یکدیگر همکاری کنند. هرفعالیتی که موجب لطمه به تنوع زیستی دریای خزر گردد، ممنوع خواهد بود. طرف‌ها در قبال هر گونه آسیب به سامانه بوم زیستی دریای خزر به موجب موازین حقوق بین‌الملل مسئول خواهند بود.
	۲	کنترل آلودگی دریای خزر	ماده ۱۵ کنوانسیون رژیم حقوقی دریای خزر
	۳	انجام تحقیقات علمی دریایی در پهنه آبی مشترک	تاکید ماده ۳ رژیم حقوقی دریای خزر بر تسهیل تحقیقات علمی در زمینه بوم شناسی، حفاظت و استفاده از منابع زنده دریای خزر
	۴	پیگیری کنوانسیون زیست محیطی رامسر	تمامی اعضا این مجموعه امنیتی عضو کنوانسیون حفاظت از تالاب‌های رامسر می باشند و تالاب‌های خود را در برنامه های کنوانسیون ثبت نموده‌اند.

موضوعات منازعه امنیتی در منطقه دریای خزر

جدول (۵): میزان تأثیر موضوعات منازعه امنیتی بخش نظامی منطقه دریای خزر

	موضوعات امنیتی	میزان تأثیر
منازعه امنیتی در بخش نظامی	افزایش بودجه نظامی کشورهای ساحلی	۳,۷۳
	عدم موازنه پایدار تسلیحاتی	۳,۷۹
	اجازه استقرار نیروهای نظامی فرامنطقه ای در کشورهای منطقه	۴,۸۰
	اجازه تأسیس پایگاه نظامی به قدرت های فرامنطقه ای	۴,۸۶
	اجرای رزمایش مشترک با قدرت های فرامنطقه ای در آب های خزر	۴,۴۹

جدول (٦): میزان تأثیر موضوعات منازعه امنیتی بخش سیاسی منطقه دریای خزر

	موضوعات امنیتی	میزان تأثیر
منازعه امنیتی در بخش سیاسی	ایجاد جزایر مصنوعی و تأسیسات دور از ساحل	۳,۹۶
	تعیین حدود آب های سرزمینی با توافقات دوجانبه	۴,۱۰
	نقش تسهیل کننده ترکیه برای اجرای سیاست های غرب در دریای خزر	۳,۶۴
	اختلافات مرزی و تقسیم آب و انرژی بین کشورهای منطقه	۴,۴۴

جدول (۷): میزان تأثیر موضوعات منازعه امنیتی بخش اقتصادی منطقه دریای خزر

	موضوعات امنیتی	میزان تأثیر
منازعه امنیتی در بخش اقتصادی	اختلال در عبور و مرور آزاد از دریای خزر به آب های آزاد	۴,۲۱
	مداخله و حضور شرکت های غربی در استخراج نفت و گاز حوزه خزر	۳,۹۸
	عدم تشکیل اتحادیه (کنسرسیوم) مشترک انرژی در حوزه خزر	۴
	مخالفت با عبور نفت و گاز از مسیر ترانزیتی ایران	۳,۸۹
	بهره برداری از منابع نفتی در پهنه های مشترک آبی	۴,۱۶

جدول (۸): میزان تأثیر موضوعات منازعه امنیتی بخش اجتماعی منطقه دریای خزر

	موضوعات امنیتی	میزان تأثیر
منازعه امنیتی در بخش اجتماعی	نفوذ فرهنگ لائیک در جمهوری های تازه استقلال یافته	۳,۳۰
	دولت- ملت سازی بر اساس تفکرهای قومیتی (ناسیونالیستی)	۳,۶۶

جدول (۹): میزان تأثیر موضوعات منازعه امنیتی بخش زیست محیطی منطقه دریای خزر

	موضوعات امنیتی	میزان تأثیر
منازعه امنیتی در بخش زیست محیطی	صید بی رویه آبزیان	۳,۸۱
	ورود بی رویه فاضلاب های تصفیه نشده صنعتی و کشاورزی به دریای خزر	۳,۶۹
	تخلیه مواد سمی اتمی در دریای خزر	۴,۱۱

جدول (۱۰): پایایی موضوعات امنیتی منازعه برانگیز در منطقه دریای خزر

منازعه امنیتی	ضریب آلفا	تعداد موضوعات امنیتی
منازعه امنیتی در بخش نظامی	۰,۶۶۲	۵
منازعه امنیتی در بخش سیاسی	۰,۷۱۹	۴
منازعه امنیتی در بخش اقتصادی	۰,۷۲۱	۵
منازعه امنیتی در بخش اجتماعی	۰,۷۸۵	۲
منازعه امنیتی در بخش زیست محیطی	۰,۹۴۷	۳

موضوعات همکاری امنیتی در منطقه دریای خزر

جدول (۱۰): میزان تأثیر موضوعات همکاری امنیتی بخش نظامی منطقه دریای خزر

	موضوعات امنیتی	میزان تأثیر
همکاری امنیتی در بخش نظامی	تشکیل پلیس دریایی مشترک برای حفظ نظم و امنیت	۴,۴۳
	برگزاری مسابقات ورزشی ارتش های کشورهای ساحلی	۳,۴۴

جدول ۱۱: میزان تأثیر موضوعات همکاری امنیتی بخش سیاسی منطقه دریای خزر

	موضوعات امنیتی	میزان تأثیر
همکاری امنیتی در بخش سیاسی	پیگیری کنوانسین رژیم حقوقی دریای خزر	۴,۷۹
	تنظیم قوانین ترافیک دریایی	۴,۰۹
	مبارزه با تروریسم بین المللی	۴,۱۶
	مبارزه با قاچاق مواد مخدر و اسلحه	۴,۱۶

جدول (۱۲): میزان تأثیر موضوعات همکاری امنیتی بخش اقتصادی منطقه دریای خزر

	موضوعات امنیتی	میزان تأثیر
همکاری امنیتی در بخش اقتصادی	اتصال خطوط راه آهن کشورهای حاشیه دریای خزر به یکدیگر	۳,۳۸
	یکسان سازی استانداردهای حمل و نقل ریلی	۳,۸۳
	تسهیل قوانین گمرکی برای تجارت در بنادر ساحلی دریای خزر	۴,۳۴
	پرورش آبزیان برای حفظ امنیت غذایی کشورهای ساحلی	۳,۶۲

جدول (۱۳): میزان تأثیر موضوعات همکاری امنیتی بخش اجتماعی منطقه دریای خزر

	موضوعات امنیتی	میزان تأثیر
همکاری امنیتی در بخش اجتماعی	تدوین قوانین مهاجرتی در بین کشورهای عضو	۳,۸۰
	گسترش صنعت گردشگری در بین مردمان کشورهای ساحلی	۳,۹۲
	همکاری برای ترویج زبان های رایج: روسی، ترکی و فارسی	۳,۵۱
	ایجاد گفتگو در بین ادیان و مذاهب حوزه خزر	۳,۱۵
	تسهیل اعطای روادید به شهروندان کشورهای ساحلی	۴,۰۸

جدول (١٤): میزان تأثیر موضوعات همکاری امنیتی بخش زیست محیطی منطقه دریای خزر

	موضوعات امنیتی	میزان تأثیر
	حمایت و حفاظت از سامانه بوم زیستی دریای خزر	۳,۹۱
همکاری امنیتی	کنترل آلودگی دریای خزر	۴
در بخش زیست محیطی	انجام تحقیقات علمی دریایی در پهنه آبی مشترک	۳,۶۸
	پیگیری کنوانسیون زیست محیطی رامسر	۳,۵۲

جدول (۱۵): پایایی موضوعات امنیتی همکاری برانگیز در منطقه دریای خزر

همکاری امنیتی	ضریب آلفا	تعداد موضوعات امنیتی
همکاری امنیتی در بخش نظامی	۰,۴۹۸	۲
همکاری امنیتی در بخش سیاسی	۰,۷۰۳	۴
همکاری امنیتی در بخش اقتصادی	۰,۶۳۱	۴
همکاری امنیتی در بخش اجتماعی	۰,۷۵۰	۵
همکاری امنیتی در بخش زیست محیطی	۰,۹۰۵	۴

نتیجه‌گیری

باتوجه به اینکه برای پایایی سنجی نتایج به‌دست آمده از مرحله کمی تحقیق از ضریب آلفا استفاده شده، موضوعات همکاری‌های امنیتی در بخش نظامی که آلفای کمتر از ۰,۵ را به دست آورده‌اند در ارائه نتیجه‌گیری حذف می‌گردند. همچنین برای اینکه نتیجه حاصله از ضریب اطمینان قابل قبولی برخوردار باشد، تنها موضوعاتی که میزان تأثیر ۴ و بالاتر را در ایجاد منازعه و همکاری امنیتی کسب کرده‌اند، به‌عنوان الگوهای وابستگی متقابل امنیتی در هر دو جنبه سلبی و ایجابی مدنظر قرار می‌گیرند.

جدول (١٦): الگوهای وابستگی متقابل منازعه برانگیز در منطقه دریای خزر

بخش	ردیف	موضوع امنیتی	میزان تأثیر
نظامی	۱	اجازه تأسیس پایگاه نظامی به قدرت های فرامنطقه ای	۴,۸۶
	۲	اجازه استقرار نیروهای نظامی فرامنطقه ای در کشورهای منطقه	۴,۸۰
	۳	اجرای رزمایش مشترک با قدرت های فرامنطقه ای در آب های خزر	۴,۴۹
سیاسی	۱	اختلافات مرزی و تقسیم آب و انرژی بین کشورهای منطقه	۴,۴۴
	۲	تعیین حدود آب های سرزمینی با توافقات دوجانبه	۴,۱۰
اقتصادی	۱	اختلال در عبور و مرور آزاد از دریای خزر به آب های آزاد	۴,۲۱
	۲	بهره برداری از منابع نفتی در پهنه های مشترک آبی	۴,۱۶
	۳	عدم تشکیل اتحادیه (کنسرسیوم) مشترک انرژی در حوزه خزر	۴
زیست محیطی	۱	تخلیه مواد سمی اتمی در دریای خزر	۴,۱۱

با توجه به یافته‌های جدول الگوهای وابستگی متقابل منازعه برانگیز در منطقه دریای خزر می‌توان اینطور

بیان داشت که هرگونه همکاری نظامی کشورهای منطقه با قدرت‌های فرامنطقه‌ای می‌تواند محیط منطقه را به سمت منازعه امنیتی سوق دهد. البته توجه به این نکته لازم است که پیگیری این موضوعات توسط کشورهای تازه استقلال یافته معمولا معلول اجرای رزمایش‌های گسترده و ایجاد پایگاه‌های جدید توسط فدراسیون روسیه در منطقه دریای خزر است. بنابراین می‌توان اینطور بیان داشت که اگر این روند رو به افزایش همچنان درسال‌های آینده ادامه پیدا کند، حرکت منطقه دریای خزر به سمت الگوهای منازعه برانگیز اجتناب‌ناپذیر است.

باتوجه به جدول الگوهای وابستگی متقابل همکاری برانگیز در منطقه دریای خزر می‌توان اینطور نتیجه گرفت که الگوی حاکم بر منطقه دریای خزر تنها با ایجاد گفت‌وگو پیرامون کنوانسیون رژیم حقوقی دریای خزر و شکل گیری تبادلات اقتصادی گسترده می‌تواند به سمت الگوهای همکاری برانگیز حرکت نماید. البته در این مورد نیز ذکر این نکته ضروری است که نائل آمدن به این اهداف تنها از طریق اقدامات سران دولت‌ها امکان پذیر نمی‌باشد و تسهیل شرایط مبادلات اقتصادی و فرهنگی، به‌ویژه توسط جمهوری اسلامی ایران که عضو کم‌تر فعال این مجموعه می‌باشد، لازمه تحکیم روابط بین مردمان کشورهای ساحلی برای نیل به الگوهای همکاری برانگیز است.

جدول (۱۷): الگوهای وابستگی متقابل همکاری برانگیز در منطقه دریای خزر

بخش	ردیف	موضوع امنیتی	میزان تأثیر
	۱	پیگیری کنوانسین رژیم حقوقی دریای خزر	۴,۷۹
	۲	مبارزه با تروریسم بین المللی	۴,۱۶
سیاسی	۳	مبارزه با قاچاق مواد مخدر و اسلحه	۴,۱۶
	۴	تنظیم قوانین ترافیک دریایی	۴,۰۹
اقتصادی	۱	تسهیل قوانین گمرکی برای تجارت در بنادر ساحلی دریای خزر	۴,۳۴
اجتماعی	۱	تسهیل اعطای روادید به شهروندان کشورهای ساحلی	۴,۰۸
زیست محیطی	۱	کنترل آلودگی دریای خزر	۴

پیشنهادات

با توجه به جدول نهایی الگوی‌های وابستگی متقابل منازعه برانگیز در منطقه دریای خزر به نظر می‌رسد که جمهوری اسلامی ایران باید در این منطقه در بخش نظامی نسبت به همکاری نظامی کشورهای جمهوری آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان با قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای سیاستی اتخاذ نماید که این همکاری‌ها را تضعیف نماید تا محیط منطقه دریای خزر به سمت منازعه و بحران امنیتی سوق پیدا نکند. در بخش سیاسی نیز به نظر می‌رسد که کنوانسیون وضعیت حقوقی دریای خزر که در سال ۲۰۱۸ در بندر آکتائو

منعقد گردید تا حدی توانسته است اختلافات پیرامون تعیین حدود را برای سایر اعضای این منطقه کاهش دهد اما توجه به این نکته ضروری است که تعیین خطوط مبدا برای جمهوری اسلامی ایران در شرایطی که حاکمیت کشور را نسبت به آب‌های سرزمینی کاهش دهد می‌تواند به طور کلی محیط منطقه را به سمت منازعه سوق دهد، بنابراین پیشنهاد می‌گردد تا زمانی که تعیین این حدود حاکمیت کشور را تهدید می‌نماید، این موضوع از دستورکارهای بین‌المللی در این منطقه خارج شود. همچنین در بخش اقتصادی توجه بیشتر به ارزیابی و استخراج منابع فسیلی در منطقه دریای خزر می‌تواند نقش و جایگاه کشور را در داخل منطقه و مبادلات فرامنطقه‌ای افزایش دهد و عدم توجه به این مهم می‌تواند کشور را در این رقابت از صحنه خارج نماید. نکته دیگری که به نظر می‌رسد در بخش اقتصادی اهمیت دارد، گسترش زیرساخت‌های حمل و نقل دریایی است تا کشور بتواند به تدریج از دریای خزر به عنوان یک پایانه صادراتی به کشورهای ساحلی و خارج از منطقه استفاده نماید.

همچنین باتوجه به جدول الگوهای وابستگی متقابل همکاری برانگیز در منطقه دریای خزر می‌توان بیان داشت که پیگیری موافقت‌نامه‌هایی که پیرامون کنوانسیون وضعیت حقوقی دریای خزر در راستای مقابله با تروریسم و قاچاق مواد مخدر شکل گرفته است می‌تواند بستر مناسبی برای بازیگری جمهوری اسلامی ایران در این منطقه جدید ایجاد نماید. همچنین در بخش اقتصادی و اجتماعی به نظر می‌رسد افزایش مناطق آزاد در شهرهای بندری همچون نوشهر و امیرآباد و تسهیل عبور و مرور برای اتباع دیگر کشورها به‌ویژه اتباع جمهوری آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان بتواند علاوه بر افزایش ارتباطات اقتصادی بستری برای تعامل فرهنگی بین مردمان استان‌های شمالی با هویت‌های ملی جدید شکل گرفته در این منطقه ایجاد نماید.

References

Amirahmadian, B., & Goudarzi, M. (2010). *Caspian sea russian interests and iran's security*. Ghooms publishing company [In Persian].

Berger, R. (2017). *Study Eurasia Rail Corridors: what opportunities for freight stakeholders?* Paris: International Union of Railway.

Buzan, B. (1983). *People, state and fears: the national security problem in international relations.* Brighton: Wheatsheaf Book.

Buzan, B., & Waever, O. (2003). *Region and Powers.* New York: Cambrige University Press.

Buzan, B., Waever, O., & Wild, J. D. (1998). *Security a New Framework for Analysis.* Colorado: Lynne Rienner Publishers.

Chufrin, G. (2001). *The Security of the Caspian Sea Region.* New York: Oxford University.

Creswell, J., & Plano Clark, V. (2007). *Designing and conducting mixed methodes research.* Tehran: Aaizh [In Persian].

Dadandish, P., & Kaleji, V. (2010). A Critical Study of Regional Security Complex Theory by Using the Security Enviroment of the South Caucasus. *The Scientific Journal of*

Strategy, 18(3) [In Persian].
Daneykin, Y., & et al. (2015). Threats and Challenges to the Regional Security in Central Asian Region (the Example of the Republic of Kyrgyzstan). *International Conference on Research Paradigms Transformation in Social Sciences 2014.* Procedia - Social and Behavioral Sciences.
Elisha Sawe, B. (2018, March 8). *What Is A Secular State?* Retrieved 8 20, 2019`, from worldatlas web site: https://www.worldatlas.com/articles/what-is-a-secular-state.html
Evtimov, E. (2005). *Carriage of freight under the CIM & SMGS using a common CIM/SMGS consignment note.* Geneva, Palais des Nations: Group on Intermodal Transport and.
Freeman, C. (2018). New strategies for an old rivalry? China–Russia relations in Central Asia after the energy boom. *The Pacific Review*.
GFP 2020 Militry Strength Ranking. (2020). Retrieved 8 2, 2019, from Global Fire Power web site: https://www.globalfirepower.com/countries-listing.asp
IRIB News Agency. (2019). Retrieved from IRIB News Agency: https://www.iribnews.ir/fa/news/2500871 [In Persian].
Karami, J., & Azizi, H. (2013). China's Security Relations with Central Asia: From Security Ties to "Regional Security Complexes. *Central Eurasia Studies, 6*(12), 135-154 [In Persian].
Koolaee, E., & Goudarzi, M. (2014). *Caspian sea challenges and prospects.* Tehran: Mizan Publication [In Persian].
lake, D. A., & Morgan, P. M. (1997). *Regional Orders: Bulding Security in a New World.* Pennsylvania: Pennsylvania State University Press.
Liz, F. (2004, September 13). *Analysis: NATO Cancels Planned Maneuvers In Azerbaijan*. Retrieved August 20, 2019, from RFE/RL web site: https://www.rferl.org/amp/1054830.html
Maleki, A. (2007). *Leaving the Caspian Sea is still difficult*. Retrieved from Iranian Diplomacy: http://irdiplomacy.ir/fa/news/11160 [In Persian]
Massansalvador, F. S. (2010, June). The Process of Nation Bulding in Central Asia and its Relationship to Russia's Regional Influence. *Jean Monnet/Rober Schuman Paper Series*.
Mehr News Agency. (2009). Retrieved from Mehr News Agency: https://www.mehrnews.com/news/865752 [In Persian]
Nobakht, M. (2009). *Caspian sea in the 21st century (a legal-economic view).* Tehran: Research Institute for Strategic Studies [In Perssian].
Russel, M. (2018). Water in Central Asia, An increasingly scarce resource. *European Parliamentary Research Service*, 2- 4.
Shams Dolat Abadi, S., & Zargarzadeh, M. (2019). The Defence-Security Challenges of the Caspian Sea Area from the Prespective of the National Security Interests of the Islamic Republic of Iran. *Sientific Quarterly Journal of National Security, 9*(31 [In Presian]).
SIPRI Military Expenditure Database. (2019). Retrieved 8 20, 2019, from STOCKHOLM INTERNATIONAL PEACE RESEARCH INSTITUTE: https://www.sipri.org/databases/milex
Turkey to establish military base in Azerbaijan. (2016). Retrieved 8 20, 2019, from Hürriyet Daily News: http://www.hurriyetdailynews.com/turkey-to-establish-military-base-in-azerbaijan-101906
Zahrani, M., Faraji Lohehsara, T., & Tajari, S. (2016). Iran-turkmenistan-Kazakhstan Railway Function to Integration in the Central Asia. *Central Asia and The Caucasus Journal, 21*(89), 93-123 [In Persian].

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.82547.1393
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۲/۰۳/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۱

تبیین سیاست خارجی ایالات متحده در قبال جنگ ۲۰۲۲ اوکراین از منظر رئالیسم نئوکلاسیک

فریده امانی کیکانلو[۱]، سید امیر نیاکویی[۲]

چکیده

بعد از مدت‌ها تنش دیپلماتیک میان روسیه و اوکراین، این دو کشور در اواخر فوریه ۲۰۲۲ وارد درگیری مستقیم نظامی شدند. این درگیری تا حدود زیادی عرصه گسترده‌ای از سیاست بین‌الملل را دستخوش تغییرات نموده است. آمریکا به دنبال گسترش مرزهای ناتو به سمت مرزهای غربی روسیه است تا حلقه محاصره این کشور تنگ‌تر شود این مسئله باعث بروز تنش بزرگی در اروپای شرقی شده است. هدف این مقاله بررسی متغیرهای تأثیرگذار در اتخاذ سیاست‌های دولت بایدن در قبال جنگ ۲۰۲۲ روسیه و اوکراین است. براین‌اساس، در پی یافتن پاسخ این سؤال است که سیاست خارجی آمریکا در قبال حمله روسیه به اوکراین متأثر از چه عواملی بوده و چگونه می‌توان آن را تبیین کرد؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که رفتار سیاست خارجی آمریکا آمیزه‌ای از که آموزه‌های رئالیسم نئوکلاسیک در رفتار سیاست خارجی آمریکا آمیزه‌ای از تعامل عوامل بیرونی (نظام بین‌الملل) و عوامل داخلی (ساختار و قدرت داخلی و نوع ادراک نخبگان تصمیم‌گیرنده سیاست خارجی آمریکا) است و می‌توان از منظر رویکرد رئالیسم نئوکلاسیک آن را تبیین نمود. روش پژوهش حاضر به‌صورت توصیفی و تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و سایت‌ها است.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی ایالات متحده، اوکراین، رئالیسم نئوکلاسیک، ساختار داخلی، برداشت نخبگان

۱- دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه گیلان، رشت، ایران
۲- دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران (نویسنده مسئول)
niakoee@gmail.com

Explaining the foreign policy of the United States regarding the 2022 war in Ukraine from the point of view of neoclassical realism

Farida Amani Kikanlo[1] **, Seyyed Amir Niakoui**[2]

Abstract

After a long period of diplomatic tension between Russia and Ukraine, these two countries entered into a direct military conflict at the end of February 2022. This conflict has changed a wide field of international politics to a large extent. America is seeking to expand the borders of NATO towards the western borders of Russia in order to tighten the encirclement ring of this country, this issue has caused great tension in Eastern Europe. The purpose of this article is to investigate the influential variables in the adoption of policies of the Biden government towards the 2022 war between Russia and Ukraine. Therefore, it seeks to find the answer to the question of what factors influenced the American foreign policy in response to Russia's attack on Ukraine and how can it be explained? The findings of the research show that the behavior of the American foreign policy is a mixture of which the teachings of neoclassical realism in the behavior of the American foreign policy are a mixture of the interaction of external factors (international system) and internal factors (internal structure and power and the type of perception of the decision-making elites of the American foreign policy) and it can be explained from the point of view of the neoclassical realism approach. The present research method is descriptive and analytical, using library resources and websites.

Keywords: US foreign policy, Ukraine, neoclassical realism, domestic structure, elite perception

1- *PhD student of International Relations, University of Gilan*
2- Associate Professor, Department of International Relations, University of Gilan niakoee@gmail.com

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

۱. مقدمه

امروزه شناخت نشانه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، مبتنی بر تجزیه‌وتحلیل کنش قدرت‌های بزرگ است. در ساختار نظام بین‌الملل، نشانه‌هایی از رقابت و همکاری قدرت‌های بزرگ مشاهده می‌شود و دراین بین رقابت آمریکا و روسیه حائز اهمیت است. پس از پایان جنگ سرد آنچه روابط آمریکا و روسیه را تحت‌تأثیر قرار داد، توزیع پراکنده قدرت در سطوح مختلف ساختار بین‌المللی بود. رفتارهای آمریکا در دو دهه اخیر بیانگر آن است که روسیه را در حد یک قدرت بزرگ جهانی نمی‌داند و اجازه مداخله در خارج نزدیک آن را برای خود قائل است تا گزینه‌ای برای مهار روسیه داشته باشد. بهترین گزینه برای محقق‌شدن این سیاست، رسیدن به مرزهای این کشور است و مهم‌ترین آن اوکراین در همجواری روسیه می‌باشد. این کشور از لحاظ ژئوپلیتیکی از کشورهای سرنوشت‌ساز جهان قلمداد می‌شود. به‌طوری‌که زبیگنیو برژنسکی، استراتژیست آمریکایی، اوکراین را یک فضای مهم پس از فروپاشی شوروی می‌داند که هم قطبی شدن روسیه در برابر آمریکا در گرو تسلط مسکو بر اوکراین است. روسیه به دنبال تفکر سنتی «روسیه بزرگ مستقل» است و برای تحقق این اندیشه نیازمند تسلط بر محورهای ژئوپلیتیکی حوزه خارج نزدیک است. سرانجام پس از حضور نیروهای نظامی روس در مرزهای اوکراین، شامگاه ۲۱ فوریه ۲۰۲۲ پوتین در یک نطق آتشین، استقلال دونتسک و لوهانسک، دو منطقه جدایی‌طلب شرق را به رسمیت شناخت و در ادامه دستور مداخله نظامی در اوکراین را صادر کرد. برخی این اقدام روسیه را واکنشی در قبال گسترش ناتو به شرق ارزیابی می‌کنند، همچنین عوامل دیگری از قبیل تمایل روسیه به احیای شوروی و قدرت‌گرفتن تفکرات انتر ناسیونالیستی در ساختار حاکمیتی روسیه به‌عنوان عوامل بروز جنگ اوکراین در نظر گرفته می‌شود. در مجموع، از سال ۲۰۱۴، تحولات اوکراین به یکی از چالش‌های مهم در روابط آمریکا و روسیه تبدیل شده است. بدین ترتیب وجود اختلاف بین دو کشور (اوکراین و روسیه) حالت تهاجمی به خود گرفت و سرانجام پوتین، بامداد پنج‌شنبه ۲۴ فوریه با صدور فرمان «عملیات نظامی» علیه کی‌یف، جنگ را آغاز کرد. این اقدام روسیه، از طرف سایر دولت‌ها با واکنش‌هایی روبه‌رو شد. اتحادیه اروپا، آمریکا، بریتانیا تحریم‌هایی علیه روسیه اعمال کردند. بحران از آنجایی تشدید شد که بعد از ۲۰۱۴، دولت اوکراین درخواست عضویت در پیمان نظامی ناتو را طرح کرد و در ۲۰۲۱، در رزمایش مشترک با ناتو در ماه سپتامبر در دریای سیاه، نظامیان اوکراین و ناتو، حمله به شبه‌جزیره کریمه را تمرین کردند. سخنگوی وزارت دفاع روسیه همان زمان گفت که «آمریکا و ناتو قصد دارند در پوشش رزمایش نظامی، اوکراین را به تسلیحات مدرن مجهز و این کشور را برای حمله قریب‌الوقوع به کریمه آماده کنند». زلنسکی رئیس‌جمهور اوکراین در مارس ۲۰۲۱، قانونی را برای الحاق مجدد کریمه به اوکراین امضا کرد.

زلنسکی در فوریه ۲۰۲۲ در کنفرانس امنیتی مونیخ گفته بود که «اوکراین هرگز از درخواست عضویت در ناتو عقب‌نشینی نمی‌کند». با مشاهده تهدیدات فزاینده، روسیه در ۲۰۲۱ از آمریکا و ناتو درخواست کرد که تضمین بدهد که اوکراین به عضویت ناتو درنمی‌آید. ینس استولتنبرگ دبیرکل ناتو گفت که «این تنها اوکراین و ۳۰ عضو ناتو هستند که تصمیم می‌گیرند چه زمانی اوکراین برای پیوستن به ناتو آماده است؛ روسیه هیچ حق وتویی دراین‌خصوص ندارد که حوزهٔ نفوذ تعیین کند و سعی کند که همسایگانش را کنترل کند». آخرین میخ بر تابوت امیدهای دیپلماتیک روسیه را آمریکا در ۲۷ ژانویه ۲۰۲۲ کوبید و وزیر امور خارجهٔ امریکا گفت که به درخواست روسیه، «پاسخ رسمی» داده است، مبنی بر این‌که آمریکا خواستهٔ روسیه برای ممانعت از عضویت اوکراین در ناتو را نپذیرفته است. همان روز سه محموله تسلیحات از آمریکا به اوکراین ارسال شد. با نگاه آمریکا به اوکراین با آغاز رویارویی نظامی روسیه و اوکراین و نبرد نیابتی روسیه و غرب (ایالات متحده و اروپا و ناتو)، نهایتاً جو بایدن موفق شد تا مطابق سناریو مطلوب دموکرات‌ها، شکافی عمیق در مقابل روابط اتحادیه اروپا و روسیه ایجاد کند تا روحی به جسم ناتو بدمد که در سال‌های گذشته ادامه موجودیت این ائتلاف نظامی با ابهام‌هایی روبرو شده بود؛ و البته در هدفی جدی‌تر هژمونی آمریکا در نظم جهانی را بار دیگر احیا کند. براین‌اساس این نوشتار در تلاش است با بهره‌گیری از آموزه‌های رئالیسم نئوکلاسیک سعی در تجزیه‌وتحلیل سیاست خارجی آمریکا در قبال جنگ ۲۰۲۲ اوکراین نماید. در مقاله حاضر پس از بررسی رئالیسم نئوکلاسیک به‌عنوان یک مکتب نظری و بیان ویژگی‌های رئالیسم نئوکلاسیک، به توضیحاتی در باب اهمیت اوکراین برای آمریکا می‌پردازیم. در بخش بعدی به واکاوی سیاست خارجی جو بایدن و با بررسی متغیرهای مستقل (نظام بین‌الملل) و میانجی (ادراکات فردی رئیس‌جمهور) و متغیر قوه مجریه و مقننه (کنگره) تأثیر آن را در متغیر وابسته به شکل سیاست خارجی دولت جو بایدن در قبال جنگ اوکراین اشاره می‌کنیم.

۲. پیشینه پژوهش

در ارتباط با بحران نظامی میان روسیه و اوکراین پژوهش‌های متعددی انجام شده در مقاله حاضر به بررسی چند نمونه از این پژوهش‌های انجام شده در ارتباط با موضوع پژوهش می‌پردازیم. در مقالهٔ تأثیر بحران سال ۲۰۱۴ اوکراین بر روابط روسیه و ایالات متحده (۱۳۹۴)، ولی‌زاده و همکاران در پاسخ به این پرسش که بحران اوکراین چه تأثیری بر روابط ایالات متحده و روسیه دارد؟ این فرضیه را مطرح می‌کنند که این بحران ضمن تشدید تنش‌ها میان دو کشور، تأثیری عمیق بر ماهیت روابط دو کشور نخواهد داشت؛ زیرا ملاحظات ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک در این منطقه به به‌گونه‌ای است که قدرت‌های بزرگ را از

درگیری‌های جدی بازمی‌دارد. حمید درج در مقاله تأثیر جنگ ۲۰۲۲ روسیه و اوکراین بر اقتصاد بین‌الملل (۱۴۰۱)، به دنبال بررسی تأثیر اقتصادی جنگ روسیه و اوکراین در ۲۰۲۲ بر بازیگران کلیدی اقتصادی جهانی، به‌ویژه آمریکا و اروپا می‌پردازد. نویسنده بیان می‌کند که باتوجه‌به ابعاد سیاسی و نظامی مناقشه اوکراین؛ رهبران کشورها در تصمیم‌گیری‌های خود در خصوص این بحران، مسائل سیاسی را بر مسائل اقتصادی اولویت داده‌اند و این امر باعث رکود و افزایش قیمت جهانی شده است. سمیعی اصفهانی و فرحمند در مقاله تبیین چرایی و چگونگی شکل‌گیری جنگ روسیه و اوکراین بر پایه نظریه «موازنه تهدید» (۱۴۰۱)، در خصوص تهاجم روسیه به اوکراین نشان می‌دهد که درک تهدید ناشی از اقدامات آمریکا و ناتو در اوکراین باعث شده است عزم پوتین برای مقابله با پیشروی ناتو، حالت تهاجمی به خود بگیرد و باعث تهاجم روسیه به اوکراین گردد. سناریوهای آینده جهان در پرتو بحران اوکراین (۱۴۰۱)، عنوان مقاله‌ای است که حافظ‌نیا چند سناریو مطرح می‌کند، اول: جنگ محدود به برتری روسیه، دوم: جنگ محدود با شکست روسیه، سوم: آتش‌بس فوری و مصالحه، چهارم: جنگ نامحدود و قابل‌کنترل، پنجم: جنگ نامحدود و غیرقابل‌کنترل. از بین سناریوهای مطرح شده نویسنده سناریو سوم را بهترین می‌داند ولی احتمال وقوع آن ضعیف است. باتوجه‌به وضعیت کنونی و تقابل فزاینده بین طرفین، احتمال بروز سناریو چهارم وجود دارد. یزدانی و همکاران در مقاله نقش آمریکا و روسیه در بحران‌های ژئوپلیتیکی گرجستان و اوکراین (۱۳۹۵)، به دنبال بررسی میزان تأثیرگذاری انگاره‌های ژئوپلیتیکی دو قدرت در بحران گرجستان و اوکراین هستند. به گونه‌ای که رقابت طرفین در ای ن بحران‌ها در راستای تلاش واشنگتن برای مهار ظهور روسیه و در مقابل در راستای طردشدن نظم تک‌قطبی از سوی روسیه به‌منظور مقابله با برتری‌طلبی آمریکایی، تفسیر می‌شود. در مقاله‌ی رقابت ژئوپلیتیک روسیه و آمریکا در اوکراین (۲۰۰۴-۲۰۱۷) اعظمی و همکاران (۱۳۹۷) با بیان اینکه بحران اوکراین به یکی از محورهای رویارویی روسیه و آمریکا و ناتو تبدیل شده است، دلیل اصلی منازعه اوکراین، بعد مهم و کلیدی ژئوپلیتیک این کشور برای دو قدرت بزرگ می‌باشد. محسن رستمی و زینلی بادی (۱۴۰۰)، در مقاله بررسی اهمیت استراتژیک اوکراین برای اروپا و آمریکا، به‌دنبال بررسی اهمیت اوکراین برای دو قدرت آمریکا و اروپا هستند. غرب از بعد امنیتی تلاش دارد تا اوکراین در چتر حمایتی خود قرار دهد و باتوجه‌به منافع ژئوراهبردی خود از اوکراین در برابر روسیه حمایت کند. مقاله جنگ روسیه و اوکراین ۲۰۲۲: بررسی تأثیر اقتصادی بحران روسیه و اوکراین بر ایالات متحده (۲۰۲۲)، روث اندام امبا و دیوین فورچا واسیوم، نویسندگان مقاله اظهار دارند که هدف این مطالعه بررسی تأثیر اقتصادی جنگ روسیه و اوکراین در سال ۲۰۲۲ بر بازیگران

کلیدی اقتصاد جهانی و تحریم‌های مالی آن‌ها علیه روسیه است. این مطالعه نشان می‌دهد که اگرچه پیامدهای این بحران تأثیر مهلکی بر اقتصاد روسیه داشته است، اما اقتصاد جهانی را نیز متأثر کرده است. سه‌گانه آمریکا، روسیه و اوکراین در ساختار نظام بین‌الملل ۲۰۲۲، افراسیابان (۱۴۰۱)، این پژوهش نشان می‌دهد آمریکا به دنبال ایجاد کانونی برای تنش و جنگ نیابتی در اوکراین برای روسیه است، یک جنگ فرسایشی که تنش بین اروپا و روسیه را کماکان باقی گذارد و ضریب اطمینانی را برای حضور آمریکا در اروپا برای دهه‌های آینده حفظ نماید. همان‌گونه که اشاره شد اکثر مقالات بررسی شده در این پژوهش به بحران ایجاد شده میان دو کشور و اهمیت ژئوپلیتیکی اوکراین برای روسیه و غرب همچنین به تأثیر این جنگ به پدیده‌های اقتصادی و سیاسی بین‌المللی پرداخته‌اند؛ اما نوآوری پژوهش حاضر این است که صرفاً به تبیین سیاست خارجی ایالات متحده در قبال جنگ ۲۰۲۲ روسیه و اوکراین در دوران ریاست جمهوری جو بایدن بپردازد. ویژگی برجسته دیگر این پژوهش تأکید بر آموزه‌های رئالیسم نئوکلاسیک در رفتار سیاست خارجی آمریکا در قبال این بحران می‌باشد.

۳. رئالیسم نوکلاسیک به‌مثابه چارچوب نظری

در طبقه‌بندی نظریه‌های رئالیستی مربوط به سیاست خارجی می‌توان در یک تقسیم‌بندی به نظریه‌های رئالیسم کلاسیک، رئالیسم ساختارگرا، نئوکلاسیک اشاره کرد (Asadi, 2010,P. 256). در این میان سؤالی که مطرح می‌شود این است که رابطه بین نئورئالیسم و رئالیسم نئوکلاسیک چیست؟ شباهت‌هایی بین این دو در مفروضات آنها در مورد ماهیت متضاد سیاست، محوریت تضاد گروهی و اهمیت توزیع نسبی قدرت وجود دارد. علاوه بر این، هر دو به متغیرهای سیستمی مستقل اولویت می‌دهند و تلاش می‌کنند تا فرضیه‌های آزمایش‌پذیر را ایجاد کنند اما بر اساس متغیر وابسته متفاوت هستند. رئالیسم نئوکلاسیک به دنبال توضیح رفتار سیاست خارجی یک دولت به‌عنوان یک نتیجه است، نئورئالیسم قصد دارد الگوهای تکرارشونده در نتایج بین‌المللی را توضیح دهد (Dersan,2012,P.16). واقع‌گرایی نئوکلاسیک ضمن تأکید بر محوریت قدرت، معتقد است گزینه‌های سیاست خارجی توسط رهبران سیاسی خلق شده و برداشت آن‌ها از قدرت نسبی مهم است و لذا منابع فیزیکی قدرت به‌تنهایی دخیل نیستند؛ بنابراین، معتقدند فهم ارتباط بین قدرت و سیاست نیاز به سنجشی نزدیک از زمینه‌ای دارد که سیاست خارجی در آن شکل گرفته و اعمال می‌شود (Afshar&Barzegar, 2017,P.47). این نظریه‌پردازان معتقدند نظریه توازن قدرت والتز به‌تنهایی و بدون اشاره به مولفه‌های داخلی در سیاست خارجی قدرت

تبیین کافی را ندارد. راندال شولر[1] از نظریه‌پردازان رئالیسم نئوکلاسیک معتقد است دولت‌ها تنها هنگامی به ایجاد موازنه می‌پردازند که به نفع آنها باشد. در واقع این نظریه‌پردازان در پی توجه به عوامل سطح واحدها در کنار مولفه‌های سطح ساختاری برای تحلیلی سیاست خارجی هستند و بر این باورند که بین عوامل داخلی و سیاست خارجی دولت‌ها ارتباط وسیعی وجود دارد (Asadi,2010,P.244) و اکثر نخبگان اصلی قدرت بر مفاهیم رئالیستی نئوکلاسیک به‌عنوان نقشه اصلی سیاست خارجی امروز خود تکیه می‌کنند (Nygren, 2012,P.518). واقع‌گرایی نئوکلاسیک (NCR)[2] دارای مفروضات اساسی درباره آن دسته از ماهیت روابط بین‌المللی است که اساس پارادایم واقع‌گرایی محسوب می‌شوند. پیروان واقع‌گرایی نئوکلاسیک مانند لوبل[3]، ریپزمن[4] و تالیافرو[5] به شناسایی سه فرضیه اصلی پرداخته‌اند: اول، انسان نمی‌تواند به‌صورت فردی به حیات خود ادامه دهد، بنابراین با پیوستن به گروهی بزرگ‌تر، در پی بهره‌مندی از امنیت در برابر دشمنان خارجی است، بنابراین، قبیله‌گرایی امری تغییرناپذیر از زندگی سیاسی و اجتماعی است؛ لذا تمامی انواع رئالیسم، ذاتاً گروه‌محورند. دوم، سیاست یعنی مبارزه دائمی در میان گروه‌های خودمحور که در شرایط عدم‌قطعیت به سر می‌برند. کالاهای کمیاب ممکن است شامل قابلیت‌های مادی و یا منابع اجتماعی، از جمله اعتبار و موقعیت باشند. گروه‌ها همچنین، در عدم‌اطمینان نسبت به اهداف حال و آینده یکدیگر به سر می‌برند. سوم، قدرت نیاز اساسی هر گروه برای رسیدن به اهداف خود محسوب می‌شود، خواه این هدف استیلای جهانی باشد خواه حفظ خود (Afshar&Barzegar, 2017,P. 48). در این نظریه، انگیزهٔ اصلی دولت‌ها در پیگیری فعالیت‌ها و مناسبات با کشورهای دیگر، مفهوم قدرت و نفوذ است؛ به‌گونه‌ای که کسب، حفظ یا نمایش قدرت هدف اصلی سیاست خارجی را تشکیل می‌دهد (Donnelly, 2000,P.132). بااین‌حال، از جنبه‌های مهم واقع‌گرایی نئوکلاسیک، وابستگی آن به عوامل سطح سیستمیک در توضیح سیاست خارجی است. هرچند واقع‌گرایی نئوکلاسیک در اهداف خود، نظر به اهمیتی که به واحدهای سیستم بین‌الملل می‌دهد، راه خود را از نئورئالیسم جدا می‌کند. درحالی‌که نئورئالیسم در مفهوم کلی آن، نظریه سیاست بین‌الملل است، رئالیسم نئوکلاسیک نظریه سیاست خارجی است؛ لذا با تمرکز بر روی واحد دولت‌ها، در پی بیان آن است که چرا دولت‌ها در موقعیت‌های خاص،

1- Randall Schweller
2- Neo classical realism
3- Lobell
4- Ripsman
5- Taliaferro

سیاست خارجی متفاوتی را اتخاذ می‌کنند. باتوجه‌به واقع‌گرایان نئوکلاسیک، سیاست خارجی یک دولت به طور معمول توسط یک گروه کوچک از رهبران ارشد و مقامات فرموله می‌شود که اغلب به‌عنوان مجریان سیاست خارجی نامیده می‌شود (Afshar&Barzegar, 2017,P.49). تأکید بر هدف جستجوی نفوذ برای کنترل محیط توسط دولت از مولفه‌های مهم در رئالیسم نئوکلاسیک تهاجمی شولر محسوب می‌شود. بااین‌حال نفوذ به‌عنوان جنبه‌ای از قدرت ابزاری برای اهداف دیگر است. از جمله این اهداف می‌توان به پرستیژ، سرزمین، امنیت یا اتحادها اشاره کرد. نفوذ با منابع و توانمندی‌های دولت‌ها پیوندی مستقیم دارد و این منابع می‌تواند ویژگی فیزیکی یا ذهنی موجود به‌عنوان ابزار تشویقی برای اقناع، پاداش و یا تهدید باشد. (Kunz,2007,P. 5). واقع‌گرایی نئوکلاسیک کار خود را با این مفروض نئورئالیستی آغاز می‌کند که ساختار نظام بین‌المللی محدودکننده گزینه‌های سیاست خارجی کشورهاست. این تفکر پایه‌ای که در مرکز تفکرات واقع‌گرایی نئوکلاسیک موجود است، میراث نئورئالیسم والتزی است که در کار محققان سنت رئالیسم کلاسیک وجود ندارد (Kitchen, 2010,P.118). بر اساس این نظریه اولویت منافع ملی با عدم اعتماد دولت به هر موضوع دیگری در صحنه بین‌المللی همراه است و ماهیت آنارشیک امور جهانی بر ویژگی خودیاری سیاست خارجی دولت دلالت دارد و هر کشوری باید بر توانایی خود برای تأمین امنیت خود تکیه کند (Wieclawski, 2011,P.172). در این نظریه جایی برای دولت‌های طرف‌دار حفظ وضع موجود وجود ندارد. این نظریه‌پردازان بر این باورند که آنارشی بین‌المللی باعث می‌شود دولت‌ها نگران حفظ موازنه قوا باشند. محرک اصلی توسل به‌زور در سیاست بین‌الملل اراده قدرت همه دولت‌های درون نظام است و همین گرایش آن‌ها را به تلاش برای رسیدن به برتری وامی‌دارد (Mearsheimer, 2001,P. 19). در رئالیسم نئوکلاسیک رفتار سیاست خارجی مرکز توجه است و همانند ادعای نورئالیست‌ها نمی‌توان سیاست خارجی را تنها از شرایط سیستمی مشتق دانست. این نظریه اصول نوواقع‌گرایی را می‌پذیرد، اما بااین‌حال متغیرهای جدیدی را نیز به این نظریه اضافه می‌کند و به اهمیت منازعه و آنارشی در سیاست بین‌الملل توجه می‌کند، اما آنارشی را به‌عنوان شرایط آسان‌گیرانه تلقی می‌کند که به‌تنهایی نمی‌تواند رفتار جست‌وجوی قدرت یک دولت را تبیین کند (Schmidt,2005,P. 542). از طرفی، تلقی دولت به‌عنوان جعبه سیاه را نفی می‌کند و مؤلفه‌هایی مانند شخصیت و فهم رهبران، روابط دولت و جامعه را نیز در تبیین سیاست خارجی وارد می‌کند و معتقد است، محدودیت‌های سیستمی از طریق متغیرهای میانجی بر دولت و رفتار آنها در عرصه سیاست خارجی تأثیرگذار است (Asadi, 2010,P.245) و فشارهای سیستمی باید از طریق متغیرهای میانجی سطح واحد مانند درک تصمیم-

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

گیرندگان توجمه شود و آنها باید منابعی را از جامعه داخلی استخراج و بسیج کنند، از طریق نهادهای داخلی موجود کار کنند و حمایت گروه‌های اصلی را کسب کنند (Lobel,2009,P.6). الگوی رئالیسم نئوکلاسیک به شکل زیر است.

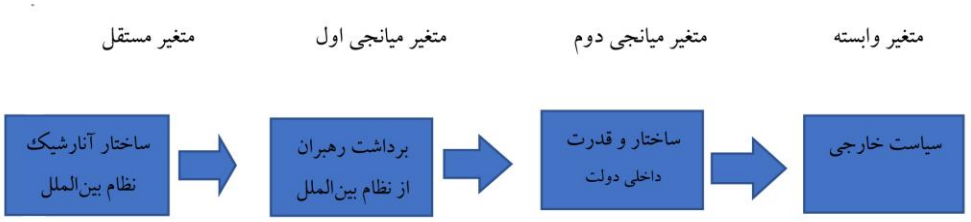

(Dersan, 2012: 14)

ازآنجایی‌که توجه ویژه رئالیسم نئوکلاسیک برای تبیین تغییر در سیاست خارجی بر متغیرهای میانجی است، در ادامه به این متغیرها می‌پردازیم:

۱-۳. متغیر ادراک و برداشت تصمیم‌گیرندگان

در زمینه تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی تأکید بر مسائل انگیزشی و شناختی است. تلاش نظریه‌های ادراکی و شخصیت، که به تبیین سیاست خارجی می‌پردازند، عملاً می‌تواند به بهینه‌سازی تصمیم‌گیری کمک کند؛ زیرا عواملی را که می‌توانند منجر به نگاه جانب‌دارانه شوند، روشن می‌سازد (Moshirzadeh, 2017,P. 21). فارغ از اینکه یک رهبر سیاسی در نقش فردی تأثیرگذار در نظر گرفته شود یا در نقش یک تصمیم‌گیرنده، ادراکات[1] او در رفتارش، به‌کارگیری نفوذ یا تصمیم اثر می‌گذارد. منظور از تصمیم‌گیری رهبران، «فرایندی است که در نهایت به انتخاب طرحی از میان تعداد محدودی طرح‌های جایگزین می‌انجامد» (Snyder et al., 2010,P. 131). جرویس در کتابش با عنوان ادراک و عدم ادراک در سیاست بین‌الملل بیان می‌کند که ادراکات «تفسیر افراد از محیطشان و ایستارها، باورها، متن‌واره‌ها و طرح‌واره‌هایی که نتیجه تجربیات آن‌هاست» که «مبنای همه رفتارهای سیاسی» است. او درباره چهار سطح تحلیل سیاست خارجی بحث می‌کند: محیط بین‌المللی، سیاست داخلی، دیوان‌سالاری و فرایند تصمیم‌گیری؛ سرانجام نتیجه می‌گیرد که «تبیین تصمیمات حساس بدون ارجاع به باورهای تصمیم‌گیرندگان درباره جهان و

1- cognitions

تصویر ذهنی آن‌ها از دیگران ممکن نیست» و این ادراکات را بخشی غیر قابل صرف‌نظر از علت تقریبی یک رفتار می‌داند (Jervis, 1976,P. 28). از طرف دیگر، نظریه تصویر ذهنی[1] نشان می‌دهد که چگونه قضاوت کشورها در مورد کنش‌های سایر دولت‌ها در سیاست خارجی‌شان و به‌تبع آن واکنش یک دولت به آن‌ها تابعی است از تصویری که از آن دولت دارند. الگوهای موجود در تفکر مقامات رتبه بالا که می‌توانند تأثیری خاص بر رفتار سیاسی آن‌ها داشته باشند در چارچوب رمزگان عملیاتی[2] مورد تجزیه‌وتحلیل قرار می‌گیرند و رابطه میان باورهای علی تصمیم‌گیرندگان که در نظریه نقشه ادراکی بررسی می‌شود، تلاش‌هایی هستند برای نشان‌دادن تأثیر باورها در تصمیمات. بنابراین؛ باورهای تصمیم‌گیرندگان، می‌تواند زمینه اصلی آنچه باشد که رابرت جرویس سوءبرداشت[3] می‌خواند (Moshirzadeh, 2017,P. 22) باشد. هدف از کاربرد رمزگان عملیاتی در حوزه سیاست خارجی، «آشکارساختن الگوهای موجود در تفکر رهبران است که تأثیری خاص بر رفتار سیاسی آنها دارد» (Moshirzadeh, 2018,P. 168).

۲-۳. متغیر ساختار و قدرت داخلی دولت

در سیاست خارجی آمریکا دو قوه مجریه (رئیس‌جمهور) و مقننه (کنگره)، دو عامل مهم در تعیین تصمیم‌ها هستند و هر کدام می‌توانند در صورت مخالف‌بودن با روند جاری، از ابزارهایی که در اختیار دارد برای تغییر سیاست‌ها استفاده کند. در بحث متغیر ساختار و قدرت داخلی دولت به این دو مؤلفه تأکید می‌شود.

الف: قوه مجریه (رئیس‌جمهور) ب: کنگره

الف: قوه مجریه: قوه مجریه مهم‌ترین عامل شکل‌دهی به سیاست خارجی آمریکا می‌باشد و بیشتر توسط ریاست‌جمهوری کنترل می‌شود تا قوه مقننه یا قضائیه (smith, 2000,P. 87). رئیس‌جمهور می‌تواند از طریق واکنش نسبت به وقایع خارجی، پیشنهاد طرح، مذاکره معاهدات بین‌المللی، اجرای سیاست‌ها و اعمال مستقلانه، سیاست خارجی کشور را شکل دهد (Mousavi et al., 2011,P.16) و اختیارات زیادی در اجرای سیاست خارجی و تنظیم دستور کار از طریق توجه دادن رسانه‌ها و کنگره به موضوعات سیاست خارجی برخوردار است. بر اساس قانون اساسی آمریکا، مسئول تنظیم و اجرای سیاست خارجی است چرا که فقط رئیس‌جمهور و معاون او از طرف کل مردم آمریکا انتخاب و در قبال کل کشور مسئولیت دارند (Masoudi, 2020,P. 96) و تنها افسران دولت هستند که توسط کل ملت انتخاب و در

1- Image theory
2- Operational code
3- Misperception

برابر آن مسئول و دارای اختیارات ملی هستند. رئیس‌جمهور می‌تواند یک سیاست خارجی واحد را با درنظرگرفتن اینکه چگونه هر یک از جنبه‌های آن در یک استراتژی کلی قرار می‌گیرد، تدوین کند. او و مشاورانش می‌توانند استراتژی خود را به‌صورت محرمانه نه تنها در بین خود بلکه بین ایالات متحده و قدرت‌های خارجی تدوین کنند (Tower,1981,P.232). اگرچه بر اساس ماده ۱ بند ۸ قانون اساسی آمریکا، اعلام جنگ در اختیار کنگره است، اما بر اساس ماده ۲ بند ۲ مسئولیت فرماندهی کل قوا با رئیس-جمهور است و اختیارات گسترده‌ای در به‌کارگیری نیروهای نظامی دارد. باتوجه‌به اختیارات گسترده رئیس‌جمهور آمریکا در حوزه سیاست خارجی، تغییر آن می‌تواند تأثیرات مهمی بر حوزه سیاست خارجی به‌جای بگذارد. آگاهی از رویکردهای سیاست خارجی رهبران جدید معمولاً نیازمند ارزیابی دقیق باورهای اصلی آنهاست چراکه آشکارسازی باورهای مرکزی نخبگان سیاسی، امکان پیش‌بینی مواضع رهبران در موقعیت‌های احتمالی آینده را پدید می‌آورد (Masoudi, 2020,P. 96).

ب: کنگره: اینکه آیا و تا چه حد کنگره بر سیاست خارجی ایالات متحده تأثیر می‌گذارد، موضوع بحث‌های قابل‌توجهی بوده است. تا همین اواخر، خِرد متعارف در مورد ایجاد سیاست خارجی ایالات متحده، کنگره را در یک موقعیت ثانویه زیر مجموعه به‌اصطلاح «برتر بودن رئیس‌جمهور» قرار می‌داد. همان‌طور که یکی از ناظران اشاره کرده است، «به دلیل تفاسیر قانون اساسی از اختیارات رئیس‌جمهور در سیاست خارجی و توانایی منحصربه‌فرد رئیس‌جمهور برای عمل، معمولاً تصور می‌شود که رهبری در سیاست خارجی مسئولیت خاص رئیس‌جمهور است» (Rockman 1994,P. 59). اما طبق بند ۸ اصل یک قانون اساسی آمریکا، تنظیم روابط تجاری با کشورهای خارجی، اعلان‌جنگ، فراخوان و تأمین مالی ارتش از جمله اختیاراتی است که به کنگره تفویض شده است. کنگره همچنین می‌تواند از طریق تصویب قوانین و بیانیه‌ها، رهنمودهای قانونی، فشار قانونی، اعمال محدودیت‌های قانونی، ارائه مشاوره‌های غیررسمی و نظارت، بر روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی تأثیرگذار باشد (Mousavi et al., 2020,P. 18). در واقع «احیای مجدد کنشگری کنگره به این معنی است که درک کامل سیاست خارجی در ایالات متحده بدون توجه به کنگره غیرممکن است» (Ripiey ;Lindsay, 1993,P. 6). کنگره از طریق چندین روش بر سیاست‌ها تأثیر می‌گذارد: واکنش‌های پیش‌بینی‌شده، تغییرات در فرایند تصمیم‌گیری در قوه مجریه، و جایگاه سیاسی. در واقع، همان عواملی که تلاش‌های کنگره برای رهبری در امور خارجی را ناکام می‌کند، قانون‌گذاران را تشویق می‌کند تا از ابزارهای غیرمستقیم برای تأثیرگذاری بر سیاست‌ها استفاده کنند. توجه به این ابزارهای غیرمستقیم، (Lindsay, 1993,P.609) نشان می‌دهد که کنگره تأثیر زیادی بر محتوای سیاست خارجی ایالات متحده دارد.

٤. سیاست خارجی ایالات متحده و اهمیت اوکراین

رفتارهای دو دهه اخیر آمریکا بیانگر آن است که روسیه را در حد یک قدرت بزرگ جهانی نمی‌داند و اجازه مداخله در خارج نزدیک آن را برای خود قائل است تا گزینه‌ای برای مهار روسیه داشته باشد. بهترین گزینه، رسیدن به مرزهای این کشور است و مهم‌ترین کشوری در این مسیر اوکراین است. ایالات متحده در نیل به اهداف خود که مهم‌ترین آنها مهار روسیه است در قالب ناتو و با شعارهایی همچون گسترش دموکراسی، صلح و امنیت برای کشورهای اروپای مرکزی، شرقی و حوزه بالکان، سعی در گسترش ناتو به شرق و رساندن حوزه نفوذ آن به مرزهای روسیه و کم‌کردن عمق استراتژیک این کشور می‌باشد (Azami et al., 2018,P. 23). لذا استراتژی تحت‌فشار قرار دادنِ روسیه در نزدیک‌ترین سرزمین-های خودی‌اش را به‌عنوان راهی جهت محدود کردن توان نظامی- اقتصادی روسیه در پیش گرفته است (Rostami& Zainli Badi, 2021,P.136). آمریکا بعد از جنگ سرد به دنبال گسترش اتحادیه اروپا و ناتو به کشورهای بلوک شرق همچون مجارستان، لهستان، چک و کشورهای بالتیک بوده که البته موفق هم شده. در این میان، آخرین منطقه حائل با روسیه، اوکراین و بلاروس می‌باشند (Azami et al., 2018,P.41). اوکراین بخشی از اوراسیا و اوراسیا متشکل از بخش اعظم قاره اروپا و آسیاست که حدود ۷۵ درصد از مردم جهان در این منطقه قرار دارند و بیشترین ثروت فیزیکی جهان در این منطقه واقع شده است. حدود ۶ درصد از درآمد جهان و حدود سه‌چهارم از منابع انرژی شناخته‌شده جهان به اوراسیا تعلق دارد (Safari ;Wastoghi, 2016: 126). اوکراین کشوری با اهمیت ژئوپلیتیک در اروپا، منطقه دریای سیاه و قفقاز است. موقعیت جغرافیایی آن، این کشور را به کشوری حیاتی در شرایط جغرافیایی - اقتصادی تبدیل کرده است؛ و به‌عنوان یک راهرو تجاری بالقوه میان اروپا و آسیا است. اقتصاد آن متنوع‌تر؛ و دارای پتانسیل انرژی، دفاع، تولید ملی، فناوری و کشاورزی است (Safari ;Wastoghi, 2016,P. 127). باتوجه‌به همین موقعیت ژئواستراتژیک اوکراین، آمریکا خواهان حضور بیش‌ازپیش در حیات خلوت روسیه است؛ بنابراین اهمیت اوکراین برای آمریکا، اهمیتی ژئوپلیتیک است که با برنامه‌های این کشور برای تثبیت و استمرار هژمونی جهانی خود ارتباط دارد. در همین راستا، آمریکا پیوندهای خود با اوکراین را در جهت محدودکردن فضای ظهور دوباره روسیه در عرصه جهانی تعریف می‌کند. از طرف دیگر، در راستای گسترش ناتو به شرق، کشورهای اروپای شرقی و جمهوری‌های اتحاد شوروی به آن پیوستند و طرح عضویت اوکراین نیز مطرح شد که این امر خشم مسکو را برانگیخت. بدین ترتیب اوکراین با عضویت در شورای اروپا و سازمان امنیت و همکاری در اروپا نیز هر چه بیشتر به غرب نزدیک شد (Amir

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

(Ahmadian, 2005,P. 55). در بحث از اهمیت اوکراین برای ایالات متحده، می‌توان به دیدگاه برژنسکی اشاره کرد که اوکراین یکی از محورهای ژئوپلیتیک در منطقه می‌داند. به بیان وی، اوکراین یک فضای مهم و جدید در «صفحه شطرنج اوراسیایی» است و یک محور ژئوپلیتیک است که حیات آن به‌عنوان یک دولت مستقل، سبب تغییر ماهیت روسیه می‌شود. اما درصورتی‌که روسیه بتواند بار دیگر بر اوکراین تسلط پیدا کند، به یک امپراتوری قدرتمند تبدیل خواهد شد که بخش مهمی از اروپا و آسیا را در کنترل دارد. (Brzezinski, 1997,p.25). اما "بدون اوکراین، روسیه دیگر یک امپراتوری اوراسیایی نیست؛ روسیه بدون اوکراین باز هم سعی خواهد کرد تا برای رسیدن به جایگاه امپراتوری تلاش کند؛ اما بیشتر یک امپراتور آسیایی خواهد شد و در تضاد و برخوردهای آسیای مرکزی درگیر خواهد شد" (Berzhensky, 2006,P. 49). ایالات متحده نیز در طول دوره‌های مختلف سعی کرده است اوکراین را به واردشدن در ساختار کشورهای غربی متقاعد کند و ابزار اصلیاش برای افزایش نفوذ در اوکراین، حمایت از ایده‌های ترویج دموکراسی است. در این صورت اوکراین به‌احتمال زیاد در انتخاب جهت‌گیری جغرافیای سیاسی متمایل به غرب خواهد بود (Safari &Wastoghi, 2016,P. 127). اگر ایالات متحده می‌خواهد همچنان در شرق اروپا توان چانه‌زنی داشته باشد، اوکراین بسیار مهم است.

۵. سیاست خارجی و راهبرد جو بایدن در قبال جنگ

۵. ۱ متغیر مستقل (نظام بین‌الملل)

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، روسیه خود را بازنده تحولات پس از جنگ سرد دید که جایگاه ابرقدرتی آن از بین رفته و از تصمیم‌گیری‌های جهانی کنار گذاشته شده است. ازاین‌رو، روسیه در دوران پوتین بار دیگر بر روی به‌دست‌آوردن نفوذ جهانی و منطقه‌ای خود تمرکز کرده است. مسکو این حق را برای خود محفوظ می‌داند که در مناطق پیشین شوروی، حوزه نفوذ داشته باشد، (Samii Esfahani& Farahmand, 2022,P. 118). اما به‌دلیل جنگ روسیه و اوکراین، روابط مسکو و واشنگتن دچار تنش شده، به‌گونه‌ای که همدیگر را به مداخله در نقض حاکمیت و تمامیت ارضی اوکراین متهم می‌کنند. اوکراین ورودی زمینی برای جنوب باختری روسیه است و شبه‌جزیره کریمه مشرف بر ساحل روسیه در دریای سیاه و شهر سواستوپل واقع در کریمه پایگاه ناوگان دریایی روسیه در دریای سیاه است که اهمیت ژئوپلیتیکی کریمه را برای روسیه آشکار می‌سازد (Ajili& Ahar, 2014,P. 63). در سوی دیگر غرب می‌باشد که بازیگران اصلی در برابر روسیه است. آمریکا به دنبال محاصره ژئوپلیتیکی روسیه است و یکی از مهم‌ترین گزینه‌ها اوکراین است (Kermzaday& Khansari Fard, 2014,P. 148). بی‌تردید مهم‌ترین

هدف کاخ سفید در این منطقه ممانعت از سلطه روسیه بر کشورهای خارج نزدیک است.

اوکراین دارای یک منطقه استراتژیک است و بر جنبه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی دولت روسیه تأثیر می‌گذارد. بخش مالی سرزمین اوکراین یک پل ارتباطی برای توزیع گاز از روسیه به اروپا است. به‌خصوص در منطقه کریمه، این منطقه یک مکان استراتژیک برای نیروی دریایی روسیه است. اوکراین برای روسیه به‌عنوان یک قلعه طبیعی و منطقه انحرافی برای خطوط لوله گازی که از اتحادیه اروپا عبور می‌کنند مناسب است (Alunaza,2022,P. 42). اما تمایل قاطع اوکراین برای پیوستن به ناتو، روسیه را بر آن داشت تا با تهاجمی‌تر از گذشته به اوکراین حمله کند، زیرا ادغام اوکراین در ناتو توازن قدرت نظامی بین روسیه و اوکراین را به دلیل نصب سیستم‌های نظامی ناتو، تأمین تجهیزات، آموزش و تمرین‌های مشترک تغییر می‌دهد. این کشور عمق استراتژیک روسیه است و به‌عنوان منطقه حائل در برابر مداخله نظامی غرب به روسیه از این کشور محافظت می‌کند. از طرفی اوکراین محل ترانزیت بیش از ۸۰ درصد گاز وارداتی اروپا از روسیه است و بدون حضور اوکراین و شاهراه عبوری انرژی روسیه به غرب، تلاش‌های روسیه فاقد نفوذ و تأثیر ژئوپلیتیک خواهد بود (De Maio, 2016: 6)، و آن را چالشی جدی برای امنیت خود و شکست جدی در به‌هم‌خوردن موازنه قوا می‌داند. بنابراین روسیه برای قدرتمند شدن نیازمند تسلط به اوکراین است و از سوی دیگر آمریکا برای ممانعت از قدرتمند شدن روسیه و ادامه برتری خود در منطقه و جهان نیازمند نفوذ در برابر مسکو در اوکراین است (Valizadeh et al., 2015,P. 157) باید توجه داشت که مولفه انرژی در رویکرد منطقه‌ای روسیه در قبال اروپا در کنار اهداف اقتصادی دارای وجوه امنیتی و راهبردی بوده است. (Karimipour, Niakooee and Simbar 2017:193-192) بنابراین، هدف آمریکا اشاعه نظم موردنظرش در سطح جهان است. در این میان جنگی که بین روسیه و اوکراین در فوریه ۲۰۲۲ آغاز شد اولین‌بار است که بعد از جنگ جهانی دوم بین دو دولت اروپایی صورت گرفت که نه‌تنها در موازنه نظامی بین‌المللی بلکه در روابط آمریکا و روسیه تأثیرگذار شد. میرشایمر استاد علوم سیاسی استدلال می‌کند که «ایالات متحده با فشار برای گسترش ناتو به سمت شرق و برقراری روابط دوستانه با اوکراین، احتمال جنگ بین قدرت‌های مسلح هسته‌ای را افزایش داده و زمینه را برای موضع تهاجمی پوتین در قبال اوکراین فراهم کرده است» (Mearsheimer, 2022). چراکه از نظر مسکو اهدافی که آمریکا با استقرار سامانه دفاع موشکی در کشورهای شرق اروپا تعقیب می‌کند حکایت از عزم آمریکا برای کنترل روسیه و موشک‌های این کشور است.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

۵. ۲ متغیر میانجی رئالیسم نئوکلاسیک و راهبرد جو بایدن در قبال جنگ

الف: متغیر ادراک فردی (جو بایدن به‌عنوان تصمیم‌گیرنده)

باتوجه‌به اختیارات گسترده رئیس‌جمهور آمریکا در حوزه سیاست خارجی، تغییر آن می‌تواند تأثیرات مهمی بر حوزه سیاست خارجی به‌جای بگذارد. آگاهی از رویکردهای سیاست خارجی رهبران جدید معمولاً نیازمند ارزیابی دقیق باورهای اصلی آنهاست چرا که آشکارسازی باورهای مرکزی نخبگان سیاسی، امکان پیش‌بینی مواضع رهبران در موقعیت‌های احتمالی آینده را پدید می‌آورد؛ بنابراین انتخاب جو بایدن به‌عنوان چهل و ششمین رئیس‌جمهور می‌تواند تغییرات مهمی در حوزه ادراکی و عملیاتی سیاست خارجی آمریکا ایجاد کند (Masoudi, 2020,P. 96). رهبرانی با مشخصات شخصیتی بایدن احتمالاً سبک رهبری بین‌فردی را نشان می‌دهند که با انعطاف‌پذیری، سازش، و تأکید بر کارگروهی مشخص می‌شود. بایدن تمایل به تعارض و اجتناب از خطر دارد. از نظر چارچوب تجزیه‌وتحلیل ویژگی رهبری مارگارت هرمان، بایدن به‌عنوان رهبرانی طبقه‌بندی می‌شود که به محدودیت‌ها احترام می‌گذارد و اساساً با تمرکز بر روابط تمایل دارد (Griebi& immelman, 2021,P.3). بایدن را می‌توان فردی خوش‌بین در حوزه سیاست خارجی آمریکا دانست. او در سخنرانی‌اش در دانشگاه هاروارد در سال ۲۰۱۴ به ورودش به کنگره آمریکا به‌عنوان جوانی آرمان‌گرا و همچنین جایگاه فعلی‌اش به‌عنوان «فرد خوش‌بین کاخ سفید»[1] اشاره می‌کند. خوش‌بینی بایدن در امر سیاسی، از جفت‌های دوگانه گفتمان انتخاباتی او هم آشکار است. او خودش را طرف‌دار روشنایی در مقابل تاریکی، واقعیت در مقابل تخیل و انصاف در مقابل امتیاز معرفی می‌کند (Masoudi, 2019,P. 106).

بایدن عرصه سیاست خارجی را عرصه هماهنگی منافع آمریکا با متحدان و تعارض منافع با رقبا می‌داند. این الگوی ادراکی را می‌توان از مواضع او نسبت به روسیه و اوکراین مشاهده کرد. ادراک بایدن نسبت به روسیه به‌گونه‌ای است که موضع سخت‌گیرانه در قبال آن داشته است. او هم‌زمان با اوج‌گیری تنش‌ها، خواستار «تحمیل هزینه واقعی» بر روسیه به‌دلیل اقدامات نامتقارن بر ضد منافع آمریکا و متحدانش در ناتو است (Biden2020c). در همین ارتباط بایدن تصریح کرد «من تصمیم گرفته‌ام که سیستم‌های موشکی و مهمات پیشرفته‌تری را در اختیار اوکراینی‌ها قرار دهیم. ما به همکاری با متحدان خود، سخت‌ترین تحریم هایی که تاکنون بر یک اقتصاد بزرگ اعمال شده در قبال روسیه، ادامه خواهیم داد. ما به ارائه

1- White House Optimist

تسلیحات پیشرفته به اوکراین از جمله موشک‌های ضدهوایی استینگر، توپخانه قدرتمند و سامانه‌های موشکی دقیق، رادارها، هواپیماهای بدون سرنشین، هلیکوپترهای Mi-17 ادامه خواهیم داد» (Biden,2022: 2). در واقع بایدن از زبان تیزتری در مقابل روسیه استفاده می‌کند و از ناتو می‌خواهد که برای مقابله با «تجاوز روسیه» به ارتقای توانمندی‌های نظامی کلاسیک و توانمندی مقابله با تهدیدات غیرکلاسیک مانند فساد، اطلاعات نادرست و سرقت سایبری بپردازد (Biden2020c). بایدن در ادامه تصریح می‌کند: «اگر روسیه بهای سنگینی برای اقدامات خود نپردازد، این پیام را به سایر متجاوزان احتمالی خواهد داد که آنها نیز می‌توانند سرزمینی را تصرف کنند و بقای دیگر دموکراسی‌های صلح‌آمیز را در معرض خطر قرار دهند. بگذارید صریح بگویم: هر گونه استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در این درگیری در هر مقیاسی برای ما و سایر نقاط جهان کاملاً غیرقابل‌قبول خواهد بود و عواقب شدیدی در پی خواهد داشت. آمریکایی‌ها در مسیر مردم اوکراین خواهند ماند؛ این همان کاری است که ما همیشه انجام داده‌ایم (Biden, 2022,P.3). بایدن مجدداً خواستار تحمیل هزینه‌های واقعی بر روسیه به‌خاطر نقض هنجارهای بین‌المللی شده است.

ب: متغیر ساختاری و قدرت داخلی

همان گونه که در بخش نظری پژوهش گفته شد، باتوجه‌به نظر واقع‌گرایان نوکلاسیک، سیاست خارجی یک دولت به طور معمول توسط یک گروه کوچک از رهبران ارشد و مقامات رسمی آن کشور تنظیم و تدوین می‌شود که اغلب به‌عنوان مجریان سیاست خارجی شناخته می‌شوند و این یعنی اینکه مسلماً تغییری از تأکید بر نیروی ساختاری به عامل انسانی انجام‌گرفته است. این نظریه به‌عنوان توضیح‌دهنده سیاست خارجی امریکا، با تمرکز بر نقش گروه‌های ذی‌نفع داخلی یعنی ذهنیت رهبران و تصمیم‌گیران سیاست خارجی این کشور از میزان قدرت نسبی و همچنین متغیر سطح سیستمیک شکل می‌گیرد.

۱. قوه مجریه (دولت‌جو بایدن)

دولت بایدن در واکنش به الحاق مناطق سابق اوکراین به روسیه، تحریم‌های اقتصادی جدیدی را علیه مقامات روسی اعلام کرد. لیست افراد تحریم شده، شامل الویرا نابیولینا، رئیس بانک مرکزی، الکساندر نواک، معاون نخست‌وزیر روسیه و همچنین اعضای خانواده مقامات ارشد دولتی مانند دیمیتری مدودف، رئیس‌جمهور سابق، سرگئی شویگو، وزیر دفاع، سرگئی سوبیانین، شهردار مسکو و میخائیل میشوستین، نخست‌وزیر روسیه می‌شود. این مجموعه همچنین شامل ۱۰۹ عضو دومای دولتی روسیه و ۱۶۹ عضو

شورای فدراسیون است. وزارت بازرگانی آمریکا همچنین ۵۷ نهاد را به لیست کنترل صادرات خود اضافه کرده است. تمدید تحریم‌هایی که قبلاً به‌عنوان تحریم‌های بی‌سابقه توصیف می‌شد، در حالی صورت می‌گیرد که ولادیمیر پوتین، با الحاق جمهوری‌های خلق دونتسک و لوهانسک و مناطق خرسون و زاپروژیا به روسیه موافقت کرد (Tasnim news agency, 2022). تحریم‌های دولت بایدن از فوریه ۲۰۲۲ شامل محدودکردن بانک مرکزی روسیه برای برداشت از ذخایر دلاری خود، ممنوعیت بیشتر بانک‌های بزرگ روسیه از انجام معاملات با دلار آمریکا و افزایش کنترل‌های صادراتی که بر دسترسی روسیه به فناوری‌های حساس تأثیر می‌گذارد و همچنین واردات برخی کالاها از روسیه و استفاده روسیه از حریم هوایی و بنادر ایالات متحده را ممنوع کرده است.(Belkin, 2022,P. 2). بایدن از نقض حقوق بشر اوکراین در منطقه کریمه تحت اشغال روسیه حمایت کرد و تأکید کرده است که هر گامی که از مرز روسیه به سمت اوکراین عبور کند تهاجم دیگری است، بنابراین اگر روسیه آن را نقض کند، آمریکا تحریم‌های بیشتری را علیه روسیه اعمال خواهد کرد (Kirby,2022). جو بایدن، در برخورد با سیاست‌های تهاجمی روسیه در قبال اوکراین، نمایش قدرتمندی از مدیریت شایسته بحران به نمایش گذاشت. اگرچه ممکن است برای جلوگیری از تشدید تنش، تحریم پوتین کافی نباشد، بااین‌وجود، سیاست بایدن برای رهبری ایالات متحده در اروپا را مجدداً تأیید کرده است. دولت بایدن همچنین درخواست‌های دیپلماتیک روسیه را مبنی بر اینکه ناتو به سایر جمهوری‌های شوروی سابق گسترش نخواهد یافت و استقرار نظامی خود را در اروپای مرکزی و شرقی به‌طور گسترده کاهش خواهد داد، را نپذیرفت. از طرف دیگر، بایدن استفاده از نیروهای آمریکایی در دفاع از اوکراین را رد کرده است، اما بااین‌وجود، از حمایت کامل سیاسی و ادامه کمک‌های نظامی خود متعهد شده است (ایالات متحده ۲,۵ میلیارد دلار به اوکراین ارائه کرده است به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۲۲ نسبت به سال ۲۰۱۴ دارایی‌های نظامی به ارزش ۶۵۰ میلیون بوده است). در همین حال، ایالات متحده ۳۰۰۰ سرباز را از آلمان به لهستان و رومانی منتقل کرده و ۸۵۰۰ سرباز دیگر را برای استقرار احتمالی در اروپای مرکزی و شرقی در حالت آماده‌باش شدید قرار داده است (Alcaro,2022,P. 4-5). به‌احتمال زیاد، این استقرارها ماهیت چرخشی خود را از دست می‌دهند و کاملاً دائمی می‌شوند.

۲. کنگره

ایالات متحده و اوکراین از ابتدای فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی روابط عمیق داشته‌اند. در سال ۱۹۹۴، برژینسکی مشاور امنیت ملی سابق ایالات متحده اظهار داشت که یک اوکراین قوی وزنه تعادلی اساسی

برای روسیه خواهد بود. اصولاً این تعادل می‌تواند از ظهور روسیه به‌عنوان یک قدرت جهانی جلوگیری کند (Welt, 2021). در واکنش به تهاجم نظامی روسیه به اوکراین در هفتاد و سومین مجمع‌عمومی ایالت کلرادو، مجلس نمایندگان در قطعنامه‌ای در پاسخ به این تهاجم‌اعلام نمودند ما اعضای مجمع‌عمومی کلرادو: (۱) با افتخار در کنار اوکراین در طول این جنگ غیرضروری ایستاده و عهد می‌بندیم که از اوکراین حمایت و روسیه را مسئول تصمیم فاجعه‌بارش برای حمله بدانیم. (۲) حمله خشونت‌آمیز پوتین اوکراین را به شدت محکوم کرده و تحریم‌های اقتصادی و کنترل‌های صادراتی سخت‌گیرانه‌ای را که دولت پرزیدنت بایدن بر روسیه اعمال کرده است، قویاً تأیید کنیم و (۳) از روسیه می‌خواهیم که فوراً حمله غیرقانونی خود به اوکراین را متوقف کند، و به دیپلماسی بین‌المللی مبتنی بر قوانین که صلح را تضمین کرده است، بازگردد (Jared Polis, 2022). در سال مالی ۲۰۲۲، کنگره در مجموع ۶۶ میلیارد دلار بودجه تکمیلی اضطراری مربوط به اوکراین را اختصاص داده است. از این مبلغ، کنگره حدود ۵۳ میلیارد دلار را برای کمک‌های نظامی، اقتصادی و بشردوستانه به اوکراین اختصاص داد. علاوه براین، موضوعات مرتبطی که کنگره ممکن است به دنبال رسیدگی به آنها باشد می‌تواند شامل موارد زیر باشد: گسترش نظارت ایالات متحده بر کمک به اوکراین، از جمله اهدا انواع تجهیزات نظامی، و درنظرگرفتن نقش ایالات متحده در کمک به هزینه بازسازی اوکراین پس از جنگ؛ ارزیابی تأثیر تحریم‌ها بر اقتصاد روسیه و توانایی‌های جنگی این کشور و همچنین تأثیر این تحریم‌ها بر اقتصاد جهانی؛ شناسایی شرایطی که تحت آن تحریم‌ها می‌توانند تشدید، حفظ یا کاهش یابند، و همچنین شرایطی که می‌تواند منجر به یک‌روند صلح احتمالی شود (Belkin,2022,P.2). ایالات متحده از تمامیت ارضی اوکراین در مرزهای شناخته شده بین‌المللی آن حمایت می‌کند. از زمان استقلال اوکراین در سال ۱۹۹۱ و به‌ویژه پس از تهاجم روسیه در ۲۰۱۴، این کشور دریافت‌کننده قابل‌توجهی از کمک‌های خارجی ایالات متحده در اروپا و اوراسیا بوده است. از سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۰، وزارت امور خارجه و آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده (USAID) به طور متوسط سالانه حدود ۴۱۸ میلیون دلار به اوکراین کمک می‌کند (Alunaza,2022,P. 38-46) پس از جدایی از روسیه، اوکراین به حفظ روابط نزدیک با ایالات متحده و ناتو شناخته شده است.

۵. ۳ متغیر وابسته (سیاست خارجی جو بایدن در قبال جنگ)

در چارچوب رئالیسم نوکلاسیک، برونداد سیاست خارجی ایالات متحده به‌عنوان متغیر وابسته، متأثر از متغیرهای میانجی و حاصل برداشت، باور و تحلیل نخبگان و رهبران سیاسی از متغیرهای کلان نظام

بین‌الملل است و نقش بازیگرانِ سطح خرد، مانند گروه‌های ذی‌نفع داخلی در شکل‌دهی به متغیرهای سطح میانی نمود می‌یابد. این نظریه به‌عنوان توضیح‌دهنده سیاست خارجی آمریکا، با تمرکز بر نقش گروه‌های ذی‌نفع داخلی به‌عنوان متغیرهای سطح خرد، به متغیرهای میانجی، یعنی ذهنیت رهبران و تصمیم‌گیران سیاست خارجی این کشور از میزان قدرت نسبی و همچنین متغیر سطح سیستمیک شکل می‌دهد (Tabee Afshar, 2017,P. 51). با نزدیک‌شدن نظامیان روسیه به مرزهای اوکراین، برای مهار تهدید روسیه، رئیس‌جمهور آمریکا در اوایل دسامبر ۲۰۲۱ با همتای روس خود صحبت کرد و وزرای خارجه دو کشور دوباره در ۲ دسامبر ۲۰۲۱ و ۱۰ ژانویه ۲۰۲۲ دیدار کردند. آمریکایی‌ها به روس‌ها اطلاع داده‌اند که حمله به اوکراین با تحریم‌های مستقیم اقتصادی علیه روسیه مواجه خواهد شد. علاوه‌برآن، ایالات متحده به اوکراین سلاح‌های دفاعی ویژه ارائه کرد و استقرار چند هزار سرباز ناتو در نزدیکی مرزهای اوکراین از اقدامات دیگر ایالات متحده و متحدانش بود (Oleksiy,2022,P. 12-14). دولت ایالات متحده در توافق با دولت بریتانیا اعلام نمود که دارایی‌های (اعم از مالی و غیره) برخی از برجسته‌ترین رهبران روسیه و افراد وابسته به حلقه داخلی پوتین را تحریم کند. دولت بایدن از مقامات آلمانی تعهد گرفته است که فعال‌سازی نورد استریم ۲، خط لوله گازی بحث‌برانگیز روسیه و آلمان در زیر دریای بالتیک را برای مدت نامعلومی متوقف کند. هدف دولت بایدن افزایش هزینه‌های روسیه برای هرگونه مداخله علیه اوکراین است (Alcaro, 2022,P. 6). ایالات متحده در پاسخ به تهاجم روسیه تدابیر اقتصادی سخت‌تری را اعمال کرد که به‌عنوان هشداری به مسکو از طریق گفتگوهای بایدن و پوتین اعلام شد. همچنین ایالات متحده ده‌ها هزار نیرو را در بخش‌هایی از اروپای غربی مستقر کرده است تا در مقابل حمله روسیه به اوکراین ایستادگی کنند. پیش‌ازاین، دولت‌جو بایدن ۲۰۰ میلیون دلار کمک اضافی به‌عنوان کمک امنیتی دفاعی به اوکراین تصویب کرده. در پیامی سیاسی، جو بایدن، طی یک کنفرانس مطبوعاتی در کاخ سفید در ۲۲ فوریه ۲۰۲۲، تحریم‌های جدیدی را علیه روسیه به‌دلیل تلاش‌های این کشور برای برداشتن اولین گام از حمله به اوکراین اعمال کرد (Alunaza,2022,P.46). این تحریم‌ها شامل قطع دسترسی به خدمات سوئیفت، تحریم صادرات انرژی روسیه توسط کشورهای غربی است.

نتیجه

هدف مقاله حاضر تبیین سیاست خارجی ایالات متحده در دوره ریاست‌جمهوری جو بایدن در قبال تهاجم نظامی روسیه به اوکراین است و با بهره‌گیری از آموزه‌های رئالیسم نئوکلاسیک سعی در تجزیه‌وتحلیل

سیاست خارجی بایدن دارد در پی یافتن پاسخ این سؤال است سیاست خارجی آمریکا در قبال حمله روسیه به اوکراین متأثر از چه عواملی بوده و چگونه می‌توان آن را تبیین کرد؟ به نظر می‌رسد همچنان که آموزه-های رئالیسم نئوکلاسیک در رفتار سیاست خارجی آمریکا در قبال این جنگ مشهود می‌باشد، رفتاری هم که آمریکا در قبال جنگ اوکراین اتخاذ کرده است آمیزه‌ای از تعامل عوامل بیرونی (نظام بین‌الملل) و عوامل داخلی (ساختار و قدرت داخلی و نوع ادراک نخبگان تصمیم‌گیرنده سیاست خارجی آمریکا) بوده است. براین‌اساس مزیت این رویکرد در این است که الگوهای رفتاری جو بایدن و دولت او را محدود به تحولات نظام بین‌الملل ندانسته و از طریق توجه به متغیرهای داخلی از جمله کاخ سفید و کنگره، چارچوب قابل‌قبولی را برای درک تحول در سیاست خارجی آمریکا فراهم می‌کند. در دوره مورد بررسی سیاست خارجی آمریکا، عامل نظام بین‌الملل در همراهی کامل با اهداف دولت بایدن در قبال جنگ اوکراین است از همراهی تا اتحاد با اتحادیه اروپا و ناتو برای اعمال تحریم‌های بیشتر علیه مسکو و در تقابل با آن اهدا کمک‌های مالی و نظامی به اوکراین برای مقاومت در برابر حملات روسیه در جبهه جنگ، می‌توان اذعان نمود که ساختار نظام بین‌الملل متحد سیاست‌های بایدن می‌باشد. به‌گونه‌ای که آمریکا بعد از جنگ سرد و در چارچوب سیاست خارجی رئالیسم نوکلاسیک خود تلاش مستمری برای تحکیم جایگاه خود به‌عنوان یک هژمون جهانی و محدودکردن روسیه در عرصه جهانی، توجه ویژه‌ای به اوکراین داشته است. در بررسی اصول حاکم بر رفتار سیاست خارجی ایالات متحده در بحران اوکراین درمی‌یابیم که رابطهٔ معناداری میان اصول رئالیسم نوکلاسیک و دکترین‌های ایالات متحده در قبال این جنگ وجود دارد. بدین منظور، استراتژی کلان ایالات متحده این است که باید از ظهور قدرت‌های منطقه‌ای به‌ویژه روسیه در شرق اروپا خودداری شود. اما با آغاز عملیات نظامی روسیه در اوکراین باعث مداخله ایالات متحده و کشورهای اروپایی در این منازعه شد. به دنبال درخواست زلنسکی برای پیوستن به ناتو، آمریکا در راستای راهبرد سیاست خارجی خود مبنی بر بلاتاثیر نمودن سیاست‌های روسیه حمایت‌های مالی و نظامی فراوانی از اوکراین انجام داد. بخش بعدی مقاله نشان داد که تأثیر متغیر ساختار و قدرت داخلی (قوه مجریه و کنگره) در سیاست خارجی بایدن تداوم داشته است به‌گونه‌ای که بایدن با برخورداری از حمایت دو قوه سیاست خارجی منسجمی در قبال این جنگ اتخاذ نمود و تحریم‌های گسترده مالی و بانکی و دیپلماتیک در قالب ائتلاف جهانی علیه روسیه اعمال شد. آنچه که مشخص است این است که تلاش اوکراین و غرب برای پیوستن این کشور به ناتو باعث شد پوتین حمله نظامی روسیه به اوکراین را به‌عنوان دفاع از عمق استراتژیک روسیه و دفاع از امنیت و دفع تهدید غرب بداند.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

References

Afshar, Sanaz; Barzegar, Kayhan (2017) Neoclassical realism and American foreign policy; A theoretical analysis on understanding the foreign policy of the United States, ***Quarterly Journal of Political and International Approaches***, pp. 42-71 (In Persian).

Alcaro, R. (2022). The Return of US Leadership in Europe: Biden and the Russia Crisis. *IAI Commentaries, (22)*.

Amir Ahmadian, Bahram (2005), Ukrainian developments or the Orange Revolution, ***Central Asia and Caucasus Studies***, No. 49, pp. 49-70 (In Persian).

Al Jazeera Research Center, (2022), translated by Hamidreza Akbari, February 22, available at: https://studies.aljazeera.net/ar/article/5270 (In Persian).

Asadi, Ali-Akbar, (2009), Realism and competing approaches to foreign policy, **Strategy Magazine**, No. 56 (In Persian).

Azami, Hadi, Nazari, Mohammad; Hosseini; Seyed Ali (2017) Geopolitical competition between Russia and America in Ukraine (2004-2017), ***Iranian Journal of International Politics***, year 6, number 2, pp. 21-52 (In Persian).

Belkin, P. (2022). Russia's War on Ukraine: U.S. Policy and the Role of Congress. https://crsreports.congress.gov | IF12277 · VERSION 3 · NEW.

Biden, J.(2022). President Biden: What Amereca Will and Will Not Do in Ukraine. https://www.nytimes.com/2022/05/31/opinion/biden-ukraine-strategy.htm

Biden, J. (2020c). Why America Must Lead Again. In *Foreign Affairs Magazine*, 2020. Joe Biden: Why America Must Lead Again (foreignaffairs.com)

Brzezinski, Gignot (2006) ***After the fall, the final game in the unipolar world***, translated by Amirhossein Tavakoli, Tehran: Sabzan Publications (In Persian).

Brzezinski, Z. (2016). *The grand chessboard: American primacy and its geostrategic imperatives*. Basic books.

Dersan, D, 2012, " Response to the international challenge: A neoclassical realist analysis of Syrian foreign policy, 1990-2005" , PH.D Thesis, Department of international relation, Middle East Technical University.

Donnelly, J. (2000). *Realism and International Relations*. Cambridge.Cambridge University Press. https://doi.org/10.1017/CBO9780511612510

Esfahani, Alireza; Farahmand, Sarah (2022), Russia-Ukraine war and the future of international order, ***Central Asia and Caucasus Studies Quarterly***, year 28, number 118, pp. 88-113 (In Persian).

Immelman, A., & Griebie, A. M. (2020). The personality profile and leadership style of US president Donald J. Trump in office.

Jervis, R. (1976). Perception and Misperception in International Politics, Princeton: Princeton University Press.

Keremzadi, Muslim; Khansari Fard, Fahima (2014), investigation of Ukraine-Russia relations: finding the roots of the 2014 crisis, ***Central Asia and Caucasus Studies Quarterly***, No. 86 (In Persian).

Kirby, P. (2022). Why is Russia invading Ukraine and what does Putin want?. *BBC News. Retrieved*, *9*.

Karimipour, Davood, Niakooee, Seyed Amir and Reza Simbar (2017), The role of energy diplomacy to foreign policy: A comparative study of Russia and Qatar. Political

Strategic Studies. Vol6. Issue 22. Pp177-205(In Persian).
KITCHEN, N. (2010). Systemic pressures and domestic ideas: A neoclassical realist model of grand strategy formation. *Review of International Studies, 36*(1), 117-143. doi:10.1017/S0260210509990532
Kunz, B. (2007). Power, Vision and Order in World Politics: A Neoclassical Realist View. *In paper to be presented at the NISA-Conference*. Odense. University of Southern Denmark (pp. 1-28).
Lindsay, J. M., & Ripley, R. B. (1992). Foreign and defense policy in Congress: A research agenda for the 1990s. *Legislative Studies Quarterly*, 417-449.
Lindsay, J. M. (1992). Congress and foreign policy: Why the Hill matters. *Political Science Quarterly, 107*(4), 607-628. http://www.jstor.org/page/info/about/policies/terms.jsp
Lobell, S. E., Ripsman, N. M., Taliaferro, J. W., & Taliaferro, J. W. (Eds.). (2009). *Neoclassical realism, the state, and foreign policy*. Cambridge University Press.

Maio, G. D. (2016). Russia's View of Ukraine after the Crisis. *Instituo Affari Internazionali*. Working Papers.16, (4). https://www.iai.it/en/pubblicazioni/russias-view-ukraine-after-crisis
Masoudi, Heydar Ali, (2020), Joe Biden and operational codes in the field of foreign policy, ***Scientific Quarterly of Political and International Approaches***, No. Shapa 739-1735, Volume 12, Number (64 consecutive), Winter (In Persian).
Mearsheimer, J. J., & Alterman, G. (2001). *The tragedy of great power politics*. WW Norton & Company. https://is.cuni.cz/studium/predmety/index.php?do=download&did=216573&kod=JPM755
Mearsheimer, J.J. (2014). why, the Ukraine Crisis is the West's Fault: The Liberal Delusions That Provoked Putin. *Foreign Affairs*, 93, (5) 77- 89.

Mearsheimer, J. (2022). On the causes and consequences of the Ukraine war Retrieved from: https://www.eui.eu/news-hub?id=john-mearsheimers-lectureon-the-causes-and-consequences-of-the-ukraine-war
Moshirzadeh, Hamira (2018), ***Theoretical foundations of foreign policy explanation and analysis***: Tehran: Samit Publications (In Persian).
Moshirzadeh, Hamira (2017), Pathology of foreign policy: theoretical foundations, ***scientific-research quarterly of public policy***, volume 3, number 1, pp. 27-9 (In Persian).
Mousavi, Seyyed Mohammad Ali, Kodkhodaei, Elham, Shafiei Sarostani, Fatemeh (2019), Modeling the decision-making process in the foreign policy of the United States, ***Foreign Relations Quarterly***, 3rd year, 2nd issue, pp. 7-38 (In Persian).
Nuts, conductor; Ahar, Leila (2014), The role of the economic interests of Russia and the European Union in the Ukraine crisis (2014), ***Political-Economic Monthly***, No. 298 (In Persian).
Nygren, B. (2012). Using the neo-classical realism paradigm to predict Russian foreign policy behaviour as a complement to using resources. International Politics, 49(4), 517-529.

Oleksiy, Paul (2022). Russin-Ukraine 2022 War surge, Questions And Answers To All You Need To Know About The Ongoing War Between Russia And Ukraine.
Ripley, R. B., & Lindsay, J. M. (Eds.). (1993). *Congress resurgent: foreign and defense policy on Capitol Hill* (Vol. 6). University of Michigan Press.
Rockman, B. A. (1994). "Presidents, Opinion, and Institutional Leadership." In *The New*

Politics of American Foreign Policy, ed. David Deese. New York, NY: St. Martin's Press.
Rostami, Mohsen; Zinli Badi (2021), examining the strategic importance of Ukraine for Europe and America, ***Quarterly Journal of Political Science***, second year, number 4, pp. 128-148 (In Persian).
Safari, Asgar; trust; Saeed (2016) Geopolitics of Ukraine and its role in the competition between Russia and the United States, ***International Political Research Quarterly of Shahreza Azad University***, No. 26, pp. 109-136 (In Persian).
Samii Esfahani, Alireza; Farahmand, Sarah (2022), explaining why and how the war between Russia and Ukraine was formed based on the "balance of threat" theory, ***International Relations Research Quarterly***, Volume 12, Number 3, Serial Number 46, pp. 101-129 (In Persian).
Schmidt, B. C. (2005). Competing realist conceptions of power. *Millennium*, *33*(3), 523-549.
Smith, t. (2000). Foreign attachments: the power of ethnic groups in the making of American foreign policy, Harvard university press.
Snyder, Richard, Brooke, H. and Spin, Burton (2009), ***Decision Making in Foreign Policy***, translated by Mohammad Jaafar Javadi Arjamand, Tehran: Mizan (In Persian).
Tasnim news agency (2022), America imposed new sanctions against Russia. Available at https://www.tasnimnews.com/fa/news/2022/10/09/2782154/ (In Persian).
Tower, J. G. (1981). Congress Versus the President: The Formulation and Implementation of American Foreign Policy. *Foreign Affairs*, *60*(2), 229-246 http://www.jstor.org/page/info/about/policies/terms.jsp
Valizadeh, Akbar; Shirazi Mugoi, Simin; Azizi, Hamidreza (2015), The impact of the 2014 Ukraine crisis on the relations between Russia and the United States, ***Central Eurasian Studies***, Volume 8, Number 1, pp. 171-149 (In Persian).
Welt, C. (2021). Ukraine: Background, Conflict with Russia, and US Policy. Congressional Research Service https://crsreports.congress.gov/product/pdf/R/R45008
Wieclawski, J. (2011). Contemporary realism and the foreign policy of the Russian Federation. *International Journal of Business and Social Science*, *2*(1).

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.84313.1437
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۲/۰۶/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۰۷

امنیتی‌شدن سیاست خارجی ج.ا. افغانستان: سطوح و نشانه‌ها

محمدشریف تنیوال[۱]، سیداحمد فاطمی‌نژاد[۲]، سیدحسین اطهری[۳]، فاطمه محروق[۴]

چکیده

سیاست‌گذاری خارجی و تأمین منافع ملی از طریق آن، یکی از اساسی‌ترین نیازها و از پیچیده‌ترین وظایف برای همه دولت‌های ملی به‌شمار می‌آید. افغانستان نیز در طول تاریخ، مسیر دشواری را برای دست‌یابی به اهداف و منافع ملی طی کرده و با در نظر گرفتن نیازها و امکانات ملی خویش، جهت‌گیری‌ها و رویکردهای متعددی را در سیاست خارجی خود اتخاذ و دنبال کرده است. دراین‌میان، دورهٔ بیست‌سالهٔ اخیر که با استقرار نظام جمهوری و تحولات چشمگیر در معادلات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و درعین‌حال تهدیدات فراوان به‌ویژه امنیتی برای افغانستان همراه بود، از اهمیت بالایی در سیاست خارجی کشور برخوردار است. ازاین‌جهت، نوشتار حاضر در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که «نشانه‌های امنیتی‌شدن سیاست خارجی افغانستان بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱م چه بوده و در چه سطوحی مشاهده شده‌اند؟» فرضیهٔ پژوهش این است که اتخاذ رویکرد امنیتی- نظامی و برنامه‌های خلع سلاح به همراه پیشبرد پروسهٔ صلح در سطح داخلی و نیز، رویکرد سیاسی- امنیتی و ائتلاف راهبردی- امنیتی همراه با لابی‌گری در نشست‌های دو/ چندجانبهٔ دولتی و همایش‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در سطح خارجی، از مهمترین نشانه-های امنیتی شدن سیاست خارجی افغانستان در دوره مورد بررسی بوده‌اند. به‌منظور بررسی این فرضیه، چارچوب نظری امنیتی‌کردن و روش استنتاج تبیینی از داده‌های اسنادی مورد استفاده قرار گرفته و داده-های این پژوهش از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی استخراج شده است.

کلیدواژه‌ها: افغانستان، سیاست خارجی، نشانه‌های امنیتی‌شدن، سطح داخلی، سطح خارجی.

۱ . دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد (کد ارکید: ۰۰۰۰-۰۰۰۳-۴۸۸۵-۴۵۶۹) shariftaniwall@gmail.com
۲ . استادیار روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول؛ کد ارکید: ۰۰۰۰-۰۰۰۱-۷۱۱۲-۱۸۵۲) a.fatemi@um.ac.ir
۳ . دانشیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
۴. استادیار روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

Securitization of the foreign policy of the Islamic Republic of Afghanistan: levels and signs

Mohammad Sharif Taniwal[1], Seyed Ahmad Fatemi Nejad[2], Athari, Seyed Hosein[3], Fatemeh Mahrough[4]

Abstract

Foreign policy and providing national interests through it is one of the most basic needs and at the same time one of the most complex duties of all national governments. Throughout history, Afghanistan has also passed a difficult path to achieve national goals and interests, and taking into account its national needs and possibilities, it has adopted and followed several orientations and approaches in its foreign policy. Meanwhile, the recent 20-year period, which was associated with the establishment of the republican system and significant changes in the regional and extra-regional equations of Afghanistan, and at the same time with many threats, especially security, is of great importance in the country's foreign policy. Therefore, the present article seeks to answer the question, "What were the signs of the securitization of Afghanistan's foreign policy between 2001 and 2021 and at what levels were they represented?" The hypothesis of the research is that "one of the most prominent features of Afghanistan's foreign policy in the period under review is its security aspect, which is the adoption of a security-military approach and disarmament plans along with the advancement of the peace process at the domestic level, as well as a political-security approach and The strategic-security alliance along with lobbying in bilateral and multilateral meetings of the government and regional and extra-regional conferences at the foreign level have been one of its most important signs. In order to investigate this hypothesis, the theoretical framework of securitization and the qualitative method based on the content analysis approach have been used, and the data of this research has been extracted from library and internet sources.

Keywords: Afghanistan, foreign policy, signs of securitization, domestic level, foreign level.

1- PhD candidate of political science Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad.
2- Assistant Professor of International Relations, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad.
3- Associate professor In political science, department of political sciences, faculty of law and political sciences, ferdowsi university of mashhad; mashhad, Iran. corrsponding author: athari@um.ac.ir
4- Assistant Professor of International Relations, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

مقدمه

سیاست‌گذاری خارجی و طراحی راه‌کارهای علمی برای تطبیق مؤثر آن، حداقل بعد از کنفرانس وستفالیا (۱۶۴۸م) و شکل‌گیری دولت‌های ملی، یکی از پیچیده‌ترین و درعین‌حال ضروری‌ترین نیازها برای کشورهای مختلف نظام بین‌الملل بوده است. البته این مفروض بسیار روشن است که موفقیت سیاست‌گذاری خارجی در همهٔ کشورهای جهان و از جمله افغانستان در قدم نخست منبعث از ظرفیت‌های بومی و توان‌مندی‌های داخلی آن کشور برای کنش در محیط بین‌المللی و سپس میزان درک نخبگان و سیاست‌گذاران خارجی آن از تحولات پویا و متغیر جهانی است. بدیهی است که سیاست‌گذاری خارجی و تأمین منافع ملی در چنین جهانی که دارای منابع محدود بوده و همه کشورها برای افزایش قدرت‌ملی‌شان باهمدیگر به رقابت می‌پردازند، برای کشوری چون افغانستان که تاریخ پرفرازونشیبی را در امنیت‌زایی و امنیت‌زدایی داشته است، ایجابات و اقتضائات خاص خود را دارد. به‌ویژه این‌که ارتباط ابعاد مختلف از جمله امنیتی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جوامع داخلی و همچنین وابسته‌بودن آن به تحولات جاری در نظام بین‌الملل، بر دشواری‌های سیاست خارجی جهان معاصر افزوده است (Tamanna, 2020a, 11-12).

سیاست خارجی دولت‌ها تحت‌تأثیر متغیرهای متعددی شکل می‌گیرد و واحدهای سیاسی اهداف و منافع تعیین‌شده، جهت‌گیری‌ها و راهبردهای گوناگونی برمی‌گزینند و با دگرگون شدن شرایط و مقتضیات داخلی و بین‌المللی ممکن است طبقه‌بندی جدیدی از آن‌ها ارائه شود (Ghavam, 2004, 131). بنابراین، افغانستان نیز در طول تاریخ به‌ویژه پس از استقلال آن کشور در سال ۱۹۱۹م، مسیر دشواری جهت دست‌یابی به اهداف و منافع ملی سپری نموده و با در نظرداشتن نیازها و امکانات ملی خویش، جهت‌گیری‌های مختلف و به تبعیت آن رویکردهای متفاوتی در سیاست خارجی خود اتخاذ و دنبال کرده است. روی‌هم‌رفته این جهت‌گیری‌ها -که بعداً به آن‌ها اشاره خواهد شد- را می‌توان در راهبردهای «توسعه‌جویی و جهان‌گشایی»، «تصادمات و سوءتفاهمات»، «تدافعی و عدم مداخله»، «بی‌طرفی و ناوابستگی»، «تعهد-وابستگی»، «انزواگرایی» و «اتحاد و ائتلاف» قالب‌بندی کرد. البته با مرور بر سیرِ تحولات سیاست خارجی کشور دیده می‌شود که در اتخاذ و تعیین این راهبردها بیشتر خواست افراد و جریان‌های حاکم بر تخت فرمانروایی و قدرت‌های خارجی نقش داشته است تا ارادهٔ مردم و ایستارهای حاکم بر جامعه.

در هر صورت، افغانستان در دورهٔ مورد بررسی یعنی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م و استقرار نظام جمهوری تا سقوط آن در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ که از یک سو تغییر برجسته‌ای در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی داشت و از سویی با تهدیدات عدیده‌ای دچار بود، در سیاست خارجی خود از راهبردی اتحاد و ائتلاف استفاده می‌کرد که یکی از برجسته‌ترین خصلت‌هایش، وجه امنیتی آن بود؛ به‌نحوی که امضای اسناد همکاری

بلندمدت راهبردی با هندوستان و حدود بیست کشور غربی بخصوص آمریکا بر همین مبنا استوار بوده است (Balkhi, 2014, 9-10).

در صفحات فرارو، بعد از مروری بر پیشینهٔ تحقیق، نظریهٔ امنیتی‌کردن به‌عنوان چارچوب نظری این پژوهش توضیح داده خواهد شد. سپس، با نگاه کلی به تحول سیاست خارجی افغانستان پرداخته می‌شود. در ادامه، نشانه‌ها و سطوح امنیتی‌شدن سیاست خارجی جمهوری‌اسلامیِ افغانستان توضیح می‌گردد و سرانجام، نتیجه‌گیری مطالب نوشتار حاضر ارائه خواهد شد.

۱. پیشینهٔ پژوهش

پژوهش‌های بسیاری دربارهٔ سیاست خارجی افغانستان انجام شده و تلاش کرده‌اند سیاست خارجی کشور را از جنبه‌های گوناگون بررسی کنند. به‌طور کلی، می‌توان آن‌ها را این‌گونه دسته‌بندی کرد: الف) آثاری که روابط و سیاست خارجی افغانستان را از نگاه تاریخی بررسی می‌کنند. این آثار عمدتاً رویکردی کل‌گرایانه به سیاست خارجی افغانستان دارند و بیشتر تحولات موجود در روابط خارجی این کشور را شرح می‌دهند. بنابراین بیش از آنکه به سیاست خارجی از منظر متغیر خاص یا تئوری خاص بپردازند بر روابط خارجی افغانستان متمرکز هستند. علاوه بر این، آثاری که در این دسته قرار می‌گیرند محدود به دوره جمهوریت نیستند (Mubarez, 2012; Rahmand, 2013; Sajjadi, 2018; Saffari, 2019). ب) منابعی که سیاست خارجی افغانستان را به‌صورت کلی مورد بحث قرار داده‌اند. این دسته از آثار بر خلاف دسته قبلی بر سیاست خارجی دوران جمهوریت متمرکز هستند اما با نگاهی عمومی جنبه‌های مختلف سیاست خارجی افغانستان از مناسبات امنیتی تا فرهنگی و از ارتباط با همسایگان تا قدرت‌های بزرگ را بررسی کرده و نقطه کانونی واحدی ندارند (Hosni Bamik, 2013; Watanyar, 2018; Tamanna, 2020)؛ ج) نوشتارهایی که سیاست خارجی کشور را از زوایای متنوعی از جمله بعد امنیتی (Vafayizadeh, 2018)، توسعهٔ اقتصادی (Khlusi, 2019)، و ژئوپلیتیک (Tamanna, 2016) واکاوی کرده‌اند. با بررسی پیشینهٔ موضوع، مشخص می‌گردد که پژوهش فرارو با تفاوت‌های زمانی، موضوعی، محتوایی و نظری نسبت به ادبیات موجود، اثر متمایز از منابع قبلی است و فرضه‌ای متفاوت با آن‌ها مطرح می‌کند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

به‌منظور طرح کردن قالب نظری برای بررسی و تحلیل موضوع و آزمون فرضیهٔ پژوهش، از نظریهٔ امنیتی-

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

شدن استفاده شده است. نظریهٔ امنیتی‌کردن که از نقاط عطف (Knudsen, 2007, 99) و یکی از سه اصل اساسی مکتب کپنهاگ است، دیدگاه خاصی درخصوص امنیتی‌ساختن موضوعات را دنبال کرده و باور به نفی آن دارد (Moazi & Wasoqi, 2018, 32). این نظریه که ریشه در آرا و نظرات اولی ویور دارد (Dehghani Firouzabadi & Gharshi, 2013, 15)، توجهٔ خود را به برشمردن مسائل عمومی موجود در یک جامعه معطوف کرده و همهٔ آن‌ها را در یک طیف قرار می‌دهد. به‌گونه‌ای که در یک سر آن امور غیرسیاسی، در سر دیگر آن امور امنیتی و در وسط این طیف، امور سیاسی قرار می‌گیرند (Buzan, Waver and Wilde, 1998, 23).

دراین‌میان، جای دادن به هر موضوع در روی این طیف بستگی به شرایط مکانی و زمانی دارد و نمی‌توان از قطعی‌بودن و ثابت‌بودن جایگاه و اهمیت یک موضوع در جوامع مختلف حرف زد. بااین‌حال، چون مکتب کپنهاگ امنیت را در نبود تهدید تعریف می‌کند، پس هر موضوع در شرایطی در حوزهٔ امنیت جا می‌گیرد که به شکل تهدید وجودی قرار داشته باشد و یا این‌که چنین جلوه‌گر شود و همچنین، این امر توسط مخاطبان آن نیز پذیرفته شود. بنابراین، اگر این دو شرط همزمان اتفاق بیفتد پس یک موضوع به آستانه و سرحد امنیتی‌کردن رسیده و درواقع امنیتی شده است، اما اگر یکی از این شرط‌ها وجود نداشته باشد، فقط یک تلاش و فعالیتی جهت امنیتی‌کردن موضوع انجام شده و به‌طور یقین موضوع مذکور عملاً امنیتی نشده است (Buzan, Waver and Wilde, 2007, 49-51).

ازاین‌منظر، امنیتی‌شدن یک فعالیت و حرکتی از سیاسی‌شدن به دایرهٔ امنیت دولت است و هر تهدیدی که در طیف مسائل امنیتی جای گیرد عرصهٔ سیاست داخلی و خارجی یک کشور را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد (Moazi & Wasoqi, 2018, 31-32). ازاین‌رو، سیاست امنیت ملی می‌تواند روی مسائل داخلی متمرکز بوده و درپی کاهش آسیب‌پذیری‌های دولت باشد، یا بر مسائل خارجی تمرکز داشته و از طریق منابع ذیربط درصدد کاهش تهدید خارجی برآید (Buzan, 1991, 73). در چنین شرایطی، دولت‌ها آغاز تمهیدات اضطراری و انجام اقداماتی فراتر از مرزهای عادی رویهٔ سیاسی [یا قوانین رسمی] را موجه ساخته (Buzan, Waver and Wilde, 1998, 23-24) و به کاربرد ابزارهای ویژه متوسل می‌شوند.

لازم به ذکر است که امنیتی‌کردن یا امنیتی‌شدن در یک روند سه مرحله‌ای اتفاق می‌افتد. به‌گونه‌ای که بازیگران امنیتی‌ساز (معمولاً رهبران سیاسی، دیوان‌سالاری‌ها، حکومت‌ها، دلالان سیاسی و گروه‌های فشار) با استفاده از گفتمان امنیتی (کنش گفتاری امنیتی) یک موضوع (چیزی که از لحاظ وجودی در معرض تهدید انگاشته می‌شود و ادعای مشروعی برای بقا دارد) را به‌عنوان تهدیدی وجودی معرفی نموده

(Buzan, Waver and Wilde, 2007, 67 & 74) و تلاش می‌کنند جامعهٔ هدف یا مخاطبان خاص (حلقهٔ تکمیلی امنیتی‌سازی) را نیز با پذیرش آن به مثابهٔ تهدید وجودی (AbdollahKhani, 2014, 305) به خود همراه سازند. درصورتی‌که این امر صورت پذیرفت، روند امنیتی‌شدن تکمیل و موضوع، امنیتی‌شده تلقی می‌گردد (Dehghani Firouzabadi & Alavi, 2016, 44) و درنتیجه، بازیگر امنیتی‌ساز را وادار می‌کند تا در شرایطی متفاوت با آنچه داشته عمل کند (AbdollahKhani, 2014, 307). چراکه برخلاف امور عادی و حتی سیاسی که با سیاست‌گذاری‌های مصوب و به‌صورت کاملاً روال‌مند مدیریت می‌شوند، امنیتی-ساختن متضمن تخصیص توجه و منابع ویژه و اولویت مطلق است (Nasri, 2011, 126-127) و ازاین-جهت، بار نظام را افزایش داده، امکانات را تحلیل می‌برد و سرانجام موجب تضعیف امنیت ملی می‌گردد (Strategic Studies Quarterly, 2000, 14).

به‌طور کلی، امنیتی‌کردن موضوعات که اساساً به‌منظور پیامدهای سیاسی خاص صورت می‌گیرد، درنتیجهٔ وجود همزمان سه عنصر تهدید وجودی، گفتمان امنیتی و پذیرش جامعهٔ هدف تکمیل می‌گردد و به‌تبع آن، سیاست‌گذاری امنیتی با به‌کارگیری راهکارهای گوناگون و ابزارهای خاص جهت رفع و یا کم‌وبیش کاهش آن تهدید متمرکز می‌شود. در ادامه با درنظر داشتن آموزه‌های این نظریه، نشانه‌های امنیتی‌شدن سیاست خارجی افغانستان را بررسی و تحلیل خواهیم کرد.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

۳. تحول سیاست خارجی افغانستان: دوره‌ها و سمت‌گیری‌ها

افغانستان به‌عنوان کشوری که [اغلب] در معرض کشمکش‌های داخلی و مداخلات خارجی قرار داشته، توجه جدی روی مسائل و سیاست خارجی در آن صورت نگرفته است. با آن‌هم، این دو عامل نقش تعیین-کننده در جهت‌گیری خارجی افغانستان داشته و درعین‌حال، رقابت قدرت‌های بزرگ و عامل نظام بین-الملل بیشترین تأثیر بر تحولات سیاسی و سیاست خارجی این کشور داشته است. ازاین‌رو، جهت‌گیری خارجی افغانستان هیچ‌گاه از اصول ثابت برخوردار نبوده و همواره در معرض تغییر قرار داشته است (Sajjadi, 2018, 65-66). دراین‌میان، هفت دورهٔ کلان با سمت‌گیری‌ها و رویکردهای متفاوت در سیاست خارجی کشور قابل ردیابی بوده که در زیر به‌صورت کلی به آن پرداخته خواهد شد.

دورهٔ اول در سیاست خارجی افغانستان عمدتاً بعد از تأسیس این کشور توسط احمدشاه ابدالی در سال ۱۷۴۷م آغاز می‌شود. وی بعد از شکل‌گیری دولت و ایجاد ادارهٔ مستقل و نظم و نَسَق لشکر، به جمع‌آوری سپاه اقدام کرد (Fayaz, 2015, 25) و به‌دنبال آن، سیاست خارجی خویش را با راهبرد «توسعه‌طلبی و

جهان‌گشایی» آغاز نمود (Mubarez, 2012, 27-28). بدین ترتیب، او، حاکمیت پادشاهی خود را از رود سند تا رود آمو و مرو، و از کشمیر تا نیشابور گسترش داد (Mesbah Zadeh, 2009, 59). البته چون احمدشاه ابدالی بیشتر بر رویکرد تهاجمی و نظامی‌گری متمرکز بود، روابط خارجی محدودی داشت که از بخارا، ایران و هند فراتر نمی‌رفت (Mubarez, 2012, 28-29). دورهٔ مذکور که تا سال ۱۸۰۰م دوام نمود، حکومت‌های تیمورشاه درانی و زمان‌شاه درانی را نیز دربرمی‌گیرد (Safari, 2019, 40). با این تفاوت که آنان به‌منظور تقویت حکومت مرکزی بیشتر بر مبارزه با فیودال‌ها و سران اقوام تمرکز داشتند و ازاین‌رو، سیاست خارجی آن‌ها تنها بر دفاع از مستعمرات قبلی متمرکز بود (Mubarez, 2012, 37, 41 & 46).

دورهٔ دوم در سیاست خارجی افغانستان که از آن به‌عنوان «دورهٔ درگیری و سوءتفاهم» یاد شده است از ۱۸۰۰م آغاز و در سال ۱۸۸۰م به پایان رسید (Safari, 2019, 40). در دورهٔ مذکور، تلقی و ذهنیت شاهان افغان موجب دگرگونی‌های مقطعی و موقتی در سیاست خارجی کشور گردیده است (Sajjadi, 2018, 117). چنانچه جاه‌طلبی و بی‌کفایتی شاه‌محمود برنامه‌های شاه‌زمان را ناکام ساخت، سیاست نفاق انگلیس را به افغانستان وارد کرد و باعث حفظ و تدام مستعمرهٔ هند توسط انگلیس گردید (Mubarez, 2012, 49-50). ذهنیت وابستگی شاه‌شجاع، زمینه‌های استیلای بیشتر انگلیس و کنترل امور خارجی افغانستان توسط این کشور را فراهم ساخت. آرمان‌گرایی امیر دوست‌محمدخان برای احیای مجدد حاکمیت افغانستان بر مناطق از دست‌رفته، موجب تقابل وی با سیاست‌های انگلیس و در نهایت، سقوط وی گردید. ازهمین‌رو، رویکرد محتاطانه و هم‌گرایانه با انگلیس بر سیاست خارجی سلطنت دوم وی چیره گشت. درحالی‌که امیر شیرعلی‌خان به دلیل بی‌اعتمادی به انگلیس، در صدد باز کردن دریچه‌ای تازه در سیاست خارجی کشور به‌سوی روس‌ها برآمد و سرانجام، ناکامی وی موجب گردید که یعقوب‌خان برای تنش‌زدایی در روابط با انگلیس، به امضای قرارداد گندمک (۱۸۷۹م) تن دهد (Sajjadi, 2018, 117).

دورهٔ سوم در سیاست خارجی افغانستان که از آن به‌عنوان «دورهٔ تدافعی و عدم مداخله» نام برده شده از ۱۸۸۰م شروع تا سال ۱۹۱۹م ادامه یافت. امیر عبدالرحمن‌خان با انتباه از دورهٔ قبلی (Mubarez, 2012, 139)، از تنش در روابط میان افغانستان و قدرت‌های بزرگ اجتناب می‌کرد و ازاین‌رو، تلاش نمود تا در قدم نخست سیاست موازنه میان روس و انگلیس را ایجاد نماید (Sajjadi, 2018, 117). امیر هرچند خود را از موازنه دور نمی‌ساخت اما درعین‌حال، او بخاطر نفرت از روس‌ها جانب انگلیس را ترجیح داده (Mubarez, 2012, 149) و همچنین با توجه به وضعیت ضعیف کابل و نفوذ انگلیسی‌ها (Sajjadi, 2018, 109)، افغانستان را از نظر سیاست و اقتصاد کماکان به آن‌ها محتاج می‌دید. امری که در قدم اول، امضای

موافقت‌نامۀ دوستی (۱۸۸۰م) و در پایان، معاهدۀ دیورند (۱۸۹۳م) را بر افغانستان تحمیل کرد (Safari, 2019, 113). حال آنکه سیاست خارجی امیر حبیب‌الله‌خان که با روش احتیاط‌آمیزی با مخالفت با تجدید قراردادهای پیشین آغاز شد (Sajjadi, 2018, 133) و با رد معاهدۀ ۱۹۰۷م میان روسیه و انگلیس (Safari, 2019, 119) و سرانجام، اعلام بی‌طرفی در جنگ جهانی اول(Fayaz, 2015, 87) همراه بود؛ عملاً از سلطۀ بریتانیا عبور کرد. باوجود این ، «تعهد» بریتانیا در پیوند به «رسمیت‌شناسی استقلال افغانستان در پایان جنگ جهانی اول» در این دوره عملی نگردید (Safari, 2019, 120 & 124).

دورۀ چهارم در سیاست خارجی افغانستان که به‌نام «دورۀ استقلال و بی‌طرفی» شناخته می‌شود از سلطنت امان‌الله‌خان (۱۹۱۹م) آغاز و تا جمهوریت سردار داودخان (۱۹۷۸م) به درازا کشید. امان‌الله‌خان بعد از کسب قدرت و دریافت پاسخ رد نسبت به استقلال افغانستان از سوی انگلیس، جنگ سوم افغان–انگلیس (ماه مه ۱۹۱۹) را آغاز نمود و درنهایت استقلال کامل افغانستان را با امضای معاهدۀ راولپندی (۸ اوت ۱۹۱۹) عملاً به دست آورد که با معاهدۀ صلح کابل (۲۲ نوامبر ۲۰۲۱) توسط بریتانیا نیز تأیید گردید (Safari, 2019, 124-127). او در تلاش حفظ استقلال کشور از یکسو روابط خود را با کشورهای مختلف جهان برقرار ساخت و افغانستان را از انزوای همه‌جانبۀ بین‌المللی رهایی داد و از سویی، راهبرد بی‌طرفی و رویکرد موازنه را در سیاست خارجی خویش اتخاذ نمود. بااین‌وصف، انگلیس که از وضع موجود راضی نبود با بی‌اعتبار ساختن دولت افغانستان در افکار ملی و بین‌المللی، زمینه‌های سقوط نظام امانی را فراهم نمود و درنتیجه، روابط خارجی افغانستان از هم متلاشی و درهم‌وبرهم گردید (Rahmand, 2013, 20-22). اما نادرشاه در همان آغاز درصدد ایجاد مناسبات دوستانه با کشورهای مختلف برآمد (Sajjadi, 2018, 153) و علاوه بر همسایه‌ها، با قدرت‌های بزرگ نیز روابط افغانستان را دوباره برقرار نمود (Rahmand, 2013, 22). در پی آن ظاهرشاه روابط خارجی کشور را گسترده‌تر و پایدارتر کرد (Safari, 2019, 150) و نیز، راهبرد بی‌طرفی در جنگ جهانی دوم را اختیار نمود (Sajjadi, 2018, 173). درحالی‌که داودخان در سیاست خارجی خود با اولویت‌های توسعۀ اقتصادی (Rahmand, 2013, 112)، حل مسألۀ پشتونستان (Fayaz, 2015, 162) و ایجاد پشتوانۀ بین‌المللی، توازن میان آمریکا و شوروی را حفظ ننمود و سرانجام قربانی آن گردید (Sajjadi, 2018, 200).

دورۀ پنجم در سیاست خارجی افغانستان «دورۀ تعهد– وابستگی» می‌باشد که با حاکمیت کمونیست‌ها در ۱۹۷۸م آغاز و با سقوط آن‌ها در ۱۹۹۲م به پایان رسید. کودتای ۷ ثور/اردیبهشت و به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق به‌مثابۀ حزبی کمونیست و روس‌گرا، نقطۀ عطفی در سیاست خارجی افغانستان بود که

توازن تاریخی و سنتی آن را برهم زد و از بی‌طرفی و ناوابستگی یا عدم تعهد در مسیر وابستگی و تعهد به یکی از اردوگاه جهانی که همانا اردوگاه شرق به زعامت اتحاد جماهیر شوروی بود، قرار داد. ازاین‌رو، منافع ملی و روابط افغانستان با همسایگان و دیگر کشورهای منطقه و جهان کم‌وبیش در مجموعهٔ روابط و منافع اردوگاه شرق تعریف و تعیین می‌شد (Modirshanehchi, 2022, 82).

با سقوط نظام دموکراتیک، نخست مجاهدین و سپس طالبان ادارهٔ سیاست داخلی و خارجی کشور را به دست گرفتند، ولی سیاست خارجی به مفهوم واقعی کلمه در این دوره (۲۰۰۱-۱۹۹۲) که از آن به‌نام «دورهٔ انزواگرایی» (دورهٔ ششم) یاد شده، دیده نمی‌شود. زیرا نهادهایی که همانند یک دولت عمل نموده و سیاست خارجی ملی را طرح و تطبیق می‌کرد، وجود نداشت (Mubarez, 2012, 430). چنانکه [اصطلاحاً] سیاست خارجی مجاهدین در قبال همسایگان و کشورهای منطقه متأثر از روابط این کشورها با هر یک از تنظیم‌های جهادی و گروه‌هایی بود که گاه بخشی از دولت و گاه جدا از دولت و در مواردی در برابر دولت قرار می‌گرفتند. وضعیت مشابه و شاید بدتر از آن در دورهٔ حکومت طالبان حکمفرما شد. چراکه افغانستان در این دوره از مصادیق شاخص انزواگرایی در مقام راهبردی نادر در عرصهٔ سیاست خارجی نه تنها در تاریخ افغانستان بلکه در سطح جهانی واقع شده بود (Modirshanehchi, 2022, 104 & 112-113). دورهٔ هفتم یا آخرین دورهٔ کلان در سیاست خارجی افغانستان که دو دهه را دربرگرفت، با برافتادن حاکمیت طالبان (۲۰۰۱م) آغاز و با سقوط نظام جمهوری‌اسلامی در ۲۰۲۱م به پایان رسید. با شکل‌گیری نظام جمهوریت از یکسو تغییر و تحولات زیادی در ساختار حکومت‌داری در افغانستان به وجود آمد و سیاست خارجی نیز از این تغییر و تحولات تأثیر پذیرفت (Tamanna, 2020a, 134-135). از سوی دیگر، یازدهم سپتامبر افغانستان را در کانون تحولات بین‌المللی قرار داد و ازاین‌رو، کابل منافع ملیِ متناسب با شرایط جدید در سیاست خارجی خود تعریف (Hosni Bamik, 2013, 11) و آن‌را در چارچوب راهبرد «اتحاد و ائتلاف» پی‌گیری نمود. درواقع، سیاست خارجی کشور در دو دههٔ گذشته به‌ویژه در دورهٔ حامد کرزی (۲۰۱۴-۲۰۰۱) با در نظرداشت مسائل و نیازهای امنیتی کشور، بیشتر نگاه امنیت‌محور به خود اختصاص داده بود. باوجود اینکه در زمان اشرف غنی (۲۰۱۴-۲۰۲۱) [ظاهراً] نگاه اقتصادمحور بر سیاست خارجی افغانستان حکم‌فرما بود و امور امنیتی، اولویت دومی به‌حساب می‌رفت (Tanzayi, 2021, 56-57)، اما نگاه امنیتی کماکان از وزنهٔ بیشتری برخوردار بود و بحث جنگ و صلح، محورهای اصلی آن را شکل می‌داد (Vafayizadeh, 2018, 40)؛ چنان‌که آغاز دروهٔ غنی با بستن پیمان امنیتی با ایالات متحدهٔ آمریکا و موافقتنامهٔ امنیتی با ناتو، رقم خورد (مدیرشانه‌چی، ۱۴۰۰: ۱۳۱). به بیان دیگر، پس از ۱۱ سپتامبر و

استقرار دولت جدید، به‌نظر می‌رسد که برجسته‌ترین رویکرد سیاست خارجی این کشور، وجه امنیتی‌شدن آن بوده است. ازاین‌جهت، در قسمت بعدی تلاش می‌شود که نشانه‌های امنیتی‌شدن سیاست خارجی افغانستان در سطوح داخلی و خارجی ترسیم شده و چگونگی این روند تحلیل شود.

٤. امنیتی شدن در سطح داخلی

در این سطح، عمدتاً نشانه‌های امنیتی شدن در داخل افغانستان مورد توجه قرار گرفته و از بین موارد مختلف دو نمونهٔ برجسته در این زمینه مورد بحث قرار می‌گیرد.

٤-١. رویکرد امنیتی- نظامی‌گری

از سال‌های نخست شکل‌گیری نظام جمهوری در افغانستان هم دولت کابل و هم حامیان خارجی آن توجه ویژه‌ای به مقوله‌های امنیتی داشتند (Chegnizadeh & Sahrayi, 2015, 85). چون دولت مرکزی افغانستان از روزهای اول با چالش‌های ناشی از حکمرانان محلی مرکزگریز و دیگر گروه‌های شبه‌نظامی و مخالفِ دولت از جمله طالبان و القاعده روبه‌رو بود (Tamanna, 2008, 134-135)، بازسازی سریع و گستردهٔ نیروهای امنیتیِ این کشور نیز در دستورکار قرار گرفت. ازاین‌رو، از بین «توسعه و بازسازی» و «تأمین امنیت» که به‌عنوان اهداف سیاست خارجی در سطح داخلی شناسایی شده بود (Tamanna, 2014, 17-18)، بیشتر بر هدف دوم تمرکز می‌شد. چراکه برای رفع تهدید و تأمین امنیت و ثبات در کشور، بایستی قدرت دولت مرکزی تثبیت می‌شد و ازاین‌جهت، افراد و گروه‌های مزبور در جامعه جذب و یا از جامعه حذف می‌گردیدند.

دراین‌میان، نخستین اقدامی که از سوی دولت افغانستان با حمایت جامعهٔ بین‌المللی انجام شد، بازسازی نهاد ارتش و نیروهای نظامی کشور بود که با آموزش اولین گروه در سال ۲۰۰۲م آغاز شد (Fasihi, 2014, 153-154) و تا سال ۲۰۱۵م، مجموع افراد و منسوبان اردو و پلیس ملی به حدود ۳۵۰ هزار نفر افزایش یافت (Fazilyar, 2016, 124). نیروهای مذکور به‌ویژه ارتش که وظیفهٔ حفاظت از مرزهای کشور و نیز سرکوب طالبان، القاعده و سایر گروه‌های شبه‌نظامی به عهده داشت، عملیات نظامی خود را با اشتراک در «عملیات ضد تروریسم و مخالفین» در پیش گرفت (Fasihi, 2014, 154) که تا سال ۲۰۱۴م به‌همراهی مستقیم نیروهای آمریکایی و ناتو در چارچوب سازمان ملل و سپس به حمایت غیرمستقیم (آموزش، تقویت و تجهیز نظامیان افغان) و گاهی مستقیم (بمباران هوایی و اشتراک در عملیات) در قالب پیمان‌های

امنیتی افغانستان با ایالات متحده و ناتو (Fazilyar, 2016, 131-137)، انجام گردید.

هم‌زمان با آن، دولت افغانستان به‌منظور منحل کردن گروه‌های شبه‌نظامی و بسط حاکمیت قانون و دولت مرکزی (Khalili & Fardaghi Bahush, 2017, 662)، «برنامهٔ خلع سلاح، اسکان و استقرار دوباره» طی سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶م (Chegnizadeh & Sahrayi, 2015, 88) و «برنامهٔ صلح و بازگرداندن جنگجویان به اجتماع» بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۶م (UNDP, 2017: 5) به کمک متحدین بین‌المللی روی دست گرفت که با دستاوردهایی اما نه مطلوبی نیز همراه بود. همچنین، دولت مرکزی تقریباً یک سومِ کل بودجهٔ کشور در عرصهٔ اقدامات نظامی که حاکی از تمرکز چشمگیری بر رویکرد امنیتی- نظامی بود، هزینه می‌کرد (Tasnim News Agency, 2019). علاوه‌براین، نهادهای امنیتی- نظامی از جمله «شورای عالی امنیت ملی» و شخص رئیس‌جمهور به‌عنوان «فرمانده اعلای نیروی مسلح» در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی به‌گونهٔ بی‌رویه دخالت می‌کردند و نقش آن‌ها بیشتر از دستگاه دیپلماسی و گاهی فراتر از قوانین رسمی کشور بود (Tamanna, 2020a, 139-140). این‌ها همه مواردی است که از سیاست خارجیِ امنیت‌محور در سطح داخلی حکایت دارد.

٤-۲. پروسهٔ صلح

با توجه به بروز بن‌بست در راه‌حل نظامی و قدرت‌یابی مجدد طالبان، دولت افغانستان به‌منظور گفتگو با طالبان میانه‌رو، «روند صلح» را مطرح (Hossein Khani, 2011, 231) و آن‌را در قالب نهادها و برنامه‌های مختلف، پیگیری نمود. نخستین برنامهٔ که در این راستا روی دست گرفته شد، «برنامهٔ تقویت صلح و آشتی» در سال ۲۰۰۸م تحت نظارت شورای امنیت ملی افغانستان بود که پس از آن در قالب راهبرد «اف-پاک» اوباما (۲۰۰۹) با تلاش بیشتری دنبال شد. پیامد آن، برگشتن حدود پنج هزار افراد بلندپایهٔ طالبان از جمله وکیل متوکل، ارسلان رحمانی و ملا راکِت به زندگی عادی و گردونهٔ سیاسی و همچنین، مذاکرات میانجی‌گران با نمایندگان حکمتیار، سراج‌الدین حقانی و سایر فرماندهانِ نزدیک با رهبر طالبان (Tashkhid & Miri, 2011, 29)، بود.

در پی آن، نهادی با عنوان «شورای عالی صلحِ افغانستان» (۲۰۱۰) جهت مذاکرهٔ مستقیم با طالبان ایجاد شد و کرزی با خطاب قرار دادن طالبان به‌عنوان برادران ناراضی، عفو عمومی را برای تمام نیروهای آنان جز از مرتکبین جنایت بشری، اعلام نمود (Ammar, 2019, 184). این روند اما جز نتایجی از جمله مذاکرات رسمی میان دو طرف، خارج شدن تعدادی از سران طالبان از لیست سیاه، شکل‌گیری دفتر سیاسی طالبان در دوحه (Hashemi, 2015, 96-97)، و موافقتنامهٔ صلح با حزب اسلامی (۲۰۱۶) به همراه نداشت.

سرانجام، تأسیس «شورای مصالحهٔ ملی» (۲۰۲۰)، گام دیگری بود که از طرف دولت افغانستان به‌منظور روند صلح برداشته شد.

در هر صورت، روند مذاکرات مستقیم میان دولت و طالبان که به همکاری آمریکا، چین و پاکستان در ۲۰۱۵م آغاز شده بود، بعد از چند ملاقات محدود و با مرگ ملاعمر و بعداً ملامنصور و زندانی شدن ملابرادر در پاکستان، کاملاً متوقف گردید (Safai, 2020, 14). سپس، مذاکرات آمریکا و طالبان در ۱۲ اکتبرِ ۲۰۱۸ در قطر آغاز و در راستای ۱۱ دور مذاکرات، توافق‌نامهٔ دوحه را باهم امضا کردند. توافق‌نامه‌ای که براساس آن، پنج هزار زندانی طالب و یک هزار زندانی دولت آزاد و سپس به تاریخ ۱۰ مارسِ ۲۰۱۹، مذاکرات بین‌الافغانی آغاز و در این جریان و در طول ۱۴ ماه، همه نیروهای آمریکایی و متحدینش از افغانستان خارج می‌شد (Mutmaeen, 2019, 17-18, 38 & 613-614). باوجود این ، مذاکرات مستقیم میان دولت و طالبان در ۱۳ سپتامبرِ ۲۰۲۰ در دوحه آغاز و سرانجام در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ با شکست نهایی مواجه گشت.

قابل ذکر است که در طول مذاکرات میان ایالات متحده و طالبان و همچنین دولت افغانستان و طالبان، هم‌زمان رویکرد نظامی در دستورکار طرف‌ها بود و از آن برای امتیازگیری بیشتر در میز مذاکره استفاده می‌کردند. با این تفاوت که تا حضور تعداد بیشتر نیروهای خارجی، دولت افغانستان بر رویکرد نظامی پافشاری می‌کرد و بعد از آغاز خروج نیروهای بین‌المللی، طالبان بر آن بیشتر متمرکز شدند؛ هرچند مذاکرات نیز به‌نحوی در جریان بود.

۵. امنیتی شدن در سطح خارجی

نشانه‌های امنیتی‌شدن سیاست خارجی افغانستان محدود به سطح داخلی نبوده، بلکه نشانه‌های مهمتری را می‌توان در سطح خارجی مشاهده کرد. نشانه‌های مذکور در دو سطح منطقه‌ای و جهانی در زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۵-۱. سطح منطقه‌ای

در این مبحث، دو مورد از مهم‌ترین نشانه‌هایی که حاکی از امنیتی‌شدن سیاست خارجی کشور در سطح منطقه‌ای بوده است، مورد توجه قرار می‌گیرد.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

الف) شکل‌گیری اجماع منطقه‌ای

با آغاز مذاکرات در قطر، تصور عمومی این بود که آمریکا بازیگر اصلیِ منازعه و مصالحهٔ افغانستان است، اما با ناامنی روزافزون در کشور مشخص شد که متولیان منطقه‌ای دیگری مانند پاکستان، ایران، کشورهای آسیای میانه، چین، هند، روسیه و کشورهای خلیج فارس نیز در عرصه‌های مزبور به انحای مثبت و یا منفی تأثیرگذارند (Azad, 2019). ازاین‌رو، سیاست‌گذاری خارجی برای ایجاد اجماع منقطه‌ای به‌منظور تقویت مشروعیت و نقش دولت مرکزی در برابر طالبان از دو راه‌کارِ «برگزاری همایش‌های منطقه‌ای» و «نشست‌های میان‌دولتی» استفاده می‌نمود.

دراین‌میان، آغاز «پروسهٔ استانبول- قلب آسیا» (۲۰۱۱م) به رهبری افغانستان یکی از مهم‌ترین تلاش‌هایی بوده که جهت رفع تهدیدات و تأمین امنیت در کشور از طریق ایجاد اجماع منطقه‌ای در خصوص فرصت‌ها و تهدیدات مشترک، اعتمادسازی و گسترش همکاری‌های منطقه‌ای (Wataniar, 2017, 84)، صورت گرفته است. به‌دنبال آن، ایجاد پروسهٔ کابل (۱۳۹۶/۳/۱۶)، برگزاری همایش‌های علمای کشورهای اسلامی در اندونیزی (۹۷/۲/۲۱) و عربستان سعودی (۹۷/۴/۱۹) (Safai, 2020, 14)، و نشست منطقه‌ای «تقویت اجماع صلحِ افغانستان» (۹۹/۴/۱۶) (Storai, 2020) از دیگر اقداماتی بوده که سیاست‌گذاری خارجی برای ایجاد اجماع منطقه‌ای نسبت به تقویت مشروعیت نظام جمهوری در برابر طالبان انجام داده است. افزون‌براین، مذاکرات دوجانبه با کشورهای پاکستان، ایران، ترکیه، آذربایجان، امارات متحده، عربستان، قطر، هند، چین و کشورهای آسیای مرکزی (ARG, 2015)، از جمله تلاش‌هایی بوده که در قالب «نشست‌های میان‌دولتی» در این راستا صورت گرفته است.

در سوی دیگر، سیاست‌ها و منافع متقابل، رقابت پیچیده و پنهانی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از جمله آمریکا، روسیه، ایران و پاکستان که هرکدام به‌نوعی اما با نقش‌های متفاوتی در روند مذاکرات صلح درگیر بودند، بر معضل افغانستان افزوده بود. چنانچه پاکستان اهداف [ویرانگر] خود را دنبال می‌کرد و به‌طور حتم، نقش روسیه و ایران نیز با توجه به منافع و دیدگاه‌های متفاوت‌شان در مسألهٔ جنگ و صلح افغانستان، در کنار نقش آمریکا قرار نمی‌گرفت (Ammar, 2019, 202-203). در نتیجه، سیاست‌گذاری خارجی کشور نه تنها به نتیجهٔ مطلوبی دست نیافت بلکه مشروعیت طالبان نیز روزافزون شد.

ب) رویکرد سیاسی- امنیتی

از آن‌جا که رقابت‌های منطقه‌ای مانع تحکیم صلح در افغانستان به‌نظر می‌رسید، کابل به‌منظور وارد کردن فشار به رویکرد سیاسی- امنیتی متوسل می‌شد. با مرور اقدامات دولت افغانستان درمی‌یابیم که بیشترین

توجه به کشورهای پاکستان، هند، ایران و کشورهای آسیای میانه معطوف گشته بود. دراینمیان، رابطه با پاکستان که تأثیرگذارترین بازیگر منازعهٔ افغانستان بوده و درعین‌حال، حمایت از تروریسم و صدور افراط‌گرایی از مؤلفه‌های جدایی‌ناپذیر سیاست خارجی آن کشور می‌باشد (Tamanna, 2020b, 109)، مهم‌ترین دغدغهٔ سیاست خارجی افغانستان بود.

ازاین‌رو، کابل که پس از تمامی تلاش‌های دیپلماتیک برای وادار کردن پاکستان از دست‌کشیدن از حمایت گروه‌های تهدیدکنندهٔ امنیت ملی کشور با پاسخ منفی (Wataniar, 2017, 85-86 & 91) و یا دست‌کم سیاست دوگانه و عدم صداقت آن کشور مواجه شد، جهت فشار بر اسلام‌آباد با امضای توافق‌نامهٔ همکاریِ راهبردی با دهلی در اکتبرِ ۲۰۱۱، توازن سیاست خارجی خود را به‌کام هند رقم زد (Rafi & Bakhtiari Jami, 2015, 46). همچنین، امضای موافقت‌نامه‌های بندر چابهار (با ایران و هند) و راه لاجورد (با ترکیه، ترکمنستان، آذربایجان و گرجستان) به‌همراه ایجاد دهلیزهای هوایی تجارت (با هند، امارات متحدهٔ عربی، قزاقستان، ترکیه، عربستان سعودی و اتحادیهٔ اروپا) و تأسیس کمیسیون‌های اقتصادی دوجانبه با کشورهای ایران، پاکستان، چین، ازبیکستان، قزاقستان، ترکمنستان، آذربایجان، امارات متحدهٔ عربی، عربستان سعودی، گرجستان و روسیه (Abbasi, & et al., 2018, 54-56) از دیگر اقداماتی بود که در این راستا انجام شد.

در رابطه با ایران نیز وضعیت کمابیش مشابهی حاکم شد. کشورهای نامبرده هرچند تعامل سازنده‌ای که شاید و باید باهم نداشتند ولی نگاه دولت افغانستان به ایران همچون دولت پاکستان منفی نبود (Tamanna, 2020a, 167 & 172)، به‌ویژه روابط این دو کشور در دورهٔ کرزی عموماً مسالمت‌آمیز بود. بااین‌حال، در دورهٔ غنی با عیان شدن روابط ایران و طالبان (Andish, 2019, 55) و نیز، گسترش سدسازی در افغانستان، روابط دو کشور به پیچیده‌ترین حالت در دو دههٔ گذشته رسید (Faramarz, 2020, 21). در این شرایط، به‌نظر می‌رسید که حمایت ایران از طالبان و پروژه‌های سدسازی افغانستان به‌مثابهٔ ابزار سیاسی- امنیتی درمقابل یکدیگر استفاده می‌شد.

۵-۲. سطح جهانی

افزون بر سطوح داخلی و منطقه‌ای، نشانه‌های امنیتی‌شدن سیاست خارجی افغانستان در دوره مورد بررسی را می‌توان در سطح جهانی نیز مشاهده کرد. دو مورد از مهمترین این نشانه‌ها در زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف) شکل‌گیری اجماع بین‌المللی

طرح برقراری صلح در افغانستان در نخستین سال‌های برپایی دموکراسی با حمایت جامعه بین‌المللی و امریکا اما با بنیاد کج و در غیاب طالبان و حزب اسلامی با امضای توافق‌نامه بُن آغاز شد (Rafi & Bakhtiari Jami, 2015, 38). بر اساس این توافق‌نامه، تلاش‌های معطوف به دولت‌سازی و برقراری صلح و ثبات در افغانستان آغاز و با برگزاری نشست‌ها و همایش‌های بین‌المللی متعدد از جمله توکیو (۲۰۰۲)، برلین (۲۰۰۴)، لندن (۲۰۰۶)، رم (۲۰۰۷)، پاریس (۲۰۰۸)، مسکو (۲۰۰۹)، لاهه (۲۰۰۹)، لندن (۲۰۱۰)، بن (۲۰۱۱)، لندن (۲۰۱۴)، و... پیگیری شد (Chegnizadeh & Sahrayi 2015, 76).

دولت افغانستان با توجه به این‌که از ابتدا به همکاری جامعهٔ بین‌المللی پایه‌گذاری شد، توجهٔ خود را به کشورهای کمک‌کننده معطوف کرده و همواره تلاش می‌کرد که بازیگران کلانِ دخیل در بحران افغانستان را با سیاست خارجی خود در ارتباط با اجماع بین‌المللی نسبت به صلح افغانستان هماهنگ نماید. دراین‌میان، سیاست‌گذاری خارجی از تمام آن‌چه در عرصهٔ دیپلماتیک در توانش بوده بهره گرفته است: از گفتگوهای دوجانبه با کشورهای آمریکا، چین، روسیه، انگلستان، فرانسه و... (ARG, 2015) گرفته تا گفتگوهای چندجانبه میان کشورهای افغانستان-ایران-عربستان-ترکیه-چین-آمریکا و افغانستان-پاکستان-چین-آمریکا (Tamanna, 2020b, 111) و لابی‌گری در نشست‌های ویژهٔ شورای امنیت سازمان ملل دربارهٔ وضعیت افغانستان (Abbasi, & et al., 2018, 58-59)، کنفرانس بین‌المللی «صلح، همکاری‌های امنیتی و اتصال منطقه‌ای» تاشکند (۱۳۹۷) (DailyAfghanistan, 2018)، کنفرانس بین‌المللی ژنیو (۱۳۹۹) (Alizadeh, 2020) و سایر کنفرانس‌های بین‌المللی راجع به افغانستان. در همه نشست‌های مذکور به‌نوعی از روند صلح به رهبری افغان‌ها حمایت گردید اما به‌دلیل اختلاف عمیق میان بازیگران نسبت به صلح و جنگ افغانستان، اجماع بین‌المللی مطلوبی شکل نگرفت.

ب) ائتلاف راهبردی- امنیتی

دولت افغانستان در سطح بین‌المللی نیز در کنار روش دیپلماسی از رویکرد امنیتی از طریق ائتلاف استراتژیک با قدرت‌های بزرگ جهت رفع تهدیدات جدی که از طرف طالبان، گروه‌های تروریستی و برخی کشورهای منطقه راجع به امنیت و ثبات کشور وجود داشت، استفاده می‌کرد. به بیان دیگر، سیاست-گذاران خارجی افغانستان با در نظرداشت اهداف حیاتی از جمله «تأمین امنیت و ثبات»، «حفظ استقلال و تمامیت ارضی» و «توسعهٔ ملی در ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» و همچنین اهداف راهبردی نظیر «مبارزه با تروریسم»، «پیش‌برد پروسهٔ صلح و مذاکرهٔ سیاسی»، «جلب کمک و سرمایه‌گذاری‌های خارجی»

و «تقویت قدرت ملی» از یک‌سو و امکانات و قدرت ملی کشور از جانب دیگر، راهبرد اتحاد و ائتلاف را اتخاذ کرده بود (Hosni Bamik, 2013, 75 & 192-193).

بدین منظور، اسناد مهمی راجع به همکاری‌های راهبردی بین افغانستان و حدود بیست متحد بین‌المللی‌اش از جمله ایالات متحده، استرالیا، بریتانیا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، نروژ و چندین کشور اروپایی دیگر امضاء شده است. دراین‌میان، دو سند مهم یعنی موافقت‌نامهٔ همکاری‌های راهبردی و موافقت‌نامهٔ همکاری‌های دوجانبه دفاعی و امنیتی بین افغانستان و آمریکا و همچنین، سند همکاری‌های پایدار میان افغانستان و سازمان ناتو برای همکاری‌های نظامی در بخش امنیت، آموزش و تجهیز ارتش کشور از جایگاه و وزن امنیتی ویژه‌ای در سیاست خارجی کشور برخوردار بود (Tamanna, 2020a, 70-71). چراکه اسناد مزبور با ایجاد نوعی بازدارندگی در برابر کشورهای دیگر به‌ویژه همسایه‌ها، نقش عمده‌ای در دستیابی به اهداف سیاست خارجی افغانستان به‌ویژه تأمین امنیت و حفظ استقلال کشور داشته است (Hosni Bamik, 2013, 193-194). اما در اثر عدم پایبندی کامل آمریکا به تعهداتش راجع به حمایت از افغانستان در برابر گروه‌های تهدیدکننده و کشورهای مداخله‌گر (Sajjadi, 2018, 327) به‌همراه ناکارآمدی همه‌جانبهٔ دولت افغانستان (Fazilyar, 2016, 145)، نفوذ روزافزون طالبان و ناامنی حاصل از آن گسترش یافت و سرانجام، سقوط نظام جمهوری کشور را رقم زد.

در مجموع، همان طور که در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و جهانی بررسی شد، نشانه‌های فزاینده‌ای از امنیتی شدن سیاست خارجی افغانستان در دوره مورد بررسی وجود دارد. هرچند در ابتدا به‌نظر می‌رسید که شرایط آشفتهٔ افغانستان به‌همراه ماهیت مبارزه جامعهٔ بین‌المللی با تروریسم باعث این وضعیت شده است اما با تعمق در سیاست خارجی افغانستان در دوره مورد بررسی مشخص می‌شود که جدا از موارد مذکور، عوامل دیگری نیز در امنیتی‌شدن سیاست خارجی این کشور نقش داشته‌اند؛ عواملی که از سمت کارگزاران افغان برجسته می‌شد تا کماکان افغانستان در کانون توجه جامعهٔ بین‌المللی باقی مانده و حمایت‌های مالی و سیاسی لازم را جلب نمایند. دراین‌بین، ورشکستگی دولت در افغانستان روند امنیتی‌شدن سیاست خارجی این کشور را تسهیل می‌کرد؛ امری که پژوهش جداگانه‌ای را می‌طلبد.

نتیجه‌گیری

افغانستان در طول تاریخ مسیر دشواری جهت دست‌یابی به اهداف و منافع ملی سپری نموده و با در نظرداشتن نیازها و امکانات ملی خویش، جهت‌گیری‌های مختلف و به تبعیت آن رویکردهای متفاوتی در

سیاست خارجی خود دنبال نموده و یا به اتخاذ آن وادار شده است. در این راستا، سیاست خارجی کشور شاهد هفت دورهٔ کلان از جمله (۱۸۰۰-۱۷۴۷)، (۱۸۸۰-۱۸۰۰)، (۱۹۱۹-۱۸۸۰)، (۱۹۷۸-۱۹۱۹)، (۱۹۹۲-۱۹۷۸)، (۲۰۰۱-۱۹۹۲) و (۲۰۲۱-۲۰۰۱) با راهبردهایی به ترتیب «توسعه‌جویی و جهان‌گشایی»، «تصادمات و سوءتفاهمات»، «تدافعی و عدم مداخله»، «بی‌طرفی و ناوابستگی»، «تعهد- وابستگی»، «انزواگرایی» و «اتحاد و ائتلاف» بوده است.

دراین‌میان، دورهٔ هفتم (دورهٔ مورد بررسی) که با فروپاشی حاکمیت طالبان و شکل‌گیری نظام جمهوری-اسلامی (۲۰۰۱م) آغاز و با سقوط این نظام (۲۰۲۱م) پایان یافت، از یکسو تغییر و تحولات زیادی در ساختار حکومت‌داری در افغانستان به وجود آمد و سیاست خارجی نیز از آن تأثیر پذیرفت و از سوی دیگر، یازدهم سپتامبر افغانستان را در کانون تحولات بین‌المللی قرار داد و ازاین‌رو، افغانستان منافع ملیِ متناسب با شرایط جدید در سیاست خارجی خود تعریف نمود. در این دوره، سیاست خارجی کشور نسبت به دوره‌های گذشته از انسجام نظری و نهادی، و پویایی بیشتری برخوردار بوده و ازاین‌جهت، منافع ملی کشور به‌همراه ابهامات و پیچیدگی‌های زیادی تا حدودی مشخص و مدون است و در چارچوب اصول معین و استراتژی اتحاد و ائتلاف و دکترین چندجانبه‌گرا پی‌گیری می‌گردیده است.

با توجه به مسائل و نیازهای جدی امنیتی در دو دههٔ گذشته، به‌نظر می‌رسد که سیاست خارجی افغانستان بیشتر نگاه امنیت‌محور به خود اختصاص داده و برجسته‌ترین رویکرد آن، وجه امنیتی‌شدن آن بوده است. با مرور به اقدامات سیاست خارجی کشور می‌توان نشانه‌های امنیتی‌شدن آن‌را در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی ردیابی کرد. دراین‌بین، استفادهٔ دولت از رویکرد امنیتی- نظامی و برنامه‌های خلع سلاح جهت سرکوب و منحل کردن گروه‌های شبه‌نظامی مخالف دولت و مرکزگریز به‌همراه پیشبرد پروسهٔ صلح به‌منظور جذب طالبان در ساختار دولت و جامعه و رفع تهدیدات ناشی از فعالیت آن‌ها، مواردی است که از سیاست خارجیِ امنیت‌محور در سطح داخلی حکایت دارد.

به‌همین ترتیب، سیاست‌گذاری خارجی با در نظرداشت ابعاد منطقه‌ای منازعهٔ کشور از یکسو شکل‌گیری اجماع منطقه‌ای راجع به صلح افغانستان از طریق برگزاری همایش‌های منطقه‌ای و نشست‌های میان‌دولتی پی‌گیری می‌کرد و از جانب دیگر، سیاست‌گذاری خارجی به‌منظور فشار بر کشورهایی به‌ویژه پاکستان و ایران که به دلیل روابط‌شان با طالبان مانع تحکیم صلح در کشور شناخته می‌شدند، رویکرد سیاسی- امنیتی را اتخاذ نموده بود. سرانجام، تلاش‌های دیپلماتیک سیاست‌گذاری خارجی افغانستان در همایش‌ها و نشست‌های بین‌المللی پیرامون برقراری صلح در کشور و همچنین، انعقاد توافق‌نامه‌های راهبردی و امنیتی با

قدرت‌های بزرگ غربی مخصوصاً آمریکا و سازمان ناتو جهت برطرف کردن تهدیدات و تأمین امنیت در کشور، بیانگرِ نشانه‌های امنیتی‌شدن سیاست خارجی افغانستان در سطح بین‌المللی بوده است. قابل ذکر است که ورشکستگی دولت در افغانستان از مهمترین عواملی بوده که روند امنیتی‌شدن سیاست خارجی این کشور را تسهیل می‌کرد؛ امری که پژوهش جداگانه‌ای را می‌طلبد.

References

Abbasi, A. & et al. (2018). A look at the Achievements of the National Unity Government, Kabul: ARG. (In Persian).

AbdollahKhani, A. (2014). Security Theories, Second Edition, Tehran: Ibrar Contemporary International Studies and Research Institute. (In Persian).

Alizadeh, P. (2020). Emphasis on the Peace Process at the Beginning of the Afghanistan Conference in Geneva, (23November), Available at: https://www.dw.com/fa-af/.

Ammar, M. I. (2019). Peace in Afghanistan; Conflicting Interests and Policies of Actors, Scientific-Specialist Quarterly Magazine of Contemporary View, 1(4), 181-204. (In Persian).

Andish, S. J. (2019). Political Deviation and Peace (Book 1), Kabul: Karvan University. (In Persian).

ARG (2015). Foreign Travels, Available at: https://ocs.gov.af/dr/international_trips?page=8.

Azad, K. (2019). Regional Consensus for Peace; what is President Ghani Looking for? Available at: https://www-.etilaatroz.com/79156/special-report-regional-consensus-peace-what-president-ghani.

Balkhi, M. (2014). Afghanistan after 2014: A Perspective From Outside, Kabul: University of Afghanistan. (In Persian).

Buzan, Barry (1991). People, States and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era, London: Harvester Wheatsheaf.

Buzan. B, Waver, O. & Wilde. J. D (1998), Security: A New Framework for Analysis, Boulder, Colorado: Lynne Rienner.

Buzan. B, Waver, O. & Wilde. J. D (2007). A New Framework for Security Analysis, Translated by A. Tayeb, Tehran: Strategic Studies. (In Persian).

Chegnizadeh, G. A. & Sahrayi, M. R. (2015). Evaluation of Peace Building in Afghanistan after the Bonn Agreement, Journal of Strategic Research of Politics, 44(14), 71-101. (In Persian).

DailyAfghanistan (2018). Tashkent Conference on Afghanistan: Regional and International Cooperation is the Key to Ensuring Peace in Afghanistan, (28March), Available at: http://www.dailyafghanistan.com/national_detail.php?-post_id=143078.

Dehghani Firouzabadi, S. J. & Alavi, S. A. (2016). Process of Securitization of the Islamic Republic of Iran's Nuclear Activities by the Israel Lobby in America from the Copenhagen School's Perspective, Strategic Policy Research Quarterly, 5(17), 58 -39. (In Persian).

Dehghani Firouzabadi. S. & Gharshi S. Y. (2013). Theory and Method in Securitization Studies, Strategic Studies Quarterly, 15(4), 7-42. (In Persian).

Faramarz, A. (2020). Economic-Commercial Importance of Chabahar and Gwadar Ports for

Afghanistan, In Regional and International Consensus for Peace, Journal of Storai, (1), 20-25. (In Persian).
Fasihi, A. (2014). State-Building (The Role of Transnational Factors in the Formation of the State in Afghanistan (1800-2010)), Kabul: Amiri Publications. (In Persian).
Fayaz, A. A. (2015). Contemporary History of Afghanistan from Ahmad Shah Durrani to the fall of the Communists, Mashhad: Badakhshan Publications. (In Persian).
Fazilyar, F. (2016). International Community & Nation-State Building in Afghanistan (2001-2015), Kabul: Saadat. (In Persian).
Ghavam, S. A. (2004). Principles of Foreign Policy and International Politics, 10th Edition, Tehran: Samt. (In Persian).
Hashemi, M. S. (2015). US Foreign Policy in Post-Taliban Afghanistan, Kabul: Saeed Publications. (In Persian).
Hosni Bamik, M. K. (2013). Foreign Policy of Post-Taliban Afghanistan, Kabul: Refah. (In Persian).
Hossein Khani, E. (2011). Afghanistan's Security and the Issue of Taliban Regaining Power, Specialized Quarterly Journal of Political Science, (16), 205-240. (In Persian).
Khalili, M. & Fardaghi Bahush, M. (2017). Dual structure of modern state-building in Afghanistan, Politics Quarterly, 47(3), 665-647. (In Persian).
Knudsen, O. (2007). Post-Copenhagen Security Studies: Desecuritizing Securitization, Translated by A. S. Shahab, Security Quarterly, (3), 93-115. (In Persian).
Mesbah Zadeh, S. M. B. (2009), Brief Political History of Afghanistan, Mashhad: Marandiz Publishing. (In Persian).
Moazi, A. & Wasoqi S. (2018). The Ratio of Security and Development in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran, World Politics Quarterly, 7(2), 27-54. (In Persian).
Modirshanehchi, M. (2022), Afghanistan's Foreign Policy, Tehran: Negah Publications. (In Persian).
Mubarez, A. H. (2012). Analysis of Afghanistan's Foreign Policy from Ahmad Shah BaBa Durrani to Hamid Karzai, Kabul: Saeed Publications. (In Persian).
Mutmaeen, N. M. (2019). 11 Rounds of Direct Negotiations between the US and the Taliban, Peshawar: Qalam. (In Pashto).
Nasri, G. (2011). Theoretical reflection on Bari Buzan's findings and difficulties in security investigation, Strategic Studies Quarterly, 14(4), 105-134. (In Persian).
Rafi, H. & Bakhtiari Jami, M. (2015). Peace Challenges in Afghanistan, Journal of Central Asia and the Caucasus Studies, 20(88), 33-58. (In Persian).
Rahmand, A. (2013). History of Afghanistan's International Relations, Kabul: Khorasan Publications. (In Persian).
Safai, N. (2020). Peace Theory and How the Negotiations Process, In Regional and International Consensus for Peace, Journal of Storai, (1), 19-14. (In Persian).
Safari, S. (2019). History of Afghanistan's Foreign Relations, Translated by Amanullah Amani, Kabul: Mustafa Publications. (In Persian).
Sajjadi, A. Q. (2018). Foreign Policy of Afghanistan, Kabul: Khatam-ul-Nabiyin (PBUH) University. (In Persian).
Storai (2020). Regional and International Consensus for Peace, Journal of Storai, (1), 1-77. (In Persian).
Strategic Studies Quarterly (1379). Getting to know the Copenhagen School in the field of

security studies (in conversation with Professor Bari Buzan), Strategic Studies Quarterly, 3(3), 15-9. (In Persian).
Tamanna, F. (2008). American Foreign Policy in Afghanistan, Tehran: Strategic Studies Research Institute. (In Persian).
Tamanna, F. (2014). Afghanistan's Foreign Policy in the Sphere of Regional Cooperation, Kabul: Center for Strategic Studies-MOFA. (In Persian).
Tamanna, F. (2020a). Afghanistan's Foreign Policy (Dynamism, Scope, Actions), Second Edition, Kabul: Amiri. (In Persian).
Tamanna, F. (2020b). The Dilemma of Peace and Security in Afghanistan, Kabul: Amiri. (In Persian).
Tanzayi, M. T. (2021). Afghanistan's foreign policy from (2001 to 2020), Ghalib University scientific-research Quarterly, 10(34), 61-43. (In Persian).
Tashkhid, M. & Miri, Y. (2011). Effect-oriented operations; US Strategy in Afghanistan, Policy Quarterly, 14(4), 21-37. (In Persian).
Tasnim News Agency (2019). A Third of Afghanistan's Budget Goes to the Military Sector, (24August), Available at: https://www.tasnimnews.com/fa/news/1398/06/02/2081545.
United Nations Development Programme (2017): Afghanistan Peace and Reintegration Programme, available at: https://www.undp.org/sites/g/files/zskgke326/files/migration/af/APRP-finalreport.Pdf.
Vafayizadeh, M. Q. (2018). National Security and Foreign Policy of Afghanistan: Transition from Geopolitics to Geoeconomic Strategy, Scientific-Specialist Quarterly of Contemporary View, 1(1), 9-45. (In Persian).
Wataniar, M. N. (2017). Foreign Policy of Post-Taliban Afghanistan, Kabul: Parand (in Persian).

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.82366.1387
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۰۲/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۱

بررسی توسعه سدسازی ترکیه (گاپ و داپ) بر اساس منطق پیامدنگری آن بر کشورهای پیرامونی (با رویکردی حقوقی)

طاهر حیدرزاده[۱]، رحمت حاجی مینه[۲*]

چکیده

اجرای پروژه‌های عظیم سدسازی ترکیه بر روی رودخانه‌های بین‌المللی دجله، فرات و ارس تبعات و پیامدهای مختلفی برای کشورهای پیرامونی به‌وجود آورده است. این اقدام، واکنش‌هایی از سوی دولت‌های پایین دست به همراه داشته است که ارتباط مستقیم با حقوق این دولت‌ها و تعهدات دولت بالادست از منظر حقوق بین‌الملل دارد. هر چند که ترکیه در واکنش به این انتقادات و توجیه سدسازی آن را مسأله‌ای داخلی در چارچوب حاکمیت ملی عنوان کرده است اما به لحاظ پیامدنگری این سیاست ترکیه برای کشورهای پیرامونی، نمی‌توان آن را محدود به حاکمیت ملی دانست. از این رو، هدف این مقاله، بررسی ابعاد حقوقی سدسازی ترکیه (گاپ و داپ) بر اساس منطق پیامدنگری آن بر کشورهای پیرامونی (ایران، سوریه و عراق، ارمنستان، جمهوری آذربایجان) می‌باشد. پرسش اصلی پژوهش این‌گونه مطرح می‌شود که سدسازی‌های عظیم ترکیه در قالب پروژه‌های گاپ و داپ از منظر حقوقی با کدام موارد حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل قابل تفسیر می‌باشد؟ بر اساس روش کیفی با رویکرد حقوقی، فرضیه اصلی این است که سدسازی‌های متعدد ترکیه بر روی رودخانه‌های بین‌المللی دجله، فرات و ارس در قالب

۱- دکترای روابط بین الملل، مدرس دانشگاه، دانشکده علوم انسانی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران.
ORCID: 0000-0003-1009-5966 Email: Dr.taherheidarzadeh@gmail.com
۲- *نویسنده مسئول: دانشیار روابط بین‌الملل، گروه حقوق، واحد تهران شرق، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
ORCID: 0000-0002-1225-9541 Email: r.hajimineh@gmail.com

پروژه‌های گاپ و داپ از منظر حقوق داخلی نقض ماده نخست حقوق اقلیت‌ها و ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و از منظر حقوق بین‌الملل نقض ماده ۵ حقوق آبراهه‌های بین‌المللی مبنی بر استفاده منصفانه و در تعارض با قاعده عدم خسارت، اصل پیشگیری و احتیاط در حقوق بین‌الملل محیط زیست می‌باشد.

واژگان کلیدی: کشورهای غرب آسیا، پروژه‌های گاپ و داپ، حقوق اقلیت‌ها، حقوق آبراهه‌های بین‌المللی، حقوق بین‌الملل محیط زیست.

Investigating the development of Turkey's dam construction (GAP and DAP) based on the logic of its impact on the surrounding countries (with a legal approach)

Taher Heidarzadeh[1], ***Rahmat Hajimineh**[2]

Abstract

The implementation of Turkey's huge dam construction projects on the international rivers Tigris, Euphrates and Ars has caused various consequences for the neighboring countries. This action has brought reactions from the downstream governments that are directly related to the rights of these governments and the obligations of the upstream government from the perspective of international law. Although Turkey responded to these criticisms and justified the construction of dams as an internal issue within the framework of national sovereignty, but in terms of the consequences of this Turkish policy for the surrounding countries, it cannot be considered limited to national sovereignty. Therefore, the purpose of this article is to investigate the legal aspects of Turkey's dam construction (Gap and DAP) based on the logic of its consequences on the surrounding

1 PhD in International Relations, University Lecturer, Faculty of Humanities, Ilam Branch, Islamic Azad University, Ilam, Iran.
0000-0003-1009-5966 ORCID: Email: Dr.taherheidarzadeh@gmail.com
2 *Corresponding Author: Associate Professor in International Relations, Department of Law, East Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
0000-0002-1225-9541 ORCID: Email: r.hajimineh@gmail.com

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

countries (Iran, Armenia, Azerbaijan, Syria and Iraq). The main question of the research is that Turkey's huge dam constructions in the form of GAP and DAP projects can be interpreted from a legal point of view with which domestic law and international law cases? which, with a descriptive-analytical method, evaluates the hypothesis that Turkey's numerous dams on the international rivers Tigris, Euphrates and Aras in the form of GAP and DAP projects, from an internal point of view, violate the first article of the rights of minorities and article 27 of the International Covenant on Civil and Political Rights. From an international point of view, it is contrary to Article 5 of the rule of fair use in international waterway rights and in conflict with the rule of no damage, the principle of prevention and caution in international environmental law.

Key words: West asian countries, GAP and DAP projects, Minority rights, International waterways rights, International environmental rights.

مقدمه

اجرای پروژه‌های عظیم سدسازی توسط ترکیه درسرچشمه رودخانه‌های بین‌المللی دجله، فرات و ارس طی چند دهه اخیر تبعات و پیامدهای مختلفی را برای کشورهای منطقه (جمهوری اسلامی ایران، سوریه، عراق، ارمنستان و جمهوری آذربایجان) به‌وجود آورده است. افزایش جمعیت، فقر شدید، ناامن بودن منطقه و جنگ‌های پی در پی مشکلات اصلی مردمی است که در حوزه آبخیز دجله، فرات و ارس زندگی می‌کنند. توزیع نابرابر آب از دلایل اصلی بیشتر جنگ‌هایی است که در این حوزه اتفاق می‌افتد که باعث ایجاد موقعیت ناپایدار اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ناامن شدن منطقه می‌شود. رگ‌های حیاتی کشورهای ترکیه، سوریه، عراق، ایران، ارمنستان و جمهوری آذربایجان رودخانه‌های دجله، فرات و ارس می‌باشند که جریان این رودها در این مناطق موجب توسعه و ادامه زندگی در این کشورها می‌گردد. در صورتی که جریان این رودها با هرگونه مشکل مواجه گردد، آسیب‌های جبران ناپذیری به ساکنین این حوضه آبخیز وارد می‌شود. حوضه رودهای دجله، فرات و ارس زمانی به بحران تبدیل شد که کشورهای بالادست به ویژه ترکیه به ایجاد سدهای بزرگی بر روی این رودها پرداختند و زمینه بحران آب را بوجود آوردند. انبوه پروژه‌های سدسازی ترکیه تبعات منفی بسیاری برای کشورهای منطقه (ایران، سوریه، عراق، ارمنستان و جمهوری آذربایجان) داشته است. پروژه‌های سدسازی آناتولی جنوب شرقی (گاپ) و آناتولی شرقی (داپ) جزء مهم‌ترین پروژه‌های سدسازی ترکیه محسوب می‌شوند که برای منطقه مشکلات زیست محیطی بی‌شماری بوجود آورده است. این فعالیت‌ها موجب نابودی پوشش گیاهی و تخریب تالاب‌ها و

کمبود آب برای ساکنین این مناطق و ضربه به کشاورزی، دامپروری و ماهیگیری شده است. سدسازی‌های ترکیه علاوه بر این که موجب خشک شدن تالاب‌ها و نابودی زیستگاه گونه‌های زیستی شده به منشاء بروز ریزگردها نیز تبدیل شده است که معضلی برای تمام کشورهای منطقه است. در واقع اگر پروژه سدسازی‌های ترکیه و پیامدهای زیست محیطی آن ادامه پیدا کند، مسائل امنیتی تشدید شده و حتی ممکن است بحران آب، جنگ آب در منطقه را به همراه داشته باشد. موضوعی که دارای ابعاد چندگانه ژئوپلیتیک، امنیتی، زیست محیطی و ... است و بر همین اساس، همانطور که در پیشینه پژوهش اشاره شده است از رهیافت‌های مختلفی برای مطالعه این ابعاد بهره گرفته شده است. یکی از رویکردهایی که می‌تواند با توجه به ابعاد منفی این سدسازی‌ها، زمینه مشترک همکاری منطقه‌ای مبتنی بر ارایه راه حل باشد رویکرد حقوقی است لذا سؤال اصلی پژوهش این است که، سدسازی‌های عظیم ترکیه در قالب پروژه‌های گاپ و داپ از منظر حقوقی چگونه قابل تفسیر است؟

۱. پیشینه پژوهش:

با توجه به اهمیت پروژه‌های سدسازی ترکیه، در سال‌های اخیر تعداد پژوهش‌ها در این زمینه به‌ویژه پروژه گاپ زیاد شده است که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود. جان‌پرور و عباسی (۱۴۰۰) در مقاله‌ای با عنوان «مناسبات ایران و ترکیه از منظر منابع آبی» به بررسی منابع آب و این که منابع آب چگونه و از طریق چه عواملی بر مناسبات دو کشور ایران و ترکیه اثر می‌گذارد، می‌پردازد و به پارامترهای تأثیرگذار بر مناسبات آبی ایران و ترکیه اشاره دارد که از نقاط قوت مقاله می‌باشد. رمضانی‌قوام‌آبادی و زارع (۱۴۰۰) در مقاله خود با عنوان «مناقشات محیط زیستی کشورهای حوضه آبریز دجله و فرات در خصوص سدسازی دولت ترکیه از منظر حقوق بین‌الملل» عنوان می‌کنند که ترکیه با اجرای پروژه گاپ موجب شده است تا آب رودهای دجله و فرات کاهش پیدا کند که سبب ایجاد بیابان‌زایی و ایجاد کانون بحرانی ریزگردها در منطقه شده است. توحیدی و کیخسروی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «خلا معاهداتی: لزوم کنکاش در تعهدات بین‌المللی دولت‌ها در فرایند سدسازی از دیدگاه حقوق بین‌الملل» عنوان می‌کنند که امروزه فقدان مقررات قراردادی بین‌المللی در خصوص تعهدات بین‌المللی دولت‌ها در فرایند سدسازی منجر شده است که بسیاری از دولت‌ها از جمله ترکیه با استناد به دکترین حاکمیت مطلق سرزمینی سدهای

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

بی‌شماری در قلمرو سرزمینی خود بسازند. آردا بیلگن[1] (۲۰۱۹) در مقاله‌ای با عنوان«پروژه آناتولی جنوب شرقی آناتولی در ترکیه: دیدگاهی جایگزین درباره دلایل اصلی اجرای گاپ» به بررسی دلایل اصلی اجرای پروژه سدسازی گاپ پرداخته که محور اصلی این مقاله ارائه یک روایت جایگزین به جای روایت رسمی ترکیه در خصوص اهداف اصلی پروژه گاپ با محوریت تغییر وضعیت سیاسی، اجتماعی، جمعیتی و فرهنگی مناطق جنوب شرق ترکیه می‌باشد. لورا مایجر[2] (۲۰۱۸) در مقاله خود با عنوان «پروژه جنوب شرقی آناتولی (گاپ) آب، ضد شورش و درگیری»، به مسأله کرده اشاره می‌کند. این مقاله رابطه چند بعدی بین آب و درگیری را نشان می‌دهد که در پیوند بین گاپ و درگیری ترکیه با پ. ک. ک نشان داده شده است که هم می‌تواند زمینه‌ساز صلح باشد و هم درگیری را در منطقه زیاد کند. باوجود تمام وعده‌های توسعه مبتنی بر آب، گاپ منجر به بهبود قابل توجهی در وضعیت اجتماعی -اقتصادی منطقه نشده است. با توجه به موارد فوق این پژوهش سعی بر آن دارد که تبعات سدسازی ترکیه در قالب پروژه‌های گاپ و داپ، بر کشورهای منطقه از منظر حقوق بین‌الملل شامل:حقوق آبراهه‌های بین‌المللی، حقوق بین‌الملل محیط زیست و حقوق اقلیت‌ها (کردهای ترکیه) را مورد مطالعه قرار داده و راهکارهای مناسب در جهت پیشگیری از تبدیل چالش‌های موجود حوضه‌ی مربوطه به بحران‌های بین‌المللی در زمینه موضوع تحقیق ارائه نماید که از جنبه‌های مهم و نوآوری در پژوهش حاضر می‌باشد.

۲. چارچوب نظری پژوهش

پروژه سدسازی ترکیه و پیامدهای آن بر کشورهای پیرامونی موضوعی با پیامدهای چندگانه ژئوپلیتیک، زیست محیطی، امنیتی و غیره است که می‌توان آن را از منظر تئوری‌های مختلف بررسی کرد. آنچه که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است، بعد حقوقی مسئله است که از منظر حقوق بین‌الملل با تأکید بر حقوق آبراهه‌های بین‌المللی، حقوق بین‌الملل محیط زیست و حقوق اقلیت‌ها (حقوق کردهای ترکیه) به بررسی هر کدام از این اصول و قواعد حقوقی بین‌الملل می‌پردازیم.

۲-۱. حقوق آبراهه‌های بین‌المللی

منظور از آبراهه‌های بین‌المللی آبراهه‌های فرا سرزمینی می‌باشد که فراتر از یک کشور قرار می‌گیرند. امروزه رودخانه‌های بین‌المللی (فرامرزی) عاملی بسیار مهم در مناسبات سیاسی و دیپلماتیک بین کشورها

1- Arda Bilgen
2- Laura Meijer

به شمار می‌روند که بایستی حقوق آبراهه‌های بین‌المللی مورد توجه بیشتری قرار گیرد (Zaki et al., 2015, 38). یکی از برجسته‌ترین و مهم‌ترین هنجارها در حقوق بین‌الملل آب و در ارتباط با مدیریت یک آبراهه بین‌المللی، اصل استفاده معقول و منصفانه است. هدف این اصل دستیابی به منافع و استفاده بهینه از یک آبراهه، بر مبنای روشی پایدار و حفاظت کافی از این منابع است که اصل استفاده معقول و منصفانه در سطح جهانی مورد پذیرش واقع شده است (Kirschner & Tiroch, 2012). همچنین از پایه‌های اساسی قواعد و مقررات بین‌المللی آب، تعهد به عدم ورود خسارت به سایر کشورهاست. این بدان معنی است که فعالیت‌های مرتبط با آبراه‌های بین‌المللی منجر به آسیب رساندن به کشورهای حوضچه‌های آبریز نشود (Kirschner, 2012, 356).تمام دولت‌های یک حوضه آبی دارای حق برابر در استفاده از منافع یک آبراهه بین‌المللی بوده و هیچ دولتی دارای حق تقدم یا برتر در خصوص منابع مشترک آبی نمی‌باشد. در عمل شاید بتوان گفت استفاده از یک آبراهه تا زمانی که موجب زیان قابل ملاحظه به دیگر کشورهای هم کرانه با آن نشود، معقول و منصفانه است (Helal, 2007). رکن اساسی دیگر حقوق بین‌الملل آب، تعهد به عدم خسارت جدی در خصوص کشورهای ساحلی است که تحت عنوان قاعده عدم خسارت و در قالب اصل استفاده غیر زیان‌بار از سرزمین در حوزه حقوق بین‌الملل محیط زیست نیز عنوان می‌شود و به معنی جلوگیری از ورود خسارت ناشی از اقدام‌های دولت‌ها در ارتباط با یک حوضه آبی، به سایر دولت‌های ساحلی است. منطق اساسی این قاعده آن است که یک دولت نمی‌تواند از سرزمین خود به نحوی استفاده کند که موجب خسارت و آسیب به حقوق و منافع دیگر دولت‌ها شود و نیز نمی‌تواند اجازه چنین استفاده‌های را به سایر دولت‌ها از سرزمین خود بدهد (Ramazani qawamabadi & Zare, 2021, 207-208). اصول مسلم حقوق بین‌الملل عرفی در مورد بهره‌برداری و استفاده از رودهای بین‌المللی شامل اصل استفاده معقول و منصفانه، تعهد به عدم ورود خسارت، اخطار، مشاوره و تبادل اطلاعات و در نهایت ارزیابی تأثیرهای محیط زیستی فرامرزی است که در دکترین حقوق بین‌الملل و رویه قضایی بین‌المللی نیز بارها انعکاس یافته است. از بین قواعد و مقررات و معاهدات تصویب شده، کنوانسیون ۱۹۹۷ سازمان ملل در رابطه با قواعد و مقررات غیر کشتیرانی از آبراهه‌های بین‌المللی، کنوانسیون اسپو، قواعد هلسینکی (۱۹۶۶)، کنوانسیون آب اروپا، و قواعد برلین (۲۰۰۴) از جمله قواعد و مقررات مهم در زمینه حقوق بین‌الملل آبی محسوب می‌شوند (Alioglu, 2019, 16-17). بر اساس معاهدات بین‌المللی هیچ کشوری نمی‌تواند به تنهایی از آب رودخانه‌هایی که حوضه مشترک دارند استفاده کند و آن را در انحصار خود بگیرد. معاهدات مختلفی در این زمینه از جمله معاهده سال ۱۷۹۶ لاهه، معاهده ۱۸۰۴ پاریس، معاهده

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

۱۸۱۵ وین، معاهده ۱۹۱۲ بارسلون و کنفرانس ۱۹۱۱ مادرید وجود دارد که همگی بر عدم ایجاد هرگونه تغییر در مجرای رود بین‌المللی تأکید دارند. توافق ۱۹۲۳ ژنو نیز بر ضرورت مشورت هنگام ایجاد تاسیسات در مجرای رود و ضرورت گفتگو در صورت وارد شدن زیان به کشور دیگر تأکید دارد. در سال ۱۹۶۶ و در نشست هلسینکی هر گونه برداشت بین‌المللی از آب‌های بین‌المللی از سوی یک کشور را منع می‌کند. قواعد مهم و بین‌المللی دیگری که در این زمینه وجود دارد، قواعد برلین است که مسائل مختلف مرتبط با منابع آبی را که قواعد هلسینکی و کنوانسیون ۱۹۹۷ سازمان ملل در نظر نگرفته‌اند را پوشش می‌دهد (Salman, 2007).

۲-۲. حقوق بین‌الملل محیط زیست

با توجه به آثاری که پروژه‌های سدسازی بر روی محیط زیست گذاشته است بررسی قواعد و حقوق بین‌الملل محیط زیست حائز اهمیت فراوانی است. حقوق محیط زیست، مجموعه قواعد و مقرراتی است که به تنظیم روابط انسان با محیط پیرامون خود می‌پردازد (Taghizadeh ansari, 2014, 37). حقوق بین‌الملل محیط زیست یکی از گسترده‌ترین و به روزترین شاخه‌های حقوق بین‌الملل عمومی است که وظیفه آن تنظیم کردن روابط تابعان حقوق بین‌الملل در عرصه حفاظت از محیط زیست می‌باشد (Purashmi & Arghand, 2017). در حقوق بین‌الملل محیط زیست به‌طور مثال می‌توان به ممنوعیت ایجاد عمدی آلودگی فرامرزی و تخریب وسیع محیط زیست به عنوان قواعد آمره اشاره کرد که این قواعد برای کلیه دولت‌های عضو جامعه جهانی گذشته از این که مورد رضایت دولت‌ها باشد یا نباشد، الزام‌آور هستند.

امروزه بیش از ۳۰۰ معاهده بین‌المللی چند جانبه و بیش از ۷۰۰ معاهده بین‌المللی دوجانبه وجود دارد. از مهم‌ترین کنوانسیون‌های منعقد شده در زمینه محیط زیست می‌توان به کنوانسیون تنوع زیستی ریودوژانیرو۱۹۹۲، کنوانسیون سازمان ملل متحد برای بیابان‌زدایی پاریس۱۹۹۴، کنوانسیون تالاب‌های بین‌المللی رامسر۱۹۷۱، کنوانسیون‌حقوق دریاها ۱۹۸۲، کنوانسیون حمایت از میراث فرهنگی یونسکو۱۹۷۲ و کنوانسیون تغییرات آب و هوایی، نیویورک (۱۹۹۲) و... اشاره کرد. کنوانسیون ارزیابی اثرات محیط زیستی فرامرزی (کنوانسیون اسپو) در ۲۵ فوریه سال ۱۹۹۱ توسط ۲۹ کشور در فنلاند امضا شد و در ماه می ۲۰۰۱ توسط ۳۵ کشور تصویب شد. در حالت کلی و با بررسی مواد کنوانسیون اسپو می‌توان برخی از مهم‌ترین بخش‌های این کنوانسیون را اطلاع رسانی کشورهای ساحلی از آسیب‌های احتمالی، تهیه اسناد مربوط به ارزیابی اثرات محیط زیستی، مذاکره بین کشورهای درگیر و تصمیم‌گیری در مورد اجرای

پروژه‌ها دانست (Marshen, 2011). درمقدمه کنوانسیون اسپو عنوان می‌شود که طرفین باید به منظور تقویت همکاری جهت ارزیابی اثرات محیط زیستی مرزی، اهمیت توسعه سیاست‌های پیشگیرانه و همچنین کاهش و نظارت بر اثرات زیان‌بار محیط زیستی در محدوده مرزی اقدام کنند (Cassar & Bruch, 2003).

۲-۳. حقوق اقلیت‌ها (حقوق کردهای ترکیه)

تغییرات عمده‌ای که پس از جنگ جهانی اول و دوم در مرز برخی کشورها رخ داد باعث اختلاط نژادی، مذهبی و قومی ملت‌ها شد و موضوع اقلیت‌ها و رعایت حقوق آن‌ها را بیش از بیش آشکار ساخت و بر این اساس، نظام بین‌الملل حمایت از اقلیت‌ها به وجود آمد. با درج اصل عدم تبعیض در منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و دیگر اسناد حقوق بشری در واقع اقلیت‌های قومی، نژادی، دینی و زبانی تحت حمایت حقوق بین‌الملل قرار گرفتند. در حقوق بین‌الملل با وجود حمایت عام اسناد حقوق بشری از اقلیت‌ها، تنها سند بین‌المللی حمایت‌کننده از آنان به طور خاص، «اعلامیه حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های ملی، قومی، مذهبی و زبانی» است که طبق ماده اول این اعلامیه کشورها از وجود هویت ملی یا قومی، فرهنگی، مذهبی و زبانی اقلیت‌ها در سرزمین خود حمایت کرده و ایجاد شرایط خاص را به منظور اعتلای این هویت، تسهیل می‌کنند (Nik rosh rostami, 2020, 15-16). ماده نخست کنوانسیون چارچوب حمایت از اقلیت‌های ملی شورای اروپا به صراحت به این واقعیت اذعان دارد که: حمایت از اقلیت‌های ملی و حقوق و آزادی‌های اشخاص متعلق به این اقلیت‌ها، بخش جدایی ناپذیر حمایت بین‌المللی از حقوق بشر است و بر این اساس در چارچوب همکاری‌های بین‌المللی قرار می‌گیرد (Fadaeli, 2017, 15). کنوانسیون منع و مجازات ژنو سال ۱۹۴۸، اعلامیه رفع تمامی اشکال نابرابری و تبعیض مبتنی بر مذهب و عقیده، کنوانسیون حقوق کودک یونسکو سال ۱۹۶۰، اعلامیه جهانی حقوق بشر، کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنایت نسل‌کشی، کنوانسیون بین‌المللی حذف کلیه اشکال تبعیض نژادی مصوب سال ۱۹۸۱ مجمع عمومی، اعلامیه حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌های ملی، قومی، دینی یا زبانی مصوب سال ۱۹۹۲ مجمع عمومی و... که مطابق مبانی و اصول مندرج در این اسناد حقوقی همه افراد بشر فارغ از توجه به جنسیت، مذهب، قومیت، اقلیت، فرهنگ، اندیشه، دارای اصالت، ارزش و شرافت هستند و دولت‌ها متعهدند به حقوق تمامی این اقشار توجه کنند و در خصوص هیچ اقلیتی تبعیض روا نیست (Nik rosh rostami, 2020, 54). تأمین حق موجودیت در رأس حقوق اقلیت‌ها قرار دارد. ماده یک قطعنامه ۴۷/۱۳۵ مجمع عمومی در ۱۸ دسامبر۱۹۹۲، خاطر نشان می‌سازد که دولت‌ها متعهد به حمایت از موجودیت و هویت اقلیت‌های داخل سرزمینشان هستند (Zamani, 2005, 161). حق برابری با بقیه افراد کشور ابتدایی‌ترین

حق اقلیت‌ها است. در ماده ۲۷ میثاق حقوق مدنی- سیاسی نیز ضمن اشاره صریح به واژه اقلیت، آمده است که در کشورهایی که اقلیت وجود دارد نباید حقوقشان در برابر سایر افراد جامعه انکار شود. همچنین حق زندگی به شیوه خاص در محل سکونت و زادگاه خود که شیوه زندگی انسان‌ها و بسیاری از آداب و رسوم آن‌ها متأثر از طبیعت منطقه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند. بنابراین هر قومیتی بسته به محیطی که در آن زندگی می‌کنند، آداب، رسوم و سنت‌های خاصی دارند و از شیوه زندگی مخصوص به خود برخوردارند. در این رابطه جابه‌جایی و انتقال قهری جمعیت سبب از بین رفتن شیوه خاص زندگی اقلیت‌های قومی و مانع بهره‌مندی از فرهنگ خاص آنان می‌شود که حقوق بین‌الملل این عمل را از مصادیق جنایت علیه بشریت تلقی کرده و نهادها و اسناد حقوق بشر نیز دولت‌ها را از دخالت در تغییر بافت محل سکونت و معیشت گروه‌های اقلیت بر حذر داشته‌اند. اگر دخالت دولت در شیوه زندگی گروه‌های اقلیت به نحوی باشد که مانع بهره‌مندی آن‌ها از فرهنگ خود شود آن اقدام ناقض ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی خواهد بود(Fatahi, 2007, 62).

۳. پروژه سدسازی آناتولی جنوب شرقی (گاپ)

امروزه تولید انرژی برق از طریق احداث سد به‌عنوان یکی از شیوه‌های متداول تأمین انرژی محسوب می‌شود که بر اساس آمار کمیسیون بین‌المللی سدهای بزرگ، ۵۷۸۴۵ سد بزرگ در جهان وجود دارد (icoId-cigb, 2018, 12). از آغاز پدید آمدن جمهوری ترکیه نیز پیوسته گفته شده است که منابع آب ترکیه هدر می‌رود و به دریاها می‌ریزد و باید سد ساخت تا جلوی این هدر رفت گرفته شود. فکر اجرای پروژه‌های سدسازی از سال ۱۹۳۶ شروع شد و از سال ۱۹۸۰جدی‌تر شد (Mohammadi, 2019, 3). سدها به عنوان تاسیسات زیربنایی افزون بر مزایای فیزیکی و اقتصادی ابزاری هیدروپلیتیک به شمار می‌آیند که از توانایی تغییرمناسبات قدرت در درون و برون واحدهای سیاسی در حوزه یک رودخانه برخوردارند (Rashidinejad et al., 2020, 306). پروژه آناتولی جنوب شرقی (گاپ) در سال ۱۹۷۰ طرح ریزی شده است و از مهم‌ترین پروژه‌های وزارت آب و جنگل داری ترکیه است که در جنوب شرق این کشور یعنی منطقه آناتولی جنوب شرقی اجرا شده است (Mianabadi & Amini, 2019, 8).

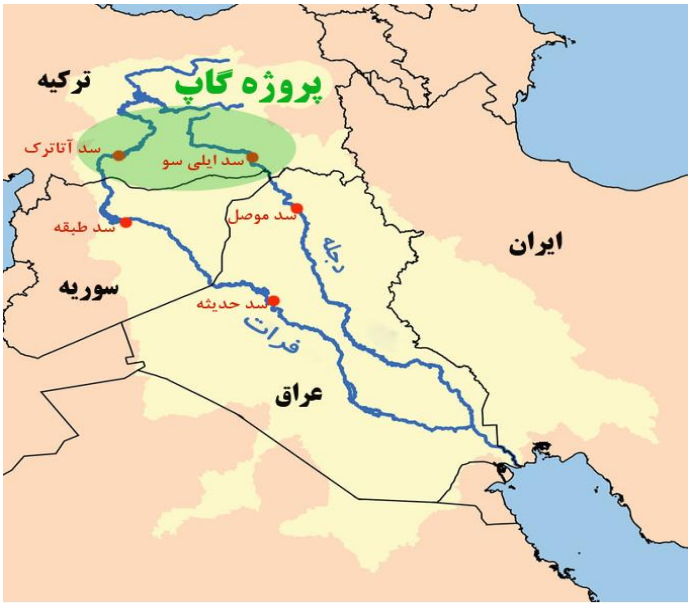

نقشه (۱): نقشه اجرای پروژه گاپ
(http://ardabilli.blogfa.com)

درآمد زایی اقتصادی پروژه گاپ برای ترکیه سالانه ۶/۶ میلیارد دلار برآورد شده است (Ozkar, 2015). این پروژه شامل ۲۵ سیستم آبیاری، ۲۲ سد، ۱۹ نیروگاه برق آبی، آبیاری ۱۰۵۸ میلیون هکتار اراضی کشاورزی و ۹ پروژه تأمین آب آشامیدنی است (Qureshi et al., 2020, 318). پروژه سدسازی گاپ با هدف ارتقا توسعه در نه استان کردنشین این کشور در مسیر دجله و فرات قرار دارد. مساحت پروژه سدسازی موسوم به گاپ ۷۵۰۰۰ کیلومتر مربع است که رقمی نزدیک به ۱۰درصد جمعیت و گستره ترکیه است. سد آتاترک در ادامه پروژه گاپ در سال ۱۹۹۲ عظیم‌ترین سد غرب آسیا و نهمین سد بزرگ دنیاست که ظرفیت حبس تمامی آب فرات در پشت مخازن خود را دارد (Tawhidi & ki khosravi, 2019, 391-393). تونل سان لی ارفا با قطر ۷/۶ متر و به طول ۲۶ کیلومتر یکی از مهم‌ترین تونل‌های انتقال آب جهان است که آب دریاچه سد آتاترک را با سرعت ۳۲۸ متر مکعب در ثانیه یا ۵ میلیون گالن در دقیقه به منظور آبیاری ۴۷۶۰۰ هکتار از دشت‌های منطقه، انتقال می‌دهد (Kliot, 2005, 126-127). به طوری که وقتی ترکیه در سال ۱۹۷۰ اعلام کرد که قصد اجرای این پروژه را دارد دولت‌های سوریه و عراق به شدت واکنش نشان دادند که اجرای این پروژه به تعویق افتاد (Qarehgozlou, 2017, 3-4). در سال ۲۰۰۹ دولت ترکیه تعدادی از شرکت‌های آمریکایی و اروپایی را برای همکاری در پروژه گاپ

دعوت کرد که با اعتراض‌های گسترده‌ایی توسط مردم محلی ترکیه و نهادهای مدنی خود در داخل کشورهای مبدا مواجه شدند (Cooke, 2019, 3). بیشتر نگرانی کشورهای منطقه، پایین آمدن و کاهش جریان آب، بیابان‌زایی و ایجاد کانون بحرانی ریزگردها در منطقه، بالا رفتن سطح آلودگی آب و بدست گرفتن کنترل منابع توسط ترکیه و وارد آوردن فشار به این دولت‌ها در جهت خواسته‌های خود می‌باشد.

٤. پروژه سدسازی آناتولی شرقی (داپ)

پروژه داپ در منطقه آناتولی شرقی اجرا می‌شود و ۱۵ استان ترکیه را در بر می‌گیرد.

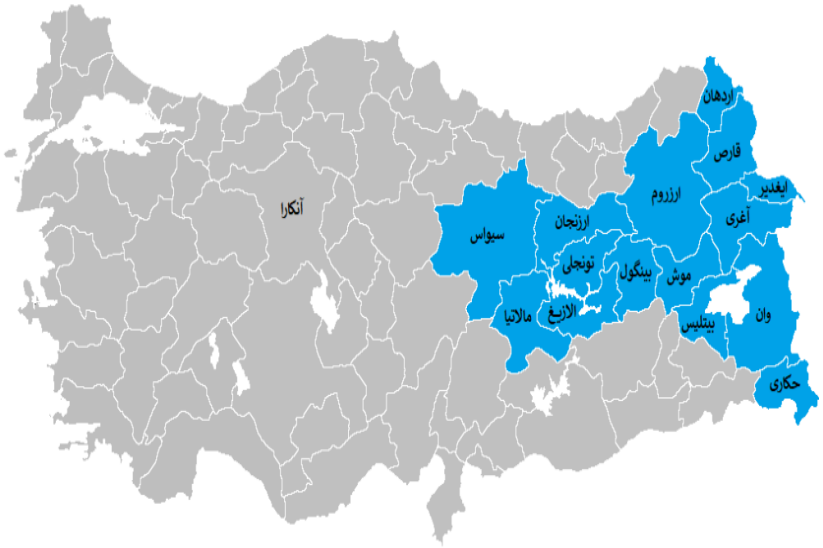

نقشه (۲): محدوده ۱۵ استان مشمول طرح آناتولی شرقی (داپ) در نقشه ترکیه

این پروژه در مناطق همجوار با کشور ایران در دست اجرا می‌باشد. پروژه داپ به مرکزیت شهر ارزروم به عنوان یکی از پروژه‌های توسعه منطقه‌ای ترکیه در سال ۲۰۱۱ در منطقه آناتولی شرقی کار خود را آغاز کرد. هدف این پروژه ارتقای سطح توسعه ۱۵ استان شرقی ترکیه است.

رودخانه ارس، رودخانه‌ای فرامرزی و بین‌المللی است که بین چهار کشور ایران، ترکیه، جمهوری آذربایجان و ارمنستان مشترک است و حوضه آبریز رودخانه ارس در این کشورها گسترده شده است. در این حوضه، ترکیه و ارمنستان که آب ارس از خاک آن‌ها سرچشمه می‌گیرد، بالادست هیدروپلیتیکی و

ایران و جمهوری آذربایجان که آب ارس به سمت خاک این دو کشور جریان می‌یابد، پایین دست هیدروپلیتیکی محسوب می‌شوند (Kalantari & Hikmatara, 2020, 3-10). پروژه داپ کاملا به صورت محرمانه و بدون انتشار اطلاعات پیش می‌رود تا جو بین‌المللی شکل گرفته علیه ترکیه در پروژه گاپ، برای پروژه داپ تکرار نشود. بر اساس اطلاعات موجود، پروژه داپ ۹۰ سد و ۱۰۰ طرح آبیاری اراضی کشاورزی را در خود جای داده است و این طرح‌ها بر روی حوضه آبریز ارس در حال اجرا است. ایده راه اندازی آن، متاثر از تجارب کسب شده از پروژه گاپ می‌باشد (Mianabadi, 2022, 1). در بخش ترکیه‌ای حوضه آبریز رودخانه ارس، ۱۴ سد و یا نیروگاه برق آبی وجود دارد که از این تعداد، ۵ سد و نیروگاه برق آبی با ظرفیت ۱۳۴ مگاوات در سال در حال بهره‌برداری است و ۹ سد و نیروگاه برق‌آبی هم در دست ساخت و یا برنامه‌ریزی هستندکه با بهره‌برداری از آن‌ها، مجموع ظرفیت این سدها و نیروگاه‌های برق‌آبی به ۳۸۷ مگاوات در سال خواهد رسید (Enerji Atlasl, 2016, 12). سد کاراکورت به‌عنوان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین سد ترکیه در این حوضه، در سال ۲۰۲۰ مورد بهره‌برداری قرار گرفته است که مجموع ظرفیت تولید نیروگاه برق‌آبی ترکیه در حوزه ارس را به ۲۴۴ مگاوات در سال خواهد رساند (Haberturk, 2020, 8).

نقشه (۳): نقشه حوضه آبریز ارس و سدهای ساخته شده برروی رودخانه ارس

این ابر پروژه برخلاف گاپ که سوغاتش ریزگردها می‌باشد، به‌دلیل اجرا بر روی سرشاخه‌های ارس، ایران را مستقیما تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. سدهای داپ برق آبی هستند و آب ذخیره شده پشت این سدها به مصرف نمی‌رسند بلکه برای تأمین برق رهاسازی می‌شود، اما در پروژه داپ که بر روی ارس ساخته

می‌شود، هدف توسعه کشاورزی و آبیاری و مصرف آب است (Kazemzadeh, 2022).

۵. پروژه گاپ و پیامدهای آن بر کشورهای منطقه

گاپ (GAP) «پروژه آناتولی جنوب شرقی-گاپ» طرح توسعه انسانی و منطقه‌ای است. این طرح در حوزه دجله و فرات و دشت‌های مزوپتیمیا می‌باشد. گاپ نقش مهمی در تولید برق آبی-هیدروالکتریک برای ترکیه دارد. در اواخر سال ۲۰۱۵ بالغ بر ۱۳ نیروگاه برق آبی تکمیل شد. ۷۴ درصد گاپ تکمیل شده است. طول کانال‌های انتقال آب در منطقه گاپ به هزار و سی و دو کیلومتر رسیده است. در منطقه گاپ ۱۷ منطقه صنعتی بزرگ و ۳۶ شهرک صنعتی کوچک احداث شده است (Jan poror & Abbasi, 2021, 47). در ادامه به پیامدهای این پروژه بر کشورهای منطقه از منظر حقوق آبراهه‌های بین‌المللی، حقوق بین‌الملل محیط زیست و حقوق اقلیت‌ها می‌پردازیم.

۵-۱. پیامدها از منظر حقوق آبراهه‌های بین‌المللی

جمهوری اسلامی ایران: هنگامی که تالاب‌های عراق دچار کم آبی و خشکی شوند این عامل سبب بروز ریزگردهای بیشتر در عراق و انتقال آن به استان‌های مرزی ایران می‌شود. مردم ایران، به خصوص در استان‌های غربی و جنوبی کشور ناچار به تحمل افزایش و هجوم ریز گردهای برخاسته از تالاب‌های خشک شده هورالعظیم در جنوب عراق و مرز مشترک هستند. در اثر این پروژه حق‌آبه کشورهای پایین دست رعایت نمی‌شود که در تعارض با بند۱ ماده ۸ کنوانسیون سازمان ملل متحد درباره بهره‌برداری غیر کشتیرانی از آبراهه‌های بین‌المللی می‌باشد که سبب خشک شدن مناطق پایین دستی می‌شود (Rezai miahinnejad, 2019, 60). این در حالی است که در کنوانسیون ۱۹۹۷ سازمان ملل متحد درباره استفاده غیرکشتیرانی از آبراهه‌های بین‌المللی در بند دوم ماده ۱، این کنوانسیون بر لزوم مشارکت دولت‌های ساحلی آبراهه‌های بین‌المللی در استفاده، توسعه و حفاظت از آبراهه‌های بین‌المللی به روشی منصفانه و معقول تأکید دارد و در ماده ۵ به عوامل مؤثر در تعیین میزان استفاده منصفانه و معقول از آبراهه‌های بین‌المللی نظیر مشخصات طبیعی، هیدروگرافی، اقلیم و غیره اشاره دارد (Convention on Unlawful Uses of International Watercourses, 1997).

سوریه: از زمان اجرای پروژه گاپ، حجم آب ورودی فرات به سوریه از ۸۵۰ سانتی متر بر ثانیه به ۵۰۰ سانتی متر بر ثانیه کاهش یافته است (Zarinpuriganeh, 2013, 74). آب‌گیری سد آتاترک در سال ۱۹۹۲ موجب شد جریان آب فرات به مدت یک ماه قطع شود. آب‌گیری بیش از حد این سد توسط ترکیه در

کنار فقدان کفایت لازم از سوی دولت سوریه جهت مدیریت منابع آب سبب خشکسالی عظیمی در سال‌های پس از ۲۰۰۶ شد که تبعات امنیتی جدی بر وضعیت سوریه گذاشت. سدهای پروژه گاپ بر رود فرات موجب سلطه ترکیه بر منابع آبی می‌شود و این امر می‌تواند موجب فشارهای سیاسی بر دولت سوریه گردد تا تحت فشار کمبود منابع در برابر خواسته‌های ترکیه تسلیم شود (Zarinpuriganeh, 2013, 75). این در حالی است که در اعلامیه مادرید ۱۹۱۱ موسسه حقوق بین‌الملل خاطر نشان شده است، هیچ دولتی حق ندارد به طور مستقیم یا غیر مستقیم توسط اشخاص یا شرکت‌ها در سرزمین خود به نحوی از آب رودخانه بهره‌برداری نماید که به بهره‌برداری مستقیم یا غیرمستقیم دول دیگر زیان وارد آید (Declaration of Madrid, 1911, Article 1). همچنین در این اعلامیه به ممنوعیت بستن آب به گونه‌ای که هنگام ورود به سرزمین دولت پایین دست آب به حدی پایین رفته باشد که خاصیت آبراهه و قابلیت استفاده را از دست داده باشد تأکید شده است (Declaration of Madrid, 1911, Article 1). همچنین بر اساس "اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت"[1] از همه دولت‌ها خواسته شده به پاسخگویی بین‌المللی نسبت به مشکل و اتخاذ اقدامات برای توجه به آن مشارکت داشته باشند، البته الزامات وضع شده بردولت‌های مختلف با توجه به وضعیت توسعه اقتصادی و توانایی آنها متفاوت باشد (Navari, 2018, 11). ترکیه همچنین توافقات گذشته درباره حق‌آبه کشورهای پایین دست را نقض کرده است و حکومت‌های عراق و سوریه که در پی جنگ‌های مکرر ضعیف شده‌اند توانایی اعتراض عملی به این کشور را ندارند (Masrour, 2017, 67). یکی از اصول مهم و اساسی حقوق بین‌الملل محیط زیست معاصر، اصل بهره‌برداری معقول و منصفانه از منابع است. ماده ۵ اعلامیه مونته ویدئو، کشورهایی را که از جریان‌های آب شیرین روزمینی و زیرزمینی مشترک برخوردارند به حفاظت، استفاده و تقسیم منصفانه و معقول از آن جریان آبی متعهد می‌کند. همچنین ماده ۱۲ کنوانسیون نیویورک عنوان می‌دارد که اگر دولتی بخواهد طرح‌های جدیدی را در رودخانه به اجرا بگذارد یا تغییراتی در آن ایجاد کند باید قبلاً با سایر دولت‌های ساحلی مذاکره کرده و موافقت آن‌ها را جلب نماید (New York Convention, 1997, Article 12). این در حالی است که کشور سوریه از رودخانه‌های فرامرزی دجله و فرات دارای حق‌آبه می‌باشد و این اقدام ترکیه نقض آشکار این کنوانسیون‌ها و حقوق آبراهه‌های بین‌المللی است.

عراق: دجله و فرات دو منبع اصلی آب عراق می‌باشند. این رودها از کشورهای همسایه سرچشمه می‌گیرند

1- The Principle of Common but Differentiated Responsibility (CBDR)

و این عمده‌ترین ضعف هیدروپلیتیکی (هیدروپلیتیک ترکیبی متوازن از دو واژه آب و سیاست است و تاثیر منابع آب بر سیاست و تصمیم‌گیری‌های سیاسی در سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی که می‌تواند موجب تنش یا همگرایی در این سطوح شود را مورد مطالعه قرار می‌دهد) عراق می‌باشد. این کشور پیوسته نگران خشک شدن جریان آب ناشی از برداشت‌های زیاد سوریه و ترکیه از آب این دو رود می‌باشد[1](Bigdley, 1989, 45) کمبود آب در عراق موجب بالا رفتن شوری آب در تالاب‌ها شده که به زندگی ساکنان آن منطقه آسیب وارد کرده است و تداوم حیات جوامع بشری در امتداد رودهای دجله و فرات و حفظ بوم‌سازگان تالاب‌های جنوب کشور عراق بستگی کامل به جریان آب در این دو رودخانه دارد (Halebian & Shabankari, 2016, 39). طرح‌های کنترل آب در ترکیه و پروژه گاپ این کشور، در عراق باعث خشک شدن تالاب‌ها[2]، هورها[3] و دریاچه‌های[4] واقع در این کشور شده است. قسمت زیادی از نیمه جنوبی عراق یعنی از بغداد تا بصره را هورها تشکیل می‌دادند که امروزه در اثر سدسازی‌های بی‌رویه پروژه گاپ تبدیل به منشاء اصلی گرد و خاک در عراق شده اند. احداث پروژه گاپ باعث کاهش آب رود دجله و محروم شدن ساکنان شهر موصل عراق از دسترسی به منابع آب شده است (Navari, 2018, 7). که در نتیجه کاهش ورودی آب به این مناطق و عدم پایبندی ترکیه به قواعد حقوق آبراهه‌های بین‌المللی می‌باشد. این در حالی است که در سال ۱۹۴۵ انجمن حقوق بین‌الملل تصمیم گرفت حقوق حاکم بر رودخانه‌های بین‌المللی را تدوین نماید و گزارش اولیه‌ای در سال ۱۹۵۸ آماده نمود. در سال ۱۹۶۶ این انجمن قطعنامه‌ای را صادر نمود که تحت عنوان قواعد هلسینکی به تصویب رسید. ماده۴ این سند اشاره می‌دارد هر دولت مربوط به حوزه رودخانه‌ای در محدوده قلمروی خود نسبت به سهمی منصفانه و معقولانه در بهره‌برداری مفید از آب‌های یک حوضه رودخانه‌های بین‌المللی استحقاق دارد (Helsinki Rules, 1966, Article 4).

1- Law for the Improvement and Protection of the Environment, Federal Law No. 27 of 2009, published in: 4142 Official Gazette of the Republic of Ira

۲- تالاب به محیطی می‌گویند که حالتی میان خشکی و آب دارد، تالاب‌ها ممکن است دارای آب باشند یا این‌که گاهی خشک و گاهی آب‌دار باشند.

۳- هور به جایی در طبیعت می‌گویند که آب در آن مانده و پوشیده از آب است که گیاهان کوتاه بیشتر از جنس علف و نی بر آن روییده باشد.

۴- دریاچه به بخشی از آب کره که در سطح خشکی‌ها واقع شده است و به طور طبیعی به آب‌های آزاد راه ندارد گفته می‌شود.

۵-۲. پیامدها از منظر حقوق بین‌الملل محیط زیست

جمهوری اسلامی ایران: هجوم ریزگردها سبب نابودی درختان و طبیعت زیبای مناطق غربی و جنوبی ایران شده است. قرار گرفتن گرد و غبار بر روی درختان سبب نابودی آن‌ها شده است. ریزگردها به محصولات زراعی نیز آسیب زده است. جنگل‌های زیبای بلوط در مناطق غربی کشور از تراکم آن‌ها کاسته شده است و دچار مریضی و آفت حاصل از پدیده ریزگردها شده‌اند (Heidarzadeh et al., 2017, 50). توجه به این نکته ضروری است که دجله و فرات نقش مهمی در زیست بوم کشورهای ترکیه، ایران، سوریه و عراق داشته است و با امنیت این کشورها نیز ارتباط دارد به گونه‌ای که هر تحولی که در هر یک از حوزه‌های مذکور رخ دهد به تغییر در حوزه‌های دیگر منجر می‌شود (Warner, 2012, 5). این در حالی است که کنوانسیون تالاب‌های دارای اهمیت بین‌المللی موسوم به کنوانسیون رامسر (۱۹۷۵) که ترکیه نیز از ۳۱ جولای ۱۹۹۴ و بدون حق شرط به این کنوانسیون پیوسته است، که در ضمیمه این کنوانسیون و در مواد ۵ و ۶ آن تأکید می‌کند: کشورها با اطمینان به این‌که حراست و حفظ تالاب‌ها و حیوانات و نباتات آن با توأم نمودن سیاست‌های ملی واقع‌بینانه با اقدامات بین‌المللی هماهنگ تأمین می‌گردد، متعهد شدند از اقداماتی که موجب تجاوز تدریجی به این تالاب‌ها و انهدام آن‌ها در زمان حاضر و در آینده می‌شود، خودداری کنند (Convention The Ramsar, 1975).

عراق: کمبود آب در عراق، بیابان‌زایی را افزایش داده، جلگه‌های این کشور را در معرض خشک شدن قرار داده و با فعال کردن کانون‌های ریزگرد در آن باعث گرد و غبار در منطقه شده است. بسیاری از کشاورزان و ماهیگیران زمین و روستایشان که تبدیل به بیابان شده است را ترک کرده‌اند. در حالی که بر اساس اصل ۲۱ اعلامیه استکهلم و همچنین قاعده عرفی ممنوعیت استفاده خسارت‌بار از محیط زیست، هیچ کشوری حق ندارد به نوعی از سرزمینش استفاده کند که سبب آسیب زدن به محیط زیست کشورهای دیگر شود (Rezai miahinnejad, 2019, 81). پروژه‌های احداث سد از سوی دولت ترکیه بیش از نیمی از سهم آب عراق را کاهش داده است (Pirisamanlo, 2018, 1). در سال ۲۰۱۸ دو رودخانه دجله و فرات در عراق با پدیده کم‌سابقه مرگ ده‌ها هزار قطعه ماهی مواجه شدند و میلیون‌ها دلار خسارت به پرورش دهندگان ماهی در این کشور زدند. عراق برای کمبود آب شرب و کشاورزی مجبور به حفر ۲۲۰۰ حلقه چاه شد که این عامل علاوه بر کاهش منابع آب شیرین عراق تا ۶۰ درصد، باعث افزایش خشکی و کاهش رطوبت خاک و ایجاد ریزگردها در منطقه شد (Rezai miahinnejad, 2019, 56-60). عامل اصلی انقراض و تهدید گونه‌های جانوری، از بین رفتن زیستگاه است به عنوان مثال تالاب هورالعظیم، که دو سوم آن در عراق و یک سوم آن در ایران قرار دارد زیستگاه بسیاری از گونه‌های

مختلف زیستی می‌باشد که در حال نابودی است. ریزگردهای برجای مانده در کف تالاب‌ها و دریاچه‌ها در عراق، توسط باد به ارتفاعات زاگرس حمل می‌گردند. به طور کلی، بیابان‌زایی، جنگل‌زدایی، تأثیرات منفی ناشی از تغییرات آب و هوایی، کاهش بارش، فرسایش و شور شدن خاک‌ها و آلودگی‌های با منشاء ریزگردها، پایین آمدن آب رودها و منابع سفره‌های آب زیر زمینی، خشک شدن دریاچه‌ها، تالاب‌ها و آلودگی آب‌های سطحی و زیر زمینی مشکلاتی هستند که محیط زیست حوضه آبخیز این منطقه با آن دست به گریبان اند (Araghchi, 2014, 91-119). علاوه بر کشاورزی، عدم بازسازی خاک در میان‌رودان و خشک‌شدن تالاب‌ها و غیر قابل کشت شدن زمین‌های کشاورزی و دیگر مشکلات زیست محیطی پیامد سدهای پروژه گاپ در ترکیه است. عراق و ترکیه در سال ۱۹۴۶«پیمان روابط دوستانه و همسایگی» را امضا کردند که ماده ۵ پروتکل شماره یک آن عنوان می‌دارد، دولت ترکیه موافقت می‌کند که عراق را در مورد هرگونه پروژه مرتبط با ساخت وساز بر روی رودخانه‌های دجله و فرات یا شاخه‌های آن‌ها، به‌منظور آن که تا حد امکان منافع عراق و همچنین منافع ترکیه تأمین شود، آگاه سازد (Mohammadi, 2016, 3).

همچنین کنوانسیون ارزیابی اثرات زیست محیطی فرامرزی (اسپو) مصوب ۱۹۹۱ در سازمان ملل در ماده ۱ تأکید می‌کند منظور از «تأثیر فرامرزی»، هرگونه تأثیر زیست محیطی است که به واسطه فعالیت کشور مبدا در کشور مقصد، به طور کلی یا جزئی، ایجاد می‌شود. در ماده ۲ این کنوانسیون تأکید می‌شود کشور مبدأ باید اطمینان حاصل کند که مطابق با مقررات این کنوانسیون، اثرات زیست محیطی پروژه‌ها ارزیابی و کشورهای متأثر از این موضوع مطلع شوند (Espoo, 2022, 2).

سوریه: دجله و فرات، ۹۸ درصد از منابع آب عراق و ۹۰ درصد از منابع آب سوریه را تأمین می‌کنند. خشک شدن زمین‌های زراعی، بیکاری و آوارگی کشاورزان، موج مهاجرت از روستا به شهر و بیابانی شدن بخش‌های وسیعی از سوریه آینده این کشور را تهدید می‌کند (Farhadi, 2021, 4). در پروژه گاپ تقریباً ۴۰۰ کیلومتر از رودخانه دجله و شاخه‌های آن در بالادست سد ایلیسو[1] قرار گرفته است. مرکز مطالعات امنیتی سوئیس ETH در مقاله ای اشاره کرده در نتیجه پروژه گاپ به‌دلیل کاهش جریان‌های آب، احتمالاً فرسایش خاک و افزایش سطح شوری در مناطقی که قبلاً آبیاری می‌شدند، از پیامدهای اکولوژیکی خواهد بود (Tsakalidou, 2013). ترکیبی از این عوامل منجر به صدمات اکولوژیکی گسترده‌ای به محیط زیست رودخانه پایین دست خواهد شد. طبیعتا به دلیل تاثیرات مخرب عوامل یاد شده،

1- ILisu

گونه‌های جانوری و زیستی بسیار کمی می‌توانند با شرایط جدید سازگار شوند. گونه‌های جانوری و گیاهی نادر و همچنین پرندگان خاص کمیاب و تقریباً نیمی از ۴۰ گونه ماهی که در حال حاضر در حوضه فوقانی زیست می‌کنند، زنده نمی‌مانند. در واقع تنها گونه‌های زیستی فراوان در منطقه که در بسیاری از دریاچه‌ها یافت می‌شوند، از آن بهره‌مند می‌شوند. همچنین زمین‌های قابل کشت کمی باقی خواهند ماند و خاک اطراف آن نیز خشک، سنگی و نابارور خواهد شد (Zaki & Asdolahi, 2020, 7-8). ترکیه در سال ۱۹۸۰ متعهد شد تا دست‌کم دبی ۵۰۰ مترمکعب بر ثانیه رود فرات را برای سوریه و عراق تأمین کند اما در عمل هیچ‌گاه چنین اتفاقی نیفتاد و ترکیه به سدسازی‌های خود در مسیر این دو رودخانه ادامه داد. ترکیه برخلاف توافق ۱۹۸۷ با سوریه، مقدار بیشتری از آب فرات را برداشت کرده است.

۵-۳. پیامدها از منظر حقوق اقلیت‌ها

ترکیه: اگرچه در ابتدا هدف گاپ تولید برق آبی و آبیاری ۱٫۸ میلیون هکتار زمین در جنوب شرقی ترکیه اعلام شد اما از جمله دلایل اجرای این پروژه، سازماندهی مجدد وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مناطق کردنشین جنوب شرقی ترکیه و تغییر جمعیت محلی در آن است (Bilgen, 2019, 543). این در حالی است که طبق اعلامیه‌های متعدد پروژه‌ها و برنامه‌های عظیم توسعه‌ای باید منطبق با حقوق اقلیت‌ها و جوامع بومی و محلی باشند. مهم‌ترین اثر سیاسی و اجتماعی پروژه‌های سدسازی در حوزه آناتولی جنوب شرقی موسوم به گاپ را می‌توان تقویت موضع دولت ترکیه در خصوص مسئله کردها عنوان نمود. اجرای این پروژه‌ها موازنه جمعیتی را در این بخش از خاک ترکیه به ضرر کردها بر هم خواهد زد چرا که تکمیل این سدها موجب کوچ اجباری هزاران نفر از مردم کرد به سایر بخش‌های ترکیه خواهد شد. کردهای منطقه جنوب شرقی آناتولی، گاپ را اقدامی سیاسی می‌دانند، نه عمرانی که به دنبال تمایز میان کردهای ترکیه با کردهای کشورهای همسایه است و هدف پروژه ادغام کردهای ترکیه در جامعه و هویت ترکی این کشور است. همچنین کردهای ترکیه این پروژه را موجب آواره شدن خود و زیر آب رفتن تاریخ مردم این جوامع می‌دانند. پروژه‌ی گاپ منجر به جابه جایی حدود ۳۵۰۰۰۰ نفر شده است که بیشتر آوارگان از کردها هستند، اگرچه دولت برنامه‌هایی را برای تضمین غرامت در نظر گرفته است، اما بخش بزرگی از آوارگان کرد از چنین غرامتی محروم شده‌اند .جابه جایی کردها منجر به پراکندگی جمعیت آن‌ها و تشدید جنگ با کردهای افراطی را منجر می‌شود (Meiger, 2018, 7). جنگ فرهنگی که دولت ترکیه به راه انداخته است بخشی از جنگ نابودی کردها است و با جنگ نظامی تفاوتی ندارد و فقط شکل‌ها تغییر می‌کند اما هدف ثابت می‌ماند. با ساختن سد در وسط روستاهای کردی که به زندگی عادی

مشغول بودند، تلاش می‌کنند هزاران نفر را به شهرهای بزرگ آواره کنند، که این نقض حقوق اقلیت‌ها است و نقض ماده ۱۲ کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازمان ملل با عنوان حق مشارکت مردم محلی در زندگی فرهنگی می‌باشد (Committee on Economic, Social and Cultural Rights, 2011, 8). طرح‌های توسعه و احداث سد، باعث شده است که میراث تمدن هزار ساله شهرهای کردی در ترکیه و آثار به جا مانده از تاریخ کهن این ملت زیر آب مدفون شود و شهر تاریخی حسنکیف[1] و ۲۰۰ روستا و آبادی به زیر آب رود (Fadaei fard, 2021, 6). بر اساس بند ۳ ماده ۶ کنوانسیون حمایت از میراث‌های فرهنگی و طبیعی (۱۹۷۲) هر یک از دولت‌های عضو کنوانسیون متعهد می‌شوند که از هرگونه اقدامی که ممکن است مستقیم یا غیرمستقیم به میراث فرهنگی و طبیعی مذکور در مواد ۱ و ۲ واقع در قلمروی خود و یا سایر دولت‌های متعاهد این کنوانسیون لطمه زند، خودداری کنند (UNESCO World Heritage Convention, 1972). همچنین در اجرای پروژه گاپ، کشاورزی صنعتی و بهره‌برداری بی‌رویه از زمین و آب صورت می‌گیرد که منطبق با توسعه پایدار نیست و نمی‌تواند تأمین کننده منافع مردم محلی (کردها) و اقتصاد ملی در درازمدت باشد. بنابراین، توسعه پایدار در سیاست‌های زیست محیطی، اقتصادی و اجتماعی نه تنها برای مردم ترکیه به خصوص مناطق کردنشین آن و همچنین برای کشورهای تحت‌تأثیر این طرح دیده نمی‌شود. در حالی که در کنوانسیون منع و مجازات ژنوساید (نسل‌زدایی) سال ۱۹۴۸، اعلامیه رفع تمامی اشکال نابرابری و تبعیض مبتنی بر مذهب و عقیده، کنوانسیون حقوق کودک یونسکو سال ۱۹۶۰، اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)، کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنایت نسل‌کشی، کنوانسیون بین‌المللی حذف کلیه اشکال تبعیض نژادی مصوب سال ۱۹۸۱ مجمع عمومی، اعلامیه حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌های ملی، قومی، دینی یا زبانی مصوب سال ۱۹۹۲ مجمع عمومی، همه افراد بشر فارغ از توجه به جنسیت، مذهب، قومیت، اقلیت، فرهنگ، اندیشه، دارای اصالت، ارزش و شرافت هستند و دولت‌ها متعهدند به حقوق تمامی این اقشار توجه کنند و در خصوص هیچ اقلیتی تبعیض روا ندارند (Nik rosh rostami, 2020, 54).

٦. پروژه داپ و پیامدهای آن بر کشورهای منطقه

داپ (DAP) یا آناتولی شرقی پروژه متأخر و گسترده سدسازی ترکیه- از سال ۱۹۸۸ شروع شده است و

1- Hasankeyf

برخلاف گاپ، ترکیه برای جلوگیری از ایجاد جو بین‌المللی علیه آن در انتشار اطلاعات آن سخت‌گیری می‌کند. به همین دلیل آمارهای متفاوتی از احداث ۱۰ تا ۹۰ سد و طرح آبیاری در قالب پروژه داپ مطرح شده است. پروژه داپ که بخش عمده‌اش روی حوضه ارس و کورا ساخته می‌شود به‌طور مستقیم بر جمهوری اسلامی ایران، ارمنستان و جمهوری آذربایجان تأثیرگذار است (Kazemi, 2022, 48). که در ادامه به پیامدهای این پروژه بر کشورهای منطقه از منظر حقوق آبراهه‌های بین‌المللی، حقوق بین‌الملل محیط زیست و حقوق اقلیت‌ها می‌پردازیم.

٦-١. پیامدها از منظر حقوق آبراهه‌های بین‌المللی

جمهوری اسلامی ایران: میزان وابستگی ایران به آب‌های فرامرزی حدود ۷ درصد است اما این وابستگی در مواردی همچون دشت مغان به ۸۰ درصد می‌رسد (Azadbakht & Nowruz, 2008, 194). رودخانه ارس، رودخانه‌ای دائمی و فرامرزی است که بین چهار کشور ایران، ترکیه، جمهوری آذربایجان و ارمنستان در جریان است. رودخانه ارس در گذشته عموماً به‌عنوان رودخانه‌ای داخلی برای ایران محسوب بوده است. بعدها با تأسیس امپراتوری عثمانی، گسترش آن به سمت شرق و قراردادهای مرزی که با ایران از دوره صفویان به بعد به امضا رسیده، ارس تبدیل به رودخانه‌ای مشترک بین ایران و عثمانی گردید (عهدنامه‌های گلستان۱۸۱۳ و عهدنامه ترکمانچای۱۸۲۸). نکته مهم اینجاست که با امضای این توافقنامه‌های مرزی و این که ایران حدود حاکمیت عثمانی‌ها را به رسمیت شناخت، عمده سرشاخه‌ها و سرچشمه‌های ارس در خاک عثمانی قرار گرفتند و سرزمین‌های ایرانی قفقاز و آذربایجان به عنوان مناطق پایین‌دستی این رودخانه فرامرزی تلقی شدند (Heydarzadeh, 2022). ابر پروژه در دست اجرای ترکیه در حوضه ارس، پروژه آناتولی شرقی موسوم به داپ است که با تکمیل آن، جمهوری اسلامی ایران را نیز به صورت مستقیم تحت تاثیر کاهش آورد آب قرار خواهد داد(Kalantari & Hikmatara, 2020, 1). این در حالی است که رودخانه ارس رودخانه‌ای فرامرزی است و قواعد حقوق آبراهه‌های بین‌المللی در مورد این رودخانه جاری است (Kazemzadeh dolatabadi & Shafiei, 2021, 94). در زمان شوروی همه چیز نصف بود، اما الان سه یا چهار کشور جدید با ما هم مرز شده‌اند پس می‌طلبد طبق حقوق آبراهه‌های بین‌المللی حق‌آبه ما حفظ شود. ما هیچ وقت سر حق آبی خودمان با کشورهای تازه استقلال یافته مذاکره نکردیم. هرچند که بر اساس مواد پنج، شش و هفت کنوانسیون حقوق استفاده‌های غیرکشتیرانی از آبراهه‌های بین‌المللی سال ۱۹۹۷ سازمان ملل، کشورهای بالادست رودهای بین‌المللی حق احداث و اجرای پروژه‌های زیربنایی آبی را در بالادست رودخانه به طوری که سبب بروز مشکلات و آسیب‌های جدی به

کشورهای پایین دست شوند را ندارند. اما ترکیه در دهه‌های اخیر با احداث سدهایی بر روی این رودخانه‌ها سبب بروز مشکلات فراوانی برای کشورهای منطقه شده است (Asari, 2016, 4-5).

جمهوری آذربایجان: اقدامات سدسازی کشور ترکیه در قالب پروژه داپ بر خلاف موازین حقوق آبراهه‌های بین‌المللی است و جمهوری آذربایجان به عنوان کشور پایین دست رودخانه فرامرزی ارس از این اقدامات ترکیه متضرر شده است و با کمبود آب و عدم کیفیت آن در این حوزه آبریز مواجه است. آذربایجان، تنها کشور جنوب قفقاز است که قرارداد کنوانسیون حفظ و استفاده از مسیر آب‌های مرزی و دریاچه‌های بین‌المللی (کنوانسیون ۱۹۹۲هلسینکی) را امضا کرده است این کشور همچنین در حوزه ارس با جمهوری اسلامی ایران توافقنامه امضا نموده است (UN-Water, 2012, 17). با این حال کشور ترکیه با اجرای پروژه داپ ناقض قواعد آبراهه‌های بین‌المللی و همچنین برخلاف اصل تمامیت ارضی مطلق می‌باشد که در چارچوب این اصل کشورهای پایین دست حق تقاضای یک جریان طبیعی آب از لحاظ سرعت و کیفیت را از کشورهای بالادست دارا می‌باشند. طبق این اصل دولت ساحلی رودخانه نمی‌تواند در وضع طبیعی دولت خود تغییرات جدی ایجاد کند به طوری که سبب تغییرات و اثرات منفی مهمی در سایر دولت‌ها شود زیرا این تغییرات بر تمامیت ارضی دولت‌های پایین دست اثر خواهد گذاشت.

ارمنستان: در ارمنستان ۳۱ سد در دست بهره‌برداری، ۳۲ سد در حال ساخت است و مطالعه اولیه برای ۶۷ سد هم انجام شده است و در مجموع ساخت ۱۳۰ سد در ارمنستان مطرح است (Haji parvaneh, 2021). با این سدسازی‌های ترکیه، ارسِ نیمه‌جان به ارمنستان می‌رسد تا با عبور از این کشور وارد ایران شود و پس از آن، در آذربایجان به رود کورا می‌پیوندد و در دریای خزر از خروش باز می‌ایستد. اما مهم این است که، قبل از رسیدن ارس به ایران، ارمنستان هم از جوش و خروش این رود کم می‌کند چرا که دو سد بزرگ با ظرفیت ۲۵۰ میلیون مترمکعب و ۹ سد کوچک ۵ تا ۱۰۰ میلیون مترمکعبی در مسیر آن احداث کرده است. اگر چه طبق گزارشات، نقش سدهای ارمنستان بیشتر کنترل سیلاب‌ها بوده اما سدهای عظیم و غول‌آسای ترکیه در پروژه داپ است که نگرانی‌ها از جریان زندگی ارس را بیشتر کرده است. آنچه اقدامات ترکیه در حوزه ارس را بیش از ارمنستان برجسته می‌سازد حجم بالای ذخیره سدها و سیاست نیمه رسمی این کشور در بهره‌برداری از منابع آبی مشترک با کشورهای همسایه متأثر از نگرش‌های استراتژیک نهفته است (Ramadan, 2020, 2) که این نقض کنوانسیون ۱۹۹۷ نیویورک می‌باشد که در ماده ۵ کنوانسیون کشورها را به استفاده منصفانه و معقول از منابع آبی مشترک متعهد می‌کند.

۶-۲. پیامدها از منظر حقوق بین‌الملل محیط زیست

ایران: سدهای ترکیه موجب از بین رفتن کشاورزی درکشورهای همسایه و نابودی انواع گونه‌های آبزیان و پرندگان مهاجر شده است و پس از آن تغییر اقلیم در زاگرس هم اتفاق افتاده است. درست است که تغییر اقلیم پدیده‌ای جهانی است، اما در ایران ابتدا درخوزستان و سپس به ایلام و اکثر کشور کشیده شده است که منشا اصلی آن، گرد و غبارهای خارجی است. این امر علاوه بر تاثیرات مخرب محیط زیستی باعث مهاجرت میان کشورها نیز شده است. در حوضه آبریز ارس مسئله آلودگی آب هم وجود دارد. همین امر موجب از بین رفتن آبزیان و به وجود آمدن انواع مریضی‌ها می‌شود (Mergan, 2022, 2). برای ایران به عنوان یکی از کشورهای منطقه پروژه داپ از پروژه گاپ مهم‌تر است چرا که سدسازی در پروژه گاپ روی دجله و فرات می‌باشد و ایران تقریبا بالادست است و عمده اثر پروژه گاپ روی ایران بحث خشک شدن تالاب هورالعظیم به عنوان یکی از بخش‌های تالاب بین‌النهرین است. تالاب بین‌النهرین از سه تالاب بین‌المللی هورالمرکزی، هورالحمار و هورالعظیم یا هورالهویزه تشکیل شده است که سدسازی ترکیه باعث خشکاندن این تالاب‌ها می‌شود. کشور ایران باید نگران سرمایه‌گذاری چند هزار میلیاردی خود برای توسعه اراضی کشاورزی پایین دست سد خدا آفرین نیز باشد (Mianabadi, 2022). کاهش آب ارس به واسطه پروژه داپ، انتقال آب به دریاچه در حال خشک شدن ارومیه را تضعیف یا حتی منتفی خواهد کرد که نقض کنوانسیون سازمان ملل متحد برای مبارزه با بیابان‌زایی (۱۹۹۴) می‌باشد. همچنین نقض اعلامیه استکهلم (۱۹۷۲) که دولت‌ها بر اساس منشور ملل متحد و اصول حقوق بین‌الملل دارای حق حاکمه مبنی بر بهره‌برداری از منابع خود به موجب سیاست‌های زیست محیطی خود هستند و مسئولیت دارند تضمین کنند که فعالیت آن‌ها در چارچوب صلاحیت و کنترلشان موجب خسارت به محیط زیست دیگر دولت‌ها یا مناطق فراتر از حدود صلاحیت ملی‌شان نشود (Rezaei & Jalalian, 2018, 318). بنابراین اجرای پروژه داپ اثرات مخربی بر محیط زیست ایران وارد می‌سازد.

جمهوری آذربایجان: نزدیک به نیمی از این کشور یعنی ۴۹/۶ درصد درحوضه ارس-کر قرار دارد. حوضه کُر- ارس ۲ میلیون و ۷۱۴ هزار و ۷۵۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و ۱۸/۲درصد آن در اختیار جمهوری آذربایجان است (UNDP/GEF, 2013, 19). برای جمهوری آذربایجان، تأمین آب از منابع سطحی در حوضه ارس بسیار بیشتر از ارمنستان اهمیت دارد. عوامل اصلی تعیین کننده در این زمینه، جمعیت زیاد، آب و هوای خشک‌تر و وابستگی بیشتر به منابع رودخانه به عنوان منبع اصلی تأمین آب است (UNDP/GEF, 2013, 52). حوزه ارس برای جمهوری آذربایجان، اهمیت فراوانی دارد چرا که در حدود ۱۸۲ هزار هکتار اراضی دشت میل در جمهوری آذربایجان به ارس وابسته است (Shirzad, 2022, 8). طبق

تحقیقات صورت گرفته رودخانه بین‌المللی ارس توسط فاضلاب‌های صنعتی، استخراج فلز و ترکیبات پرتوزا آلوده می‌شود که کشور آذربایجان به عنوان یکی از کشورهای پایین دست ارس از این آلودگی‌ها رنج می‌برد و سطح کیفیت آب در این حوزه را با مشکل مواجه ساخته است (Karimi, 2012, 136). این در حالی است که طبق اصل ۲۱ بیانیه استکهلم (۱۹۷۲) دولت‌ها، مطابق با منشور سازمان ملل و اصول حقوق بین‌الملل از نظر استفاده از منابع خود دارای حقوق حاکمه می‌باشند اما باید سیاست‌های زیست محیطی خود را طوری برنامه‌ریزی کنند که به محیط زیست سایر کشورها یا مناطق خارج از قلمرو کشور خودشان صدمه‌ای وارد نکنند (Rezai miahinnejad, 2019, 27-31).

ارمنستان: داپ بر محیط زیست ارمنستان تاثیرات منفی گذاشته است و آب در این حوزه آبریز را با مشکل مواجه ساخته است. اما ذکر این نکته مهم است که خود کشور ارمنستان به عنوان کشوری که همراه ترکیه بالادست هیدروپلیتیکی رودخانه ارس محسوب می‌شوند نیز از جمله کشورهای است که در آلوده کردن رودخانه فرامرزی ارس نقش عمده‌ای دارد. وجود نیروگاه متسامور و دفع زباله‌های اتمی نیروگاه، ریختن پساب‌های کارخانجات متعدد معادن مس و طلا و آلومینیوم که سبب تغییر رنگ آب رودخانه نیز شده است، نمونه‌هایی از بی‌توجهی کشور ارمنستان به بحث محیط زیست حوزه رود ارس است. ارمنستان ۱۰۰ درصد و جمهوری آذربایجان ۵۰ درصد فاضلاب خود را به رودخانه ارس سرازیر می‌کنند (Masafari, 2020, 10). یکی از مهم‌ترین خطرات بهداشتی و زیست محیطی ناشی از آلودگی آب رودخانه ارس توسط معدن مس آگاراک، تخلیه سرب به آب رودخانه ارس است که منجر به آلودگی شدید آب ارس شده و نهایتا آب سد خداآفرین را نیز آلوده نموده است. با توجه به مصارف شرب احتمالی و آبیاری محصولات کشاورزی، این موضوع می‌تواند بسیار مهم باشد که آلودگی‌ها وارد زنجیره غذایی می‌شود و بیماری‌های متعدد را در پی دارد (Masafari, 2020, 13). اصل ۲۱ اعلامیه استکهلم (۱۹۷۲) بر دولت‌ها تکلیف می‌کند که آن‌ها باید اطمینان حاصل نمایند، فعالیت‌هایی که در محدوده نظارت و قلمروشان انجام می‌شود، به محیط زیست کشورهای دیگر یا محیط زیست هر ناحیه‌ای فراسوی قلمرو ملی‌شان، خسارت عمده‌ای وارد نمی‌آورد (Porashmi & Mousavi, 2011, 84). همچنین قواعد مربوط به حفظ، نگهداری و مدیریت آب‌های بین‌المللی که در ماده ۲۱ این کنوانسیون عنوان شده است که دولت‌ها موظفند از پدیدآوردن هرگونه آلودگی در آبراه‌های بین‌المللی خودداری کنند. مبانی نظری مواد ۲۲ و ۲۹ کنوانسیون بر اساس اصل حقوقی ممنوعیت وارد آوردن خسارت بر قلمرو سرزمینی دولت دیگر بنا شده است. بر همین اساس ماده ۲۲ دولت‌های ساحلی را ملزم می‌کند که پیش‌بینی‌ها و پیش‌گیری‌های لازم را در جهت

حفاظت از منابع مشترک آبی به انجام رسانند تا موجب ضرر و زیان به دیگر کشورها نشوند (Akbari & Mashhadhi, 2019, 318).

٦-٣. پیامدها از منظر حقوق اقلیت‌ها

ترکیه: هدف عمده ترکیه از سدسازی در مناطق شرقی خود مواجه با مسئله کردها و ترکی‌سازی منطقه آناتولی شرق و جنوب شرق با استفاده از زیرساخت‌های هیدرولیکی و استفاده و بهره‌برداری از منابع آب است. بطورکلی مناطق شرق و جنوب شرق ترکیه از نظر اقتصادی اجتماعی و سیاسی توسعه نیافته هستند. اصلی‌ترین دلیل این توسعه نیافتگی هم مسئله قومیت و هویت است. ترکیه درصدد است با این سدها و طرح‌های آبیاری-کشاورزی تغییرات اجتماعی در منطقه ایجاد کند و کنترل قومیتی هدف اصلی ترکیه است (Mergan, 2022, 3) طبق اظهارات پیمانکار پروژه سد کاراکورت، که این سد از مجموعه سدهای پروژه داپ ترکیه می‌باشد، برخی از اهالی روستای کاراکورت حاضر به ترک و تخلیه خانه‌های خود پیش از آبگیری سد نشده بودند و مشکل آبگرفتگی برای برخی خانه‌ها به وجود آمده است. در روستای کاراکورت همچنین ۲۰ خانه تاریخی و یک کلیسای تاریخی ثبت شده متعلق به سده نوزدهم وجود دارد که چگونگی حفاظت از آن‌ها پس از آبگیری سد محل بحث است (Haberturk, 2020, 12). ناپدید کردن تاریخ کردی و تخریب تمدن هزاران ساله کردها در ترکیه بر اثر سدسازی نمونه آشکاری از نقض حقوق اقلیت‌ها توسط کشور ترکیه می‌باشد. چرا که اگر دخالت دولت در شیوه زندگی گروه‌های اقلیت به نحوی باشد که مانع بهره‌مندی آن‌ها از فرهنگ خود شود آن اقدام ناقض ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی خواهد بود. همچنین ماده یک قطعنامه ۴۷/۱۳۵ مجمع عمومی در ۱۸ دسامبر۱۹۹۲، خاطر نشان می‌سازد که دولت‌ها متعهد به حمایت از موجودیت و هویت اقلیت‌های داخل سرزمینشان و اتخاذ قواعد و مقررات و اقدامات مناسب برای نیل به این هدف هستند(Zamani, 2005, 161). از این رو اعلامیه ۹ ماده‌ای ۱۸ دسامبر۱۹۹۲ مجمع عمومی، حمایت از موجودیت و هویت اقلیت‌ها را از وظایف دولت‌ها دانسته است. بند اول ماده ۱ این اعلامیه مقرر می‌دارد که دولت‌ها باید از موجودیت و هویت اقلیت‌های ملی، نژادی، فرهنگی، مذهبی و زبانی واقع در قلمرو خود حمایت کرده و شرایط و وضعیت مربوط به ارتقاء و رشد هویت آن‌ها را تشویق کنند (Mardani, 2006, 12).

نتیجه‌گیری

ضعف برخی از قواعد و مقررات بین‌المللی متقن و دارای ضمانت اجرایی در حوزهٔ آب‌های بین‌المللی و همچنین عدم اجرای این قواعد که تحت‌تأثیر شرایط سیاسی می‌باشد باعث شده است تا کشورهای مختلفی

از جمله ترکیه با گروگان‌گیری آب رودخانه‌های مشترک در بالادست، اقدام به سدسازی‌های گسترده کنند. تا بدین‌ترتیب دسترسی دیگر همسایگان خود به منابع آبی مورد نیاز آن‌ها را کاهش دهند تا از پی آن امکان بهره‌گیری از فشار سیاسی در راستای سیاست‌های خارجی خود را داشته باشند. موضوعی که با اقدامات سدسازی ترکیه، پیش از این عراق و سوریه را تحت‌تأثیر قرار داده و اکنون ایران، ارمنستان و جمهوری آذربایجان را هدف گرفته است. پروژه‌های سدسازی گاپ و داپ به ترکیه این امکان را داده است که کنترل جریان محوری‌ترین رودخانه‌های غرب آسیا یعنی دجله، فرات و ارس را داشته باشد و هژمونی آبی خود را چارچوب‌بندی کند. با ارزیابی و تحلیل قواعد حقوقی از جمله حقوق آبراهه‌های بین‌المللی، حقوق بین‌الملل محیط زیست و حقوق اقلیت‌ها این نتیجه می‌گیریم که پروژه‌های سدسازی ترکیه موسوم به گاپ و داپ در قالب حاکمیت داخلی کشورها نمی‌گنجد و تأثیرات فرامنطقه‌ای بسیار فراوانی دارد. باید گفت ترکیه به دنبال آن است که با به بند کشیدن دجله، فرات و ارس، هژمون غرب آسیا شود چرا که در شرایط بحران آب، کشوری که برتری هیدورپلیتیکی دارد توانایی اعمال اراده و کسب موقعیت هژمونیک را دارد. این در حالی است که باید از آب به عنوان محوری زمینه‌ساز برای همکاری منطقه‌ای و منشاء تعامل بین کشورهای منطقه استفاده کرد و تعریف و اجرای طرح‌ها، بر پایه منافع مشترک با محوریت منابع آب فرامرزی در چارچوب سیاست رسمی آب در نظر گرفته شود، نه به عنوان محور درگیری و تنش کشورها با یکدیگر. حکومت ترکیه بایستی حقوق کشورهای جمهوری اسلامی ایران، ارمنستان، جمهوری آذربایجان، سوریه و عراق را در این مورد به رسمیت بشناسد. چرا که رودخانه‌های دجله، فرات و ارس جزء رودخانه‌های مشترک بین‌المللی هستند و برای احداث سد بر روی آن‌ها به رعایت حقوق کشورهای پایین‌دست، همکاری و جلب رضایت این کشورها نیاز است که البته دولت ترکیه بدون در نظر گرفتن این موارد پروژه‌های عظیم سدسازی خود را در قالب طرح‌های بزرگ گاپ و داپ بر روی رودخانه‌های دجله، فرات و ارس پیش می‌برد. تا به حال نیز هیچ اقدام یا اعتراض کارسازی از سوی دولت‌های مذکور در خصوص سیاست‌های آبی کشور ترکیه به‌طور جدی اتخاذ نشده است، همین امر موجب داشتن حس مالکیت حکومت ترکیه بر آب‌های بین‌المللی و منطقه‌ای رودخانه‌های دجله، فرات و ارس شده است که این اقدامات سدسازی کشور ترکیه نقض قواعد حقوق بین‌الملل از جمله حقوق آبراهه‌های بین‌المللی، حقوق بین‌الملل محیط زیست و حقوق اقلیت‌ها می‌باشد. کشورهای جمهوری اسلامی ایران، ارمنستان، جمهوری آذربایجان، سوریه و عراق در نهایت می‌توانند از ترکیه به دلیل نقض قواعد حقوق بین‌الملل از جمله ماده ۵ قاعده استفاده منصفانه در حقوق آبراهه‌های بین‌المللی و

همچنین ماده ۱۲کنوانسیون آبراهه‌های بین‌المللی، قاعده عدم خسارت، اصل پیشگیری و احتیاط در حقوق بین‌الملل محیط زیست و نقض ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶)، ماده یک قطعنامه ۴۷/۱۳۵ مجمع عمومی (۱۹۹۲)، بند ۳ ماده ۶ کنوانسیون حمایت از میراث‌های فرهنگی و طبیعی(۱۹۷۲)، حقوق اقلیت‌ها شکایت کنند و این تعهدات را از طریق سازمان ملل و دیوان بین‌المللی دادگستری رسیدگی کنند چرا که با بزرگترین خطر زیست محیطی خود در تاریخ رو به رو هستند.

References

Akbari, N., & Mashhadhi, A. (2019). Threats and environmental obligations of the Turkish government in the implementation of the GAP project regarding adverse environmental effects in Iran (Rizgardha), *International Legal Journal*, No. 61, 311-351. (in persian)

Alioglu, S. (2019). *Evaluation of the regime and environmental flow of the Hirmand River under the influence of Kamal Khan dam operation using the capacity of international conventions*, Master's thesis, Tarbiat Modares University, Faculty of Agriculture. (in persian)

Araghchi, A. (2014). Water diplomacy, from conflict to cooperation, *World Politics Quarterly*, 3(4), 91-119. (in persian)

Azad bakht, B., & Nowrozi, Gh. (2008). *Geography of Iran's waters*, publications of the Geographical Organization of the Armed Forces. First Edition. Tehran .(in persian)

Bigdley, A. (1989). *The Political-Economic History of Iraq*, Institute of Historical Studies and Publications of the Heritage of Nations, Tehran .(in persian)

Bilgen, Arda. (2019). The Southeastern Anatolia Project (GAP) in Turkey: An Alternative Perspective on the Major Rationales of GAP, Journal of Balkan and Near Eastern Studies, 21(5), 532-552

Cassar, A. Z., & Bruch, C. E. (2003). Transboundary environmental impact assessment in international watercourse management. NYU Envtl. LJ, 12, 169

Committee on Economic, Social and Cultural Rights (2011). "Dam construction in Turkey and its impact on economic, cultural and social rights, Submission to the UN Committee on Economic, Social and Cultural Rights for its 46 th Session", (2- 20 May 2011).

Dashti, T. (2011). Conceptualization of Ethnicity and Ethnic Minority as an Element of Political Society, *Political and International Research Quarterly*, No, 9. (in persian)

Declation of Madrid. (1911). International Regulation regarding the Use of International Watercourses for Purposes other than Navigation, available at: https://www.hlrn.org/img/documents/Declaration%20Madrid%201911.pdf

Espoo. (2022). Convention on Environmental Impact Assessment in a Transboundary Context, Available at: https: //treaties.un.org/doc/Treaties/1991/02/19910225%2008-29%20PM /Ch_ XX V II_04p.pdf.

Fadaeli, M. (2017). Protection of religious minorities in the Islamic legal system and the international human rights system, *Quarterly Journal of Comparative Islamic and Western Laws*, 4(1). (in persian)

Fadai Fard, M. (2021). Dam construction in Türkiye and crises bigger than war, *Ilna news*

agency, Khobar code 1157502. https://www.ilna.news/fa/tiny/news-1157502. (in persian)

Farhadi, F.(2021). Hydropolitics of Tigris and Euphrates in the horizon of 2026 and 2030, *Islamic World Institute of Future Studies*, 68. (in persian)

Fatahi, H. (2007). *Examining the principle of non-discrimination regarding ethnic minorities in international covenants of civil and political rights*, Master's thesis, University of Tehran. (in persian)

Habertürk. (2020). Karakurt barajında kilise, mezarlık ve tapu tartışması, Available at: https://www.haberturk.com/son-dakika-haberler-karakurt-barajinda-mezarlik-ve-tapu-tartismasi-2662755.

Haji parvaneh, I. (2021). ISNA's full report of the meeting of the environmental faction on the process of building dams by the neighbors, *Iran Students News Agency "ISNA"*, news code: 1400090704967, Sunday, December 7. (in persian)

Halabian, A. H., & Shabankari, M. (2016). Investigating the process of temporal-spatial changes of Mesopotamia wetlands and factors affecting it, *Human and Environment Quarterly*, No. 94, 9-23. (in persian)

Heidarzadeh, T.; Jamali, H. R, & Gholami, M. (2017). Legal review of the increase in the phenomenon of fine dust in Iran and neighboring countries (with an emphasis on Iraq), *Political and International Research Quarterly*, 8(23), 35-61. (in persian)

Hekmatara, H. (2022). Water disputes between Iran and Turkey in the Aras basin and how to manage them, *Institute of Iran and Eurasia Studies*, 3 Mehr, short link: https://www.iras.ir/?p=6432. (in persian)

Helsinki Rules. (1966). International Law Association: The Helsinki Rules on the Uses of the Waters of International Rivers, available at: https://www.internationalwaterlaw.org/documents/intldocs/ILA/ILA-HelsinkiRules1966-as_amended.pdf

http://ardabilli.blogfa.com/post/238.

https://www.enerjiatlasi.com/akarsular/aras-nehri.html.

Icold-cigb. (2018). Number of Dams by Country Members (last visited on 17 May 2018)in:http://www.icoldcigb.net/article/GB/world_register/general_synthesis/number-ofdams-by-country-members.

Jan peror, M., & Abbasi, F. (2021). Relations between Iran and Turkey from the perspective of water resources, *geography and human relations*, 3(4), 44-56. (in persian)

Kalantari, J., & Hekmatara, H. (2020). Hydropolitical investigation of Turkish dam constructions in Aras Basin, 9th National Conference on Rain Catchment Surface Systems, *Tabriz University*. (in persian)

Karimi, B. (2012). *Hydropolitics of Aras border river (conflict or cooperation)*, master's thesis, political geography, Ferdowsi University of Mashhad. (in persian)

Kazemi, A. (2021). GAP and DAP projects of Türkiye from the point of view of international law and the mission of the media, *International Media Research Journal*, 7(1), 45-85. (in persian)

Kazemzadeh dolatabadi, A., & Shafiei, N. (2021). integrated management of water resources and river basin; Case study: Ars-Kor water basin, *Central Asia and Caucasus Studies Quarterly*, No. 114, 91-129. (in persian)

Kazemzadeh, A. (2022). Turkey's move to build a dam on the Ares River, *Ilna*, *Stare Sobh Online*, Khobar code 388855. (in persian)

Kieran Cooke .(2019). Before the flood: Turkey's new dam set to wash away past despite

uncertain future, Available at: https://www. middleeasteye. net/ news/ flood- turkeys- new-dam- set- wash- away- past- despiteuncertain- future.
Kirschner, Adele J. & Tiroch Katrin. (2012). The Waters of Euphrates and Tigris: An International Law Perspective", Max Planck Yearbook of United Nation Law, 16
Kliot, N. (2005). Water Resources and Conflict in the Middle East London: Routledge.www.odci.gov/cia/publications/factbook.
Marsden, S. (2011). The Espoo Convention and Strategic Environmental Assessment Protocol in the European Union: Implementation, Compliance, Enforcement and Reform. Review of European Community & International Environmental Law, 20(3), 267-276
Masafari, M. (2020). *Research project of documenting health-environmental damages of Aras River water pollution with emphasis on the border area of Armenia*, Health and Environment Research Center of Tabriz University of Medical Sciences, Water and Soil Pollution Management and Protection Office of Environmental Protection Organization. (in persian)
Masrour, M. (2017). *Political dimensions of water issues (hydropolitics) of Iran and its neighbors and its future prospects*, master's thesis of political science, Imam Sadeq University. (in persian)
Meijer, Laura. (2018). The Southeastern Anatolia Project (GAP): water, counterinsurgency, and conflict", Course "Food Security in International Politics: The Middle East and Africa", sciences po, kumait program.
Mergen, L. (2022). Iran's Farewell to Aras / How does Turkey's DAP project silently dry up Iran's water resources? *Chosen Analytical News Database*, Khobar code 673478. https://www.entekhab.ir/002pCY. (in persian)
Mianabadi, H. (2022). Goodbye Aras; Erdogan's DAP program, changing the identity of Turkish Kurds and creating a problem in the country's drinking water, *Aftab analysis news site*, Khobar code 673478. http://www.ensafnews.com/343031. (in persian)
Mianabadi, H., & Amini, A. (2019). Complexity of water, politics, and environment in the euphrates and tigris river basins. *Geopolitics 15*(54), 54-86. (In Persian)
Mohammadi, A. (2016). Dam construction in Türkiye, desertification in Iraq; A look at the huge GAP project in Turkey and its effects on the Tigris and Euphrates basin, *Jahan Sabz Monthly*, No. 4 and 5. (in persian)
Mohammadi, A. (2019). The effect of unsustainable dam construction in Turkey on Iran. Economy News, news code: 299703. https://www.eghtesadnews.com/fa/tiny/news-299703. (in persian)
Navari, A. (2018). The construction and commissioning of the Ilisu Dam in Turkey and the phenomenon of particulate matter in Iran: the priority of principles related to international environmental law, *legal studies*, 10(4), 219-261. (in persian)
New York Convention. (1997). Convention on the Law of the Non-navigational Uses of International Watercourses, available at: https://legal.un.org/ilc/texts/instruments/english/conventions/8_3_1997.pdf
Nikroshrostami, M. (2020). The rights of ethnic-religious minorities in international human rights documents, *human rights research paper*, fifth year, 4(19), 13-59. (in persian)
Ozkar. (2015). Gap, Kop, Dap Ve Tragep İle 10,8 Milyar Dolar Katlı Sağlanacak (With Gap, Kop, Dap and Tragep 10.8 billion Dollars Will Be Provided). www.kamugundemi.com. Available.
Piri Sarmanello, A. (2018). *Turkish Gap Project, Regional Trouble and Israel's Interests*,

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

International Center for Peace Studies. (in persian)

Porfashmi, A., & Arghand, B. (2017). *International Environmental Law*, second edition, Dadgstar Publications, Tehran. (in persian)

Porfashmi, S. A., & Maryam elsadat, M. (2011). The international responsibility of governments in environmental law, *encyclopedia of law and politics*, 7(15), 75-92. (in persian)

Qarehgozlou, M. (2017). Iran holds Turkey partly accountable for dust storms; Turkey denies, Available at: https://www.tehrantimes.com/ news/414799/Iran-holds-Turkey-partly-accountable-for-dust-stormsTurkey.

Qureshi, S. Z.; Mianabadi. H., & Hajiani, E. (2020). Analyzing the dimensions of the hydraulic mission in Turkish hydropolitics, *Iran's water resources research*, 16(1). (in persian)

Ramadan, H. (2020). Aras, Missing from the Karabakh war, *Iranian diplomacy*, 19 Bahman, news code 1999779. (in persian)

Ramzani qawamabadi, M. H., & Zare, A. (2021). Environmental disputes of the Tigris and Euphrates watershed countries regarding the Turkish government's dam construction from the perspective of international law, *Social Sciences Quarterly*, 19(1), 197-218. (in persian)

Rashidnejad, A.; Kavianirad, M., & Motaghi dastanai, A. (2020). The ratio of national convergence with the hydropolitical approach: a case study of dam construction projects in the east of Turkey, *Journal of Ethnic Social Studies*, 1(1), 303-325. (in persian)

Rezaei, A., & Jalalian, A. (2018). Turkey's international responsibility from the implementation of the GAP project with a review of international environmental law, *Law Studies*, No. 28, 159-186. (in persian)

Rezaimiahinejad, S. (2019). *Examining the works of GAP project on the environment of peripheral countries from the point of view of international environmental law*, master's thesis in the field of law, Payam Noor University, Dezful. (in persian)

Salman, M. A. (2007). The Helsinki Rules, the UN Watercourses Convention and the Berlin Rules: Perspectives on International Water Law, *International Journal of Water Resources Development*, 23(4), 625-640. (In Persian)

Shirzad, H. (2022). Türkiye seeks regional hydropolitic hegemony, *Analytical News Society A*, July 29. (in persian)

Taghizadeh ansari, M. (2014). *International Environmental Law*, Khorsandi, first edition, Tehran. (in persian)

Tahidi, A. R., & Kikhosravi, M. (2019). Treaty gap: the need to delve into the international obligations of governments in the process of building dams from the perspective of international law, *International Legal Journal*, No. 61, 385-412. (in persian)

Tsakalidou, Ilektra. (2013). The Great Anatolian Project: Is Water Management a Panacea or Crisis Multiplier for Turkey's Kurds? Available at: https://css.ethz.ch/en/services/digital-library/articles/article.html/167922

UN –Water (2012). Status Report on the Application of Integrated Approaches to Water Resources Management, Available at: https://www.un.org/waterforlifedecade/pdf/un_water_status_report_2012. pdf, Accessed on: 20 April 2020.

UNDP/GEF (2013). Transboundary Diagnostic Analysis for the Kura-Aras River Basin, Baku, Tbilisi & Yerevan, Available at: https://www.ge.undp.org/content/georgia/en/home/library/environment_energy/t

ransboundary-diagnostic-analysis-for-the-kura-aras-river-basin-.html, Accessed on: 20 April 2020.
UNESCO World Heritage Convention (1972). CONVENTION CONCERNING THE PROTECTION OF THE WORLD CULTURAL AND NATURAL HERITAGE, Available at: https://whc.unesco.org/archive/convention-en.pdf
Warner, J. (2012). The struggle over Turkey's Ilısu Dam: domestic and international security linkages. International Environmental Agreements: Politics, Law and Economics, 12(3),231-250., Available at: https://link.springer.com/article/10.1007/s10784-012-9178.
Zaki, Y., & Asdalahi, S. S. (2020). Hydropolitics of the Turkish Gap project and its impact on the environmental security of Iraq and Syria, *Space Political Analysis Quarterly*, 3(1). (in persian)
Zaki, Y.; Delshadzadeh, J., & Karimi, B. (2015). Investigation and analysis of hydropolitics of international rivers with an emphasis on Aras border river, *Military and Security Geography Quarterly*, 1(1). (in persian)
Zamani, S. Gh. (2005). Protection of Minorities in International Human Rights Documents, *Law and Politics*, No 15. (in persian)
Zarinpouriganeh, Q. (2013). *The hydropolitical impact of the Tigris and Euphrates rivers on Iraq's regional relations*, master's thesis in political geography, Islamic Azad University, central Tehran branch. (in persian)

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 2322-3472 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.85193.1456
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۲/۰۸/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۰۶

تحلیل الگوی رفتاری آمریکا و انگلیس در بحران آذربایجان در چارچوب نظریه نظام جهانی

جواد حقگو[۱]، محمد رادمرد[۲]

چکیده:

بحران آذربایجان از جمله رویدادهایی است که بررسی تحولات آن اهمیتزیادی دارد . آغاز و پایان غائله آذربایجان را می‌توان در سه سطحبررسی کرد :

۱-سطح فردی و تاکید بر اقدامات کسانی چون پیشه‌وری و قوام.

۲-سطح ملی؛ نقش ظلم‌های دولت پهلوی اول به مردم آذربایجان به‌عنوان عامل شروع بحران و رویکردهای نهادهای ملی(ارتش، مجلس و دولت) در پایان دادن به آن.

۳-و درنهایت سطح بین‌المللی که در آن باید به نقش قدرت‌های مهم متفق در جنگ جهانی دوم به عنوان عامل مهم آغاز و پایان بحران تأکید کرد. بر این اساس این مقاله نیز تلاش می‌کند تا این واقعه را در چارچوب نظم بین‌المللی و رویارویی قدرت‌های بزرگ مورد واکاوی قرار دهد. در این چارچوب پرسشی که در این پژوهش بررسی می‌شود از این قرار است: شباهت و تفاوت رفتار ایالات متحده و انگلیس در بحران آذربایجان را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ این پژوهش تأکید دارد با توجه به اینکه جنگ جهانی دوم برهه‌ای است که هژمون پیشین جای خود را به هژمون جدید می‌دهد، در چارچوب نظریه نظام جهانی والرشتاین و با تأکید بر مفهوم هژمون می‌توان به تحلیل شباهت‌ها و یا تفاوت‌های الگوی رفتاری دو قدرت بزرگ دنیا در این رویداد پرداخت. در این چارچوب این مقاله با رویکردی مقایسه‌ای و گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای این رویداد مهم را مورد تحلیل قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌گان: بحران آذربایجان، انگلستان، آمریکا، شوروی، هژمون

---

۱ دانشیار دانشگاه تهران، Email: jhaghgoo@ut.ac.ir
ORCID: 0000-0003-1259-2528
۲ استادیار دانشگاه مازندران، نویسنده مسئول: Email: m.radmard@umz.ac.ir
ORCID:0000-0001-5681-0019

Analyzing the behavioral pattern of US and UK in dealing with the Azerbaijan crisis from the perspective ofWorld-systems theory

Javad Haghgoo[1], Mohammad Radmard[2]

Abstract

crisis of Azerbaijan was an event that is very important to investigate. The beginning and the end of Azerbaijan's crisis can be discussed at three levels: individual level and emphasis on the actions of those such as Ja'far Pishevari and Ahmad Qavam, national level; The role of oppression of the first Pahlavi government to the people of Azerbaijan as the cause of the crisis and the approaches of national institutions (army, parliament and government) in ending it; And finally, the international level, where the role of the Allied leaders in World War II should be emphasized as an important factor in the beginning and end of the crisis. In this regard, this article has tried to analyze this event in the framework of the international order and the confrontation of great powers. In this framework, the question that is investigated in this research is as follows: How can the similarities and differences between the behavior of the United States and UK in the Azerbaijan crisis be analyzed? This research emphasizes that considering that the Second World War is a time when the former hegemon gives its place to the new hegemon, within the framework of Wallerstein's World-systems theory and emphasizing the concept of hegemony, it is possible to compare the behavior pattern of the two great powers of the world in this event. In this framework, this article has investigated this important event with a comparative approach and through the collection of library data.

Keywords: Azerbaijan crisis, England, America, Soviet Union, Hegemon

---

1- Associate Professor, University of Tehran, Iran
2- Assistant Professor, University of Mazandaran, Iran

مقدمه

بحران آذربایجان از نقاط عطف تاریخ معاصر ایران است. این بحران می‌توانست به این نتیجه بیانجامد که بخشی از خاک ایران به شوروی منضم شود و یا به‌عنوان بخش تحت نفوذ روس‌ها درآید. همچنان که این اتفاق در اروپای شرقی رخ داد و پیامدهای دامنه‌داری از خود به جای گذاشت. درباره بحران آذربایجان و دیپلماسی قوام، نقش نهاد تازه تأسیس سازمان ملل و دولت ایالات متحده آثاری چند منتشر شده است. برخی آثار پایان این بحران را در سطح فردی(خرد) مورد بررسی قرار می‌دهند و برخی دیگر به سرانجام این بحران از منظر کلان(سطح نظام بین‌الملل) توجه می‌کنند. دغدغه این مقاله بررسی این رویداد در سطح کلان است و با توجه به محدودیت‌های این پژوهش از واکاوی این بحران در سطح داخلی پرهیز می‌کنیم. آنچه این پژوهش دغدغه بررسی آن را دارد واکاوی مقایسه‌ای رفتار دو دولت در رویارویی با این بحران است. یکی انگلستان و دیگری ایالات متحده آمریکا. بنابراین پرسش مهم این است که شباهت و تفاوت رفتار ایالات متحده و انگلیس در این زمینه را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ در پاسخ بر این نکته تأکید می‌شود که برخلاف انگلستان که پایان بحران آذربایجان را با قبول این منطقه به عنوان بخشی از جغرافیای نفوذ شوروی پذیرفته بود، آمریکا پس از همراهی اولیه با انگلستان به تدریج تلاش کرد تا از نفوذ شوروی در این منطقه جلوگیری کند. آنچه فراتر از تفاوت رویکرد میان دو قدرت مرکز نظام بین‌الملل اهمیت دارد چرایی این تفاوت است، آن هم درحالی‌که رویکرد ابتدایی این دو قدرت تقریبا یکسان بود. به‌نظر می‌رسد با توجه به چارچوب نظری نظام جهانی امانوئل والرشتاین و مفاهیم مرکز و هژمون بتوان به تحلیل رفتار متفاوت ایالات متحده و انگلستان در این رویداد دست یافت. انگلستان و آمریکا قدرت‌هایی بودند که برای مهار شوروی از دو ابزار متفاوت بهره می‌بردند: اولی از ابزار تشویق و دومی تهدید. به عبارتی بهتر این دو قدرت هژمون نظام بین‌الملل با توجه به نقش خود تلاش می‌کردند تا به انحا مختلف از بازی دمینوی روس‌ها برای پیشروی پیشگیری کند. به‌نظر می‌رسد در این میان رویه آمریکایی‌ها موفقیت‌آمیزتر بود. بر این اساس این پژوهش اینگونه سازماندهی خواهد شد: ابتدا به بررسی پیشینه پژوهش خواهیم پرداخت. سپس در قالب چارچوب نظری به نظریه نظام جهانی امانوئل والرشتاین نگاهی خواهیم داشت. پس از آن به اختصار به بحران آذربایجان خواهیم پرداخت و بعد از آن الگوی رفتاری انگلیس و آمریکا را در دو بخش مجزا به بحث خواهیم گذاشت.

پیشینه پژوهش)

در زمینهٔ بحران آذربایجان و نقش قدرت‌های خارجی در آن پژوهش‌هایی چند به رشته تحریر درآمده

است. برخی از این مقالات حل بحران را از زاویه مساعی ایران مورد توجه قرار داده‌اند. از جمله پورآرین و رهبریان(1391) در مقاله‌ای با عنوان «بحران آذربایجان و دیپلماسی دولت حکیمی» به تحلیل سیاست‌های دولت برای حل این بحران پیش از روی کارآمدن قوام می‌پردازند. در واقع این مقاله به همه مساعی داخلی و خارجی ابراهیم حکیمی برای حل بحران آذربایجان می‌پردازد.

دسته‌ای دیگر از مقالات به بحران از قالب سیاست خارجی ایالات متحده می‌پردازند. جلالی(1378) در مقاله‌ای با عنوان «بحران آذربایجان و تأثیر آن در بروز و گسترش جنگ سرد» به تقابل ابرقدرت شرق و غرب در جریان بحران آذربایجان می‌پردازد. در این مقاله توضیح داده می‌شود چرا و چگونه آمریکا منافع خود را در حمایت از ایران جستجو می‌کند. همچنین وحیدی‌راد(1398) در مقاله‌ای با عنوان «تاکتیک‌های آمریکا در قبال مسئله نفت و بحران آذربایجان در دوره قوام(۱۳۲۴-۱۳۲۶)»، به ابزارهایی می‌پردازد که بوسیله آن ایالات متحده در بحران آذربایجان در کنار ایران ایستاد. به اعتقاد نویسنده، آمریکا برای پایان دادن به این بحران از دو دسته ابزارهای داخلی(در ایران) و بین‌المللی بهره برد.

پاره‌ای دیگر از پژوهش‌ها بحران آذربایجان را از منظر سیاست خارجی انگلستان مورد بررسی قرار داده‌اند. از جمله حق گو(1399) در کتابی با عنوان «تکاپوی ایران برای تجربه ایران» مواضع متغیر انگلستان در این بحران را به بحث می‌گذارد. اگرچه با نگاهی گسترده‌تر به غائله فارس که پس از این بحران رخ داد و رویکرد انگلستان در برابر این غائله و مسیری که انگلستان در این دوره در برابر ایران طی کرد را نیز مورد بررسی قرار داده است. .همچنین شیرنگی در مقاله‌ای با عنوان «نقش وینستون چرچیل در شکل‌گیری بحران آذربایجان» معتقد است تغییر سیاست انگلستان در قبال شوروی و تجهیز آن در مقابل نازی‌ها و در مقابل سیاست محافظه‌کارانه وی در مقابل رویکرد توسعه طلبانه روس‌ها در زمینه امتیاز نفت شمال و انتخابات مجلس چهاردهم در ایران زمینه شکل‌گیری بحران آذربایجان را فراهم ساخت.

در این میان آثاری نیز هستند که رویکرد کلی‌تر نسبت به بحران آذربایجان دارند. از جمله خلیلی، سلیمانی‌پور و عشرتی(1392) در مقاله‌ای با عنوان بررسی بحران آذربایجان بر پایه مدل مدیریت بحران برچر به تحلیل این بحران بر اساس بازیگر و ساختار و در قالب چهار مرحله پیدایش، گسترش، کاهش و تأثیر می‌پردازند.

در این میان کتابی نیز با عنوان «ایران و جنگ سرد» توسط لوئیس فاوست منتشر شده که رویکرد هر دو دولت آمریکا و انگلیس در قبال بحران آذربایجان را مورد واکاوی قرار داده است. این پژوهش از جمله بهترین آثار در زمینه این بحران است. فاوست همچنان که با رویکردی انتقادی به سیاست انگلیس در قبال

بحران می‌نگرد، رویکرد آمریکا را در طول این بحران طی دو دوره متفاوت تفکیک می‌کند: دوره اول آمریکایی که در قبال بحران آذربایجان مردد است و در دوره دوم دولتی که رویکردی متعهدانه را در قبال بحران در پیش می‌گیرد.

با توجه به آنچه گفته شد اکنون باید نوآوری این پژوهش را مورد اشاره قرار دهیم: تفاوت عمده این پژوهش با عموم پژوهش‌های ذکر شده را در دو رویکرد می‌توان خلاصه کرد: اول اینکه به استثنای کتاب فاوست، عمده پژوهش‌های ذکر شده به سیاست یکی از سه دولت ایران، انگلیس و آمریکا در قبال بحران آذربایجان پرداخته‌اند. بنابراین اولین ویژگی تمایزبخش این مقاله رویکرد مقایسه‌ای آن میان نوع مواجهه انگلیس و آمریکا در قبال سیاست شوروی در ایران است. دومین ویژگی تمایزبخش این مقاله که به طور خاص تفاوت این مقاله و رویکرد فاوست در کتاب «ایران و جنگ سرد» را نیز در بر می‌گیرد، بهره‌گیری از نظریه نظام جهانی امانوئل والرشتاین است. اهمیت بهره گیری از مختصات این نظریه و به‌طور خاص رویکردی که او با بهره‌گیری از مفاهیم هژمون، مرکز و پیرامون دارد سبب می‌شود تا بهتر بتوانیم نقش قابل توجه ایالات متحده برای حل بحران را مورد تأکید قرار دهیم. از این رو شاید بتوان درک بهتری دربارهٔ رویکرد متفاوت انگلیس و آمریکا در این زمینه داشت.

بحث نظری: نظریه نظام جهانی والرشتاین

نظریه نظام جهانی امانوئل والرشتاین از جمله نظریه‌های شاخص تحلیل نظم بین‌الملل در عصر پساسرمایه‌داری است. سطح تحلیل والرشتاین نه فردی و نه مبتنی بر اجتماع ملی که -همانگونه که از نظریه‌اش پیداست، جهانی است. بر اساس این نظریه برخلاف عصر امپراتوری‌های جهانی که در شرایط پیشاسرمایه‌داری معنا می‌یافت و در آن جوامع مختلف بر پایه یک مرکزیت سیاسی اداره می‌شد، جهان در عصر کنونی(اقتصاد جهانی) مرکزیت سیاسی واحدی ندارد. دولت‌های مختلف در جهانی حضور دارند که البته از منظر اقتصادی بر پایه نظم سرمایه‌داری اداره می‌شود.(Wallerstein, 2009, p.200)

آنچه برای مقاله حاضر اهمیت دارد، دسته‌بندی است که والرشتاین از بازیگران سیاسی این نظم جهانی ارائه می‌دهد. او دولت‌های حاضر را در سه دسته تقسیم می‌کند. دولت‌های پیرامونی، نیمه‌پیرامونی و مرکز نظام بین‌الملل. (Smith, 2010, p.447) پایین‌ترین جایگاه این نظم به دولت‌های پیرامونی اختصاص دارد که حتی در برخی موارد باید از آنها به جای دولت پیرامونی از منطقه پیرامونی نام برد.(Moshirzadeh, 2006, p.264) به عبارتی دیگر، آنها ممکن است به شدت شکننده و تابع قدرت‌های نظام جهانی باشند. عموم این دولت‌های واردکننده مواد صنعتی و صادرکننده مواد خام(کشاورزی و خدمات متکی بر مواد خام) هستند.

همین امر باعث پیوند ناگسستنی پیرامون و اقتصاد جهانی بوده است. امری که سبب ایجاد نابرابری و انتقال ثروت از پیرامون به مرکز نظام جهانی می‌شود.(Saei, 2010, p.8)

در سطح بالاتر از این کشورها، دولت‌های نیمه پیرامونی قرار دارند که از شرایط بینابینی میان دولت‌های مرکز و پیرامونی برخوردارند. آنها در حین اینکه برخی ویژگی‌های کشورهای پیرامونی را دارایند، برخی از ویژگی‌های مرکز نظام بین‌الملل را نیز دارا هستند. والرشتاین معتقد است در عصر حاضر نظام جهانی به دو دلیل به یک بخش نیمه پیرامونی نیاز دارد: یکی از آن جهت که وجود یک بخش کوچک ممتاز و یک بخش بزرگ دون پایه ممکن است به سرعت باعث تجزیه این سیستم شود و دوم این بخش این امکان را برای سرمایه‌داران فراهم می‌کند که در واکنش به افول هزینه‌های نسبی تولید در مرکز سرمایه خود را به یک بخش در حال رشد ببرند.(So, 2014, p.179)

در نهایت مهم‌ترین بازیگران نظم بین‌المللی که به نوعی نقشی فعال‌تر را دارا هستند، دولت‌های مرکزی هستند. درک نوع کنش‌گری این کشورها در این پژوهش حائز اهمیت است. چرا که دو دولت مورد بررسی این پژوهش(آمریکا و انگلستان) هر دو در این دسته از کشورهای نظام جهانی می‌گنجند. رویکرد والرشتاین در تحلیل نظام جهانی مرکزگراست. به عبارتی دیگر کشورهای پیرامونی را بازیگران حاشیه‌ای نظام بین‌الملل می‌داند و در مقابل دولت‌های مرکز را بازیگران اصلی رویدادهای جهانی می‌داند. این کشورها جدا از آنکه از نظر نظامی نقش محوری‌تری در نظم بین‌المللی دارند، از نظر اقتصادی نیز دست برتر را دارند. آن‌ها تولیدکننده و صادرکننده مواد صنعتی در اقتصاد سرمایه‌داری هستند و در مقابل واردکننده مواد خام هستند. کشورهایی چون فرانسه، آلمان غربی، انگلستان و آمریکا در دوره مورد بررسی این پژوهش را می‌توان از جمله کشورهای مرکز نظم بین‌المللی دانست. این کشورها نقش محور و مرکز ثقل نظم بین‌المللی و در واقع به مثابه یک قطب اقتصادی عمل می‌کنند. همان‌طور که برودل-که والرشتاین بسیار بر اندیشه‌های او تکیه می‌کند- تاکید دارد، اقتصاد جهان بدون وجود یک نقطه ثقل و بدون این قطب اقتصادی نمی‌تواند به بقای خود ادامه دهد.(Braudel, 2009, p.90)

اما نکتهٔ حائز اهمیت دیگر در نظریه نظام جهانی نقشی است که والرشتاین به «هژمون» نظام بین‌الملل می‌دهد. عموما از میان کشورهای مرکز در هر دوره تاریخی یک کشور به‌عنوان هژمون نظام بین‌الملل عمل می‌کند. هژمون نمی‌تواند دو یا چند دولت باشد. نقش هژمون بسیار حائز اهمیت است. جهان سرمایه‌داری تاکنون سه هژمون را به خود دیده است: هلند(در نیمه قرن هفدهم)، انگلستان که اوج حکمرانی آن به قرن نوزدهم باز می‌گردد و ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم.(GoldfranK,

2000, p.171) باید توجه داشت هژمون برای کنترل بر آزادی بازار اقتصاد جهانی سه ابزار در دست دارد: زور(که بیانگر اهمیت برتری نظامی است)، رشوه(که نشاندهدند لزوم دادن پاداش به متحدان و شبه متحدان می‌باشد) و در نهایت اقناع(ابزار ایدئولوژیک). آنچه قابل توجه است اینکه ابزارهای اقناعی در بسیاری از مواقع مؤثر نیستند. از سوی دیگر تکرار در استفاده از ابزار زور از مشروعیت هژمون می‌کاهد و در نهایت استفاده از ابزار پاداش نیز هزینه‌زا خواهد بود.(Moshirzadeh, 2006, pp.267-268) بدین ترتیب باید توجه داشت در چارچوب نظریه نظام جهانی والرشتاین این امری طبیعی است که هژمون به تادیب کشورهایی که به اختلال در نظام جهانی می‌پردازند یا ثبات سیستم را دچار چالش می‌کنند و از انتقال مازاد جلوگیری می‌کنند اقدام کند.

در این چارچوب و بر اساس نظریه والرشتاین سه مکانیسم وجود دارد که ثبات نسبی سیستم جهانی در نظام جهانی سرمایه‌داری را تداوم می‌بخشد: تمرکز قدرت نظامی در دست دولت‌های مرکز، میزان گسترده تعهد ایدئولوژیک به سیستم، حضور اکثریت بازیگران سیستم در میان قشر پایین و یا قشر متوسط پایین.(Ahmadi, 1997, p.116)

در چارچوب آنچه گفت شد، در این مقاله ایران به مثابه کشوری پیرامونی است. وضعیت بغرنج اقتصادی و سیاسی ایران در سال‌های بحران آذربایجان(۱۳۲۴-۱۳۲۶) به خوبی این امر را نشان می‌دهد که شاید به سختی بتوان از وجود یک حاکمیت مرکزی در مرزهای ایران این دوره سخن گفت. از سوی دیگر انگلستان در این دوره قدرت پیشین هژمون نظام بین‌الملل است که اکنون در حال واگذاری قدرت به ایالات متحده است. در طول این بحران انگلستان از یک هژمون به یک قدرت مرکز نظام بین‌الملل تغییر جایگاه داد و در مقابل ایالات متحده به مثابه کشوری که کمترین میزان آسیب و هزینه را در جریان جنگ‌جهانی دوم متحمل شد، از جایگاه مرکزی به هژمونی نظام بین‌الملل ارتقا یافت. درک آنچه در این مقاله از الگوی رفتاری این دو بازیگر به میان می‌آید بدون توجه به این واقعیت ممکن نیست.

بحث تاریخی: بحران آذربایجان)

روایت است که در سال ۱۳۲۴، وقتی که دیگر روشن شده بود روزهای سخت جنگ جهانی دوم به پایان رسیده است، استالین با نگاهی به نقشه‌ی جدید شوروی، ضمن اظهار رضایت از مرزهای کشور، نظری به قفقاز انداخت و با اشاره به سمت جنوبی نقشه و مرزهای شوروی با ایران گفت: «از مرزهای ما در اینجا راضی نیستم.»(Shawkat, 2008, p.197) گسترش‌طلبی در این زمینه با عدم اعطای امتیاز شمال به روس‌ها شکل حادتری به خود گرفت. از همین روست که در همان ابتدا، تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان با

چراغ سبز روس ها ممکن شد. این واقعیت با شدت کمتری درباره جمهوری مهاباد و قاضی محمد نیز صادق است. بدین ترتیب هر دو این جنبش‌ها در سال ۱۳۲۴ با مرامنامه‌ها و خواسته‌های مشابه سربرآوردند(Jami, 2006, p.257 & p.319)

انگیزه‌های حمایت شوروی از این جنبش‌ها سطوح و شقوق متعدد و متفاوتی داشت: روی کار آوردن دولت کمونیستی در ایران، ایجاد حاشیه‌ای امن و منطقه‌ای حائل با تجزیه بخش‌هایی از خاک ایران، الحاق آذربایجان به جمهوری آذربایجان، تضعیف دولت ایران و دستیابی به آب‌های گرم خلیج فارس، دست‌یابی به نفت ایران و وارد کردن فشار بر دولت ترکیه از جمله مهم‌ترین اهدافی است که برای روس‌ها در این زمینه برشمرده می‌شود. (Maghsoudi, 2001, pp.77-78) بدین ترتیب حزب توده نیز، بخاطر همبستگی سوسیالیستی با اتحاد جماهیر شوروی از فرقه‌های ناسیونالیستی آذربایجان و کردستان حمایت کرد؛ اگرچه آن‌گونه که ایرج اسکندری می‌گوید باطنا از تغییر رویکرد خود از سوسیالیسم به سمت حمایت از یک نهضت ناسیونالیستی محلی «سرگردان» مانده بودند.(Abrahamian, 2012, p.206) حمایت شوروی از این دو فرقه انحا مختلفی داشت: ممانعت از حرکت ستون‌های ارتش در شریف‌آباد قزوین، خلع سلاح مالکان، توقیف روزنامه صدای آذربایجان، مخالفت با انتصاب سیدمهدی فرخ به استانداری آذربایجان، محدود کردن قوای شهربانی و ژاندارمری در حمایت از فرقه آذربایجان و ممانعت از حرکت نظامیان ایرانی به مهاباد و حمایت‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و تبلیغاتی از سوی باقرواوف رئیس جمهور آذربایجان شوروی به کردستان از جمله تحویل ۶۲۰۰ قبضه اسلحه، تحویل ۲۰ کامیون و ده جیپ و اعزام یک افسر برای آموزش نظامی (Maghsoudi, 2001, pp.88-89) در کمک به قاضی محمد از آن جمله‌اند.

از این پس است که بعد از شکست‌های نخست‌وزیرانی چون ساعد مراغه‌ای و حکیمی، عرصه برای ورود احمد قوام برای پایان دهی به این بحران آغاز می‌شود. تلاش‌های قوام دو سطح داخلی و خارجی را دربرمی‌گرفت. یعنی او از یک سو تلاش کرد تا با مقامات فرقه‌های کردستان و آذربایجان برای حل مناقشه و حتی پذیرش بخشی از خواسته‌های آنان وارد مذاکره شود. اگرچه در عمل این مذاکره نیز به طورغیرمستقیم با دولت شوروی در حال انجام بود. آنگونه که خود قوام می‌گوید «هیات اعزامی آذربایجان مرتبا با سفارت شوروی در تماس بود و تمام پیغام‌ها و گفته‌های نمایندگان دولت را به مأمورین سفارت گزارش می‌داد و برای ادامهٔ مذاکرات از سفارت شوروی کسب تکلیف می‌کرد.» (Ghavam, 2013, p.213)

از سوی دیگر او در سطح جهانی برای پایان دادن به حمایت شوروی از این بحران تلاش می‌کرد. سرانجام

دیپلماسی به ثمر نشست و شوروی حاضر به ترک خاک ایران شد. اگرچه این مقاله قائل بـه آن اسـت کـه بدون حمایت هژمون نظام بین‌الملل دیپلماسی قوام به نتیجه مطلوب نمی‌رسید. بـدین ترتیـب در پـی انعقـاد معاهده سادچیکف- قوام، برای واگذاری نفت شمال بـه ایـران، (از آنجـایی کـه لازمـه قـانونی شـدن ایـن معاهده، تصویب آن توسط مجلس بود)، قوام در ۱۹ آذر طی فرمانی به ارتش دستور داد برای حفظ امنیت انتخابات مجلس وارد آذربایجان و کردستان شود. «پس از دو روز نبرد، دو حکومـت خودمختـار-احتمـالا تحت فشار روس‌ها-تقاضای صلح کردند» و نیروهای داوطلب‌شان یا تسلیم شدند و یا از مرز گذشتند و بـه اتحاد شوروی گریختند. (Abrahamian, 2012, p.216) البته در جریـان حملـه ارتـش، طبـق روایـت‌هـای مختلف بین ۵۰۰ تا ۱۵ هزار نفر کشته شدند. قاضـی محمـد از جملـه کشـته‌شـدگان بـود. (Foran, 2001, p.420) کاتوزیان این قتل عام را مبتنی بر دستور صریح محمدرضا پهلـوی دانسـته و معتقـد اسـت سـربازان ایرانی به غارت و تجاوز به عنف مردم آذربایجان نیز دست زدند.(Katouzian, 2000, p.200) با همه ایـن احوال بحران آذربایجان پایان یافت و بخشی از خاک ایران از خطر تجزیه و یا تحت نفوذ ماندن شوروی- همانند آنچه بر اروپای شرقی گذشت- در امان ماند. هرچند مجلس شورای ملی ایران درنهایـت بـه توافـق قوام و سادچیکف در خصوص واگذاری نفت شمال به شوروی نیز رای منفی داد.

الگوی رفتار انگلیس در قبال بحران آذربایجان)

عموما درک کنشگری انگلستان در قبال شوروی در ادامه رویکرد این دولت در قبال روسیه تزاری(پیش از ظهور شوروی) و در چارچوب استراتژی «بازی بزرگ»[1] تحلیل می‌شـود. بـازی بـزرگ بـه رقابـت روس و انگلیس بـرای تسـلط بـه قفقـاز و آسـیای مرکـزی در طـول قـرن نـوزدهم اشـاره دارد.(Aghabakhshi & afsharirad, 2001, p.278) بتدریج بازی بزرگ به ایران و حتی افغانستان (پس از اسـتقلال) نیـز گسـترش یافت. در واقع انگلیسی‌ها به دنبال منطقـه حـائلی بودنـد کـه بتوانـد در آن از توسـعه‌طلبی روسـیه و دیگـر قدرت‌های استعماری برای نزدیک شدن به هند جلوگیری کنند.(Hopkirk, 2000)

با این حال این استراتژی تا حد زیادی منعطف بود و انگلیسی‌ها به‌عنوان هژمون نظام بین‌الملل در این دوره، در برهه‌هایی ضمن تعدیل آن به همکاری و همراهی با روس‌ها برای مقابله با رقیب سـوم(از جملـه آلمـان) اقدام می‌کردند. باید تأکید کرد ایران برای انگلیسـی‌هـا فـی‌نفسـه دارای اهمیـت نبـود، بلکـه از آن رو کـه

---

1 Great Game

می‌توانست به مثابه سدی در مقابل توسعه‌طلبی استعمارگران برای دستیابی به هند باشد حائز اهمیت بود. از این رو در کنار استراتژی بازی بزرگ، آنچه به تحلیل رفتار انگلیس در قبال شوروی در ایران کمک می‌کند سیاست موازنه مثبت است. در چارچوب این موازنه هر امتیازی که توسط انگلیسی‌ها در جنوب به‌دست می‌آمد می‌توانست توسط شوروی در شمال به‌دست بیایید. جدول زیر به خوبی بیانگر مهم‌ترین امتیازات در راستای سیاست موازنه مثبت میان این دو قدرت است.

جدول (۱): موازنه مثبت روس و انگلیس در ایران

زمینه امتیاز	انگلیس	روسیه
بانک	بانک شاهنشاهی ایران	بانک استقراضی روس
تلگراف	قرارداد ۱۸۶۲	قرارداد ۱۸۶۴
نیروی نظامی	پلیس جنوب	بریگاد قزاق
کاپیتولاسیون	مبتنی بر عهدنامه پاریس	مبتنی بر عهدنامه ترکمنچای
نفت	نفت جنوب	پذیرش کسب نفت شمال از سوی انگلیس

منبع: نگارندگان

بنابراین بصرف توجه به استراتژی بازی بزرگ و بدون توجه به سیاست موازنه مثبت نمی‌توان رفتار انگلیس در ایران را دریافت. این رویکرد انگلستان را می‌توان در چارچوب مفهوم هژمون که مورد تأکید این پژوهش هست نیز مورد تحلیل قرار داد. همان‌طور که گفته شد هژمون معمولا از سه ابزار برای مدیریت نظم بین‌المللی بهره می‌برد: ۱-زور(که بر اهمیت برتری نظامی تاکید دارد)، ۲-رشوه(لزوم دادن رشوه به متحدان و شبه متحدان) و ۳-اقناع (ابزار ایدئولوژیک).(Moshirzadeh, 2006, pp.267-268) رویکرد انگلستان در مقابل شوروی را می‌بایست در چارچوب رشوه‌دهی به یک شبه متحد تحلیل و بررسی کرد. همچنان که انگلستان در سال ۱۹۰۷ و زمانی که خطر آلمان را به مثابه یک قدرت نوظهور در اروپا دریافت، دست از حمایت مشروط‌خواهانی ایرانی برداشت و ضمن همراهی و معامله با روس‌ها ایران را به عنوان یک منطقه نفوذ بین خود و روسیه تقسیم کرد. این توافق سرانجام تا آنجا پیش رفت که منطقه میانی توافق ۱۹۰۷ نیز به روس‌ها واگذار شد. بنابراین واقعیت این است که هژمون وقت نظام‌بین‌الملل بهترین ابزار برای مقابله با روس‌ها را تشویق می‌دانست. به عبارتی انگلستان در تلاش بود تا آنجا که به منافع انگلیس در جنوب ایران و هند کوچکترین آسیبی وارد نشود، مطامع روسیه و بعدها شوروی در ایران را مورد توجه قرار دهد. این سیاست در ابتدای شکل‌گیری شوروی اگرچه برای مدتی کنار گذاشته شد و انگلیس تلاش

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

کرد تا مرزهای قدرت خود را به شمال ایران نیز بکشاند، اما زمانی که این قدرت هژمون دریافت که انقلاب روسیه تثبیت شده و شوروی قدرتی نیست که بتوان آن را نادیده گرفت، به سیاست و بازی سنتی خود بازگشت. بنابراین همان راهی را در پیش گرفت که در قبال روس‌های تزاری در پیش گرفته بود.

با توجه به آنچه گفته شد، سیاست انگلیس در قبال بحران آذربایجان نیز مشخص است. بر این اساس، انگلستان در چارچوب استفاده از ابزار تشویق تمایل چندانی به اتخاذ مواضع سخت‌گیرانه در قبال شوروی و وابستگان داخلی‌اش نداشت و حتی بنا به برخی روایت‌ها، تمایل داشت تا در قضیه نفت شمال دولت ایران به دولت شوروی پاسخ مثبت بدهد.(Sutton & Laurence, 1993, p.136)

اصولا انگلیسی‌ها گسترش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در مناطق شمالی ایران را امری اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌کردند. در این میان و بر اساس نگرش چرچیل مشکل این بود که چگونه باید منافع انگلیس و آمریکا در کنار یکدیگر جای گیرند. در بریتانیا چنین احساس می‌شد که به هر حال شوروی نیز به لحاظ ارتباطات تاریخی، رویکرد امنیتی و رویه نظامی‌اش، در ایران سهمی به‌دست آورده است. بدین ترتیب می‌بایست به همان ترتیب قرارداد ۱۹۰۷ ایران را به حوزه‌های نفوذ تقسیم کرد، زیرا فقط از طریق شناسایی نفوذ روس‌ها بر شمال ایران بود که می‌شد ایالات مرکزی و بخصوص جنوبی ایران را به مثابه عرصه فعالیت‌های اقتصادی بریتانیا و یک کمربند ارضی بی‌طرف جهت مراقبت از برتری بریتانیا در خلیج فارس حفظ کرد. (Fawcett, 1994, p.269)

فراتر این این به نظر می‌رسد انگلیس حتی اگر می‌خواست ناتوان از بیرون راندن روس‌ها از ایران بود. گفته تا حدی اغراق‌آمیز یک روزنامه نگار آمریکایی که در این زمان در لندن حضور داشت واقعیت را نشان می‌داد. اینکه بریتانیا قدرتی «از پا درآمده» و «دست دوم» شده که تنها امیدش در برابر «نیروهای فراگیر و پرجوش و خروش روس‌های استعمارگر، کنترل و عملکرد بین‌المللی است.» پیتر آوری پژوهشگر انگلیسی اعتقاد داشت: «واماندگی و مشکلات مهمتر از ایران که انگلیسی‌ها با آن دست به گریبان بودند، پیشرفت بلامنازع شوروی‌ها را آسان گردانید.» (Bill, 1992, p.45) به عبارتی بهتر هرچه به سال‌های پایانی جنگ جهانی دوم نزدیک می‌شوید جایگاه هژمونی انگلستان متزلزل‌تر از پیش می‌شد و این کشور نمی‌توانست از آنچه والرشتاین در چارچوب نظریه نظام جهانی از آن تحت عنوان «زنجیره کالایی»[1] نام می‌برد حفاظت کند.(So, 2014, p.185)

---

۱ -زنجیزه کالایی به فرایندهای به هم پیوسته تولید در سطح جهانی اشاره دارد.

بر چنین مبنایی بود که بولارد سفیر انگلستان در ایران به مقامات انگلیسی پیشنهاد کرد سعی کنند دولت ایران را متقاعد سازند که در قبال بحران آذربایجان موضع منفی‌ای را در برابر دولت شوروی اتخاذ نکنند. (Azimi, 1994, p.183) در همین رابطه در مارس ۱۹۴۷/ اسفند ۱۳۲۵ بوین وزیر امور خارجه وقت انگلستان با استالین ملاقات کرد و به رهبر اتحاد جماهیر شوروی اطمینان داد که دولت بریتانیا به ایرانیان توصیه خواهد کرد که به مفاد توافقنامه خود با شوروی وفادار بمانند. بوین در توضیح این تصمیم خود به استالین اظهار داشت که دولت بریتانیا در جنوب ایران از امتیازاتی برخوردار است و قصد مداخله در استقلال ایران را ندارد. این توافق خصوصی که در خلال آن استالین نیز به بوین اطمینان داد که منافع نفتی بریتانیا را محترم خواهد شمرد، باز هم به این حدس و گمان میدان می‌داد که روس‌ها و انگلیسی‌ها دارند بر سر ایران معامله می‌کنند.(Fawcett, 1994, p.303) چراکه امتیاز نفت جنوب برای انگلیس و حضور او در خاورمیانه بسیار حائز اهمیت بود؛ چرا که این کشور برای رفع احتیاجات خویش به آن وابسته بود. پس می‌بایست به هر نحو ممکن آن را حفظ می‌کرد. اما حفظ این امتیاز به راحتی شدنی نبود چرا که اتحاد جماهیر شوروی توانسته بود با شعارهای آزادی‌خواهانه و انقلابی و بعدها با شکست آلمان نازی اعتبار و پرستیژی برای خود کسب کند.(lalavy, 2008, pp.145-146)

البته در این میان باید به نقش‌آفرینی دولت ایالات متحده نیز در کنار روس و انگلیس اشاره شود. دولت انگلیس باید واشنگتن به مثابه یک قدرت مهم و اثرگذار مرکز را مطمئن می‌ساخت که بریتانیا و ایالات متحده هر دو در خواست حفظ استقلال ایران اشتراک نظر دارند. وزارت خارجه بریتانیا توضیح داد که تنها اختلافشان در مورد خط مشی بود:

« . . . ایالات متحده بیشتر از بابت خطری نگران بود که احتمالاً از امتیاز نفت شمال شوروی برمی‌خاست، در حالی که دولت اعلی حضرت {پادشاه بریتانیا} بیشتر از خطری نگران بود که در صورت امتناع ایران از پذیرش خواسته روس‌ها پیش می‌آمد». درواقع فاصله میان دیدگاه‌های ایالات متحده و بریتانیا بسیار زیاد بود اما انگلیسی‌ها تلاش می‌کردند آن را کوچک جلوه دهند. (Fawcett, 1994, p.303)

تا زمانی‌که در پائیز ۱۳۲۶/۱۹۴۷ تصمیم مجلس در موضوع نفت شمال اعلام گشت، انگلیسی‌ها کماکان از ایرانیان می خواستند که باب واگذاری نفت شمال را باز نگه دارند. (فاوست، ۱۳۷۳، ۳۰۳)وجود همین منافع متعارض دولت انگلستان را به سمت ساخت و پاخت به هر قیمتی روانه می‌ساخت.

الگوی رفتاری آمریکا در قبال بحران آذربایجان)

لوئیس فاوست به درستی معتقد است می‌توان دو تصویر متفاوت از آمریکا در قبال ایران پس از جنگ

جهانی دوم ارائه کرد: آمریکایی که تا سال ۱۳۲۴(۱۹۴۱) نسبت به حضور در ایران مردد بود و علیرغم تقاضای چشم‌گیر ایران به‌عنوان حضور به مثابه یک نیروی سوم از امضای پیمان با ایران خودداری می‌کرد و آمریکایی که نهایتا برای حل بحران آذربایجان به شکلی وسیعی ورود کرد. (Fawcett, 1994) این دو رویکرد متفاوت آمریکا با مفهومی که در کانون تحلیل این مقاله قرار دارد همخوانی دارد. این تغییر رویکرد ایالات متحده را می‌بایست در چارچوب حرکت این کشور از یک قدرت صرف مرکز نظام بین‌الملل به سمت قدرت هژمون نظام بین‌الملل واکاوی کرد.

در مرحله اول سیاست آمریکا از انگلستان که تا پیش از این هژمون نظام بین‌الملل بود پیروی می‌کرد. بدین ترتیب واشنگتن و لندن، هر دو، تقاضای امتیاز نفت شمال از سوی روس‌ها را حقانیتی قابل تأمل می‌دانستند.(Shawkat, 2008, p.214) به عبارتی بهتر، آمریکا و انگلستان به خوبی متوجه بودند که افزایش فشار آنان بر روس‌ها جهت خروج نیروهایشان از آذربایجان و عدم حمایت از حکومت فرقه دمکرات و حزب دمکرات کردستان، ممکن است کار را به رویارویی نظامی بکشاند. لذا طبق عادت پیشین، در سر میز مذاکره در کنفرانس مسکو که با شرکت دولت‌های شوروی، انگلیس و آمریکا برای هماهنگی و تعیین حدود نفوذ و تقسیم کشورها در سطح جهانی تشکیل شده بود، تقسیم ایران را عاقلانه تر از جنگ بر سر ایران دیدند! (Bill, 1992, p.44)

اما ایالات متحده خیلی زود با توجه به نقشی که در جهان پس از جنگ می‌یافت راه خود را از انگلستان جدا کرد. مسائل مختلفی فراتر از رویارویی این دو کشور در ایران در تغییر رفتار آمریکایی‌ها مؤثر بود. «در اواخر فوریه [۱۹۴۶] دولت کانادا وابسته نظامی شوروی در اتاوا را متهم به رهبری یک گروه جاسوسی برای به‌دست آوردن اسرار اتمی ناوگان آمریکا کرد.» (Jami, 2006, p.354) از سویی دیگر، در اوایل مارس ۱۹۴۶ روس‌ها مدعی شدند ناحیه قارص و اردهان در ترکیه، مرکز تمدن گرجستان است و باید به شوروی مسترد شود. در منچوری چین هم شوروی اقدام به پیاده کردن و انتقال صنایع و کارخانه‌های جنگی به خاک شوروی نمود. از طرف دیگر، تقریبا در همین برهه نیروهای نظامی شوروی به سمت هواپیماهای نظامی آمریکایی در منطقه پرت‌آرتور(چین) تیراندازی کردند.(Jami, 2006, p.354) بنابراین اکنون هژمون جدید نظام بین‌الملل باید به سمت تثبیت نظم نوین جهانی به شکلی می‌شد که در آن مطامع دنیای کمونیستی باعث فرو ریختن مرزهای نظام سرمایه‌داری نشود.

از سوی دیگر سرنوشت جامعه ملل نیز پیش روی آمریکا قرار داشت. با توجه به عدم تعهد شوروی نسبت به توافق سه جانبه و تخلیه ایران، برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم ارزش پیمان‌ها و قراردادهای

منعقد بین متفقین مورد شک و تردید قرار گرفت و همین مسئله خود فضای سیاسی جهان را علیه شوروی تغییر داد.(Jami, 2006, pp.353-354) چالش ماجرا آنجا بود که روس‌ها حتی پس از موافقت اولیه قوام برای تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و وشوروی حاضر به تخلیه خاک ایران نبودند و صریحا اعلام می‌کردند چون از انقلاب اکتبر مناسبات ایران و شوروی بر پایه دوستی استقرار نیست و ایران مایه نگرانی دولت شوروی است نمی‌توانند به تخلیه ایران از قوای خود اقدام کنند. (Amini, 2002, p.134) بدین ترتیب، زمستان ۱۳۲۴ ترومن به این جمع‌بندی رسید که فعالیت‌های روس‌ها در ایران صلح جهانی را با خطر مواجه خواهد کرد. در این شرایط آمریکایی‌ها مطمئن بودند هدف روس‌ها اشغال ترکیه و تصرف بغاز دریای سیاه به مدیترانه است. به همین خاطر نباید سیاست مصالحه و سازش را ادامه داد و باید درباره ایران با صراحت بیشتر عمل کرد. (Fawcett, 1994, pp.216-220) آنگونه که والرشتاین خود می‌گوید با پایان یافتن جنگ جهانی دوم دنیا به دو قسمت تقسیم گشت: یک سوم آن زیر نفوذ و سیطره اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت و دوسوم آن تحت قدرت و نفوذ آمریکا.(Wallerstein, 2003, p.2) این تقسیم‌بندی بر اساس ملاقات و مذاکره پیچیده و معروفی بود که پیش از پایان یافتن جنگ‌جهانی دوم و در فوریه ۱۹۴۵ رخ داد و در آن رهبران انگلیس، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی با هم به توافق رسیدند. (Wallerstein, 2010) طبعا ایالات متحده به‌عنوان هژمون باید به این می‌اندیشید که همچنان سهم اردوگاه سرمایه‌داری از جهان بیش از سهم دنیای کمونیسم باشد.

بر این اساس والاس موری سفیر آمریکا در ایران رویکرد شوروی در قبال آینده ایران را اینگونه به تصویر می‌کشد: «فکر می‌کنم در نهایت هدف اصلی او (شوروی) آن است که در تهران حکومتی خلقی چون (حکومت) گروزا در رومانی را به قدرت رساند....» (Fawcett, 1994, p.215) او بار دیگر در ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۵/ ۳ مهر ۱۳۲۴ به واشنگتن چنین هشدار داد:

«اهداف نهایی شوروی ممکن است شامل دستیابی به خلیج فارس و رخنه به سایر نقاط خاور نزدیک باشد... ، سلطه شوروی بر ایران به طور قطع برای منافع آمریکا زیان‌بخش خواهد بود.» (Stewart, 1991, p.363)

اینگونه بود که رویه رئیس جمهور آمریکا نسبت به اشغال ایران توسط شوروی تغییر کرد. ترومن در جلسه‌ای مهم با جیمز برنز، وزیر امور خارجه آمریکا، و دریاسالار ویلیام لیهی، رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا، در مورد بحران ایران گفت: «این خطر وجود دارد که شوروی‌ها کنترل ذخایر نفتی ایران- در خوزستان- را به دست آورند و در وضعی قرار گیرند که موقعیت آمریکا را در خلیج فارس تهدید کنند.»(Stewart, 1991, 367p.)

همراستا با ترومن، سنای آمریکا نیز باید در برابر در برابر سیاست‌های شوروی رویه خود را برمی‌گزید. آنها دو راه پیش رو داشتند: ۱-کنار آمدن با شوروی ۲-ایستادگی در برابر درخواست‌های آن دولت. اما سخنگویان هر دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه برای ایستادگی و اتخاذ موضعی محکم در برابر شوروی تاکید کردند. (Jami, 2006, p.354) تشنج میان آمریکا و شوروی پیش از بحران آذربایجان بر سر قضایایی چون آینده اروپای مرکزی و اینکه جنگ داخلی یونان بالا گرفته بود. بدین ترتیب ایالات متحده رویکرد عدم درگیری خود را در بحران داخلی ایران تغییر داد و وارد میدان شد.(Gasiorowski, 1993, p.95)

جدا از اینکه اولتیماتوم ترومن افسانه باشد یا واقعیت[1] آنچه مهم است اینکه در این برهه فضای سیاسی ایالات متحده به سمت رویارویی با شوروی تمایل داشت. عبارات زیر که از مجله اکونومیست نقل می‌شود به خوبی بیانگر این واقعیت است:

«چنانچه شورای امنیت موفق به تغییر سیاست روسیه در ایران نشود، لازم است جنوب آن کشور را آمریکا یا انگلیس و یا هر دو آنها اشغال نموده، قصد خود را اقامت در آن کشور تا تخلیه نیروهای شوروی در از ایران اعلام دارند.»(Jami, 2006, p.356)

باید توجه داشت در این دوره اقداماتی از این دست برای ایالات متحده شدنی بود. والرشتاین معتقد است هژمونی ایالات متحده دوره‌های مختلفی را طی نموده است. به باور او بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰ اوج عظمت و هژمونی آمریکا بود. (Wallerstein, 2006)

این‌گونه بود که «شش مارس ۱۹۴۶ آمریکا یادداشت شدیدالحنی به شوروی ارسال کرده و تاکید کرد حضور نظامی شوروی در ایران، موقعیتی را ایجاد کرده که دولت آمریکا به عنوان عضو سازمان ملل متحد و اعلامیه تهران نمی‌تواند در برابر آن بی‌تفاوت بماند.»(Amini, 2002, p.135) پس از ضرب العجل مارس ۱۹۴۶ برای خروج نیروهای شوروی از ایران، سفارت آمریکا در شوروی یادداشتی اعتراضی در این زمینه تسلیم روس‌ها کرد. این اتفاق همزمان شد با اعزام نبردناو میسوری به استانبول برای بازگرداندن جسد سفیر ترکیه در آمریکا. (Gasiorowski, 1993, p.95) منطقا در این برهه روس‌ها به خوبی نقش هژمونی ایالات

۱- ماجرای اولتیماتوم هری ترومن به شوروی برای تخلیه ایران یکی از موضوعاتی است که در سالهای بعد از پایان بحران اشغال ایران بارها ازسوی ترومن مطرح شد. با این حال پس از کش و قوسهای فراوان سرانجام مسئولان بایگانی دولت آمریکا صریحاً اعلام داشتند «هیچ سندی که حاکی از تسلیم اولتیماتومی به شوروی باشد، در بایگانی دولتی و نیز در اسناد وزارت دفاع به دست نیامده است. از این گذشته، کارمندان بلندپایه‌ای که در سال ۱۹۴۶ در دولت وقت آمریکا مسئولیتی داشتند، کسی نتوانسته است فرستادن چنین اولتیماتومی را تائید کند.»

متحده و تفاوت رویکرد آن نسبت به هژمون پیشین را دریافته بودند. همان‌طور که در بخش پیشین توضیح داده شد، هژمون برای حفظ نظم بین‌المللی معمولا سه ابزار دارد: تشویق، تهدید و تنبیه. به نظر می‌رسد در این برهه ایالات متحده، برخلاف رویکرد تشویقی انگلستان، در پی آن بود تا از ابزار تهدید در برابر قدرت شوروی بهره برد. مسئله‌ای که البته طرح آن موضوعیت ندارد این است که آیا در صورت تداوم رویه تجاوزطلبانه شوروی ممکن بود سیاست آمریکا از تهدید به سمت استفاده از ابزار زور پیش برود.

جیمز بیل این استفاده از ابزار «تهدید» هژمون در سیاست خارجی آمریکا در قبال بحران آذربایجان را اینگونه تشریح می‌کند: یادداشت‌هایی در بهمن و اسفند ۱۳۲۴ از سوی آمریکا به شوروی ارسال شد که نیازمند پاسخگویی روس‌ها بود. از طرف دیگر ترومن به درخواست گرومیکو برای خارج کردن شکایت ایران از دستور کار سازمان ملل پاسخ منفی داد. بعلاوه تلاش ایرانیان نیز بر دخالت دادن آمریکایی‌ها بود. با ورود جرج آلن سفیر آمریکا به ایران، وی نیز به حمایت از سیاست و رویکرد ایران پرداخت. (Bill, 1992, p.49)

بدین ترتیب، همزمان که قوام با روس‌ها در حال رایزنی بود، شکایت ایران در سازمان ملل مورد بررسی قرار گرفت. تمام تلاش‌های روس‌ها برای خارج کردن این شکایت از دستور کار شورای امنیت سازمان ملل با شکست روبرو شد. بخصوص آنکه حسین علاء نیز به تشویق آمریکائیان در سازمان نوبنیاد ملل متحد دست به کوششی دیگر بر ضد روس‌ها زد. قوام نیز نهانی از علاء پشتیبانی می‌کرد. (Bill, 1992, pp.48-49) طنز ماجرا در آن بود که قوام علیرغم دستور علنی به علاء مبنی بر پس گرفتن شکایت ایران از شوروی در شورای امنیت سازمان ملل، به طور پنهانی به وی دستور داده بود که شکایت ایران را پس نگیرد و به همه دستورات رسمی وی برای پس گرفتن آن بی‌اعتنا بماند.(Rahmanian, 2019, p.392) این‌گونه بود که شکل‌گیری تدریجی تقابل «جهان آزاد» با توتالیتاریسم استالینی در قالب طرح‌ریزی دکترین «ترومن» روی داد. (Shawkat, 2008, pp.215-216) در چارچوب تئوری نظام جهانی این رویکرد ایالات متحده را باید به مثابه نوعی تعهد ایدئولوژیک این کشور به سیستم سرمایه‌داری و همچنین کنترل اقتصاد جهانی برای عدم اخلال در نظم و تداوم ثبات برای کنترل مازاد به نفع کشورهای مرکز نظام سرمایه‌داری تحلیل کرد.

در این راستا، این واقعیتی غیرقابل انکار است که ایالات متحده بر سر موضوع ایران برای برهه‌ای خود را رودروی بریتانیا یافت. (Fawcett, 1994, p.227) اگرچه سرانجام رویکرد آمریکا بالاخره انگلستان را نیز واداشت از این تصور که خط‌مشی شوروی صرفاً دفاعی است، دست بردارد.(Fawcett, 1994, p.285) بر همین اساس یکی از گزارش‌های وزارت امورخارجه بریتانیا در این رابطه تأکید می‌کند که اقدامات

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

روس‌ها در ایران با یک خط‌مشی آزمایشی، ولی اساساً تعرضی همخوانی کامل دارد. بنابراین اگر روس‌ها از عدم توافق آمریکا و انگلیس استفاده کرده و بتوانند بخشی از ایران را بدون جنگ تصاحب کنند، موقعیت آن‌ها هم از لحاظ دفاعی و هم از لحاظ آمادگی برای تجاوزات احتمالی بعدی تقویت می‌شود. بخصوص آنکه آنها بنادر و آبهای گرم خلیج فارس را تصاحب خواهند کرد و علاوه بر منطقه دفاعی گسترده‌ای میان باکو و هند، منابع نفتی بسیار ارزشمندی را به‌دست آورده و بدین ترتیب کل موقعیت بریتانیا در خاورمیانه را تا حد فروپاشی متزلزل خواهند کرد. (Fawcett, 1994, p.285)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

به‌نظر می‌رسد فهم تفاوت رفتار میان انگلستان و آمریکا در قبال بحران آذربایجان را باید در نگرش این دو دولت مرکز در مقابل مهار روس‌ها درک کرد. رفتار سنتی انگلستان در قبال روس‌ها عموما برپایه تشویق روس‌ها تحلیل‌پذیر است اگرچه این تشویق عموما کنترل شده بود و بر اساس آن روس‌ها نمی‌بایست پا را از نقطه‌ای فراتر می‌گذاشتند. از این جهت انگلستان بی‌میل نبود با واگذاری امتیاز نفت شمال و حتی فراتر از آن جدا شدن آذربایجان از ایران و پیوستن به شوروی حس تجاوزطلبی روس‌ها را تا حدی مورد توجه قراردهند. اگر به تاریخ ایران از این دریچه بنگریم، میانجی‌گری انگلستان در میان ایران و روسیه تزاری در جنگ‌های ایران و روس هم در همین چارچوب قابل تحلیل است. انگلیسی‌ها تمایل نداشتند روس‌ها بیش از آنچه در دو قرارداد گلستان و ترکمنچای بدست آوردند خاک ایران را به خود ملحق کنند؛ اما در عین حال با جدایی بخش‌هایی از خاک ایران تا حدودی برای حس تجاوزطلبی روس‌ها احترام قائل شدند. این همان سیاست و رویکرد تشویق برای مهار روس‌ها بود.

رویکرد ایالات متحده اما متفاوت بود. اگرچه آمریکایی‌ها از ابزار زور استفاده نکردند اما توانستند با تهدید روس‌ها را در مقابل سیاست گسترش ارضی که در پیش گرفته بودند مهار کنند. شاید این نکته که ایالات متحده در این برهه تنها دارنده بمب اتم بود در خروج روس‌ها بی‌تأثیر نبود؛ اما هرچه بود این رویکرد برای تمامیت ارضی ایران سازنده‌تر بود. از این رو چه اولتیماتوم ترومن به استالین بخشی از واقعیت تاریخ باشد یا نباشد این رویکرد ایالات متحده که قطعا در راستای منافع ملی آمریکا و اردوگاه نظام سرمایه داری بود باعث حفظ تمامیت ارضی ایران شد.

References

Abrahamian, E. (2002). *Iran Between Two Revolutions*, Tehran: Markaz. (in Persian).

Abrahamian, E. (2012). A history of modern Iran, Translated by Mohammad Ebrahim Fattahi, Tehran: Ney. (in Persian).
Aghabakhshi, A., & Afsharirad, M. (2004). *A dictionary of political science*, Tehran: Chapar. (in Persian).
Ahmadi, H. (1997). structuralism in international relations theory; From Wallerstein to Waltz, *Politics quarterly*, Vol.37, No.1063, 113-139. (in Persian).
Amini, A. (2002). *Political and social developments of Iran during the Pahlavi era*, Tehran: Sedaye moaser. (in Persian).
Azimi, F. (1994). *Iran the crisis of democracy*, Translated by Abdoreza Hushang Mahdawi & Bizhan Nowruzi, Tehran: Alborz. (in Persian).
Bill, J. (1992). *The eagle and the lion: the tragedy of American - Iranian relation*, Translated by Foruzandeh Berelian, Tehran: Fakhteh. (in Persian)
Braudel, F. (2009). *dynamique du capitalism*, Translated by Mehran Payandeh et al, Tehran: Ameh. (in Persian).
Fawcett, L. (1993). *Iran and the cold war: The Azerbaijan crisis of 1946*, Translated by Kaveh Bayat, Tehran: mfa Publication. (in persian).
Foran, J. (2001). Fragile resistance: Social transformation in Iran from 1500 to the revolution, Translated by Ahmad Tadayon, Tehran: Rasa. (in Persian).
Gasiorowski, M. (1992). U.S. Foreign policy and Shah, Translated by Fereydun Fatemi, Tehran: Markaz. (in Persian).
Goldfrank, W. (2000). paradigm regained? The roles of wallerstein, s world-systems method, *journal of world system research*, No. XI, pp. 95-150.
Hopkirk, P. (1999). The great game: the struggle for empire in central Asia, Translated by Reza Kamshad, Tehran: Nilufar. (in Persian).
Jami. (2006). *The past is the beacon of the future*, Tehran: Qoqnoos. (in Persian).
Lalavy, M. (2008). England and the crisis in Azerbaijan, *Journal of historical studies*, No. 22, pp. 145-155. (in Persian).
Maghsudi, M. (2000). *Social political developments in Iran 1941-1979*, Tehran: Rozaneh. (in Persian).
Moshirzadeh, H. (2006). World System Theory: Capabilities and Limitations of a Radical Perspective, *Politics quarterly*, No. 71, pp. 253-276. (in Persian).
Rahmanian, D. (2019). Iran between two coups, Tehran: Samt. (in Persian).
Saei, A. (2009). Criticism and evaluation of world system theory: Proponents and critics, *Journal of Political Studies*, No. 5, pp. 1-25. (in Persian).
Shawkat, H. (2008). *Political life of Qawam al-Sultanah*, Tehran: Akhtaran. (in Persian).
Smith, A. (2010). Dependency Theories and the Icelandic Pension Crisis, *Journal of Alternative Perspectives in the Social Sciences*, Vol. 2, No. 1, pp. 446-454.
Smith, D. (2007). *The rise of historical sociology*, Translated by Hashem aghajari. Tehran: Morvarid. (in Persian).
So, A. (2013). *Social change and development: modernization, dependency, and world-systems theories*, Translated by Mahmud Habibi, Tehran: risstudies. (in Persian).
Stewart, R. (1991). *Sunrise at abadan the British and Soviet invasion of Iran, 1941*, Translated by Abdoreza houshang mahdawi & Kaveh bayat. Tehran: Moein. (in Persian).
Sutton, E & Laurence, P. (1993). *Persian oil: a study in power politics*, Translated by Reza Raeistousi, Tehran: Saberin. (in Persian).

Wallerstein, I. (2003). U.S. Weakness and the Struggle for Hegemony, *MONTHLY REVIEW*, Vol. 53, Issue. 03.
Wallerstein, I. (2006). The Curve of American Power, *New Left Review*, pp. 77-94, at: https://newleftreview.org/issues/ii40/articles/immanuel-wallerstein-the-curve-of-american-power
Wallerstein, I. (2008). World-systems analysis: an introduction, Translated by Hossein Askarian, Tehran: Abrar. (in persian).
Wallerstein, I. (2010). The world system after 1945, *Eurozine*, at: https://www.eurozine.com/the-world-system-after-1945/

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.74356.1296
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۰۴/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۲۷

واکاوی تصمیم ۲۰۲۰ دادگاه ویژه لبنان در قضیه «عیاش و دیگران»

محمد ستایش‌پور[۱]، سعید مختاری[۲]

چکیده

دادگاه بین‌المللی ویژه لبنان به‌عنوان دادگاهی بین‌المللی که در زمره نسل سوم از محاکم بین‌المللی کیفری قلمداد می‌شود و از صلاحیت صدور رأی غیابی نیز برخوردار دانسته شده است، در سال ۲۰۲۰ میلادی در پرونده موسوم به سلیم جمیل عیاش و دیگران، حکم به محکومیت و مجازات صادر کرده است. در نوشتار پیش رو، به تحلیل عملکرد دادگاه ویژه لبنان در صدور حکم به محکومیت و نیز صدور حکم به مجازات پرداخته شده است. فرضیه راقمان سطور پیش رو آن است که دادگاه یاد شده، قواعد حقوقی را آن چنان که شایسته و بایسته یک محکمه حقوقی بین‌المللی می‌باشد، رعایت نکرده است. به منظور راستی آزمایی فرضیه مطرح شده، تحقیق حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با عنایت به گردآوری اطلاعات عمدتاً کیفی به روش کتابخانه‌ای انجام شده است. مقاله پیش رو، از رهگذر تحلیل عملکرد دادگاه در پرونده پیش گفته، فرضیه خود را صحت سنجی کرده و نشان داده است که دادگاه ویژه لبنان ضعیف عمل کرده و بدون آن که استدلال حقوقی و متقنی بیاورد، با یک نگاه ظاهری به وقایع و نه قواعد و با رویکردی گزینشی، حکم به محکومیت صادر کرده و همین طور در صدور حکم به مجازات نیز بسیار مضیق عمل نموده است. امری که پیش‌تر در دیگر تصمیمات محاکم بین‌المللی کیفری سابقه نداشته است. نقد این رویه دیوان، موضوع نوشتار پیش رو است.

واژگان کلیدی: دادگاه ویژه لبنان، ترور، رفیق حریری، سلیم جمیل عیاش، مقابله با بی‌کیفرمانی.

۱- استادیار حقوق بین‌الملل دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم، جمهوری اسلامی ایران
دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل عمومی دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم، جمهوری اسلامی ایران
نویسنده مسئول: دکتر محمد ستایش‌پور ؛ Mohamadsetayeshpur@yahoo.com

Analyzing the Decision 2020 of the STL in the Case of "Ayash and Others"

Mohamad Setayeshpur[1], Saeed Mokhtari[2]

Abstract:
The Special Tribunal for Lebanon, as an international court that is considered among the third generation of international criminal courts and has the authority to issue judgments in absentia, in 2020 in the case of Salim Jamil Ayash and others, has issued a sentence of conviction and punishment. In the following article, the analysis of the performance of the Lebanese special court in issuing a sentence of conviction and sentence of punishment has been discussed. hypothesis in the following lines is that the said court did not follow the legal rules as it should be for an international court. In order to verify the proposed hypothesis, the present research has been carried out with a descriptive-analytical method and with regard to collecting mostly qualitative information in a library method. The following article, through the analysis of the court's performance in the above-mentioned case, has validated its hypothesis and shown that the special Tribunal for Lebanon acted weakly and without providing legal and reasonable arguments, with a superficial look at the events and not rules and with a selective approach, it has issued a sentence for conviction and similarly, it has acted very narrowly in issuing a sentence for punishment. This has never happened before in other decisions of international criminal courts. Criticism of this court procedure is the topic of the upcoming article.

Keywords: STL, Terror, Rafiq Hariri, Salim Jamil Ayash, Combatting Impunity.

1- Assistant Professor of International Law, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Islamic Republic of Iran
2- Phd Student, Public International Law, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Islamic Republic of Iran

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

مقدمه

در ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ میلادی، یک بمب‌گذار انتحاری، مواد منفجره‌ای به هنگام عبور کاروان رفیق حریری منفجر کرد (Swart, 2007: 1154) و در اثر آن، رفیق حریری که خود، پیش‌تر نخست وزیر لبنان بود و ۲۲ تن دیگر جان خویش از دست دادند (Ben, 2011: 677) (بیگ‌زاده و میرزاده، ۱۳۹۴: ۶). پس از این اقدام که منجر به جان باختن ۲۳ تن، از جمله نخست وزیر سابق لبنان شد، شورای امنیت سازمان ملل متحد، به موجب قطعنامه ۱۵۹۵ در سال ۲۰۰۵ میلادی، کمیسیونی تشکیل داد تا آن کمیسیون، در کم و کیف ارتکاب این عمل تفحص نماید تا بشود به ایضاح ابعاد آن بینجامد. آن شورا به موجب قطعنامه ۱۷۵۷ در سال ۲۰۰۷ میلادی، دادگاه ویژه لبنان را برای محاکمه و مجازات این عمل تأسیس کرد (Wetzel & Mitri, 2008: 81).

شعبهٔ بدوی دادگاه ویژه لبنان، به منظور نیل به هدف آن دادگاه، یعنی محاکمه و مجازات عامل یا عاملان انفجار تروریستی، در ژوئن سال ۲۰۱۱ میلادی، علیه آقایان سلیم جمیل عیاش، مصطفی امینه بدرالدین، حسین حسن اونیسی و اسد حسن صبرا کیفرخواست صادر کرد. هم سو با این موضع، در جولای ۲ سال بعد، علیه آقای حسن حبیب مهری هم کیفرخواست صادر گردید. دادستانی تصریح کرد که چهار متهم یادشده برای قتل نخست وزیر سابق لبنان با یکدیگر هماهنگ کرده بودند. دادگاه در اسناد خود اعلام کرد که متهمان از اتهامات وارده به آن‌ها و احتمال شرکت در دادگاه آگاه بوده و در عین حال فرار کرده‌اند و دسترسی به آن‌ها امکان‌پذیر نیست. از این رو، دادگاه یادشده بر آن شد تا رسیدگی به اتهامات آقایان عیاش، بدرالدین، اونیسی و صبرا را به صورت غیابی انجام دهد.

دادگاه ویژه لبنان در ۱۸ آگوست سال ۲۰۲۰ میلادی، رأی خود را در خصوص محکومیت متهم و نیز در ۱۱ دسامبر همان سال، حکم به مجازات محکوم را صادر نموده است. مقاله پیش رو درصدد بر آمده است تا به تحلیل عملکرد دادگاه ویژه لبنان در صدور حکم به محکومیت و نیز صدور حکم به مجازات در پرونده موسوم به عیاش و دیگران بپردازد. به این منظور، پرسش اصلی پژوهش پیش رو این است که دادگاه ویژهٔ لبنان در صدور حکم به محکومیت و نیز صدور حکم به مجازات در پرونده موسوم به عیاش و دیگران چگونه عمل کرده است؟ فرضیه راقمان سطور پیش رو آن است که دادگاه یاد شده، قواعد حقوقی را آن چنان که شایسته و بایسته یک محکمه حقوقی بین‌المللی می‌باشد، رعایت نکرده است.

به منظور نیل به پاسخ به پرسش اصلی مقاله و در واقع به منظور راستی آزمایی فرضیه اصلی، راقمان سطور پیش رو درصدد بر آمده‌اند تا به دو پرسش فرعی پاسخ دهند. نخست این که دادگاه ویژه لبنان در مسیر رسیدگی برای صدور حکم به محکومیت متهمین در قضیه موسوم به عیاش و دیگران، چگونه عملکردی

داشته است و دیگر این که دادگاه ویژه لبنان در مسیر رسیدگی برای صدور حکم به مجازات محکومین در پرونده موسوم به عیاش و دیگران، چگونه عملکردی داشته است. از این رو، مقاله پیش رو در قالب دو قسمت به این موضوع پرداخته است. نخست بر تحلیل عملکرد دادگاه ویژه لبنان در محکومیت متهمین در پرونده عیاش و دیگران تمرکز شده و آن گاه بر تحلیل عملکرد دادگاه ویژه لبنان در خصوص مجازات در پرونده عیاش و دیگران، نظر دوخته شده است.

۱. تحلیل عملکرد دادگاه ویژه لبنان در محکومیت متهمین در قضیه عیاش و دیگران

دادگاه ویژه لبنان در ۱۸ آگوست سال ۲۰۲۰ میلادی، رأی خود را در خصوص محکومیت عیاش صادر کرد. در این رأی، به دیداری که رفیق حریری و معاون وزیر خارجه سوریه داشته‌اند اشاره کرده است که طی آن، نخست وزیر لبنان بر لزوم رعایت تمامیت سرزمینی و حاکمیت کشور لبنان تأکید داشته است (Trial Judgment, para. 673). شعبه رسیدگی کننده دادگاه ویژه لبنان نتوانسته است استدلال کافی در خصوص ادعای نقش سوریه و حزب الله لبنان در ترور رفیق حریری به‌عنوان نخست وزیر لبنان ارائه نماید. در متن رأی، به طرز عجیبی بر این امر تأکید شده است که متهمین حامی حزب الله برشمرده می‌شده‌اند (Indictment, 2013: para. 43). به هر روی، صرف حمایت یک شخص از حزب الله، به منزله نقش حزب الله در ترور رفیق حریری نیست. این در حالی است که دادگاه ویژه لبنان به این موضوع، که متهمین حامی حزب الله بوداند به مثابه حجتی بر نقش حزب الله در ترور رفیق حریری پرداخته است (Trial Judgment, para. 64). حال آن که، به حکم عقل و حقوق، این که شخصی از نهادی حمایت کند، به منزله نقش آن نهاد در عمل مطروحه نیست. در کیفرخواست اول که در ۱۰ ژوئن سال ۲۰۱۱ میلادی صادر شده، ادعا شده است که ظرفیت آموزش افراد در حزب الله وجود دارد.

دادستانی در لوایح اولیه خود تصریح کرده بود که حزب‌الله و دولت سوریه نقشی در حادثه ترور نداشته‌اند. با این حال، در رسیدگی‌های بدوی این ادعا، بارها بیان می‌شد که متهمین از طرفداران حزب الله قلمداد می‌شوند (Prosecution's Updated Pre-Trial Brief, paras. 40, 42 & 46). دادستانی در لوایح پایانی خود بار دیگر اظهار داشت که تماس‌های با حزب‌الله ناشی از علقه مشترک می‌تواند دانسته بشود. در این خصوص شایسته توجه است که چنین ادعاهایی، در لایحه نهایی اضافه شدند و این در حالی است که در لایحه اولیه به آن اشاره نشده بود (Trial Judgment, para. 115).

افزون بر این، تصریح شد که اقدام منجر به جان باختن رفیق حریری و بیست و دو تن دیگر، با اغراض سیاسی بوده و ادعا شد که تمهید و اِعمال آن متعاقب تنش‌های پیش آمده بین لبنان و سوریه صورت

پذیرفته است (STL, Trial Judgment, para. 110). دادستانی با استناد به بعضی از دیدارهای حضوری یا تماس‌های تلفنی میان برخی از سران حزب‌الله یا رییس جمهور سوریه با شماری از مدیران امنیتی لبنان و سوریه و همین طور، با اشاره به شرایط کلی سیاسی زمان وقوع عمل منتج به جان باختن حریری و نیز دیدارهایی که حریری با دبیرکل حزب‌الله داشته، ادعای احتمال نقش آن‌ها در آن عملیات را دیگر بار مطمح نظر قرار داد.

حال آن که، غور در مسیر دادرسی و لوایح مطروحه، نیک روشن است دادگاه ویژه لبنان نتوانسته است دلیل لازم و کافی برای اثبات ادعای نقش حزب الله لبنان یا دولت سوریه در آن قضیه بیابد (STL, Prosecution Closing Submissions, 2018: 27, 28 & 37).

هیأت دفاع در لایحه‌هایی که تنظیم و تقدیم کرده است، بابت چگونگی انجام دادرسی به دادستانی انتقاد کرده و نکات مطروحه را ناقص دانسته است. هیأت دفاع در انتقاد خود به چگونگی انجام دادرسی، استدلال می‌کند که تاریخ مورد ادعا در خصوص توطئه، عدم شناسایی برخی افراد ناشناس عضو در عملیات توطئه و ادعای نقش داشتن حزب‌الله در توطئه، محل نقد و چالش است (Prosecution Closing Submissions, 2018: para. 66). در این راه، دادستانی بیش از این به نقش حزب‌الله و سوریه نپرداخت یا به بیان بهتر دلیلی نیافت که بیش از این بتواند به ادعای نقش حزب الله و سوریه بپردازد.

از این رو، آن چه که از نقش حزب‌الله و دولت سوریه در طول دادرسی‌ها همواره تکرار می‌شد، ناشی از امور فراحقوقی و به تعبیر دقیق، به جهت فشارهای سیاسی ناشی از فضای بیرونی دادگاه بود. با این که تلاش بسیاری برای اثبات این ادعا صورت گرفت ولی این ادعا در رأی نهایی اثبات نشد. با تدقیق در رأی بسیار روشن است که پرونده دادستانی تا چه حد بر شواهد ضعیفی مستند بوده و بیش از آن که استدلال حقوقی ارائه گردد، قاطبه مطالب حول محور شرح ماوقع است و از این رو است که در متن رأی نیز به تبعیت از مطلب مطروحه در طول دادرسی، راجع به جزئیات اقدام منتج به جان باختن حریری و ۲۲ تن دیگر، قلم فرسایی شده است.

در این حکم فقط به طور گذرایی به ادعای نقش حزب‌الله و سوریه در ترور اشاره کرده است. این در حالی است که دلیل لازم و کافی برای اثبات این ادعا ارائه نشده است. در واقع، صدور این تصمیم هم در سیاق تأسیس دادگاه ویژه لبنان قابل تأمل است. چه این که صدور قطعنامه شورای امنیت و متعاقب آن تأسیس دادگاه ویژه لبنان از رهگذر توافقی که منعقد شد نتیجه این واقعیت دانسته می‌شود که رییس وقت پارلمان، نبیه بری، رهبر جنبش امل از تشکیل جلسه پارلمان برای تصویب توافق‌نامه امتناع نمود (Marieke

et al, 2007: 1074). در این سیاق و هم سو با این رویکرد است که در پرونده عیاش و دیگران، سه نفر از متهمین تبرئه شدند و این در حالی اتفاق افتاد که دفاع از آن‌ها چه بسا دشوارتر دانسته می‌شد. دادگاه ویژه لبنان، همواره به‌عنوان دادگاهی که هزینه‌های زیاد دارد و متأثر از مسائل فراحقوقی و سیاسی قرار دارد محل بحث و نظر است (Jurdi, 2007: 5) و این تصمیم نیز در این دادگاه مؤیدی بر این امر و هم سو با این جریان در دادگاه یادشده است. در واقع، به حکم عقل، با تمرکز حقوقی بر عناصر جرم و مجازات می‌توان به هدف دادگاه بین‌المللی کیفری که مقابله با بی‌کیفرمانی در راستای تحقق عدالت است نائل شد. در غیر این صورت، چنانچه تنها بر ظواهر رویه‌ای یا اماراتی که پوسته‌ای از واقع هستند در معرض امیال و اغراض فراحقوقی حکم صادر شود و به موجب آن شخصی محکوم و شخصی دیگر، تبرئه گردد، محکمه بین-المللی کیفری را از رسالت خود دور و دورتر می‌سازد. از این روست که برخی قائل بر آنند که رویکرد موجود در دادگاه ویژه لبنان، موجب شده است که از دادگاه پیش گفته، به عنوان یک نهاد که از کارکرد واقعی خود دور افتاده است، یاد گردد (Ambos, 2011: 657).

دادگاه ویژه لبنان در رأیی که صادر نموده به اقتضای رسیدگی به اتهامات متهمین، در احراز تخف در پرونده عیاش، به ادعای برقراری ارتباط‌های مخابراتی که عیاش برای انجام عملیات تعقیب و اتخاذ اقدامات لازم برای انفجار داشته، پرداخته است (Trial Judgment, paras. 6706, 6701, 6728, 6737). دادگاه ویژه لبنان از رهگذر رأیی که صادر کرده، به عناصر جرم به عنصر جرم توطئه برای ارتکاب حمله تروریستی با استفاده از وسایل انفجاری پرداخته و بیان کرده است که تحقق توطئه، مستلزم حصول توافق بر این است که حمله ارتکاب یابد. دادگاه ویژه لبنان پس از آن که عنصر جرم توطئه برای ارتکاب حمله تروریستی با استفاده از وسایل انفجاری را بیان می‌کند، اظهار می‌دارد که در خصوص پرونده سلیم جمیل عیاش و دیگران، احراز جرم توطئه برای ارتکاب حمله تروریستی با استفاده از وسایل انفجاری، مستلزم آن است که توافق متهمین احراز شود و در توافق آن‌ها سه امر باید وجود داشته باشد. نخست، توسل به وسایلی نظیر ابزارهای انفجاری در مقیاس بزرگ است که می‌توانند خطر عمومی ایجاد کنند؛ دیگر، وجود آگاهی از این است که آن وسایل می‌توانند موجب ایجاد رعب شوند و نیز مستلزم احراز آن است که توافق شده باشد تا در مکانی عمومی به‌کار گرفته شود که می‌تواند به جان باختن یا زخمی شدن مردم بینجامد. دادگاه ویژه لبنان اظهار داشته است که چنین توافقی حاصل شده و هر سه مؤلفه یادشده، یعنی استفاده از ابزار انفجاری در مقیاس، وجود آگاهی و به کارگیری در مکان عمومی را در خصوص عیاش محرز خواند (Trial Judgment, paras 6501-6502).

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

اثبات ادعا در خصوص این که در پرونده عیاش، از وسایل انفجاری استفاده شده است تا عمل تروریستی ارتکاب یابد، مستلزم آن بود که عیاش با آگاهی این کار را کرده باشد و به نحو قابل توجهی موجب رعب جمعی شده باشد. شعبه رسیدگی دادگاه ویژه لبنان در خصوص این که عیاش، مواد منفجره را به کار گرفته است یا خیر، اعلام نموده است که مواد انفجاری به دست خود عیاش انفجار نیافته‌اند (Trial Judgment, para. 6752). دادگاه ویژه لبنان قائل به آن شد که عیاش آگاهی کامل از اوضاع و احوال داشته و وسیله حاوی مواد منفجره در مکانی عمومی که در آن، ازدحام جمعیت وجود داشته، انفجار یافته است (Trial Judgment, paras 6763-6764).

اثبات ادعای مربوط به اتهام به قتل عمد رفیق حریری با قصد قبلی و توسط وسایل انفجاری، مستلزم اثبات آن دانسته شده است که عیاش با قصد قبلی، مبادرت به اقدام علیه نخست وزیر سابق نموده باشد و آن را با وسایل انفجاری عملیاتی کرده باشد. به موجب آن چه که در رأی مربوطه آمده است، دادگاه با تکیه بر همان شواهد قبلی و بدون آن که دلیل دیگری بیاورد، برای خود احراز کرده است که عیاش با قصد قبلی این کار را انجام داده است (Trial Judgment, para. 6804).

به منظور اثبات ادعای مربوط به اتهام راجع به قتل عمد بیست و یک نفر از دیگر مردم علاوه بر قتل عمد رفیق حریری، با قصد قبلی و با استفاده از وسایل انفجاری، لازم بود تا دادگاه ویژه از رهگذر دادستانی خود اثبات نماید که عیاش قصد قتل مردمی غیر از رفیق حریری را داشته یا دست کم این است که باید اثبات می‌شد که وی باید مرگ دیگران را پیش‌بینی می‌کرده است. در واقع، پیش بینی کردن مرگ دیگران به منزله آن است که خطر مرگ دیگران، با قصد قبلی پذیرفته شده باشد. دادگاه، در رأیی که صادر کرده، اظهار داشته است که عیاش قدری قبل‌تر از حادثه در نزدیکی محل انفجار بوده و از این رو، احراز کرده است که مرگ دیگران برای وی قابل پیش بینی بوده است و از آن نتیجه گرفته است که خطر جان باختن دیگران را با قصد قبلی پذیرفته و مبادرت به عمل کرده است (Trial Judgment, para. 6830). در واقع، همان طور که ملاحظه می‌شود دادگاه بر اساس، یک حدس و گمان ظاهری از شرح ماوقع، به چه نتیجه‌ای دست یافته و حکم به محکومیت و سپس مجازات صادر کرده است.

شعبه رسیدگی کننده دادگاه ویژه لبنان، راجع به اثبات ادعا در خصوص اتهام به اقدام به قتل عمد دویست و بیست و شش نفر، علاوه بر قتل عمد رفیق حریری، با قصد قبلی و با استفاده از وسایل انفجاری، احراز کرده است که عمل در یک مکانی عمومی ارتکاب یافته است که هم ازدحام جمعیت وجود داشته و هم ساختمان‌های معتنابهی که افراد در آن سکونت داشته‌اند ارتکاب یافته است که قابل پیش بینی بوده است

که مشارکت در انفجار مواد موجب مرگ یا جراحت مردم زیادی می‌شود. دادگاه تصریح داشته است که عیاش به تنهایی عمل نکرده ولی نقش عیاش را حائز اهمیت دانسته است. در واقع، دادگاه ویژه لبنان احراز کرده که چون واقعه در مکانی عمومی ارتکاب یافته که جمعیت زیادی در آن حضور داشته و نیز در قرابت به ساختمان‌هایی ارتکاب یافته است که مردم در آن ساختمان‌ها حضور داشته‌اند، جان باختن و جراحت تعداد کثیری از مردم پیش‌بینی شده است. به این ترتیب، راجع به اثبات ادعا در خصوص اتهام به اقدام به قتل عمد دویست و بیست و شش نفر، علاوه بر قتل عمد رفیق حریری، دادگاه یادشده احراز نموده است که متهم، خطر وقوع آن را پذیرفته و در این اوضاع و احوال، آن عمل ارتکاب یافته و از این رو، دادگاه ویژه لبنان، در این خصوص حکم به محکومیت داده است.

۲. تحلیل عملکرد دادگاه ویژه لبنان در صدور حکم به مجازات در پرونده عیاش

در صدور حکم به محکومیت متهم، در واقع، اتهام یا اتهام‌های مطرح شده در خصوص متهم به اثبات رسیده و به تعبیر دقیق‌تر، دادگاه احراز کرده است که شخص، محکوم است. پس از محکومیت شخص، به حکم منطق، در راستای مقابله با بی‌کیفرمانی اقتضا دارد که محکوم، مجازات گردد و حکم به مجازات محکوم صادر گردد تا بشود مقابله با بی‌کیفرمانی که خود، اقتضای عدالت است محقق گردد. اصل این است که مطابق با قواعد حقوقی باشد و این صدور حکم به مجازات هم در پرونده عیاش محل بحث و مناقشه است. چه این که برای دادستانی و به ویژه، هیأت دفاع چالش‌برانگیز بود که بدون اطلاع اولیه از مبانی حقیقی و حقوقی محکومیت هر یک از متهمین، استدلالی آگاهانه برای صدور حکم اتخاذ نمایند. در واقع، به حکم گزاره‌های حقوقی که مقتضای گزاره‌های عقلایی است لازم است که پس از محکوم دانستن متهم، حکم به مجازات محکوم صادر شود. در واقع، این امر، هم سو و هم جریان با اصلی است که از آن به برائت یاد شده است و به اسامی مختلف، در نظام‌های حقوقی داخلی و بین‌المللی وجود دارد و پذیرفته شده است. گرچه ممکن است که نام اتخاذ شده برای این اصل متفاوت باشد ولی محتوی یکسان و دست کم، مشابه است و آن این که، مادامی که تخلف یا جرم شخص احراز نشده باشد، اصل بر این است که شخص، مبری از آن محسوب می‌شود و به حکم منطق، مجازات مبری محلی از اعراب ندارد.

در خصوص پرونده عیاش، دادستانی و نمایندگان جان باختگان و به‌طور کلی اشخاصی که مدعی قربانی شدن بودند، بعد از آن که نتوانستند ادعای خود در خصوص نقش حزب الله و دولت سوریه را اثبات کنند، در مجازات عیاش تلاش زیادی کردند که حکم شدیدی صادر بشود. در واقع، آن‌ها که با شکست در صدور حکم محکومیت حزب الله و سوریه مواجه شده بودند کوشش زیادی در راستای تشدید مجازات

عیاش به عنوان محکوم پرونده کردند. این در حالی است که اگر واقعاً این اشخاص باور داشتند که عیاش از شخص حقیقی یا حقوقی دیگری دستور گرفته است به اقتضای عدل و به حکم گزاره‌های حقوقی، باید تلاش بر تخفیف مجازات وی می‌داشتند نه تشدید آن. در واقع، این جا به طور کامل روشن است که مدعیان نقش حزب الله و دولت سوریه در ترور رفیق حریری، بیش از آن که از عدل و حقوق و عقل تبعیت کنند درصدد اعمال امیال سیاسی و شخصی خود بوده‌اند. چه این‌که اگر به واقع، قائل به این بوده‌اند که شخصی حقوقی یا حقیقی، عیاش را متأثر ساخته یا تحریک کرده یا به او دستور داده است که آن اقدام را انجام دهد، منطقاً باید تلاش می‌کردند که مجازات او تخفیف یابد یا دست کم تلاشی برای تشدید مجازات وی نباید انجام می‌داند. حال آن که وضعیت به طور کامل برعکس است و اشخاصی که مدعی نقش حزب الله و دولت سوریه در ترور رفیق حریری بودند تلاش حداکثری خود را برای تشدید مجازات عیاش اعمال کردند که با توجه به ادعای آنان در مرحله صدور حکم به محکومیت، یک تناقض روشن و حتی برای شخصی که صرفاً به دنبال تحقق عدالت باشد، تعجب برانگیز است.

دادگاه ویژه لبنان در پرونده عیاش، پس از آن که حکم به محکومیت صادر کرد، با استناد به مواد ۲ و ۲۴ اساسنامه دادگاه ویژه لبنان و نیز مواد ۱۷۱، ۱۷۲ و ۱۷۳ آیین دادرسی مبادرت به صدور حکم مجازات نمود. به موجب آن چه که در ماده ۲ اساسنامه دادگاه ویژه لبنان مقرر شده است، قانون کیفری لبنان در خصوص تعقیب و مجازات اقدامات تروریستی، جرایم علیه حیات یا تمامیت شخصی و نیز مشارکت نامشروع و قصور در گزارش جرایم، به عنوان قواعد مادی جرم مطمح نظر هستند و نیز مواد ۶ و ۷ قانون «تشدید مجازات مربوط به آشوب، جنگ داخلی و نزاع مذهبی» در دادگاه ویژه لبنان قابلیت اعمال دارند. چه این که، دادگاه یادشده، در زمره نسل سوم از محاکم بین‌المللی کیفری است و این به آن معنا است که افزون بر اعمال حقوق بین‌الملل، در آن، حقوق داخلی نیز قابل اعمال است. باری در این خصوص، شایسته توجه است که توجیهات مجازات در نظام‌های ملی، لزوماً همان توجیهات حقوقی، اخلاقی و سازمانی در حقوق بین‌الملل کیفری دانسته نمی‌شود (Sloane, 2007: 40).

به موجب مقرره مطروحه در ماده ۶ قانون یادشده، برای عمل تروریستی منجر به جان باختن یک یا چند فرد یا حتی عمل تروریستی منتج به تخریب تمام یا جزئی از ساختمانی که افرادی در آن حضور دارند، مجازات مرگ در نظر گرفته شده است. نیز، بر اساس ماده ۷ همان قانون، در خصوص افرادی که در توطئه‌ای که منتج به یکی از نتایج مندرج در ماده ۶ است مشارکت داشته باشند، مجازات حبس ابد با اعمال شاقه پیش‌بینی شده است. در لوایحی که پیرامون دفاع از عیاش تقدیم دادگاه ویژه لبنان گردیده، به

این نکته اشاره شده است که به موجب ماده ۲۴ اساسنامه دادگاه ویژه لبنان، برای چنین عملی مجازات زندان و به موجب ماده ۲۵ اساسنامه آن دادگاه، برای آن عمل، لزوم جبران خسارت از قربانیان مطرح شده است (Ayyash Defence sentencing submissions, para. 11).

در خصوص دفاع مطرح شده راجع به این‌که در صدور حکم مجازات عیاش، به ماده ۲۴ اساسنامه دادگاه ویژه لبنان (مجازات زندان) و نیز ماده ۲۵ آن اساسنامه (لزوم جبران خسارت)، استناد شود، شایسته توجه است که در گزارش دبیر کل سازمان ملل متحد در مورد تشکیل دادگاه ویژه لبنان آمده است که قوانین داخلی لبنان ناظر بر مجازات‌ها به‌کار نمی‌رود بلکه تنها در مورد جرایم مقرر شده در ماده ۲ قابل اعمال است (Secretary-General's report, para. 22). در این خصوص، درخور امعان نظر است که شعبه رسیدگی‌کننده دادگاه ویژه لبنان بر این موضع بوده که حقوق داخلی لبنان، مجازات‌هایی نظیر مرگ را پیش‌بینی کرده است که آن را مغایر با اساسنامه دادگاه ویژه لبنان و به طور کلی حقوق بین‌الملل کیفری خوانده است (Trial Judgment, para. 5892).

باری، در این مورد، اعمال حقوق بین‌الملل به منظور تفسیر حقوق داخلی لبنان یا هم سنجی آن با حقوق بشر نیست بلکه مسأله بر سر قانون قابل اعمال است؛ چه این که چنانچه از فرایند تشکیل دادگاه ویژه لبنان هم نیک روشن است که دادگاه یادشده در زمره نسل سوم از محاکم بین‌الملل کیفری نیست و این به آن معنا است که حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی قابل اعمال قلمداد می‌شوند (Ambos, 2011: 659).

شعبه رسیدگی کننده دادگاه ویژه لبنان در تحلیل این که مقررات حقوقی قابل اعمال در صدور حکم به مجازات عیاش چیست، اظهار داشته است که قانون «تشدید مجازات مربوط به آشوب، جنگ داخلی و نزاع مذهبی در ماده ۶، برای برخی از اعمال تروریستی مجازات مرگ پیش‌بینی نموده است. نیز ماده ۷ قانون یادشده مقرر کرده است که در خصوص توطئه چینی برای ارتکاب عمل تروریستی، بیشترین مجازات پیش‌بینی شده در آن قانون، مجازات حبس ابد است و از این رو، در خصوص جرایمی که تحت صلاحیت دادگاه ویژه لبنان قلمداد می‌شوند، موضوع قابلیت اعمال قانون تشدید مجازات مربوط به آشوب، جنگ داخلی و نزاع مذهبی محل چالش است این چالش به علت تعارض مقررات حقوقی داخلی و بین‌المللی یعنی تعارض در پیش‌بینی حداکثر مجازات به موجب حقوق داخلی لبنان و اساسنامه دادگاه ویژه لبنان حادث شده است و آن، این که ماده اساسنامه، در این خصوص، بیشترین مجازاتی که در نظر گرفته، حبس ابد است (Trial Judgment, para. 5892, 5871 & 908). از این رو، دادگاه ویژه لبنان در خصوص مقرره حقوقی قابل اعمال برای صدور حکم مجازات لازم بود تا به رویه موجود هم توجه کند تا

بتواند تفسیر بهتری ارائه دهد.

در خصوص صدور حکم به مجازات و اعمال مجازات، درخور امعان نظر است کـه عیـاش، محکـوم بـه ۵ مورد شده بود. در واقع، دادگاه در صدور حکم به محکومیت، ۵ ادعا در مورد سلیم جمیل عیاش را محرز دانست. از این رو، سلیم جمیل عیاش در قضیه موسوم به عیاش و دیگران، به پنج مورد محکوم شد. مطـابق با چهارمین بند از ماده ۱۷۲ آیین دادرسی و با ابتناء بر شواهد مطروحه در فرایند رسیدگی به پرونده عیاش، دادگاه ویژه لبنان، می‌تواند مجازات منفرد یا برای هر جرم، مجازات مستقل تعیین کند. این امر به تشخیص دادگاه ویژه لبنان و در صلاحیت آن است. دادگاه ویژه لبنان، در خصـوص سـلیم جمیـل عیـاش بـه‌عنـوان محکوم پرونده عیاش و دیگران را بابت پنج جرمی که وی محکوم به آن‌ها خوانده شده است، اظهار کـرد که جنایت ارتکابی در هر مورد، سنگین است و عناصـر آن‌هـا را یکسـان ندانسـت دادگـاه ویـژه لبنـان، در صدور حکم به مجازات عیاش، برای هر جرمی که آن را محرز دانسته، مجازاتی مستقل تعیین کرده اسـت. هیأت مدافع سلیم جمیل عیاش، در خصوص صدور حکم به مجازات عیاش، نظر دیگری داشت و آن، این که قائل بر آن بودند که در نظر دادستانی، ذیل ماده ۲۰۵ قانون کیفری لبنان لحاظ نشده است. در واقـع، بـه موجب ماده یادشده، در وضعیتی که شخص محکوم به بیش از یک جرم شده باشد، مقتضی است برای هر جرم یک مجازات تعیین گردد (ayyash defence sentencing submissions, para. 25 & 27).

هیأت مدافع از عیاش، به دنبال آن بودند که مجازات مطرح شده عادلانه و حقوقی نیست (STL, Ayyash Defence oral sentencing submissions, 2020: 34). چنانچه هیأت مـدافع تصـریح داشـته اسـت، سـلیم جمیل عیاش به عنوان محکوم پرونـده اعـلام شـده ولـی دادگـاه ویـژه نتوانسـته ادعـای نقـش وی در تهیـه تجهیزات نقشه احراز کند و همین طور ادعای اطلاع وی از نوع و مقدار مـواد منفجـره اثبـات نشـده اسـت (Ayyash Defence sentencing submissions, para. 21). با توجه به آن چه که به عنـوان اسـتدلال‌هـای دادستانی منتشر شده، آمده است که جرایمی که عیـاش در پرونـده موسـوم بـه عیـاش و دیگـران بـه آن‌هـا محکوم شده، جرایمی هستند که شورای امنیت سازمان ملل متحد آن‌ها را علیه صـلح و امنیـت بـین‌المللـی خوانده و با ابتناء بر بایستگی رعایت صلح و امنیت بین‌المللی مبادرت بـه تشـکیل دادگـاه ویـژه لبنـان شـده است (Prosecution sentencing submissions, paras 4, 20). ایـن در حـالی اسـت کـه همـان طـور کـه هیأت مدافع از سلیم جمیل عیاش در پرونده مطروحه بر آن موضع بوده‌اند، شعبه رسـیدگی کننـده دادگـاه ویژه لبنان نتوانسته است احراز کند که سلیم جمیل عیاش، دیگران را برای مشارکت در این حمله استخدام کرده یا آموزش داده است (Ayyash Defence sentencing submissions, para. 21).

مضاف بر این، راجع به مجازات‌های قابل اعمال در مرحله صدور حکم به مجازات محکوم، شایسته توجه است که ماده ۲۴ اساسنامه دادگاه ویژه لبنان مقرر کرده است که لازم است تا شعبه رسیدگی کننده دادگاه ویژه لبنان، ابد بودن مجازات حبس یا سال‌های دقیق آن را مشخص نماید. در واقع، به موجب مقرره مطروحه، به حکم عقل و عدل، نباید قاضی به طور کلی حکم به مجازات حبس صادر نماید و به تعبیر بهتر، قاضی نمی‌تواند چنین حکمی صادر کند. اگر حبس، ابد است باید ابد بودن تصریح گردد و اگر ابد نیست، باید به طور دقیق مشخص باشد. نخستین بند از ماده ۱۷۲ مقررات آیین دادرسی هم در همین راستا گام برداشته و مؤید این امر است که اگر حبس، ابد است باید قید گردد و اگر ابد نیست، باید تعداد سال-های آن (زمان آن) مشخص باشد. در این باره، دادستانی بر این موضع بوده است که مطابق با مقررات حقوق کیفری داخلی لبنان، داشتن قصد قبلی و استفاده از مواد انفجاری، در جرگه عوامل تشدید مجازات برشمرده شده‌اند و از این رو، دادستانی قائل به رویکرد بایستگی مجازات حداکثری بوده است (ayyash defence sentencing submissions, paras 23-24).

به هر روی، استدلال هیأت مدافع پذیرفته نشد و به این ترتیب، شعبه رسیدگی کننده دادگاه ویژه لبنان، هم‌سو با موضع دادستانی، وی را مستحق پنج مجازات حبس، به طور هم‌زمان، دانستند. در واقع، دادگاه ویژه لبنان، اقدامات صورت گرفته را مصداق اوضاع و احوال مشدده دانسته است (STL, Prosecution Oral Sentencing Submissions, 2020: 8-11). نمایندگان قربانیان نیز که بعضاً در بادی امر، در مرحله صدور حکم به محکومیت، به دنبال آن بودند تا حزب الله و دولت سوریه را نیز مسئول بخوانند، با شکست در آن مرحله، اینک در مرحله صدور حکم به مجازات درصدد آن برآمده بودند که در خصوص عیاش به عنوان محکوم پرونده موسوم به عیاش و دیگران، حکم به حداکثر مجازات قابل اعمال صادر شود. در این خصوص، علی رغم خواست برخی از نمایندگان جان باختگان و حتی فشارهای بیرونی راجع به این که علاوه بر مجازات حبس ابد، شعبه رسیدگی کننده دادگاه ویژه لبنان، حکم به مجازات مالی و توقیف دارایی‌های عیاش را هم صادر کند لیکن با توجه به این که مجازات مالی و توقیف دارایی‌ها، در چارچوب مقررات حقوقی مندرج در اساسنامه دادگاه ویژه لبنان نیستند، خارج از صلاحیت شعبه رسیدگی کننده دادگاه ویژه لبنان دانسته شدند. در این باره، شایسته توجه است که چنانچه حکم به مجازات حبس ابد یا حتی حبس طولانی مدت داده شود، صدور حکم به جریمه مالی، با رویه رویه داخلی و بین‌المللی محاکم کیفری هم‌سویی ندارد (STL Prosecution Oral Sentencing Submissions, 2020: 28).

شعبه رسیدگی‌کننده دادگاه ویژه لبنان به‌عنوان یک مرجع حقوقی اعلام نموده است که ماده ۲۴، نگاهی

جامع به مجازات‌هایی که دادگاه می‌تواند در خصوص جرایم مقرر در ماده ۲ صادر و اعمال کند. ماده ۲۴ اساسنامه و مقرره مندرج در ماده ۱۷۲ آیین دادرسی، مؤلفه‌هایی را کـه لازم اسـت شـعبه رسـیدگی کننـده دادگاه ویژه لبنان در صدور حکم به مجازات و اعمال آن رعایت کند احصا نموده است. شـدت و اهمیـت جرم، شرایط فردی، هر گونه اوضاع و احوال تشدید کننده یا تخفیـف دهنـده و رویـه کلـی در ارتبـاط بـا مجازات زندان در لبنان و دامنه اِعمال آن توسط دادگاهِ این دولت بر روی شخص محکـوم در ازای همـان عمل ارتکابی، در زمره آن مؤلفه‌ها و البته از مهم‌ترین آن‌ها قلمداد می‌شوند. مطابق با اظهـارات دادسـتانی، جرایمی که سلیم جمیل عیاش به آن‌ها محکوم شده و به طور کلی جرایمی که در پرونده موسوم به عیـاش و دیگران مطرح شده‌اند، در دسته جرایم شـدید طبقـه‌بنـدی مـی‌شـوند و در ایـن راه، اسـتدلال‌هـای شـعبه رسیدگی کننده دادگاه ویژه راجع به این که آن جرایم، به عنوان اعمال تروریستی از جـدی‌تـرین و شـنیع-ترین جرایم قلمداد می‌شوند ابتناء کرده است و مضافاً این داعیه مطرح شده است که اعمـال یادشـده بسـتر بی‌ثبات سازی لبنان را میسور ساخته است(Prosecution sentencing submissions, paras 17, 20-22).

چنانچه پیش‌تر به ماده ۷ قانون تشدید مجازات مربوط به آشوب، جنگ داخلی و نزاع مذهبی، اشـاره شـد، در خصوص عمل توطئه برای ارتکاب حمله تروریستی با استفاده از وسایل انفجاری، قانون تشدید مجازات مربوط به آشوب، جنگ داخلی و نزاع مذهبی مقرر داشته است که مجازات شخصی کـه دخیـل در چنـین توطئه‌ای قلمداد شده، حبس ابد با اعمال شاقه است (Prosecution sentencing submissions, paras 42-43).

با وجود این، شعبه رسیدگی کننده دادگاه ویژه لبنان به اقتضای رسالت خود، ملزم است تا واقعیت راجع به صدمه فردی به قربانیان را کشف کند و کشف صدمه جمعی به این معنا که صدمات جامعه لبنان یـا جامعـه بین‌المللی در کل را احراز و لحاظ کند، رسالت و در صلاحیت دادگاه ویژه لبنان قلمداد نشده است (trial judgment, paras 892, 911). باری، به موجب آن چه که از رأی قابل استیاد است، در صورتی کـه بـرای ارزیابی اثر جرایم بر جان باختگان و به طور کلی، قربانیان و همین طور، برای ارزیـابی شـدت جـرایم لازم باشد، دادگاه به رنج ناشی از صدمات جمعی نیز توجه داشته اسـت (trial judgment, para. 918). دادگـاه همچنین اعلام کرد که در مورد هر گونه «برآورد یا اقدام مالی» در رابطه با آسـیب‌هـا اظهـار نظـر نخواهـد کرد (trial judgment, para. 889)؛ چه این که اعمال هم زمان حبس ابد و جریمه مالی، هم‌سو با رویه نیز دانسته نشده است.

نتیجه

پس از اقدام تروریستی ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ میلادی که منجر به جان باختن رفیق حریری و بیست و دو تن دیگر شد، شورای امنیت سازمان ملل متحد، در همان سال، به منظور تحقیق و بررسی جوانب مختلف آن عمل تروریستی، به موجب قطعنامه ۱۵۹۵، کمیسیونی تشکیل شد و متعاقب آن، در سال ۲۰۰۷ میلادی، شورای امنیت آن سازمان با تکیه به فصل هفتم منشور ملل متحد قطعنامه ۱۷۵۷ را صادر کرد که به موجب آن، یک دادگاه ویژه مختلط با صلاحیت بین‌المللی کیفری تشکیل گردید تا بشود عاملان انفجار تروریستیِ منجر به قتل رفیق حریری تعقیب، محاکمه و مجازات شوند. دادگاه ویژه لبنان، به عنوان یک دادگاه بین‌المللی کیفری که در زمره نسل سوم از محاکم بین‌المللی کیفری قلمداد می‌شود، از رهگذر شعبه بدوی خود، کیفرخواست‌هایی علیه عیاش، بدرالدین، اونیسی، صبرا و مهری صادر کرد.

با توجه به در دسترس نبودن آقایان عیاش، بدرالدین، اونیسی و صبرا، دادگاه به صورت غیابی کار خود را پی گرفت. در سپتامبر ۲۰۱۸ میلادی، بعد از آن که خلاصه نهایی رسیدگی‌ها به شعبه رسیدگی‌کننده وصول شد و استماع استدلال‌های نهایی دادستانی و نمایندگان حقوقی قربانیان و دفاعیات انجام شد، رسیدگی به اتهامات خاتمه پیدا کرد. شماری از درخواست‌های تجدیدنظر متقابل، متعاقب انجام مراحل مقدماتی و رسیدگی‌ها، در دادگاه تجدید نظر مطرح شدند. در نهایت، دادگاه ویژه لبنان در ۱۸ آگوست ۲۰۲۰ میلادی مبادرت به صدور رأی خویش در قضیه موسوم به عیاش و دیگران نمود. دادگاه یادشده، سلیم جمیل عیاش را محکوم کرد که در قتل عمد نخست وزیر سابق لبنان، نقش داشته است و این ایفاء نقش را با قصد قبلی دانست.

دادگاه ویژه لبنان در صدور حکم به محکومیت در پرونده عیاش، اعلام کرد که نتوانسته است دلیلی بیابد که مؤید دخالت حزب الله لبنان در ترور نخست وزیر سابق لبنان بوده باشد اما عیاش را گناهکار اعلام کرد و مهری، اونیسی و صبرا را تبرئه کرد. متعاقب آن، عیاش را به پنج مجازات حبس ابد به طور هم زمان رأی داد.

محکمه پیش‌گفته، نتوانست ثابت کند که رهبری حزب الله لبنان ارتباط مستقیم با قتل نخست وزیر سابق لبنان داشته است و نیز دادگاه یادشده از اثبات وجود هرگونه ارتباط غیرمحرمانه متهمین با رهبری حزب الله لبنان، درماند. استدلال‌های مطروحه در رأی به محکومیت در پرونده عیاش و نیز مجازات عیاش، مؤید آن است که حزب الله لبنان و نیز دولت سوریه در ترور نخست وزیر سابق لبنان نقش نداشته‌اند. در واقع، دادگاه نتوانسته است دلیل قانع‌کننده‌ای بیابد که به موجب آن، حزب الله لبنان و دولت سوریه را در ترور نخست وزیر سابق لبنان مؤثر بخواند.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

این در حالی است که چه تأسیس دادگاه ویژه لبنان و چه عملکرد آن دادگاه، تحت‌تأثیر امور فراحقوقی دانسته می‌شود و در واقع، امور غیرحقوقی نظیر امیال و فشارهای سیاسی غلبه داشته‌اند و باوجود همه این‌ها دادگاه از اثبات ادعای مربوط به نقش حزب الله لبنان و دولت سوریه در ترور رفیق حریری درمانده است. این رویکرد چه در صدور حکم به محکومیت و چه در صدور حکم به مجازات، و به طور کلی سیطره این نگاه در یک محکمه حقوقی بین‌المللی است که کارکرد واقعی آن، یعنی مقابله با بی کیفرمانی در راستای تحقق عدالت را تضعیف می‌نماید.

منابع

- Articles

Aghaei Janatmakan, Hossein (2009). "Special Tribunal For Lebanon; A Different Perspective in International Criminal Law", Journal of Law Quarterly, vol. 32, no. 2, pp. 23-44. (in Persian)

Beigzadeh, Ebrahim & Mirzadeh, Mona (2016). "Terrorism as an International Crime: Special Tribunal for Lebanon's Approach to Definition of International Terrorism", Pazhouheshhaye Hoghooghe Jaza va Jormshenasi, vol. 3, no. 6, pp. 5-36. (in Persian)

Salehi, Muhammad Khalil & Khosrowshah, Hasan (2018). "Trials in Absentia at the Special Tribunal for Lebanon on the Basis of the International Human Rights", Criminal Law Doctrines, vol. 14, no. 14, pp. 119-144. (in Persian)

Ambos, Kai (2011). "Judicial Creativity at the Special Tribunal for Lebanon: Is There a Crime of Terrorism under International Law?", Leiden Journal of International Law, vol. 24, pp. 655-675.

Jurdi, Nidal Nabil (2007). "The Subject-Matter Jurisdiction of the Special Tribunal for Lebanon", Journal of International Criminal Justice, vol. 5, pp. 1125-1138.

Marieke, Wierda; Nassar, Habib and Maalouf Lynn (2007). "Early Reflections on Local Perceptions, Legitimacy and Legacy of the Special Tribunal for Lebanon", Journal of International Criminal Justice, vol. 5, pp. 1065-1081.

Saul, Ben (2011). "Legislating from a Radical Hague: The United Nations Special Tribunal for Lebanon Invents an International Crime of Transnational Terrorism", Leiden Journal of International Law, vol. 24, pp. 677-700.

Sloane, Robert (2007). "The Expressive Capacity of International Punishment: The Limits of The National Law Analogy and The Potential of International Criminal Law", 43 Stanford Journal of International Law 39.

Wetzel, Jan Erik and Mitri, Yvonne (2008). "The Special Tribunal for Lebanon: A Court "Off the Shelf" for a Divided Country", The Law and Practice of International Courts and Tribunals, vol. 7, pp. 81–114.

- Cases and Documents

Assize Court of Beirut (2015). Decision No. 54 (extract), 28 January.

Assize Court of North Lebanon (2017). Decision No. 170 (extract), 12 April.

Court of Cassation of Lebanon (2016). Chamber 7, Decision No. 52 (extract), 11 February.

STL (2020). Prosecution Oral Sentencing Submissions, 10 November.
STL (2020). STL-11-01/S/TC, Prosecutor v. Ayyash, F3845, Prosecution Submissions on Sentence, 1 September.
STL (2020). STL-11-01/S/TC, Prosecutor v. Ayyash, F3850, Ayyash Defence Observations on Sentence, 25 September.
STL (2020). STL-11-01/S/TC, The Prosecutor v. Salim Jamil Ayyash, F3855, Sentencing Judgment, 11 December.
STL (2020). STL-11-01/T/TC, Prosecutor v. Ayyash, Merhi, Oneissi and Sabra, F3839, Judgment, 18 August.
UN (2007). S/PV.5685, Security Council, 5685th meeting on the Situation in the Middle East, 30 May.
- Internet Resource
https://www.stl-tsl.org/en

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.74561.1218
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۰/۱۰/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۲

ایران و راهبرد همسایگی فعال؛ الگووارگیِ فرکتالی در سیاست خارجی منطقه‌گرا

وحید سینایی[۱]، فاطمه محروق[۲]، احسان مزدخواه[۳]

چکیده

با پیچیدگی در روابط بین‌الملل و نظم‌های منطقه‌ای توجه به دیپلماسی فعال و سیاست همسایگی مجموعه-ساز به منظور قدرت‌سازی و تامین منافع ملی از جمله ضروریات راهبردی کشورها است. در این چارچوب ایران کشوری پرهمسایه است که هر یک از همسایگان آن دارای ویژگی‌های ژئوپلیتیکی، منزلت‌های استراتژیک و ژئواکونومیک و همچنین معضله‌های امنیتی هستند. باتوجه به این مسئله در پیش‌گرفتن سیاست‌خارجی چندگانه‌گرا در قالب سیاست همسایگی فرکتال و منطق شبکه‌ای متداخل از الزامات ایران در عرصه‌ی سیاست‌خارجی می‌باشد. هدف بنیادین این نوشتار تبیین وضعیت سیاست همسایگی ایران پساانقلاب در خوانشی نوین است. بدین منظور پرسش محوری این مقاله بدین صورت است که سیاست خارجی همسایگی فعال ایران به عنوان کشوری چندهمسایه، در بستر ساختار سیستمی بین‌الملل چگونه قابل تبیین است؟ فرضیه مقاله بیان می‌دارد که بهره‌گیری از دیپلماسی راهبردی و هوشمندانه در سیاست خارجی ایران، هم‌افزایی هوشمند و توجه به رویه‌های نهادی، منجر به ساخت یابی سیاست همسایگی فعال و مجموعه‌ساز می‌شود.

واژه‌های کلیدی: سیاست خارجی مجموعه‌ساز منطقه‌ای، منطقه‌گرایی متداخل شبکه‌ای، ایران، سیاست همسایگی

۱- نویسنده مسئول. دانشیار و عضو هئیت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد. (نویسنده مسئول) Sinaee@um.ac.ir
Orcid.org/0000-0003-3985-2449
۲- استادیار روابط بین‌الملل گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد. fmahroogh@um.ac.ir
Orcid.org/0000-0003-3336-8074
۳- دانشجوی دکتری علوم سیاسی(گرایش مسائل ایران) دانشگاه فردوسی مشهد. Eh.mozdkhah@mail.um.ac.ir
Orcid.org/0000-0002-2017-3588

Iran and the active neighborhood strategy; Fractal modeling in regional foreign policy

Vahid Sinaee[1] , Fatemeh Mahrough[2] , Ehsan Mozdkhah[3]

Abstract

Complexity in international relations and regional order have force countries as one of the strategic necessities to Pay attention to active diplomacy and collective neighborhood policy to strengthen and secure national interests. In this context, Iran as a multi-neighborhood country is facing with neighbors with geopolitical characteristics, strategic and geoeconomics dignity as well as security problems. This situation requires Iran to follow multi-neighborhood foreign policy in the form of fractal neighborhood policy and the logic of the multiplex network. Respectively, the fundamental goal of this article is to explain the status of post -revolutionary Iran's neighborhood policy in a new reading. To this end, the central question of this article is how Iran's active neighborhood foreign policy as a multi-neighborhood country can be explained in the context of the international system structure? The paper hypothesis states that the use of strategic and intelligent diplomacy in Iran's foreign policy along with pursuing, smart synergy and attention to institutional practices lead to the construction of fractal neighborhood policy.

Keywords: fractal neighborhood foreign policy, multiplex regionalism, Iran, neighborhood policy

1- Corresponding Author Associate Professor of political science Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad. Sinaee@um.ac.ir. Orcid.org/0000-0003-3985-2449
2- Assistant Professor of International Relations, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad. fmahroogh@um.ac.ir. Orcid.org/0000-0003-3336-8074
3- PhD candidate of political science Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad. Eh.mozdkhah@mail.um.ac.ir. Orcid.org/0000-0002-2017-3588

مقدمه

در ادبیات سیاست خارجی و روابط بین‌الملل اصطلاحاتی مانند محیط پیرامونی[1]، سیاست پیرامونی[2]، منطقه‌گرایی[3] و فرامنطقه‌گرایی[4] عبارت‌ها و راهبردهایی در عرصه‌ی تصمیم‌سازی خارجی هستند که دیدگاه‌های متنوعی درباره‌ی آنان مطرح شده است. اما امروزه با پیچیده شدن عرصه‌ی سیاست خارجی و ماهیت متحول کنشگری دولت‌ها در این عرصه، بازیگران در نظم‌های منطقه‌ای و جهانی و همچنین ادراکات جمعی مبنی بر تامین منافع ملی راهبردهایی چون «همسایگی[5]» و «سیاست همسایگی[6]» ادبیات بدیعی را در حیطه و مرزبندی‌های سیاست خارجی به وجود آورده است؛ راهبردی که می‌تواند در پرتو منطق فرکتالی سازی سیاست خارجی یعنی برقراری نظم‌سازی منطقه‌ای فعال معنا و مفهوم یابد.

بسیاری از تحولات و چرخش‌های الگووارهی در حوزهٔ سیاست خارجی در محیط همسایگی و پیرامونی ج.ا.ایران عملاً نشان‌گر آن است که نظم‌سازی منطقه‌گرایانه مطابق با خواست و کنش ایران نیست و به نوعی نامطلوبیت محیطی به عنوان بستر منطقه‌ای برای ج.ا.ایران را حاکم کرده است در کنار این مسائل، بسیاری از کنشگری‌های ایران در حوزه سیاست خارجی منطقه‌گرا، تعدد حوزه‌های تمرکز، تعریف نادرست از سیاست خارجی منطقه‌گرایانه، بسترساز ناکارآمدی در حوزه اجرا و عملیاتی شدن راهبردهای سیاست خارجی منطقه‌گرایانه و به حاشیه رفتن همسایگی فعال شده است. در چنین شرایطی، تغییر و تحول در حوزه سیاست‌گذاری خارجی و روابط منطقه‌گرایانه در قالب سیاست همسایگی فعال از جمله ضرورت‌های راهبردی ایران در نظم منطقه‌ای می‌باشد. راهبردی که بتواند ایده و منطق عملیاتی خود را در مجموعه‌سازی روابط خارجی در راستای تامین ارزش‌ها و منافع ملی به مورد اجرا گذارد تا اساساً بر قدرت و ظرفیت ژئوپلیتیکی ایران در شرایط متغییر نظام بین‌الملل افزوده شود. بدین منظور پرسش محوری این مقاله بدین صورت است که سیاست خارجی همسایگی فعال ایران به‌عنوان کشوری چندهمسایه، در بستر ساختار سیستمی بین‌الملل چگونه قابل تبیین است؟ فرضیه مقاله بیان می‌دارد که بهره‌گیری از دیپلماسی راهبردی و هوشمندانه در سیاست خارجی ایران، هم‌افزایی هوشمند و توجه به رویه‌های نهادی، منجر به ساخت یابی سیاست همسایگی فعال و مجموعه‌ساز می‌شود.

1- Peripheral environment
2- Politics Peripheral
3- Regionalism
4- Meta regionalism
5- Neighborhood
6- Neighborhood Policy

چارچوب تئوریک؛ سیاست همسایگی در مدل منطقه‌گرایی متداخل شبکه‌ای

کشورها در عرصه‌ی سیاست خارجی منطقه‌گرایانه نیاز مبرمی به عملیاتی کردن مزیت‌های نسبی بالفعل خود در محیط پیرامونی دارند تا بتوانند در سطح تاکتیکی و راهبردی برنامه‌ها و اولویت‌های ملی خود را دنبال نمایند. شرایط جغرافیایی و ژئوپلیتیکی خاورمیانه همواره بر منطق آنارشی، بی‌ثباتی سیاسی در بستر-های امنیتی، زمینه‌های تعارضی در سطح منافع میان گروه‌های مختلف و مداخلات نیروهای خارجی مبتنی بوده است. در چنین شرایطی مأموریت سیاست خارجی دولت – کشورها در سطح منطقه باید معطوف به پایدارسازی محیطی و خوشه‌بندی ارتباطی بر اساس تعریف درست از حوزه همسایگی باشد تا بتوانند مزیت جغرافیایی را به مزیت ژئوپلیتیک تغییر دهند و زمینه یک سیاست منسجم، مجموعه‌ساز(فرکتال) همسایگی در سطح منطقه را فراهم آورند (Ghasemi, 2018; Young, 2017a, 2017b).

سیاست خارجی منطقه‌گرایانه برای رسیدگی به چالش‌های برآمده از پیچیدگی سیستمی نظام بین‌الملل باید بر مبنای منطق بازی‌های راهبردی چندسطحی و هوشمند برای انطباق با شرایط نوین به کنشگری بپردازد. پیامد چنین تحولی آن است در سیاست خارجی توجه به محیط همسایگی و منطقه‌ای، توجهات به تعاملات درهم‌تنیده، وابستگی متقابل مناطق و منطقه‌گرایی چندسطحی معطوف شود (Young, 2010). این نکته دارای اهمیت است که راهبرد همسایگی یک طرح کلامی – گفتمانی نیست و صرفاً با دستاوردها تعریف و تبیین نمی‌شود. قدر مسلم آن است که مجاورت و نزدیکی ژئوپلیتیکی نمی‌تواند شاخص و معیاری مناسب برای سنجش راهبرد همسایگی فعال باشد، بلکه عواملی چون متناسب‌سازی رویکردی با دیگر کشورهای همسایه، انعطاف‌پذیری در ترتیبات منطقه‌ای – همسایگی در ابعاد سیاسی و امنیتی، روزآمد کردن قوانین تجاری – اقتصادی و اتخاذ مسئوولیت مشترک در مواجهه با خطرات و مخاطرات احتمالی یک ضرورت جدی برای پیگیری سیاست همسایگی فعال منطقه‌گرا است که هدف آن تعمیق تعاملات مشترک با کشورهای همجوار جهت دسترسی و دستیابی به فرصت‌های مشترک می‌باشد.

در یک روایت و خوانش هستی‌شناسانه، زیست انسانی و زندگی بین‌المللی در عرصه‌ی واحد جغرافیا (ژئوپلیتیک) عمل می‌کند و از همین رو توجه به مقوله همسایگی و سیاست‌های مرتبط با آن در روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای به دلیل منطق‌های پیچیده سیستمی و حکمرانی‌های چندکانونی برای تدوین چارچوب‌های مناسب جهت کنشگری فعال لازم و ضروری است (Bamberger, 2019; Ghasemi, 2021; conary, 2021). در اکثر تولیدات علمی آکادمیک در قالب‌های نظری سیاست همسایگی، مطالعات همگرایی، کارکردگرایی و نوکارکردگرایی بر مفاهیمی از قبیل تسری و برون‌گرایی تمرکز یافته است که چنین فرصتی مبتنی بر وجود نوعی سیاست همسایگی همجوار میان دولت‌ها معنا می‌یابد

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

(Dehghani Firoozabadi, 2014 : 142). به بیان دیگر، تعاریف مربوط به مفهوم «منطقه» و اساساً همسایگی دولت‌ها، سطحی از منطقه‌بودگی و تمرکز بر اجتناب‌ناپذیری همسایگی از جمله کانون‌های شروع منطقه‌گرایی در ابعاد امنیتی، مالی – پولی و تجاری است که نشان‌دهنده‌ی سیاست همسایگی در حوزه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی است (Burchill et al., 2022: 1). در روابط بین‌الملل، مطالعه دولت‌های همسایه تحت عنوان روابط و سیاست همسایگی در ابتدا در اروپا به رشته نگارش درآمد زیرا تبیین نزاع میان دولت‌های اروپایی ضرورت راهبرد همسایگی دولت‌ها در قبال یکدیگر را پررنگ ساخت که این مفاهیم در آثار واکر، تیکز و کتزنشتاین قابل ردیابی است(Katzenstein, 2019: 145). در محیط همسایگی ایران فرصت بهره‌برداری از مزیت ژئوپلیتیک پس از جنگ سرد تاکنون به دلیل بی‌ثباتی، ناامنی، امنیتی‌شدن نظم منطقه‌ای، تداوم توسعه‌نیافتگی و در یک کلام وجود سطح بالایی از غلظت آنارشی امکان تحقق نیافته است. منطقه از یک سو با چالش‌های درونی مانند عدم وجود ترتیبات نهادین ثبات‌ساز، فزونی دولت‌های شکننده، گسترش اختلافات ایدئولوژیک و از سویی دیگر مداخلات خارجی و تغییرات گسترده در ساختار ژئواکونومیک جهانی مواجه بوده است. در مختصات و نشانگان بی‌ثباتی در محیط همسایگی ایران باید بیان کرد؛ الگوهای سیال امنیتی، تشدید رقابت‌های تسلیحاتی، جنگ‌های سایبری و تجاری برای در اختیار گرفتن بازارهای تجاری در منطقه، رقابت‌های هیدروپلیتیکی وغیره منجر به ساخت-یابی یک نظم امنیتی شده و عملاً ترتیبات منطقه‌ای را برای پیگیری سیاست خارجی منطقه‌گرایانه فعال با چالش مواجه کرده است (Hamidi and Mozdkhah, 2021: 406).

۱-۲. سیاست همسایگی و تحلیل سیاست خارجی

رهیافت نظری همسایگی مبتنی بر رویکردی هنجارگونه در روابط خارجی و عرصه‌ی تحلیل سیاست خارجی است. بر اساس این نظریه دولت‌هایی از سیاست و راهبرد همسایگی استفاده می‌کنند که بر مبنای عقلانیت ارتباطی هزینه می‌کنند و صرفاً به عنوان یک راهبرد واکنشی به آن نگاه نمی‌کنند و نگاهی میان مدت و بلند مدت در این راهبرد دارند. به عبارت دیگر، پیش‌نیاز و کارویژه مهم سیاست همسایگی، ظرفیت فرهنگی – تمدنی بالا، تاریخ‌مند بودگی و تأثیرگذاری بر جوامع پیرامونی است (Barry, 2005: 54). در تحلیل سیاست خارجی، راهبرد همسایگی به‌گونه‌ای جاری شدن و فراگیری قدرت نرم از سوی کشوری است که در عرصه‌ی سیاست خارجی و روابط منطقه‌ای برنامه‌هایی کوتاه مدت، میان مدت و بلندمدت برای دستیابی به منافع و برنامه‌های اعلامی دنبال می‌کند. هرکشوری که در اتخاذ این رهیافت و نگرش هوشیاری و تأثیرگذاری داشته باشد به همان اندازه می‌تواند در آینده حیات منطقه‌ای دارای قدرت

اثرگذاری باشد (Jakson,2006 & Dalton, 2010). این نکته دارای اهمیت استراتژیک است که سیاست همسایگی زمانی قابلیت تحقق و پیاده‌سازی را دارد که کشورهای منطقه‌ای به صورت غیر مستقیم به دولت حامی پیشبرد راهبرد همسایگی حسن نیت داشته باشند و جایگاه منطقه‌ای یکدیگر را تهدیدی علیه امنیت وجودی خود قلمداد نکنند. در چنین شرایطی سیاست همسایگی دارای پیش‌نیازها و الزامات است که در اشکال زیر به تصویر در آمده است.

شکل ۱-۱. پیش‌نیازهای سیاست همسایگی فعال منطقه‌ای(منبع: نگارندگان)

شکل ۲-۱. استلزامات سیاست همسایگی منطقه‌گرایانه(منبع: نگارندگان)

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

در جهانی که امنیت دارای لایه‌های ظریفی از معنا و مفهوم است ابهام در مفهوم همسایگی توجه سازه‌های آکادمیک را به خود جلب کرده است(Tahaei and Mousavinia, 2003: 162). به نظر می‌رسد که متأثر از شرایط پویا و پیچده نظام بین‌الملل و ظهور بحران‌های نوپدید همانند تغییرات اقلیمی، نئوتروریسم، فضای آنومیک در داخل کشورها، مسائل مربوط به مهاجرت، جنایات سازمان‌یافته، بیماری‌های پاندمیک مانند کوید۱۹ ضرورت پردازش به سیاست همسایگی امری اجتناب ناپذیر است. در این چارچوب، با وجود آن‌که همسایه عنصر سازنده در علم و ساختار روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای است، در عین حال دارای تفاوت‌هایی در کارکرد و ساختار است: همسایگی تأکید بر اهمیت همسایه به‌عنوان یک واقعیت جایگزین ناشدنی است(Mearsheimer,2001: 129). نظریه و رهیافت همسایگی به‌عنوان محتوای سیاست خارجی نیازمند تاریخیت و فرهنگی‌بودن زمینه‌ای است تا در یک منطقه امکان کنش فعالانه را داشته باشد(Lin, 2010: 58). از سوی دیگر، می‌توان بیان کرد که سیاست همسایگی به مثابه یک رویکرد دارای ابعاد دوجانبه و چندجانبه است. در بُعد دوجانبه بر منافع، فرصت‌ها، مسائل و گفتگوهای تاکتیکی با همسایگان مبتنی است و در بُعد چندجانبه بر فرصت‌سازی منفعت – پایه، گفتگوهای چندجانبه در قالب چارچوب‌های موضوعی منطقه‌ای تاکید دارد (Mir Mohammadi, 2021: 8). به‌طورکلی، سیاست همسایگی از کارآمدترین راهبردها برای برقراری ثبات در محیط پیرامونی، ابزاری برای افزایش همکاری-های منطقه‌ای، ایفای نقش فعال در ترتیبات منطقه‌ای، برنامه‌سازی‌های نرم و هوشمند برای انطباق با تغییرات محیطی و ابزاری برای توسعه روابط سیاسی – اقتصادی در سطح منطقه می‌باشد.

۲-۲. مسئله‌بودگی«مجموعه‌سازی» در سیاست خارجی همسایگی

یکی از موضوعات محوری در روابط بین‌الملل سازمان‌دهی به نظم‌های منطقه‌ای است. این‌که چگونه نظم باید مدیریت شود یا فروپاشی نظم به چه عواملی بستگی دارد و عملاً سازماندهی نظم در عرصه‌ی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی چگونه صورت می‌گیرد. به همان نسبت، در سیستم منطقه‌ای، مسئله اصلی مقوله نظم است، چون ماهیت سیاست بین‌الملل در سطوح خرد (منطقه) و کلان(بین‌الملل) توجه بر برقراری نظم و هم‌پیوندی و هم‌تکاملی در حوزه‌های موضوعی و پویش‌های نظم می‌باشد. مفهوم مجموعه-سازی اساساً به‌عنوان شکل‌گیری ترتیبات در حال ظهور میان دولت‌ها تعریف می‌شود که شامل قواعد و اصولی است که برای انجام تعاملات در قالب‌های جمعی در جهت رسیدن به منافع منطقه‌ای و بین‌المللی به کار می‌رود. در برخی از آثار کلاسیک، مفهوم برقراری نظم منطقه‌ای گاهی اصطلاحی امنیت – بنیان است که در چارچوب مجموعه امنیتی به الگوهای دوستی و دشمنی میان دولت‌های منطقه اشاره دارد

(Buzan & Waever, 2003) و برخی دیگر از این آثار برقراری نظم در سطوح منطقه‌ای و جهانی را راهی برای مدیریت منازعات و گذار از تقابل در جهت رسیدن به رقابت یا همکاری می‌دانند. اما سیاست خارجی فرکتال یا مجموعه‌ساز به چگونگی شکل‌دهی به جریان‌های ارتباطی یا سوق دادن آنها به سوی حلقه‌ها و خوشه‌های منطقه‌ای خاص و پیوندیابی میان حوزه‌های مختلف موضوعی و مکانی در مناطق پیرامون و همسایگی اشاره دارد. براین اساس، مقوله مجموعه‌سازی در بسترهای منطقه‌ای به سیاست خارجی دولت‌ها شکل و صورت می‌دهد به طوری که دولت‌ها می‌توانند مجموعه‌های ارتباطی متناسب با خود را سازمان‌دهی کنند و به مثابه یک عامل در طراحی و تدوین سیاست خارجی پویا عمل نمایند. به این معنا، سیاست منطقه‌ای فرکتال (مجموعه‌ساز) دربرگیرنده ساختاری است که هرکدام از اجزا با کل همانند خواهد بود و آن حاصل اجرای برنامه‌ای است که در هسته اولیه سیستم سیاسی دولت یا منطقه نهاده شده است (Ghasemi, 2015:184). به این ترتیب، مجموعه‌سازی‌های منطقه‌محور به مثابه الزامی ساختاری هستند که آنان را به سوی نظم مطلوب در جهت دستیابی به فرصت‌های استراتژیک سوق داده و در طراحی سیاست خارجی فرکتالی کمک می‌کند؛ سیاست خارجی که در خط مقدم کنش دیپلماتیکی خود توجه به بُعد همسایگی – منطقه‌ای پررنگ است و بر همین اساس بهبود روابط در محیط همسایگی مهمترین اولویت راهبردی آن کشور است.

۳-۲. بایسته ها و الزامات سیاست خارجی مجموعه‌ساز؛ رَه‌نِشان سیاست همسایگی فعال

فرکتال از جمله اصطلاحات در علم معماری است که به معنای برقراری نظمی تقارنی در بی‌نظمی‌های موجود است. بسط و اشاعه مفهوم فرکتال به حوزه سیاست‌خارجی اساساً بدین معنی خواهد بود که در یک سیستم منازعه آمیز، برقراری رویکردی پویا با محوریت فرآیندهای گذار از تعارض به الگوهای رقابت و تعامل، ضرورت راهبردی دارد و از جمله ضرورت‌ها و الزامات دولت‌ها در بسترهای منطقه‌ای و بین‌المللی محسوب می‌شود. به‌طورکلی، سیاست‌خارجی مجموعه‌ساز که توانایی سازمان‌دهی به نظم را دارد به معنای بسط یک سیاست‌خارجی سازنده در محیطی منازعه‌خیز است که هدف نهایی آن افزایش قدرت در تمامی ابعاد آن خواهد بود.

یکی از الزامات و بایسته‌های اجرای سیاست‌خارجی فرکتال منطقه‌ای موازنه قوای هوشمند در بستر نظم نامتقارن منطقه ای است. است. موازنه قوای هوشمند بهره‌گیری از قدرت سخت، چارچوب بندی آن در قالب ارتباطات سیستمی، ترکیب آنها در قالب سیستم سایبری و برقراری نوعی هم‌افزایی بین آنها است (Ghasemi, 2012: 178). منابع قدرت ارتباطی نیز عمدتاً شامل قدرت اجبار، قدرت کنسرت‌ساز،

قدرت نهادی و قدرت چانه‌زنی می‌شود (Ghasemi and Abbasi Khoshkar, 2018: 33). موازنه قوای هوشمند مستلزم شبکه‌سازی ائتلافی یا سرمایه‌گذاری نیابتی منطقه‌ای در جهت پیوندسازی راهبردی با کنشگران همسوی منطقه‌ای است. در سیستم‌های پیچیده منطقه‌ای مانند غرب آسیا راهبرد سیاست‌خارجی فرکتال، گذار به سمت موازنه قوای هوشمند در چارچوب محیط راهبردی نامتقارن است. چنین راهبردی به معنای آن است که واحدهای سیاسی در جهت بقا در یک سیستم درهم تنیده و آنارشیک اساساً نیاز به انتخاب‌هایی دارند که بتواند نظم در بی‌نظمی به وجود آورد و به تنوع‌سازی در الگوهای رفتاری منجر شود. امروزه با تحول در سیستم‌های بین‌المللی– منطقه‌ای و پیچیدگی‌های ساختاری در نظم سیستمی، موازنه قوا حالت شبکه‌ای پیدا کرده است و در قالب موازنه‌ی هوشمند یعنی شبکه‌سازی با متحدان و توزیع الگوی ارتباطات براساس اصل تنوع، هم‌زمانی و هم‌پایانی مفصل‌بندی شده است. در این نوع از متوازن‌سازی منطقه‌ای سه حالت در باب اجرای الگوی فرکتالی سیاست‌خارجی صورت می‌پذیرد که شامل توازن نهادی، ارتباطی و پیوندی است که ابزار لازم برای به بلوغ رسیدن سیاست‌خارجی همسایگی فعال محسوب می‌شود. در الگوی موازنه نهادی، از نهادها و سازه‌های ژئوپلتیکی برای توازن در بستر سیستم منطقه‌ای استفاده می‌شود؛ بدین معنا که نهادها و سازه‌های منطقه‌ای می‌توانند در راستای مجموعه‌سازی ارتباطی در یک منطقه در گذار از تعارض به رقابت یا همگرایی و همکاری عمل نمایند که البته این نوع از موازنه نیازمند رویکرد منطقه‌گرایی و سیاست همسایگی فعال می‌باشد. الگوی دوم موازنه هوشمند، توازن ارتباطی است. در این مدل از رویکرد همسایگی فعال، دولت‌ها از طریق خوشه‌های ارتباطی که شامل حوزه‌های ژئواکونومیک، ژئواستراتژیک و ژئوکالچری می‌شود حساسیت و آسیب‌پذیری متقابل را برجسته می‌سازند و نوعی از ارتباط منطقه‌ای با یکدیگر را پیوند می‌زنند و عملاً به سوی دستیابی امنیت مشترک منطقه‌ای و فصل اختلافات از طریق کنش‌های مسالمت‌جویانه حرکت می‌کنند. الگوی سوم در توازن منطقه‌ای هوشمند اجرای مدل موازنه‌ی پیوندی در منطقه برای گذار از یک سیستم پیچیده به فاز همکاری است که از مهم‌ترین مدل‌های سیاست‌خارجی همسایگی فعال می‌باشد. به طورکلی، از مهم‌ترین مؤلفه‌های سیاست خارجی فرکتال همسایگی در مدل منطقه‌گرایی متداخل شبکه‌ای می‌توان به موارد زیر اشاره‌ای داشت:

۱- سیاست خارجی انطباقی: گذار از روابط دوجانبه صرف در محیط همسایگی، تحکیم‌سازی انشقاق‌های ساختاری و خنثی‌سازی عدم انسجام منطقه‌ای از جمله دستورکارهای سیاست خارجی چندهمسایگی است. برنامه‌ریزی راهبردی با محیط متداخل سیستم شبکه‌ای و زیر آستانه بودن تغییرات ژئواکونومیک و

ژئوپلیتیک در محیط همسایگی می‌تواند انعطاف‌پذیری و مقابله با شوک‌های ساختاری – کارکردی و همچنین توان خودساماندهی در قبال بحران را به دولت‌ها بدهد مانند محیط چندهمسایگی آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی برای سیاست خارجی ایران (Mahrough, 2022).

۲- هم‌افزایی هوشمند: تغییر در منطق دیپلماسی یعنی از امنیت‌محوری به توسعه باوری، هم‌کنشی فعال همسایگی، چندهمسایگی، برقراری پیوندی در میان خوشه‌های ارتباطی در فضایی متداخل از جمله ویژگی‌های سیاست خارجی هماسیگی فعال است(Ghasemi, 2019, Mahrough, 2022). هم‌افزایی ژئوپلیتیکی به‌عنوان اولین قدم برای سیاست‌خارجی همسایگی فعال و پویا است. در این الگو شناسایی تهدیدات آنی و آتی، توجه به نقاط همپوش منطقه‌ای برای کنش‌گری فعالانه با کشورهای منتفع از این جریان لازم و ضروری است. به طور مثال، ایران با توسعه همکاری‌های چندهمسایگی خود با چین و روسیه به دلیل فعال بودن دینامیک تعارض در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی با تاکید بر مسائلی چون تروریسم، افراط‌گرایی، ماهیت متنوع کنشگران و بازیگران غیردولتی، هماهنگ‌سازی سیاست‌ها، توازن منطقه‌ای، در پیگیری رویکردهای مشارکتی یعنی ادغام فضاهای ژئوپلیتیکی برای تامین منافع اقتصادی – امنیتی ضرورتی جدی دارد (Safary, Ahmadi & Barzegar, 2020: 104). دیگر بخش هم‌افزایی هوشمند در سطح ژئواکونومیک است یعنی توجه به ژئوپلیتیک راه به واسطه اتصال سه ابر شبکه مصرف‌کننده انرژی در شبه قاره هند، چین و اتحادیه‌اروپا. در هم‌افزایی ژئواکونومیک بهره‌گیری از دیپلماسی راهبردی برای کنشگری فعال همسایگی در جهت اتصال به شبکه‌های ریلی – ترانزیتی، مسئله مهم این سطح از سیاست خارجی فرکتال است. به طورمثال، ایران با اتصال و همراهی به ژئوپلیتیک راه – ترانزیت تهران – بغداد – دمشق – بیروت می‌تواند این هدف را دنبال نماید (AKabari, Ghazi & Ghaffarlou, 2022: 85-87).

۳- تلاش برای شکل‌بخشی به رویه‌های نهادی: سومین عامل مهم در پیگیری سیاست خارجی همسایگی، تلاش برای کنشگری در رویه‌های نهادی و سازه‌های موجود همسایگی است. به طور مثال، عضویت دائم ایران در سازمان همکاری شانگهای، همراهی منطقه‌ای با اتحادیه اقتصادی اوراسیا، اکو، تلاش برای به سرانجام رسیدن موافقتنامه‌های تجاری، ایفای نقش گسترده در پروژه‌های کلانی مانند مشارکت اوراسیایی روسیه – چین، دینامیک هم‌افزاکننده ژئوپلیتیکی و چندسطحی شدن دیپلماسی راهبردی، هم‌وزن‌سازی و هم‌زمان‌سازی در این نوع می‌باشد (Mahrough, 2022).

شکل۳-۱. مهم‌ترین مؤلفه‌های سیاست خارجی فرکتالی در خوانش همسایگی فعال(نگارندگان)

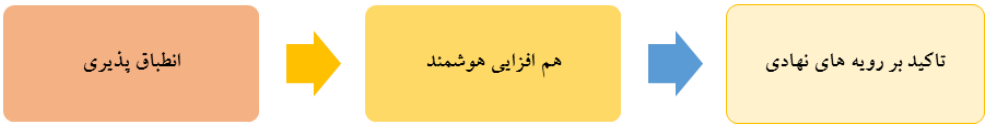

٤-۲. منطقه‌بودگی و رَه‌نشانِ سیاست خارجی همسایگی؛ پیش به سوی منطقه‌گرایی متداخل شبکه‌ای

منطقه‌بودگی در بیان هتنه و سودربام تلاش دولت‌ها برای تامین منافع منطقه‌ای، ایفای نقش کنشگر فعال و پیشبرد سیاست همسایگی می‌باشد که اغلب چنین مؤلفه‌هایی را می‌توان در چارچوب سیاست خارجی منطقه‌گرایانه دانست. به باور هتنه و سودربام آن چه که در منطقه‌بودگی اهمیت بالقوه دارد، منطقه‌ای شدن است و زمانی این فرآیند در سطوح منطقه‌محور شکل می‌گیرد که نوعی انسجام ساختاری – کارکردی در منطقه به واسطه کنشگری فعال دولت – کشورها شکل گرفته باشد و در گستره ژئوپلیتیک به عنوان یک بازیگر دارای قدرت به حساب آیند (Hettne & Soderbaum, 2010: 38-39). به‌طورکلی و با عطف به روایت‌های هتنه و سودربام در قالب منطقه‌بودگی، می‌توان سطوحی را برای سیاست همسایگی متداخل منطقه‌گرایانه تعریف و تبیین کرد:

۱- فضای ژئوپلیتیکی[1]: در زیرین‌ترین لایه از مولفه منطقه‌بودگی، مجموعه‌ای از افراد در بستر جغرافیا – پایه یا حوزه ژئوپلیتیکی قرار دارند به طوری که با کنترل بر منابع و مجموعه‌های فرهنگی – تاریخی، ارتباطات و هم‌پیوندی مشترکی دارند و به واسطه یک پیوستار تاریخی با یکدیگر در قالب یک مجموعه هستند.

۲- مجموعه منطقه‌ای[2]: با ایجادشدن یک پیوستار و تاریخی – فرهنگی مشترک، رابطه‌ی اولیه منافع – پایه به عنوان نقطه شروع فرایند منطقه‌ای شدن در قالب سیاست‌های همسایگی منطقه‌گرایانه شکل می‌گیرد.

۳- ژئولیتیک کنش[3]: در این سطح به‌عنوان سومین لایه از منطقه‌بودگی، تعاملات، ارتباطات و ترتیبات میان کنشگران دولتی و غیر دولتی دارای بستری گسترده و چند بُعدی‌سازی شده می‌باشد و حوزه-های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را در برمی‌گیرد و می‌تواند منجر به همکاری و

1- Geopolitical – Space
2- Regional Complex
3- Action geopolitical

کنشگری بینادولتی در قالب سیاست همسایگی فعال شود و ژئوپلیتیک کنش را در یک محیط یا منطقه ممکن می‌سازد.

۴- اجتماع منطقه‌ای[1]: در این سطح از منطقه‌بودگی، روابط کنشگران ژئوپلیتیکی بر پایه اعتماد است، به سوی همگرایی فعال می‌گراید و عملاً روابط توسعه‌یافته میان دولت‌ها در یک گسترده جغرافیایی که شبکه‌ای متداخل از بازیگران خواهند بود به وجود می‌آید. به طورکلی، نظام بین‌الملل و ساختار سیاست جهانی در وضعیت پیچیدگی و درهم تنیدگی ساختاری، سیاست خارجی دولت – کشورها را به انطباق ساختاری – کارکردی با الزامات راهبردی با شرایط نوپدید واداشته است.

بنابراین نگرش سنتی از سیاست خارجی منطقه‌ای و انگاشت خطی از آن پاسخگوی درهم تنیدگی عصر نوین بین‌المللی نیست. توجه به همسایه و راهبرد همسایگی که مرحله‌ی نخستین منطقه‌گرایی است از توجه به روابط ژئوپلیتیکی – همسایگی فعالانه صحبت به میان می‌آورد و به همین دلیل سیاست همسایگی الزام جدی برای کشورهایی است که دارای ژئوپلیتیک چندهمسایگی می‌باشند و باتوجه به این فرصت می‌توانند بسترهای کارآمدی سیاست خارجی منطقه‌گرایانه خود را فراهم آورند. سیاست خارجی چند – همسایگی(Khalili, 2018) بدین معناست که کشورها با عبور از تعامل صرف همسایگی به سوی راهبرد چندهمسایگی شبکه‌محور متداخل به‌عنوان یک کشور دارای گونه‌گونی همسایه روی می‌آورند مانند ایران که دارای ژئوپلیتیک چندهمسایه است. به بیان دیگر، چنین مفهوم‌سازی‌هایی باتوجه به عصر پیچیدگی در نظام‌الملل، پویایی‌های محیطی در سطح مناطق و چند سطحی‌شدن نظم منطقه‌ای، بیانگر این مسئله است که مجموعه‌سازی کشورها در محیط همسایگی – منطقه‌ای ضرورت راهبردی برای فعال‌شدن سیاست خارجی است و اساساً قدم‌گذاری به عصر «عدم قطعیت» و انطباق با شرایط نوپدید جهانی است (Goh, 2022). به همین دلیل تکامل سازه‌های نظم جهانی و منطقه‌ای در قالب‌های چندپیکری به واسطه تغییرات در ساختار حکمرانی جهانی و پدیدارشدن مراکز متکثر قدرت، مفهوم و ماهیت نظم‌های منطقه‌ای و متعاقب آن راهبرد همسایگی را به سوی الگویی جدید یعنی سیاست منطقه‌گرایی فرکتال به‌عنوان زیرمجموعه‌ای از منطقه‌گرایی متداخل شبکه‌ای[2] سوق می‌دهد. اساساً برای فهم تغییرات بنیادین در نظم

1- Regional Community

۲- به منظور مطالعه بیشتر در زمینه منطقه‌گرایی متداخل شبکه‌ای رجوع شود به:

قاسمی، فرهاد (۱۴۰۱)، نظریه‌های روابط بین الملل و مطالعات منطقه‌ای، تهران، میزان، چاپ سوم.

محروق،فاطمه (۱۴۰۱)، منطقه‌گرایی متداخل شبکه‌ای؛ الگویی نظری برای سیاست خارجی چندهمسایگی ایران، فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک.

منطقه‌ای و روابط بین‌الملل به‌عنوان یک سطح کلان به واسطه شرایط پیچیده جهانی کاربست مفاهیم جدید نظری برای بازشناسی این تحولات و ضرورت به‌کارگیری راهبرد همسایگی فعال در محیط‌های پرمنازعه دارای ضرورت راهبردی و اجتناب‌ناپذیر است. در این چارچوب منطقه‌گرایی شبکه‌ای سطحی جدید از فهم‌شدگی کنشگران مناطق است. در سطح منطقه‌گرایی شبکه‌ای، سیاست خارجی منطقه‌ای مولفه‌ای برای رسیدگی به چالش‌های بر آمده از پیچیدگی‌های سیستمی، تاکید بر مبانی غیرخطی، راهبردی شدن کنشگری در قالب‌های چند سطحی و هوشمند برای انطباق با شرایط نوین عمل کنند. پیامد این تحول آن است که به جای نگاه مجزا به مناطق و انگاشتی خطی در سیاست خارجی به محیط همسایگی و منطقه‌ای، توجه به درهم تنیدگی‌های ژئوپلیتیکی، وابستگی متقابل منطقه‌ای، منطقه‌گرایی چندسطحی تصور و تصدیق می‌شود (Mahrough, 2022). رهیافت شبکه‌ای شدن منطقه‌گرایی رویکرد تحلیلی مناسب برای مطالعه سیاست خارجی همسایگی و چند همسایگی خواهد بود، زیرا با عطف به پیچیدگی‌های سیستمی و نهادی، بستر فهم قواعد رفتاری سیستمی را فراهم می‌کند و ادراک بهتری از پویایی‌های ژئوپلیتیک در سطح مناطق، نقش قدرت‌های بیرونی، پویایی‌های محلی و درون منطقه‌ای بدست می‌دهد (Punnoose & Vinodan, 2019; Ghasemi, 2018, Degterev, Ramich & Tsvyk, 2021, Mahrough, 2022). بنابراین در این دوره محیط‌های پیچیده پدیدار می‌شوند که به سازه‌های جدید منطقه‌ای، فرایندهای نوین منطقه‌گرایی و سیاست خارجی فرکتالی در مدل شبکه‌ای متداخل منجر شده‌اند، به‌گونه‌ای که سازه‌های نظم و ماهیت مناقشات – همکاری منطقه‌ای صرفاً بازتاب رقابت‌های استراتژیک در میان قدرت‌های جهانی و نوع قطبیت حاکم در قالب تک قطبی، چند قطبی و هژمونی طلبی در مناطق نیست. از سویی دیگر نقش قدرت‌های منطقه‌ای در شکل‌دهی به ائتلاف‌های منطقه‌ای – ژئوپلیتیکی اهمیت استراتژیک می‌یابد. به سبب اهمیت یافتن نقش بازیگران منطقه‌ای، وابستگی امنیتی به قدرت‌های فرامنطقه‌ای به سمت استقلال راهبردی حداقلی بر پایه منطقه‌گرایی فعال نمود می‌یابد .

در این چارچوب، اهمیت یافتن سیاست خارجی همسایگی فعال به منظور سازمان‌دهی به یک نظم جدید منطقه‌ای است که بتواند در مجموعه‌سازی ارتباطی میان کشورها در محیط همسایگی مؤثر عمل نماید که چنین کنشی نشان‌دهنده‌ی تحول ژئوپلیتیکی در منطق روابط بین‌الملل است (Araghchi, 2022: 27). در چنین ساختاری، مکان جغرافیایی جای خود را به فضای جغرافیایی می‌دهد و مرزهای جغرافیایی جای خود را به مرزهای ارتباطی می‌دهد و عملاً شاهد سیاست خارجی فعال همسایگی در خوانش منطقه‌گرایی متداخل شبکه‌ای هستیم که فضا مفهومی سیال بوده و به همین جهت دینامیک خاصی به سیستم‌ها و شبکه‌ها خواهد بخشید و در چنین چارچوبی راهبرد همسایگی فعالانه فرکتالی نمود می‌یابد؛ نمودی که در

قالب‌های احترام ژئوپلیتیکی متقابل، دستیابی به امنیت مشترک منطقه‌ای و حل‌وفصل اختلافات از طریق کنش‌های مسالمت‌جویانه، همکاری‌های فراگیر برای مقابله با تهدیدات مشترک موجود مانند ناامنی، تروریسم، تغییرات اقلیمی، گسترش همکاری‌های و همگرایی‌های اقتصادی – سیاسی و امنیتی در محیط همسایگی و همراهی با یک بازیگر فرامنطقه‌ای جهت تنش‌زدایی در میان بازیگران درگیر یا یکدیگر به جهت دستیابی به محیط منطقه‌ای – همسایگی کم‌تنش و گسترش روابط همه‌جانبه مانند: میانجی‌گری چین در میان ایران و عربستان سعودی، به ظهور می‌رسد.

۳. بازشناسی محیط منطقه‌ای – همسایگی ایران و ضرورت بهره‌برداری از دینامیک شبکه متداخل منطقه‌گرا

محیط ژئوپلیتیکی در قالب بستر همسایگی، اولویت اصلی سیاست خارجی هرکشوری محسوب می‌شود. داشتن همسایگان متکثر و فراوان به عنوان کشوری دارای ژئوپلیتیک چندهمسایگی ضمن اینکه خود فرصتی استراتژیک است، می‌تواند چالش‌ساز و تهدید برانگیز باشد. به همین دلیل، تنظیم روابط با همسایگان برای کشورهای پرهمسایه اقدامی سهل نیست و نیازمند استراتژی منسجم و دارای هدف است. ضرورت اتخاذ رویکرد سیاست خارجی همسایگی فعال و پویا به‌طور جدی در دستگاه سیاست خارجی ایران مورد توجه است؛ به ویژه آن که این راهبرد اساساً مهمترین برنامه و استراتژی کشور برای کاهش فشارهای فرامحیطی و سیستمی برآمده از نظم تحریمی بین‌الملل در دستورکار قرار گرفته است. ایران با داشتن پانزده همسایه زمینی و دریایی به‌عنوان کشوری با ژئوپلیتیک چندهمسایه محسوب می‌شود. داشتن این تعداد از همسایه ضمن فرصت برای مبادلات اقتصادی – تجاری در راستای مقابله با نظم تحریمی، منافع ملی ایران را در معرض چالش و تهدید قرار داده است زیرا تعریف درستی از حوزه همسایگی صورت نگرفته و عملاً در این بستر ما شاهد تعدد مراکز تهدید به‌عنوان دینامیک‌های کاهنده قدرت هستیم. بسیاری از تحولات چندسال اخیر در محیط همسایگی ایران در راستای منافع کشور نبوده و در حال حاضر به عنوان کانون تهدید برای سیاست خارجی همسایگی محسوب می‌شود. بازیگران محور مقاومت در وضعیت ناپایدار و شکننده سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی قرار دارند. لبنان، عراق سوریه و یمن با مصائب و چالش‌های عمده اقتصادی همراه هستند و از نظر سیاسی نوعی از بی‌ثباتی را تجربه می‌کنند، اگرچه توانستند به عنوان بازیگران کوچک منطقه‌ای، کنش‌های اثرگذار منطقه‌ای را به همراه داشته باشند. ضمن اینکه شرایط اقتصادی ایران هم به دلیل مشکلات ناشی از نظم تحریمی غرب به عنوان کشور حامی محور

مقاومت با دشواری‌های راهبردی مواجه شده است. همچنین سیستم‌های اتحاد و ائتلاف و پیوندهای پیرامونی – همسایگی در نزدیکی ایران به عنوان کانون‌های مقاومت و کاهنده قدرت شکل گرفته که معطوف به مقابله با ایران و محور مقاومت هستند که تأثیر منفی بر ژئو – امنیت منطقه‌ای ایران و کشورهای محور مقاومت گذاشته است. نزدیکی برخی از کشورهای عربی به اسرائیل برای احیای نظم عبری – عربی در قالب طرح عادی‌سازی و عملیاتی‌سازی روابط منطقه‌ای با کشورهای حاشیه خلیج فارس به مانند امارات متحده عربی و بحرین، برخی از اقدامات در راستای کاهش جایگاه ایران در معادلات سیاسی منطقه‌ای از جمله نشست سه‌گانه ترکیه، روسیه و قطر درباره موضوع سوریه یا نشست‌ها در مورد افغانستان بدون حضور ایران و نزدیکی ترکیه، پاکستان و جمهوری آذربایجان به یکدیگر از جمله این تحولات هستند. در کنار این مسائل، مجموعه سازی دیگر کشورهای محیط همسایگی ایران از جمله ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی برای افزایش نفوذ منطقه‌ای از دیگر بسترهای مقاومت و مقابله با نظم هندسی قدرت ایران در منطقه است (Akbari and Mirmohammadi,2021: 66). تضعیف استراتژیک و موقعیت ژئوپلیتیکی ایران بخشی از راهبرد شبکه‌سازی رقبا است و همراه با پیشران‌های خارجی مانند تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی آمریکا، ایران را دچار محدودیت ژئوپلیتیک کرده و پیشبرد سیاست همسایگی فعال را دشوار ساخته است. در یکی از جدیدترین رخدادها، تحولات قفقاز جنوبی در سال‌های اخیر و تشدید منازعات میان ارمنستان و آذربایجان خود نشانی از محدودیت‌ها و چالش‌های سیاست خارجی همسایگی است. اساساً برخی از کشورهای عربی باتوجه به احیای روابط با اسرائیل سعی در مجموعه‌سازی مقابله‌گر به‌عنوان دینامیک کاهنده قدرت منطقه‌ای ایران دارند. این مجموعه‌سازی هم منجر به تبدیل شدن اسرائیل به بازیگر – کنشگر فعال منطقه‌ای می‌شود و هم امکان دارد ائتلافی با محوریت این رژیم شکل بگیرد که از جمله اهداف آن مقابله با حوزه استراتژیک ایران باشد. به طور مثال نشست «پافوس» که میان وزرای امور خارجه اسرائیل – یونان – قبرس، امارات متحده عربی و مشاور دیپلماتیک بن زاید یعنی، انور قرقاش برگزار شده است، نشان‌دهنده این هدف بوده است. دستورکار جلسه در نشست فوق بررسی تهدیدات منطقه‌ای ایران و حزب‌الله در قبال ثبات خاورمیانه و صلح منطقه‌ای بود که خود نشان‌دهنده‌ی مجموعه-سازی مقابله‌ای با ایران است. به طورکلی، بخش زیادی از فشارهای محیطی در حوزه همسایگی و منطقه‌ای ایران ناشی از تلاش رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است اما دیپلماسی ضعیف همسایگی ایران در این زمینه نیز اثرگذار بوده است. در واقع دیپلماسی همسایگی نتوانسته با تعریف درست از محیط منطقه‌ای و تعدد حوزه کنشگری شرایط مطلوب در رابطه با همسایگان مرزی – منطقه‌ای(ژئوپلیتیکی) را بدست دهد. در

محیط همسایگی ایران همواره چالش‌هایی راهبری و تنش‌های محیطی حاکمیت داشته است که به شرح زیر بیان می‌شود:

۱- منابع مشترک و اختلافات مرزی: اختلاف با افغانستان بر سر مسئله آب هیرمند و هریرود، مناقشه با پاکستان در مورد تامین امنیت مرزهای شرقی، اختلافات آبی با عراق بر سر مسئله اروندرود و رودخانه‌های مرزی مشترک، تنش با امارات متحده عربی به‌دلیل تعیین حاکمیت جزایر سه‌گانه و چالش‌های مربوط به ریزگردها با همسایگان غربی از چالش‌های همسایگی ایران می‌باشد.

۲- تهدیدات و چالش‌های قومی: به واسطه موزاییکی بودن منطقه خاورمیانه چالش‌های ناشی از پیوستگی قومی – مذهبی در مرزهای شمالی، غربی، جنوبی، شرقی کشور و چالش مهاجران افغانستانی از جمله تهدیدات آتی همسایگان در قبال ایران است. در عین حال این تهدید می‌تواند با پیگیری یک دیپلماسی شبکه‌ای – متداخل به فرصتی استراتژیک مبدل شود.

۳- اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی با رقبای منطقه‌ای: اساساً تعارضات و تقابل‌های محور مقاومت به رهبری ایران با محور سازش به رهبری عربستان سعودی در قالب‌های سیستمی اتحاد – ائتلاف منطقه‌ای چالشی عمده است که در سال‌های اخیر از مهمترین مسائل سیاست همسایگی ایران می‌باشد.

۴- اختلافات میان منطقه‌ای بازیگران در محیط همسایگی و چند همسایگی ایران: تنش‌های میان ارمنستان و آذربایجان، ترکیه با ارمنستان، عراق با ترکیه، مسئله کردها، اختلافات پاکستان و افغانستان از جمله بستر-های تنش‌ساز منطقه‌ای است که منافع ایران را تحت تأثیر قرار داده است.

شکل ٤-١. چالش‌های محیط همسایگی ایران(منبع: نگارندگان)

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

در عین حال با وجود بسترهای اختلافی در محیط همسایگی ایران، پتانسیل‌های بالایی در جهت همکاری، توسعه روابط و مجموعه سازی ارتباطی فرکتال‌محور برای پیگیری سیاست همسایگی وجود دارد که به شرح زیر می‌باشد:

۱- بازارهای بزرگ منطقه‌ای: ژئوپلیتیک همسایگی ایران که شامل ۱۵ کشور می‌شود، مساحتی نزدیک به ۳۰ میلیون کیلومتر مربع دارد و در مجموع یک بازار اقتصادی ۶۰۰ میلیون نفری را تشکیل می‌دهد که استفاده از ظرفیت تجاری – مبادلاتی در قالب دیپلماسی فعال اقتصادی می‌تواند سالانه ۱۰۰ میلیارد دلار رشد و تجارت داشته باشد.

۲- ژئوپلیتیک دسترسی و ارتباطات اقتصادی به صرفه؛

۳- بازارهای اقتصادی کشورهای همسایه از جمله در دسترس‌ترین، کم‌هزینه‌ترین و پرمزیت‌ترین بازار برای گسترش روابط اقتصادی در قالب‌های ژئواکونومیک سیاست همسایگی است و در شرایط تحریمی جایگزین مناسبی برای خنثی‌سازی آن می‌باشد.

۴- امکان رقابت‌پذیری بالا: محیط همسایگی ایران، بستری با میراث تمدنی، فرهنگی، مذهبی و تاریخی بالاست. وجود این میراث مشترک علاوه بر گسترده‌سازی شبکه‌ای و ارتباطی در قالب‌های همکاری-جویانه و تفاهم با همسایگان می‌تواند پیشرانی برای رقابت‌پذیری میان کشورهای باشد.

۵- کاهش ضریب خطر تحریم‌های بین‌المللی: یک کشور با مرزهای ژئوپلیتیکی متعدد ضریب تحریم-پذیری کمتری در مقایسه با یک کشور دارای مرزهای محدود دارد. ایران می‌تواند باتوجه به محیط همسایگی متنوع، نظم تحریمی غرب را در بستر استفاده از مزیت‌های اقتصادی محیط همسایگی کاهش دهد و بر کاهش خطرپذیری از جانب تحریم‌های اقتصادی غرب اقدام نماید.

به‌طورکلی، ایران به منظور دفع تهدیدات پیش‌روی خود در سیاست خارجی منطقه‌گرایانه می‌بایست از ژئوپلیتیک همسایگی به‌عنوان یک فرصت استراتژیک بهره‌برداری نماید و در این چارچوب نیازمند الزامات و طرح‌واره‌های عملیاتی است که در ذیل به چند مورد از آن اشاره می‌شود:

۱- گذار از راهبرد حُسن همجواری به سیاست همسایگی فرکتال (مجموعه‌ساز): این الزام بدان معناست که ایران برای تغییر در سیاست خارجی منطقه‌ای خود، می‌بایست به دنبال داشتن روابط اقتصادی پویا باشد و رویکردهای امنیتی را هوشمندانه مدیریت کند و در چارچوب مناسبات راهبردی و نظام‌مندِ وابستگی متقابل به کنشگری فعال با محیط همسایگی اقدام کند. در این الزام مناسبات همسایگی از مدل سلبی حسن همجواری یعنی احترام ژئوپلیتیکی و عدم دخالت در امور داخلی گذار پیدا می‌کند و مدل‌های ایجابی

همسایه‌محور یعنی توسعه مناسبات قاعده‌مند پدیدار می‌شود.

۲- پایدارسازی سیاست خارجی در انطباق با سیاست منطقه‌ای: پایدارسازی مستلزم توجه به پیچیدگی سیستم منطقه‌ای و بین‌المللی است که در آن ایران قادر به حفظ استقلال خود بدون جدایی یا انزوا از محیط باشد. در اینجا تلاش باید ایجاد وابستگی حساس در جهت ایجاد تغییرات ساختاری بدون قطع ارتباط با محیط صورت گیرد. این امر مستلزم شبکه‌سازی، پیوندسازی ساختاری بین بخش‌های داخلی شبکه و محیط، هم‌افزایی میان پویش‌های قدرت و حوزه‌های موضوعی مختلف براساس اصل تنوع و شکل‌دهی به مدیریت نظم در قالب رژیم‌های بین‌المللی رسمی و غیررسمی است.

۱- برنامه‌سازی و بهینه‌سازی سیاست خارجی چندهمسایگی: در برنامه‌سازی، هدف تغییر سازه شبکه از یک شبکه نامنظم و تصادفی به شبکه‌ای سامان‌یافته و منظم است که در آن هماهنگ‌سازی شبکه به صورت سامان‌یافته صورت می‌گیرد. در این چارچوب باید در نظر داشت که سیاست خارجی با ویژگی‌های خاصی مواجه است به طوری که بخش‌های مختلف محیط همسایگی در محیط راهبردی بازیگران درگیر در بازی راهبردی به صورت ناهمزمان عمل می‌کنند و ممکن است بین این بخش‌ها در پیوندیابی و انتقال پیام‌ها با نوعی انقطاع ارتباطی مواجه شوند. بنابراین، پیام‌ها نقطه هدف سیاست خارجی خواهند بود. بنابراین، شناسایی و تشخیص نقاط هدف سیاست خارجی در محیط همسایگی براساس نقش و کارکرد آنها در منافع ملی و برقراری پیوند میان آنها در شبکه متداخل منطقه‌ای، شکل‌دادن یا جهت‌دهی به مسیرها یا چگالی جریان ارتباطی و سازه‌های همجوار از نخستین اقدامات در دستورکار برنامه‌سازی در سیاست خارجی فرکتالی خواهد بود. گام دوم ایجاد هم‌افزایی کارکردی میان بخش‌های تشخیصی و خوشه‌های همجوار محیط همسایگی است. گام سوم شکل دادن به سازه موردنظر در شبکه متداخل منطقه‌ای براساس سازه‌های سلسله‌مراتبی، چرخه‌ای یا ستاره‌ای است. این اقدام نیز مستلزم شاخه‌ای کردن نظم در قالب اصل خودمختاری و انسجام و توجه به مشارکت بخش‌ها در فرایند کلی سیستم منطقه‌ای است.

۲- تدوین راهبرد همکاری با همسایگانِ همسایگان: یکی از اقدامات مهم در راستای بهینه‌سازی سیاست خارجی چندهمسایگی، فراهم کردنِ شرایط لازم برای سرایت افقی و عمودی در قالب اصل برون‌گرایی است، بدین معنا که کشورها باتوجه به راهبرد چندهمسایگی می‌توانند در قالب ژئوپلیتیک گسترده‌تر با کشورهایی که مرز مستقیم هم ندارد وارد رابطه شوند که در این حوزه ارتباط ایران با کشورهایی چون هند، سوریه، مصر و چین در قالب این الزام معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

۳- هم‌افزایی هوشمند: هم‌افزایی هوشمند برپایه اصل تنوع تحقق می‌یابد و در آن هم‌افزایی میان پویش-های مختلف قدرت ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچری در دستورکار قرار می‌گیرد. هم‌افزایی میان این پویش‌ها کمک می‌کند تا در محیط آشوبناک منطقه غرب اسیا به تناسب شرایط بتوان بین پویایی‌های امنیتی و چشم‌اندازهای اقتصادی – فنی و تجاری پیوندسازی و جایگزین‌سازی کرد؛ به-طوری‌که در این الزام، نگاه‌های رقابت‌گرایانه به سمت نگرش‌های همکاری جویانه سوق یابد.

٤. ایران و سیاست همسایگی در منطقه‌گرایی مجموعه‌ساز

برخی کشورهای پر همسایه آسیا همانند ایران، چین و روسیه به دلیل برخورداری از گستره جغرافیای وسیع در فضای متداخل منطقه‌گرایی شبکه‌ای قرار گرفته‌اند که استلزامات خاص خود را در پیگیری دیپلماسی راهبردی بر سیاست خارجی آنها تحمیل می‌کند. ایران پس از چین پرهمسایه‌ترین کشور دنیا است و همسایگی با آسیای مرکزی و قفقاز، جنوب آسیا، غرب و جنوب غرب آسیا، آن را در فضای متداخل ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک شبکه منطقه‌ای قرار داده است. بنابراین، چندهمسایگی بر محیط پیرامونی ایران چیره شده است که به دلیل قرار گرفتن در چهارراه راهبردی جهان، از بعد ژئوپلیتیک، گذرگاه شرق به غرب و محل ارتباط ژرفای ژئوپلیتیک شمالی (منطقه هارتلند) و ژرفای جنوبی (منطقه ریملند) (Noruzizadeh, Goodarzi & Masoudnia: 2022)، از بُعد ژئواکونومیک، در کانون بیضی راهبردی انرژی و تزانزیت بین‌المللی در میان سه حوزه مهم مصرف کننده انرژی یعنی اروپا، چین و هند و از بعد ژئوکالچردر کانون شبکه منطقه‌ای جهان اسلام (غرب آسیا) و پل فرهنگی-تمدنی کشورهای همسایه خود واقع شده است. در نتیجه، از نظر موقعیت در معماری شبکه متداخل منطقه‌ای، ایران بخشی از چندین منطقه است که هر کدام به دلیل تداخل کارکردهای جغرافیایی، اقتصادی و هویتی دارای پویایی‌های درون منطقه‌ای و نگرانی‌های فرامنطقه‌ای خاص خود هستند و در آن پروژه‌های سیاسی متضاد و متعارض با یکدیگر برخورد دارند.

از سوی دیگر، با ورود سیستم بین‌المللی به دوره گذار سیستمی و تغییر ساختار ژئوپلیتیک سیستم جهانی و گستره جغرافیایی آن، محیط پیرامونی ایران از بعد ارزش ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک در حال تغییر است. به همین خاطر، ایران به سیاست خارجی مناسب چندهمسایگی نیاز دارد تا با طراحی شبکه منطقه‌ای چندلایه، دیپلماسی راهبردی را جایگزین دیپلماسی سنتی کند. براین اساس، منطقه‌گرایی متداخل شبکه‌ای به معنای الزام عبور سیاست خارجی ایران از توجه و تعهد به محیط منطقه‌ای واحد به سمت راهبرد کلان

امنیت ملی بر پایه سیاست خارجی چندهمسایگی و منطقه‌گرایی فعال در محیط پیرامون خود است (محروق، ۱۴۰۱: ۱۵). در این چارچوب، دیپلماسی راهبردی ایران در طراحی منطقه‌گرایی شبکه‌ای متداخل، باید با مبنا قرار دادن چگالی جریان ارتباطات و توزیع وابستگی حساس میان حلقه‌های پیوندی شبکه، جایگاه هر یک از گره‌ها را به نحوی مشخص کند که با تقویت موقعیت و نقش‌های میانه‌گاهی، راهرویی (شرقی غربی/ شمالی/جنوبی)، پیوندی (دینی و فرهنگی تمدنی)، پل (دادوستد اقتصادی/دلالی سیاسی اقتصادی) و میان‌منطقه‌ای (پیونددهنده نظم‌های منطقه‌ای) (Khalili, 2018: 130)، منزلت راهبردی ایران را در سیستم بین‌الملل ارتقاء دهد. ترسیم منطقه‌گرایی شبکه‌ای متداخل برای جمهوری اسلامی ایران تحت تأثیر دو متغیر بیرونی و درونی است. متغیر بیرونی به نقش قدرت‌های بیرونی باز می‌گردد و ایران را در فضای بینابینی شبکه راهبردی-عملیاتی قدرت‌های اصلی جهان یعنی آمریکا، روسیه و چین قرار داده است که آن را وا می‌دارد فضای سیاسی و دیپلماتیک خود را بر اساس دینامیک‌های هم‌افزا و کاهنده با قدرت‌های بزرگ شکل دهد. متغیر درونی در ترسیم شبکه منطقه‌ای متداخل ایران تحت تأثیر منازعات بومی در مناطق خرد و فروملی و منازعات منطقه‌ای ناشی از ورود بازیگران جدید راهبردی به محیط پیچیده منطقه‌ای است. به‌عنوان نمونه، قدرت یابی مجدد طالبان در اوت ۲۰۲۱ در افغانستان و تثبیت نسبی حاکمیت آنان بر این کشور در مرزهای شرقی ایران، منازعات فروملی در غرب و جنوب غرب آسیا و نیز تغییر ماهیت کنشگری گروه‌های فروملی چچن در قفقاز از منطق دولت‌سازی ملی‌گرایانه به جهادگرایی اسلامی و شکل‌دهی به وفاداری فراقومی در قالب امارت اسلامی که سبب تحریک و فعال‌شدن گسل‌های قومی-مذهبی و چندوجهی شدن ماهیت شورش‌ها و منازعات پیرامون ایران شده است (Mahrough, 2022: 11).

هم‌زمان در سطوح مناطق متوسط و کلان شبکه‌ای، با تغییر ژئوپلیتیک منازعه امریکا از خاورمیانه به آسیا-پاسیفیک و تعدیل نظامی آن از مناطق جنوب و غرب آسیا، در سراسر منطقه، محور جدید فرصت برای قدرت‌های منطقه‌ای در بازی‌های مجموعه‌ساز منطقه‌گرا فراهم آمده است. هم‌وزنی ساختاری ترکیه و اسرائیل با ایران در صحنه عملیاتی مشترک سبب تشدید الگوهای رفتاری هم‌ستیزانه شده است. بنابراین، به‌دلیل ستیزه‌جویانه شدن منطقه‌گرایی، هر اقدام قدرت‌های بیرونی پتانسیل تبدیل شدن به منبع جدید تنش را دارد و ایران برای حل این تنش‌ها بیش از پیش به دیپلماسی راهبردی نیاز دارد تا گذارهای پیچیده و سریع در چرخه‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک امروز را سازمان‌دهی کند (Mahrough,2022 & Mahrough, 2020). به‌طورکلی، بهره‌برداری ایران از شبکه‌های ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و

ژئوکالچریک منطقه‌ای می‌تواند در اعمال و ظهور یک سیاست همسایگی فعال مؤثر باشد. شبکه ژئوپلیتیکی ایران اساساً ماحصل تداخل کارکردی چرخه قدرت ایران و کشورهای عضو آن در سطوح منطقه‌ای و چرخه جهانی قدرت است که در آن ایران در فضای بینابینی شبکه راهبردی-عملیاتی قدرت-های اصلی جهان یعنی آمریکا، روسیه و چین قرار گرفته است. ایران در ترسیم منطقه‌گرایی متداخل شبکه-ای و سیاست چندهمسایگی خود باید فضای سیاسی و دیپلماتیک خود را بر اساس دینامیک‌های هم‌افزا و کاهنده با قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای یا قدرت‌های منطقه‌ای همسو شکل دهد.

براین اساس، ایران با توجه به موقعیت میانه‌گاهی خود پنج شبکه منطقه‌ای را بهم پیوند می‌دهد: آسیای مرکزی؛ قفقاز جنوبی، آسیای جنوب غربی؛آسیای غربی، و مدیترانه. در آسیای مرکزی ایران با روسیه و چین مرز مشترک دارد که به تداخل فضای ژئوپلیتیک ایران با آنها شکل می‌دهد. این منطقه علاوه بر مرز مشترک با روسیه، بخشی از فضای ژئوپلیتیک و حوزه نفوذ سنتی این کشور محسوب می‌شود. چین نیز دارای ۳۲۹۷ هزار کیلومتر مرز مشترک (قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان) با آسیای مرکزی است که این همجواری ژئوپلیتیکی موجب شکل‌گیری روابط راهبردی با این کشورها شده است (Aghahasani, 2019). در خرده شبکه قفقاز جنوبی نیز ایران با ارمنستان، آذربایجان و ترکیه (شمال خاوری ترکیه) هم‌مرز است. وجود قدرت فرامنطقه‌ای روسیه و عضویت آن در این خوشه، ساختار نظم این منطقه را به سمت ساختار هژمونیک مبتنی بر همکاری سوق داده است (Ghasemi & Lotfian Akbarabadi, 2013:108). از سوی دیگر، مداخله قدرت فرامنطقه‌ای امریکا و متحدین غربی آن و نیز اسرائیل در این خرده شبکه به عنوان رقیب ساختار هژمونیک روسیه، و نیز حضور و کنشگری قدرت‌های منطقه‌ای ترکیه، پیچیدگی خاصی به معادلات نظم این خوشه ژئوپلیتیک بخشیده است؛ به طوری که رقابت راهبردی روسیه و امریکا (با همراهی اتحادیه اروپا، ترکیه و اسرائیل) در حوزه اوراسیا (بحران اوکراین ۲۰۲۲) که تأثیرات خود را بر این خرده شبکه می‌گذارد و نیز رقابت ایران و ترکیه و تلاش ترکیه و اسرائیل با همراهی جمهوری آذربایجان برای تغییر ساختار ژئوپلیتیک مرزهای شمالی ایران (بحران قره‌باغ ۲۰۲۱)، منطقه قفقاز جنوبی را درون حوزه امنیتی ایران قرار داده است. در شبکه ژئوپلیتیکی جنوب غرب آسیا، افغانستان بخشی از منطق منطقه‌گرایی متداخل شبکه‌ای ایران، پاکستان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، چین و روسیه به دلیل فضای ایجاد شده در ژئوپلیتیک آسیای مرکزی به حساب می‌آید.

از سوی دیگر، با تغییر چرخه و هندسه قدرت از یوروآتلانتیک به آسیاپاسفیک(Agnew, 2012: 6-8) ژئوپلیتیک منازعه از آمریکا به سمت آسیاپاسفیک تغییر کرده است و اساساً منطق رقابت‌های جهانی در

پرتو این مسئله ساخت‌یابی شده است(Simón, 2022: 4-5). نخستین رخداد این تحول بین‌المللی، خروج آمریکا از افغانستان و قدرت‌یابی طالبان در اوت۲۰۲۱ بود که در حوزهٔ همسایگی ایران اثرگذار بود. در شبکه منطقه‌ای خاورمیانه، شبکه ارتباطی ایران با سه خرده شبکه خلیج فارس، شامات و منطقه‌گرایی قدرت‌های فرامنطقه‌ای متداخل می‌باشد. از آنجا که در منطقه‌گرایی شبکه‌ای، فضا جایگزین مکان ژئوپلیتیکی شده است، شبکه منطقه‌ای ایران با شبکه منطقه‌ای روسیه و چین در غرب آسیا دارای منافع موازی، هم‌پوش و گاه رقابتی است. براساس آنچه ذکر شد می‌توان دریافت که مرزهای جغرافیایی و فضای ژئوپلیتیک ایران با مرزها و فضای ژئوپلیتیک چین و روسیه در شبکه‌ها و خرده شبکه‌های منطقه‌ای در محیط همسایگی خود تداخل دارد و نوعی عضویت هم‌پوشان در آن دارند که تداخل در این نظم‌ها سبب پیوند میان آنها از راه صحنه عملیاتی مشترک شده است. سیاست چندهمسایگی ایران مستلزم گسترش پیوندهای دوجانبه ایران (توافق مشارکت راهبردی ۲۰ ساله با چین و روسیه در قالب سیاست نگاه به شرق) به پیوندهای سه‌جانبه با آنها (به عنوان نمونه ایران–چین–روسیه) یا پیوندهای چندجانبه با مشارکت شرکای منطقه‌ای و نیز تقویت نهادهای منطقه‌ای همانند اکو و سازمان همکاری شانگهای است (Ghasemi, 2019: 186-187; Mahrough, 2022:18).

در شبکه ژئواکونومیک ایران، تنوع گستره‌ی منطقه‌ای به عنوان محیط‌های چندگانه همسایگی وجود دارد که مهمترین پیوند کارکردی آن انطباق و هم‌کنشی با خرده شبکه‌های خلیج‌فارس در جریان تولید و عرضه‌ی انرژی است. ایران با توجه به موقعیت میانه‌گاهی و همسایگی آن با آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، جنوب و جنوب غرب آسیا، از پتانسیل بالایی در حوزه ترانزیت بین‌المللی و به بیان دیگر ژئوپلیتیک راه[1] برخوردار است. سیاست چندهمسایگی ایران در ترسیم شبکه ژئواکونومیک متداخل مستلزم آن است که ضمن توجه به منافع، امنیت و مزیت نسبی خود، به مزیت‌های نسبی محیط همسایگی و منافع مشترک با همسایگان خود نیز توجه داشته باشد و توافقات و قراردادهای دوجانبه با هر یک از همسایگان را به‌گونه‌ای تنظیم کند که به تعبیر شریعتی نیا به «بهینه‌سازی پیوندهای زیرساختی یکدیگر و همگون‌سازی سیستم‌های فنی با یکدیگر» منجر شود تا به «گسترش مسیرهای ترانزیت بین‌المللی و شکل‌گیری شبکه زیرساختی منتهی شود که همه مناطق در آسیا، میان آسیا، اروپا و افریقا را به تدریج و گام به گام به یکدیگر پیوند زند» (Shariatinia, 2016: 102).

1- Road Geopolitics

شکل ۵-۱. مولفه‌های سیاست همسایگی فرکتالی ایران(منبع: نگارندگان)

۵. نتیجه‌گیری

یکی از مهم‌ترین محورهای سیاست خارجی فعال همسایگی هماهنگی میان اصول و برنامه‌های اعلامی و اعمالی در عرصه‌ی منطقه‌ای و بین‌المللی است. باتوجه به مسئله ایران با قرار گرفتن در محیطی پرهمسایه و چندهمسایه، فاقد سیاست‌گذاری‌های مطلوب و استفاده از پتانسیل‌های کارآمد و فرصت‌ساز در منطقه بوده است. منطقه‌گرایی متداخل شبکه‌ای و کاربست سیاست همسایگی فرکتال به دلیل ساختار چندلایه و چندپیکری می‌تواند رهیافتی مناسب برای سیاست خارجی کشورهای پرهمسایه و چندهمسایه همانند ایران باشد که در فضای ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک به توسعه ارتباطات منطقه‌ای بپردازد. ایجاد ارتباط و اتصال قوی و گسترده با همسایگان به‌ویژه در حوزه‌های اقتصادی، اهمیت بسیاری در سیاست همسایگی دارد. تحقق سیاست همسایگی مستلزم هم‌افزایی، هم‌پایانی و پیوندیابی میان پویش‌های قدرت منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است تا با شکل دادن به نظم بومی منطقه‌ای سبب‌ساز کاهش تنش و اختلافات میان کشورهای محیط همسایگی ایران شود. در این راستا، مدیریت و نقش‌آفرینی فعال در تحولات منطقه‌ای از الزامات تحقق سیاست بهینه همسایگی جمهوری اسلامی خواهد بود. توسل به دیپلماسی پارلمانی و استفاده از ظرفیت گروه‌های دوستی در قالب شبکه‌های ژئوکالچری می‌تواند به دیپلماسی رسمی کشور کمک شایانی در تحقق سیاست همسایگی کند. در نهایت باید توجه کرد سیاست همسایگی در خلأ شکل

نمی‌گیرد بلکه همزمان مستلزم تقویت دیپلماسی سازمان‌های بین‌المللی و ارتباط با قدرت‌های نوظهور و تعاملات بین‌المللی در ابعاد مختلف است. تحقق الزامات فوق خود منوط به وجود نظام حکمرانی مشخص در حوزه سیاست همسایگی معطوف به اجرایی‌سازی مسأله است. تقویت روابط ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک ایران با کشورهای اروپای شرقی و مرکزی (سی. ای. ای) می‌تواند نقطه امتداد «سیاست همسایگی فرکتال» برای پیشبرد سیاست خارجی متوازن‌ساز و مبتنی بر منطقه‌گرایی متداخل شبکه‌ای باشد. این تحول هم‌زمان می‌تواند در روابط بین‌المللی ایران بین بلوک‌های غرب و شرق و در حوزه های «انتقال انرژی»، «زنجیره انتقال کالاهای منطقه ای» و «دیپلماسی کریدورها» تعادل ایجاد کرده و به تبع منجر به تقویت رویکردهای مستقل سیاست خارجی به عنوان یک قدرت منطقه‌ای به واسطه مجموعه‌سازی ارتباطی باشد.

منابع

Akbari, Abed; Mirmohammadi, Mehdi)2021). Iran's neighborhood policy; Needs and requirements. Tehran International Studies & Research Institute (In Persian(

Araghchi, S. A. (2022). Good Neighborly Policy; Requirements and Proposals for the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran. World Politics, 11(3), 7-34. (In Persian)

Burchill, S., Linklater, A., Donnelly, J., Nardin, T., Paterson, M., Reus-Smit, C., ... & Sajed, A. (2022). Theories of international relations. Translated by Homeira Moshirzadeh and Homeira Moshirzadeh. Publishing Mizan. (In Persian)

Dehghani Firoozabadi, J. (2014). Theories of regional convergence and international regimes. Publishing Mokhatab. (In Persian).

Ghasemi, F. (2012). A step toward providing a new theory of regional balance of power. International Quarterly of Geopolitics. Vol.8. (In Persian)

Ghasemi, F., & Abbasi Khoshkar, A. (2018). The Dynamics of Power in Regional Order and Regional Ally State Security Strategy: A Case Study of Zionist regime's National Security Strategy in the Syrian Civil War 2012-2019. Foreign Relations, 10(3), 5-35. (In Persian)

Hamidi, S., & Mozdkhah, E. (2021). Iran and System efficiency model; Transition from a confrontational environment to a fractal foreign policy centered on regional interaction. Foreign Relations Quarterly. Vol. 13. No. 50. (In Persian) .

Katzenstein, P. J. (Ed.). (2019). The culture of national security: Norms and identity in world politics. Translated by Mohammad Mahdi Semati Columbia University Press. (In Persian) .

Khalili, M. (2018). Neighbor-Crowded Iran and the Multineighboring Foreign Policy. *Research Political Geography Quarterly*, *3*(1), 123-146.

Mahrough, F. (2022). Multiplex Networked Regionalism; a Theoretical Model for Iran's

Multi-neighborhood Foreign Policy. Geopolitics Quarterly. (In Persian)
Shirkhani. M & Mahrough. F. (2021). China Rise in Transition. Tehran University Press. (In Persian).

---------- (2017a). Beyond regulation: Innovative strategies for governing large complex systems. Sustainability, 9(6), 938.
---------- (2017b). Governing complex systems: social capital for the Anthropocene. MIT Press.
------- (2019). Complexity-Chaos Theory and War in International Relations [Persian], University of Tehran Press.
-------- (2022). A Step Towards the Theoretical Model of Dissipated and Bifurcated Order in the New International Politics [Persian], International Quarterly of Geopolitics, 18 (65), 289-314. https://doi.org/20.1001.1.17354331.1401.18.65.10.6
Acharya, A., & Buzan, B. (2019). The making of global international relations. Cambridge University Press.
Akabari, M., Ghazi, H., and Ghaffarlou, A. (2022). Investigation of the Role of Rail Transit in Promoting the Geopolitical Status of Chabahar Port [Persian], International Quarterly of Geopolitics, 18 (67), 70-100. 20.1001.1.17354331.1401.18.67.3.3
Bamberger, P. A. (2019). On the replicability of abductive research in management and organizations: Internal replication and its alternatives. Academy of Management Discoveries, 5(2), 103-108. https://doi.org/10.5465/amd.2019.0121
Barry Ton and, Others (2005). A Global Good Neighbor Ethic for International Relation, Foreign Policy in Focus May.
Conaty, F. (2021). Abduction as a methodological approach to case study research in management accounting–an illustrative case. Accounting, Finance, & Governance Review, 27(1), 21-35. https://doi.org/10.52399/001c.22171
D'Agostino, G., & Scala, A. (Eds.). (2014). Networks of networks: the last frontier of complexity (Vol. 340). Berlin: Springer
Dalton Lin, K. (2010). Good Neighbor or Bad Neighbor? Explaining China's Neighborhood Policies. In *Prepared for the 16th Annual North America Taiwan Sturdies Conference. June*.
Degterev, D. A., Ramich, M. S., & Tsvyk, A. V. (2021). US-China: "Power Transition" and the Outlines of "Conflict Bipolarity". Vestnik RUDN. International Relations, 21(2), 210-231
Ghasemi, F. (2018). Complexity and Chaos Theory: New Turning point in Explaining of Regional Network Evolution [Persian]. Politics Quarterly, 47 (4), 1005-1024. http://doi.org/10.22059/jpq.2017.208731.1006832.

Ghasemi, F., Lotfian Akbarabadi, Z. (2013). The effect of Iran's strategic nested network on the regional diplomacy of the Islamic Republic [Persian]. The Iranian Research letter of International Politics, publish in progress, 1 (2), 94-125
Goh, E. (2022). The Asia–Pacific's 'Age of Uncertainty': Great Power Competition, Globalization and the Economic-Security Nexus. In From Asia-Pacific to Indo-Pacific (pp. 29-52). Palgrave Macmillan, Singapore.
Hafner-Burton, E. M., Kahler, M., & Montgomery, A. H. (2009). Network analysis for international relations. International organization, 63(3), 559-592.
Jackson, Steven (2006), "China's Good Neighbor Policy: Relations with Vietnam and

Indonesia in Comparative Context", Presented the International Studies Association Annual Meeting, San Diego.
Ji, Y. (2017). Xi Jinping and PLA Centrality in Beijing's South China Sea Dispute Management. *China: An International Journal*, *15*(2), 1-21.
Joshi, S., Mahmud, A. S., & Sarangi, S. (2020). Network formation with multigraphs and strategic complementarities. *Journal of Economic Theory*, *188*, 105033.
Khalili, M. (2018). Neighbor- Crowded Iran and the Multineighboring Foreign Policy Research political Geography Quarterly, 1(2), 31-54. [In Persian].
Liao, J. C. (2019). A good neighbor of bad governance? China's energy and mining development in Southeast Asia. *Journal of Contemporary China*, *28*(118), 575-591.
Mearsheimer (2001) the Tragedy of Great Power Politics. N.K.: Norton, Princeton, N.J. Princeton University Press.
Mir Mohammadi, Mehdi (2021). Neighborhood Policy and Security Cooperation, Neighborhood Policy Articles, Asian Diplomacy, Issue 6, November 2021, pp: 8-9, [In Persian].
Mousavi Shafaei, Masoud (2020). Turmoil in the international order and the necessity of adopting the neighborhood policy, Shargh newspaper, year 17, number 3728, pp. 9 and 15, [In Persian].
Noruzizadeh, F., Goodarzi, M., and Masoudnia, H. (2022). Geopolitical and Geo-economical Role of Persian Gulf Energy (Oil & Gas) Transit in Implementing Islamic Republic of Iran's Regional Policy [Persian], International Quarterly of Geopolitics, 18 (67), 228-255. 20.1001.1.17354331.1401.18.67.8.8
Orsini, A., Le Prestre, P., Haas, P. M., Brosig, M., Pattberg, P., Widerberg, O., & Chandler, D. (2020). Complex systems and international governance. International Studies Review, 22(4), 1008-1038.
Punnoose, S. K., & Vinodan, C. (2019). The Rise of China and Power Transition in Contemporary International Relations. IUP Journal of International Relations, 13(1).
Safari, F., Ahmadi, H., Barzegar, K. (2018). A Study of the Sino-Russian Approach to Regional Order in Eurasia [Persian], International Studies Journal, 18 (1). doi/10.22034/isj.2021.259549.1305
Sakwa, R. (2011). The clash of regionalisms and Caucasian conflicts. Europe-Asia Studies, 63(3), 467-491. Doi: 10.1080/09668136.2011.557539
Sakwa, R. (2011). The clash of regionalisms and Caucasian conflicts. Europe-Asia Studies, 63(3), 467-491. Doi: 10.1080/09668136.2011.557539
Shariatinia, M. (2016). The Silk Road Economic Belt: A China-Centered Value Chain. [Persian] Foreign Relations Quarterly, 8 (2), 86-113.
Söderbaum, F. (2012). Theories of regionalism. In *Routledge handbook of Asian regionalism* (pp. 31-41). Routledge.
Stewart-Ingersoll, R., & Frazier, D. (2012). *Regional powers and security orders: a theoretical framework*. Routledge.
Tahaei, S. J. Mousavinia, S.R. (2014). The neighborhood (A Theory for the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran [Persian]. Islamic Politics Research, 1 (4), 165-192
Young, O. R. (2010). Institutional dynamics: emergent patterns in international environmental governance. MIT Press.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.74561.1218
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۰/۱۰/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۲

تبارشناسی «گفتمان مبارزه با تروریسم» در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا

علیرضا سمیعی اصفهانی[۱]، نفیسه الهدادی[۲]

چکیده

«تروریسم» امروزه چالشی عمده پیش‌روی جهان و جهانیان قرار داده؛ به نحوی که مبارزه با آن برای نسل حاضر و نظام بین‌المللی؛ امری «طبیعی» جلوه‌گر شده است که همواره باید با آن در هر سطح و سویه‌ای برخورد کرد، این تفکر البته از سوی محافل فکری و سیاسی «آمریکا» رواج یافته و به‌عنوان «حقیقتی» غیر قابل انکار به همگان القا شده است. آمریکا از تمامی امکانات تئوریک و پراتیک خود از جمله سازوکارهای گفتمانی، اندیشه‌ای، اقتصادی، رسانه‌ای، نظامی و... بهره برده است تا جهانیان را مجاب کند که در مبارزه با تروریسم، دست برتر را دارد و حتی می‌شود در مبارزه با این پدیده، اصول اساسی حقوق بین‌الملل را زیرپا گذاشت. از این رو، با توسل به امکانات در دسترسش توانسته است سلطه و انقیاد و به تعبیر فوکو جامعه‌ای انضباطی را شکل دهد. پژوهش حاضر درپی آن است تا گفتمان «هژمونیک» تروریسم را با توجه به تاریخمندی حوادث با روش تبارشناسی فوکو مورد واکاوی و نقد قرار دهد. با توجه به مراحل تبارشناسی فوکو، نوشتار حاضر به این نتیجه می‌رسد که گفتمان «مبارزه با تروریسم» آن‌گونه که آمریکا مدعی است، چندان خیرخواهانه نبوده است و صلح را هدف نگرفته است بلکه همچنان می‌توان رد پای تأمین منافع آمریکا و هژمونی‌طلبی وی را در این رویکرد مشاهده کرد. گسست‌ها، تحلیل تبار و تحلیل

۱.دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول). a.samiee@ase.ui.ac.ir
ORCID iD: 0009-0001-4729-075x
۲ . دانشجوی دکتری جامعه شناسی سیاسی دانشگاه یاسوج، ایران، یاسوج. n.allahdadi1370@gmail.com
ORCID iD 0000-0002-5590-7756

قدرت سیاست خارجی آمریکا در بررسی مبارزه تروریسم نشان می‌دهد که آمریکا برای ساخت ماهیت جدید خویش «دیگری» تروریست را «برسازی» کرده است.

واژگان کلیدی: گفتمان مبارزه با تروریسم، آمریکا، سیاست خارجی، تبارشناسی، فوکو.

Genealogy of "Counterterrorism Discourse" in US Foreign Policy

Alireza Samiee Esfahani[1], Nafiseh Allahdadi[2]

Abstract

"Terrorism" has posed a major challenge to the world today. in such a way that fighting it for the current generation and the international system; It has become a "natural" thing that should always be dealt with at any level and direction, this thinking has of course been popularized by the intellectual and political circles of "America" and has been instilled as an undeniable "truth" to everyone. U.S.A has taken advantage of all its theoretical and practical possibilities, including discoursive, conceptual, economic, media, military… mechanisms.to convince the world that it has the upper hand in the fight against terrorism and that it is even possible to fight the basic principles of international law in the fight against this phenomenon. Therefore, by resorting to the facilities available to him, he has been able to form domination and subjugation and, in Foucault's terms, a disciplinary society. The current research seeks to analyze this domination and control with regard to the historicity of the events with Foucault's genealogical method. According to the stages of Foucault's genealogy, the present article comes to the conclusion that the "fight against terrorism" as claimed by the United States, was not so benevolent and did not aim at peace, but it is still possible to trace the interests of the United States and its hegemony in this

1- Associate Professor of Political Science Department, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran(Corresponding Author)
Email: a.samiee@ase.ui.ac.ir
2- Ph.D. Candidate, Political Sociology, Yasouj University, Yasouj .Iran
Email: n.allahdadi1370@gmail.com

policy. Found. Discontinuities and analysis of the origin and strength of the American foreign policy in the study of the fight against terrorism show that the United States has created the terrorist as "otherness" to build its new nature.

Key words: Counter-terrorism Discourse, United States of America, Foreign Policy, Genealogy, Foucault.

مقدمه(بیان مساله)

تروریسم، پدیده‌ای سیاسی است که همواره در حال گسترش و دگردیسی است؛ این پدیده به‌ویژه از آغاز ربع آخر قرن بیستم میلادی به‌شدت فراگیر شده است. از سوی دیگر گسترش تسلیحات نظامی و فناوری مدرن نظامی خود در فراگیری تروریسم نقش به‌سزایی داشته است. مردمان، کشورها، دولت‌ها و سازمان‌های ملی و بین‌المللی و حتی تمدن‌های امروز دنیا هر کدام به نحوی با این پدیده مواجه هستند. مسئله این است که این مردمان، کشورها، دولت‌ها و سایر واحدهای سیاسی مجبور به تعریف این پدیده و اتخاذ موضع در قبال آن هستند، چرا که این پدیده اتفاق می‌افتد و بر آن‌ها تحمیل می‌شود (Dordian, 2005). در این میان، ایالات متحده آمریکا با توجه به پیشرفت‌های نظامی و تولید گفتمان، در مبارزه و حتی تعریف تروریسم و تروریست پیشگام بوده است. پس از جنگ جهانی دوم و فروپاشی نظام دوقطبی، آمریکا با هدف گرفتن کمونیسم، موضوع تروریسم را جهانی کرد و بخشی از سیاست خارجی خویش قرار داد. در راستای عملیاتی کردن گفتمان مبارزه با تروریسم، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی موسوم به ناتو در سال ۱۹۴۹ با هدف مقابله با توسعه‌طلبی شوروی سابق و ایجاد سدی مستحکم در برابر ایدئولوژی کمونیسم در ساختار نظام بین‌الملل دو قطبی به‌منصه ظهور رسید. بسیاری از کارشناسان و متفکران مسائل استراتژیک و سیاست بین‌الملل با پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی این پیش‌بینی را ملاک عمل قرار دادند که به‌مانند پیمان ورشو این نهاد نیز راهی جز برچیده شدن نخواهد داشت. با این‌وجود چنین نشد بلکه با برگزاری نشست روم در سال ۱۹۹۱ برنامه‌های جدیدی را برای این سازمان در دنیای پس از جنگ سرد تدارک دیدند. از نظر رهبران ناتو تهدیدات ماهیت گسترده‌تری یافته‌اند و شامل سلاح‌های کشتار جمعی، دستکاری در جریان یافتن منابع حیاتی و انجام اقدامات تروریستی و خرابکارانه‌ای می‌شوند که می‌توانند بر منافع امنیتی این پیمان تأثیرگذار باشند. یکی از نقش‌های جدیدی که ناتو در نشست روم برای خود قائل شد، تا حضور خود را در دنیای پس از جنگ سرد توجیه نماید، مبارزه با تروریسم و اقدامات خرابکارانه بین‌المللی بود (Kolai and others, 1386: 207). در این دوران تروریسم با کمونیسم برابری کرده است.

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر بار دیگر «تروریسم و مبارزه بـا آن» در کـانون توجـه قـرار گرفـت. حمـلات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نشان داد، ماهیت خطراتی که امنیت کشورها، از جمله آمریکا را تهدید می‌کند، متحول شده است، امروزه تهدیدهای امنیتی غالبا از بازیگران غیردولتی (فراملی یا فروملی) نشات می‌گیرنـد. از دیـدگاه دکترین بوش، تروریسم ضد آمریکا دو منشأ داشت: گروه‌های تروریستی و دولـت‌هـای حـامی تروریسـم، این دو چند وجه مشترک دارند: تضاد با آمریکا، اعتقاد به ایدئولوژی‌های افراطی، اعتقاد به لزوم همکاری و هماهنگی تلاش‌هایشان با یکدیگر و استفاده از ابزار مشـترک، یعنـی سـلاح‌هـای کشـتار جمعـی. وجـود اهداف مشترک، تشابهات ایدئولوژیک و لزوم یـک تـلاش مشـترک، ایـن دو پدیـده سیاسـی مجـزا را بـه یکدیگر پیوند می‌دهد(Soleimanipourlak, 2006: 94).

پس از حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر و بازبینی جایگاه منطقه خاورمیانه در محافل راهبردی آمریکا، به عنوان منبع جدید تهدید و ناامنی، نظام آمریکا به قدرت سخت‌افزاری روی آورد، زیرا با تعریف امنیـت در نبـود تهدید، با استفاده بیشتر از قدرت سـختِ نظـامی بـه نسـبت اسـتفاده از قـدرت نـرم، بـه دنبـال از بـین بـردن ریشه‌های ناامنی بودند؛ با این‌حال، آمریکایی‌ها از سال ۲۰۰۶ به بعد، درصدد تغییر در الگوی رفتاری خـود برآمدند. علّت شکل‌گیری چنین رویکردی را می‌توان ناکامی‌های سیاسـی، اقتصـادی و راهبـردی آمریکـا طی سال‌های ۲۰۰۱ به بعـد دانسـت. در ایـن دوران، شـکل متنـوّع و پیچیـده‌ای از تهدیـدها ظهـور یافـت و آمریکایی‌ها در حوزه‌های مختلف جغرافیایی، با نشانه‌هایی از تهدید روبـرو شـدند. چهـره سیاسـی و نقـش راهبردی آمریکا در برابر افکار عمومی و نیز ذهنیت و ادراک بسـیاری شـهروندان و گـروه‌هـای اجتمـاعی افول یافت. این امر نشان می‌دهد که قدرت سیاسی و جایگاه آن کشـور، در وضـعیتِ تغییـر قـرار گرفتـه و نیازمند بازسازی است. بنابراین ایالات متحده، خود را در معرض تهدیدهایی می‌بیند کـه ایـن کشـور را در مقام هژمون، به واکنش وامی‌دارد. با این توضیح پرسش اصلی پژوهش حاضر این است کـه «منشـا و تبـار» گفتمان مبارزه با تروریسم در راهبرد کلان سیاست خارجی ایالات متحده چیست و ایـن کشـور چگونـه از این مفهوم برای استیلاجویی(هژمونیک شدن) خود و سـرکوب و بـه حاشـیه‌رانـدن «دیگـران» بهـره گرفتـه است؟ به نظر می‌رسد مفصل‌بندی»گفتمان مبارزه با تروریسم» به مثابه نوعی «رژیـم حقیقـت‌سـاز» از سـوی ایالات متحده آمریکا، آگاهانه و عامدانه برای پر کردن خلاء معنـایی/هویـت‌سـازی آمریکـایی‌هـا پـس از حادثه ۱۱سپتامبر و عمدتا در توجیه و مشروع‌سازی دخالت‌های این کشور در مناطق مختلف جهـان جهـت تامین منافع و حفظ و تداوم جایگاه مسلط خود در نظام بین‌الملل بوده است.

چهارچوب نظری و روش پژوهش (تبارشناسی فوکو)

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

تبارشناسی[1] از دو واژه یونانی جنیا[2] به معنای «نسل و تبار»، و لوگوس[3] به معنای «دانش و معرفت» تشکیل شده است. واژه تبارشناسی نخستین‌بار از سوی فیلسوف آلمانی فردریش نیچه[4] در سه مقاله اصیلش تحت‌عنوان «تبارشناسی اخلاق» که در سال ۱۸۸۷ به زبان آلمانی انتشار یافت و 10سال بعد توسط والتر هوسمان[5] به انگلیسی ترجمه شد، مورد استفاده قرار گرفت. نیچه برای نخستین بار ارزش‌های اخلاقی و باورهای انسانی را با روش تبارشناسی مورد نقد قرار داد. وی با زیرسوال بردن مفهوم متداول اخلاقیات، سعی در پی بردن به ریشه باورها و قضاوت‌های انسانی در مورد معانی متفاوت مفاهیم مرتبط با اخلاقیات طی نسل‌ها در تاریخ نمود.

فوکو[6] به تأسی از نیچه و با هضم و جذب پروژه تبارشناسی نیچه توانست به مفهوم جدید از نقش قدرت در گفتمان برسد (Dreyfus and Rabino, 2009: 200-201). فوکو تبارشناسی را به عنوان مجموعه‌ای از تکنیک‌های تاریخی در قلمرو فلسفه به‌کار بست و سعی در زیر سوال بردن باورهای فلسفی متداول نمود. وی این کار را از طریق مطالعه گفتمان‌هایی که طی سالیان متمادی در طول تاریخ در قلمرو تحلیل مفاهیم فلسفی مطرح شده‌اند، انجام داد (Drolet, 2017). نگاه اصلی تبارشناسی روابط متقابل میان نظام‌های حقیقت و وجوه قدرت است یعنی شیوه‌ای که از آن طریق سامان سیاسی تولید حقیقت موجودیت می‌یابد. به اعتقاد فوکو؛ تبارشناسی روش دقیق و فراتاریخی است، ماده اولیه مفصل‌بندی عظیمی از مفاهیم بنیادین است که در کنار دانش و جزئیات معنا پیدا می‌کند. در نظر وی اینکه مفاهیم در طول زمان چگونه تغییر کرده‌اند و منطق‌های متفاوتی را برای تفسیر کسب کرده‌اند، بسیار مهم است (Foucault, 1977: 139-141). تبارشناسی در تقابل با روش‌شناسی سنتی تاریخ به‌کار می‌رود و هدف آن ثبت و ضبط ویژگی‌های یگانه و بی‌همتای وقایع و رویدادهاست. بنابراین تبارشناسی را می‌توان از منظر فوکو تلاشی در جهت تبیین فضایی خاص که در قلمرو آن پدیده‌ها تبلور می‌یابند دانست. در این تبیین فضایی، تاکید بیش از آنکه بر سوژه قرار گیرد به قواعد حاکم بر شکل‌بندی گزاره‌های موجود در دانش و گسست آن‌ها از دانش و نظریات پیشین معطوف می‌گردد. در واقع، نظریه تداوم و تکامل در رهیافت فوکو جای خود را به شکاف و گسست صورتبندی دانایی در هر عصر می‌دهد (Zimran, 2000).

1- Genealogy
2- Genea
3- Logos
4- Friedrich Wilhelm Nietzsche
5- Walter Husemann
6- Paul-Michel Foucault

فوکو در روش تبارشناسی، با گذر از دیرینه‌شناسی و آرشیوی دیدن مسائل، افزون بر گفتمان، به مسائل غیرگفتمانی توجه کرده است. ویژگی منحصربه‌فردِ بنیان نظری/روشی تبارشناسی، تاریخی دیدن پدیده مورد مطالعه است، زیرا هر شناختی، ریشه در زندگی، جامعه و زبانی دارد که تاریخ را تشکیل می‌دهند. تبارشناسی، مدعی است که یک پدیده، همواره به همین شکلی که در حال حاضر هست، نبوده است و آن را در یک تطور تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهد. «تحلیل کرانمندی، در پی به پرسش کشیدن مناسب انسان با بودن است» (Foucault, 2018b: 27). به اعتقاد نیچه، تنها چیزی که بدون تاریخ است را می‌توان تعریف کرد (Nietzsche,۱۹۹۶: 60) زیرا هر مفهومی با تاریخ، واجد توشه‌ای از معانی متضاد است. تبارشناسی با ردیابی تاریخچه مفاهیم و کارکرد گفتمانی آنها، امکان و احتمال کارکرد فعلی این مفاهیم را آشکار می‌سازد. هدف از تبارشناسی برهم زدن ثبات ایده‌هایی است که از طریق توسل به جریان تاریخی روابط قدرت را حفظ می‌کنند، (Foucault 2020, 383–84) بر هم زدن چیزی که قبلاً بی‌تحرک تلقی می‌شد. . . تکه‌تکه کردن آنچه تصور می‌شد یکپارچه است. . . نشان دادن ناهمگونی آنچه تصور می‌شد با خودش مطابق و سازگار است. (Foucault 2010, 82) برای نمونه ارزش‌هایی که ما جهانی یا ثابت فرض می‌کنیم، در واقع در معرض بازآفرینی مداوم از طریق کنش‌گری سیاسی هستند. در این روش و در جست‌جوی «خاستگاه»، پیش از هر چیز تلاش می‌شود جوهر دقیق چیز، ناب‌ترین امکان‌اش، هویت به دقت بازتاخورده‌اش و شکل بی‌حرکت و مقدم‌اش بر هر آنچه بیرونی و عرضی است؛ به‌دست آید. جست‌وجوی خاستگاه عبارت است از: عارضی دانستن تمام دگرگونی‌های ناگهانی ممکن، تمام نیرنگ‌ها و تمام تغییر چهره‌ها؛ جست‌جوی خاستگاه اقدامی است برای برداشتن تمام نقاب‌ها تا سرانجام هویت اولیه آشکار شود(Foucault, 2012: 146). بنابراین تبارشناسی در پی یافتن نخستینِ امور است و در این راه کنکاش می‌کند تا اسطوره‌ها، گفتمان‌ها، نظریه‌ها را پس بزند و به اصل و خاستگاه دست یابد.

با این حال، به‌دلیل ابهامات موجود در آراء و اندیشه‌های فوکو، در خصوص چگونگی عملیاتی‌شدن و کاربست دقیق این روش در مطالعات علوم اجتماعی، اجماع نظر دقیقی بین روش‌شناسان و پژوهشگران این حوزه، وجود ندارد. برای نمونه ضمیران (۱۳۸۹) درکتاب «میشل فوکو؛ دانش و قدرت»، با اشاره به رساله‌ای از فوکو موسوم به «گفتمانی درباره زبان (۱۹۷۲)»، اصول عمده روش‌شناسی وی که به گفته او در تمام پژوهش‌های‌اش نقش اساسی داشته‌اند را اینگونه برمی‌شمرد: ۱) واژگونی[1] ۲)گسست و انقطاع[2] ۳)

1- Reversality
2- Discontinuity

ویژگی یا دگرسانی[1] (۴) برون‌بودگی[2] (Foucault, 1972: 229-30-31). کچوییان و زائری (۱۳۸۸) نیز در مقاله‌ای با عنوان «ده‌گام اصلی روش‌شناختی در تحلیل تبارشناسانه فرهنگ با اتکاء به آراء فوکو» برخی تکنیک‌های اصلی روش تبارشناسی فوکو را شناسایی کرده‌اند، به اعتقاد آنها روایی و پایایی آن گونه که در روش‌های پیمایشی مدنظر است در روش تبارشناسی وجود ندارد. این ده گام عبارتند از؛ شناسایی مسأله، سوابق موضوع، شناسایی درجه صفر، کشف گفتمان‌ها، تحلیل گسست، تحلیل تبار، تحلیل تصادف، تحلیل قدرت، تحلیل مقاومت، نقد حال. (Kechuyan and Zairi, 2009: 13-27) با این وجود، از آنجا که در شمار و تسلسل این مراحل، ابهاماتی وجود دارد و در واقع اجماع و توافق عامی مابین مفسران و شارحان آثار فوکو وجود ندارد، در پژوهش حاضر جهت تلخیص مطالب و چشم‌پوشی از مطالب تکراری و مشابه، ده گام بالا را در ۸ گام تلفیق و ادغام نموده و تلاش خواهیم کرد گفتمان مبارزه با تروریسم را در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قالب گام‌های ۸گانه زیر تحلیل و تبیین نماییم. مراحل ۸گانه مورد نظر عبارتند از:

مرحله اول؛ شناسایی مسئله: نخستین بخش از هر پژوهشی، شناخت درست و دقیق مسئله یا پروبلماتیک شدن و احتمالا چرایی بحرانی‌شدن آن است. هدف فوکو، به‌عنوان یک تبارشناس، «نگارش تاریخ حال» است (Foucault, 2008: 43). تعبیر «تاریخ حال»، برای تأکید بر این نکته است که «آن‌چه اکنون هست، می‌توانست صورتی دیگر داشته باشد» (Kechuian, 2003: 12-13). در واقع فوکو در تبارشناسی در پی این است که نشان دهد، آن‌چه ما امروز بدیهی می‌پنداریم، در کجای تاریخ پدیدار شده است. در این فرایند، تبارشناس از جست‌وجو در اعماق می‌پرهیزد و در عوض، به سطح وقایع، جزئیات کوچک، جابه‌جایی‌های جزئی و خطوط ظریف توجه می‌کند (Sarap, 2003: 86). در این‌جا تاریخ‌نگار در جست‌جوی «وحدت معنا» و همچنین «عرضه تصویر کاملی» از آن زمان تاریخی خاص نیست.

مرحله دوم؛ شناسایی «درجه صفر»: تبارشناسی، پدیده مورد مطالعه‌اش در زمان حال را در تاریخ به‌عقب بازمی‌گرداند. این بازگشت به عقب، تا آنجا ادامه می‌یابد که تصور از پدیده، دیگر دیده نمی‌شود و وجود ندارد. به عبارت دیگر، تبارشناس در مرحله دیرینه‌شناسانه از کارش، تا آنجا به عقب بازمی‌گردد که اولین صورت‌بندی از پدیده را شناسایی کند و ماقبل آن لحظه تاریخی، پدیده در دل تاریخ محو شود و دیده نشود. این لحظه تاریخی همان «مبدأ» است (Kechuian and Zairi, 2009: 18).

1- Specificity
2- Exteriority

مرحله سوم؛ کشف گفتمان‌ها: پس از شناسایی «درجه صفر»، تبارشناس در آن نقطه متوقف نمی‌شود، بلکه از مسیر عقب رفته به سمت زمان حال بازمی‌گردد. با جدا شدن از درجه صفر، اولین گزاره‌ها و احکام در مورد پدیده شناسایی می‌شوند (Dreyfus and Rabino, 2009: 139). بدین‌ترتیب؛ با شناسایی اولین گفتمان، حرکت به سمت زمان حال، همچنان ادامه می‌یابد تا آنجا که در یک زمان تاریخی خاص (در یک نقطه گسست) به‌تدریج، احکام و گزاره‌های جدیدی، متفاوت از گزاره‌های پیشین، در مورد پدیده ظاهر شوند. (Foucault, 2003a).

مرحله چهارم؛ گسست[1]: لحظه گسست، لحظه شفاف شدن تمایزگذاری‌ها است (Insafi and Ahmadvand,2022: 14). همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد؛ تبارشناس احکام و گزاره‌هایی را که در یک دوره تاریخی، صورت‌بندی خاصی از پدیده را شکل می‌دهند را شناسایی می‌کند. لحظه گسست، لحظه‌ای است که دیگر آن صورت‌بندی، ادامه پیدا نمی‌کند، در حالی‌که مطابق با منطق حاکم بر احکام و گزاره‌های شکل‌دهنده پدیده در آن دوره خاص؛ تداوم پیدا کند. در عوض، صورت‌بندی جدید از پدیده شکل می‌گیرد که متضمن ظهور احکام و گزاره‌های تازه‌ای است. پدیده، گسسته نمی‌شود، بدین‌معنا که بریده یا قطع شود، بلکه در مسیر تازه‌ای قرار می‌گیرد (Kechuyan and Zairi, 2009: 14). بنابراین در این مرحله، گسست گفتمانی مدنظر است که گزاره‌های و احکام جدید را بیان می‌دارد.

مرحله پنجم؛ تحلیل تبار و تصادف: بررسی تبار و همچنین کثرت متغیرها و رویدادهایی که به شکل ارادی و برنامه‌ریزی شده و یا غیر ارادی یا تصادفی. به عقیده فوکو؛ تحلیل مبدأ امکان می‌دهد که در زیر شکل واحد یک ویژگی یا یک مفهوم، کثرت رویدادها را بازیابیم که از طریق آنها این ویژگی یا مفهوم شکل گرفته‌اند (Foucault, 2008b: 378). آنچه ما اکنون به‌عنوان «مبدأ» پدیده می‌شناسیم، در واقع، شکل بازسازی‌شده وحدت‌یافته‌ای از آن آغازگاه متکثر با رخدادهای خرد و کوچک و گاه خطاها و متناقض است. وظیفه تبارشناسی، برملا کردنِ این شکلِ بازسازی‌شده است. (Kechuyan and Zairi, 2009: 20-21).

همچنین از منظر تبارشناسی، جهان، فراوانیِ رویدادهای درهم‌برهم است که «انبوهی از خطاها و خیال‌ها آن را خلق کرده است». فوکو معتقد است، نیروهایی که در تاریخ عمل می‌کنند، نه تابع یک تقدیرند نه تابع یک سازوکار عقلانی بلکه تابع تصادف مبارزه‌اند. پدیده، به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده و برمبنای محاسبه

1 Discontinuity

عقلانی، آن‌گونه که مورخان مدرن می‌خواهند، شکل نمی‌گیرند بلکه بسیاری از نیروها و عوامل مؤثر بر آن، محاسبه‌نشدنی و اتفاقی هستند (Foucault, 2008b: 384).

مرحله ششم؛ تحلیل قدرت: تحلیل «قدرت» یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین وجوه تحلیل تبارشناسانه است. برخلاف تحلیل هابز از قدرت، که نگاهی انباشتی و ابزاروار به آن دارد (Bashiriyah, 2002: 12) در تفسیر فوکو، قدرت؛ نیت‌مند است، بدین‌معنا که جهت‌دار و حساب‌شده است، همچنین بنابر نظر فوکو؛ هیچ نهاد کلان برنامه‌ریزی یا فرمانده و فرماندهیِ قدرتمندی وجود ندارد که از بالا به‌منظور رسیدن به منافع مشخص، تصمیم‌سازی و روابط افراد را تنظیم کند، بلکه آنچه جهت‌مندی خوانده می‌شود، «محصول حسابگری‌های خرد و کوچک، برخورد اراده‌ها و آمیزش منافع جزئی است» (Dreyfus and Rabino, 2009: 314-316). به عبارت دیگر فوکو، قدرت را همه‌جایی می‌داند. دیگر وجه قدرت از نگاه فوکو، مثبت بودن آن است؛ بدین‌معنا که قدرت، می‌تواند مولد و زاینده باشد و از مهم‌ترین تولیداتش، «دانش» است. قدرت، دانش و رژیم حقیقت خاص خود را پدید می‌آورد (ladelle, 2009: 51).

مرحله هفتم؛ تحلیل مقاومت: از نگاه فوکو قدرت، مقاومت می‌آورد. (Hinds, 2002:115). قدرتِ مویرگیِ و ریزوم‌وار اجتماعی، یکدست نیست. در برخی نقاط از شبکه روابط قدرت، تراکم نیروها بیشتر است. این نقاط، کانون‌های مسلط قدرت‌اند که سازوکارهای قوی‌تری برای اعمال قدرت دارند و رژیم حقیقت آنها، توان معناداری بیشتری دارند. پیش‌تر گفتیم که گفتمان‌ها مجموعه‌ای از احکام و گزاره‌ها هستند که شرایط را برای عاملان اجتماعی معنادار می‌کنند. از این‌رو گفتمان‌هایی که در موضع مقاومت هستند، در مقایسه با گفتمان مسلط، فاقد قدرت نیستند، بلکه توان معناداریِ کمتری دارند. آنها دیگریِ یکدیگر و البته دیگریِ گفتمانِ مسلط هستند. در همین راستا؛ فوکو اشکال سه‌گانه مبارزه را از هم تفکیک می‌کند: مبارزه علیه اشکال سلطه، مبارزه علیه اشکال استثمار و بالاخره مبارزه علیه انقیاد (که فرد را تشویق به تسلیم و تقید می‌کند). تحلیل مقاومت، تحلیلِ مبارزه علیه انقیاد است و در واقع، در روش تبارشناسی، تحلیل گفتمان‌های مقاومت/ حاشیه‌ای، یکی از اصلی‌ترین شیوه‌ها برای شناخت گفتمان قدرتِ مسلط و سازوکارهای انقیادطلبی آن است (Kechuyan and Zairi, 2009: 20).

مرحله هشتم؛ نقد حال: تبارشناس از زمان حال به گذشته برمی‌گردد و به‌منظور کشف صورت‌بندی‌های گفتمانی، دوباره راه حال را در پیش می‌گیرد. در پایان این سفر، او به نقد و افشای حال می‌پردازد. چنین نقدی، بنیان پدیده موجود را در هم می‌ریزد و تصور تازه‌ای از پدیده به‌دست می‌دهد که با تصور موجود از آن متفاوت و متعارض است (Kechuyan and Zairi, 2009: 21). به‌عبارتی، فوکو درصدد است تا

آنچه را که «طبیعی‌سازی» شده است را برملا و فاش کند.

بنابراین، رویکرد تبارشناسی ملهم از اندیشه‌های فردریش نیچه و میشل فوکو، راهی را برای تاریخی‌سازی تروریسم ارائه می‌کند. تبارشناسی نوعی هستی‌شناسی انتقادی از ارزش‌ها ارائه می‌دهد و معتقد است که مفاهیم [مانند «تروریسم»] از طریق یک اکوسیستم گفتمانی ظهور کرده و عمل می کنند. به قول نیچه، «هر قدر هم که [مفاهیم] به‌طور ناگهانی یا خودسرانه در تاریخ اندیشه پدیدار شوند، باوجود این به همان اندازه اعضای جانوران یک قاره، به یک «سیستم» تعلق دارند» (Nietzsche, 2003: 49-50). بدین‌ترتیب، از آن روی که فهم چیستی مفهوم تروریسم و به‌ویژه جایگاه و عملکرد آن در «گفتمان مبارزه با تروریسم» سیاست خارجی آمریکا» نیازمند بازگشت به گذشته تاریخی این موضوع و بررسی و واکاوی منشا و خاستگاه، چگونگی مسلط و هژمون‌شدن این گفتمان و نیز اشکال مقاومت و مبارزه در برابر آن است، به نظر می‌رسد یکی از بهترین روش‌ها برای پی بردن به حقیقت این گفتمان، روش تبارشناسی فوکو باشد که در ادامه به تحلیل آن می‌پردازیم.

تبارشناسی گفتمان مبارزه تروریسم؛ بحث و تحلیل

مرحله نخست؛ شناسایی «مساله» تروریسم

« مسأله» اصلی در تبارشناسی تروریسم این است که چگونه تروریسم یا تروریست به‌واسطه قرار گرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش به‌عنوان سوژه و اُبژه تشکیل و رژیمی از حقیقت، برسازی می‌شود. از این نگاه علم و دانش تولیدشده در خصوص تروریسم نمی‌تواند به تفکر استعلایی و ناب تبدیل شود بلکه عمیقاً با روابط قدرت درآمیخته و هم‌پای پیشرفت در اعمال قدرت پیش می‌رود. در تحلیلی کلی‌تر تبارشناسی تعاملی دوسویه‌ای میان قدرت و دانش برقرار می‌کند. در این تعامل مکانیسم‌های قدرت متضمن تولید ابزارهای مؤثری برای ایجاد و انباشت دانش هستند (Soleimani, 2007: 8). درخصوص تروریسم، تأکید تبارشناسی بر تکنولوژی قدرت است که خود، دانش و مصادیق مختلف تروریسم را بازتولید می‌کند و توجیه می‌نماید. اگرچه ریشه خشونت با نگاه هابزی در ذات بشر بوده است اما شکل سازمان‌یافته و نهادینه شده آن را باید از پایان جنگ سرد در سال ۱۹۹۱ و در چارچوب گسترش کمونیسم و خطر ایدئولوژیک آن بررسی نمود که آمریکا معرف این خطر بوده است.

در حقیقت تعریف تروریسم یکی از بهترین مثال‌ها از وجود گرایشاتی است که با در نظر گرفتن منافع معرفین آن، رسیدن به توصیف و تبیین بی‌طرفانه را غیرممکن می‌سازد. پیوند میان مفهوم تروریسم و منافع و تکنولوژی قدرت گروه‌ها، احزاب و دولت‌ها علت اصلی شکست پروژه تعریف علمی این پدیده است

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

(Maskaliunat, 2002:2). تهدید تروریسم برای غرب و به‌ویژه آمریکا موضوع جدیدی نیست اما ماهیت تهدیدات ناشی از تروریسم و به تبع آن ادراک و اقدام غرب نسبت به این موضوع، در گذشته کمی متفاوت بود؛ اگرچه مقابله با تروریسم همواره در قوانین و سیاست‌های داخلی و خارجی ایالات متحده در چند دهه اخیر مورد توجه بوده است، اما در مجموع می‌توان گفت که تا زمان حملات ۱۱سپتامبر، سیاست‌گذاری و مقابله با تروریسم از اهمیت زیادی در محاسبات امنیتی آمریکا برخوردار نبود. این رویداد، جهان را وارد فصل نوینی کرد، زیرا برای نخستین‌بار ایالات متحده به‌عنوان قدرت هژمون در عرصه بین‌المللی در سرزمین اصلی خود مورد تهاجم گسترده و پرتلفات قرار گرفت. این موضوع سبب شد که مبارزه با تروریسم به‌عنوان یک اصل تعیین‌کننده در سیاست خارجی آمریکا مورد توجه قرار بگیرد (Darvishi and Hatemzadeh, 2013: 4-5). بنابراین مبارزه با تروریسم تا زمانی‌که خاک آمریکا را تهدید نمی‌کرد چندان اهمیتی نداشته است و چندجانبه‌گرایی را در سیاست آمریکا شکل داده بوده است. یکجانبه‌گری پیش از حملات ۱۱ سپتامبر و ناشی تغییر ساختار نظام بین‌الملل در مدل کاپلانی بود، از این منظر تروریسم بیشتر به‌عنوان یک امر پایانی و خاطرنشانی این هژمونی بروز و نمود داشت.

حادثه ۱۱سپتامبر نقطه عطفی در کابرد رویکرد امنیتی بدبینانه در ارتباط با موضوعات تروریستی محسوب می‌شود. سودمندی وجود آب‌های اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام که آمریکا را احاطه کرده بود، بعد از وقایع ۱۱سپتامبر کارکرد امنیتی خود را از دست داد. در حادثه ۱۱سپتامبر، تأسیسات آمریکایی از درون مورد تهدید قرار گرفت. در چنین شرایطی است که پیمان آتلانتیک شمالی از سال ۲۰۰۱ به بعد در صدد برآمد تا موضوع تروریسم را در ارتباط با رهیافت‌های امنیتی خود مورد توجه قرار دهد (Qaidi, 2004: 211). تروریسم بیشتر بعنوان یک امر هیچ‌انگار در یک دوره تاریخی از این دست قابل تحلیل است و نه صرفا به‌عنوان تقابل معنائی یا مقاومت چراکه تروریسم صرفا نماد تقابل با لیبرالیسم نیست و از هر پناهگاهی چون بنیادگرائی دینی می‌تواند؛ رخ نماید.

شناسایی «درجه صفر» پدیده تروریسم: به‌نظر می‌رسد تبارشناسی تا این مرحله حامل روش دیرینه‌شناسی است. در واقع در این مرحله تلاش می‌گردد نقطه صفر یا آغازگاه پدیده واکاوی و شناسایی شود. اگرچه نقطه صفر خشونت و تروریسم به درازای تاریخ حیات بشری است و اشکال و روایت‌های متنوعی از آن را می‌توان شناسایی نمود، با این حال نقطه صفر موضوع تروریسم در گفتمان سیاست خارجی امریکا به چند دهه پیش باز می‌گردد.

درجه صفر تروریسم در سیاست خارجی آمریکا را به زمانی می‌توان نسبت داد که سیاست خارجی

آمریکا از وضعیت انزوا و دکترین مونروئه بیرون آمد و مداخله در امور بین‌المللی را در دستور کار خویش قرار داد. دکترین مونرو در واقع خشونت در آمریکای لاتین و قطع استعمار اروپا را جایز دانست اما پس از آن امریکا از این درون‌نگری خارج شد و با چشم‌اندازی جهانی به خشونت متوسل شد. البته تروریسم سیاسی در عرصه بین‌المللی، از پایان جنگ سرد در سال ۱۹۹۱، با تغییر نقشه تهدید جهانی، به‌طور بنیادی تغییر یافت. تهدید منازعات بین‌الملل تنزل کرد در حالی که منازعات داخلی شدت بیشتری پیدا کرد. برخلاف تلاش و سرمایه‌گذاری جامعه بین‌الملل برای مدیریت تهدید، تروریسم به‌عنوان چالش اصلی نظام بین‌الملل پایدار مانده است. دو زیست جهان «شمال جهانی» و «جنوب جهانی» برای تهدیدات تروریستی ترسیم گردید. در عین‌حال بیشترین درصد فعالیت‌های تروریستی در زیست جهان «جنوب جهانی» رخ داده است. آسیا، آفریقا، خاورمیانه و آمریکای لاتین با فقر، بی‌سوادی، بی‌عدالتی و تبعیض و فساد گسترده به‌عنوان پایگاه‌های رشد اقتصادی و سیاسی گروه‌های تروریستی تلقی می‌شدند. از سوی دیگر؛ فلسطین، لبنان، افغانستان، چچن، کشمیر، الجزایر و عراق به عنوان اصلی‌ترین زیست رشد ایدئولوژی‌های رادیکال و فعالیت‌های تروریستی می‌باشند (Zulfiqari and Kianjad, 2019: 6-7). بنابراین درجه صفر مبارزه با تروریسم در سیاست خارجی آمریکا را باید دکترین مونروئه و انزواگرایی این دوره جست که برای مبارزه با استعمارگری اروپا خود در قاره آمریکا دست به استعماری با نمود ترور زد و پس از جنگ جهانی دوم از این انزواگرایی خارج شد و تروریسم خود را شکلی بین‌المللی داد.

کشف گفتمان‌های مربوط به تروریسم

در این مرحله، «نخستین گزاره‌ها و احکام در مورد پدیده شناسایی می‌شوند» که «اولین گفتمان» مرتبط با پدیده را شکل داده‌اند. با وقوع گسست، گزاره‌ها و احکام جدیدی شکل می‌گیرد که گفتمان دوم را می‌سازد و این روند تا زمان حال ادامه می‌یابد(Kechuyan and Zairi, 2009: 19).

از منظر تاریخی، ریشه‌های گفتمانی تروریسم را می‌توان در نخستین کنفرانس بین‌المللی یکپارچه‌سازی حقوق کیفری در ورشو (۱۹۲۷) جستجو کرد. در این کنفرانس، روش‌ها و ابزارهایی که می‌توانند خطرات مشترکی برای اعضای جامعه بین‌الملل ایجاد کنند مورد بحث قرار گرفت (از دیگر جرایم مورد بحث؛ دزدی دریایی، تجارت زنان و برده‌داری، قاچاق مواد مخدر و تجارت نشریات زشت و ناپسند بود). موضوع تروریسم، بعدها در کنفرانس‌های بین‌المللی پاریس (۱۹۳۱) و مادرید (۱۹۳۳) نیز مورد مطرح گردید. اگرچه، در مورد تعریف دقیق این مفهوم اتفاق نظر و اجماعی حاصل نشد با این حال، سه گفتمان اساسی در مورد تروریسم شناسایی شد: ۱)گفتمان تمدن/ بربریت؛که در آن عامل یا عاملین ترور به عنوان

یک بربر سوژه معرفی شدند (به دلیل بربریت تروریسم که پیشرفت جهانی به سمت تمدن را تحقیر می‌کرد، بربر، به شیوه‌ای عجیب در تاریخ زندانی شد). ۲)گفتمان نظم/ هرج و مرج؛که بر اساس آن می‌توان اقدامات تروریستی را در مقابل تلاش دولت‌ها قرار داد که خدمتگزار صلح و نظم هستند و ۳) گفتمان سیاسی/جنایی؛ که در آن تروریسم، غیرسیاسی شده و به یک جنایتکار معمولی تقلیل و در عین حال به مقام دشمن بشریت[1] ارتقا یافت. (Odysseos and Petito, 2007 :7) در پاریس و مادرید هم کشورهای شرکت‌کننده به این نتیجه رسیدند که تروریسم نباید به عنوان یک جنایت بین‌المللی تلقی شود، زیرا روابط بین‌المللی را مختل نمی‌کند. گفتمان دولت‌ها در مورد تروریسم که پس از حضور در مارسی مطرح شد، تأثیر قابل توجهی بر گفتمان حقوقی در ششمین کنفرانس در کپنهاگ (۱۹۳۵) گذاشت. در اینجا تروریسم در اولویت دستور کار قرار گرفت و کنفرانس با ارائه پیشنهادی برای تدوین (عادی‌سازی) آن به عنوان «جرم» در سطوح ملی به پایان رسید. گفتمان تروریسم در بین دولت‌ها در دهه ۱۹۷۰ به شدت احیا شد، این بار نیز واکنش به یک بحران جدید نظم بین‌المللی بود.کشورهای جهان اول با تحمیل وحدت گفتمانی بر موج فزاینده ای از پدیده‌هایی مانند ترور سیاسی، بمب‌گذاری، هواپیماربایی و آدم ربایی، گفتمان تروریسم را احیا کردند تا خشونت انقلابی غیردولتی تحت حمایت سایر کشورها را که از نظر آنها به نظر می‌رسید هژمونی آنها را تهدید می‌کند، مهار نمایند. (Odysseos and Petito, 2007:7). در واقع، گفتمان تروریسم در میان دولت‌ها در دهه ۱۹۷۰ به یک نبرد گفتمانی جهانی بر سر مشروعیت خشونت و نظم تبدیل شد. بنابراین پس از جنگ جهانی دوم و بویژه در عصر جنگ سرد، رقابت شوروی و آمریکا و اتهامات این دو و ایدئولوژی کمونیسم و مبارزه با گسترش آن بیشتر مد نظر بوده است. چرا که این دو ابرقدرت از برخورد فیزیکی با یکدیگر عاجز بودند و با گفتمان‌سازی در صدد دستیابی به اهداف خود برآمدند.

گذشته از این گفتمان‌سازی در عرصه بین‌المللی، رژیم حقیقت‌ساز مبارزه با تروریسم در سیاست خارجی امریکا، با واکنش این کشور پس از جنگ جهانی دوم، گسترش و تعمیق یافت. ایالات متحده، در قالب سیاست «استثناگرایی»[2] دولت‌های آمریکایی، به گونه‌ای عمل کرده است که خود را مجاز به هر تصمیمی بدانند. در همین رابطه کیسینجر تأکید می‌کند: « آمریکا بر این باور است که اگر دنیا واقعاً خواهان صلح است، باید توصیه‌های اخلاقی این کشور را به کار ببندد» (Kissinger, 2009). همچنین، یکی دیگر از

1- Enemy of Mankind
2- Exceptionalism

دال‌هایی که در گفتمان سیاست خارجی آمریکا وجود دارد؛ دال هژمونی «خیرخواه» است. ویژگی اصلی این دال، تمایز ماهوی میان خیر و شر و بازنمایی هویت آمریکایی در محور خیر می‌باشد. باور به برگزیده بودن از جانب خداوند از ویژگی‌های اساسی هویتی آمریکایی‌ها قلمداد می‌شود. این‌گونه است که آمریکا برای خویش رسالتی مبنی بر اشاعه و گسترش ارزش‌های آمریکایی قائل شده است و در پی آن خود را به مثابه یک هژمونی خیرخواه بازنمایی کرده است (Huntington,1999: 38).

نظریه «موازنه قوا» کنت والتز تلاش دیگری در عرصه گفتمان‌سازی ایالات متحده در زمینه مبارزه با تروریسم است. وی محور اصلی تحلیل‌های خود را بر این مقوله مهم و اساسی استوار کرده است که برای حفظ و تأمین امنیت ملی می‌بایستی در برابر کشورها یا واحدهایی که اقدام به افزایش و یا تقویت بنیه نظامی و دفاعی خود می‌کنند، دست به ایجاد اتحاد و توازن زد؛ خواه این توازن از نوع بیرونی باشد یا درونی (Waltz, 1979). از سوی دیگر گفتمان مبارزه با تروریسم آمریکا را می‌توان بر مبنای حس ترس و تهدید بررسی نمود. بر این مبنا می‌توان به نظریه «موازنه تهدید» استفن والت اشاره کرد. والت در شکل‌گیری اتحادها نه بر قدرت بلکه بر تهدیدات خارجی که ممکن است امنیت کشور را با چالش مواجه سازد، اهمیت می‌دهد. به‌نظر وی این تصور که اتحادها در برابر قدرت شکل می‌گیرند، غلط و باطلی است. موازنه‌ها بیش از آن‌که در برابر قدرت شکل بگیرند، در برابر تهدید ایجاد می‌شوند. به اعتقاد والت کشورهای قدرتمند لزوماً تهدیدزا نیستند بلکه در این میان می‌توان کشورهایی یافت که با وجود این‌که فاقد مؤلفه‌های قدرتی هستند، اما تهدید جدی علیه امنیت بین‌المللی به‌شمار می‌آیند. تهدید به‌نوبه خود، تابعی از نزدیکی جغرافیایی، توانمندی‌های تهاجمی و درک نیات دولت‌ها است (Walt, 1999).

گام مهم دیگر در حوزهٔ گفتمان‌سازی مبارزه با تروریسم در سیاست خارجی امریکا، تلاش برای ارائه درک وسیعی از ریشه‌ها، نظریه، استراتژی و تاکتیک‌های تروریسم مدرن، ایجاد اتاق فکر در موسسه رَند (۱۹۷۲) بود. رَند، یک چارچوب نهادی حیاتی برای تشکیل شیوه‌های گفتمانی «قدرت و دانش» در این دوره به‌عنوان دریافت‌کننده اصلی بودجه دولتی و ارائه‌دهنده ممتاز ایده‌ها و نظرات کارشناسی علمی به نهادهای سیاسی–نظامی و امنیتی امریکا بود. افزون بر این، محققان مرتبط با رندّ نقش مهمی در ایجاد مراکز دانشگاهی مانند مرکز مطالعه تروریسم و خشونت سیاسی در سنت اندروز ایفا کردند، آنچه در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اتفاق افتاد توسط ایالات متحده به عنوان یک اقدام جنگی ساخته شده است (Jackson, 2009: 81).

تحلیل گسست در گفتمان تروریسم

لحظه گسست، لحظه‌ای است که دیگر آن صورت‌بندی قدیم، ادامه پیدا نمی‌کند، در عوض، صورت‌بندی

جدید از پدیده شکل می‌گیرد که متضمن ظهور احکام و گزاره‌های تازه‌ای است. پدیده، از خاستگاه خود گسسته نمی‌شود، بلکه در مسیر تازه‌ای قرار می‌گیرد. در تحلیل گسست، بررسی سه عامل اصلی برای فوکو از بیشترین اهمیت برخوردار است که عبارتند از: تحلیل تبار، تحلیل تصادف و تحلیل قدرت.

چنانچه نقطه آغاز گفتمان‌سازی سیاست خارجی امریکا در مورد پدیده تروریسم را عصر جنگ سرد و ترس از گسترش کمونیسم بدانیم؛ می‌توان حوادث ۱۱سپتامبر را لحظه «گسست» این گفتمان دانست، چرا که بریده و منفصل نشده است بلکه تغییر مسیر داده است و بن‌مایه اصلی آن همچنان ادامه دارد. به گفته توروس، در مطالعات انتقادی انجام شده در مورد تروریسم در بازه زمانی ۹ ساله، ۶۰ درصد از مقالات منتشر شده، ۱۱ سپتامبر را به عنوان لحظه‌ای از گسست زمانی این موضوع، در نظر گرفته‌اند (Toros,2017: ۲۰۷). در حالی که صورتبندی مبارزه با تروریسم توسط آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، مبتنی بر برجسته‌سازی «امنیت» بود و مبارزه با ناامنی جهانی را پررنگ جلوه می‌داد. بعد از ۱۱سپتامبر گسست معناشناسی مبارزه با تروریسم را باید حول محورهای «دولت‌سازی» و «دموکراتیزاسیون» یا سیاست گسترش «دموکراسی» معنا کرد که با همکاری بانک جهانی و مؤسسات توسعه افکارعمومی در جهت مشروع‌سازی این نوع مبارزات گام برداشتند. بدین‌ترتیب؛ مفروض مبارزاتی خود را این‌گونه سامان دادند؛ دولت‌هایی با نظام سیاسی شکننده مستعد تولید تروریسم هستند بنابراین مبارزه با آن مشروع است.

همچنین باید به گفتمان «تهدید» اشاره نمود. تهدیدسازی بر اساس گفتمان بنیادگرا شکل می‌گیرد؛ از این پس، تهدید مستقیماً نه صرفا ایالات متحده، بلکه کل «غرب» را هدف قرار می‌دهد. بنیادگرایی، به‌صورت «تهدید وجودی برای نظام ارزشی غرب»، برساخته می‌شود؛ این تهدید به علت «باورهای مهلک» نه‌تنها کل نظام ارزشی غرب، بلکه صلح جهانی را نیز به مخاطره می‌اندازد. در بحث دموکراسی خاورمیانه‌ای، ایالات متحده از این فرصت برای بسط نظام ارزشی خود و آزادی استفاده می‌کند و خود را برای به ارمغان آوردن دموکراسی، توسعه، بازار آزاد، تجارت آزاد در سراسر جهان فعالانه متجلی می‌سازد (Ottaway and Carother, 2004).

در این راستا، استراتژی کلان ایالات متحده در آغاز قرن ۲۱، جهت مقابله با تهدید تروریسم و اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، حاوی سه مفهوم عمده است: ۱) اقدام پیش‌دستانه؛ که در مورد افغانستان و عراق در دستور کار قرار گرفت و مطابق با آن آمریکا خود را مُحق می‌داند که در موضوعات و مناطقی در نظام بین‌الملل که احساس شود در آینده‌ای نزدیک منافع حیاتی این کشور را تهدید خواهد کرد، پیش از بروز اقدام به مداخله نظامی می‌کند، ۲) اقدام یک‌جانبه؛ که به‌طور مشخص برای عراق تجربه شد و سیاستی مغایر با رویکرد خودمحدودکنندگی آمریکا در پس از جنگ سرد به‌حساب می‌آید. این مفهوم بیانگر عدم

التزام واشنگتن به تصمیم‌های بین‌المللی در مواردی است که منافع حیاتی خود را در خطر ببیند، ۳) دموکراسی‌سازی؛ به‌عنوان هدف نهایی و غایی حضور آمریکا در منطقه که بیشتر راهکاری بلندمدت محسوب می‌شود، با تحول در محیط سیاسی و فرهنگی منطقه، تهدیداتی همچون تروریسم را کاهش می‌دهد (Kurt, 2005: 635- 636). به بیان جوزف نای، نظریه‌پرداز لیبرال آمریکایی، جرج بوش پس از ۱۱سپتامبر سه تغییر عمده در راهبرد کلان ایالات متحده که طی نیم قرن در پیش گرفته بود، ایجاد کرد؛ اتکا بر ائتلاف‌ها و نهادهای دائمی را کاهش داد، حق سنتی نسبت به جنگ پیش‌دستانه را به یک آموزه جدید جنگ پیشگیرانه توسعه داد و از مردم‌سالاری قهرآمیز به‌عنوان راه‌حلی برای مشکل تروریسم در خاورمیانه حمایت کرد (Quoted from Moshirzadeh, 2008: 56). بنابراین گسست مزبور را می‌توان در صورتبندی راهبرد، گفتمان و دستورالعمل‌های جدید مشاهده نمود.

تحلیل تبار و تصادف

چنانکه پیشتر اشاره شد در تبارشناسی، شناخت مبدأ، ساده نیست بلکه پیچیده است. یک نیرو یا ویژگی یا مفهوم آن را شکل نمی‌دهد، بلکه پیشامدها، انحراف‌های ناچیز، خطاها، اشتباه‌های ارزیابی و محاسبه‌های نادرست را دربرمی‌گیرد. در تحلیل تبار به تعریف حقوقی دولت آمریکا از تروریسم و مبارزه با آن اشاره می‌گردد که می‌توان آن را تبار تروریسم نزد دولتمردان آمریکا دانست.

ایالات متحده آمریکا از دهه ۱۹۷۰ قوانین و مقررات گسترده‌ای را در مبارزه با تروریسم وضع کرده است که علت آن تبیین خطر تروریسم و نیاز شهروندان به بهره‌مندی از «آزادی از ترس» است؛ چنان‌که «مردم آمریکا و کانادا تروریسم را بزرگ‌ترین خطر برای خود، حتی بزرگ‌تر از خطر رانندگی در بزرگراه‌ها و جنگ هسته‌ای می‌دانند» (MirMohammad Sadeghi, 2002: 186).

تعریف تروریسم در قوانین ملی ایالات متحده آمریکا توسط بخش (B) (۳) (a) ۲۱۲ قانون مهاجرت و تابعیت صورت گرفته است. بر این اساس عملیات تروریستی چنین تعریف شده است: «هر فعالیتی که به‌موجب قوانین محل ارتکاب خود، غیرقانونی و مشتمل بر موارد زیر می‌باشد:

الف) ربایش یا خرابکاری هر محموله؛ ب) توقیف یا حبس و تهدید به قتل، صدمه رساندن یا استمرار توقیف دیگری به منظور واداشتن ثالث به انجام یا خودداری از انجام عملی به‌عنوان شرط صریح یا ضمنی آزادی فرد توقیف یا حبس‌شده؛ ج) حمله خشونت‌آمیز به فردی که تحت حمایت بین‌المللی قرار دارد یا آزادی او؛ د)ترور؛ ه) استفاده از هر گونه: ۱. عوامل باکتریوژیک، شیمیایی یا سلاح‌ها و ادوات هسته‌ای؛ ۲.

ادات انفجاری، آتش‌زا یا سایر ابزارها و ادات خطرناک به قصد به‌خطر انداختن مستقیم یا غیرمستقیم ایمنی یک یا چند نفر دیگر یا ایراد خسارت عمده مالی؛ و) تهدید، تلاش یا تبانی یه انجام اعمال فوق» (Ghamami, 2017: 89).

همچنین شش هفته بعد از ۱۱سپتامبر، کنگره به قانون میهن‌پرستی آمریکا، رأی داد. طرح توجیهی این قانون و علل تصویب نمایندگان کنگره به‌صورت خلاصه عبارت است از:

۱) با وقوع حوادث ۱۱سپتامبر، بوش اعلام کرد که هم‌اکنون ایالات متحده آمریکا از سوی دشمنانی با عنوان «تروریست» مورد تهاجم قرار گرفته است و به‌همین دلیل باید قواعدی را سازمان داد که به‌عنوان سپر دفاعی از ورود و ضربه زدن تروریست‌ها به آمریکا جلوگیری کند. ۲)دولت بوش با طرح مفهوم جدیدی از آزادی با عنوان «آزادی از ترس» اظهار داشت که در این برهه از زمان نظم عمومی ایالات متحده آمریکا ایجاب می کند که برای حفظ آزادی و استقلال آمریکا، نظامی جدید مبتنی بر قواعد امنیتی طراحی شود.۳)کابینه بوش با ترسیم اوضاع بحرانی از آمریکا به مسئله وضعیت اضطراری متوسل شد و بنابر قواعد دولت واقع‌شده در وضعیت اضطراری، به خود حق تعدیل و تعلیق حقوق شهروندی و آزادی‌های عمومی مردم را می‌داد. در این استدلال بر این نکته تأکید می‌شد که اگر آمریکایی وجود نداشته باشد، آزادی‌ای هم در دنیا وجود نخواهد داشت؛ در نتیجه با توجه به وضعیت کنونی، باید آزادی‌ها به‌نفع حفاظت از ایالات متحده آمریکا تعدیل شوند (Ghamami, 2017: 91).

از منظر تحلیل تبار، از دیگر متغیرهای تأثیرگذار بر روند مبارزه با تروریسم در سیاست خارجی آمریکا، تقابل ایدئولوژیک و گفتمانی است. تروریسم و مبارزه با آن یک کنش گفتمانی آنتاگونیستی است که لیبرال دموکراسی غربی آن را در چارچوب کلی دگرسازی رادیکال دنبال می کند. هویت این دگر یا غیر در گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایالات متحده گاه کمونیسم معرفی می‌شود و گاه اسلام سیاسی به‌عنوان تروریسم و پیروان آن به‌عنوان تروریست‌ها نام‌گذاری می‌شوند. حوادث تصادفی و اتفاقی تروریستی ۱۱سپتامبر ۲۰۰۱ که عنوان بزرگترین حادثه تروریستی هزاره گذشته در رسانه‌های جهان معرفی می‌شود، ایالات متحده را از بحران معنایی و رفتاری یک دهه پس از تجزیه شوروی رهانید و موفق شد «تروریسم» را به‌جای «کمونیسم» به‌عنوان تهدیدهای جهانی نشانده و معرفی کند (Pratt, 2005). مصادیق عمده این تروریسم از نگاه دولتمردان امریکایی، گروه‌های بنیادگرایی اسلامی از جمله طالبان، القاعده، داعش و رژیم‌هایی مانند جمهوری اسلامی ایران هستند که نظم بین‌المللی مورد نظر غرب را به چالش می کشند. یکی از تأثیرگذارترین جریانات سیاسی در گسترش ایران‌هراسی در جهان غرب، جریان نومحافظه کاران آمریکایی و اروپایی است، این جریانات در کنار یکدیگر توانستند بعد از به قدرت رسیدن

جرج بوش و حوادث یازدهم سپتامبر نقش مهمی در زمینه هژمونیک‌شدن اسلام‌هراسی ایفا کنند. نومحافظه‌کاران آمریکایی، ایران را کانون تولید و رواج شر دانسته و الگوی جهان اسلام را ترکیه معرفی می‌کنند. بر این اساس وجود اسرائیل را برای مهار کشورهای اسلامی ضروری می‌دانند و خواهان مقابله با تبدیل شدن ایران به قدرت برتر منطقه‌ای هستند. نگرش نومحافظه‌کاران نسبت به اسلام به اعتقاد این گروه، دموکراسی آمریکایی که معادل خیر مطلق محسوب می‌شود همیشه در معرض آسیب و حمله است. زمانی اتحاد جماهیر شوروی، دشمن این خیر محسوب می‌شد و امروز، اسلام بنیادگرا ممکن است این خیر را مورد تهدید قرار دهد (Salehi Najafabadi and et.al, 2016: 12-13).

بنابراین باید گفت تبار مبارزه با تروریسم در سیاست خارجی آمریکا به لحاظ قانونی و شکلی و سپس در عمل آشکار است. نخست پس از فروپاشی شوروی و ترس از گسترش ایدئولوژی کمونیسم در جهان و در تقابلی آشکار با لیبرالیسم و سرمایه‌داری بوده است و آشکارترین و طولانی‌ترین مبارزات با تروریسم را باید از حوادث ۱۱سپتامبر به بعد جست. بوش در مواجهه با تروریسم رهیافتی سخت‌افزاری در پیش گرفت که برخوردی مسلحانه بود و اوباما بیشتر بر مذاکرات و کمتر بر بعد نظامی تکیه کرد و ترامپ نیز چندان اعتقادی به هزینه‌کرد نظامی برای مبارزه با تروریسم نداشته است. بنابراین یک تبار واحد نمی‌توان برای آن متصور شد چرا که نخست با ترس از گسترش کمونیسم به «ایسم» و مکتبی برای مبارزه تبدیل شد و با واقعه ۱۱سپتامبر شکل دولتی و بین‌المللی گسترده‌تری یافت. باید افزود این ایسم در دوران دوقطبی بیشتر بر موازنه قدرت دولت‌ها دلالت داشت و مقوله تروریسم از آنچه معناگراست تاحدی متفاوت است و تک قطبی‌شدن دستوری یا غیر دستوری صرفا ناشی از هیجان‌انگاری تروریسم و ترس از تهدید آن نیست.

تحلیل قدرت در بررسی پدیده مبارزه با تروریسم

از منظر تبارشناسی فوکویی در تحلیل قدرت مبارزه با تروریسم، باید به دانش و حقیقت نهفته در پس این قدرت پرداخت و آن را برملا کرد. به تعبیر فوکو می‌توان گفت تروریستی که به عنوان سوژه‌ای از گفتمان هژمونیک ایالات متحده ظاهر شد، یک سازه‌ی نشانه/معنایی بود. با این حال، به دلیل قدرت تشکیل‌دهنده این گفتمان، این سوژه بسیار واقعی می‌نمود. از منظر پیوند دانش/قدرت در تبارشناسی مفهوم تروریسم، می‌توان استدلال نمود که «گفتمان یا صورت‌بندی معرفتی آزادی و برابری که زیربنای دموکراسی لیبرال آمریکا و سرمایه‌داری بازار آزاد (هرچند ضعیف) است، توجیه ایدئولوژیکی برای بهره‌گیری ایالات‌متحده از زور علیه رژیم‌های خارجی به نام حفظ منافع ایالات متحده و ترویج آن فراهم کرده است. نمونه این

شیوه امپریالیستی «تهاجم نظامی» به خاورمیانه است که ظاهرا با هدف دفاع از بشریت در برابر تهدیدات خطرناک صورت گرفت و فرهنگ‌های غیر غربی را وحشیانه و عقب‌مانده می‌داند (Erlenbusch,2018:142).

بخش دیگری از این معرفت رئالیستی قدرت‌محورکه در عمل به رژیم حقیقت‌ساز مشروعی در گفتمان مبارزه با تروریسم ایالات متحده بدل گردید، نظریه «موازنه تهدید» استفان والت است. چنان‌که اشاره شد، والت در شکل‌گیری اتحادها نه بر قدرت بلکه بر تهدیدات خارجی که ممکن است امنیت کشور را با چالش مواجه سازد، اهمیت می‌دهد. به اعتقاد والت کشورهای قدرتمند لزوماً تهدیدزا نیستند بلکه در این میان می‌توان کشورهایی یافت که با وجود این‌که فاقد مؤلفه‌های قدرتی هستند اما تهدید جدی علیه امنیت بین‌المللی به‌شمار می‌آیند. تهدید به‌نوبه خود، تابعی است از نزدیکی جغرافیایی، توانمندی‌های تهاجمی و درک نیات دولت‌ها (Walt, 1999).

رویداد ۱۱سپتامبر، در تعبیر لاکانی، به‌مثابه شانسی برای سیاست‌خارجی آمریکا نگریسته می‌شود که با تغییرات افراطی و تصادفی در فضای عمومی از آن به‌مثابه سکویی برای مداخلات هژمونیک در عرصه بین‌الملل بهره جست که می‌توان نتیجه این فرایند را جامعه‌پذیری مجدد و هویت‌سازی جمعی دانست. به‌عبارتی، هم‌ارزی دال‌های ترس، تهدید، خطر، ترور، تروریست، اسلام، رادیکالیسم و خشونت، فضای بین‌الاذهانی مملو از ترس و وحشت از مسلمین در غرب به ارمغان آورد که موجب طرد و سرخوردگی و حاشیه‌رانی مسلمانان شد (Hajiyousefi and Joneydi, 2019: 14). به دیگر سخن، پس از فروپاشی شوروی و به‌ویژه تحت تأثیر حوادث ۱۱سپتامبر، تروریسم و تروریست‌ها از هویتی ضددینی و ضدخدایی کمونیسم خارج شده و هویتی اسلامی به خود گرفته‌اند. بدین‌ترتیب، تنها قدرت‌های مسلط هستند که از توانایی هنجاری- فکری، مشروعیت اخلاقی و بالاخره قدرت قهری در تعیین قواعد تروریسم‌شناسی برخوردارند و می‌تواند «دگر» خود را به‌عنوان تهدید جهانی برساخته و برچسب تروریست به آن بزنند. هرچند پروسه برچسب‌زنی از طریق کمک نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل و شورای امنیت تسهیل می‌گردد (Askarian & et.al, 2016: 12). خاستگاه قدرت و البته استانداردهای دوگانه غرب در این گفتمان‌سازی را در ادعای برخی از نویسندگان آمریکایی به وضوح می‌توان مشاهده نمود، به اعتقاد سگالر؛ «ما غربی‌ها دشمنان را به علت دست داشتن در تروریسم محکوم می‌کنیم، اما اگر همین کارها را هم‌پیمانان انجام دهند آن را با عباراتی جالب مانند مبارزه رهایی‌بخش یا ستیز با حکومت‌های توتالیتر و سرکوبگر توجیه می‌کنیم. به سخن دیگر در نظر واشنگتن تروریسم تنها کار «دشمنان» آمریکا است. گواه روشن این رفتار نیز شناسایی مجاهدان افغان در سال ۱۹۸۵ از سوی دولت ریگان به عنوان «مبارزان راه

آزادی» و «تروریست» نامیدن آنها پس از رویداد ۱۱سپتامبر است» (Samiee Esfahani & Saleki, 2015: 77).

بنابراین، تهدیدات برآمده از حملات تروریستی ۱۱سپتامبر، دوره جدیدی از سیاست خارجی این کشور را رقم زد. رئیس جمهور آمریکا پس از این حملات، با اعلام راهبرد جدید این کشور مبنی بر مبارزه با تروریسم، همه کشورهای جهان را تهدید کرد که یا باید با آمریکا همکاری کنند یا در صف تروریست‌ها قرار گیرند (Monfared: 2014: 54). بوش، نُه روز پس از حمله، القاعده را به‌عنوان متهم اصلی معرفی کرد و به افغانستان حمله کرد. پس از حمله به افغانستان، رهنامه جدید امنیت ملی بوش اعلام شد که بر چهار اصل جنگ پیشگیرانه، مبارزه با تروریسم، تغییر رژیم‌های شکست‌خورده و اشاعه دموکراسی استوار بود (Mahmoudi and Guderzi, 2013: 442). این حمله تنها حمله در قالب مبارزه با تروریسم نبود بلکه آمریکا در این راستا به عراق نیز حمله کرد. هر چند تهاجم به افغانستان با تأیید شورای امنیت شکل قانونی یافت اما جنگ عراق مطابق قوانین قانونی نبود، زیرا ایالات متحده به‌تنهایی و براساس دکترین حمله پیش‌دستانه و با هدف تغییر رژیم اقدام کرد (Baylis and Rengger, 1992: 53).

افزون بر این، دیگر مبنای معرفتی-دانشی گفتمان استیلاجویانه مبارزه با تروریسم در سیاست خارجی امریکا را در نظریه «ثبات هژمونیک» باید جستجو نمود. ثبات هژمونیک برای نخستین بار توسط کسانی چون رابرت کوهن و چالز کیندل برگر به کار برده شد و گیلپین آن را بسط داد. هژمونی مفهومی است که سیستم سلطه و کنترل را توصیف می‌کند که نتایج وجود آن شروع یک سیستمی است که در راستای منافع بازیگر یا بازیگران هژمونیک است. با این‌حال در عرصه سیاست جهانی، تصور اینکه چه کسی یا چه چیزی می‌تواند وضعیت هژمون را ایجاد و حفظ کند، رقابت است (leonard, 2007: 148). ثبات هژمونیک نیز به شرایطی در عرصه بین‌الملل اطلاق می‌شود که یک کشور دارای برتری در زمینه‌های مختلف، با ایجاد قواعد و رژیم‌های قدرتمند بین‌المللی، ثبات و تعالی سیستم را حفظ کند و سایر کشورها را وادار کند که قواعد را رعایت کنند (Gilpin, 1987: 43). موضوع محوری نظریه ثبات هژمونیک این است که جهان به دولت مسلط منحصربه‌فردی برای ایجاد و اجرای مقررات نظام نیازمند است. دولت به‌منظور احراز موقعیت هژمون، باید از توانایی و اراده کافی برای اجرای مقررات و تعهدات نظامی که در راستای منافع دولت‌های بزرگ عمل می‌کند، برخوردار باشد. مختصات توانایی‌های مذبور عبارتند از: ۱)تسلط در فناوری یا اقتصاد پیشرفته؛ ۲)برخورداری از اقتصاد روبه‌رشد؛ ۳)بالاخره حمایت قدرت سیاسی از طریق قدرت نظامی (Qavam, 2006: 118).

بنابراین، ایالات متحده تلاش کرد حملات ۱۱سپتامبر را ابزاری جهت دستیابی به اهدافش در سطح جهان تبدیل نماید. بدین ترتیب طی دکترینی جدید پس از این اتفاق، جهان را به دو قطب دوست و دشمن تقسیم نمود و در مسیر پایه‌گذاری و تثبیت هژمونی کشورش گام برداشت. اهدافی چون: مجاورت با آسیای مرکزی و قفقاز و نزدیک شدن به روسیه و چین دو رقیب قدرتمند و گسترش هر چه بیشتر ناتو به شرق، نزدیکی به خاورمیانه و خلیج فارس و اقیانوس هند و تنگه هرمز و تضمین امنیت منابع نفتی و استخراج و انتقال آنها به‌سوی کشورهای غربی، همسایگی افغانستان با ایران و گروه‌های تحت حمایت ایران، نزدیکی به دو قدرت اتمی پاکستان و هند، کمک به امنیت متحدین عرب منطقه و همچنین اسرائیل، از مهمترین مواردی هستند که ایالات‌متحده را بر آن داشت تا با حضور در خاورمیانه «افغانستان» علاوه بر مبارزه با تروریسم به‌عنوان هدفی کوتاه‌مدت، مقدمات گسترش یک‌جانبه حوزه‌های نفوذ عملیاتی و تحقق سیاست‌های توسعه‌طلبانه و تثبیت هژمونی خود در سراسر جهان به‌عنوان هدفی بلندمدت فراهم سازد (Darabi and Tarimi, 2020: 2).

بنابراین می‌توان ادعا نمود این تولید دانش در غالب دکترین و نظریات مختلف، خود مقوم قدرت بوده است و قدرت نیز قوام‌بخش و سبب تطور نظریات گردده است. آمریکا با بهره‌گیری از دانش، سلطه و جاه‌طلبی خود را اعمال نمود و جهان را به جامعه کنترلی مبتنی بر دانش تولیدشده خود درآورد. این کشور توانسته با قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی خویش، دانش تولید کند و دانش مربوطه را در جهت قدرت‌یابی خویش و در غالب گفتمانی جهانی ارائه نموده است که در آن بر جنگ عادلانه، غیریت‌سازی، هویت‌یابی، دشمن‌یابی و تهدید جهانی تلقی می‌کند.

تحلیل مقاومت در برابر گفتمان مبارزه با تروریسم

همان‌گونه که گفته شد، بر پایه روش تبارشناسی فوکو، قدرت، مقاومت می‌آورد. گفتمان‌هایی که در موضع مقاومت هستند، در مقایسه با گفتمان مسلط، فاقد قدرت نیستند، بلکه توان معناداریِ گزاره‌های این دسته از گفتمان‌ها، هم نسبت به گفتمان مسلط و هم نسبت به گفتمان‌ها، متفاوت و کمتر است. قدرت و مبارزه آمریکا در قالب هویت‌سازی از طریق جهانی‌شدن یا به عبارتی غربی‌شدن و دولت‌سازی یا دموکراسی‌سازی بروز یافته است بنابراین مقاومت نیز عمدتا از جنس مبارزات هویتی خواهد بود.

بر این مبنا باید بیان کرد، بسیاری از سیاستمداران و اندیشمندان غربی اعتقاد دارند بعد از فروپاشی شوروی بسیاری از چالش‌های فراروی غرب و آمریکا ماهیت اعتقادی- هویتی دارد که عمدتا ناشی از تهدیدات کشورهای اسلامی است. ریشه‌های اصلی این چالش برای غرب دو دلیل عمده دارد: نخست؛ وضعیت

داخلی کشورهای اسلامی است و دلیل دیگر به علایق دامنه‌دار و متعدد غرب و برخورد آن با مفاهیم اسلامی مربوط می‌شود که باعث شده است فاکتور اسلامی به یک مسئله‌محوری در امور بین‌الملل به‌طور عام و امنیت غرب به طور خاص تبدیل شود. به‌عبارت دیگر، مورد دوم به منافع کشورهای غربی و دخالت‌های آنها در جهان اسلام برای تأمین این منافع مربوط می‌شود. از سوی دیگر دستیابی کشورهای اسلامی به تسلیحات اتمی چالش دیگر امنیتی آمریکا در این کشورهاست. کشورهای قدرتمند همواره نگران دستیابی هر کشور دیگری به سلاح‌های هسته‌ای هستند اما از نظر آنان به دلایل حاکم بودن رژیم‌های بی‌ثبات و غیردموکراتیک در کشورهای اسلامی و تفاوت فرهنگی و ایدئولوژیک مسلمانان و ستیزه‌جویی آنان با غرب، دستیابی کشورهای اسلامی به سلاح هسته‌ای، فوق‌العاده خطرناک است (Nemati Zargaran, 2006: 6-7). در چنین شرایطی، احساسات ضدآمریکایی در میان بخشی از مسلمانان اوج گرفته و عده‌ای از آنان به عملیات مسلحانه برای مقابله با آمریکا روی آوردند. با توجه به منافع آمریکا در مبارزه با تروریسم؛ کشورهای اسلامی هدف قرار می‌گیرند بنابراین مقاومت نیز از جوامع اسلامی متصور می‌شود که در قالب گروه‌های مسلحانه، ایدئولوژی و تفکر مبارز خودنمایی می‌کند.

بر اساس لیست گروه‌های تروریستی آمریکا می‌توان به نام؛ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران، جماعت اسلامی مصر، القاعده، انصارالشریعه تونس، سپاه بدر، حماس، حزب‌الله، انصارالله یمن، اخوان‌المسلمین، جهاد اسلامی فلسطین، طالبان، داعش و ... . البته باید افزود در سال ۲۰۰۲ لیست منتشر شده وزارت‌خارجه آمریکا نام گروه‌های القاعده، الجمل و حزب‌الله را بدون هیچ سند مستدلی شامل می‌شد (Motaghi and Rahnavard, 2008: 14)؛ گروه‌هایی مانند طالبان، داعش و القاعده به خواست و هزینه‌کرد و براساس منافع آمریکا متولد و ادامه حیات داده است، تنها دلیل آمریکا برای تروریست نامیدن سایر دولت‌ها یا گروه‌ها صرفاً همان سلطه‌جویی و منافع خویش است که بر جرم فوری تأکید دارد، با این بهانه این‌که منافع وی را در معرض مخاطره قرار می‌دهد. مقاومت صورت گرفته از جانب اکثر کشورهای اسلامی در قالب رویکرد تلافی‌جویانه بوده است؛ مثل تروریست نامیدن سنتکام و نیروهای نظامی متجاوز آمریکا و یا اقدام قوه مقننه کشورها برای مقابله با تعرض کلامی و اقدام‌های تحریمی آمریکا و در راستای طبیعی‌زدایی کردن و یا اسطوره‌زدایی از صورت آمریکایی مفهوم تروریستی توسط رسانه‌ها و فضای مجازی اقدام نموده‌اند. این نیروها و گروه‌های تروریست نامیده شده توسط آمریکا در چهارچوب مبانی و اعتقادات خود همچنان به فعالیت خود ادامه داده‌اند. کشورهای اسلامی از جمله ایران سعی دارند، دیگری خویش را در جهت عکس آمریکا معرفی کنند چرا که خواست آمریکا از مبارزه با تروریسم تجاوز و دخالت در

راستای اهداف اقتصادی و سیاسی خویش است و تثبیت هژمونی است.

آمریکا با مطرح کردن و مشروع‌سازی مبارزه با تروریست درصدد منزوی‌سازی سایر دول مدنظر است درحالی که این بازی با بازیگری و طراحی خود آمریکا آغاز گردید و کمک مالی بسیاری به گروه‌های تروریستی صورت گرفت تا بتواند جای پایی در کشورهای هدف داشته باشد و این راهبرد برملا گردید و تقریباً کارایی خود را از دست داده است چرا گروه‌های مقاومت در برابر آمریکا قدعلم کرده‌اند. بنابراین آمریکا با تولید دانش، قدرتش را مشروع ساخت و از آنجایی که به تعبیر فوکو هر کجا قدرت باشد، مقاومت نیز هست، گروه‌های مقاومت اسلامی در برابر آن جبهه گرفتند. از سوی دیگر دولت‌های هدف مبارزات تروریستی آمریکا در مقاومت؛ آنچه آمریکا «جهانی‌شدن» نامیده است را «غربی‌سازی» تلقی نموده و با ارزش‌های غربی و آمریکا به مخالفت پرداخته‌اند و در دولت‌سازی نیز کمتر از واژه دموکراسی برای نظام سیاسی خویش بهره برده‌اند و بیشتر از «جمهوری» استفاده نموده‌اند. آمریکا از طریق اینترنت و رسانه‌ها در جهت پخش عقاید و هویت‌سازی است و سایر دول از جمله دولت‌های اسلامی نیز از این ابزارها برای مقاومت در برابر سلطه و استیلای غرب و بویژه امریکا بهره جسته‌اند.

نقد حال

با توجه به آن‌چه مورد واکاوی و نقد قرار گرفت، می‌توان گفت، صورت‌بندی موجود از تروریسم و گفتمان مبارزه با آن، طبیعی و همیشگی نیست. به دیگر سخن، آن‌چه به مثابه امر تاریخی بازنمایی می‌شود، حقیقی نیست بلکه باید به تحلیل تبارشناسی آن پرداخت تا به کنه ماجرا پی برد. آن‌چه مشخص گردید این است که آمریکا درصدد خیر عمومی و جهان‌شمول، گسترش آزادی و صلح نیست بلکه درپی حفظ و بیشینه‌سازی به منافع خویش است، منافعی که بویژه در مداخلات پس از ۱۱سپتامبر ریشه دارد، اسلام‌هراسی پس از ۱۱سپتامبر که عنوان یک «اتفاق و تصادف» این امکان را به آمریکا داد تا منافع خود را در تئوری‌سازی های برآمده از قدرت خویش، برساخته نماید. آمریکا پس از کمونیسم، تروریسم را مجرایی یافته است تا بتواند در جهان مداخلاتی بر بهانه برپایی صلح داشته باشد اما این خیرخواهی ساختگی و تصنعی است که در راستای منافع و استراتژی کلان آمریکا بوده است. اگر آمریکا سعی در صورتبندی خشونت ناگهانی در قالب تروریسم نداشت شاید به نوع و شکل دیگری جلوه می‌کرد، برای نمونه شاید نافرمانی مدنی یا خشونت نامتعارف یا صدها شکل‌بندی دیگر که احتمالاً برآمده از قدرت دولت، نهاد یا شخص دیگری می‌شد که می‌توانست حقیقت را تعریف نماید. همچنین می‌توانست برآمده

از اعتقادات مذهبی یا قومی باشد. بنابراین شکل دادن به صورت‌بندی و تعریف مفهومی می‌تواند آینـده را تغییر دهد و شاید در آینده شاهد گسستی متمایز در این روند باشیم.

جدول(۱): گزیده‌ای از آمار مداخلات (آشکار و پنهان) امریکا در کشورهای دیگر در قالب گفتمان «مبارزه با تروریسم» و حمایت از دموکراسی(۱۹۰۱-۲۰۲۲)

محل مداخله	نوع مداخله	سال مداخله
کوبا	تهدید (اجاره گوانتانامو)	۱۹۰۱
هندوراس	حضور نظامی	۱۹۰۳
جمهوری دومینیکن	مداخله به منظور حمایت از منافع آمریکا	۱۹۰۴
آمریکای مرکزی	مداخله نظامی تحت عنوان پلیس بین‌المللی	۱۹۰۴
نیکاراگوئه	مداخله تحت عنوان دیپلماسی دلار	۱۹۰۷
نیکاراگوئه	اشغال	۱۹۱۰
هندوراس	حضور نظامیان	۱۹۱۱
هائیتی	دخالت نظامی	۱۹۱۵
دومینیکن	دخالت نظامی	۱۹۱۶
اتریش و مجارستان	جنگ با اتریش و مجارستان در خلال جنگ جهانی اول	۱۹۱۷
پاناما	اشغال نظامی	۱۹۱۸
پاناما	اشغال مجدد	۱۹۲۱
ازمیر ترکیه	درگیری با ناسیونالیست‌ها	۱۹۲۲
چین	مقابله با ناسیونالیست‌ها	۱۹۲۲ - ۱۹۲۷
هندوراس	اشغال	۱۹۲۳
پاناما	مداخله در اعتصابات داخلی	۱۹۲۵
نیکاراگوئه	اشغال	۱۹۲۶
نیکاراگوئه	ارسال نیروی نظامی	۱۹۲۷
الساوادور	ارسال کشتی ارتش	۱۹۳۲
آلمان، ایتالیا و ژاپن	جنگ جهانی دوم	۱۹۴۱
سالومون	حضور نظامی	۱۹۴۲
توکیو	حمله هوایی	۱۹۴۲
ژاپن	حمله نظامی	۱۹۴۳ - ۱۹۴۴
آلمان و ساحل نرماندی فرانسه	در خلال جنگ جهانی	۱۹۴۴
صحرای آلوموگودور	آزمایش نخستین بمب اتم	۱۹۴۵
هیروشیما و ناکازاکی	بمباران اتمی	۱۹۴۵
چین	عملیات سرکوب چیانکایچک	۱۹۴۷

چین، هند و کره	مداخله در جنگ چین و هند و جنگ داخلی کره	۱۹۵۰
ایران	کودتای علیه دولت مردمی مصدق	۱۹۵۳
گواتمالا	کودتا و براندازی	۱۹۵۴
کانال سوئز	مداخله در بحران کانال سوئز	۱۹۵۶
هائیتی	مداخله در امور داخلی و سرکوب	۱۹۵۷
لبنان	اشغال توسط نیروی دریایی	۱۹۵۸
چین	مداخله بین چین ملی و جمهوری خلق چین	۱۹۵۹
پاناما	تجاوز نظامی	۱۹۵۹
لائوس	دخالت در جنگ داخلی	۱۹۶۰
دومینیکن	اشغال	۱۹۶۰
ویتنام	جنگ	۱۹۶۰
کوبا	تحریم اقتصادی	۱۹۶۱
گواتمالا	تهدید به دخالت نظامی	۱۹۶۲
تایلند	حضور نظامی	۱۹۶۲
کوبا	محاصره دریایی	۱۹۶۲
کنگو	سرنگونی دولت	۱۹۶۳
اندونزی و فیلیپین	تهدید به حمله نظامی	۱۹۶۳
پاناما	اشغال مجدد	۱۹۶۲
ویتنام شمالی	اشغال	۱۹۶۴
اندونزی	کودتا	۱۹۶۵
یونان	مداخله سیاسی و روی کار آمدن حکومت سرهنگان	۱۹۶۷
کامبوج	ارسال نیروی نظامی	۱۹۶۹
بولیوی	کودتا	۱۹۷۱
شیلی	کودتا	۱۹۷۳
اروگوئه	کودتا	۱۹۷۳
قبرس	کودتا	۱۹۷۴
اتیوپی	تهدید به مداخله نظامی	۱۹۶۷
فرانسه	کمک به فرانسه برای سرکوب قیام مردم شابا	۱۹۶۷
ایران	مداخله در امور داخلی و روی کار آوردن ازهاری	۱۹۷۸
کره جنوبی	کودتای نظامی	۱۹۸۰
ترکیه	کودتای نظامی	۱۹۸۰
ایران	دخالت در امور داخلی و شکست در طبس	۱۹۸۰
عراق- ایران	کمک نظامی و اطلاعاتی به عراق در جنگ تحمیلی	۱۹۸۱
السالوادور	مقابله با انقلابیون	۱۹۸۱
لبنان	اشغال	۱۹۸۲

گرانادا	اشغال	۱۹۸۳
عراق- ایران	سرنگونی هواپیمای نظامی ایران	۱۹۸۴
لیبی	حمله به پایگاه نظامی	۱۹۸۶
کویت	حضور نظامی به منظور حفاظت از نفتکش‌ها	۱۹۸۷
ایران	حمله به هواپیمای مسافربری	۱۹۸۸
پاناما	اشغال نظامی	۱۹۸۹
فیلیپین	حمایت از حکومت در برابرشورشیان	۱۹۹۲
سومالی	حضور نظامی و سرکوب مخالفان	۱۹۹۲
آفریقای جنوبی	حضور نظامی به منظور برقراری دموکراسی	۱۹۹۳
ترکیه	قتل ژنرال اشرف بیتلیس	۱۹۹۳
فلسطین	مجبور ساختن عرفات به صلح با اسرائیل	۱۹۹۳
شبه جزیره کره	دخالت در فعالیت هسته‌ای کره شمالی	۱۹۹۴
اردن	مجبور ساختن اردن به امضای قرارداد صلح با اسرائیل	۱۹۹۴
بالکان	حضور نظامی	۱۹۹۵
پاکستان	کودتای نظامی	۱۹۹۹
ترکیه	دخالت در امور داخلی	۱۹۹۸- ۱۹۹۹
ایران	تحریم اقتصادی	۱۹۹۸- ۱۹۹۹
افغانستان	حمله نظامی به بهانه مبارزه با تروریسم و ریشه کردن سازمان القاعده	۲۰۰۱
ونزوئلا	کودتا علیه چاوز	۲۰۰۲
ایران	مداخله در پرونده هسته‌ای	۲۰۰۲
عراق	حمله نظامی	۲۰۰۳
سوریه	فشار به سوریه برای طرح خاورمیانه بزرگ	۲۰۰۳
گرجستان	انقلاب نارنجی و سرنگونی دولت	۲۰۰۳
اوکراین	انقلاب مخملی و سرنگونی دولت	۲۰۰۴
قرقیزستان	انقلاب رنگین و سرنگونی دولت	۲۰۰۵
فلسطین	ترور رهبران ارشد مقاومت فلسطین	۲۰۰۴
فیلیپین	دخالت در انتخابات	۲۰۰۴
ازبکستان	براندازی ناموفق دولت	۲۰۰۵
بلاروس	حمایت آشکار و پنهان از مخالفان دولت	۲۰۰۵
ایران	مداخله در انتخابات سال ۱۳۸۸ در ایران	۲۰۰۹
بحرین و یمن	حمایت از عربستان سعودی در سرکوب جنبش های مردمی این کشورها	۲۰۱۱
مصر و تونس	مهار انقلاب های اجتماعی و جلوگیری از تغییرات ساختاری در این کشورها	۲۰۱۱
سوریه	تلاش برای تغییر و براندازی سیاسی دولت سوریه و حمایت از سلفی‌های تحت تأثیر عربستان	۲۰۱۱
اکراین	تغییر ساختار قدرت سیاسی	۲۰۱۳

سوریه	حمله نظامی	۲۰۱۴
یمن	چراغ سبز آمریکا به عربستان برای حمله به یمن	۲۰۱۵
چین	ایجاد موانع تجاری و افزایش تعرفه‌های گمرکی	۲۰۱۶
ایران	خروج ترامپ از برجام و تشدید تحریم ها علیه ایران	۲۰۱۶
ایران، لیبی، عراق، سومالی، سودان، سوریه، یمن	برچسب تروریستی در قالب فرمان مهاجرتی	۲۰۱۷
سوریه، افغانستان، عراق	مداخله در جنگ داخلی	۲۰۱۷
چین	عدم‌تبعیت بر چین واحدو تأکید بر ارتباط با تایوان	۲۰۱۷
ایران	خروج آمریکا از برجام و تحمیل تحریم‌های بیشتر	۲۰۱۸
یمن	فروش تسلیحات و قراردادهای نظامی با عربستان	۲۰۱۸
روسیه	اظهاراتی درباره کریمه و وضع تحریم علیه روسیه	۲۰۱۸
ونزوئلا	مداخله در امور داخلی و تحریم اقتصادی ونزوئلا	۲۰۱۸
سوریه	تحریم اقتصادی	۲۰۱۹
فاسطین	انتقال سفارت آمریکا از تل‌آویو به قدس اشغالی	۲۰۱۹
ایران	اعمال تحریم‌های بیشتر و حمله به فرودگاه بین‌المللی بغداد که منجر به شهادت سردار حاج قاسم سلیمانی شد	۲۰۲۰
چین	جنگ تجاری	۲۰۲۰
فلسطین	تلاش برای عملیاتی کردن معامله قرن	۲۰۲۰
ایران	بحران بر سر برجام	۲۰۲۱-۲۰۲۲
چین	تنش آمریکا با چین بر سر تایوان	۲۰۲۱
سوریه	دزدی نفتی	۲۰۲۲

منبع: گردآوری توسط نویسندگان

نتیجه

هدف اصلی پژوهش حاضر «بررسی تبارشناسانه گفتمان مبارزه با تروریسم در سیاست خارجی آمریکا» بود. بر این اساس تلاش گردید با بهره‌گیری از روش تبارشناسی فوکو؛ منشاء، خاستگاه و پیوند این گفتمان با قدرت و همچنین رژیم حقیقت‌ساز آن تحلیل و نقدشود . بدین ترتیب نخست به شناسایی مسئله تروریسم پرداخته و به ابهامات موجود در زمینه تعریف آن اشاره گردید. در مرحله شناسایی «درجه صفر» نیز یافته‌های پژوهش نشان داد که نخستین رگه‌های مبارزه با تروریسم را در دکترین مونروئه یافته است که آمریکا را از درون‌نگری خارج نمود و سویه مبارزه با استعمار داشت. افول و ظهور گفتمان‌ها در خط سیر تروریسم بسیار مؤثر بوده‌اند. پس از جنگ جهانی دوم تروریسم و مبارزه با آن در افکار عمومی مطرح و

گفتمان امنیت و مبارزه با تروریسم طرح‌ریزی شد. پیدایش نظریه‌هایی مانند «موازنه قوا»، «موازنه تهدید» و «ثبات هژمونیک» در همین راستا قابل ارزیابی است. پس از جنگ سرد، این گفتمان‌ها دچار گسست گردید و «لحظه گسست» آن، ۱۱سپتامبر بود که سیر معنایی جدیدی را پیش‌روی تئوریسین‌ها و دولتمردان امریکایی گذاشت. بعد از ۱۱سپتامبر، گسست معناشناسی مبارزه با تروریسم را باید حول محور «دولت‌سازی و دموکراسی‌سازی» معنا کرد. در مرحله تحلیل «تبار» هر چند که دشوار و پیچیده است اما می‌توان تبار تروریسم را در مواد و اساسنامه‌های حقوقی آمریکا و همچنین دکترین رؤسای جمهور آمریکا بررسی نمود. آنها در اصول قانونی خود با بیان «آزادی از ترس» به تعریف و مبارزه با تروریسم پرداختند. در تحلیل «تصادف» هم باید به وقایع و تصمیمات ارادی و غیرارادی و آگاهانه و ناآگاهانه توجه شود؛ برای نمونه رویداد ۱۱سپتامبر از وقایع غیرارادی مؤثر بر مبارزات تروریستی در سیاست خارجی آمریکا بوده است که در دکترین رؤسای جمهور و تصمیمات آنها تأثیرگزار بوده است. در مرحله تحلیل قدرت در پدیده تروریسم نیز نشان داده شد که آمریکا برای تأمین منافع خود در گفتمان مبارزه با تروریسم، دانشی تولید کرده است که اقناع و مشروعیت برای این کشور پدید آورده است. از منظر تبارشناسی فوکویی باید دانش و حقیقت و نظام معرفتی نهفته در پس این قدرت را برملا نمود. آمریکا با واقعه ۱۱سپتامبر همچون شانسی برای ارتقای منافع خود بهره برد و توانست دانشی قابل قبول تولید نماید که بتواند قدرت وی را بازتولید و مشروع کند. این کشور با نظریه‌سازی‌های متعددی مانند موازنه تهدید، ثبات هژمونیک و بنیادگرایی اسلامی توانست به مبارزات تروریستی خود شکل دهد و دیگری‌های برای هویت‌یابی خود برسازد. از سوی دیگر، همان‌گونه که فوکو خاطرنشان کرده است قدرت، مقاومت می‌آورد بنابراین قدرت آمریکا در مبارزه با تروریسم که با کمک سازمان‌های جهانی و مالی وپروژه‌هایی مانند دموکراسی‌سازی، دولت‌سازی و جهانی شدن همراه بود، مقاومت برخی بازیگران ملی و فروملی را به همراه داشته است. این مقاومت در اشکال مبارزه مسلحانه، تهدید، رسانه‌ای کردن، جهت‌دادن به افکار عمومی و قانون‌سازی خود را آشکار ساخته و تا حدودی در برملا کردن اهداف واقعی آمریکا مؤثر بوده است. در این مبارزه، دول اسلامی بیشتر مورد تأکید آمریکا بوده است، بدین‌ترتیب مقاومت هم بیشتر از جانب این کشورها انجام گرفته است. در نهایت این که؛ طرح و عملیاتی ساختن گفتمان مبارزه با تروریسم از سوی آمریکا آن‌گونه که این کشور مدعی است واقعی، طبیعی، خیرخواهانه و در راستای برپایی و حفاظت از امنیت و عدالت جهانی نیست، بلکه منفعت‌طلبی و قدرت‌طلبی سیاست آمریکایی نمود بیشتری دارد. آمریکا با بهره‌گیری از مکانیسم دگرسازی و غیریت‌سازی، برای خود تهدیدی را تعریف و

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

هویتی هژمون، برای بیشینه‌سازی قدرت خود قائل شد که قادر است جهان را نجات دهد و صلح را برقرار سازد و این همان نیمه پنهان و پس‌پرده مبارزه با تروریسم توسط آمریکا است.

References

Asgarian, Abbasqoli and others (2016). Discourse analysis of American and Iranian actor's view on the concept of terrorism, *Political Researches of the Islamic World*, 5thYear, Number 2: pp. 145-183. (in Persian)

Bashirieh, Hossein (2002). *Obstacles to political development in Iran*, Tehran: Gam Nou. (in Persian)

Baylis, J and Ranger, N.J (1992). *Dilemmas of world Politics: international issues in a Changing world*, Oxford, Clarendon Press.

Baylis, John and Steve Smith (2005). *The Globalization of World Politics*, An introduction to International Relation, p. 481.

Darabi, Ali and Dawood Tarimi (2020). American presence in Afghanistan after the events of September 11, *Political Strategy Quarterly*, 3th year, number 10: pp. 61-19. (in Persian)

Darvishi, Farhad and Azizullah Hatemzadeh (2012). The process of confronting America and the European Union with terrorism from different perceptions to joint cooperation, *Geopolitics Quarterly*, 9th year, Issue2: pp. 137-160. (in Persian)

Dhimran, Mohammad (2000). *Michel Foucault, Knowledge, Power*, Tehran: Hermes Publications. (in Persian)

Dordian, James (2004). *Terrorist Discourse: Signs, Governments and Systems of Global Political Violence*, translated by Vahid Gargi in: Terrorism: History of Sociology, Discourse, Law, compiled by Alireza Tayeb, Tehran: Ney. (in Persian)

Dreyfus, Hubert and Paul Rabino (2009). *Michel Foucault: Beyond Constructivism and Hermeneutics*, translated by Hossein Bashirieh, Tehran: Ney. (in Persian)

Drolet, M. (2017). *A Companion to intellectual history*, john Wiley and sons.

Erlenbusch-Anderson, (2018). *Genealogies of Terrorism: Revolution, State Violence*, Empire 142.

Foucault, M. (2010). *Nietzsche, Genealogy, History. In The Foucault Reader*, edited by P. Rabinow, 76–97. New York: Vintage Books.

Foucault, M. (2020). *Essential Works, 1954-1984: Volume Three, Power*, edited by J. D. Faubion. London: Penguin Books.

Foucault, Michel (1972). *The Archaeology of Knowledge*, Translated by A.Sheridan, London: Rutledge.

Foucault, Michel (1977). *Nietzsche, Genealogy, History*. In Language, countermemory, Practice: Selected essay and interviews, edited by Boucher, inthaca: Cornell University Press.

Foucault, Michel (2003). *History of Madness, translated by Fateme Valiani*, Tehran: Hermes. (in Persian)

Foucault, Michel (2008). Care and Punishment: The Birth of Prison, translated by Niko Sarkhosh and Afshin Jahandideh, Tehran: Ney. (in Persian)

Foucault, Michel (2008b). *Nietzsche, Freud, Marx*, translated by Afshin Jahandideh and others, Tehran: Hermes. (in Persian)

Foucault, Michel (2012). *The will to know*, translated by Niko Sarkhosh and Afshin

Jahandideh, Tehran: Ney. (in Persian)
Ghamami, Seyyed Mohammad Mahdi (2017). Challenges of human rights and citizenship in the fight against terrorism (a case study of the legal system of the United States of America and the Islamic Republic of Iran), *Security Horizins*, Year 9, Number 33: pp. 103-83. (in Persian)
Gilbert, A. (2011). *Steps to an Ecology of Knowledge, Continuity and change in the Genealogy of knowledge*, Cambridge University Press.
Gilpin, Robert (1987). *The Political Economy of International Relations*, Princeton: Princeton University press.
Haji Yousfi, Amir Mohammad and Maryam, Joneydi (2019). Kaftman fight against terrorism and the emergence and empowerment of Takfiri groups with an emphasis on ISIS, *Strategic Policy Research*, 7thYear, Number 25: pp. 284-304. (in Persian)
Hinds, Bari (2002). *Discourses of Power from Hobbes to Foucault, translated by Mustafa Younesi*, Tehran: Pardis Danesh.
Huntington, S (1999), *The Lonely Super Power*, Foreign Affairs.
Insafi, Mustafa; Shuja Ahmadvand (2022). Plague and medicalization: transition factors to the interventionist modern state in the Qajar period, *Research Journal of Political Sciences*, 16th year, number 2, Issiue 62: pp. 42-7. (in Persian)
Jackson, Richard. (2009). *Knowledge, Power and Politics. Critical Terrorism Studies: A new Research Agen*da. Ed. Richard Jackson, Marie Breen Smyth and Jeroen Gunning. London: Routledge.
Kechuian, Hossein (2003). *Foucault and Paleontology of Knowledge (a narrative of the history of Tensani sciences from Renaissance to postmodernism)*, Tehran: University of Tehran. (in Persian)
Kechuian, Hossein and Qasim Zairi (2009). "Ten main methodological steps in the genealogical analysis of culture based on the opinions of Michel Foucault", *Strategy of Culture*, Volume 2, Issue 7: 30-7. (in Persian)
Kissinger, Henry (2009). *Diplomacy, translated by Fatemeh Soltani*, Tehran: Information Publications. (in Persian)
Kolayi, Elaha and others (2006). *North Atlantic Treaty Organization*; *Transformation in missions and functions*, Tehran: University of Tehran. (in Persian)
Kouzenzhovi, David (2010). *Foucault in the criticism crucible, translated by Payam Yazdanjo*, Tehran: Center. (in Persian)
Ladelle, Whorter (2009). *Racism and Sexual Oppression in Anglo-America*, Bloomington and Indianapolis. Indiana University Press.
Leonard, Eric (2007). A Case Study in Declining American Hegemony: Flawed Policy Concerning ICC, *The Whitehead Journal of Diplomacy and International Relations*, Winter/Spring at: http: //www.journalofdiplomacy.org.
Mahmoudi, Mohsen and Sohail Guderzi (2013). US software policy in the Middle East, comparing George Bush and Barack Obama, *foreign policy*, year 26, Number 2: pp. 437-451. (in Persian)
Maskaliunate, Asta (2002). *Defining Terrorism in the Political and academic Discourse*. Baltic Defense Review No. 8 Vol. 2.2002.p.2.
Michel Foucault (1972). *The Archeology of Knowledge and the Discourse on Language*. New York: Pantheon
Mirmohammad Sadeghi, Hossein (2002). Considerations on Terrorism, *Legal Research*,

Volume 4, No. 33 and 34: pp. 185-208. (in Persian)
Monfared, Seyyed Qasim (2014). *American Foreign Policy in the Obama Era*, Tehran: Politics Quarterly. (in Persian)
Moshirzadeh, Hamira (2008). The U.S. Foreign Policy Turn and the Invasion of Iraq: Domestic Discursive Contexts, *Politics Quarterly*, Volume 37, Issue 2: pp. 153-190. (in Persian)
Motaghi, Ebrahim and Hamid Rahnavard (2008). Investigation and analysis of domestic and foreign terrorist groups before and after September 11, *Policy*, Volume 38, Number 3: pp. 217-240. (in Persian)
Nietzsche, F. (1996). *On the Genealogy of Morals*, edited by D. Smith. Oxford: Oxford University Press.
Nietzsche, F. (2003). *Beyond Good and Evil*, edited by R. J. Hollingdale. London: Penguin Books.
Odysseos, Louiza and Fabio Petito, eds. (2007*). The International Political Thought of Carl Schmitt*. London: Routledge.
Ottaway, Marina and Carothers Thomas (2004). Middle East Democracy, *Foreign Policy*, November/December.
Pratt, Douglas (2005). *the challenge of Islam: encounters in interfaith dialogue*, Aldershot, Hamp: Burlington, Vt: Ashgate Publication.
Qaidi, Mohammad Reza (2004). NATO after September 11, *Negah Monthly*, No. 41, December and September.
Qawam, Abdul Ali (2006). *International Relations: Theories and Approaches*, first edition, Tehran: Samit.
Salehi Najafabadi, Abbas, Behnam Khosravi and Razia Sanei (2016). Investigating the reasons for the hegemonic discourse of Iranophobia and Shiaphobia based on the theory of Laclau and Mouffe, *Political Researches of the Islamic World*, 5th year, issue2: pp. 185-205. (in Persian)
Sarap, Maden (2003). *An Introductory Guide to Post -structuralism and Postmodernism*, translated by Mohammad Reza Tajik, Tehran: Ney. (in Persian)
Samiee Esfahani, Alireza; saleki, Abdolkarim (2015), Terror, Terrorism and State Terrorism, *Politica and Economic Ettelaat*, No 299. (in Persian)
Smart, B (1994). *The Governmental of Conduct: Foucault on Rationality, Power and Subjectivity*, in: Barry smart, Michel Foucault. London: Rutledge. Vol.4.
Soleimani, Reza (2007). Semantic confusion of terrorism in scientific and political discourse, *The Scientific Journal of Strategy*, No. 41, Volume 14: pp. 261-276. (in Persian)
Soleimanipourlek, Fatemeh (2011). *Soft power in America's Middle East strategy*, Tehran: Strategic Studies Research Institute. (in Persian)
Toros, H. (2017). *9/11 Is Alive and Well' or How Critical Terrorism Studies Has Sustained the /11 Narrative* Critical Studies on Terrorism 10 (2): 203–219.
Townsend, Charles (2002). *Terrorism: A very Short Introduction*, (Oxford university press).
Walt, Stephan (1999). *the Origin of Alliances*, NY: Cornel University Press.
Waltz, Kenneth (1979). *Theory of International Politics*, New York: Random House.
Zulfiqari, Vahid and Seyyed Fatemeh Kianjad (2019). Terrorism networks in modern global geopolitics and its management strategies, *Politics and International Relations*, 2th year, number 2: pp. 31-52. (in Persian)

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.79638.1334
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۱۰/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۵

ماهیت‌شناسیِ مقاومت در برابر اقدامات دیوان کیفری بین‌المللی؛مصادیق و نمونه‌ها

سید مهدی سیدزاده ثانی[۱]، محمدمهدی صادقی[۲]

چیکده

تصمیمات اتخاذی از سوی دیوان کیفری بین‌المللی در مراحل مختلف دادرسی ممکن است با مقاومت متهمانی که عمدتاً مقامات سیاسی، نظامی یا امنیتی هستند یا دولت‌های متبوع ایشان روبه‌رو شود. مقاومت‌ها در اصل به دو نوع شدید (Backlash) و خفیف (Pushback) تقسیم‌پذیرند. نوع نخست از مقاومت‌ها می‌تواند موجب انحلال دیوان یا بی‌اعتباری تصمیمات این نهاد شود. در برابر، مقاومت‌های خفیف، نه تنها در پی برچیدن دیوان نیستند، بلکه موجب کاهش یا رفع نقایص احتمالیِ روندِ دادرسی‌های دیوان می‌شوند. با وجود این، مصادیقِ این مقاومت‌ها در عمل ممکن است با یکدیگر همپوشانی داشته باشند. پایان دادن به عضویت در دیوان یا عدم همکاریِ برخی دولت‌های آفریقایی با این نهاد، تا زمانی که موجب انحلال دیوان یا اختلال جدی در کارِ آن نشود، مقاومتی خفیف محسوب می‌شود. تأسیس دادگاه‌های جدید و موازی‌کاریِ قضایی مانند دیوان کیفری آفریقایی برای محاکمهٔ حیسن هابره، تحریم مقامات دیوان نظیر لغو روادید دادستان دیوان در پرونده‌ی جنایات آمریکا در افغانستان از سوی دولت آمریکا، عدم پذیرش صلاحیت دیوان که از سوی دولت لیبی در پروندهٔ سیف الاسلام قذافی صورت پذیرفت و در نهایت، مانع تراشی در راه تحقق اهداف دیوان که سیاست اتخاذی دولت‌های مختلف

۱. استادیار گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران seidzadeh@um.ac.ir
Orcid: 0000-0003-3097-8459
۲. دانشجوی دکترای حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسندهٔ مسؤول:
mmsadeghiamol011@gmail.com
Orcid: 0000-0003-1589-5284

آمریکا به مثابه دولت غیرعضو دیوان بوده است، همگی بر اساس دامنهٔ اثرگذاری‌شان بر جریان آیین دادرسیِ دیوان و استمرار فعالیت این نهاد یا عدم آن می‌توانند منجر به تحقق هر یک از مقاومت‌های شدید یا خفیف شوند.

واژگان کلیدی: دیوان کیفری بین‌المللی، مقاومت شدید، مقاومت خفیف، اعتبارزدایی از دیوان.

Epistemology of resistance against actions of international criminal court; instances and samples

Seyyed Mahdi Seyyedzadeh Sani[1] **, Mohamad Mehdi Sadeghi**[2]

Abstract

The decisions taken by the International Criminal Court in different steps of the proceedings may face the resistance who are mainly political, military or security officials or their suzerain states. Resistances can be divided into two types of severe (Backlash) and mild (Pushback) in essence. The first type of resistances can cause the breaking up or invalidation of decision of this institution. In contrast, mild resistances not only do not seek to break up court, but can cause reduction or elimination of possible defects of the Court's proceedings. However, instances of these resistances may overlap each other in practice. Terminating the membership in the court or lacking of cooperation of some African governments with this institution is considered mild resistances as long as it does not lead to the breaking up of the court or serious disruption in its work. The establishment a new courts and judicial parallelism, such as the African Criminal Court for the trial of Hissene Habre, sanction of the court officials, such as the cancellation of the visas of the court's prosecutor in the case of American crimes in Afghanistan by the US government, withdrawing jurisdiction of the court that took places by Libyan government in the case of Saif al-Islam Gaddafi

1. Assistant Professor in Criminal Law and Criminology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran
2. P.hD Student in Criminal Law and Criminology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran; Corresponding Author: mmsadehiamol011@gmail.com

and finally, obstructing along the goals of the court, which has been the policy adopted by various American governments as a non-member state of the court, based on the scope of their impact on the court proceeding and continuation of the activity of this institution or lack of it, can lead to either mild or severe resistances.

Keywords: International Criminal Court, Sever resistance, Mild Resistance, invalidation the court.

مقدمه

تشکیل دادگاه‌های کیفری بین‌المللی و تحقق آرمان جلوگیری از بی‌کیفرمانی مجرمان خطرناک از نقاط درخشان تاریخ حقوق بین‌الملل هستند. این دادگاه‌ها نسل‌های متنوعی را پشت‌سر گذاشته که بالغ بر چهار نسل می‌شوند. مفهوم نسل‌های دادگاه‌های کیفری بین‌المللی نشان می‌دهد که آن‌ها در سیر تحولات بین‌المللی، دچار تغییر و تحول شده و روند تکاملی خود را در مسیر جهان‌شمولی خویش ادامه می‌دهند (Mahdavi; Ghadir, & Setayeshpur, 2019, p. 9).

پیدایش هر یک از نسل‌های دادگاه‌های کیفری بین‌المللی دلایل گوناگونی دارد. دادگاه‌های نسل‌های نخست تا سوم موقتی بوده‌اند. نسل نخست بر اساس معاهدات بین‌المللی و با خواستِ دولت‌های پیروز جنگ جهانی دوم به منظور محاکمهٔ سران مغلوبِ جنگ و متهمان به جنایات جنگی شکل گرفتند؛ نظیر دادگاه‌های نظامی بین‌المللی نورنبرگ و توکیو. نسل دوم به ارادهٔ سازمان ملل متحد و به نمایندگی از افکار عمومی جامعهٔ جهانی تأسیس شدند که شامل دادگاه‌های کیفری یوگسلاوی سابق و روآندا می‌شود. تشکیل دادگاه‌های نسل سوم نظیر دادگاه‌های ویژهٔ لبنان یا سیرالئون بر اساس توافق میان دولت محل وقوع جرم با سازمان ملل متحد بوده است (Momeni, 2014, p. 183). ضرورت وجود محکمه‌ای دائمی در سطح بین‌المللی برای تعقیب و محاکمهٔ مرتکبان جرایم خطیر جهانی نظیر نسل‌زدایی، جنایت علیه بشریت، جنایات جنگی و تجاوز در سال‌های پایانی قرن بیستم بیش از پیش احساس می‌شد. از این‌رو، در ۱۷ ژوئیهٔ ۱۹۹۸ نسل چهارم از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی با تصویب اساسنامهٔ رُم ظهور نمود.

پس از گذشت چند سال از تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی،[1] مقاومت‌ها در برابر تصمیمات اتخاذیِ این

---

۱. در ادامهٔ این نوشتار، با عنوان «دیوان» مورد اشاره قرار می‌گیرد.

نهاد افزایش یافت و خوش‌بینی نخستین راجع به تحقق آرمان بشری برای بی‌کیفرمانی مجرمان بین‌المللی به بدبینی و یأس گرایید. البته دامنهٔ این مقاومت‌ها منحصر به دیوان نبوده و این موضوع حتی به دهه‌ها پیش از تأسیس آن و نسبت به ارکان قضایی نهادهای بین‌المللی بازمی‌گردد.

انتقادات و اعتراضات نسبت به عملکرد دیوان به لحاظ ماهوی طیف گسترده‌ای را پوشش می‌دهند. از یک سو، کشورهای آفریقایی همواره دیوان را به جهت‌گیری مغرضانه علیه خودشان متهم می‌کنند و با استناد به اینکه بیشتر پرونده‌های تحت بررسی مربوط به آفریقاست، دیوان را ابزار استعمار نوین به شمار می‌آورند. در نتیجه، برخی از این کشورها از همکاری با دیوان در پرونده‌های گوناگون امتناع نموده، به عضویت خود پایان داده یا مبادرت به تشکیل دادگاه منطقه‌ای با صلاحیت‌های مشابه دیوان نموده‌اند. از دیگر سو، کشورهای صاحب‌نفوذی نظیر آمریکا قرار دارند که تصمیمات دیوان را همواره به زیانِ امنیت ملی و منافع عالیهٔ خود می‌دانند و ضمن عدم عضویت در دیوان، با ابزارهای متنوع، از هیچ کوششی جهت ناکام گذاشتن دیوان در راستای تحقق اهدافش فروگذار نیستند.

رسالت نوشتارِ حاضر شناختِ ماهیت مقاومت‌ها در برابر دیوان است تا بدین واسطه بتوان تأثیر آن‌ها را بر عملکرد دیوان و اینکه این نهاد بین‌المللی تا چه اندازه ممکن است تحت تأثیر مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی قرار گرفته و از هدف اصلی خود، پایان دادن به بی‌کیفرمانی و اجرای عدالت بین‌المللی، دور بمانَد، مشخص نمود. بر این اساس، پرسش‌هایی قابلیت طرح می‌یابند: مقاومت دولت‌ها در برابر دیوان، چگونه اظهار می‌شود؟ اظهار مقاومت نسبت به عملکرد دیوان چه ماهیتی دارد؟ و این مقاومت‌ها چه تأثیری بر عملکرد دیوان خواهند داشت؟

پژوهش حاضر به شیوهٔ توصیفی-تحلیلی و از نوع کمی و کیفی است؛ چرا که افزون بر مطالعه، تجزیه و تحلیل مفاهیم کلیدی در موضوع بحث با استفاده از کتاب‌ها، مقالات و یادداشت‌ها به زبان فارسی و انگلیسی، اطلاعات پیرامون هر یک از پرونده‌ها با رجوع به تارنمای اینترنتی دیوان به دست آمده است تا از این طریق، مصادیق متنوع مقاومت تحت یک دسته‌بندی روشن و منسجم با مثال‌های متناسب ارائه شوند و نتیجه‌گیری نهایی پیرامون ماهیت مقاومت‌ها در برابر دیوان میسر شود. این نوشتار دو بخش دارد. در بخش نخست به مفهوم‌شناسی گونه‌های مقاومت پرداخته شده و در بخش دوم مصادیق و نمونه‌های مقاومت‌ها با توجه به پرونده‌های مطرح در دیوان، مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته و در پایان، نتیجه‌گیری به عمل آمده است.

۱. پیشینه‌ی پژوهش

در رابطه با پرونده‌های متناسب با گونه‌های مقاومت، ادبیات پژوهشی از غنای مطلوبی برخوردار است که برای نمونه به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌شود. در مقالهٔ «آثار حقوقی تصمیم خروج کشورهای آفریقایی از دیوان بین‌المللی کیفری» نوشته‌ی محمد علیپور (2019)، نگارنده به اعتراضات کشورهای آفریقایی به دیوان مبنی بر گزینشی عمل کردن این نهاد با توجه به شمار قابل‌توجه ارجاع وضعیت‌های مربوط به قاره‌ی آفریقا می‌پردازد و یکی از پیامدهای مهم خروج یا تهدید به خروج دولت‌های آفریقایی از عضویت در دیوان را همراه با بررسی برخی وضعیت‌ها مورد بحث قرار می‌دهد. طبق یافته‌های این پژوهش، این تصمیم دولت‌های آفریقایی، بیشتر به‌دلیل ترس دیکتاتورهای حاکم بر این دولت‌ها از محاکمه شدن در مرجع بین‌المللی است.

در مقالهٔ «تقابل صلاحیت تکمیلی و ذاتی دیوان کیفری بین‌المللی (پروندهٔ سیف الاسلام قذافی)» نوشتهٔ میثم غلامی و مهدی سیدزاده ثانی (2020) به بررسی پروندهٔ سیف الاسلام قذافی از جهت ادعای عدم صلاحیت ذاتی دیوان از سوی مقامات لیبی پرداخته شده است. مقاله، ضمن تبیین صلاحیت‌های موصوف، به مواردی همچون ناکارامدی صلاحیت تکمیلی، گرایش دیوان به صلاحیت ذاتی و تحمیل هزینه‌های سیاسی بر دیوان اشاره می‌کند. همچنین، به دنبال وقوع برخی کشمکش‌ها میان دیوان و دولت لیبی، علل پدید آمدن تقابل صلاحیت تکمیلی و ذاتی در رسیدگی به پروندهٔ موصوف مورد بررسی قرار گرفته است.

به‌عنوان آخرین پیشینه، در مقالهٔ «مقابلهٔ آمریکا با دیوان کیفری بین‌المللی در پروندهٔ افغانستان» نوشتهٔ محمد طهان‌طرقی و مهدی سیدزاده ثانی (2021)، نویسندگان ضمن تحلیل جنایات ارتکابی آمریکا در افغانستان، چالش‌های پیش روی دیوان در رسیدگی به جنایات نظامیان آمریکایی و تهدیدات گوناگون دولت آمریکا علیه دیوان را مورد مداقه قرار داده و چنین نتیجه گرفته‌اند که در جدال بین مصلحت سیاسی و اجرای عدالت، عدالت پیروز شده است و رسیدگی به وضعیت افغانستان، رویداد مثبتی در عرصهٔ عدالت کیفری بین‌المللی قلمداد می‌شود.

پژوهش حاضر از جهت ماهیت‌شناسی مقاومت در برابر تصمیمات دیوانپیشینه ندارد . گرچه پژوهش‌های پیش‌گفته به نحو بایسته‌ای به تحلیل یک پرونده یا مقاومت خاص اشاره نموده‌اند، جای خالیِ یک نگاه کلّی، ساختارمند و منسجم به ماهیت این مقاومت‌ها و بررسی دلایل آن‌ها احساس می‌شود. در اثرِ پیش رو، افزون بر تحلیل پرونده‌های متعدد، آن‌ها را در چارچوب مصادیق متناسب قرار داده تا الگویی نظام‌مند برای مطالعه‌ی گونه‌های مقاومت در پیش گرفته شود.

۲. مفهوم‌شناسی

مفاهیم بنیادین پژوهش حاضر، دو اصطلاح مقاومت شدید (Backlash) و مقاومت خفیف (Pushback) می‌باشند. اصطلاح نخست به طور عام به معنای هر نوع مقاومت شدید در برابر نهادهای بین‌المللی، فرایند جهانی‌سازی و ترسیم سرنوشتی واحد و محتوم برای تمامی ملت‌هاست. این اصطلاح در سیاست بین‌الملل در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ ظهور یافت که بسیاری از مناطق جهان شاهد مقاومت شدید در برابرِ سکولاریسم[۱] همراه با به قدرت رسیدنِ رهبران مذهبی‌ای بود که بازگشت به هویت ملّی و دینی را نوید می‌دادند. از این رو، در ایران، کاهش قدرت شاهِ سکولار و غرب‌گرا با عروج انقلابی آیت الله خمینی در سال ۱۹۷۹ مصادف بود. جنبش‌های مشابه به سوی اشکال مذهبی‌ترِ ملی‌گرایی نیز در هند، پاکستان، بنگلادش و سریلانکا روی دادند (Rothkopf, 2009, p. 693). این جنبش‌ها، همگی حکایت از نوعی مقاومت نسبت به پدیدهٔ سلطهٔ کشورهای غربی در قالب جهانی‌سازیِ فرهنگ‌ها و ارزش‌ها داشتند.

معنای خاصِ اصطلاحات پیش‌گفته در نوشتگان حقوق کیفری بین‌المللی برای بیان اَشکال متنوع مقاومت‌ها، واکنش‌ها و اعتراضات نسبت به جنبه‌های گوناگون فرایند رسیدگی در دادگاه‌های بین‌المللی به کار می‌رود که هر یک طیفی از مقاومت‌ها با ماهیت متفاوت را دربرمی‌گیرند. تمایزگذاری میان مقاومت شدید و اَشکال خفیف آن در برابر دادگاه‌های بین‌المللی ضرورت دارد. گونه‌ی نخست، شامل اقداماتی می‌شود که با هدف کاهش اقتدار و صلاحیت قانونیِ دادگاه صورت می‌گیرد. چنین مقاومتی تلاشی در جهت مسدود یا معکوس کردن پیشرفت‌های حقوقی‌ای است که توسط دادگاه‌های بین‌المللی یا فرایندهای عمومیِ سیاسی یا اجتماعی مرتبط با آن‌ها به وجود می‌آید (Madsen; Cebulak, & Weibusch, 2018, p. 9). گونه‌ی دوم از مقاومت‌ها شدت و حدت بالایی ندارد. آن‌ها تنها یک نوع اعتراض ساده با ادلهٔ تکراری به حساب می‌آیند که نمی‌توانند در انجام وظایف دادگاه‌های بین‌المللی خللی وارد یا دوام و بقای آن‌ها را تهدید نمایند. در واقع، این نوع مقاومت ناظر به جنبه‌هایی از فرایند رسیدگیِ این دادگاه‌هاست (et al., 2018, p. 13).

در مجموع، مقاومت شدید به وضعیتی اطلاق می‌شود که اعتراض‌ها عملاً انحلال، بی‌اعتباری یا تشریفاتی

---

۱. هیچ اتفاق‌نظری دربارهٔ تعریف جهان‌بینیِ سکولاریسم وجود ندارد. با وجود این، می‌توان آن را نوعی جهان‌بینی دانست که ضمن عدم انکار یا عنادورزی با خداوند، دست او را از دامان بشر و حل و فصل امور دنیویِ او کوتاه می‌بیند. بر این اساس، سکولاریسم قائل به جداسازی دین از سیاست و عرصهٔ عمومی، آزادیِ بشر در داشتنِ عقیده و گزینش دین است و اعتقاد مذهبیِ افراد یا عدم آن، نباید به خودی خود، ایشان را در وضعیت بهتر یا بدتری نسبت به دیگران قرار دهد (Phillips, 2011, p. 9).

ساختنِ وجودِ یک دادگاه بین‌المللی را در پی دارند. در برابر، در واکنش خفیف، اعتراض‌ها جزوی از جریان عادیِ امور قلمداد می‌شوند که نه تنها انحلال دادگاه را به دنبال ندارند، بلکه چه بسا با گذشت زمان، موجبات اصلاح رویه‌ای خاص و رفع نقایص فرایندهای رسیدگی را فراهم نمایند. همانطور که در بخش بعدی راجع به دیوان خواهد آمد، مقاومت‌های شدید و خفیف، مصادیق واحدی دارند و تفاوت، تنها در اثرگذاریِ اقدامات مقاومتی است.

۳. مصادیق و نمونه‌های مقاومت

مقاومت‌ها دربردارندهٔ طیف گسترده‌ای از کنش‌ها و واکنش‌های دولت‌ها نسبت به فرایندهای رسیدگیِ دیوان است که در دهه‌های اخیر رشد فزاینده‌ای داشته‌اند.

- **عدم همکاری:** تعقیب جنایتکاران بین‌المللی و جلوگیری از بی‌کیفرمانیِ ایشان مستلزم همکاری کشورها در سطح جهانی است و بدون آن، تحقق آرمان صلح و عدالت جهانی میسر نخواهد بود. فصل نهم اساسنامهٔ رم با عنوان «همکاری بین‌المللی و معاضدت قضایی» در این راستا تصویب شده است. مادهٔ ۸۶ اساسنامه بیان می‌کند که دولت‌های عضو مطابق مقررات اساسنامه در انجام تحقیق و تعقیب جنایت‌های مشمول صلاحیت دیوان، کمالِ همکاری را به عمل خواهند آورد.

با وجود این، کشورها از اهرم عدم همکاری برای اِبراز نارضایتی و اعتراض به عملکرد دیوان استفاده می‌کنند. این شکل از مقاومت می‌تواند تحریمِ کاملِ دادرسی تا عدم حضور در دیوان یا عدم اجابت درخواست‌های دیوان را دربرگیرد و چنانچه تعداد زیادی از دولت‌ها به‌صورت خاص و نظام‌مند از دیوان خارج شوند، مصداقِ مقاومت شدیدی خواهد بود که اعتبار و بقای دیوان را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد (et al., 2018, p. 25). این مسأله به‌ویژه در تعامل کشورهای آفریقایی با دیوان مشهود است. با اینکه ۳۳ عضو از ۱۲۲ عضو دیوان را این کشورها تشکیل می‌دهند، آن‌ها بنا به دلایلی همچون سوگیری دیوان علیه آفریقایی‌ها، تمرکز بیشتر بر قارهٔ آفریقا[۱]، سهمِ ناچیزِ کشورهای آفریقایی در تدوین اساسنامه، حضور تنها

---

۱. گفتنی است که از ده وضعیت ناظر بر قارهٔ آفریقا، پنج وضعیتِ اوگاندا، کنگو، جمهوری آفریقای مرکزی یک و دو و مالی توسط خودِ دولت‌های آفریقایی و دو وضعیت لیبی و سودان توسط شورای امنیت به دادستان ارجاع داده شده است و تنها سه وضعیت ساحل عاج، کنیا و برونڈی به ابتکار دادستان مورد تحقیق قرار گرفته است. لذا این انتقاد دولت‌های آفریقایی چندان مطابق با عملکردشان نیست. برای مطالعهٔ بیشتر در این باره ر.ک.

- Gholami, M. & Seyyedzadeh Sani, M. (2019). Geopolitical Analysis of the Functioning of the International Criminal Court on the Africa Continent. Research Political Geography, 4(1), 63-95.

دو کشورِ لسوتو و آفریقای جنوبی، به عنوان بخشی از گروه هم‌فکرِ نخستین برای تصویب اساسنامه، شرکت فعالانهٔ تعداد انگشت‌شمارِ کشورهای آفریقایی در روند مذاکرات تصویب اساسنامه، سهم ناچیزِ کشورهای آفریقایی در صدورِ بیانیه - به‌طور میانگین تنها سه بیانیه در برابرِ سیزده بیانیه از سایر کشورها- طی چهار سال مذاکرات منتهی به کنفرانس رم از همکاری با دیوان سرباز زده‌اند (Lommi, 2019, pp. 3 & 6-7). مجموعهٔ این عوامل بدبینی این کشورها و در نتیجه مقاومت در برابر دیوان به صورت عدم همکاری با آن را به دنبال داشته است. عدم همکاری‌ای که در قضیهٔ دارفور بیش از پیش نمایان شد.

از مارس ۲۰۰۳ تا حداقل ۱۴ ژوئیهٔ ۲۰۰۸، یک درگیری مسلحانهٔ درازمدت در دارفور واقع در غرب سودان بین دولت سودان و گروه‌های مسلحانه نظیر ارتش آزادی‌بخش سودان و جنبش عدالت و برابری درگرفت. پس از حمله به فرودگاه الفشر، عمر البشیر، رییس جمهور سودان به همراه دیگر مقامات بلندپایهٔ سیاسی و رهبران نظامی به تکاپو افتاده و در یک طرح مشترکِ ضد شورش علیه گروه‌های فوق در دارفور حملاتی را تدارک دید. یکی از اجزای اصلی این طرح، حملهٔ غیرقانونی به بخشی از جمعیت غیرنظامیِ دارفور بود که به نظر می‌رسید نزدیک به گروه‌های مسلحِ سازمان‌یافتهٔ مخالف هستند (ICC-02/05-01/09, 2021). در پی این حملات، شعبهٔ مقدماتی دیوان در سال ۲۰۰۹ نخستین حکم بازداشت البشیر به اتهام جنایت علیه بشریت، نسل‌کشی و جنایت جنگی را صادر کرد و از دولت‌های آفریقاییِ عضو خواست تا به اجرای تعهدات خود مبنی بر همکاری با دیوان در انجام تحقیق و تعقیب پایبند باشند. با این حال، البشیر تا سال ۲۰۱۶ آزادانه به کشورهای چاد، کنیا، جیبوتی، مالاوی، نیجریه، جمهوری دموکراتیک کنگو، آفریقای جنوبی و اوگاندا که عضو دیوان نیز هستند، سفر کرده (Boehme, 2017: 51) و با استقبال و حمایت مقامات این کشورها روبرو شد.

با وجود دستور دیوان مبنی بر بازداشت البشیر، کشورهای موصوف از هر گونه همکاری با دیوان به دلایل پیش‌گفته و همچنین به دلیل مصونیت البشیر به موجب مادهٔ ۹۸ اساسنامه سر باز زدند. در برابر، دیوان (ICC-02/05-01/09, 2011) یادآور شد که کشورهای چاد و مالاوی به تعهدات خود طبق ماده ۸۶ اساسنامه مبنی بر همکاری کامل با دیوان عمل نکرده‌اند و اگر هم به‌دلیل وجود مصونیت، مشکلی در اجرای درخواست وجود داشته، موظف بوده‌اند که طبق مادهٔ ۱۹۵ (۱) آیین دادرسی و ادله هر گونه اطلاعات مرتبط با معاضدت دیوان در اجرای مادهٔ ۹۸ را ارائه می‌دادند. به اعتقاد دیوان، این کشورها در

بیان دلیل عدم همکاری به قطعنامه‌های مختلف صادره از سوی اتحادیهٔ آفریقا[1] که به موجب آن‌ها اعضای این اتحادیه در رابطه با حکم بازداشتِ البشیر ملزم به عدم همکاری با دیوان هستند، استناد می‌کنند. اما تنها توجیه قانونیِ ارائه شده از سوی اتحادیهٔ آفریقا مبنی بر موافقِ اساسنامه بودن عدم همکاری با دیوان، مادهٔ ۹۸ (۱) اساسنامه[2] در مورد مصونیت‌های سیاسی سران دولت‌هاست.

در واپسین رویداد، زمانی‌که البشیر در سال ۲۰۱۷ به مناسبت شرکت در اجلاس سران اتحادیهٔ عرب در اردن حضور یافت، این کشور به استناد مصونیتِ سیاسیِ البشیر از دستگیری و تحویل وی به دیوان امتناع نمود. شعبهٔ مقدماتی به استناد بند ۲ مادهٔ ۲۷ اساسنامه، مصونیت سران دولت‌ها را مانع دستگیری ایشان ندانست و ضمن حکم به عدم همکاری اردن، این موضوع را به مجمع کشورهای عضو و شورای امنیت ارجاع داد. پس از تجدیدنظرخواهی از این حکم، شعبهٔ تجدیدنظر دیوان در ماه می ۲۰۱۹ هر چند ارجاع عدم همکاری به مراجع یاد شده را خارج از اختیار شعبهٔ مقدماتی اعلام نمود، حکم به عدم همکاری اردن و اتحادیهٔ آفریقا با دیوان را تأیید نمود و بیان داشت که این کشورها نمی‌توانند به ماده ۹۸ (۱) اساسنامه استناد کنند؛ چرا که اصل در حقوق بین الملل این است که مصونیت سران دولت‌ها مانع پیگرد قانونی توسط دیوان نیست. چنین مصونیتی در برابر دادگاه‌های بین‌المللی بارها مردود اعلام شده است و پیشینهٔ آن به جنگ جهانی اول باز می‌گردد. پرونده‌های زیادی علیه سران دولت‌ها در دیوان مطرح شده و می‌شود و میزان پیگردهای قضایی ایشان در حال افزایش است. همچنین، اساسنامه اکنون به امضای ۱۲۰ کشور

---

۱. برای نمونه ر.ک.

African Union, Assembly, "Decision on the Meeting of African States Parties to the Rome Statute of the International Criminal Tribunal (ICC) Doc. Assembly/AU/13(XIII)", 3 July 2009, Assembly/AU/Dec.245(XIII) Rev. 1 ("3 July 2009 AU Decision"), para. 10; African Union, Assembly, "Decision on the Progress Report of the Commission on the Implementation of Decision Assembly/AU/Dec.270(XIV) on the Second Ministerial Meeting on the Rome Statute of the International Criminal Court (ICC) Doc. Assembly/AU/10(XV)", 27 July 2010, Assembly/AU/Dec.296(XV), paras. 5-6; African Union, Assembly, "Decision on the Implementation of the Decisions on the International Criminal Court (ICC) Doc. EX.CL/639(XVIII)", 30-31 January 2011, Assembly/AU/Dec. 334(XVI), para. 5; African Union, Assembly, "Decision on the Implementation of the Assembly Decisions on the International Criminal Court - Doc. EX.CL/670(XIX)", 30 June-1 July 2011, Assembly/AU/Dec. 366(XVII) ("30 June-1 July 2011 AU Decision"), para. 5.

۲. به موجب این ماده: «۱. دیوان نمی‌تواند درخواستی برای تحویل یا همکاری ارائه دهد که دولت مورد درخواست را مجبور کند که برخلاف تعهدات خود مطابق حقوق بین الملل در رابطه با مصونیت سیاسی یا دیپلماتیک اشخاص یا اموال دولت ثالث به عهده دارد عمل کند، مگر اینکه دیوان بتواند نخست همکاری آن دولت ثالث را به منظور چشم‌پوشی از مصونیت جلب کند.»

عضو رسیده است که همگی موافق عدم مصونیت رؤسای دولت‌ها هستند و مادهٔ ۲۷ (۲)[1] حکایت از چنین اجماعی دارد. تفسیر مادهٔ ۹۸ (۱) به گونه‌ای که عدم دستگیری و تحویل البشیر به دلیل مصونیت، توجیهی برای عدم همکاری با دیوان شود، کاملاً مغایر با هدف اساسنامه و تشکیل دیوان است. نهایت اینکه حقوق بین‌الملل عرفی برای رییس دولتی که مرتکب جنایات بین‌المللی شده هیچ مصونیتی قائل نیست و از این رو، هیچ تعارضی بین تعهدات کشورهای عضو در قبال دیوان و تعهدات آن‌ها بر اساس حقوق بین الملل عرفی وجود ندارد. بنابراین، مادهٔ ۹۸ (۱) اساسنامه اعمال نمی‌شود.

با این اوصاف، دلیل اصلی عدم همکاری اعضای اتحادیهٔ آفریقا با دیوان، به تفاوت استناد آن‌ها به موادی از اساسنامه باز می‌گردد که یکی دلالت بر مصونیت رؤسای دولت‌ها و دیگری دلالت بر عدم مصونیت دارد. اتحادیهٔ آفریقا به استناد مادهٔ ۹۸ (۱) خود را موظف به عدم همکاری با دیوان و در نتیجه عدم دستگیری و تحویل البشیر می‌داند، اما دیوان با استناد به مادهٔ ۲۷ (۲) اساسنامه با اعلام عدم مانعیت مصونیت رؤسای دولت‌ها برای اعمال صلاحیت دیوان، بر الزام به همکاری کشورهای آفریقایی عضو دیوان تأکید می‌نماید. حال، اینکه استدلال کدام یک از طرفین، از قدرت بیشتری برخوردار است و آیا می‌توان در پروندهٔ مورد بحث، طبق مادهٔ ۲۷ (۲) عمل نمود یا مادهٔ ۹۸ (۱) نیازمند پژوهشی مستقل است.[2]

مورد دیگر از موارد عدم همکاری با دیوان، در پروندهٔ محمود الورفَلی صورت گرفته است. وی که یک فرماندهٔ نظامی نیروهای موسوم به ارتش ملّی لیبی بود، به اتهام ارتکاب جنایت جنگی از نوع قتل در بستر مخاصمات مسلحانهٔ غیر بین‌المللی از سوی دیوان تحت تعقیب قرار گرفت و متهم به دخالت مستقیم در ارتکاب جنایت جنگی در طی هفت رخداد شد که منجر به کشته شدن ۳۳ نفر در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ در شهر بنغازی و نواحی پیرامونی آن در لیبی گردید. دادستان دیوان در ارتباط با صدور حکم بازداشت الورفلی اعلام کرد که به تمام طرف‌های درگیر در لیبی، از جمله به فرماندهان و سایر مقامات ارشد هشدار داده شده است که می‌بایست با کمکِ نیروهای خود از وقوع جنایات دَدمنشانه جلوگیری کنند؛ چرا که چنین جرایمی تحمل‌پذیر نبوده و در مورد شروع به بررسی پرونده‌های جدیدِ مرتبط با اساسنامه تا آنجایی

---

۲. طبق این بند از ماده: «مصونیت‌ها یا قواعد دادرسی ویژه‌ای که (خواه به موجب حقوق ملّی و خواه بر اساس حقوق بین الملل) ممکن است در مورد سِمت رسمی یک شخص لحاظ شود، مانع از اعمال صلاحیت دیوان بر شخص مذکور نخواهد بود.»

۱. برای مطالعهٔ بحثی پیرامون تعارض‌های مواد ۲۷ و ۹۸ اساسنامه و تصمیم‌گیری در مورد الزام به هر نوع همکاری کشورهای عضو با دیوان یا عدم آن در مورد افراد دارای مصونیت ر.ک.

- Akande, D. (2004). International Law Immunities and the International Criminal Court, the American Journal of International Law, 98(3), 407-433.

که این جرایم تحت صلاحیت دیوان قرار می‌گیرند، تردیدی وجود ندارد. با این همه، مقامات لیبی که مسؤولیت اصلی دستگیری و تسلیم الورفلی را برعهده داشتند، از هرگونه همکاری سر باز زدند تا جایی که دادستان از جامعه‌ی بین‌المللی درخواست نمود که در صورت نیاز برای تضمین بازداشت و تحویل فوری الورفلی به دیوان مشارکت و همکاری کنند. شعبهٔ مقدماتی در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ دو بار حکم بازداشت الورفلی را صادر کرد، اما در سال ۲۰۲۲ به دلیل ترور و مرگِ وی از این حکم عدول نمود و پروندهٔ الورفلی مختومه شد (ICC-01/11-01/17, 2022).

مقاومت کشورهای آفریقایی به صورت عدم همکاری تاکنون نتوانسته بر مرجعیت دیوان برای تحقق عدالت کیفریِ جهانی خدشه وارد کند و آن را از پیگیری وضعیت‌های ارجاع شدهٔ مربوط به قارهٔ سیاه بازدارد. گرچه توجه به برخی دلایل عدم همکاری می‌تواند موجب رفع یا کاهش برخی ایراداتِ رویه‌ای و گرفتن بهانه از دست مقامات آفریقایی شود.

- **پایان دادن به عضویت:** پس از گذشت بیش از یک دهه از تأسیس دیوان، دولت‌های آفریقاییِ عضو، سازِ ناسازگاری‌شان را از جنبه‌های متعددی از جمله خروج یا تهدید به خروج از دیوان کوک کرده‌اند. به اعتقاد سرانِ این دولت‌ها، دیوان با در پیش گرفتنِ رفتاری مغرضانه نسبت به قارهٔ آفریقا چنین وانمود می‌کند که تمامی جنایات خطیر بین‌المللی تنها در این قاره و از سوی آفریقایی‌ها رخ می‌دهند و نسبت به جنایات مشابه در سایر قاره‌ها به نحو آگاهانه‌ای بی‌تفاوت است (Kokko, 2016, p. 1). به همین دلیل چهار کشور آفریقاییِ کنیا، آفریقای جنوبی، اوگاندا و بروندی عزم خود را برای خروج جزم کرده‌اند. در سپتامبر ۲۰۱۳ پارلمان کنیا رأی بر خروج از دیوان داد. آفریقای جنوبی که پس از امتناع از دستگیری البشیر مورد هجمه قرار گرفته بود، ایدهٔ خروج از دیوان را مطرح نمود. در اواسط دسامبر ۲۰۱۴ اوگاندا ضمن حمایت از اقدام دو کشور موصوف، قصد خود را مبنی بر خروج اعلام نمود. سه سال بعد نیز بروندی به عضویت خود در دیوان پایان داد (Alfa Shaban, africanews, 2016). با وجود این، این مسأله منحصر به کشورهای آفریقایی نیست. پس از آنکه رییس جمهور فیلیپین به دلیل ارتکاب جنایت علیه بشریت در جریان قتل عام مرتکبان مواد مخدر در سال ۲۰۱۶ مورد تعقیب دیوان قرار گرفت، ضمن تهدید دادستان دیوان، تصمیم به خروج کشورش از عضویت در این نهاد گرفت(Gutierrez, nytimes, 2019). بر این اساس، رؤسا و مقامات بلندپایهٔ تقریباً تمامی کشورهایی که از دیوان خارج گشته‌اند، مرتکب یکی از جنایات بین‌المللی شده‌اند که برای فرارِ علی‌الادعا از چنگال عدالت، راهِ آبرومندانه‌تری جز خروج نیافته و با طرح ادعاهای بدبینانهٔ همیشگی سعی در سرپوش گذاشتن بر جنایات‌شان و بی‌گناه جلوه دادنِ خود نموده‌اند.

به نظر می‌رسد که اقدامات یاد شده از آن دسته مقاومت‌هایی نباشد که دوام و بقای دیوان را تحت‌تأثیر قرار دهد؛ زیرا به موجب ماده‌ی ۱۲۶ اساسنامهٔ رم، حد نصاب لازم‌الاجرا شدن معاهدهٔ دیوان، عضویت ۶۰ کشور در آن است و حتی اگر چنین فرض شود که تمامی ۳۳ کشور آفریقایی از دیوان خارج شوند، همچنان با وجود حدودِ ۹۰ عضو، دیوان می‌تواند به فعالیت خود ادامه دهد. همچنین، از این لحاظ که تنها راهِ دخالت دیوان برای تعقیب و محاکمهٔ مرتکبان جنایات، عضویت دولتِ متبوعِ آن‌ها در دیوان نیست و طبق بند ب مادهٔ ۱۳ اساسنامه، شورای امنیت می‌تواند هر وضعیتی که در آن یک یا چند جنایت بین‌المللی ارتکاب یافته است، به موجب فصل هفتم منشور ملل متحد به دادستان ارجاع دهد، خروج مانعی بر سر راه اقدامات دیوان نخواهد بود. گرچه صاحب‌منصبانِ مرتکبِ جنایات بین‌المللی برای مخفی ماندنِ این جنایات از ابزارِ خروج از عضویت استفاده می‌نمایند و با تبلیغات وسیعِ سیاسی سعی در تطهیر چهرهٔ خود در عرصهٔ بین‌المللی دارند، اساساً خروج از عضویت به موجب بند ۱ مادهٔ ۱۲۷ یکی از حقوق پیش‌بینی‌شده برای دولت‌های عضو معاهدهٔ دیوان است. افزون بر این، بند ۲ مادهٔ ۱۲۷ اساسنامه به عدم تأثیر خروج کشورها از دیوان بر انجام تعهداتِ زمان عضویت آن‌ها مبنی بر همکاری با دیوان در رابطه با تحقیقات و رسیدگی‌های کیفری تصریح می‌نماید.

بنابراین می‌توان گفت که خروج چند کشور از عضویتِ دیوان به مثابه نوعی مقاومت خفیف در برابر اقدامات تحقیقی دیوان یا اجرای آرا، موجب انحلال دیوان یا اختلال جدی در کارِ آن نمی‌شود. با همه‌ی این‌ها، تأثیر خروج از عضویت را نمی‌توان یکسره نادیده گرفت و از تضعیف و تحت‌الشعاع قرار گرفتن مقبولیت سیاسی دیوان سخن نگفت (Bahmaei & Ramezani Ghavamabdi, 2017, p. 10). در واقع، خروج چشمگیرِ دولت‌های عضو می‌تواند به مثابه کابوسی باشد که همگان باید از آن بترسند، به‌ویژه آن‌هایی که فروپاشی جامعهٔ ملل را هنوز فراموش نکرده‌اند (Ambos, 2015, p. 2322).

- **تأسیس دادگاه‌های جدید و موازی‌کاریِ قضایی:** دولت‌ها می‌توانند مقاومت خود را با فرایندهای رسیدگیِ دیوان با تأسیس محاکم منطقه‌ای نشان دهند. به این معنا که چندین دولت که همگی از روند دادرسی و نحوهٔ برخوردِ دیوان با خود ناراضی بوده و ضرورت مقاومت در برابر دیوان را دریافته‌اند، تشریک مساعی کرده و به تأسیس دادگاهی موقتی در سطح منطقه‌ای مبادرت نمایند. چه بسا این کار بسته به دامنه‌اش و توفیق این دادگاه‌ها در دستیابی به عدالت، اعتبار و جایگاه دیوان را به مثابه تنها محکمهٔ کیفری دائمیِ جهانی زیر سؤال بُرده و آن را به نهادی تشریفاتی تبدیل کند.

یکی از مواردی که گروهی از کشورها دست به چنین اقدامی زده‌اند، تأسیس دیوان کیفری آفریقایی یا

شعبهٔ فوق‌العاده‌ی سنگال با همکاری و توافق اتحادیهٔ آفریقا و دولت سنگال در سال ۲۰۱۲ برای محاکمهٔ دیکتاتورِ سابق چاد، حیسن هابره، بوده است (Ramezani Ghavamabadi, 2013, p. 90). تأسیس این شعبه ریشه در بی‌اعتمادی دولت‌های آفریقایی به تحقق عدالت از سوی دیوان دارد. به اعتقاد این دولت‌ها، نظام کنونی عدالت کیفری بین‌المللی از یک سو، ابزار استعمار نو و امپریالیسم قضایی است. به اعتقاد آفریقایی‌ها این عدالت ابزاری است که غرب صرفاً برای محاکمهٔ سران و مقامات آفریقایی طراحی کرده است. از سوی دیگر، نگرانیِ آفریقایی‌ها این است که نظام موصوف حاکمیت ملّی‌شان را تضعیف می‌کند (Manirakiza, 2009, pp. 31&34).

حیسن هابره از سال ۱۹۸۲ رئیس مستعمرهٔ فرانسه در چاد و رییس جمهور این کشور بود تا اینکه در سال ۱۹۹۰ توسط ادریس دبی، رئیس جمهور بعدی برکنار شد. هابره پس از آن در سنگال در تبعید به سر برد. وضعیت پروندهٔ وی به صورتی بوده که پس از شکایت عده‌ای از قربانیان، دادگاه‌های چاد، سنگال و بلژیک به ترتیب، مبتنی بر اصل صلاحیت سرزمینی، جهانی و شخصیِ مبتنی بر تابعیت بزهدیده صلاحیت رسیدگی داشته‌اند. بلژیک از سنگال درخواست استرداد هابره را نمود که با مخالفت این کشور روبه‌رو شد. سپس، به نشانهٔ اعتراض، این موضوع را در دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح کرد. دیوان به سنگال دستور داد هابره را به بلژیک مسترد کند. در همین زمان، پس از برگزاری انتخابات در سال ۲۰۱۲، مَکی‌سال رئیس جمهور سنگال شد. وی ضمن قول به برگزاریِ هرچه سریع‌تر دادگاه رسیدگی به جنایات هابره، با دستورِ استردادِ دیوان مخالفت کرد و با طرح ادعاهای پیش‌گفته، تحقق عدالت از سوی یک کشور غیرآفریقایی را مورد تردید قرار داد. شعبهٔ فوق العادهٔ سنگال در ماه می ۲۰۱۶ هابره را بر اساس اتهامات مطرح شده علیه او نظیر قتل، تشکیل دادگاه‌های صحرایی و اعدام‌های بدون محاکمه، آدم‌ربایی و به دنبال آن ناپدید شدن اجباری، شکنجه و به طور کلّی جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی به حبس ابد محکوم کرد (Bahman Tajani & Mirfalah Nasiri, 2015, p. 46).

تأسیس شعبهٔ فوق‌العاده با صلاحیت‌های مشابه دیوان، موضع‌گیری صریحی علیه این نهاد و منصهٔ بدگمانیِ دولت‌های آفریقایی به عدالت کیفری بین‌المللی است. با این حال، افزون بر وجود ابهام در تعریف قلمرو و حدود صلاحیت شعبهٔ موصوف با دیوان، سازمان ملل متحد و سایر مراجع ملّی (Zamani, 2013, p. 62)، این شعبه برخلاف ادعاهایش نتوانسته به نحو بایسته و کارامدی اقدامات جدی و مؤثری را برای تحقق عدالت کیفری در قارهٔ آفریقا انجام دهد؛ چرا که «فرایند رسیدگی در چنین محاکمی مستلزم صَرف هزینه‌های بسیار است، در حالی که آفریقا برای تأمین هزینه‌های اجلاس خود با سختی مواجه است و مسألهٔ

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

تأمین بودجهٔ یک محکمهٔ آفریقایی نیز از موارد قابل توجه است» (Alipour, 2019, p. 183). بنابراین، تحقق عدالت در قارهٔ آفریقا و آرمان بی‌کیفرمانیِ جنایت‌کاران بین‌المللی، تنها در حد شعار و به مثابه ابزاری در جهت مخالفت با دیوان باقی مانده است.

• **تحریم مقاماتِ قضایی دیوان:** تحریم ریشه در سیاست‌های اتخاذی دولت ایالات متحده در دوران جنگ سرد دارد. «هدف از اِعمال تحریم‌ها ایجاد سختی است یا به عبارت بهتر ایجاد درد و ناکامی، به نوعی که کشور هدف تحریم‌ها رفتار خود را تغییر دهد.» (Nephew, 2018, p. 9). پس از جنگ جهانی دوم تا زمان فروپاشی رژیم شوروی در سال ۱۹۹۱، آمریکا دست به سلسله اقدامات گسترده‌ای زد که از جملهٔ آن‌ها تحریم اقتصادی شوروی و هم‌پیمانانِ آن موسوم به کشورهای بلوک شرق بود. سیاست تحریمی آمریکا نه تنها پس از فروپاشی شوروی ادامه یافته، بلکه محدود به تحریم اقتصادی نشده است. گستردگی تحریم‌ها تا اندازه‌ای است که برخی از آن با عناوینی چون «بیماریِ همه‌گیرِ جدید»، «جنون تحریم‌ها» و «اشتهای سیری‌ناپذیرِ آمریکا» یاد می‌کنند (Helms, 1999, p. 2).

کمتر از یک ماه پس از حملات تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و انفجار برج‌های مرکز تجارت جهانی در نیویورک از سوی القاعده، دولت وقت آمریکا با ادعای مبارزه علیه تروریسم به افغانستان حمله کرد. در مدت حضور نظامی آمریکا در این کشور جنایات گوناگونی نظیر جنایت علیه بشریت از طریق قتل، زندانی کردن یا سایر محرومیت‌های شدید از آزادی فیزیکی و همچنین جنایات جنگی از رهگذر قتل، رفتار بی‌رحمانه، شکنجه و غیره علیه غیرنظامیانِ افغانی ارتکاب یافت. پس از آنکه افغانستان در سال ۲۰۰۳ به عضویت دیوان درآمد، دادستان دیوان در سال ۲۰۰۷ به موجب مادهٔ ۱۵ اساسنامه، ضمن تهیهٔ گزارشی، وضعیت افغانستان را به شعبهٔ مقدماتی برای صدور مجوز تحقیقات پیرامون جنایات ارتکابی آمریکا از تاریخ اول می ۲۰۰۳ –تاریخ لازم‌الاجرا شدن اساسنامه در مورد افغانستان– اعلام نمود(ICC-02/17-7-Red, 2017) و دیوان به موجب قسمت نخست بند ۲ مادهٔ ۱۲ اساسنامه صلاحیت خود را احراز کرد.

شروع تحقیقات دیوان در مورد جنایات آمریکایی‌ها در افغانستان هم‌زمان با به قدرت رسیدن دونالد ترامپ بوده و سیاست‌های اتخاذی ترامپ نیز در قبال توافقات بین‌المللی به‌طور کلی با ابتنای بر سوءظن بوده است. به باور وی راهبردهای رؤسای جمهور پیشین آمریکا در زمینه‌ی اشاعه‌ی لیبرال دموکراسی در جهان، شکست‌خورده و هزینه‌بَر بوده و ضرورت ایجاب می‌کند با تمرکز بر قدرت عریان، منافع و امنیت ملّی آمریکا تأمین گردد (Nejati & Mohamadi, 2020, p. 139). در سایهٔ چنین سیاستی، کیفیتِ رویارویی دولت آمریکا با دیوان، به‌ویژه به‌دلیل عدم عضویت در آن، پیش‌بینی‌پذیر است. به عبارت دیگر، تحقیق

دادستان دیوان از نظامیان آمریکایی به اتهام ارتکاب جنایات بین‌المللی در افغانستان با مقاومت و واکنش منفی آمریکا همچون تحریم مقامات قضایی دیوان مواجه خواهد شد.

در آوریل سال ۲۰۱۹ ایالات متحده، روادید فاتو بنسودا، دادستان دیوان در پروندهٔ افغانستان را به‌دلیل تحقیقات وی از این کشور لغو و اعلام نمود که دیوان باید منتظر عواقب این اقدام خود از جمله محدودیت‌های سفر و تحریم‌های اقتصادیِ احتمالی باشد (Shah, lawfareblog, 2019). همچنین، به موجب دستور اجرایی ترامپ در سال ۲۰۲۰ با عنوان «مسدود کردنِ اموال اشخاص معینِ مرتبط با دادگاه کیفری بین‌المللی»، کلیه‌ی دارایی و منافع اشخاصی که در راستای تعقیب، تحقیق یا بازداشت کارکنانِ نظامیِ آمریکا با دیوان همکاری می‌کنند، در ایالات متحده مسدود خواهد شد و قابل انتقال، پرداخت، برداشت یا معامله به نحو دیگر نخواهد بود (Executive Order, federalregister, 2020). در نتیجهٔ این تحریم‌ها، شعبهٔ دوم مقدماتی دیوان ضمن رد درخواست دادستان، انجام تحقیقات در وضعیت افغانستان را به نفع عدالت ندانست. همچنین، ضمن شرح سازکار منافع عدالت، بیان شد که الزام نفع عدالت برای پرهیز از درگیر شدن در تحقیقاتی است که احتمالاً نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت و با صدور مجوز، انجام تحقیقاتِ سریع و دقیق از سوی دادستان بسیار دشوار خواهد بود (ICC-02/17-33, 2019: 11-13). پس از اعتراض دادستان به رأی شعبهٔ مقدماتی، شعبهٔ تجدیدنظر دیوان با این استدلال که شعبهٔ مقدماتی در تفسیر خود از شرط نفع عدالت دچار اشتباه شده، مجوز انجام تحقیقات را صادر کرده است (ICC-02/17-138, 2020, p. 3).

به این ترتیب، گرچه در جدال حقوقی و سیاسی بین آمریکا و دیوان، پیروزی نهایی از آن دیوان بوده است، انفعالِ شعبهٔ مقدماتی در برابر آمریکا و ردِ درخواست مجوز به‌دلیل تهدیدات آمریکا و اِعمال تحریم‌ها این نگرش را ایجاد کرده است که این کشور نه تنها هیچ‌گونه همکاری در رسیدگی به این وضعیت نخواهد کرد، بلکه از تمام توان اقتصادی، سیاسی و اعتبار بین‌المللی خود برای ناکام گذاشتن دیوان بهره خواهد گرفت (Seyyedzadeh Sani & Tahan Toroqi, 2021, p. 192). موضوعی که می‌تواند در ارزیابی نهایی کشورهای عضو از میزان استقلال دیوان در برابر ابرقدرت‌ها تأثیری نامطلوب بر جای نهد.

- **عدم پذیرش صلاحیت**: در مواردی که اصل بر صلاحیت دولت‌های ملّی برای رسیدگی به جرایم بین‌المللی باشد و صلاحیت مراجع کیفری بین‌المللی به‌صورت استثنائی و تحت شرایطی احرازپذیر باشد، ممکن است آن دولت به هر دلیل در پذیرش شرایط برای احراز صلاحیت مرجع کیفری بین‌المللی از خود

مقاومت نشان دهد و همچنان خود را صالح به رسیدگی بداند.

از جمله پرونده‌هایی که به‌روشنی دلالت بر این شکل از مقاومت دارد، پروندهٔ جنایات ارتکابیِ سیف الاسلام قذافی می‌باشد. به گزارش دادستانِ وقت دیوان، از ۱۵ فوریه ۲۰۱۱ تا حداقل ۲۸ فوریه ۲۰۱۱، نیروهای امنیتی لیبی، اقدام به قتل صدها غیرنظامی، شکنجه، اعمال خشونت نظامی علیه تظاهرکنندگان غیر مسلح و تجاوز هدفمند گروهی علیه غیرنظامیان نموده‌اند (ICC-01/11-01/11, 2022). یکی از این متهمان، سیف الاسلام قذافی است که گرچه مقام رسمی نداشته، اما جانشینِ معمر قذافی و از تأثیرگذارترین فرد در سرکوب تظاهرات غیر نظامیان علیه رژیم بوده است. به همین منظور، قرار جلب او صادر و به مقامات لیبی اعلام شد که سیف الاسلام را تحویل دهند. با این وجود، شورای ملی انتقالی لیبی، در ۱۹ فوریه ۲۰۱۱ از دستگیری سیف الاسلام قذافی در نزدیکی شهر بیابانی اوباری در جنوب غرب لیبی خبر داد. پس از دستگیری وی، مقامات لیبی درخواست تحویل سیف الاسلام را رد کردند. در ۱ می ۲۰۱۲، دولت لیبی قابل پذیرش بودن پروندهٔ سیف الاسلام را به دلیل تکمیلی بودن صلاحیت دیوان به چالش کشید. به اعتقاد مقامات لیبی، دیوان جایگزین نظام‌های عدالت کیفری ملی نمی‌شود، بلکه مکمل آن‌هاست و به موجب مادهٔ ۱۷ اساسنامه، می‌تواند فقط در صورت عدم تحقیق یا تعقیب از سوی دولت مربوطه یا عدم توانایی یا تمایل واقعی دولت به انجام این کار، افراد را مورد پیگرد و محاکمه قرار دهد. در ۳۱ می ۲۰۱۳، شعبهٔ مقدماتیِ اول اعتراض به قابل پذیرش بودن پروندهٔ سیف الاسلام را رد کرد و به این نتیجه رسید که لیبی واقعاً قادر به انجام پیگرد قانونی نیست (ICC-01/11-01/11, 2022). البته این ادعای دیوان چندان مورد پذیرش نیست؛ چرا که اقدامات دولت لیبی مانند دستگیری قذافی، انجام تحقیقات در مورد جرایم وی و استماع شهادت شهود همگی حکایت از توانایی دولت لیبی برای رسیدگی دارند. نکتهٔ در خور تأمل آنکه دیوان به توانایی دولت لیبی در مورد متهمِ دیگر جنایات واقع شده در لیبی، عبدالله السنوسی، با وجود اتهامات مشترک با قذافی، اذعان نموده است و عملکرد متعارض دیوان در احراز صلاحیت، چندان موجه نیست (Gholami & Seyyedzadeh Sani, 2019, p. 87).

به هر رو، چنانچه چالش‌های ایجاد شده بین مقامات لیبی و دیوان در مورد پذیرش صلاحیت ذاتی یا تکمیلی در سایر پرونده‌ها به شکل فزاینده‌ای تکرار و تبدیل به رویه‌ای جاری شود، دیوان را عملاً به نهادی تشریفاتی تبدیل خواهد کرد.

- **مانع‌تراشی در برابر تحقق اهداف دیوان:** یکی از مهم‌ترین دلایل تأسیس دیوان، اجرای عدالت و جلوگیری از بی‌کیفرمانیِ مرتکبان جرایم بین‌المللی است (Jafari, 2013, p. 87). به عنوان نمونه در

دیباچهٔ اساسنامه تصریح شده که شدیدترین جنایات بین‌المللی که موجب نگرانی جامعهٔ بین‌المللی به عنوان کل می‌شود، نباید بی‌مجازات بماند و اعضای دیوان مصمم به پایان دادن به بی‌کیفرمانیِ مرتکبین این جنایات هستند. با این حال، ممکن است برخی کشورها به‌ویژه آن‌هایی که عضو دیوان نیستند نظیر آمریکا، در راه تحقق این هدف سنگ‌اندازی کنند. از جمله دلایل آن‌ها برای چنین کاری می‌تواند تقدم مطلق قانون ملّی بر اساسنامهٔ دیوان، محافظت از اتباع خویش در عرصهٔ جهانی، نارضایتی از آرای صادره و مسائلی از این دست باشد.

به موجب مادهٔ ۱۳ اساسنامهٔ رم، در مورد جنایات بین‌المللی در مادهٔ ۵ اساسنامه (جنایات نسل‌کشی، علیه بشریت، جنایت جنگی و تجاوز) دیوان با سه شیوه اعمال صلاحیت می‌کند که در دو مورد آن (بندهای الف و ج) یعنی ارجاع وضعیت از سوی کشور عضو اساسنامه و انجام تحقیقات از سوی دادستان رأساً و بر اساس اطلاعات به دست آمده، عضو بودن یک یا چند کشور که جنایت در آن رخ داده، ضروری است. به عبارت دیگر، طبق این دو بند، تا زمانی که یک کشور، عضو اساسنامهٔ دیوان نباشد، این مرجع نمی‌تواند به جنایات ارتکابی اتباع آن رسیدگی نماید. به موجب بند الف مادهٔ ۱۲، دیوان در صورتی می‌تواند در این دو مورد اعمال صلاحیت نماید که حداقل یکی از کشورهایی که جنایت در قلمرو سرزمینی آن ارتکاب یافته، عضو دیوان باشد، ولو دولتِ متبوع متهم، عضو دیوان نباشد. در این راستا مادهٔ ۹۸ اساسنامه تکلیفِ کشورهای عضوی را که دارای شرایط پیش‌گفته‌اند، از جهت تحویل مرتکبان جنایات بین‌المللی به دیوان برای تحقیق و محاکمه روشن کرده است. طبق بند ۲ این ماده: «دیوان نمی‌تواند تحویلی را درخواست نماید که دولت مورد درخواست مجبور شود برخلاف تعهداتی عمل نماید که به موجب قراردادهای بین‌المللی رضایت دولت فرستنده برای تحویل شخصی از دولت مزبور به دیوان لازم باشد...» بنابراین، اگر کشورِ عضوی که با کشور متبوع متهمی که باید به دیوان تحویل داده شود، قراردادی منعقد کرده باشد، ضرورت دارد ابتدا رضایتِ کشورِ طرف قرارداد را اخذ نماید. در غیر این‌صورت، امکان تحویل متهم وجود ندارد.

این مقرره به طور بالقوه می‌تواند مانعی برای تحقق هدف جلوگیری از بی‌کیفرمانی مرتکبان جنایات باشد؛ به این صورت که کشورهای غیر عضو دیوان هر چه بیشتر با انعقاد موافقت‌نامه‌های بین‌المللی با کشورهای عضو، شرایط تحقق بند ۲ مادهٔ ۹۸ را فراهم کرده و به دنبال آن، عدم رضایت خود را از تحویل اتباع‌شان به دیوان اعلام دارند و بدین‌گونه مانع تحقق عدالت شوند. این مسأله، مصداق بارز مقاومت در برابر دیوان است. یکی از همین کشورها که سال‌هاست چنین روشی را در پیش گرفته، ایالات متحدهٔ آمریکاست.

آمریکا در ۳۱ دسامبر ۲۰۰۰ اساسنامهٔ رم را امضا کرد، اما سه سال بعد در ۶ می ۲۰۰۳ ضمن ارسال نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل قصد خود را مبنی بر عدم تصویب اساسنامه اعلام نمود و با این کار هیچ تعهدی به خودداری از اقدامات مغایر با اساسنامه ندارد (et al,. 2006, p. 161). یکی از اقدامات، ایجاد مانع برای جلوگیری از بی‌کیفرمانی شهروندان آمریکایی در صورت ارتکاب جنایات بین‌المللی است. برای پیشبرد این هدف، ایالات متحده پیش‌نویس موافقتنامه‌های دوجانبه را بر اساس بند ۲ مادهٔ ۹۸ تنظیم کرد.[1] این قراردادها به طور یکسان بین دولت‌های عضو و غیر عضو اساسنامه منعقد گشته است. هدف از توافقات دوجانبه این بوده که یک دولت را ملزم به تسلیم اتباع ایالات متحده به این کشور به جای دیوان کند. ایالات متحده بسته به رابطهٔ یک کشور با دیوان سه نوع قرارداد دو جانبه را منعقد می‌کند. اگر کشوری عضو اساسنامه باشد، ایالات متحده در مورد توافق متقابل یا غیر متقابل مذاکره می‌کند. در توافق‌های دوجانبه‌ی متقابل، هر دو کشور توافق می‌کنند که اتباع یکدیگر را به دیوان تحویل ندهند. در قراردادهای غیر متقابل، تنها کشورِ طرفِ قرارداد با آمریکا موافقت می‌کند که اتباع ایالات متحده را به دیوان تسلیم نکند. اگر کشوری عضو اساسنامه نباشد، ایالات متحده در مورد توافق دوجانبه‌ای مذاکره می‌کند که از اعزام اتباع آمریکایی به کشور ثالث جلوگیری نماید. این امر مانع از آن می‌شود که کشور غیر عضو، یک شهروند ایالات متحده را به کشوری تحویل دهد که می‌تواند آن تبعه را به دیوان تسلیم کند (Eubany, 2003, pp. 119 & 120).

اقدام دیگری که آمریکا در راستای هدف مورد بحث انجام داده، تصویب قانون حمایت از نظامیان آمریکایی[2] از سوی کنگره در سال ۲۰۰۲ بوده است. این قانون که به منظور اعلام رسمی مخالفت با دیوان و صلاحیت آن تصویب شد، رئیس جمهور را ملزم می‌کند که از انتقال اطلاعات طبقه‌بندی شدهٔ امنیت

---

۱. اینکه آیا این موافقت‌نامه‌ها قانونی تلقی می‌شوند یا خیر؟ محل اختلاف است. برخی از مفسران ادعا می‌کنند که موافقت‌نامه‌های مادهٔ ۹۸ کاملاً در محدودهٔ همین ماده است. دیگران مخالف هستند و می‌گویند که آن‌ها در محدودهٔ هدف اصلی اساسنامهٔ رم نیستند و بنابراین نباید طبق مادهٔ ۹۸ (۲) قانونی باشند؛ چرا که هدف از ایجاد دیوان جلوگیری از بی‌کیفرمانیِ برخی از فاحش‌ترین جنایات در جهان بود. لذا ایالات متحده را همچنان باید بواسطه‌ی امضای اساسنامهٔ رم ملزم به رعایت اساسنامه دانست. در حالی که برخی دیگر معتقدند که نباید آن‌ها را ملزم به اساسنامه دانست، چرا که هرگز آن را تصویب نکرده‌اند یا به این دلیل که امضای خود را پس گرفته‌اند. نظر سوم این است که ایالات متحده به عنوان یکی از اعضای سازمان ملل باید به اساسنامهٔ رم احترام بگذارد تا به بند ۳ مقدمهٔ منشور سازمان ملل مبنی بر ضرورت احترام به تعهدات ناشی از قراردادها پایبند باشد. به هر رو، اظهارنظر قطعی پیرامون قانونی یا غیرقانونی بودن انعقاد چنین موافقت‌نامه‌هایی دشوار است. ر.ک.
-Rosén, A. & Jorméus Gruner, V. (2007). Article 98 Agreements: Legal or Not?, Social and Legal Sciences Spring, University of Örebro, p. 32.

2. American Service Members Protection Act of 2002 (ASPA)

ملی و اطلاعات اجرای قانون به دیوان جلوگیری نماید. همچنین رئیس‌جمهور حق دارد نسبت به مأموریت‌های نیروهای حافظ صلح طبق مفاد این قانون عمل کند که در نتیجه، محدودیت‌هایی را در مورد توانایی آمریکا برای شرکت در مأموریت‌های صلح‌بانی با هدف محافظت از نیروهای آمریکایی در برابر تعقیب کیفری توسط دیوان اِعمال می‌کند (Bava & Ireland, 2017, pp. 18 & 22).

هدفی که دیوان برای آن تشکیل شده است، در نتیجه‌ی چنین مانع‌تراشی‌هایی که حکایت از نوعی مقاومت در برابر آن دارد، به سختی دست‌یافتنی بوده و می‌تواند این مرجع کیفری بین‌المللی را به‌صورت نهادی صوری و تشریفاتی درآورد. کافی است چند کشورِ به لحاظِ سیاسی و اقتصادی توسعه‌یافته، با شدت‌بخشیدن به مقاومت‌ها روشی مشابه ایالات متحده را در رویارویی با دیوان در پیش بگیرند تا بود و نبود آن، تقریباً چندان تفاوتی نداشته باشد.

نتیجه‌گیری

گرچه دیوان کیفری بین‌المللی به منظور جلوگیری از بی‌کیفرمانی و محاکمهٔ خطرناک‌ترین مجرمان بین‌المللی تأسیس گشته است، رویهٔ اتخاذی این نهاد در مراحل گوناگون اعم از تعقیب، تحقیق، رسیدگی، صدور حکم یا اجرای آن همواره معرکهٔ اختلاف نظر و اعتراض کشورهای عضو و بعضاً غیرعضو بوده است. یافته‌های پژوهش حاضر گویای آن است که مقاومت‌هایی که تاکنون در برابر دیوان صورت گرفته، ماهیتاً از نوع خفیف بوده و نتوانسته‌اند صلاحیت و اقتدار دیوان را تحت الشعاع خود قرار دهند، به طوری که آن را به نهادی تشریفاتی و بی‌فایده بدل سازند. با وجود این، ممکن است به فراخورِ افزایش شمار مقاومت‌ها، ماهیت بالقوه‌شدیدِ آن‌ها به حالت بالفعل در آید. به‌عنوان نمونه، در حال حاضر، خروج چهار یا پنج کشور عضو از دیوان نمی‌تواند اقتدار دیوان را زیر سؤال ببرد و مقاومت در وضعیت خفیف قرار دارد، اما چه بسا در صورت افزایش شمارِ دولت‌هایی که به عضویت خود در دیوان پایان می‌دهند، مقاومت‌ها ماهیتی شدید به خود گیرند.

برای فائق آمدن بر مشکلات مورد بحث و جلوگیری از تبدیل ماهیتِ مقاومت‌ها از خفیف به شدید، می‌توان پیشنهادهایی ارائه داد. از جمله اینکه دیوان تا حد امکان از سیاسی‌کاری دور بماند و اعضا نیز در صورت عدم رضایت از برخی تصمیمات، طبق شیوه‌های پیش‌بینی‌شده در اساسنامه اقدام نمایند و به این موضوع از جنبهٔ سیاسی ننگرند. یکی از دلایلی که موجب شده کشورهای آفریقایی از درِ مخالفت با دیوان وارد شوند و تصمیم به ایجاد نهادهای قضایی موازی نظیر تأسیس دیوان کیفری آفریقایی بگیرند،

سیاسی‌کاری دیوان در برخی پرونده‌ها بوده است. به اعتقاد آن‌ها علتِ افزایش پرونده‌های مربوط به کشورهای آفریقایی در دیوان، نتیجه‌ی همان رویکرد استعماری کشورهای سفیدپوستِ غربی علیه سیاه‌پوستانِ آفریقایی است. در حالی که اگر نیک بنگریم، متوجه خواهیم شد که از ده وضعیت ناظر بر قارهٔ آفریقا، پنج وضعیتِ اوگاندا، کنگو، جمهوری آفریقای مرکزی یک و دو و مالی توسط خودِ دول آفریقایی ارجاع داده شده است. واپسین پیشنهاد به نقش مهم فعالان سیاسی و مدنیِ کشورها در توجیه دولت‌هایشان بازمی‌گردد. این عده که از جمله نخبگان علمی هر کشوری هستند، می‌توانند با نشان دادن سازِکارهای مناسبِ اعتراض به نهادهای بین‌المللی و برگزاری نشست‌های هم‌اندیشی برای ترویج فرهنگ صلح و آشتی در عرصه‌ی بین‌المللی و اینکه در جهان کنونی بیش از هر زمان دیگر، کشورها نیاز به گفتگو، مذاکره و اشتراک مساعی دارند و تک‌رَوی و اقدامات سلحشورانه در درازمدت نه تنها نتیجه‌ای مطلوب به دنبال ندارد، بلکه به انزوای هر چه بیشتر یک دولت و بسیج جهانی علیه او می‌انجامد، نقش‌آفرینی نمایند.

منابع

African Union, Assembly, "Decision on the Meeting of African States Parties to the Rome Statute of the International Criminal Tribunal (ICC) Doc. Assembly/AU/13(XIII)", 3 July 2009, Assembly/AU/Dec.245(XIII) Rev. 1 ("3 July 2009 AU Decision"), para. 10; African Union, Assembly, "Decision on the Progress Report of the Commission on the Implementation of Decision Assembly/AU/Dec.270(XIV) on the Second Ministerial Meeting on the Rome Statute of the International Criminal Court (ICC) Doc. Assembly/AU/10(XV)", 27 July 2010, Assembly/AU/Dec.296(XV), paras. 5-6; African Union, Assembly, "Decision on the Implementation of the Decisions on the International Criminal Court (ICC) Doc. EX.CL/639(XVIII)", 30-31 January 2011, Assembly/AU/Dec. 334(XVI), para. 5; African Union, Assembly, "Decision on the Implementation of the Assembly Decisions on the International Criminal Court - Doc. EX.CL/670(XIX)", 30 June-1 July 2011, Assembly/AU/Dec. 366(XVII) ("30 June-1 July 2011 AU Decision"), para. 5.

Akande, Dapo (2004). International Law Immunities and the International Criminal Court, *The American Journal of International Law, 98(3),* 407-433.

Alipour, M. (2019). Legal effects of african's withdrawal from the international criminal court, *Journal of Legal Research*, 17(36), 159-187[in Persian].

Alpha Shaban, A. R. (2016). *How to exit the international criminal court*. 2022. Africanews. November 7. Available at: https://www.africanews.com/2016/10/19/how-to-exit-the-international-criminal-court-a-step-by-step-process/

Ambos, K. (2015). T*he Rome statute of international criminal court: A Commentary*, Germany: Beck/Hart.

Bahmaei, M., & Ramazani Ghavamabadi, M. H. (2017). Fulfillment of criminal justice in

Africa; barriers and solutions, *Public Law Studies Quarterly*, 47(1), 1-26 [in Persian].
Bahman Tajani., Sh. & Mirfalah Nasiri, N. (2015). Foundations and effects of ICJ's changing approach in abolishing criminal immunity of heads of states in Hissène Habré case (former president of Chad). *Criminal law Research*, 6(1), 37-64[in Persian].
Bava, J. & Ireland, K. (2017). The American service members' protection act: Pathways to and constraints on U.S. cooperation with the international criminal court, *Eyes on the ICC*, 12, 1_29.
Boehme, F. (2017). 'We chose Africa': South Africa and the regional politics of cooperation with the international criminal court, *International Journal of Transitional* Justice, 11(1), 50-70.
et al. (2006). In the Matter of the Statute of the International Criminal Court and in the Matter of Bilateral agreements Sought by the United States under Article 98(2) of the Statute. The Judiciary Law Journal, 70(55), 157-190 [in Persian].
Eubany, C. (2003). Justice for some - U.S. efforts under article 98 to escape the jurisdiction of the international criminal court, *Hastings Int'l & Comp. L. Rev*, 27(1), 103-130.
Executive Order (2020). Blocking Property of Certain Persons Associated With the International Criminal Court, 2022. Federal register. November 7. Available at: http://unblock. Federalregister.gov/
Ghadir, M.; Setayeshpur, M., & Mahdavi, Z. (2014). Supporting women against sexual violence (Analysis of documents of fourfold generations of international criminal courts). *Family Law and Jurisprudence two* Quarterly, 23(69), 5-30[in Persian].
Gholami, M., & Seyyedzadeh Sani, M. (2019). Geopolitical analysis of the functioning of the international criminal court on the africa continent. *Research Political Geography Quarterly*, 4(1), 63-95[in Persian].
Gutierrez**,** J. (2019). Philippines officially leaves the international criminal court, 2022, the New York Times. November 8. Available *at:* https://www.nytimes.com/2019/03/17/world/asia/philippines-international-criminal-court.html.
Helms, J. (1999). What sanctions epidemic?, U.S. business' crusade, *Foreign Affairs, 78(1),* 2-8.
ICC-02/05-01/09, 2011.
ICC-02/17-7-Red, 2017 1/181 NM PT.
ICC-02/17-33 12-04-2019 30/32 EK PT.
ICC-02/17-138 05-03-2020 35/35 NM PT OA4.
ICC-02/05-01/09, 2021
ICC-01/11-01/11, 2022
Jafari, F. (2013). Analysis of theoretical and philosophical challenges of ICC, *Journal Strategic Studies of Public Policy*, 4(11), 73-108 [in Persian].
Kokko, L. (2016). Beyond the ICC exit crisis, *European Union Institute for Security Studies (EUISS).* Available at: http://www.iss.europea.eu./content/beyond-icc-exit-crisis.
Lommi, L. G. (2019). Whose justice? the icc 'Africa problem'. *International Relations*, 34(1), 1-25.
Madsen, M.; Cebulak., P. & Wiebusch, M. (2018). Backlash against international courts: explaining the forms and patterns of resistance to international courts, *Icourts Working, Paper Series,* (118), 1_41.
Manirakiza, P. (2009). L'Afrique et le système de justice pénale internationale, *African*

Journal of Legal Studies, 3(1), 21_52[in French].
Momeni, M. (2014). *International criminal law*, Tehran: Shahr Danesh [in Persian].
Nejati., M. H. & Mohamadi, M. [2020], Trump's American policy towards the islamic republic of iran and international agreements, *Southwest Asian Studies* 2(8), 131-159[in Persian].
Nephew, R. (2018). *The art of sanctions: a new from the field*, Columbia: Columbia University press.
Phillips, G. (2011). *Introduction to secularism*, London: National Secular Society.
Ramazani Ghavamabadi, M. H. (2013). **Establishment of senegals extraordinary branches to prosecute Hissène Habré: a step forward in the fight against the international crimes, *Criminal Law Research*, 4(2), 89-117[in Persian].**
Rosén, A., & Jorméus G. V. (2007). Article 98 agreements: legal or not?, *Social and Legal Sciences Spring*, University of Örebro, 1-39.
Rothkopf, D. (2009). *Superclass: The global power elite and the world they are making*, Farrar, Straus and Giroux.
Seyyedzadeh, M., & Tahan Toroqi, M. (2021). US opposition to international criminal court about the case of Afghanistan, Iranian Research Letter of International Politics, 10(1), 177-204[in Persian].
Shah, p. (2019). U.S. imposes visa ban on international criminal court prosecutor, 2022. LAWFARE. November 7. Available at: https://www.lawfareblog.com/us-imposes-visa-ban-international-criminal-court- prosecutor.
Zamani, Gh. (2013). **Threat to non-cooperation with the ICC and vague future of criminal justice in the africa, *Journal of Criminal Law and Criminology*, 1(2), 43-68[in Persia**n].

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.83350.1409
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۲/۰۴/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۱

امکان‌سنجی دلارزدایی در اقتصاد ایران بر اساس عضویت در سازمان بریکس

ابوالقاسم شهریاری[۱]

چکیده

از جمله دلایل تشکیل سازمان بریکس بحران‌های مالی و معضلات وابستگی به دلار است، به‌همین دلیل نیز کشورهای عضو این سازمان طی یک دهه گذشته تلاش نموده‌اند تا با انجام فرایندهایی که نام دلارزدایی بر آن نهاده شده است، قدرت بانک‌های مرکزی خود را افزایش دهند. ایران ازجمله کشورهایی است که عضو سازمان بریکس شده است و درعین‌حال تحت‌تأثیر تحریم و وابستگی به دلار قرار دارد. براین‌اساس، هدف پژوهش حاضر امکان‌سنجی دلارزدایی از اقتصاد ایران بر اساس عضویت در بریکس بر اساس نظریه دلارزدایی است. باتوجه‌به اینکه دو کشور چین و روسیه در حال استفاده از سامانه‌های مبادلات جهانی خود هستند و هر دو عضو بریکس نیز می‌باشند، این سؤال مطرح شده است که باتوجه‌به توافقنامه‌های اقتصادی بریکس عضویت در این سازمان برای ایران چه مزیت‌هایی ایجاد خواهد نمود و چگونه زمینه دلارزدایی برای ایران را فراهم خواهد آورد؟ فرضیه تحقیق نیز عبارت است از اینکه باتوجه‌به فعالیت سامانه‌های مبادلات جهانی چین و روسیه در مقابل سوئیفت، استفاده از زمینه همکاری اقتصادی بریکس بستر مناسبی برای دلارزدایی ایران دارد. جهت بررسی وضعیت موجود با استفاده از تکنیک سری زمانی اطلاعات بازه زمانی ۱۹۹۶ الی ۲۰۲۰ مورد تحلیل قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که عضویت در بریکس علاوه بر مهیا نمودن زمینه افزایش مبادلات اقتصادی، باتوجه‌به گستردگی کشورهای همکار در سامانه‌های چین و روسیه، بستر مناسبی نیز برای دلارزدایی از تجارت ایران فراهم

۱ - استاد مدعو گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد: ab.shahriari@mail.um.ac.ir

خواهد آورد. درعین‌حال بایست توجه نمود که دلارزدایی به‌منزله کنار نهـادن دلار بـه‌عنـوان یـک ارز در مبادلات بین‌المللی نیست و صرفاً به افزایش تنوع در سبد ارزی کشورها اشاره دارد.

کلیدواژه: ایران، بریکس، دلارزدایی، سری زمانی.

Feasibility of de dollarization in Iran's economy based on membership in the BRICS organization

Aboalghasem Shahriari[1]

Abstract

Among the reasons for the formation of the BRICS organization are the financial crises and the problems of dependence on the dollar, for this reason, the member countries of this organization have tried to increase the power of their central banks by carrying out the processes called de-dollarization. Iran is one of the countries that has become a member of the BRICS organization, and at the same time, it is under the influence of sanctions and dependence on the dollar. Therefore, the aim of the current research is the feasibility of de-dollarization of Iran's economy based on the BRICS membership based on the theory of de-dollarization. Considering that the two countries China and Russia are using their global exchange systems and both are members of BRICS, the question has been raised that according to the economic agreements of BRICS, what advantages will membership in this organization bring to Iran and how the field of dollarization for Will it provide Iran? The hypothesis of the research is that according to the activity of the global exchange systems of China and Russia in front of SWIFT, the use of BRICS economic cooperation is a suitable platform for Iran's dollarization. In order to investigate the current situation, the data from 1996 to 2020 has been analyzed using the time series technique. The findings of the research indicate that the BRICS membership, in addition to providing the basis for increasing economic exchanges, will also provide a suitable platform for de-dollarization of Iran's trade, considering the extent of partner countries in the systems of China

---

1 - Visiting Professor of the Political Science Department of Ferdowsi University of Mashhad: ab.shahriari@mail.um.ac.ir

and Russia. At the same time, it should be noted that dollarization does not mean abandoning the dollar as a currency in international exchanges, and it only refers to increasing diversity in the currency portfolio of countries.

Keywords: Iran, BRICS, dollarization, time series.

بیان مسئله

دلار آمریکا در پی تحولاتی از دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۰ به یک ارز بین‌المللی تبدیل و به‌عنوان ارز ذخیره بین‌المللی مطرح شد (Sarkar, 2016:94; Eichengreen and Flandreau, 2009: 379). آغاز دهه ۱۹۷۰ مصادف گردید با تبدیل دلار آمریکا به تنها ارز مورد توافق برای انجام تجارت جهانی انرژی. در همین زمان وضعیت دلار با فروپاشی سیستم برتون وودز تقویت شد و اساساً رقابت سایر ارزها با دلار حذف گردید و روند وابستگی تجارت بین‌المللی به این ارز افزایش یافت (Heuleppa,2023: 328).

دلاری شدن[1] یا وابستگی به دلار اشاره به تفوق و برتری دلار در مبادلات بین‌المللی دارد. تجارب حدود یک قرن رواج دلار در عرصه بین‌المللی مشخص ساخته است که این موضوع می‌تواند چالش‌های بزرگی برای دولت‌ها ایجاد کند. سطح بالای دلاری شدن پرسش‌هایی را در مورد طراحی، اجرا و اثربخشی سیاست‌های پولی، مالی و نرخ ارز ایجاد نموده که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱- دلاری شدن، کنترل مقامات پولی بر نقدینگی داخلی را هم از طریق افزایش مؤلفه‌ای که تأثیر مستقیم اندکی روی آن اعمال می‌شود و هم با کاهش ثبات تقاضای پول کاهش می‌دهد.

۲- دلاری شدن آسیب‌پذیری سامانه‌های مالی در برابر ریسک‌های پرداخت بدهی و نقدینگی افزایش می‌دهد زیرا دلاری شدن بر ظرفیت بانک‌های مرکزی برای عمل به‌عنوان آخرین راه‌حل تأثیر می‌گذارد و عدم تطابق ارز در بخش شرکت‌ها می‌تواند منجر به افزایش وام‌های غیرجاری شود.

۳- دلاری شدن ترازنامه‌های بخش دولتی را در معرض خطرات نرخ ارز قرار می‌دهد. عدم تطابق ترازنامه در اقتصادهای به‌شدت دلاری، به‌دلیل تأثیر انقباضی آن بر تولید کل، کشورها را نسبت به نوسانات شدید نرخ ارز کم‌تحمل می‌نماید.

۴- دلاری شدن نوعی برگشت‌ناپذیری را نمایان می‌سازد، به این معنی که نسبت دلاری شدن حتی پس

1- Dollarization

از تثبیت موفقیت‌آمیز ارزهای محلی و عمیق‌تر شدن بازارهای مالی به‌دلیل هزینه‌های تعویض و طولانی‌مدت کاهش نمی‌یابد (Cakir et al, 2022: 6).

توجه به این پیامدها موجب گردید تا در برابر فرایند دلاری شدن، به‌ویژه از آغاز قرن بیست و یکم، مفهوم دلارزدایی[1] مورد توجه قرار گیرد، چراکه وابستگی به دلار (یا دلاری شدن) موجب افزایش آسیب نهادهای اقتصادی کشورها شده است (Singh, 2023: 342; Gribina Catão and Terrones, 2016: 3 and Trushkin, 2020: 1086;). دلارزدایی در واقع به کاهش تسلط دلار بر بازارهای جهانی اشاره دارد و فرآیند جایگزینی دلار آمریکا به‌عنوان ارز تجاری نفت و یا سایر کالاها بوده و ناشی از تمایل به کاهش ریسک‌های ژئوپلیتیکی بانک‌های مرکزی کشورها است، جایی‌که وضعیت دلار به‌عنوان ارز ذخیره می‌تواند به‌عنوان یک سلاح تهاجمی علیه آن‌ها مورد استفاده قرار گیرد (Heuleppa,2023: 327).

آنچه اهمیت فرایند دلارزدایی به‌طور عام و توجه به این فرایند در سازمان بریکس را به‌طور خاص برای ایران مطرح ساخته است این امر است که دلارزدایی معطوف به وضعیت اعمال تحریم‌ها نیز می‌باشد چراکه شبکه نقل و انتقالات مالی جهانی (سوئیفت[2]) تحت نظارت خزانه‌داری ایالات‌متحده است و در نتیجه تأثیر زیادی بر سامانه‌های تراکنش‌های مالی جهانی، با توانایی اعمال تحریم‌ها بر دولت‌ها و اشخاص دارد (Singh, 2023: 328 Sciortino, 2022: 8; Molodyko, 2020: 72). در حال حاضر حدود یک‌چهارم جمعیت جهان تحت‌تأثیر مستقیم تحریم‌های اقتصادی به رهبری ایالات‌متحده هستند، تحریم‌هایی که امکانات آن‌ها را برای تجارت و انجام سایر فعالیت‌های اقتصادی و مالی ضروری که اغلب با دلار قیمت‌گذاری می‌شوند کاهش می‌دهد، اما ضرورت تجارت را مخدوش نساخته است. به‌عبارت‌دیگر، اعمال تحریم‌ها و محدود شدن کشورهای تحریم شده از کاربرد دلار منجر به توجه این کشورها به ارزهای جایگزینی شده که از توانایی رفع ضروریات تجارت خارجی برخوردار است. هرچند واهمه از تحریم‌های ثانویه برخی کشورها را از انجام مبادلات بین‌المللی حتی با ارزهایی غیر از دلار نیز بر حذر داشته، لیکن خارج شدن از چرخه تبادل دلار نیز به‌اندازه کافی دارای جاذبه بوده است که فرایند دلارزدایی همچنان مورد توجه باقی بماند. استفاده بیش‌ازحد از تحریم‌ها برای سایر کشورها این امکان را فراهم ساخته تا یک سیستم مالی موازی ایجاد کنند و با شرکای تجاری خود با ارزهای غیر دلار مبادله

1- De Dollarization
2- SWIFT

نمایند (Davis, 2023: 40; Heuleppa,2023: 327; Shagina, 2022: 8).

دراین‌بین، ایران از جمله کشورهایی است که قرار گرفتن تحت تحریم‌های شدید به‌ویژه از سال ۲۰۱۸ تأثیر بسزایی بر دادوستد بین‌المللی این کشور داشته و کاهش منابع دلاری منجر به نوسانات شدید ارزی و به‌دنبال آن تورم گردیده است که این امر حاکی از وابستگی به دلار بسیار بالا در ایران است. براین‌اساس و باتوجه‌به اینکه ایران از تابستان سال ۲۰۲۳ عضو سازمان بریکس[1] شده است، هدف پژوهش امکان‌سنجی دلارزدایی از تجارت ایران بر اساس عضویت در سازمان بریکس خواهد بود و این سؤال مطرح گردیده است که: عضویت در بریکس چه تأثیری بر دلارزدایی از تجارت ایران دارد؟. پاسخ اولیه به سؤال پژوهش که فرضیه تحقیق می‌باشد نیز عبارت است از: توافق‌های همکاری اقتصادی بریکس به همراه فرایندهای مالی ایجاد شده توسط اعضای آن از توانایی مناسبی برای دلارزدایی برخوردار است. جهت بررسی فرضیه تحقیق، ابتدا روند تجارت اعضا بریکس بررسی شده است تا توانایی این سازمان در بهبود تجارت اعضا بررسی گردد و سپس زمینه و امکانات موجود حاصل از عضویت در این سازمان برای ایران بررسی خواهد شد.

مبانی نظری

وابستگی به دلار یا دلاری شدن مفهومی است که در اقتصاد سیاسی برای اشاره وضعیتی بکار می‌رود که مبادلات مالی یک کشور به‌طور وسیعی به دلار متکی می‌گردد. تعریف عملیاتی وابستگی به دلار عموماً با سطح سپرده‌ها یا وام‌های یک کشور مشخص می‌گردد و درصورتی‌که مجموع آن دو بیش از ۴۰ درصد باشد این‌گونه مطرح می‌شود که آن کشور وابسته به دلار است. در مقابل نیز دلارزدایی به‌معنی کاهش وابستگی به دلار به زیر ۲۰ درصد و یا کمتر و سپس حفظ آن برای حداقل پنج سال متوالی است. با این معیارها در حال حاضر دو کشور دارای تجربه موفق دلارزدایی بوده‌اند: شیلی و لهستان (Galindo and Leidermna,2005: 9) و دو کشور چین و روسیه نیز اقدامات مهمی را جهت دلارزدایی به انجام رسانیده‌اند. به لحاظ نظری نیز دلاری شدن به‌عنوان استفاده از ارز خارجی به‌عنوان واحد حساب، وسیله مبادله و ذخیره ارزش تعریف می‌شود و اساساً در سه مفهوم نمایان می‌گردد: دلاری‌سازی دارایی، دلاری‌سازی معاملات و دلاری‌سازی قیمت یا صورت‌حساب (Arrieta et al, 2020: 2). ضعف بنیادهای

1- BRICS

اقتصادی، تورم بالا و پر نوسان، نوسانات نرخ اسمی ارز و چارچوب ضعیف سیاست پولی از جمله دلایلی هستند که باعث افزایش سطح دلاری شدن می‌شوند. ازسوی‌دیگر، دلاری شدن اثربخشی سیاست پولی را تضعیف نموده و یک چرخه معیوب ایجاد می‌کند که طی آن ارزش ارز ملی به‌طور مستمر کاهش یافته و در نتیجه زیان بیشتری در پی خواهد داشت (Abuselidze and Miza, 2019: 64). به‌همین دلیل بسیاری از کشورها به‌دنبال راه‌هایی برای کاهش دلاری شدن و الگوبرداری از نمونه‌های موفق دیگر کشورها هستند. دلارزدایی را می‌توان به‌طور دقیق به‌عنوان نتیجه فرآیند خلع پول ایالات‌متحده از نقش مسلط آن به‌عنوان ارز ذخیره و ابزار پرداخت بین‌المللی درک کرد (Sciortino, 2022: 8).

دلارزدایی در پی بهبود ثبات اسمی و اعتبار مقام پولی کشورها است. این راهبرد بر اقداماتی تمرکز دارد که با کاهش وابستگی به دلار و طی یک دوره زمانی، به‌تدریج توانایی بانک مرکزی را برای اجرای یک سیاست پولی مستقل و سالم و بدون غفلت از تأثیری که افزایش انعطاف‌پذیری نرخ ارز واقعی بر شکنندگی مالی دارد، افزایش می‌دهد. به‌همین دلیل، دلارزدایی به‌منزله ترکیب سیاست ضد تورمی با تدابیر احتیاطی و مدیریت نقدینگی است که از نوسانات ارزی غافل نمی‌شود. منظور از سیاست ضد تورمی با تدابیر احتیاطی نیز عبارت است از توجه به محدودیت بدهی به دلار برای بدهکاران با درآمد غیر دلاری و در نظر داشتن ذخایر اجباری متفاوت که ریسک سامانمند ارز خارجی را در نظر می‌گیرد (Yeyati, 2021: 38). تحقیقات صورت گرفته تائید نموده‌اند که کشورهایی که دستور کار جامع سیاست‌های دلارزدایی را تدوین کرده‌اند، به درجات مختلف موفق شده‌اند این پدیده را با موفقیت با کاهش دهند (Huleppa, 2023; Arrieta et al, 2022; Shagina, 2022; Yeyati, 2021; Abuselidze and Miza, 2019; Contreras et al, 2019; Catão and Terrones, 2016). این سیاست‌ها شامل اقدامات کلان اقتصادی (مانند هدف‌گذاری تورم بدون نرخ مبادله‌ای یا تسلط مالی بر بانک مرکزی)، اقدامات اقتصاد خرد (مانند ذخایر مورد نیاز، محدودیت در وام‌دهی دلاری، یا توسعه ابزارهای پس‌انداز رقابتی به ارز داخلی) و اقدامات محدودیت زا برای جلوگیری از دلاری شدن واقعی است؛ اقداماتی مانند محدودیت‌های قانونی مناقصه، تعیین قیمت اجباری به ارز محلی، یا افزایش ریسک خرید و فروش دلار (Cakir et al, 2022: 6).

نظریه دلارزدایی بر اصلاح دو فرایند تأکید دارد:

۱) باید مقررات موجود که منجر به وابستگی به دلار شده مورد بازنگری قرار گرفته تا منجر به درونی‌سازی کامل ریسک‌های واسطه‌گری دلار شود و فضای بیشتری برای مانور سیاست پولی دولت فراهم کند و زمینه را برای کاهش خطرهای چنین سیاستی آماده شود (Yeyati, 2021:37). به‌بیان‌دیگر،

مهم‌ترین موضوع که موجب نگرانی دولت‌ها در دلارزدایی شده مربوط به افزایش آسیب‌پذیری به‌دلیل بدهی‌های دلاری بخش دولتی و خصوصی است. کاهش وابستگی به دلار بدون اطمینان از ارزهای جایگزین و اطمینان از فرایندهای مبادله آن‌ها در تجارت بین‌المللی موجب توقف ناگهانی جریان سرمایه در کشور شده که با کاهش شدید رشد اقتصادی و کاهش شدید ارزش پول داخلی همراه است و به‌همین سبب می‌تواند مجموعه‌ای از پویایی‌های بسیار دشوار را برای بدهی‌های بخش دولتی و خصوصی ایجاد کند (Galindo and Leidermna,2005: 7). به‌همین دلیل برای اجرای سیاست دلارزدایی، اولین ضرورت برقراری ارتباط تجاری مستمر با سایر شرکای بین‌المللی است تا ضمن ایجاد اطمینان از استمرار جریان سرمایه، از افت شدید ارز داخلی نیز جلوگیری گردد.

۲) باید استفاده از ارز محلی و به‌طور هم‌زمان ارز جایگزین دلار و نیز ابزارهای پس‌انداز مبتنی بر این دو را ترویج نمود. این رویکرد بر فرض زیر استوار است: یک سیاست دلارزدایی خوب باید بر ترس شناور شدن نرخ ارز غلبه کند، سوگیری‌های طرفدار دلار را کاهش دهد و ابزارهای پوشش ریسک ارز محلی و ارز خارجی جایگزین را ترویج کند (Yeyati, 2021: 37). زاویه روانی در نظر گرفتن دلار آمریکا به‌عنوان یک دارایی «پناهگاه امن» این است که مردم همچنان به آن به‌عنوان دارایی نسبتاً بدون ریسک نگاه می‌کنند. علاوه بر این، تخلیه ناگهانی دارایی‌های دلاری توسط بانک‌های مرکزی متخاصم، ترازنامه‌های آن‌ها را با فرسایش ارزش کل دارایی‌های دلاری آن‌ها در معرض خطر قرار می‌دهد (Heuleppa,2023: 328). به‌همین دلیل بایست ضمانت‌های لازم برای ورود ارز جایگزین به انجام رسیده و استمرار یابد تا علاوه بر جامعه داخلی، سایر کشورها نیز به اطمینان لازم برای تبادل ارز جایگزین دست یابند.

انجام هم‌زمان این دو اقدام سبب خواهد شد تا وابستگی به دلار و دلاری شدن کاهش یابد و به‌نوبه خود، فضای بیشتری برای اصلاحات آینده در اختیار دولت قرار گیرد. (Yeyati, 2021: 37)؛ چراکه هدف نهایی دلارزدایی، ایجاد مزیت برای ارزهای جایگزین است به‌طوری‌که ریسک تجارت خارجی کاهش یافته و قدرت مانور دولت در مبادلات افزایش یابد. به‌همین دلیل دلارزدایی مستلزم هزینه سیاسی و مالی هم‌زمان است که برای موفقیت نیاز به حمایت سیاسی دارد. دلارزدایی باید به‌عنوان یک سیاست دولتی پذیرفته شده و در طول یک دوره زمانی استمرار یابد تا اثربخش گردد (Yeyati, 2021: 63; Plata and Herrero, 2007: 22).

پیشینه تحقیق

جستجو در پایگاه‌های علمی فارسی از جمله کتابخانه ملی، پایگاه مقالات علوم اسلامی و انسانی (نورمگز)،

پایگاه مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی و پرتال جامعه علوم انسانی حاکی از آن است که پژوهشی مجزا در خصوص نظریه دلارزدایی و امکان‌سنجی آن در ایران به انجام نرسیده است. جستجوی منابع لاتین نیز فاقد پژوهشی در خصوص ایران است و مهم‌ترین منابع نظری موجود نیز در بخش پیشینه پژوهش اشاره شده است

روش‌شناسی تحقیق

پژوهش حاضر در زمره تحقیقات ترکیبی است. ابتدا باز تکنیک‌های سری زمانی[1] و تفاوت میانگین‌ها[2] جهت بررسی تأثیر عضویت در بریکس بر مبادلات اقتصادی استفاده شده است. سپس بر اساس نتایج حاصل، وضعیت ایران در ارتباط با کشورهای بریکس بررسی شده و امکانات موجود جهت دلارزدایی مورد بحث قرار خواهد گرفت.

جهت بررسی روند مبادلات اقتصادی کشورهای عضو بریکس از سری زمانی استفاده شده است. سری زمانی دربرگیرنده توالی داده‌های کمی است که روند طی شده در یک موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهد (Weakliem, 2010: 17). به‌بیان‌دیگر، سری زمانی، مجموعه مشاهداتی است که برحسب زمان مرتب شده و از مشاهده یک پدیده در بازه زمانی طولانی حاصل شده است (Brandt and Freeman, 2006: 4). سری زمانی معمولاً شامل موضوعات منفرد یا واحدهای تحقیقاتی می‌شوند که به‌طور مکرر در فواصل زمانی معین در تعداد زیادی مشاهدات اندازه‌گیری می‌شوند. تحلیل سری‌های زمانی را می‌توان به‌عنوان نمونه‌ای از طرح‌های طولی در نظر گرفت که به پژوهشگر کمک می‌کند تا فرآیند طبیعی، الگوی تغییر در طول زمان را درک نماید (Dettling, 2020: 25).

از آزمون تفاوت میانگین‌ها نیز جهت بررسی تأثیر عضویت در بریکس بر مبادلات اقتصادی استفاده شده است. ازآنجاکه میانگین آماره‌ای است که تحت‌تأثیر داده‌های دورافتاده قرار می‌گیرد، صرف وجود تفاوت در میانگین یک متغیر در دو بازه زمانی به‌معنی وجود تفاوت معنادار و قابل تعمیم میان آن‌ها نیست. به‌همین دلیل آزمون تفاوت میانگین‌ها به بررسی وضعیت میانگین یک متغیر در همه حالات ممکن پرداخته و صرفاً درصورتی‌که میانگین‌های مشاهده شده در هر گروه مشابه یکدیگر بوده و با میانگین گروه دیگر دارای تمایز باشند، وجود تفاوت در میانگین‌ها تائید خواهد شد.

---

1 - Time series
2 - T- test

بریکس و فرایند دلارزدایی

سال ۲۰۰۱ آغاز شکل‌گیری ایده بود که با جریان موجود در عرصه تجارت بین‌المللی مخالف بوده و خواهان ایجاد تغییرات در آن بودند. چهار کشور برزیل، روسیه، هند و چین که به اختصار بریک[1] نامیده شدند بنیان‌گذار سازمان بین‌المللی شدند که در سال ۲۰۱۰ با پیوستن آفریقای جنوبی به بریکس تغییر نام داد (Liu and Papa, 2022: 1). در اجلاس تابستان ۲۰۲۳ نیز تأیید گردید که شش کشور ایران، عربستان، آرژانتین، امارات متحده عربی، مصر و اتیوپی از آغاز سال ۲۰۲۴ به اعضا جدید این سازمان خواهند بود. وقوع رکود شدید در سال ۲۰۰۸ بنیان‌گذاران این سازمان را بر این داشت که ایده خود در خصوص ایجاد تغییر در فرایند تجارت بین‌المللی و تشکیل سازمانی جهت مقابله با نوسانات موجود در مبادلات بین‌المللی را بیش‌ازپیش مورد تأکید قرار دهند (Singh, 2023: 331; Johnson, 2013:3). اهمیت بریکس بدین دلیل است که این کشورها در حال حاضر با بیش از ۳ میلیارد نفر جمعیت حدود ۴۲ درصد از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند و برای همکاری مسالمت‌آمیز اقتصادی و سیاسی متحد شده‌اند (Kievich, 2018: 41). علاوه بر این، بریکس در حال حاضر اعضا بریکس ۲۴ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان و بیش از ۱۶ درصد تجارت جهانی را تشکیل می‌دهند (Singh, 2023: 343; Liu and Papa, 2022: 2). همچنین پیش از تشکیل بریکس، کشورهای عضو آن در جی دی پی پس از آمریکا و اتحادیه اروپا قرار داشتند اما در حال حاضر بریکس فاصله بسیار اندکی در جی دی پی با آمریکا داشته و تفاوت بسیار زیادی نیز با اتحادیه اروپا ایجاد نموده است (Parfinenko, 2019: 428). در سال ۲۰۲۱، ارزش مبادلات تجاری بریکس به ۸,۵۵ تریلیون دلار رسید که ۳۳,۴ درصد نسبت به مدت مشابه سال قبل افزایش داشت. مهم‌ترین مبنای شکل‌گیری و تصمیمات اتخاذ شده در بریکس کنار نهادنِ تسلط کامل دلار بر مبادلات جهانی است (Heuleppa,2023: 327) و در این خصوص دو سیاست در بریکس قابل شناسایی است.

الف) استراتژی تغییر شرایط موجود

این استراتژی به اقدامات اعضاء بریکس جهت کاهش سطح استفاده از دلار در مبادلات متقابل اشاره دارد. اقدامات صورت گرفته در این استراتژی عبارت‌اند از:

۱) بریکس با ایجاد و استفاده از بانک توسعه جدید، امکانات اولیه برای دلارزدایی در سطح گروه با سطح نسبتاً بالایی از اثربخشی ایجاد کرده است (Singh, 2023: 343). بانک توسعه جدید برنامه وام‌دهی به ارز

1- BRIC

محلی را اجرا کرده است که نه‌تنها به کشورهای عضو کمک می‌کند تا ریسک ارز خارجی وام‌گیرندگان را کاهش دهند، بلکه از توسعه بازارهای سرمایه محلی نیز حمایت می‌کند. این بانک همچنین استفاده از قوانین، مقررات و رویه‌های نظارتی کشور استقراضی را در صورت امکان در اولویت قرار می‌دهد، زیرا استفاده از سیستم ملی را بهترین راه برای تقویت ظرفیت خود کشور و دستیابی به نتایج توسعه بلندمدت بهتر می‌داند (NDB, 2017:16).

۲) رتبه اعتباری بالای بانک توسعه جدید به این بانک اجازه می‌دهد تا سرمایه نسبتاً ارزانی را از بازارهای اوراق قرضه جذب کند و با نرخ‌های بهره پایین‌تر ازآنچه می‌توانست توسط خود برخی از وام‌گیرندگان بریکس به‌دست آید، وام دهد. بانک توسعه جدید همچنین به اعضای بریکس کمک می‌کند تا با اعطای وام به ارز محلی و اولویت‌بندی مقررات و رویه‌های محلی در صورت لزوم، اتکای خود را به تأمین مالی دلار کاهش دهند. علاوه بر ترویج وام‌دهی به ارز محلی، این بانک همچنین وام‌هایی را به ارزهای دیگر مانند یورو و فرانک سوئیس در سال ۲۰۱۹ تصویب کرده است تا منبع تأمین مالی خود را به‌دور از دلار آمریکا متنوع کند (NDB, 2019:4).

۳) جایگزینی مبادلات دلاری با طلا دیگر اقدام اعضا بریکس است. این اقدام مربوط به قراردادهای خرید نفت اعضا بریکس است. اقدام چین جهت خرید نفت با ارز یوان که با طلا هم‌تراز شده است در کنار تلاش روسیه برای فروش نفت به سایر ارزها سبب شده تا مبادلات تجاری با طلا مورد توجه اعضا بریکس قرار گیرد. چنین تحولاتی نشان‌دهنده یک اتحاد بالقوه بریکس در بازار فیزیکی جهانی طلا است، جایی‌که کشورهای بریکس دارای سهام عمده هستند: چین، روسیه، آفریقای جنوبی و برزیل تولیدکنندگان عمده طلا هستند و چین و هند نیز بزرگ‌ترین مصرف‌کننده طلا در جهان هستند. جدای از دلارزدایی، سیستم معاملات طلا در بریکس به تقویت ثبات پول داخلی نیز کمک می‌کند زیرا اعضای بریکس را از مشمول قیمت‌گذاری خارجی رها می‌کند (Liu and Papa, 2022: 37).

۴) جایگزین‌های بریکس برای سوئیفت و دلارزدایی از زیرساخت‌های مالی جهانی: در تلاشی دیگر برای کاهش وابستگی خود به دلار آمریکا، اعضای بریکس زیرساخت‌های پرداخت جهانی خود را برای تراکنش‌های بین‌المللی ایجاد کرده‌اند که مستقل از دلار آمریکا هستند و می‌توانند جایگزینی برای سوئیفت برای تراکنش‌های مالی در سراسر جهان باشند. این امر به اعضای بریکس، به‌ویژه آن‌هایی که اغلب مشمول تحریم‌های ایالات‌متحده هستند، اجازه می‌دهد تا قوانین خود را برای بانکداری و تسویه‌حساب بین‌المللی ایجاد کنند. علاوه بر این، با گسترش زیرساخت‌های مالی جایگزین به سایر

کشورها و مناطق، بریکس می‌تواند خرید بیشتری را برای سیستم خود ایجاد کند و نفوذ مالی و سیاسی خود را از طریق این سیستم جایگزین افزایش دهد. در این موضوع، روسیه و چین پیشگام بوده‌اند و سامانه‌های خود را طراحی و اجرا نموده‌اند (Sciortino, 2022: 5; Sutter and Nelson, 2021: 1).

۵) سیستم پرداخت مشترک بریکس: یک گام مهم دیگر در بریکس به سمت دلارزدایی، سیستم پرداخت بریکس[1] است (Molodyko, 2020: 74). این یک سیستم پرداخت بدون تماس واحد است که سامانه‌های پرداخت ملی بریکس را با یک پلتفرم یکپارچه برای پرداخت متصل می‌کند. سیستم پرداخت بریکس سامانه‌های پرداخت ملی را که قبلاً در کشورهای عضو وجود دارد تکرار نمی‌کند. در عوض، این سیستم از آخرین نوآوری‌های سامانه‌های مالی در کشورهای بریکس برای ادغام سامانه‌های پرداخت اعضای بریکس استفاده می‌کند. سیستم پرداخت بریکس کارت‌های اعتباری یا نقدی شهروندان بریکس را به کیف پول‌های آنلاین مرتبط می‌کند که برای پرداخت از طریق یک برنامه تلفن همراه نصب شده بر روی تلفن‌های هوشمند آن‌ها به‌صورت شبانه‌روزی در دسترس خواهد بود (BRICS Business Council, 2020: 67). بزرگ‌ترین مزیت سیستم پرداخت بریکس این است که این سیستم پرداخت یکپارچه پیشنهادی استفاده از ارزهای ملی اعضای بریکس را به‌عنوان مبنای مستقیم مبادله برای پرداخت‌های خارجی ممکن می‌سازد. سیستم پرداخت بریکس همچنین به اعضا این امکان را می‌دهد که وابستگی خود را به سازمان‌های پرداخت بین‌المللی مانند سوئیفت، مسترکارت و ویزا کارت کاهش دهند. این به‌طور بالقوه می‌تواند به اعضای بریکس یک مزیت رقابتی مشترک برای رقابت با بانک‌های سنتی در بازار جهانی خدمات مالی که در حال حاضر تحت سلطه بانک‌های ایالات‌متحده است و همچنین قوانین و هنجارهای ایالات‌متحده بدهد (Liu and Papa, 2022: 43).

۶) ارز دیجیتال بریکس: بریکس همچنین در حال بررسی یک مسیر غیرمتعارف به سمت دلارزدایی بوده است: استفاده از فناوری بلاک‌چین برای ساخت ارز دیجیتال بریکس. در جریان اجلاس سال ۲۰۱۷، کمیته مالی بریکس امکان جایگزینی دلار آمریکا با ارز دیجیتال بریکس در تسویه‌حساب بین اعضا را مطرح نمود و در اجلاس ۲۰۱۸، بانک‌های توسعه کشورهای بریکس توافق‌نامه‌ای را برای همکاری در زمینه تحقیقات بلاک‌چین و توسعه اقتصاد دیجیتال امضا کردند و از این طریق همکاری خود در پیشرفت‌های فناوری را آغاز نمودند. اجلاس ۲۰۱۹ همکاری اعضا در بلاک‌چین و اقتصاد دیجیتال را در اولویت قرار

1- BRICS Pay

داد. ارز دیجیتال بریکس می‌تواند در چارچوب پرداخت مشترک بریکس یکپارچه شود و به شکل جریان اسناد بدون کاغذ برای تسهیل تراکنش‌ها باشد. باتوجه‌به اینکه اعضای بریکس بر سر همکاری تحقیق و توسعه بلاک چین توافق کرده‌اند، این امکان برای آن‌ها وجود دارد که این سیستم را با استفاده از فناوری بلاک چین توسعه دهند (Liu and Papa, 2022: 4; Molodyko, 2020: 75).

ب) استراتژی اصلاح وضعیت موجود

این استراتژی به اقداماتی اشاره دارد که اعضا بریکس جهت مبادلات مالی با سایر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی اتخاذ نموده‌اند و از طریق این اقدامات درصدد اصلاح شرایط مبادلات بین‌المللی هستند. مهم‌ترین اقدامات بریکس در این حوزه عبارت‌اند از:

۷) برای این منظور، اعضای بریکس دارایی‌های ذخیره خود را در سطح دولتی متنوع کرده‌اند و همچنین به‌طور جمعی یک‌لایه داخلی حمایت از طریق تهمید ذخیره مشروط[1] مبتنی بر دلار ایجاد کرده‌اند تا وابستگی خود را به صندوق بین‌المللی پول اصلاح کنند (Singh, 2023: 343). بریکس همچنین به‌طور مشترک در مورد اصلاح حق برداشت ویژه[2] صندوق بین‌المللی پول در حال تلاش بوده است. تهمید ذخیره مشروط به تقویت بیشتر دفاع جمعی بریکس در برابر بحران‌های تراز پرداخت‌ها به‌دلیل کمبود دلار کمک می‌کند. اعضای بریکس مجازند در مواقع ضروری از ذخایر ۱۰۰ میلیارد دلاری از طریق سوآپ با استفاده از ارزهای خود استفاده کنند (Sarkar, 2016:90).

۸) بورس‌های بریکس اقداماتی را آغاز نموده‌اند که در حال تغییر شکل بازارهای سهام جهانی است. چنین ابتکاراتی در سطح بریکس نشان‌دهنده قدرت بریکس به‌عنوان یک ائتلاف دلارزدایی است که در سیستم موجود مبتنی بر دلار برای بهبود استقلال و نفوذ بریکس کار می‌کند (Liu and Papa, 2022: 53).

۹) داشتن یک سبد متمرکز از اوراق بهادار خزانه‌داری آمریکا نه‌تنها هزینه فرصت اعضای بریکس را در زمان تضعیف دلار آمریکا افزایش داده است، بلکه آسیب‌پذیری ژئوپلیتیکی آن‌ها را در برابر تحریم‌های ایالات‌متحده افزایش داده است. برای تقویت دفاع از خود در برابر هژمونی دلار آمریکا، بانک‌های مرکزی بزرگ بریکس، به‌ویژه بانک روسیه، دارایی‌های ذخیره خود را با کاهش دارایی‌های خود در اوراق بهادار خزانه‌داری ایالات‌متحده متنوع کرده‌اند. علاوه بر این، بریکس همچنین تمهید ذخیره مشروط

1- Contingent Reserve Arrangement
2- Special drawing rights

را به‌عنوان یک ذخیره دلاری ایالات‌متحده و اولین خط دفاع داخلی برای کمک به اعضا در هنگام کمبود تراز پرداخت‌ها در مقیاس کوچک ایجاد نموده است. همه این اقدامات به اعضای بریکس اجازه می‌دهد تا خود را در برابر نوسانات دلار آمریکا تقویت کنند و حمایت داخلی خود از نقدینگی را در زمان کمبود دلار بهبود بخشند. به‌طورمثال داده‌های سرمایه بین‌المللی خزانه‌داری آمریکا نشان می‌دهد که دارایی‌های روسیه از اوراق بهادار خزانه‌داری ۸۴ درصد کاهش صرفاً بین مارس تا مه ۲۰۱۸ داشته و از ۹۶,۱ میلیارد دلار به ۱۴,۹ میلیارد دلار رسیده است (Liu and Papa, 2022: 60).

۱۰) آغاز تجارت با سامانه‌هایی غیر از سوئیفت[1]: جهت اصلاح وضع موجود، بریکس اقدام به تجارت با سایر کشورهای جهان بر مبنای سامانه‌های جایگزین سولفیت نموده که توسط دو عضو بریکس (چین و روسیه) طراحی شده است (Heuleppa,2023: 329). این اقدامات چین و روسیه در دهه ۲۰۱۰ آغاز گردید، به‌ویژه پس از تحریم‌های سال ۲۰۱۴ و ۲۰۲۲ علیه روسیه که عملاً این کشور را از اقتصاد دلاری منفک نموده و در نتیجه بازاری به وجود آمده که از دلار استفاده نمی‌کند (Heuleppa,2023: 328). به‌همین دلیل این دو کشور مکانیسم‌های پرداخت فرامرزی خود را به‌عنوان جایگزینی برای شبکه ارتباطات مالی بین‌بانکی جهانی (سوئیفت) ایجاد نمودند. روسیه سامانه SPFS[2] را از سال ۲۰۱۸ مورد بهره‌برداری قرار داده و تا سال ۲۰۲۰ بخش عمده‌ای از شرکای تجاری خود را به این سامانه متصل نموده که بخش مهمی از آنان از جمله چین و هند عضو بریکس هستند و توافقنامه‌های اقتصادی موجود در این سازمان نیز به این روند یاری رسانده است (Singh, 2023: 33). چین نیز سامانه CIPS[3] را از سال ۲۰۱۲ راه‌اندازی نموده (Sciortino, 2022: 3; Singh, 2023: 344; Sutter and Nelson, 2021: 1; Desai and Hudson, 2021: 34) و با گسترش آن با شرکای تجاری خود توانسته است در سال ۲۰۲۱ حدود سیزده تریلیون دلار را ثبت و پرداخت نماید. از سال ۲۰۲۲ تلاش برای اتصال سامانه‌های روسیه و چین و همچنین اتصال سایر اعضا بریکس به آن‌ها به انجام رسیده است و براین‌اساس بخش عمده‌ای از تجارت میان این کشورها دلارزدایی شده است (Davis, 2023: 40).

1- SWIFT: The Society for Worldwide Interbank Financial Telecommunication
2- System for Transfer of Financial Messages
3- The Cross-Border Interbank Payment System

یافته‌ها

الف) اثر تحریم بر اقتصاد ایران

جهت بررسی وابستگی ایران به دلار و استفاده ابزاری از دلار علیه ایران، فرایند اعمال تحریم‌ها بررسی شده است. هرچند ایران از ابتدای انقلاب اسلامی تحت اعمال برخی از تحریم‌ها قرار گرفته است، لیکن دو بازه زمانی تحریم‌های گسترده‌ای علیه ایران اعمال شده است: ۲۰۰۷ الی ۲۰۱۵ و ۲۰۱۸ به بعد. جهت بررسی اثر تحریم بر ایران که مستقیماً صادرات نفت ایران را هدف قرار داده است، پنج دوره از یکدیگر متمایز گردیده‌اند:

پیشا تحریم: بین سال‌های ۱۹۹۶ الی ۲۰۰۶- تجارت ایران بر اساس روندهای موجود در حال انجام بوده است.

تحریم اولیه: ۲۰۰۷ الی ۲۰۱۱- تحریم‌های سازمان ملل و ایالات‌متحده تصویب و اعمال گردیده است.

فشار حداکثری: ۲۰۱۲ الی ۲۰۱۵- معافیت‌های کوتاه‌مدت کشورها در تجارت با ایران به پایان رسیده و مجازات جهت تجارت با ایران اعمال می‌گردد.

برجام: ۲۰۱۶ الی ۲۰۱۷- بازگشت به شرایط پیشاتحریم

تحریم مجدد: ۲۰۱۸ الی ۲۰۲۰- تحریم یک‌جانبه ایالات‌متحده آمریکا علیه ایران و اعمال شرایط سخت‌گیرانه علیه شرکای تجاری ایران.

جدول (۱): توصیف اثر تحریم بر صادرات ایران

نام دوره	مجموع صادرات ایران (سال/میلیارد دلار)	نسبت تجارت نفت به کل درآمد (میانگین سال در دوره)	میانگین صادرات نفت (سال/میلیون بشکه)	میانگین قیمت هر بشکه نفت (سال/ دلار)
پیشا تحریم	۳۸,۸	٪۸۰,۷	۸۴۹,۷	۳۴,۶
تحریم اولیه	۹۲,۶	٪۸۲,۵	۸۳۳,۲	۸۱,۴
فشار حداکثری	۷۵,۸	٪۶۵,۸	۵۲۱,۴	۹۰,۱
برجام	۸۶,۷	٪۶۴	۱۰۵۹,۲	۴۵,۸
تحریم مجدد	۳۴,۷	٪۳۸,۸	۲۲۹,۵	۵۹,۶

(منبع: یافته‌های تحقیق بر اساس اطلاعات بانک جهانی و سازمان اپک)

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

اثر تحریم بر ایران و وابستگی ایران به تجارت بر اساس دلار را در چند موضوع می‌توان بررسی نمود:

- وابستگی درآمد صادرات ایران به تجارت نفت بسیار بالاست چرا که با کاهش نسبت تجارت نفت، مجموع درآمد صادراتی ایران نیز کاهش یافته است.
- صادرات نفت ایران در دوره تحریم اولیه، فشار حداکثری و تحریم مجدد کاهش یافته است.
- درآمد نفت به شدت تحت‌تأثیر قیمت آن است که در دوره پیشا تحریم و برجام نسبت به سایر دوره‌ها پائین تر بوده است.
- در دوره تحریم اولیه تحت‌تأثیر معافیت‌های موقت و افزایش شدید قیمت نفت نسبت به دوره پیشا تحریم، درآمد ایران افزایش یافته است هرچند که میزان فروش نفت کاهش داشته است.
- در دوره فشار حداکثری که پایان معافیت‌های موقت و اعمال مجازات علیه شرکای تجاری ایران است، افزایش قیمت نفت نیز نتوانسته تا کاهش شدید میزان فروش نفت را پوشش دهد. به‌بیان‌دیگر، اعمال مجازات علیه شرکای تجاری ایران سبب گردیده است که میزان فروش نفت ایران افت شدیدی را تجربه نماید.
- کاهش قیمت در دوره برجام با افزایش شدید میزان فروش همراه شده است و هرچند در دوره‌ای بسیار کوتاه، درآمد صادرات ایران را افزایش داده است.
- بدترین شرایط ایران که اثر تحریم و قدرت دلار در اعمال تحریم را مشخص می‌سازد، دوره تحریم مجدد از سال ۲۰۱۸ است: اعمال تحریم سخت‌گیرانه علیه شرکای تجاری ایران توسط ایالات‌متحده و محرومیت ایران از سامانه سوئیفت سبب گردیده است که علیرغم افزایش قیمت نفت نسبت به دوره برجام، درآمد صادراتی ایران به‌دلیل افت بسیار شدید میزان صادرات نفت کاهش شدیدی را تجربه نماید.

ب) تجارت اعضاء بریکس

جهت بررسی تأثیر عضویت ایران در بریکس و اثر این عضویت بر مبادلات اقتصادی با دیگر اعضا، ابتدا تأثیر بریکس بر تبادلات مالی کشورهای عضو و توافقنامه‌های اقتصادی آن بر تبادلات تجاری اعضا در دو بخش مورد بررسی قرار گرفته است: ۱- سری زمانی صادرات پیش و پس از انعقاد همکاری اقتصادی ۲- سری زمانی واردات پیش و پس از انعقاد همکاری اقتصادی. تمامی تحلیل‌ها بر اساس داده‌ها بانک جهانی از میزان صادرات و واردات کشورها در بازه زمانی ۱۹۹۶ الی ۲۰۲۰ به انجام رسیده است.

۱) سری زمانی صادرات

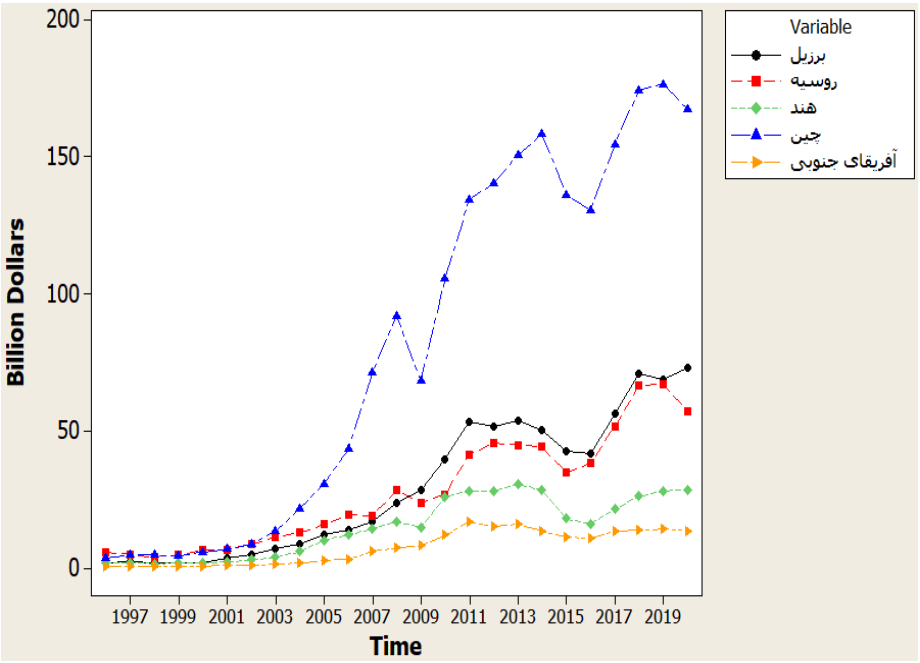

نمودار (۱): سری زمانی صادرات اعضا بریکس

همان گونه که در نمودار پیداست روند صادرات هر عضو بریکس به سایر اعضا در طول سری زمانی رونـد صعودی دارد و از سال ۲۰۱۱ روند آن شدت بیشتری داشته است. چین تفاوت بسیاری با سایر اعضـا دارد؛ روسیه و برزیل شرایط صـادراتی مشـابه یکـدیگر داشـته‌انـد و هنـد و آفریقـای جنـوبی نیـز رونـدی مشـابه داشته‌اند. جزئیات روند صادرات در جدول ذیل درج شده است.

جدول (۲): توصیف سری زمانی وضعیت صادرات اعضای بریکس

کشور	صادرات از ۱۹۹۶ الی ۲۰۱۰		صادرات از ۲۰۱۱ الی ۲۰۲۰		ضریب رشد	
	مجموع به میلیارد دلار	میانگین درصد	مجموع به میلیارد دلار	میانگین درصد	مجموع صادرات	میانگین درصد
برزیل	۱۷۰,۹۶	۹,۱	۵۶۳,۴۱	۲۵,۷۸	۲۳۰٪	۱۸۴٪
روسیه	۲۰۰,۲۸	۶,۷۲	۴۹۳,۰۵	۱۱,۸۳	۱۴۶٪	۷۶٪
هند	۱۲۰,۶۱	۷,۵۸	۲۵۴,۷۷	۸,۴۹	۱۱۱٪	۱۲٪
چین	۴۸۷,۴۴	۳,۸۶	۱۵۲۴,۵۲	۶,۷۱	۲۱۳٪	۷۴٪
آفریقای جنوبی	۴۹,۸۷	۶,۵۰	۱۳۹,۹۱	۱۵,۳۹	۱۸۱٪	۱۳۷٪
جمع	۱۰۲۹,۱۶	۶,۷۵	۲۹۷۵,۶۶	۱۳,۶۴	۱۸۹٪	۱۰۲٪

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

مقایسه دو دوره پیش و پس تشکیل از بریکس و توافقنامه مالی و تجاری اعضا آن نشان می‌دهد که تمامی اعضاء پس از تشکیل بریکس افزایش بسیار زیادی در میزان صادرات به دیگر اعضا داشته‌اند و در تمامی کشورها مجموع صادرات و درصد صادرات افزایش یافته است. در مجموع صادرات برزیل بیشترین ضریب رشد را داراست و پس‌ازآن چین قرار دارد. در افزایش درصد از کل صادرات نیز برزیل و آفریقای جنوبی بیشترین افزایش صادرات را پس از تشکیل بریکس داشته‌اند. در مجموع، پس از تشکیل بریکس میزان صادرات در کشورهای عضو به میزان قابل‌توجهی افزایش یافته است.

۲) سری زمانی واردات

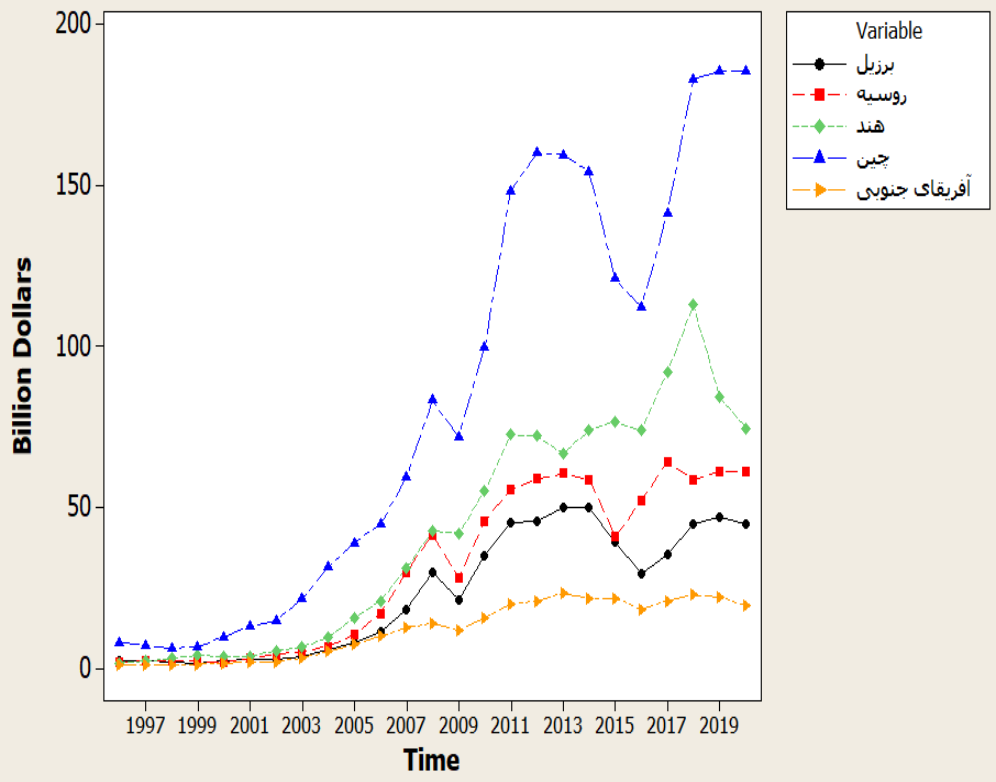

نمودار (۲): سری زمانی واردات اعضا بریکس

واردات کشورهای عضو بریکس دارای روند صعودی بوده و از سال ۲۰۱۱ نیز شدت بیشتری یافته است به‌گونه‌ای که در سال‌های کاهش بین ۲۰۱۴ الی ۲۰۱۶ نیز تفاوت بسیاری با سال‌های قبل از تشکیل بریکس

دارد. چین در هر دو دوره بیشترین واردات را به خود اختصاص داده است اما پیش از تشکیل بریکس سایر اعضا تشابه بسیار زیادی در واردات داشته و تقریباً دارای عملکرد یکسان هستند اما پس از تشکیل بریکس علاوه بر افزایش قابل‌توجه در تمامی آن‌ها، هند میزان واردات بیشتری را به خود اختصاص داده و پس‌ازآن روسیه و برزیل و آفریقای جنوبی قرار گرفته‌اند. جزئیات روند واردات کشورهای بریکس در جدول ذیل درج شده است.

جدول (۳):توصیف سری زمانی وضعیت واردات اعضا بریکس

کشور	واردات از ۱۹۹۶ الی ۲۰۱۰		واردات از ۲۰۱۱ الی ۲۰۲۰		ضریب رشد	
	مجموع به میلیارد دلار	میانگین درصد	مجموع به میلیارد دلار	میانگین درصد	مجموع واردات	میانگین درصد
برزیل	۱۵۰,۵	۸,۷۶	۴۳۲,۴۳	۲۱,۷۲	۱۸۷٪	۱۴۸٪
روسیه	۲۰۴,۴۱	۱۰,۰۱	۵۷۱,۴۰	۲۲,۴۰	۱۸۰٪	۱۲۴٪
هند	۲۴۸,۹۳	۱۰,۱۴	۷۹۹,۴۳	۱۷,۸۰	۲۲۱٪	۷۶٪
چین	۵۱۷,۶۷	۵,۶۵	۱۵۴۸,۶۴	۸,۱۷	۱۹۹٪	۴۵٪
آفریقای جنوبی	۹۱,۵۸	۱۰,۶۷	۲۱۲,۲۹	۲۳,۷۹	۱۳۲٪	۱۲۳٪
جمع	۱۲۱۳,۰۹	۹,۰۵	۳۵۶۴,۱۹	۱۸,۷۸	۱۹۴٪	۱۰۸٪

همچون شرایط صادرات، مقایسه دو دوره پیش و پس تشکیل از بریکس و توافقنامه مالی و تجاری اعضا آن نشان می‌دهد که تمامی اعضاء پس از تشکیل بریکس افزایش بسیار زیادی در میزان واردات از دیگر اعضا داشته‌اند و در تمامی کشورها مجموع واردات و درصد واردات افزایش یافته است. در مجموع واردات هند بیشترین ضریب رشد را داراست و پس‌ازآن چین قرار دارد. در افزایش درصد از کل واردات نیز برزیل و روسیه بیشترین افزایش واردات را پس از تشکیل بریکس داشته‌اند. در مجموع، پس از تشکیل بریکس میزان واردات از کشورهای عضو به میزان قابل‌توجهی افزایش یافته است.

ضریب محاسبه شده برای روند صادرات و واردات در اعضا بریکس در جدول ذیل درج شده است.

همچنان که در نمودار ۱ و ۲ نمایان بود، روند صادرات و واردات در پیش و پس از تشکیل بریکس برای اعضا آن صعودی بود لیکن روند مبادلات تجاری از ۲۰۱۱ و تشکیل بریکس شدت بیشتری یافته بود. این موضوع در ضریب محاسبه شده برای این دو دوره نیز تائید شده است و در همه کشورها ضریب سری زمانی در صادرات و واردات پس از تشکیل بریکس بالاتر از ضریب پیش از تشکیل بریکس است. لازم به ذکر است که از سال ۲۰۱۴ الی ۲۰۱۶ به‌دلیل اعمال تحریم‌های بین‌المللی علیه روسیه اختلالی موقت در

روند تجارت کشورهای بریکس قابل‌رؤیت است که همین امر موجب کاهش ضریب سری زمانی به‌ویژه در برزیل و چین که شرکای تجاری مهم‌تری برای روسیه محسوب می‌شوند، شده است. تراز تجاری محاسبه شده نیز حاکی از این موضوع است که به‌جز برزیل که در هر دو دوره تراز مثبت با اعضا بریکس داشته، مابقی اعضا در هر دو بازه تراز منفی با اعضا بریکس دارند.

جدول (٤): سری زمانی وضعیت صادرات و واردات در اعضای اولیه

کشور	ضریب سری زمانی صادرات		ضریب سری زمانی واردات		تراز تجاری (میلیارد دلار)	
	۱۹۹٦ الی ۲۰۱۰	۲۰۱۱ الی ۲۰۲۰	۱۹۹٦ الی ۲۰۱۰	۲۰۱۱ الی ۲۰۲۰	۱۹۹٦ الی ۲۰۱۰	۲۰۱۱ الی ۲۰۲۰
برزیل	۰,۶۰۶	۰,۸۶۲	۰,۷۲۲	۰,۸۴۳	۲۰,۴۴	۱۳۰,۹۸
روسیه	۰,۷۵۸	۰,۸۴۱	۰,۵۸۴	۰,۸۴۰	-۴,۱۳	-۷۸,۳۵
هند	۰,۵۲۸	۰,۸۱۹	۰,۴۰۶	۰,۸۷۴	-۱۲۸,۳۲	-۵۴۴,۶۶
چین	۰,۵۶۱	۰,۸۸۲	۰,۷۳۷	۰,۸۵۲	-۳۰,۲۳	-۲۴,۱۲
آفریقای جنوبی	۰,۴۴۹	۰,۸۷۱	۰,۳۱۰	۰,۸۹۱	-۴۱,۷۱	-۷۲,۳۸

آزمون تفاوت میانگین صادرات و واردات در جدول ۴ درج شده است.

جدول (٥): آزمون تفاوت میانگین صادرات و واردات در اعضا بریکس

کشور	میانگین صادرات		میانگین واردات		معناداری آزمون	
	۱۹۹٦ الی ۲۰۱۰	۲۰۱۱ الی ۲۰۲۰	۱۹۹٦ الی ۲۰۱۰	۲۰۱۱ الی ۲۰۲۰	صادرات	واردات
برزیل	۱۱,۴۰	۵۶,۳۴	۱۰,۰۳	۴۳,۲۴	۰,۰۰۰	
روسیه	۱۳,۳۵	۴۹,۳۰	۱۳,۶۳	۵۷,۱۴	۰,۰۰۰	
هند	۸,۰۴	۲۵,۴۸	۱۶,۶۰	۷۹,۹۴	۰,۰۰۰	
چین	۳۲,۵۰	۱۵۲,۴۴	۳۴,۵۱	۱۵۴,۸۶	۰,۰۰۰	
آفریقای جنوبی	۳,۲۳	۱۳,۹۹	۶,۱	۲۱,۲۳	۰,۰۰۰	

همان‌گونه که در بخش روش تحقیق ذکر گردید، وجود تفاوت در دو دوره ممکن است تحت‌تأثیر افزایش شدید در یک سال حادث شده باشد و به‌همین دلیل صرف وجود تفاوت در میزان صادرات و واردات در دو بازه زمانی مورد بررسی به‌معنی بهبود شرایط نخواهد بود و صرفاً در صورتی این تفاوت به

لحاظ آماری معنادار است که قابل‌تعمیم به‌تمامی سری زمانی باشد. به‌همین دلیل مبادلات تجاری اعضا بریکس با استفاده از آزمون تفاوت میانگین‌ها مورد بررسی قرار گرفته است. بر اساس اطلاعات موجود در جدول فوق، تفاوت موجود در صادرات و واردات تمامی کشورها دارای تفاوت معنادار است و باتوجه‌به سطح معناداری ۱ درصد انتخاب شده برای آزمون، به‌احتمال ۹۹ درصد تفاوت مشاهده شده معنادار بوده و قابلیت تعمیم را داراست و عضویت در بریکس بر سطح مبادلات تجاری اعضا تأثیرگذار بوده است.

۳) سری زمانی صادرات و واردات ایران به اعضا بریکس

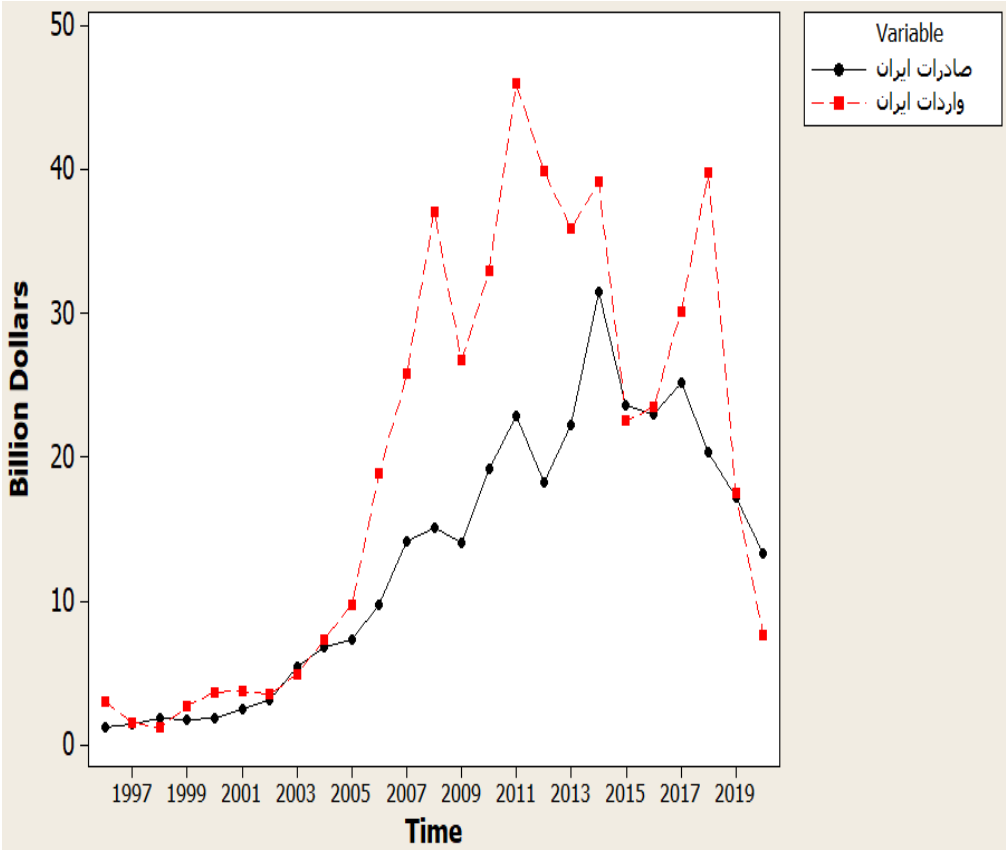

نمودار (۳): سری زمانی صادرات و واردات ایران به کشورهای عضو بریکس

همان‌طور که در نمودار مشخص است، همبستگی بالایی میان مبادلات تجاری ایران با کشورهای عضو بریکس وجود دارد و افزایش و کاهش هریک بر روند دیگری نیز تأثیرگذار بوده است. در طول سری

زمانی واردات ایران بر صادرات فزونی داشته است که این امر بدین معنی است که کشورهای عضو بریکس مبدأ تأمین کالا و خدمات برای ایران بوده‌اند. روند مبادلات تجاری در هر دو بخش صادرات و واردات صعودی بوده است و در دوره های فشار حداکثری و به‌ویژه تحریم مجدد از سال ۲۰۱۸ که مصادف با اعمال تحریم‌های ایالات‌متحده آمریکا علیه ایران است روند نزولی حادث شده است. با این حال نسبت تجارت ایران با اعضاء بریکس نشان دهنده حمایت این سازمان از ایران است.

جدول (٦): توصیف اثر تحریم بر صادرات ایران

نام دوره	نسبت صادرات ایران به بریکس	نسبت واردات ایران از بریکس
پیشا تحریم	٪۱۳,۵	٪۱۸,۷
تحریم اولیه	٪۳۱,۲	٪۲۷,۴
فشار حداکثری	٪۴۳,۱	٪۳۵,۲
برجام	٪۲۱,۷	٪۳۷,۲
تحریم مجدد	٪۴۹,۷	٪۴۶

بر اساس اطلاعات موجود، اعضاء بریکس بویژه در دوره‌های اعمال تحریم که محدودیت در تجارت ایران وجود داشته است، بخش مهمی از تجارت ایران را به خود اختصاص داده اند و به همین دلیل در کنار کشورهای عضو منا[1] و کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای[2] جز شرکای تجاری اصلی ایران محسوب می گردند. جزئیات وضعیت صادرات و واردات ایران به اعضای بریکس در جدول ۷ درج شده است.

جدول (۷): سری زمانی وضعیت صادرات و واردات ایران به اعضای بریکس

کشور	ضریب سری ۱۹۹٦ الی ۲۰۲۰		میانگین ۱۹۹٦ الی ۲۰۲۰	
	صادرات	واردات	صادرات	واردات
ایران	۰,۲۶۷	۰,۴۲۲	۱۲,۹۴	۱۹,۴۰

همان‌گونه که در نمودار ۳ نیز مشخص است، صادرات ایران در طول سری زمانی از واردات کمتر بوده است و در هر دو نیز از سال ۲۰۱۸ نزول شدیدی حادث شده است و به‌همین دلیل نیز ضریب سری زمانی

1- Middle East and North Africa
2- Shanghai Cooperation Organization

صادرات و واردات کاهش یافته است. دلیل افزایش نسبت تجارت نیز کاهش میزان کلی تجارت ایران است. به‌همین دلیل مبادلات تجاری ایران با کشورهای بریکس دارای تغییرات چرخه‌ای است که دلیل اصلی آن نیز تحریم‌های ۲۰۱۸ می‌باشد. بااین‌حال، ضریب صادرات و واردات ایران در سری زمانی مثبت بوده است.

تشریح امکان‌سنجی دلارزدایی از تجارت ایران بر اساس عضویت بریکس

همان‌گونه که در بررسی کشورهای عضو بریکس مشخص گردید، عضویت در این سازمان و استفاده از توافقنامه‌های و امکانات اقتصادی موجود در این سازمان سبب گردیده تا فرایند تجارت آن‌ها متمایز گردد، لذا به‌موازات می‌توان این موضوع را در خصوص ایران نیز متصور شد. لیکن اعمال تحریم‌ها علیه ایران از سال ۲۰۱۸ و هدفمندی ویژه آن‌ها در مختل نمودن روابط تجاری ایران مانع مهمی برای استفاده ایران از عضویت در بریکس خواهد بود. این موضوع همپوشانی مهمی با نظریه دلارزدایی دارد و همان‌گونه که در بخش نظری بیان گردید، اعمال تحریم‌ها به‌عنوان مبنایی برای دلارزدایی در نظر گرفته‌شده و بخش مهمی از تلاش کشورهای جهان معطوف به ایجاد راهکارهایی برای کمرنگ نمودن این تحریم‌هاست (Desai and Hudson, 2021: 35).

اقدامات صورت گرفته در بریکس از جمله سامانه پرداخت و همچنین سامانه‌های جایگزین سوئیفت موجود در کشورهای عضو بریکس (چین و روسیه) بستر مناسبی جهت افزایش مبادلات تجاری ایران دارند که در صورت استفاده از این امکانات، امکان دلارزدایی از بخشی از مبادلات تجاری ممکن خواهد بود. مهم‌ترین اقدامات صورت گرفته در بریکس برای کاهش دلار عبارت‌اند از:

- سیاست دلارزدایی روسیه توانسته است از ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۰ سهم دلار را از ۷۹٫۶ به ۵۵٫۷ کاهش داده و درعین‌حال سهم روبل را از ۱۰٫۲ به ۱۴٫۷ افزایش دهد (Shagina, 2022: 4). روسیه علاوه بر جایگزینی ذخایر دلار آمریکا با ارزهای دیگر، استراتژی طلا را برای دور شدن از دارایی‌های ایالات‌متحده نیز اجرا کرده است. روسیه بزرگ‌ترین خریدار طلا در چند سال گذشته بوده است و ذخایر طلای روسیه را در دهه گذشته چهار برابر کرده است: بین سال‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۱۹، ارزش ذخایر طلای روسیه با ۴۲ درصد افزایش به ۱۰۹٫۵ میلیارد دلار رسیده است. در نتیجه، طلا بیشترین سهم از کل ذخایر روسیه را از سال ۲۰۰۰ به خود اختصاص داده است. تا ژوئن ۲۰۲۰، طلا ۲۳ درصد از ذخایر بانک مرکزی روسیه را تشکیل می‌داد، درحالی‌که سهم دارایی‌های دلار آمریکا به ۲۲ درصد کاهش یافت. استراتژی طلای روسیه، این کشور را در میان اعضای بریکس پیشتاز کرده

است (Sciortino, 2022: 8).

- برزیل و چین از سال ۲۰۱۳ بیش از ۴۰ میلیارد دلار را از تجارت خود دلارزدایی نموده و بر اساس ارز خود پرداخت نموده‌اند. چین در حال حاضر بزرگ‌ترین شریک تجاری برزیل محسوب می‌گردد (Liu and Papa, 2022: 25).
- از سال ۲۰۱۵ آفریقای جنوبی مبادلات با چین را دلارزدایی نموده است. استفاده از یوان در تجارت آفریقای جنوبی در سال ۲۰۱۶ رشد ۶۵ درصدی داشته است. داده‌های سوئیفت نشان می‌دهد که بین سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۵، تعداد پرداخت‌های آفریقای جنوبی بر اساس یوان ۱۹۱ درصد افزایش یافته است و تا ژوئن ۲۰۱۵، ارزش پرداخت‌های مستقیم به یوان بین آفریقای جنوبی و چین به ۳۱,۳ درصد رسیده است (Liu and Papa, 2022: 55).
- روسیه و چین مهم‌ترین اقدامات در دلارزدایی را به انجام رسانده و بر اساس توافق انجام شده از سال ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ سالانه ۲۴,۵ میلیارد دلار از تجارت این دو کشور بر اساس سوآپ یوان پرداخت شده است. سوآپ دوجانبه ارز نیز برای دور زدن تحریم‌های ایالات‌متحده مفید بود. تحت تحریم‌های سخت‌گیرانه در سال ۲۰۱۴، سوآپ ارز دوجانبه بین بانک‌های مرکزی روسیه و چین، روسیه را قادر ساخت تا ضمن کاهش اثر تحریم، پویایی دلارزدایی بین چین و روسیه را تقویت کرد (Sutter and Nelson, 2021: 1). تا پایان سال ۲۰۲۰، بیش از ۸۳ درصد از صادرات روسیه به چین به یورو تسویه شده است. براین‌اساس سهم دلار آمریکا در تسویه‌حساب تجاری دوجانبه روسیه و چین از نزدیک به ۹۰ درصد در سال ۲۰۱۵ به ۴۶ درصد در سال ۲۰۲۰ کاهش یافته است (Liu and Papa, 2022: 39).
- هند و روسیه تبادلات تجاری خود بر مبنای روبل را از ۶ درصد به ۳۰ درصد افزایش داده‌اند. روسیه و هند از سال ۲۰۱۴ استفاده از پول ملی خود را برای تجارت دوجانبه افزایش داده‌اند (Singh, 2023: 344). تقریباً نیمی از دلار خارج شده است و پیشرفت قابل‌توجهی در دلارزدایی از شهرک‌های روسیه و هند در حال انجام است (Molodyko, 2020: 74).
- از سال ۲۰۱۹، روسیه و ترکیه در مورد تسویه‌حساب به ارزهای ملی، لیر ترکیه و روبل روسیه به توافق رسیدند. در پایان سال ۲۰۱۸، سهم تسویه‌حساب‌های تجاری با ترکیه به روبل و لیر به ۲۲ درصد رسیده است (Sciortino, 2022:9).

بر اساس اطلاعات سال نهایی سری زمانی بررسی شده، بالغبر ۳۵ درصد از واردات ایران از دو کشور چین

و روسیه انجام گرفته است که هر دو کشورها از سال ۲۰۲۲ در حال استفاده مشترک از سامانه‌های SPFS (روسیه) و CIPS (چین) هستند، سامانه‌هایی که هر دو کشور با اتکا بدان توانسته‌اند سیاست دلارزدایی خود را طراحی و اجرا نمایند. درعین‌حال، علیرغم اعمال تحریم علیه ایران این دو کشور بالغبر ۴۰ درصد از صادرات ایران را نیز به خود اختصاص داده‌اند که این بدین معنی است که استفاده از این سامانه‌های مبادلات تجاری موجب خواهد شد در مجموع ۲۲ میلیارد دلار از تجارت ایران با ارز یوان و روبل که هردو توسط بانک‌های مرکزی این کشورها برابر با طلا گردیده است (Sciortino, 2022: 4) به انجام رسد. ضمن آنکه هر دو این ارزها به‌صورت دیجیتال نیز توسط بانک‌های مرکزی مورد تائید قرار گرفته و به‌صورت رسمی از بهار ۲۰۲۲ در حال عرضه و استفاده در مبادلات است و بر اساس طلا نیز قیمت‌گذاری شده است (Sciortino, 2022: 5; Sutter and Nelson, 2021: 2). علاوه بر امکان عقد قراردادهای نفتی بر اساس یوان از سال ۲۰۱۸، چین رسماً از ۲۰۲۲ در حال ترغیب کشورهای صادرکننده نفت در شورای همکاری خلیج‌فارس به انجام مبادلات مالی با یوان بوده و بخشی از قراردادها خرید و سرمایه‌گذاری خود را بدین سمت سوق داده است (Sciortino, 2022: 4). باتوجه‌به این موضوع که بیش از ۲۰ درصد از واردات و ۲۵ درصد از صادرات ایران حتی در دوران اعمال تحریم‌ها با این کشورهاست، این موضوع نیز از توانایی بالقوه جهت دلارزدایی از تجارت ایران برخوردار است. هند مقصد دو درصد از صادرات ایران نیز می‌باشد که براین‌اساس و باتوجه‌به تراز تجاری منفی موجود در تجارت ایران با روسیه و نیاز هند به روبل جهت تجارت می‌توان از این امکان نیز جهت کاهش وابستگی به دلار و تنوع بیشتر به ارزها استفاده نمود. ترکیه نیز به‌عنوان دیگر شریک تجاری که شش درصد از واردات و سه درصد از صادرات ایران را به خود اختصاص داده از انتهای سال ۲۰۲۲ روند مبادله با روسیه بر اساس روبل را آغاز نموده که حضور این کشور در سامانه تبادلات مالی روسیه نیز شرایط ثبت سفارش و تبادل کالا و خدمات برای ایران را فراهم نموده است.

به‌طورکلی در آغاز سال ۲۰۲۳ سامانه تبادلات مالی چین با ۱۰۳ کشور و سامانه روسیه با ۱۲ کشور به‌طور کامل متصل گردیده است که از مجموع این کشورها حدود ۵۰ کشور دارای تبادلات تجاری با ایران هستند و بالغبر ۷۰ درصد از واردات و ۳۱ درصد از صادرات ایران را به خود اختصاص داده‌اند و این امکان برای ایران فراهم است که با گسترش تجارت خود از طریق عضویت در بریکس و استفاده از سامانه مبادلات مالی دو کشور حاضر در این سازمان فرایند دلارزدایی از تجارت خود را آغاز نماید.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

نتیجه‌گیری

ابتکارات و اقدامات انجام گرفته در کشورهای عضوی سازمان بریکس نشان می‌دهد که آن‌ها نه‌تنها تلاش کرده‌اند تا سیستم موجود را اصلاح کند، بلکه یک زیرساخت نوپای دلارزدایی نیز ایجاد نموده‌اند که از دلارزدایی جهانی در درازمدت پشتیبانی می‌کند. تلاش‌های بریکس برای ایجاد یک سیستم مالی غیر دلاری این پتانسیل را دارد که مشارکت‌کنندگان را از خطرات مبادلاتی و تحریمی ناشی از تسلط دلار و موقعیت هژمونیک ایالات‌متحده مصونیت بخشد. در درازمدت، زیرساخت‌های دلارزدایی بریکس حتی ممکن است به‌عنوان مبنایی برای ائتلاف گسترده‌تر دلارزدایی که شامل سازمان‌های منطقه‌ای می‌شود، عمل کند. این زیرساخت ائتلافی برای کشور ایران که تحت تحریم بوده دو کارکرد خواهد داشت: کاهش اثرات تحریم‌ها و کاهش وابستگی به دلار.

به‌طور خلاصه، بریکس تعهدی ثابت به اصلاح سیستم مالی جهانی مبتنی بر دلار آمریکا نشان داده است، همان‌طور که با همکاری عمیق این گروه در زمینه دلارزدایی مشهود است. اگرچه همه اعضای بریکس نمی‌خواهند صراحتاً دلار آمریکا را به چالش بکشند، اما منافع مشترکی در کاهش وابستگی آن‌ها به آن وجود دارد. همه اعضای بریکس باهدف دستیابی به خودمختاری بیشتر، گام‌های مشخصی در جهت دلارزدایی برداشته‌اند. بریکس همچنین سیاست‌های هدفمندی را برای کمک به اعضا برای کاهش وابستگی خود به دلار آمریکا از طریق ارتقای ارزهای محلی در تجارت و سرمایه‌گذاری، هم در سطح بریکس و هم در سطح زیر بریکس، اجرا کرده است.

وابستگی صرف به دلار سبب گردیده است که به‌ویژه در دوران تحریم، آسیب‌پذیری اقتصاد ایران افزایش یابد و به‌دلیل کاهش میزان دسترسی به دلار، شوک‌های تورمی و کاهش ارزش ارز ملی به دو مسئله اصلی اقتصاد ایران بدل گردند. بررسی صورت گرفته خاطرنشان ساخت که بر اساس سری زمانی سایر کشورهای عضو بریکس، زمینه برای افزایش مبادلات اقتصادی برای ایران نیز مهیا خواهد گردید و باتوجه‌به فعالیت دو سامانه مبادلات تجاری جهانی در کشورهای عضو این سازمان که ارزهای خود را با طلا قیمت‌گذاری و پشتیبانی نموده‌اند و با اتکا بر این سامانه‌ها سیاست دلارزدایی از اقتصاد خود را در حال اجرا هستند، شرایط اولیه جهت دلارزدایی برای ایران نیز فراهم خواهد بود. بخش عمده‌ای از مبادلات تجاری ایران با کشورهایی است که در حال حاضر از سامانه‌های تبادل مالی چین و روسیه استفاده می‌نمایند و فراهم شدن شرایط فعالیت برای ایران جهت کاربرد آن‌ها سبب خواهد شد ضمن کاهش تأثیرات تحریم‌ها، ارزهای جایگزین نیز در اقتصاد ایران فعال گردند و آسیب‌های وابستگی به دلار کاهش یابد.

بایست توجه نمود که دلارزدایی به معنای کنار نهادن دلار نبوده و هدف آن ایجاد توازن میان ارزهایی

است که یک کشور می‌تواند در مبادلات جهانی از آن‌ها استفاده نماید. به‌همین دلیل نیز کنار کاهش شدید دلار از تجارت آسیب‌هایی را به همراه داشته و استمرار درصدی از تبادلات به دلار مطلوب خواهد بود. در واقع، کشورهایی که سیاست‌های پولی معتبری دارند، ممکن است به دلایل کارآمدی، آزادسازی حساب‌های دلاری را تحت یک محیط احتیاطی مناسب در نظر بگیرند. این امر بدین دلیل است که ضمن جلوگیری از وابستگی مجدد به ارزهای جایگزین، امکان تبادل مالی با سایر کشورهایی که همچنان با دلار فعالیت می‌نمایند نیز مهیا باشد.

همچنین بایست توجه نمود که دلارزدایی از یک اقتصاد فرایندی بسیار دشوار و بسیار پرهزینه‌ای است و به‌همین دلیل تعداد کمی از کشورهای جهان قادر به انجام آن بوده‌اند. شروع فرایند دلارزدایی در ایران مستلزم دو اقدام هم‌زمان از سوی دولت است: ازیک‌سو بایست شرایط بازار داخلی جهت جایگزینی ارزهای مدنظر فراهم گردد و کاهش دلار در بازار به نحوی مدیریت گردد که تمایل به ارزهای جایگزین و کارایی آن‌ها مورد استقبال قرار گیرد و اطمینان لازم در جامعه به‌وجود آید و ازسوی‌دیگر اقدامات لازم جهت پرداخت بدهی‌های موجود بر اساس دلار نیز پیش‌بینی گردد تا از فشار مضاعف پیشگیری شود.

منابع

Abuselidze, George and Miza, Surmanidze. (2019). Paradigms of de-dollarization, challenges and analysis of expected results in Georgia. *Economic analysis*, 29(1), 63-67.

Arrieta, Johar. Florián, David. López, Kristian and Morales, Valeria. (2020). Policies for Transactional De-Dollarization: A Laboratory Study, Serie de Documentos de Trabajo Working Paper series, No: 2020-011.

Brandt, P., and Freeman, J. (2006). Advances in Bayesian Time Series Modeling and the Study of Politics: Theory Testing, Forecasting, and Policy Analysis. *Political Analysis*, *14* (1), 1-36.

BRICS Business Council. (2020). Annual Report of 2020 on BRICS. https://brics-russia2020.ru/images/114/83/1148381.pdf

Cakir, Selim. Atamanchuk, Maria. Al Riyami, Mazin, Sharashidze, Nia and Reyes, Nathalie. (2022). Reducing Dollarization in the Caucasus and Central Asia: What Could Help Make Further Progress, IMF Working Papers, No: WP/22/154.

Catão, Luis and Terrones, Marco. (2016). Financial De-Dollarization: A Global Perspective and the Peruvian Experience, IMF Working Papers, No: WP/16/97.

Contreras, Alex. Gondo, Rocío. Ore, Erick and Forero, Fernando. (2019). Assessing the impact of credit de-dollarization measures in Peru, Serie de Documentos de Trabajo Working Paper series, No: 2019-005.

Desai, Radhika and Hudson, Michael. (2021). Beyond the Dollar Creditocracy: A Geopolitical Economy, Valdai Papers, NO: 2021- 116.

Dettling, Marc. (2020). *Applied Time Series Analysis, Institute for Data Analysis and*

Process Design, Zurich University.
Davis, Stuart. (2023). Sanctions as war: anti-imperialist perspectives on American geo-economic, Published by Hayamarket Books.
Eichengreen, Barry and Flandreau Marc. (2009). The rise and fall of the dollar (or when did the dollar replace sterling as the leading reserve currency?), European Review of Economic History, 13 (3), 377–411.
Han, Z., and Paul, T. V. (2020). China's Rise and Balance of Power Politics, *The Chinese Journal of International Politics*, 13 (1), 1–26.
Huleppa, Alwar. (2023). The Statuses of De-Dollarization in the Indian Economy, *Journal of Emerging Technologies and Innovative Research*, 10 (1), 326-332.
Galindo, Arturo and Leiderman, Leonardo. (2005). Living with Dollarization and the Route to Dedollarization, Working Paper, No: 526, Inter-American Development Bank, Research Department, Washington.
Gribina, Nico and Trushkin, Sergey. (2020). De dollarization as an Indicator of the Formation of National-Oriented Public Policy, Advances in Economics, Business and Management Research, 32 (128), 1085-1089.
Kievich, Advin. (2018). De-Dollarization of the World Economy as an Objective reality, Repository of Polessky State University Paper, No: 336.
Johnson, Juliet. (2013). The Russian federation: International Monetary Reform and Currency Internationalization, Asian Development Bank Working Paper, No: 2013-4.
Liu, Zongyuan Zoe and Papa, Mihaela. (2022). *Can BRICS De-dollarize the Global Financial System?*, University Printing House, Cambridge.
Molodyko, Kirill. (2020). From Reserve Currencies to Reserves of Critical Goods: Designing a New BRICS International Currency, BRICS Law Journal, 7 (4), 67-84.
New Development Bank (NDB). (2017). NDB's General Strategy: 2017-2021. New Development Bank. www.ndb.int/wp-content/uploads/2017/07/NDB- Strategy-Final.pdf
New Development Bank (NDB). (2019). Annual Report 2019. www.ndb.int/annual-report-2019/
Parfinenko, Tamara. (2019). International Economic Integration of BRICS Countries–Driver of Regional and Global Economic Growth, Advances in Economics, Business and Management Research 22 (131), 426-431.
Plata, Patricia Alvarez and Herrero, Alicia García. (2007). To dollarize or de-dollarize: Consequences for Monetary Policy, Asian Development Bank Working Paper, No: 2007-1.
Sarkar, Rumu. (2016). Trends in Global Finance: The New Development (BRICS) Bank, Loyola University Chicago International Law Review, 13 (2), 89-103.
Sciortino, Raffaele. (2022), Internationalisation of the Renminbi Yuan and De-dollarization, In: The US-China rift and its impact on globalization. Crisis, strategy, transitions, published by Asterios Editore, Trieste,
Singh, Ridipt. (2023). Russia, India, and China Alliance – Towards balancing the world order, Electronic Journal of Social and Strategic Studies, 3 (3), 328-350.
Shagina, Maria. (2022). Western financial warfare and Russia's de-dollarization strategy: How sanctions on Russia might reshape the global financial system, FIIA Briefing Paper, No: 339.
Shagina, Maria. (2023) 'Central Bank Digital Currencies and the implications for the global financial infrastructure: the transformational potential of Russia's digital rouble and China's digital renminbi', FIIA Briefing Paper 329.

Sutter, Karen and Nelson, Rebecca. (2021). De-Dollarization Efforts in China and Russia, Congressional Research Service, No: 2021-885.
Yeyati, Eduardo Levy. (2021). Financial dollarization and de-dollarization in the new millennium, Serie de Documentos de Trabajo Working Paper series, No 2021-38.
Weakliem, D. (2010). *Time Series Analysis of Political Change*. *In: Handbook of Politics. Handbooks of Sociology and Social Research*. Springer, New York.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.83636.1418
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۲/۰۵/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۵

بررسی بایسته‌های دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه و اوکراین

مهدی شیرمحمدی[۱]

چکیده:

زمینه و هدف:

از ۲۴ فوریه (۵ اسفند ۱۴۰۰) که جنگ روسیه و اوکراین آغاز شد، تقابل روسیه و آمریکا در اوکراین، منجر به افزایش اهمیت راهبردی ایران شده است. با عنایت به طولانی شدن جنگ اوکراین، مقاله حاضر با هدف به‌دست آوردن راهکارهای اساسی برای تقویت ظرفیت دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین می باشد.

روش:

روش این مقاله از نظر هدف کاربردی واز لحاظ ماهیت کیفی از نوع تحلیل مضمون می باشد. مورد مطالعه تعداد ۱۱ نفر صاحب نظران رسانه‌ای شامل می شود. روایی محتوایی با استفاده از نظرات استادان و متخصصان تعیین شد. برای گردآوری اطلاعات از مصاحبه‌های نیمه ساختار یافته استفاده شده است. تجزیه تحلیل داده‌ها در دو مرحله صورت گرفت. در ابتدا بر اساس نتایج مصاحبه‌ها، اطلاعات استخراج و سپس کدگذاری و طبقه‌بندی داده‌ها صورت پذیرفت. برای انجام تحلیل مضمون از نرم افزار MaxQDA 2022 استفاده شده است.

۱ . استادیار، دانشکده انتظامی، دانشگاه افسری امام حسن مجتبی (ع)، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
aquoixyeuw@yahoo.com

یافته‌ها:

نشان داد با استفاده از محتوای تولید شده در رسانه‌های اجتماعی می‌توان عوامل سیاسی و اقتصادی را در ارتقاء منافع ملی ایران تقویت کرد.

نتیجه‌گیری:

بیانگر آن است که حوزه دیپلماسی رسانه‌ای ایران از فرصت‌های به‌وجود آمده جنگ اوکراین، می‌تواند در راستای توسعه صادرات و واردات کشور و تقویت هژمونی به‌عنوان بازیگر فعال بهره‌مند شود.

کلیدواژه‌ها:دیپلماسی رسانه‌ای، منافع ملی ایران، جنگ اوکراین، روسیه

Investigating the needs of Iran's media diplomacy in the war between Russia and Ukraine

Mehdi Shirmohammadi[1]

Extended Abstract:

1- INTRODUCTION:

Since February ۲۴(March ۵, ۱۴۰۰), when the Russia-Ukraine war began, the confrontation between Russia and the United States in Ukraine has led to an increase in Iran's strategic importance. Considering the prolongation of the war in Ukraine, this article aims to obtain basic solutions to strengthen the capacity of Iran's media diplomacy in the war between Russia and Ukraine.

2- THEORETICAL FRAMEWORK:

Experts in this field have given different definitions for media diplomacy. Abuwebo, in his definition, describes the media as a tool to express and promote foreign policy.

1- Assistant Professor, Law School, Imam Hassan Mojtabi Officer University (AS), Tehran, Iran. (Author)

3-METHODOLOGY:

The method of this article is applied in terms of purpose and in terms of qualitative nature of thematic analysis. The study includes ۱۱media experts. Content validity was determined using the opinions of professors and experts. Semi-structured interviews were used to collect information. Data analysis was done in two stages. At first, based on the results of the interviews, information was extracted and then coding and classification of the data was done. MaxQDA ۲۰۲۲software was used to perform thematic analysis.

4- RESULTS & DISCUSSION:

It showed that by using the content produced in social media, political and economic factors can be strengthened in promoting Iran's national interests.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

It indicates that Iran's media diplomacy field can benefit from the opportunities created by the Ukraine war in order to develop the country's exports and imports and strengthen its hegemony as an active player.

Keyword:Media ،Media diplomacy, Iran's national interests, Ukraine war, Russia

aquoixyeuw@yahoo.com

مقدمه:

مطالعه حاضر در خصوص بحران اوکراین جدی‌ترین تنش در روابط مسکو و غرب وآمریکا بعد از جنگ سرد و بررسی فرصت‌های ایجاد شده جنگ اوکراین برای منافع ملی سیاسی و عرصه‌های آن، دفاعی نظامی، اقتصادی، منطقه ای و... ایران می باشد. بعد از استقلال اوکراین در سال ۱۹۹۱، سیاست خارجی کیاف همواره میان غرب و جمهوری فدراتیو روسیه در نوسان بوده است. دولت‌مردان اوکراینی هیچگاه نتوانسته اند در روابط خارجی به تعادلی پایدار برسند تا از حساسیت‌های روسیه و کشورهای غربی نسبت به کشور خود بکاهند. (Nasrin Dekht, 2015: 33) یکی از مهم‌ترین دلایل عدم تعادل مذکور ترکیب جمعیتی اوکراین است. زیرا به لحاظ ویژگی‌های جمعیتی و زبانی، اوکراین به دو دسته تقسیم شده است: یک دسته ساکنان بخش‌های شرقی و جنوبی اوکراین از جمله شبه جزیرۀکریمه و شهر سواستوپل است که اکثراً روس زبان و بیشتر ارتدوکس هستند .این گروه سخت طرفدار روسیه‌اند.دسته دیگر، ساکنان بخش‌های

غربی اوکراین هستند که بیشتر کاتولیک و طرفدار نزدیکی روابط با غرب هستند وجود این دوگانگی جمعیتی سبب می‌شود تا هریک از این دو طیف گرایش به روسیه یا اروپای غربی را برطرف‌کننده مشکلات خود بدانند؛ به علاوه قرابت جغرافیایی اوکراین با قدرت‌های بزرگ این سرزمین را به یکی از مهم‌ترین کانون‌های اصطکاک قدرت‌ها (به سرکردگی روسیه و آمریکا) تبدیل کرده است. (Nunjad, 111:1400) کشور اوکراین با توجه به موقعیت خاص ژئوپلیتیکی که دارد در سیاست خارجی روسیه و آمریکا از جایگاه مهمی برخوردار است، به‌طوری که پس از استقلال اوکراین، سیاستمداران کاخ کرملین، این جمهوری را ملتی مستقل از روس‌ها نمی‌پنداشتند. ایالات متحده آمریکا نیز با هدف برقراری هژمونی خود در صدد غربی‌سازی اوکراین و مقابله با نفوذ سنتی روسیه در این کشور است. با این وجود، بحران سال ۲۰۱۴ در اوکراین ابتدا یک مسأله داخلی بود، اما باتوجه به موقعیت راهبردی این کشور و بازی ژئوپلتیک قدرت‌های جهانی، تبدیل به یک چالش بین المللی شد (Nunjad, 112:1400). در این میان کشورهایی همانند ایران که در روابط میان روسیه و غرب جایگاه مهمی دارند خواه ناخواه تحت‌تأثیر این رقابت‌ها قرار می‌گیرند. منافع کشورهایی که عمده رفتارهای آنها بازخورد بین‌المللی دارد تحت‌تأثیر بحران‌های دامنه‌داری مانند اوکراین قرار خواهد گرفت. در حال حاضر رسانه‌ها از ظرفیت بسیار بالایی برای گفتمان سازی برخوردار هستند .گسترش چشمگیر فضای مجازی در کلیهٔ وجوه زندگی بشر موجب رشد شبکه‌های انسانی و افزایش تعاملات مجازی بین افراد گردیده است. رسانه‌ها، ابزارهای ارتباطی هستند که مورد توجه مخاطبان جهانی هستند. امروزه با پیشرفت فناوری و بروز تغییرات گسترده در عرصه ارتباطات، و بسایت‌های خبری برای پوشش اخبار بین‌المللی، روش‌های نوینی به‌کار می‌گیرند. هر کدام از این رسانه‌ها برای جذب و هدایت افکار عمومی همسو با گفتمان‌های خود با آگاهی از روش‌های نوین پوشش خبری، به دنبال ایفای نقش فعالانه در عرصه اطلاع رسانی هستند.آنچه در جهان امروز اهمیت دارد، این است که خبر دیگر انتقال دهنده واقعیت نیست بلکه سازنده واقعیت است. امروزه، راه‌های انتقال رویدادهای سیاسی در مقایسه با دوره‌های قبل از خود، در بخش وسیعی تفاوت کرده، چراکه رسانه‌های خبری مدرن نه تنها به عنوان کانال‌هایی برای ارتباطات به شمار می آیند، بلکه به عنوان پایگاه‌های مهم قدرت که ساختارها و برنامه‌های آن به شدت بر محتوا و شکل ارتباطی سیاسیون با عموم مردم تأثیرگذار است، محسوب می شوند (Benaissa[1], 29:2017).در دنیای امروز، دیپلماسی رسانه‌ای، قدرتمندترین ابزار

1- Benaissa, Amal

برای تغییر نگرش افراد محسوب می‌شود. دیپلماسی امروز صرفاً در اتاق‌های دربسته شکل نمی گیرد، بخش بزرگتری از آن در سطح افکار عمومی و در برابر چشم دیگران و به کمک فناوری‌های نوین ارتباطی و رسانه‌ها تشکیل میشود .دیپلماسی رسانه‌ای یک کشور می تواند در معادلات سیاسی و امنیت ملی و جایگاه منطقه‌ای آن کشور تأثیر به سزایی داشته باشد دیپلماسی رسانه‌ای جمهوری اسلامی ایران که در رأس آن شبکه‌های برون مرزی صداوسیما قرار دارند نیز از این قاعده مستثنی نیست و با تأثیرگذاری مثبت بر افکار عمومی توان آن را داشته است که واقعیت رخدادهای منطقه‌ای را بازتاب و گفتمان انقلاب اسلامی را تبیین نماید.پیشبرد مصاف رسانه‌ای در مسیر اهداف انقلاب اسلامی، نیازمند طراحی دقیق پیام‌هایی است که باید از طریق رسانه به مخاطب ارائه شود تا افکار عمومی به شکلی شایسته هدایت و فرهنگ عمومی بین‌المللی مدیریت شود. در واقع رسانه ساختاری است که باید روح تعالیم دینی، آرمان‌ها و شعارهای انقلاب اسلامی را به‌صورت پیام، طراحی و با به‌کارگیری سیاست‌های مطلوب و استفاده حداکثری از امکانات و ظرفیت‌های موجود، آن را به طیف گسترده‌ای از مخاطبان خود عرضه نماید. انتقال پیام باید در جهت هدایت افکار عمومی و مدیریت فرهنگ عمومی در جنگ رسانه‌ای و در مسیر غایت‌ها و آرمان‌های اسلام، انقلاب و نظام اسلامی صورت بگیرد (Zohraei, 14:1390). با عنایت به جنگ اوکراین ضرورت توجه به بایسته‌های دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه و اوکراین در تقویت منافع ملی امری لازماست . مقاله حاضربا هدف بدست آوردن راهکارهای اساسی برای تقویت ظرفیت دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین می باشد پرسش اصلی مقاله این است که بایسته‌های دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین در ارتقای منافع ملی ایران کدام اند؟

پیشینه تحقیق

در خصوص دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ اوکراین مقالاتی نوشته شده است که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

پیشینه پژوهش نشان می دهد که بررسی بایسته‌های دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین در مقالات یاد شده به صورت تک متغیره انجام شده است و تبیین این موضع در چارچوب دیپلماسی رسانه‌ای ومنافع ملی سیاسی و عرصه‌های آن، دفاعی نظامی، اقتصادی، منطقه ای و... ایران به همراه ارائه پیشنهادهای کاربردی و راهبردهای رسانه‌ای نوآوری این مقاله محسوب می شود.

ردیف	عنوان	نویسندگان	سال	محور اصلی
۱	سیاست گذاری رسانه‌ای آمریکا علیه روسیه؛هالیوود، جنگ سرد نوین و احیای روسیه هراسی	بشیر، سید حسن	(۱۳۹۷)	به این نتیجه رسید که در واکنش به توفیقات روسیه در نقاط استراتژیک جهان؛ اهداف سیاست گذاری رسانه‌ای آمریکا پس از یک دوره تمرکز بر اسلام هراسی و بازنمایی علیه مسلمانان, در حال چرخش به سوی روسیه هراسی است.
۲	با عنوان نقش دیپلماسی رسانه‌ای در حفظ منافع ملی کشور	سلطانی فر،هاشمی، خانزاده	(۱۳۹۹)	به این نتیجه رسید که دسترسی بیشتر به رسانه‌ها، دسترسی به قدرت بیشتر و اقناع را نیز به همراه دارد و دیپلماسی رسانه‌ای از این قدرت نامحسوس بهره می گیرد. کم کاری در این زمینه و عدم انعکاس سیاست‌های داخلی و خارجی کشورمان به ملل جهان با استفاده از ابزارهای مناسب، باعث شده است زمینه برای سوء استفاده بسیاری از رسانه‌های توجیه شده کشورها و سازمان‌های جهانی فراهم شود که به هر شکلی که مایل باشند در ساختن افکار عمومی جهان علیه ما وارد عمل شوند. از این رو توجه به اهمیت و نقش دیپلماسی رسانه‌ای در بازتعریف و نحوه دستیابی به منافع ملی کشور در عصر رسانه‌ها ضروری به نظر می رسد.
۳	با عنوان دیپلماسی نظامی؛ راهبرد نوین دولتها در پیگیری اهداف سیاست خارجی	آسمانی کناری، طباطبائی	(۱۳۹۹)	به این نتیجه رسید که بررسیهای به عمل آمده نشان می دهد که اتخاذ چنین رویکردی سبب افزایش توانمندی کشورها در پیگیری اهداف سیاست خارجی و به تبع، افزایش قدرت و نقش آفرینی آنها در عرصه تحوالت بین المللی میشود.

۴	با عنوان آینده‌پژوهی جنگ روسیه اوکراین تاثیر جنگ روسیه و اوکراین بر ایران و جهان اسلام پیامدهای اقتصادی، سیاسی و نظامی این بحران را برای جهان، جهان اسلام و ایران و نیز آینده آن را بررسی می‌کند.	پی سپار	(۱۴۰۱)	به این نتیجه رسید که به نظر می‌رسد این بحران پیامدهای جدیی را از نظر اقتصادی و سیاسی و اجتماعی نه تنها بر جهان اسلام و ایران بلکه بر کل جهان خواهد داشت و در انتها این بحران با تسلیم قسمتی از خاک اوکراین و مصالحه در بحث پیوستن اوکراین به ناتو آرام می‌شود.

چارچوب نظری و مفاهیم تحقیق

دیپلماسی

دیپلماسی، هنر مرتبط ساختن عناصر قدرت ملی به مؤثرترین شکل با آن دسته از ویژگی‌های شرایط بین المللی است که به منافع ملی مرتبط می شود ([1] Morgenthau ,&Thompson،187:2015) واتسون، دیپلماسی را به عنوان مذاکره نهادهای سیاسی که استقلال یکدیگر راتأیید کرده اند، تعریف می نماید([2]Watson2016:۳۳). بر این اساس، دیپلماسی روشی غیر خشونت آمیز با هدف کسب منافع حداکثری ، دفع هزینه‌ها و خطرات و ارتقای موقعیت سیاسی، اقتصادی، امنیتی و ... دولت‌ها در نظام بین الملل تلقی می شود. پس از پایان جنگ سرد، رویکردهای متعددی اقدام به ارائه تبیین و تعریف جدید از پدیده دموکراسی در شرایط نوین بین المللی کرده اند. ورود دیپلماسی به حوزه‌های جدید و فاصله گرفتن از رویه‌های کلاسیک نتیجه تغییرات گسترده نظام بین الملل جدید بود. با وارد شدن دیپلماسی به قرن بیست و پایان یافتن دیپلماسی انحصاری، فضا برای ظهور و فعالیت بازیگران غیردولتی مهیا گردید. این رویکرد جدید دیپلماسی به ابعاد فرهنگی، تجاری، علمی و فنی سرایت کرد و مفاهیم جدیدی در روابط بین الملل و ارتباطات ملت‌ها شکل گرفت.

دیپلماسی رسانه‌ای

برای دیپلماسی رسانه‌ای تعاریف مختلفی از صاحبنظران این حوزه بیان شده است. اِلِوبو، در تعریف خود،

1- Morgenthau and Thompson
2- Watson

رسانه‌ها را ابزاری برای بیان و ترویج سیاست خارجی توصیف می کند. (Ebo[1]، 144:2016). تیلور نیز با اشاره به جایگاه محوری تلویزیون، دیپلماسی رسانهای را هنر ایجاد ارتباط میان کشورها، حل وفصل اختلاف‌ها در صحنه روابط بین‌الملل و اقناع جوامع دیگر از طریق رسانه‌ها تعریف می‌کند. (Taylor[2]،83:2017). به طور کلی «استفاده از ظرفیت‌های رسانه در به‌کارگیری منابع بالقوه قدرت نرم و تبدیل آنها به قدرت نرمِ بالفعل» تعریفی جامع است که دیپلماسی رسانه‌ای را از زاویه دیپلماسی عمومی توصیف می نماید (Sheikh al-Islami & Nouri, 2016: 31) .با ورود رسانه‌های جمعی در قرن بیستم به عرصه روابط بین‌الملل به‌ویژه پس از جنگ دوم جهانی، چهره دیپلماسی سنتی به کلی دگرگون شده، با پدیدهای به نام دیپلماسی رسانه‌ای مواجه هستیم که در نوع خود در تاریخ بی‌سابقه است؛ زیرا رسانه‌ها به ویژه شبکه‌های ماهوارهای تصویری، در عمل کارهایی را انجام می دهند که وزارت امور خارجه و هیأت‌های دیپلماتیک به طریق سنتی به انجام آن مبادرت می‌نمودند و حتی در اغلب موارد آنها به مراتب قویتر ،مؤثرتر و نیز کارآمدتر از نهادهای مزبور عمل می کنند. (Qawam, 1384: 13-14).

دیپلماسی رسانه‌ای از جمله مفاهیمی است که تعاریف متعدد و متنوعی برای آن ذکر شده است و در طول زمان تغییرات و تحولات چشمگیری را به خود دیده است. کارل، دیپلماسی رسانه‌ای را با دیپلماسی باز یا آشکار یا دیپلماسی عمومی یکی می‌دانست و آن را استفاده از رسانه‌های جمعی برای تأثیرگذاری بر نظریات مردم در جامعه دیگر می‌دانست. (Karl، 32:2017). راماپراساد1 دیپلماسی رسانه‌ای را شامل نقشی که مطبوعات در کارکردهای دیپلماتیک بین کشورها ایفا می‌کنند تعریف کرده است. واژه‌های خاصی نظیر دیپلماسی روزنامه‌ای ،دیپلماسی تلویزیونی، دیپلماسی ماهوارهای و دیپلماسی اینترنتی هم برای توصیف این مفهوم مورد استفاده قرار گرفته است .(Ramaprasad[3]، 32:2019) وین دین8دیپلماسی عمومی را به‌عنوان چیزی شبیه پروپاگاندا تعریف و بیان میکند که این نوع دیپلماسی هم معنی دیپلماسی تلویزیونی است؛ به این معنا که سیاست مداران و دیپلماتها از تلویزیون برای پروپاگاندای بین‌المللی استفاده می کنند و آن را با پروپاگاندای ملی همراه و ممزوج می‌کنند .(Van Dinh11، 52:2016).کوهن9تفاوت میان دیپلماسی عمومی و دیپلماسی رسانه‌ای را اینگونه توضیح می‌دهد: «دیپلماسی رسانه‌ای در بردارنده تمامی جنبه‌هایی از دیپلماسی عمومی است که در آن با رسانه طرف است؛ همان‌گونه که بقیه جنبه‌های

1- Ebo, E
2- Taylor
3- Ramaprasad, J

آن، ارتباطی با دیپلماسی عمومی ندارد؛ بخش‌هایی مثل ارسال خطا توسط دولت‌ها از طریق رسانه و استفاده از رسانه به‌عنوان منبع اطلاعات ».(7:2016Cohen12). یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان حوزه دیپلماسی رسانه‌ای، ایتان گیلبوآ است. وی، دیپلماسی رسانه‌ای را به معنای استفاده رهبران از رسانه‌ها، به منظور بیان منافع در مذاکرات، اعتمادسازی و بسیج حمایت از توافقات می‌داند و برای آن چهار نقش و کارکرد ذکر می‌کند.کارکرد نخست نقش کنترل کننده رسانه است. به این معنا که رسانه در عین حال که محدودیت‌هایی را برای دیپلماتها و مسئولان سیاست خارجی ایجاد می‌کند، فرصت‌هایی را برای آنها به‌وجود می‌آورد .

مانند زمانی‌که یک دولت برای مداخله در منطقه یا کشور خاص نیاز دارد که پوشش رسانه‌ای ،کار اقناع افکار عمومی در مورد مداخله را به خوبی انجام دهد. کارکرد دوم نقش محدودکننده رسانه‌ها است. این نقش که از آن به اعمال فشار نیز تعبیر میشود، به سرعت بالای انتشار و انتقال اطلاعات و تأثیر آن بر فرایند سیاست می‌پردازد. پوشش خبری جهانی، فرایند سیاست‌گذاری را گسسته و رهبران را به سوی انتخاب گزینه‌های ویژه‌ای سوق می‌دهد. کارکرد سوم ،نقش میانجی را برای رسانه در نظر گرفته و نشان می‌دهد که چگونه و در چه شرایطی رسانه‌ها از شکل خبررسانی خارج شده، وارد عرصه دیپلماسی می‌شوند.در این نقش رسانه میتواند زمینه انجام مذاکرات بین دو گروه متخاصم را از طریق تسهیل مذاکرات و بازتاب دادن گزارش‌های حرفه‌ای و بدون تعصب فراهم کند. کارکرد چهارم، رسانه به مثابه ابزار سیاست است که در اختیار دولت‌ها قرار دارد و آن‌ها می‌توانند از طریق آن روابط خود با دولتهای دیگر را تنظیم کنند و در مذاکرات دیپلماتیک به موفقیت برسند. (Gilboa, 83:1388). آمون۱۱ دیپلماسی رسانه‌ای را تا حد یک الگوواره جدید، ارتقا داد. وی مدعی بود که تغییرات پارادایمی در ارتباطات و دیپلماسی، الگوواره جدیدی از دنیای سیاست را ایجاد کرده که آن را «تله دیپلماسی» می‌نامید. (Ammon ،2:2018). تله دیپلماسی، دیپلماسی شبکه‌ای و سایبر دیپلماسی اشکال دیگری از دیپلماسی در عصر فناوری هستند که ویژگی مشترکشان بهره‌گیری از فناوری اطلاعات و اینترنت در کمترین زمان و بدون محدودیت مکانی برای ارتباط با عموم مردم است .

توسعه فناوری‌های نوین ارتباطی- اطلاعاتی همچون شبکه جهانی اینترنت، ماهواره‌های تلویزیونی و به‌طور کلی رسانه‌های گروهی بر اهمیت این نوع از دیپلماسی افزوده است. ریچارد سولومون۱۵ دیپلماسی مجازی را دیپلماسی از طریق رسانه‌های الکترونیک تعریف می‌کند. فرایندی که از طریق آن شخص می‌تواند حقیقت را با فرایندی مجازی در یابد (Mansouri, 1390: 667). یکی از عناصر مهم دیپلماسی مجازی،

شکل‌گیری سفارتخانه‌ای مجازی است. این نوع دیپلماسی، قدرت و سرعت ارتباط کشورها را با جهان خارج و همچنین دستیابی به اطلاعات و انتقال آن را بسیار افزایش می‌دهد. (Vahidi, 2016: 370).

از آنجا که تلویزیون در میان انواع رسانه‌های جمعی، گوی سبقت را از نظر جذب مخاطب ربوده است طبیعتاً استفاده از آن برای مقاصد سیاسی و دیپلماتیک نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است .به‌ویژه در عصری که ماهواره این امکان را به همه کشورهای دنیا داده است تا از طریق تلویزیون ،وارد شبکه ارتباطی در دنیای معاصر شوند. واژه تله دیپلماسی برگرفته از کتابی است که توسط «رویس آمون» با عنوان «تلویزیون جهانی و شکل دهی جهان سیاست CNN، تله دیپلماسی و سیاست خارجی» در سال 2001 به رشته تحریر در آمد .امروزه رسانه‌های کشورها از طریق تهیه و تولید مستندهای زیبا و حرفه‌ای توانسته اند چهره مطلوب و مورد نظر خود را به دنیا ارائه و یا دیگر کشورها را تخریب کنند. این تولیدات معمولاً به صورت رایگان و به بهانه‌های مختلف در اختیار شبکه‌های مختلف تلویزیونی قرار می‌گیرند (Shah Mohammadi, & Qaraati, 1391: 102).

به طور کلی تعامل تنگاتنگ رسانه و دیپلماسی باعث ورود اصطلاحات دیگری نیز به عرصه سیاست و روابط بین‌الملل شده است. اصطلاحاتی همچون دیپلماسی تصویری (فتودیپلماسی) ،دیپلماسی صوتی، دیپلماسی لحظه‌ای و دیپلماسی بلادرنگ از آن جمله هستند .(Mansouri, 1390: 667)

رئالیسم تهاجمی

مرشایمر به‌عنوان برجسته‌ترین نظریه‌پرداز رئالیسم تهاجمی معتقد است که نوواقعگرایی تهاجمی بر پنج مفروض استوار است که علت و انگیزه کشورها برای بیشینه‌سازی قدرت درنظام بین‌الملل آنارشیک را توضیح می‌دهد. نخست، کشورها، به‌ویژه قدرت‌های بزرگ ،بازیگران اصلی و عمده در سیاست جهان هستند که در یک نظام آنارشیک اقدام می‌کنند. دوم، همه کشورها از میزانی از توانایی نظامی تهاجمی برخوردارند. بنابراین، هر کشوری قادر است تا به همسایگانش ضربه و خسارت وارد سازد. البته تواناییهای کشورهای مختلف با هم تفاوت داشته و در طول زمان تغییر میکند. سوم، کشورها هرگز نمیتوانند از نیات کشورهای دیگر مطمئن باشند. چون برخلاف توانایی‌های نظامی، نیت کشورها که در اذهان تصمیم‌گیرندگان آنهاست را نمی‌توان به صورت تجربی وارسی کرد. حتی اگر بتوان به نیت کشورها در زمان حال پی برد، تشخیص و درک نیت آینده آنها غیرممکن است. از اینرو ،سیاستگذاران هرگز نمیتوانند مطمئن باشند که آیا با یک کشور طرفدار وضع موجود یا تجدیدنظرطلب مواجهند. چهارم، هدف اصلی کشورها بقاست. کشورها میتوانند اهداف دیگری مانند رفاه و حفظ حقوق بشر را پیگیری نمایند، اما پیگیری و تأمین این اهداف در صورت حیات و بقا امکان دارد. پنجم، کشورها کنشگران عاقل هستند؛

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

یعنی آنها قادر به اتخاذ راهبردهای درستی هستند که چشم انداز و امید بقای آنان را بیشینه می سازد. این امر بدان معنا نیست که کشورها دچار سوءمحاسبه نمیشوند. چون کشورها در جهان پیچیده با اطلاعات ناقص عمل می کنند، از اینرو، بعضی از مواقع اشتباهات بزرگی مرتکب می شوند.(Mearsheimer[1], 2018: 30-31).

مجموع این پنج مفروض شرایطی را به وجود می آورد که کشورها نه تنها دغدغه موازنه قوا و حفظ قدرت دارند بلکه انگیزه قوی و شدیدی را برای بیشینه سازی قدرت فراهم میسازد .چون کشورها از یکدیگر هراس دارند، برای تأمین امنیت شان تنها بایست به خود اتکا کنند و بهترین راهبرد برای تأمین و تضمین بقا بیشینه‌سازی قدرت نسبی است. از این‌رو، برخلاف نوواقعگرایان تدافعی که استدلال می کنند کشورها تنها در پی کسب میزان مقتضی از قدرت هستند. (Van[2] Evera ۲۰۱۹:۱۱ ; Glaser[3], ۲۰۱۷:۱۲ ; Waltz[4]، ۲۰۱۹:۱۴). نوواقعگرایان تهاجمی بر این باورند که تأمین امنیت مستلزم کسب و بیشینه‌سازی قدرت نسبی تا حد امکان است (Labs[5], ۳۷:۲۰۱۷). در نتیجه، آنان دوام و پایداری نظم و موازنه قوای موجود را زیر سئوال برده و استدلال می کنند که کشورها هرگز از قدرت خود راضی نیستند و درنهایت درصدد هژمونی برای تأمین و تضمین امنیتشان هستند. هدف نهایی هژمون شدن و ماندن در نظام بین‌الملل آنارشیک است. حتی کشور هژمون نیز هنوز کاملاً راضی نبوده و درصدد است تا از ظهور رقبای همطراز خود جلوگیری نماید (Mearsheimer, 2018: 21–42). رقابت روسیه و آمریکا در اوکراین در این چهارچوب قابل تحلیل است. همچنین با توجه به نگاه ساختاری رئالیسم تهاجمی منافع سایر کشورها از جمله ایران تحت‌تأثیر این بحران قرار خواهد گرفت.

بحران اوکراین

اوکراین از سال 1991 از کنترل مستقیم مسکو خارج شد . اوکراین همواره نسبت به هدف‌های روسیه بدبین بوده است؛ با وجود این تصور دو کشور روابط نزدیک اقتصادی را با یکدیگر ادامه داده و روسیه به عنوان یکی از مهم‌ترین شریک‌های تجاری اوکراین مطرح بوده است. درسال 1994 در بیانیه ای

1- Mearsheimer
2- Van Evera
3- Glaser
4- Waltz
5- Labs

غیررسمی در بوداپست با میانجی گری آمریکا، روسیه حاکمیت و تمامیت ارضی اوکراین را به رسمیت شناخت و اوکراین در برابر آن سلاح‌های هسته‌ای خود را به روسیه تحویل داد .در سال 1997 کییف برای 20 سال محل ناوگان نیروی دریایی در سواستوپول در کریمه را به روسیه اجاره داد . موازنهٔ شکننده میان مسکو و کی یف با انقلاب نارنجی سال 2004 اوکراین در معرض تهدید قرار گرفت. در آن انتخابات نامزد مورد حمایت روسیه، ویکتور یانوکوویچ از نامزد مورد حمایت غرب ویکتور یوشچنکو شکست خورد . (Kolai, 1:1396).

پوتین انقلاب‌های رنگی در منطقه را اقدام‌های هماهنگ شدهٔ غرب برای گسترش مردم‌سالاری و روی کارآمدن دولت‌های طرفدار غرب در فضای پیشین اتحاد شوروی می‌دانست (Mushirzadeh, 12:1389).

در ژانویهٔ 2010 روسیه با روسیهٔ سفید و قزاقستان اتحادیهٔ گمرکی ایجاد کرد که تعرفهٔ آزاد تجاری میان این 3 کشور را برقرار کرد. در سپتامبر و دسامبر 2013 ارمنستان و قرقیزستان موافقت خود را برای پیوستن به این اتحادیه اعلام کردند . پوتین امیدوار بود که اوکراین هم خواستار عضویت شود؛ اما این موضوع با توجه به توافق نامهٔ تجارت آزاد اوکراین و اتحادیهٔ اروپا مشکل به نظر می‌رسید. توافق‌نامهٔ تجارت آزاد ابتدا در بروکسل در ژوئیه 2012 مطرح شد و قرار شد تا در نشست ویلنیوس در 29 نوامبر به امضای دو طرف برسد . هم زمان، روسیه فشار بر اوکراین را افزایش داد . در نتیجه، در 21 نوامبر یانوکوویچ اعلام کرد که توافق ویلنیوس را امضا نخواهد کرد (Rutland[1], 2017: 8-1). نتیجهٔ این رفتار، شورش در میدان اروپا و خشونت در خیابان‌های کی یف و در برابر بسیج طرفداران روسیه در شرق و جنوب اوکراین و سقوط دولت اوکراین بود . دولت جانشین تمایل داشت تا به جای عضویت در اتحادیهٔ اقتصادی اوراسیا، توافق با اتحادیهٔ اروپا را امضا کند . پاسخ روسیه به این خواسته، اشغال کریمه و حمایت از شورشیان در شرق و جنوب اوکراین بود . با شدت گرفتن بحران، تلاش‌ها برای توافق دوطرف درگیر آغاز شد، ولی با شکست توافق و خروج یانوکوویچ از اوکراین، روس‌ها به این نتیجه رسیدند که دیگر راهی برای بازگشت وجود ندارد . به باور آن‌ها، دولت جدید اوکراین توافق نامه با اتحادیهٔ اروپا را امضا خواهد کرد که این مسئله زمینه را برای پیوستن اوکراین به ناتو و لغو توافق با روسیه برای استفاده

1- Rutland
1- Ratti
1- Connolly

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

از پایگاه سواستوپول فراهم می‌کند، در نتیجه روسیه پیش‌دستی کرد. (Abul Hassan Shirazi, 2016:26) روسیه، کریمه را اشغال و در آن جا همه پرسی برگزار کرد . این همه‌پرسی در 16 مارس برگزار شد و 83 درصد از واجدان شرایط در آن شرکت کردند . نتیجهٔ همه پرسی موافقت 96/7 درصد مردم کریمه و موافقت 95/6 درصدی مردم سواستوپول با استقلال این شبه جزیره از اوکراین بود . این همه پرسی با مخالفت آمریکا، اتحادیهٔ اروپا و دولت کریمه روبه رو شد . روز بعد در 17 مارس پارلمان کریمه نیز استقلال کریمه را اعلام کرد در18 مارس پیمانی میان روسیه و دولت خودمختار کریمه در مورد پیوستن کریمه و سواستوپول به روسیه امضا شد . این اقدام از سوی سازمان ملل متحد پذیرفته نشد و مجمع عمومی سازمان ملل در 27 مارس با تصویب قطعنامه ای غیرالزام آور پیوسته ساختن کریمه به روسیه را غیرقانونی اعلام کرد (Walizadeh, 2014: 12-13). اتحادیهٔ اروپا و آمریکا درپی این تحولات، با اخراج روسیه از گروه ،8 بلوکه کردن داراییهای آن و ممنوعیت سفر مقامهای روس به اقدامهای این کشور واکنش نشان دادند(Rutland, 2017: 9). همچنین در واکنش به دخالت روسیه در اوکراین، ناتو در آوریل 2014 تعلیق همهٔ همکاری‌های نظامی و غیرنظامی با مسکو را اعلام کرد، هرچند گفت وگو در شورای ناتو- روسیه ادامه یافت (Ratti, 2018: 16–15) . با اشغال کریمه به وسیلهٔ روسیه، کشورهای غربی تحریم‌های چند بخشی را علیه روسیه آغاز کردند که شامل بخش‌های نظامی، نفتی و مالی بود . از آثار تحریم در این حوزه می‌توان به خروج سرمایه از روسیه، کاهش ارزش روبل، افت ارزش بازار سهام و سرمایه گذاری نکردن شرکتهای بزرگ بین‌المللی در روسیه اشاره کرد، به شکلی که به کاهش رشد اقتصادی روسیه به کمتر از یک درصد در سالهای 2014 و 2015 منجر شده است. (Shoaib: 92:1394).

روسیه نیز در برابر به‌کارگیری تحریم‌های غرب علیه این کشور دست به اقدام متقابل زد . اقدام‌های تلافی جویانهٔ روسیه شامل تحریم ورود محصولات کشاورزی و دامی از کشورهای غربی بود . ابزار دیگر روسیه در این زمینه، تشدید روابط سیاسی و اقتصادی با آسیا و به ویژه چین بود . در مجموع می توان گفت که اقتصاد روسیه پس از به کارگیری تحریم‌ها روند نزولی یافت. افت سریع روبل در اواخر سال 2014 مؤید این مسئله است . تحریم‌های غرب، روسیه را از مدل توسعهٔ اقتصادی غربی، بر پایهٔ اولویت بازار و پیوستن به اقتصاد جهانی دور کرد . روسها همانند گذشته که از تهدید خارجی برای تمرکز اقتصادی استفاده می کردند، پس از بحران اوکراین نیز این مدل را بازسازی کردند و نوعی کنترل دولتی از بالا را بر اقتصاد و به ویژه بر امور مالی، انرژی و دفاعی به‌کار گرفتند (2015: 8–1 ,

.(3Connolly

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی یا ناتو

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی یا ناتو یک ائتلاف نظامی میان کشورهای آمریکای شمالی و اروپایی است و همانطور که از اسمش مشخص است قدرت‌های دو سوی اقیانوس اطلس را به‌هم پیوند می‌دهد.این سازمان در سال ۱۹۴۹ میان ۱۲ کشور تشکیل شد و هدف اولیه آن مقابله با نفوذ و سلطه اتحاد جماهیر شوروی سابق در اروپا بود. این سازمان در طول جنگ سرد گسترش یافت و کشورهای دیگری از جمله ترکیه را به‌عنوان عضو پذیرفت. اما این گسترش پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز ادامه یافت و مرزهای ناتو به سمت شرق اروپا گسترده شد، به‌طوری که بین سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۴ ده کشور سابقا کمونیستی از جمله لهستان، مجارستان، آلبانی و لیتوانی به عضویت ناتو در آمدند.ناتو در حال حاضر ۳۰ عضو دارد که آخرین آن‌ها مقدونیه شمالی است که در سال ۲۰۲۰ به سازمان پیوست. تنها دو عضو ناتو، یعنی آمریکا و کانادا غیراروپایی هستند.مهمترین کارکرد سازمان پیمان آتلانتیک شمالی «دفاع جمعی» یا ماده ۵ پیمان ناتو است.بر اساس ماده ۵ حمله به هر یک از اعضای ناتو حمله به تمام اعضا محسوب می‌شود و کلیه کشورها باید در مقابل آن اقدام کنند.ناتو ابتدا در لندن مستقر بود اما از آنجا به پاریس نقل مکان کرد و برای مدتی در پایتخت فرانسه بود. اما از سال ۱۹۶۶ مقر ناتو در بروکسل قرار دارد. مرکز فرماندهی نیروهای ناتو در اروپا نیز ابتدا در فرانسه بود اما آن هم به بلژیک منتقل شد.دوره دبیرکلی سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ۴ سال است. در حال حاضر ینس استولتنبرگ، نخست وزیر پیشین نروژ دبیر کل ناتو است. وی در سال ۲۰۱۴ به این مقام رسید و ماموریتش در سال ۲۰۱۸ برای یک دوره دیگر تمدید شد. به این ترتیب وی تا پایان سپتامبر سال ۲۰۲۲ میلادی این سمت را برعهده خواهد داشت. (Bidarmanesh, 2013:24).

نقش آمریکا در جنگ اوکراین

سیاست آمریکا درخصوص گسترش ناتو به شرق ، به‌ویژه کوشش این کشور در اواخر دهه اول قرن بیست ویکم برای ورود اوکراین به سازمان پیمان آتلانتیک شمالی و تلاش‌های قدرت‌های مطرح اروپایی در این باره ، زیربناهای لازم را برای بحرانی شدن روابط ایالات متحده و روسیه فراهم کرد.آمریکا سیاست خارجی را برپایه خط مشی گسترش به شرق پیمان آتلانتیک شمالی قرار داد و اتحادیه اروپا نیز برای تسریع ورود کشورهای شرق و مرکز اروپا به بدنه اتحادیه با تسامح فراوان به فرایند یکپارچگی اقتصادی

این منطقه نظر دوخت.

گسترش ناتو به شرق و افزایش سریع کشورهای عضو اتحادیه اروپا با در نظر نگرفتن روسیه عملا به افزایش استعداد انزوای سیاسی، اقتصادی و نظامی این کشور در اروپا منجر شد و واقعیت محاصره روسیه را متجلی ساخت.با مروری بر تاریخ عملکرد گذشته آمریکا مشاهده می‌نماییم که علاوه بر حملات، بمب‌گذاری‌ها، کودتاها و تغییر رژیم‌های تحمیل‌شده بر کشورها در سراسر جهان، یکی از روش‌های ترجیحی آمریکا برای مقابله با دشمنان خود "به راه انداختن جنگ نیابتی" علیه آنها، یعنی حمایت از جنگ یک گروه یا کشور در برابر یک قدرت رقیب بدون دخالت نظامی است. تاریخ جنگ سرد سرشار از نمونه‌های این‌چنینی می‌باشد، از جمله حمایت آمریکا از مجاهدین علیه شوروی در افغانستان، کمک به صدام حسین در برابر ایران در جنگ ایران و عراق، یا در یک مورد معاصر، تلاش نافرجام برای سرنگونی بشار اسد رئیس‌جمهور سوریه توسط شورشیان محلی. جنگ‌های نیابتی به آمریکا اجازه می‌دهد تا با فدا کردن دیگران در راه رسیدن به اهدافش ضررهای خود را به حداقل برساند، در حالی که با تضعیف کشورهای رقیب و در عین حال به حداکثر رساندن سود مجتمع نظامی صنعتی از طریق حفظ جریان فروش سلاح به منافع ژئوپلیتیکی خود دست پیدا می‌کند.

سیاست آمریکا در حال حاضر در جنگ اوکراین، پس از اعلام درخواست به روسیه برای عقب‌نشینی طی اولین ماه مناقشه بین روسیه و اوکراین، اکنون کاملاً آشکار است که ایالات متحده و متحدانش تغییر جهت داده‌اند و قصد دارند به طور خاص با تشدید تأمین تسلیحاتی و فراهم کردن آموزش و اطلاعات برای ارتش اوکراین این مناقشه را طولانی کنند تا بیشترین آسیب ممکن را به روسیه تحمیل کنند. واشنگتن با هرگونه سازش بین روسیه و اوکراین که ممکن بود به اجتناب از خصومت‌ها کمک کند مخالفت می کند، واشنگتن نمی‌خواهد جنگ با یک توافق سریع به پایان برسد که به موجب آن اوکراین به روسیه امتیاز می‌دهد، زیرا نتیجه ایده‌آل برای آمریکا این است که از تحمیل بیش‌ترین خسارت ممکن به مسکو اطمینان حاصل کند، بنابراین تشدید جنگ و درگیری در واقع به نفع ایالات متحده است.به عبارت دیگر، هرچه آمریکا بتواند این جنگ را طولانی‌تر کند، می‌تواند منافع ژئوپلیتیک بیشتری برای خودش کسب کند. (Ruhi, 231:1401).

روش شناسی پژوهش

این پژوهش از نظر هدف کاربردی و از لحاظ ماهیت کیفی از نوع تحلیل مضمون می باشد. مورد مطالعه تعداد ۱۱ نفر صاحبنظران رسانه‌ای و صاحبنظران که در مورد حوزۀ دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ

روسیه واوکراین شامل می‌شود. روایی خروجی مصاحبه بر اساس روایی محتوایی با استفاده از نظرات اساتید و متخصصان تعیین گردید.روش نمونه گیری نیز از نوع هدفمند تا حد اشباع نظری می باشد.برای گردآوری اطلاعات از مصاحبه‌های نیمه ساختار یافته استفاده شده است. تجزیه تحلیل داده‌ها در دو مرحله صورت گرفت. در ابتدا بر اساس نتایج مصاحبه‌ها،اطلاعات استخراج و سپس کدگذاری و طبقه بندی داده‌ها صورت پذیرفت. برای بررسی پایایی پرسشنامه‌ها از روش آلفای کرونباخ عدد (۰/۸۲) محاسبه گردید. برای انجام تحلیل مضمون از نرم افزار MaxQDA 2022 استفاده شده است و برای اعتبارسنجی الگو با روش حداقل مربعات جزئی از نرم افزار Smart PLS استفاده شد.

یافته‌های پژوهش

این مطالعه بر اساس دیدگاه ۱۱ نفر از خبرگان حوزۀ دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ اوکراین انجام شده است. از منظر جنسیت ۸ نفر مرد و ۳نفر زن هستند. از نظر سنی ۲نفر بین 35 تا 45 سال و 4 نفر بالای 45 سال سن دارند. از نظر تحصیلات نیز 2 نفر کارشناسی ارشد و 9 نفر دکتری دارند. از نظر سابقه کاری 3 نفر بین 10 تا 20 سال و 8 نفر بیش از 20 سال سابقه کار دارند.

جدول (۱): ویژگی‌های جمعیت‌شناختی بخش کیفی

ویژگی‌های جمعیت شناختی		فراوانی	درصد
جنسیت	مرد	8	%73
	زن	3	%27
سن	35 تا 45 سال	۲	%10
	45 سال و بیشتر	۹	%90
تحصیلات	کارشناسی ارشد	۲	%18
	دکتری	۹	%82
سابقه کاری	10 تا 20 سال	۳	%27
	بالای 20 سال	۸	%73
	کل	۱۱	%100

برای دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین در ارتقاء منافع ملی ایران اوکراین ، مصاحبه‌های

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارۀ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

تخصصی نیم ساخت یافته با خبرگان صورت گرفته است. در این مرحله پیش از شروع مصاحبه شش پرسش باز در نظر گرفته شده است و در طول فرایند مصاحبه این پیش بینی در نظر گرفته شده است که سوالات جدیدی نیز مطرح شود .برای اینکه پژوهشگر با عمق و گستره محتوایی داده‌ها آشنا شود اقدام به بازخوانی مکرر داده‌ها و خواندن داده‌ها به صورت فعال (جستجوی معانی و الگوها)گردیده است. سوالات مصاحبه دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین در ارتقاء منافع ملی ایران مبتنی بر رسانه‌های اجتماعی در جدول ۲ ارائه شده است.

جدول (۲): سوالات مصاحبه تحلیل مضمون

ردیف	پرسش‌های مصاحبه
1	فرصت‌های پیش روی رسانه‌های اجتماعی در ژئوپلیتیک وتقویت هژمونی ایران به عنوان بازیگر فعال در عرصه منطقه و جهان درجنگ اوکراین کدامند؟
2	نقاط قوت رسانه‌های اجتماعی در تبیین ابعاد فرصتهای اقتصادی و تقویت خودکفایی ایران درجنگ اوکراین کدامند؟
3	نقاط قوت رسانه‌های اجتماعی در تصویرسازی واقعی مثبت ایران در افکار عمومی بین المللی درجنگ اوکراین کدامند؟
4	اهمیت توجه به تبلیغ توسعه صادرات و واردات در گسترش سرمایه گذاری مستقیم خارجی ایران درجنگ اوکراین از طریق رسانه‌ها در کشور چیست؟
5	اهمیت توجه در رسانه‌ها به افشای حمایتهای نهان و آشکار تسلیحاتی، سیاسی و امنیتی آمریکا و متحدانش درجنگ اوکراین چیست؟
۶	اهمیت توجه در رسانه‌ها به آگاهسازی اقدامات گسترش راهبردهای توسعه ارتباطات ایران در فضای بین الملل درجنگ اوکراین چیست؟
۷	اهمیت آگاهسازی رسانه‌ها در خصوص ابعاد امنیتی ، سیاسی و رسانه‌ای ادعای اوکراین، مبنی بر استفاده روسیه از پهپادهای ایرانی در جنگ اوکراین در عرصه بین الملل چیست؟

نتایج مصاحبه‌ها با روش تحلیل مضمون مورد تجزیه وتحلیل قرار گرفت. برای این منظورمتن مصاحبه‌ها چندین بار مطالعه و مرور شد. سپس داده‌ها به واحدهای معنایی در قالب جملات و پاراگراف‌های مرتبط با معنای اصلی شکسته شد. واحدهای معنایی نیز چندین بار مرور و سپس کدهای مناسب هر واحد معنایی نوشته و کدها براساس تشابه معنایی طبقه بندی شد. جریان تجزیه وتحلیل با اضافه شدن هر مصاحبه به همین ترتیب تکرار شد. مصاحبه‌ها تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت. ملاک دستیابی به اشباع نظری

رسیدن به تکرار در کدهای استخراجی بوده است. تحلیل مضمون مبتنی بر روش پیشنهادی اترید استرلینگ (2001) شامل مضامین پایه، سازمان دهنده و فراگیر صورت گرفت. متن مصاحبه‌ها پیش از آنکه به صورت فایل متن وارد نرم افزار شود بارها موردمطالعه قرار گرفت و نکات کلیدی آن‌ها به صورت کد وارد نرم افزار MaxQDA2022 شد. در مرحله کدگذاری باز ۱۹۳ کد شناسایی گردید. در نهایت از طریق کدگذاری محوری به 4 مقوله فراگیر ،۷ مقوله سازمان دهنده و ۴۳ مضمون پایه دست پیدا شد .شاخص‌های دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین در ارتقاء منافع ملی ایران مبتنی بر رسانه‌های اجتماعی مستخرج از مصاحبه‌ها به روش تحلیل مضمون در جدول 3 ارائه شده است.

جدول (۳): شاخص‌های دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین در ارتقاء منافع ملی ایران

فراگیر	سازمان دهنده	مضامین پایه
نقاط قوت	ماهیتی	«سرعت بالا در انتشار اطلاعات دیپلماسی رسانه‌ای ایران »؛ «ظرفیت بالا در حجم اطلاعات منتشره دیپلماسی رسانه‌ای ایران »؛ «سهولت استفاده کاربران»؛ «فرازمان بودن»؛ «فرامکان بودن و گستردگی جهانی»؛ «استعداد تولید محتوای دیپلماسی رسانه‌ای ایران در شبکه‌های اجتماعی»؛ «هایبرتکست بودن ماهیت شبکه‌های اجتماعی مجازی »؛ «ظرفیت انتشار اخبار تولیدات داخلی در سطح جهانی»؛ «امکان بهره گیری از نخبگان و مهارت‌های تخصصی کارشناسان دیپلماسی رسانه‌ای ایران »؛
	اقتصادی	توجه به انتشار اخبار دیپلماسی اقتصادی درتوسعه صادرات و واردات، سرعت بالا در انتشار اخبار کارکرد اقتصادی در گسترش سرمایه گذاری مستقیم خارجی،تبلیغات رسانه‌ای برای ارتقاء روابط اقتصادی ایران با بازارهای جهانی و مناسبات اقتصاد سیاسی بین المللی«ظرفیت شبکه‌های اجتماعی در تسریع در اتمام کریدور شمال-جنوب واجرایی کردن کریدور سبز گمرکی»؛

مبتنی بر رسانه‌های اجتماعی

چون این مطالعه با رویکردی راهبردی انجام شده است بنابراین مقوله‌های فراگیر در قالب نقاط قوت، ضعف، فرصت‌ها و تهدیدها دسته بندی شده اند. نقاط قوت خود شامل عوامل ماهیتی و اقتصادی هستند. نقاط ضعف نیز شامل عوامل زیرساختی و محتوایی می باشند. فرصت‌ها مشتمل بر عوامل اقتصادی و سیاسی بوده و تهدیدها نیز از عوامل حقوقی، امنیتی و روانی تشکیل می شوند.در پژوهش حاضر شاخص‌های کیفی درهفت سطح قرار گرفته اند . دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین در ارتقاء منافع ملی ایران مبتنی بر رسانه‌های اجتماعی در شکل 1 نمایش داده شده است.

ادامه جدول (۳): شاخص‌های دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین در ارتقاء منافع ملی ایران مبتنی بر رسانه‌های اجتماعی

فراگیر	سازمان دهنده	مضامین پایه
نقاط ضعف	زیرساختی	«نداشتن زیرساخت اینترنت پرسرعت در تمامی مناطق کشور»؛ «فقدان شبکه‌های اجتماعی داخلی توانمند در مقایسه با رسانه‌های غیربومی»؛ «پایین بودن سواد رسانه‌ای در مخاطبین رسانه‌های اجتماعی»؛ «دانش و تجربه کافی در زمینه فعالیت‌های اقتصادی در رسانه‌های اجتماعی»
	محتوایی	«ناکارآمدی شبکه‌های اجتماعی در تبلیغ توسعه صادرات و واردات در گسترش سرمایه گذاری مستقیم خارجی در کشور»؛ «عدم تولید محتوای مناسب آگاهسازی اقدامات گسترش راهبردهای توسعه ارتباطات در فضای بین الملل در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی»؛ «فقدان برنامه جامع برای مدیریت افشای حمایتهای نهان و آشکار تسلیحاتی، سیاسی و امنیتی آمریکا و متحدانشاز طریق فضای مجازی»؛ «عدم شفافیت تبیین ابعاد فرصتهای اقتصادی و تقویت خودکفایی درجنگ اوکراین در شبکه‌های اجتماعی»؛ «عدم تطابق ساختار شبکه اجتماعی مجازی با تصویرسازی واقعی مثبت ایران در افکار عمومی بین المللی»؛
فرصت‌ها	سیاسی	«توسعه رسانه‌های اجتماعی بومی با محوریت سیاسی ایران به عنوان بازیگر فعال در عرصه منطقه و جهان ». «ظرفیت شبکه‌های اجتماعی در شفاف سازی استفاده از فرصت روابط سیاسی موجود برای بستن پرونده هسته ای کشور»؛«فرصت امکان حضور و مشارکت قوی افرادکارشناس خبره و احزاب سیاسی مختلف جامعه در دادن ارائه پیشنهادات سازنده در خصوص مسائل جنگ اوکراین و کمک به توسعه منافع ملی کشور»؛ «امکان تقویت روابط سیاسی هژمونی ایران در منطقه در رسانه‌ها وشبکه‌های اجتماعی»؛«توسعه رسانه‌های اجتماعی برای گسترش راهبردهای توسعه ارتباطات و توسعه بسترهای ارتباطی در فضای بین الملل»؛ « تقویت نقش ایران برای کشور میانجیگر برای ایجاد صلح و آتش بس جنگ اوکراین»؛ « اطلاع رسانی به موقع و شفاف رسانه‌ها در خصوص ابعاد امنیتی ، سیاسی و رسانه‌ای در عرصه بین الملل وموضع دستگاه دیپلماسی سیاسی ایران نسبت به خبر جعلی فروش پهباد ایرانی به روسیه در جنگ اوکراین، وتاکیدبر برتوقف جنگ، بازگشت طرفین به مذاکره و بازگشت آوارگان به منازلشان».
	اقتصادی	« تقویت حوزه اقتصادی برای توسعه صادرات و واردات ایران به بازار روسیه،منطقه وجهان»؛«قابلیت‌های ویژه جهت تقویت حوزه روابط سیاسی برای بازاریابی تولیدات داخلی در شبکه‌های اجتماعی مجازی»؛ «تقویت کارکرد اقتصادی ایران در گسترش سرمایه گذاری مستقیم خارجی»؛« تقویت روابط اقتصادی ایران با بازارهای جهانی و مناسبات اقتصاد سیاسی بین المللی».
تهدید	حقوقی	«عدم امکان نظارت مستقیم دولتی بر فعالیت رسانه‌های اجتماعی»؛ «سکوت قوانین در زمینه حقوق کاربران رسانه‌های اجتماعی درحمایتهای نهان و آشکار تسلیحاتی، سیاسی و امنیتی آمریکا و متحدانش »؛ «نبود سازوکارهای روشن حقوقی برای برخورد با تخلفات هنجارشکنانه»؛ «فقدان قوانین جامع برای مدیریت تهدیدات نرم دشمن از طریق فضای مجازی برای تصویرسازی منفی ایران در افکار عمومی بین المللی»

ادامه جدول (۳): شاخص‌های دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین در ارتقاء منافع ملی ایران مبتنی بر رسانه‌های اجتماعی

فراگیر	سازمان دهنده	مضامین پایه
تهدیدها	امنیتی	«وجود قدرت شبکه سازی علیه تقویت هژمونی ایران در منطقه در شبکه‌های اجتماعی»؛ «اشباع شدن اطلاعات کاربران در شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی (اضافه بار اطلاعاتی)»؛ «امنیت پایین شبکه‌های اجتماعی مجازی»؛ «سرقت اطلاعات کاربران شبکه‌های اجتماعی مجازی»
	روانی	«ظرفیت ایجاد جنگ روانی با تکیه بر تحریم‌ها و تصویرسازی منفی ایران در افکار عمومی بین المللی»؛ «ظرفیت ترویج مسائل حاشیه ای و تفرقه افکن توسط رسانه‌های معاند علیه ایران به عنوان بازیگر فعال در عرصه منطقه و جهان در فضای مجازی»؛ «فضاسازی احساس نارضایتی از امکانات زندگی در میان اقشار مختلف مردم»؛ « مقاومت در برابر توسعه صادرات و واردات ایران به بازار روسیه وجهان در فضای مجازی»؛ «داشتن ظرفیت بزرگنمایی مخاطرات تقویت هژمونی ایران در منطقه و جهان» ؛ « جنگ روانی ادعای اوکراین و طرف‌های غربی، مبنی بر استفاده روسیه از پهپادهای ایرانی در جنگ اوکراین و علی رغم موضع دیپلماسی ایران مبنی بر احترام به تمامیت ارضی اوکراین و مخالفت جدی تسلیح هر یک از طرفین درگیر ».

براساس الگوی اولیه پژوهش عوامل زیرساختی بر عوامل ماهیتی و حقوقی دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین در ارتقاء منافع ملی ایران در عرصه بین المللی تأثیر می گذارند. این عوامل نیز بر عوامل روانی و امنیتی تاثیر گذاشته و در ادامه عوامل محتوایی در رسانه‌های اجتماعی را تحت تاثیر قرار می دهند. با استفاده از محتوای تولید شده در رسانه‌های اجتماعی می توان عوامل سیاسی و در نهایت اقتصادی را در عرصه بین المللی تحت تاثیر قرار داد.در بخش کمی برای اعتبارسنجی الگوی پژوهش از روش حداقل مربعات جزئی استفاده شده است. این تحلیل در دو سطح مدل بیرونی (بخش اندازه گیری) و مدل درونی (بخش ساختاری) مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج نهایی روایی سازه در جدول زیر ارائه شده است. بار عاملی مشاهده در تمامی موارد مقداری بزرگتر 0/6 است و مقدار بوت استراپینگ (آماره t) نیز از مقدار بحرانی 1/96 بزرگتر است. بنابراین می توان نتیجه گرفت هر سازه به درستی مورد سنجش قرار گرفته است.

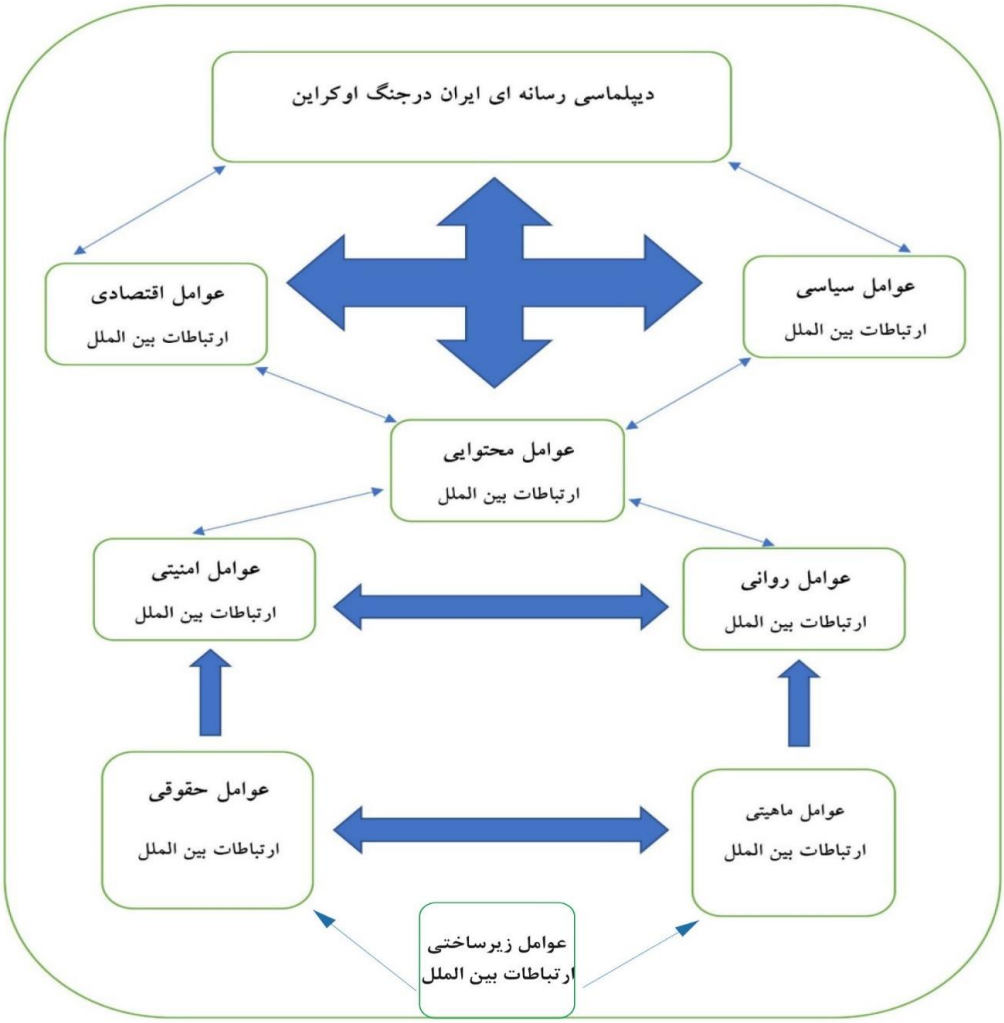

شکل (۱): مدل دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین در ارتقاء منافع ملی ایران

مبتنی بر رسانه‌های اجتماعی

میزان روایی همگرا (AVE) برای تمامی سازه‌ها بزرگتر از 0/5 بدست آمده است. میزان آلفای کرونباخ و پایایی ترکیبی نیز از 0/7 بزرگتر است. در نهایت مقادیر شاخص روایی یگانه-دوگانه HTMT برای سنجش روایی واگرا نیز در جدول زیر ارائه شده است.

جدول (٤): نتایج مدل بیرونی (مدل اندازه گیری)

سازه‌ها	گویه‌ها	بارعاملی	آماره تی
ماهیتی	«سرعت بالا در انتشار اطلاعات دیپلماسی رسانه‌ای ایران »؛ (Q01)	0/846	38/894
	«ظرفیت بالا در حجم اطلاعات منتشره دیپلماسی رسانه‌ای ایران »؛(Q02)	0/804	22/856
	سهولت استفاده کاربران، (Q03)	0/780	30/792
	فرازمان بودن T(Q04)	0/703	18/202
	فرامکان بودن و گستردگی جهانی، (Q05)	0/796	26/62
	«استعداد تولید محتوای دیپلماسی رسانه‌ای ایران در شبکه‌های اجتماعی»؛ (Q06)	0/858	39/216
	هایپرتکست بودن ماهیت شبکه‌های اجتماعی مجازی، (Q07)	0/731	27/398
	ظرفیت انتشار اخبار تولیدات داخلی در سطح جهانی ، (Q08)	0/662	17/602
	«امکان بهره گیری از نخبگان و مهارت‌های تخصصی کارشناسان دیپلماسی رسانه‌ای ایران »؛ (Q09)	0/710	14/95
اقتصادی	« توجه به انتشار اخبار تقویت حوزه اقتصادی برای توسعه صادرات و واردات ایران به بازار روسیه،منطقه وجهان»؛ (Q10)	0/839	37/437
	« سرعت بالا در انتشار اخبار قابلیت‌های ویژه جهت تقویت حوزه روابط سیاسی برای بازاریابی تولیدات داخلی در شبکه‌های اجتماعی مجازی»؛ (Q11)	0/813	18/545
	« توجه به انتشار اخبار تقویت کارکرد اقتصادی ایران در گسترش سرمایه گذاری مستقیم خارجی»؛ (Q12)	0/890	45/539
	« توجه به انتشار اخبار تقویت روابط اقتصادی ایران با بازارهای جهانی و مناسبات اقتصاد سیاسی بین المللی».(Q۱۳)	0/858	39/216
زیرساختی	نداشتن زیرساخت اینترنت پرسرعت در تمامی مناطق کشور ، (Q۱۴)	0/877	41/216
	فقدان شبکه‌های اجتماعی داخلی توانمند در مقایسه با رسانه‌های غیربومی، (Q۱۵)	0/804	22/856
	پایین بودن سواد رسانه‌ای در مخاطبین رسانه‌های اجتماعی، (Q16)	0/839	37/437
	دانش و تجربه کافی در زمینه فعالیت‌های اقتصادی در رسانه‌های اجتماعی، (Q17)	0/778	24/317

ادامه جدول (٤): نتایج مدل بیرونی (مدل اندازه گیری)

سازه‌ها	گویه‌ها	بارعاملی	آماره تی
محتوایی	«ناکارآمدی شبکه‌های اجتماعی در تبلیغ توسعه صادرات و واردات در گسترش سرمایه گذاری مستقیم خارجی در دنیا»؛ « (Q18)	0/738	16/062
	«عدم تولید محتوای مناسب آگاهسازی اقدامات گسترش راهبردهای توسعه ارتباطات در فضای بین الملل در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی»؛ (Q19)	0/777	26/216
	«فقدان برنامه جامع برای مدیریت افشای حمایتهای نهان و آشکار تسلیحاتی، سیاسی و امنیتی آمریکا و متحدانش از طریق فضای مجازی»؛ (Q20)	0/614	12/604
	«توسعه رسانه‌های اجتماعی بومی با محوریت سیاسی ایران به عنوان بازیگر فعال در عرصه منطقه و جهان ». (Q21)	0/734	18/085
سیاسی	«توسعه رسانه‌های اجتماعی بومی با محوریت سیاسی ایران به عنوان بازیگر فعال در عرصه منطقه و جهان ». (Q22)	0/653	۱۳/۶۳۲
	«ظرفیت شبکه‌های اجتماعی در شفاف سازی استفاده از فرصت روابط سیاسی موجود برای بستن پرونده هسته ای کشور»؛ (Q23)	0/791	27/077
	«فرصت امکان حضور و مشارکت قوی افرادکارشناس خبره و احزاب سیاسی مختلف جامعه در دادن ارائه پیشنهادات سازنده در خصوص مسائل جنگ اوکراین و کمک به توسعه منافع ملی کشور»؛ (Q24)	0/659	13/466
	«امکان تقویت روابط سیاسی هژمونی ایران در منطقه در رسانه‌ها وشبکه‌های اجتماعی»؛ (Q25)	0/691	14/731
	«توسعه رسانه‌های اجتماعی برای گسترش راهبردهای توسعه ارتباطات و توسعه بسترهای ارتباطی در فضای بین الملل»؛ (Q26)	0/655	13/436
	« تقویت نقش ایران برای کشور میانجیگر برای ایجاد صلح و آتش بس جنگ اوکراین». (Q27)	0/877	41/216
	« اطلاع رسانی به موقع و شفاف رسانه‌ها در خصوص ابعاد امنیتی ، سیاسی و رسانه‌ای در عرصه بین الملل وموضع دستگاه دیپلماسی سیاسی ایران نسبت به خبر جعلی فروش پهباد ایرانی به روسیه در جنگ اوکراین، وتاکیدبر برتوقف جنگ، بازگشت طرفین به مذاکره و بازگشت آوارگان به منازلشان». (Q28)	0/882	58/652

ادامه جدول (٤): نتایج مدل بیرونی (مدل اندازه گیری)

سازه‌ها	گویه‌ها	بارعاملی	آماره تی
حقوقی	«عدم امکان نظارت مستقیم دولتی بر فعالیت رسانه‌های اجتماعی»؛(Q29)	0/787	20/645
	«نبود قوانین بازدارنده در زمینه حقوق کاربران رسانه‌های اجتماعی درحمایتهای نهان و آشکار تسلیحاتی، سیاسی و امنیتی آمریکا و متحدانش (Q30)»؛	0/843	27/946
	نبود سازوکارهای روشن حقوقی برای برخورد با تخلفات (Q31)	0/863	39/469
	«فقدان قوانین جامع برای مدیریت تهدیدات نرم دشمن از طریق فضای مجازی برای تصویرسازی منفی ایران در افکار عمومی بین المللی» (Q32)	0/880	42/777
امنیتی	«وجود قدرت شبکه سازی علیه تقویت هژمونی ایران در منطقه در شبکه‌های اجتماعی»؛ (Q33)	0/801	31/717
	اشباع شدن اطلاعات کاربران در شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی (اضافه بار اطلاعاتی)، (Q34)	0/802	22/342
	امنیت پایین شبکه‌های اجتماعی مجازی، (Q35)	0/839	37/437
	سرقت اطلاعات کاربران شبکه‌های اجتماعی مجازی، (Q36)	0/882	58/652
روانی	ظرفیت ایجاد جنگ روانی با تکیه بر تحریم‌ها، (Q37)	0/652	2/519
	«ظرفیت ایجاد جنگ روانی با تکیه بر تحریم‌ها و تصویرسازی منفی ایران در افکار عمومی بین المللی»؛ (Q38)	0/839	37/437
	«ظرفیت ترویج مسائل حاشیه ای و تفرقه افکن توسط رسانه‌های معاند علیه ایران به عنوان بازیگر فعال در عرصه منطقه و جهان در فضای مجازی»؛ (Q39)	0/863	39/469
	«فضاسازی احساس نارضایتی از امکانات زندگی در میان اقشار مختلف مردم»؛ (Q40)	0/880	42/777
	« مقاومت در برابر توسعه صادرات و واردات ایران به بازار روسیه وجهان در فضای مجازی»؛ (Q41)	0/760	14/015
	«داشتن ظرفیت بزرگنمایی مخاطرات تقویت هژمونی ایران در منطقه و جهان» . (Q42)	0/843	27/946

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

	« جنگ روانی ادعای اوکراین و طرف‌های غربی، مبنی بر استفاده روسیه از پهپادهای ایرانی در جنگ اوکراین و علی رغم موضع دیپلماسی ایران مبنی بر احترام به تمامیت ارضی اوکراین و مخالفت جدی تسلیح هر یک از طرفین درگیر ».(Q43)	0/863	39/469

روایی همگرا و پایایی متغیرهای پژوهش در جدول زیر ارائه شده است.

جدول (۵): روایی همگرا و پایایی سازه‌های پژوهش

سازه‌های اصلی	AVE	پایایی ترکیبی (CR)	آلفای کرونباخ
سیاسی	0/526	0/815	0/701
اقتصادی	0/517	0/914	0/895
امنیتی	0/570	0/857	0/776
روانی	0/526	0/863	0/806
زیرساختی	0/575	0/859	0/806
حقوقی	0/514	0/790	0/739
ماهیتی	0/675	0/892	0/843
محتوایی	0/557	0/753	0/787

جدول (٦): روایی واگرا براساس معیار Heterotrait-Monotrait

سازه‌های اصلی	1	2	3	4	5	6	7	8	9
سیاسی ۱	0/717								
اقتصادی۲	0/325	0/822							
امنیتی ۳	0/671	0/297	0/746						
روانی ۴	0/615	0/434	0/586	0/717					
زیرساختی ۵	0/429	0/142	0/178	0/307	0/615				
حقوقی ۶	0/725	0/474	0/619	0/483	0/671	0/375	0/717		
ماهیتی۷	0/401	0/345	0/474	0/586	0/168	0/323	0/719	0/434	
محتوایی ۸	0/358	0/111	0/159	0/725	0/725	0/214	0/306	0/159	0/701

میزان آماره HTMT در تمامی موارد از 0/9 کمتر بدست آمده است بنابراین روایی واگرا نیز مورد تایید

است. با عنایت به یافته‌های حاصل از این مقیاس می توان به آزمون فرضیه‌های پژوهش پرداخت. با عنایت به یافته‌های حاصل از این مقیاس می توان به آزمون فرضیه‌های پژوهش پرداخت. رابطه متغیرهای مورد بررسی در هر یک از فرضیه‌های پژوهش براساس یک ساختار علی با تکنیک حداقل مربعات جزئی PLS آزمون شده است. در مدل کلی پژوهش که در شکل زیر آمده است، رابطه متغیرهای اصلی پژوهش ارائه شده است.

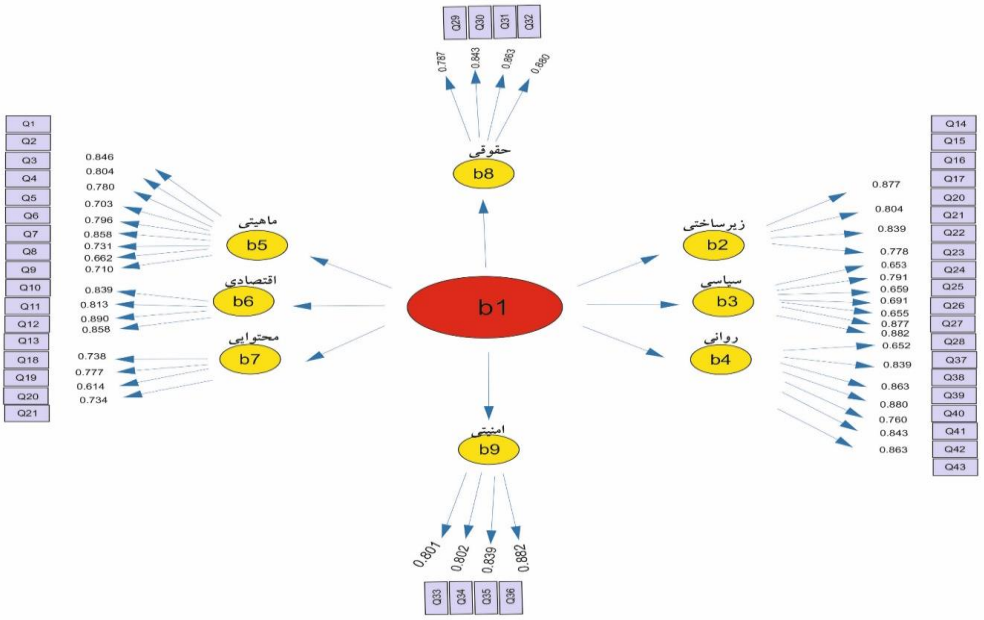

شکل (۲): نتایج اعتبارسنجی الگوی پژوهش

روابط میان سازه‌های اصلی پژوهش در بخش ساختاری بررسی شده است. براساس ضریب مسیر مشاهده شده و مقدار آماره t (بوت استراپینگ)روابط متغیرها به صورت جدول زیر قابل تفسیر است:

در نهایت برازش مدل مورد بررسی قرار گرفته است. بخش ساختاری مدل بر خلاف مدل‌های اندازه گیری، به پرسش‌ها و متغیرهای آشکار مدل کاری ندارد و تنها به متغیرهای پنهان و روابط میان آن‌ها توجه می کند. در این پژوهش برازش مدل ساختاری با استفاده از ضریب تعیین(R2)، شاخص استون-گیزر(Q2)، اندازه اثر(F2) و در نهایت آماره GOF بررسی شده است. نتایج ارزیابی برازش مدل در جدول زیر گزارش شده است.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

جدول (۷): خلاصه نتایج آزمون فرضیه‌های پژوهش

متغیر مستقل	متغیر وابسته	بارعاملی	آماره t	نتیجه
زیرساختی	ماهیتی	0/761	8/741	تایید
زیرساختی	حقوقی	0/650	7/196	تایید
ماهیتی	روانی	0/342	3/593	تایید
حقوقی	امنیتی	0/551	5/485	تایید
ماهیتی	روانی	0/322	3/362	تایید
حقوقی	امنیتی	0/560	5/706	تایید
روانی	محتوایی	0/462	4/535	تایید
امنیتی	محتوایی	0/302	3/077	تایید
محتوایی	سیاسی	0/798	9/907	تایید
محتوایی	اقتصادی	0/652	7/559	تایید

جدول (۸): ارزیابی برازش مدل درونی پژوهش

سازه‌های اصلی	ضریب تشخیص	Q2	F2	GoF
سیاسی	0/636	0/276	-	0/519
اقتصادی	0/425	0/135	-	
امنیتی	0/330	0/121	0/168	
روانی	0/525	0/261	0/181	
زیرساختی	-	0/216	0/137	

ادامه جدول (۸): ارزیابی برازش مدل درونی پژوهش

سازه‌های اصلی	ضریب تشخیص	Q2	F2	GoF
حقوقی	0/423	0/180	0/125	
ماهیتی	0/580	0/264	0/128	
محتوایی	0/370	0/170	0/137	

ضریب تشخیص (R^2[1]) معیاری است که بیانگر میزان تغییرات هر یک از متغیرهای وابسته مدل است که به

1 . Stone-Geisser

وسیله متغیرهای مستقل تبیین می شود. مقدار R2 تنها برای متغیرهای درون زای مدل ارائه می شود و در مورد سازه‌های برون زا مقدار آن برابر صفر است. هرچه مقدار R2 مربوط به سازه‌های درون زای مدل بیشتر باشد، نشان از برازش بهتر مدل است .وین دبلیو چین1 (1998) سه مقدار 0/19، 0/33 و 0/67 را به عنوان مقدار ملاک برای مقادیر ضعیف ،متوسط و قوی بودن برازش بخش ساختاری مدل به وسیله معیار ضریب تعیین تعریف کرده است. ضریب تعیین(R2) سازه‌های درونزای مدل پژوهش مطلوب میباشد. مقدار ضریب تعیین0/442 گزارش شده است که مقدار قابل قبولی است.

معیار استون- گیزر2 یا شاخص $Q2$ قدرت پیش بینی مدل در سازه‌های درون زا را مشخص می کند و با روش بلایندفولدینگ[1] محاسبه می گردد .اگر مقدار شاخص Q2 مثبت باشد نشان می دهد که برازش مدل مطلوب است و مدل از قدرت پیش بینی کنندگی مناسبی برخوردار است (هنسلر و همکاران ،2015). مقدار شاخص Q2 در تمامی موارد مثبت بدست آمده است که نشان میدهد برازش مدل مناسب است. همچنین شاخص GOF برابر 0/52 بدست آمده است بنابراین مدل از برازش مطلوبی برخوردار است.

نتیجه گیری

دیپلماسی رسانه‌ای یک کشور می تواند در معادلات سیاسی و امنیت ملی و جایگاه منطقه ای آن کشور تأثیر به سزایی داشته باشد .دیپلماسی رسانه‌ای جمهوری اسلامی ایران که در رأس آن شبکه‌های برون مرزی صداوسیما قرار دارند نیز از این قاعده مستثنی نیست و با تأثیرگذاری مثبت بر افکار عمومی توان آن را داشته است که واقعیت رخدادهای منطقه ای را بازتاب و گفتمان انقلاب اسلامی را تبیین نماید. انتقال پیام باید در جهت هدایت افکار عمومی و مدیریت فرهنگ عمومی در جنگ رسانه‌ای و در مسیر غایتها و آرمانهای اسلام، انقلاب و نظام اسلامی صورت پذیرد. با عنایت به جنگ اکراین ضرورت توجه به بایسته‌های دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین در تقویت منافع ملی امری ضروری می باشد. مقاله حاضربا هدف بدست آوردن راهکارهای اساسی برای تقویت ظرفیت دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین اقدام شد. از زمان شروع جنگ آمریکا با هرگونه سازش بین روسیه و اوکراین که ممکن بود به اجتناب از خصومت‌ها کمک کند مخالفت می کند، آمریکا نمی‌خواهد جنگ با یک توافق سریع به پایان برسد که به موجب آن اوکراین به روسیه امتیاز می‌دهد، زیرا نتیجه ایده‌آل برای

1 . Blindfolding

آمریکا این است که از تحمیل بیش‌ترین خسارت ممکن به روسیه اطمینان حاصل کند، بنابراین تشدید جنگ و درگیری در واقع به نفع ایالات متحده است.به عبارت دیگر، هرچه آمریکا بتواند این جنگ را طولانی‌تر کند، می‌تواند منافع ژئوپلیتیک بیشتری برای خودش کسب کند. پیشینه پژوهش نشان داد که بررسی بایسته‌های دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین در ارتقاء منافع ملی ایران در مقالات یاد شده به صورت تک متغیره انجام شده است و تبیین این موضع در چارچوب دیپلماسی رسانه‌ای و منافع ملی سیاسی و عرصه‌های آن، دفاعی نظامی، اقتصادی، منطقه ای و.. ایران به همراه ارائه پیشنهادهای کاربردی و راهبردهای رسانه‌ای نوآوری این مقاله محسوب می شود. سؤال اصلی مقاله عملکرددیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین در ارتقاء منافع ملی ایران مورد بررسی قرار گرفت. چون این مطالعه با رویکردی راهبردی انجام شده است بنابراین مقوله‌های فراگیر در قالب نقاط قوت، ضعف، فرصت‌ها و تهدیدها دسته بندی شدند. نقاط قوت خود شامل عوامل ماهیتی و اقتصادی شدند. نقاط ضعف نیز شامل عوامل زیرساختی و محتوایی شده وفرصت‌ها مشتمل بر عوامل اقتصادی و سیاسی بوده و تهدیدها نیز از عوامل حقوقی، امنیتی و روانی تشکیل می شوند.در پژوهش حاضر نتایج راهکارهای تحقیق نشان می دهد: ۱-اثر حوزه دیپلماسی رسانه‌ای در کشور می تواند معادلات سیاسی، امنیت ملی و جایگاه منطقه ای نقش به سزایی داشته باشد.۲- با تأثیرگذاری مثبت بر افکار عمومی توان آن را دارد که واقعیت رخدادهای منطقه ای ومنافع ملی سیاسی و عرصه‌های آن، دفاعی نظامی، اقتصادی، منطقه ای و... ایران در زمینه جذب سرمایه‌های خارجی، انتقال تکنولوژی، صدور خدمات، گسترش تجارت خارجی و داخلی و برقراری روابط پایدارو تقویت خودکفایی در زمینه‌های فنی و دفاعی با سایر کشورها را تبیین نماید.۳-در جهت انتقال پیام وهدایت افکار عمومی و مدیریت فرهنگ عمومی در جنگ رسانه‌ای و در مسیر غایتها و آرمانهای اسلام، انقلاب و نظام اسلامی گام مهم و اثرگذار بردارد.۴-دیپلماسی رسانه‌ای تلاش نماید بعد اخراج سفیر ایران از اوکراین نسبت به موضع گیری سیاست خارجه ایران به بی‌طرفی و نقش میانجیگری فعال در صحنه بین الملل تبلیغات و اطلاع رسانی نماید وهمچنین تلاش نماید جهت اطلاع رسانی ابعاد دیپلماسی حمایتی ایران برای کمک به مردم جنگ‌زده اوکراین در حوزه‌های غذایی و دارویی و ...اقدام نماید. در خصوص موضع جمهوری اسلامی ایران در زمینه برگزاری همه پرسی در مناطق لوهانسک، دونتسک، خرسون و زاپروژیا در اوکراین و الحاق این مناطق به روسیه تاکید نمایند که ایران همچون همیشه و بر مبنای مواضع اصولی خود، بر ضرورت رعایت کامل اصل تمامیت سرزمینی کشورها به عنوان یک قاعده بنیادین حقوق بین الملل و احترام به اصول و اهداف منشور سازمان ملل متحد تاکید نمایند. واز

هرگونه اقدام تحریک آمیز که می تواند مسیر رسیدن به صلح و ثبات و آرامش را بهم بزند، پرهیز نمایند.بنابراین می بایست وجه ایجابی سیاست‌های رسانه‌های برون مرزی ایران درجنگ اوکراین و روسیه پررنگ تر از وجه سلبی باشد. جمهوری اسلامی ایران باید بتواند از دیپلماسی رسانه‌ای برای احیای روابط اوکراین و روسیه و کاستن از بی اعتمادی میان دو کشور بر اساس ارتقاء منافع ملی ایران هرچه بیشتر بهره گیرد.

پیشنهادهای رسانه‌ای

-**در حوزۀ ماهیتی** پیشنهاد می شود رسانه ملی برون مرزی صداوسیما می بایست تلاش نماید نسبت به انعکاس اخبار لحظه به لحظه ی اخبار جنگ اوکراین و روسیه و رصد مستمر با استفاده از خبرنگاران حاضر در صفوف نبرد برای شفاف سازی افکار عمومی اقدام نماید.همچنین شود صداوسیما با همفکری وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران بر اساس مواضع استخراج شده رسانه‌های رقیب سیاستهای دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین را بر اساس ارتقاء منافع ملی ایران پیوست رسانه‌ای مواضع و اقدامات خود را تهیه و علاوه بر شبکه‌های برون مرزی صداوسیما در اختیار سایر رسانه‌ها نیز بگذارند تا هماهنگی بیشتری بین آنها ایجاد شود.

-**در حوزه اقتصادی** پیشنهاد می شود رسانه‌های برون مرزی با تهیه برنامه‌های مستند و کارشناس محور بر امنیت اقتصادی سرمایه گذاری در برای مناطق پیرامونی آن به ویژه روسیه و اوکراین و کشورهای منطقه تاکید کنند. همچنین بر قابلیت دسترسی و امنیت مسیر ایران به عنوان کشوری امن برای تبادلات اقتصادی در مسیر اروپا و روسیه و کشورهای منطقه تاکید شود.

-**در حوزه زیرساختی** ساخت برنامه‌هایی تلویزیونی و رادیویی برای پخش در شبکه‌ها و رسانه‌های برون مرزی صداوسیما مانند: پرس تی وی و رادیو روسی با محوریت آگاهسازی افکار عمومی از اقدامات گسترش راهبردهای توسعه ارتباطات و توسعه بسترهای ارتباطی در فضای بین الملل جنگ اوکراین اقدام نماید.

-**در حوزه محتوایی** پیشنهاد می شود رسانه ملی برون مرزی صداوسیما می بایست در برنامه‌های میزگردی با بهره گیری از نخبگان و کارشناسان دیپلماسی رسانه‌ای ایران و خارجی بر این موضوع تأکید گردد که کشورهای استعمارگر مخالف پایان جنگ بوده و تلاش نماید نسبت به افشای حمایت‌های نهان و آشکار تسلیحاتی، سیاسی و امنیتی امریکا و متحدانش در جنگ اوکراین و روسیه اقدام نماید.

-**در حوزه سیاسی** پیشنهاد می شود در خصوص اطلاع رسانی به موقع و شفاف رسانه‌ها نسبت به خبر جعلی فروش پهپاد ایرانی به روسیه در جنگ اوکراین، وتاکیدبرموضع ایران درباره جنگ اوکراین مبنی برمیانجی گری وتوقف جنگ، بازگشت طرفین به مذاکره و بازگشت آوارگان به منازلشان خبرگزاریهای داخلی از جناح‌ها و احزاب مختلف با یکدیگر نسبت به بهتر شدن عملکرد خبرگزاری صداوسیما در جلسات هم اندیشی بحث و گفت و گو نمایند.

-**در حوزه حقوقی** پیشنهاد می شود معاونت برون مرزی صداوسیما با برگزاری کارگاه‌ها و دوره‌های آموزشی مرتبط نسبت به تبیین سیاستهای دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین را بر اساس ارتقاء منافع ملی ایران برای آشنایی اساتید حقوق بین الملل و روابط بین الملل در چگونگی بازنمایی و تحلیل وقایع حقوقی با رویکرد رسانه‌ای اقدام نماید. همچنین با ایجاد مطالبه در افکار عمومی جهان برای تقویت کنشگری دیوان بین المللی کیفری برای توقف جنگ روسیه واوکراین تلاش نماید.

-**در حوزه امنیتی** پیشنهاد می شود در موضوع وحدت روسیه و اوکراین شبکه‌های برون مرزی ایران ضمن تبیین سیاستهای دیپلماسی رسانه‌ای ایران درجنگ روسیه واوکراین و حمایت از مذاکرات و تلاش برای حل بحران، باید بر نقش دو کشور و کشورهای منطقه تأکید کنند و نقش امریکا را در از بین بردن صلح و امنیت منطقه بیان کنند. پیشنهاد می شود رسانه‌ها بر رویکرد بیطرفانه ایران در عرصه دیپلماسی رسانه‌ای تأکید کنند.

-**در حوزه روانی** پیشنهاد می شود معاونت برون مرزی صداوسیما با ترغیب دولت‌ها و افکار عمومی منطقه به استفاده از ظرفیتهای اقتصادی و سیاسی ایران برای شکل دهی به همکاری‌های منطقه ای و باتبیین مواضع جمهوری ایران درباره جنگ اوکراین و روسیه میتواند به تصویرسازی واقعی و مثبت از آن در افکار عمومی بین المللی و مشخصاً منطقه ای و هژمونی ایران، کمک شایانی کند. همچنین با شفاف سازی، آگاهسازی و اطلاع رسانی به موقع از جنگ روانی ادعای اوکراین، مبنی بر استفاده روسیه از پهپادهای ایرانی در جنگ اوکراین و تاکید بر دیپلماسی ایران مبنی بر احترام به تمامیت ارضی اوکراین و مخالفت جدی تسلیح هر یک از طرفین درگیر در خصوص ابعاد امنیتی ، سیاسی و رسانه‌ای در عرصه بین الملل اقدام لازم را به عمل آورند.

References

Abolhassan Shirazi,& Habib Elah (۱۳۸۶). From the Orange Revolution to the Blue Revolution in Ukraine, Studies of Central Asia and the Caucasus, Volume ۱۰, Number ۱۳,

p .۲۶ .[In Persian].

Ammon, R. (2018), Global Television and the Shaping of World Politics: CNN, Tele diplomacy, and Foreign Policy. Jefferson, NC, McFarland- Pages 2. .[In Persian].

Asmani Kanari,& Hadith, Tabatabai,& Seyyed Mohammad (۲۰۱۹), military diplomacy; The new strategy of governments in pursuit of foreign policy goals, Quarterly Journal of Government Research, Faculty of Law and Political Science Journal, ۶th year, No. ۲۳, Fall, p. .۹ .[In Persian].

Bahman, Shoaib (۲۰۱۴). The impact of the Ukraine crisis on the relations between Russia and the United States", Islamic World Strategic Studies Quarterly. ۱۵th year, number ۹۲, page .۲۲ .[In Persian].

Bashir, Ismail,& Seyed Hassan, Malaeke (۲۰۱۷), American media policy against Russia; Hollywood, the New Cold War and the Revival of Russophobia, Journal: Political and International Research, Volume: ۱۰, Number: ۳۶, p. .۱۵ .[In Persian].

Benaissa, Amal (2017), "Blog.Gov: Winning Digital Hearts and minds? Professionalization,PersonalizationandIdeologyinForeignPolicy Communication", Department of Media and Communication. London School of Economics and Political Science. London, October- Pages 29. .[In Persian].

Bidarmanesh, Mohammad (۲۰۱۳). North Atlantic Treaty Organization (NATO), Baqir Al-Uloom Research Institute, p. .۲۴ .[In Persian].

Cohen, Y. (2016), Media Diplomacy.London:Cass. Dinnie, K. (2018). Nation branding, Concepts, issues, practice. London, New York: Rutledge. - Pages 7. .[In Persian].

Connolly, Richard (2015), “Western Economic Sanctions and Russia’s Place in the Global Economy”, Available at: http://www.e-ir.info/wp-content/uploads/ 2017/03/Ukraine-and-Russia-E-IR.pdf, (Accessed on: 4/2/2016). Pages 8.[In Persian].

Ebo, E (2016), Media Diplomacy and Foreign Policy: Toward a Theoretical Frameworks, In: A. Malek (ed), News Media And Foreign Relations, New York: Routledge. - Pages 144 .[In Persian].

Gilboa, Eitan (۲۰۰۸), Global Communication and Foreign Policy, translated by Hossamuddin Ashna and Mohammad Sadegh Esmaili, Tehran: Imam Sadegh University Press, p. ۸۳ .[In Persian].

Glaser, Charles. (2019). “Realists as Optimists: Cooperation as Self- Help”. Security Studies. Vol. 5(1).[In Persian].

Labs, Eric J. (2019). "Beyond Victory: Offensive Realism and the Expansion of War Aims". Security Studies. Vol. 6(4).

Karl, P. (2017), Media Diplomacy in G Benjamin, the Communications Revolution in Politics, New York: Academy of Political Science.

Kolai, Elahe (۲۰۱۶). Ukraine crisis and Russian military culture, Central Eurasian Studies Quarterly, Volume ۱۰, Number ۱, Spring and Summer, p. .۱ .[In Persian].

Mansouri, Aziz (۲۰۱۸), the effect of information technology evolution on the performance of the diplomatic system, Foreign Policy Quarterly, year ۲۵, number ۳, page .۶۶۷ .[In Persian].

Mearsheimer, John. (2018). The Tragedy of Great Power Politics. New York: Norton.[In Persian].

Mashirzadeh, Humira (۲۰۰۹). Evolution in theories of international relations, Tehran: Samit Publications, p. .۱۲ .[In Persian].

Morgenthau, H. J,& Thompson, K. W. (2015), Politics Among Nations, Published by McGraw-Hill Educatio. - Pages 187. [In Persian].

Nasreen Dekht, Nusrat (۲۰۱۵). Political changes or revolution, the case of Ukraine, quarterly events and analysis. No. ۲۶۳, p. .۳۳ . [In Persian].

Nunjad, Mohammad,& Karimi, Morteza (۱۴۰۰). Confrontation between Russia and America in Ukraine, International Relations Studies Quarterly, Year ۱۱, Number ۴۱, Spring, p. .۱۱۱ . [In Persian].

P. Sapar, Mohammad Reza (۱۴۰۱), the future study of the Russia-Ukraine war, the impact of the Russia-Ukraine war on Iran and the Islamic world, Quarterly Journal of the Research Center for Approximation Studies of the World Assembly of Approximation of Islamic Religions, March, No. ۴, p. .۲۱ . [In Persian].

Ramaprasad, J. (2019), Media Diplomacy In Search of a Defiition, Gazette, Vol. - Pages 32.

Ratti, Luca (2018), "After Maidan: Re-Starting NATO-Russia Relations", Availableat:http://ispionline.it/sites/default/files/pubblicazioni/beyondukraine. euandrussiainsearchofanewrelation.pdf, (Accessed on: 20/8/2015). - Pages 15.

Roshandel Arbatani, Tahir (۲۰۱۴). Media Policy, Tehran, Tehran University Press. P. .۱۵۲ .

[In Persian].

Rouhi, Majid (۱۴۰۱). security relations between the two great powers, America and Russia, in the post-Soviet security complex; Patterns and trends, scientific quarterly of world politics, ۹th period, ۴th issue, p. ۲۳۱. [In Persian].

Rutland, Peter (2017), "An Unnecessary War: The Geopolitical Roots of the Ukraine Crisis", Available at: http://www.e-ir.info/wp-content/uploads/2015/03/ Ukraine-and-Russia-E-IR.pdf, (Accessed on: 2/9/2015). - Pages 8.

Qawam, Abdul Ali (۲۰۱۴), from modern diplomacy to media diplomacy, research, law and politics, number ۱۷, pp. ۱۳-۱۴. [In Persian].

Taylor, P.M (2017), Global Communication. International Affairs and the Media since 1945, New York: Routledge- Pages 83.

Shahmohammadi, Abdulreza ,& Qaraeti, Alireza (۲۰۱۲), the effect of media diplomacy on the cultural exchange of countries, Media Studies, year ۷, number ۱۹, page ۱۰۲. [In Persian].

Sheikh al-Islami, Mohammad Hassan ,& Nouri, Hamed (۲۰۱۶), Public Diplomacy, first volume, Tehran: Printing and Publication Center of the Ministry of Foreign Affairs, p. ۳۱. [In Persian].

Sultani Far, Mohammad,& Hashemi, Shahnaz Khanzadeh, Leila (۲۰۱۹), The Role of Media Diplomacy in Protecting the National Interests of the Country, Socio-Cultural Strategy of the Third Year of Autumn, Number ۱۴, p. ۱۵. [In Persian].

Vahidi, Musa El-Reza (۲۰۰۹), Diplomacy in the changing world; New mechanism and functions, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Printing and Publishing Center, p. ۳۷۰. [In Persian].

Valizadeh, Akbar, Simin Shirazi Mogoi ,& Hamidreza Azizi (۲۰۱۴), the effect of the ۲۰۱۴ Ukraine crisis on the relations between Russia and the United States, Central Eurasian Studies, Volume ۸, No. ۱, pp. ۱۴۹-۱۷۱. [In Persian].

Van Evera, Stephen. (2017). Causes of War: Power and the Roots of Conflict. Ithaca NY: Cornell University Press. - Pages 52.

Van Dinh, T (2016), Communication and Diplomacy in a Changing World, Norwood,NJ, Ablex.

Waltz, Kenneth. (2017). The Origins of War in Neorealist Theory. New York: Cambridge University Press. - Pages 11.

Waltz, Kenneth. (2017). Theory of International Politics. New York: Random House. -

Pages 14.
Watson, A. (2016), Diplomacy: The Dialogue between States, London, New York, NY: Routledge . - Pages 33.
Zohraei, Mohammad,& Ali, Rezaei,& Ali Akbar (۲۰۱۳). Cultural diplomacy (the role of culture in foreign policy and presenting a strategic model), Tehran: Sociologists Publications, p. ۱۴. [In Persian].

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.82198.1381
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۲/۰۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۰۲

تحول در مبانی و بسترهای سیاسی-امنیتی قدرت در خاورمیانه و الزامات راهبردی-رویکردی ج.ا.ایران

فرزاد رستمی[۱]، مختارزیبایی[۲]، فروزان مرزبانی[۳]

چکیده

کسب و حفظ موقعیت برتر در ژئوپولیتیک چالش برانگیز خاورمیانه، از اولویت‌های استراتژیک ایران بوده و این مهم سالیان طولانی در سایه بهره‌مندی از دو بال قدرت نظامی و ایدئولوژیک کشور قابل تحقق بوده است. جایگاهی که با وجود اولویت عمل گرایی و تحول در مدارهای تولید قدرت و ثروت منطقه‌ای از جمله اولویت‌های اقتصادی و زیست‌محیطی، اصلاحات اجتماعی، ظهور کنشگران جدید قدرت منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، شکل گیری بلوک‌های جدید قدرت، اولویت علم و فناوری و ... با چشم‌اندازی نگران کننده برای حفظ جایگاه منطقه‌ای ایران مواجه شده است. موضوعی که با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و طرح نظریه امنیت منطقه‌ای، در قالب این سوال که الزامات راهبردی-رویکردی ایران با وجود تحولات مبانی و بسترهای سنتی قدرت در خاورمیانه کدامند؟ و این فرضیه که ایران مستثنی از تغییر معادلات قدرت در خاورمیانه نبوده و بازنگری در سیاست‌های گذشته مبتنی بر محدود شدن به رقابت‌های ایدئولوژیکی-امنیتی جهت حفظ موازنه و عدم حذف از امنیت چند بعدی قدرت در جریان خاورمیانه ضروری می‌باشد، مورد واکاوی قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد خاورمیانه جدید برخلاف سیاست‌های آرمان گرایانه و رئالیسم‌محور ایران، با کاربست سیاست‌های لیبرالیستی و عمل گرایانه

۱. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی(نویسنده مسئول) f.rostami@razi.ac.ir 0009-0008-9624-3651
۲. کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه رازی m.zibaee1400@gmail.com 0000-0002-6063-5257
۳. کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه رازی forozanmarzbany1376@gmail.com 0000-0001-5978-5218

و با محوریت قدرت ترکیبی حرکت کرده و تاکتیک سنتی ایدئولوژی-امنیت، با وجود تنش‌زدایی منطقه‌ای، واگذار کردن نتیجه بازی قدرت به رقبا بوده و در این راستا لازم است ایران جهت حفظ اقتدار منطقه‌ای، اقداماتی از قبیل دیپلماسی کارآمد و بدون آزمون و خطا، بکارگیری اقتصاد چندبعدی و دانش‌بنیان، بهره‌مندی از ظرفیت‌های ژئوپولیتیکی، بهبود روابط جامعه و حاکمیت به عنوان پشتوانه سیاست خارجی، استفاده از ظرفیت‌های فرهنگی و تاریخی و... انجام دهد.

واژگان کلیدی: ایران، خاورمیانه، امنیت‌منطقه‌ای، قدرت ترکیبی

Evolution in the foundations and political-security bases of power in the Middle East and the strategic-approach requirements of I.R.Iran

Farzad Rostami[1], Mokhtar Zibaee[2], Forouzan Marzbani[3]

Abstract

Gaining and maintaining a superior position in the challenging geopolitics of the Middle East is one of Iran's strategic priorities, and this important goal has been realized for many years under the shadow of benefiting from the two wings of the country's military and ideological power. A position that, despite the priority of pragmatism and transformation in regional power and wealth production circuits, including economic and environmental priorities, social reforms, the emergence of new regional and extra-regional power actors, the formation of new power blocs, the priority of science and technology, etc., has a worrying perspective. To maintain Iran's regional position has been faced. A topic that using the descriptive-analytical method and regional security theory design, in the form of the question that what are the strategic-approach requirements of Iran despite the changes in the foundations and traditional bases of power in the Middle East? And the hypothesis that Iran is not exempt from the change of power equations in the Middle East and that it is necessary to review the past

1. Assistant professor razi university,(Corresponding author) f.rostami@razi.ac.ir
2. Master of international relations,razi university, m.zibaee1400@gmail.com
3. Master of international relations,razi university, forozanmarzbany1376@gmail.com

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

policies based on being limited to ideological-security competitions in order to maintain the balance and not remove the power from the multi-dimensional security in the Middle East, has been analyzed. The findings of the research show that the new Middle East, unlike Iran's idealistic and realism-oriented policies, has moved with the application of liberal and pragmatic policies and centered on hybrid power, and the traditional ideology-security tactic, despite the regional de-escalation, is to leave the outcome of the power game to the competitors, and in this direction In order to maintain regional authority, it is necessary for Iran to take measures such as efficient and trial-and-error diplomacy, the use of a multi-dimensional and knowledge-based economy, benefiting from geopolitical capacities, improving society and governance relations as the basis of foreign policy, using cultural and historical capacities and... do it.

Key words: Iran, Middle East, regional security, combined power

۱ -مقدمه

سیاست بین‌الملل همان‌گونه که مورگنتا[1] اشاره می‌کند مانند همه سیاست‌ها مبارزه برای کسب قدرت است. در این میان خاورمیانه به‌عنوان یک جعبه مذهبی، سیاسی و قومی با داشتن ژئوپلتیکی چالش‌برانگیز و نمادی از تغییر معادلات قدرت از کشورهای توسعه یافته به در حال توسعه، این منطقه را به عرصه‌ای برای رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای کسب موقعیت برتر تبدیل کرده است. خاورمیانه گرچه با توجه به جو ناامن حاصل از تنش‌های ژئوپلتیکی و پویایی‌های امنیتی در حال تغییر حاکم بر آن، با شاخص‌های نظامی-امنیتی و ایدئولوژیکی، معادلات اعمال قدرت بر آن مشخص میشده و شاخص‌های مذکور به عنوان تنها ابعاد اعمال قدرت هژمونیک منطقه‌ای، موازنه قدرت را سالیان طولانی به سمت کشورهای دارای شاخص‌های مذکور سنگین کرده است، اما نبرد قدرت در خاورمیانه اکنون در یک جبهه نبوده و ترکیبی شدن بنیان‌های اعمال قدرت، موجب تضعیف دیدگاه‌های سنتی و ابزارهای کلاسیک اعمال این مقوله و در نتیجه تنوع ابعادی آن در منطقه شده است. موضوعی که نشان دهنده ترتیب نظم جدید چندبعدی شدن بنیان‌های قدرت منطقه‌ای بر اساس واقعیت‌های نوین سیاسی-امنیتی، فرهنگی و اقتصادی بوده و در شرایط جدید به جای رقابت‌های سخت بین دولتی و متعاقبا لزوم بهره‌گیری از ابزارهای

1- Morgenta

سنتی اعمال قدرت، چالش‌ها بیشتر بر امنیت انسانی و خواسته‌ها و انتظارات سیاسی ملت‌ها متمرکز است. شرایطی که لازمه‌اش تحکیم سهم و نقش دولت‌های منطقه‌ای در ابعادی فراتر از شاخص‌های پیشین از جمله تقویت ظرفیت‌های اقتصادی، سیاسی، رسانه‌ای و ... بوده و به طور طبیعی ایران به عنوان یکی از مهم‌ترین بازیگران منطقه‌ای اگر چه با توجه به ارزش و منزلت موقعیت ژئواکونومیک و ژئوپولیتیک، همواره طرح قدرتش در خاورمیانه با نقاط قوت مشخص می‌شده و قصد داشته تا در سال ۱۴۰۴ به قدرت اول منطقه بدل شود، با وجود معماری نوین قدرت، دارای محدودیت‌های جدی بوده و اهداف متنوع ایران از جمله تعادل با قدرت‌های منطقه‌ای مانند عربستان و ترکیه، مقابله با جاه‌طلبی‌های اسرائیل، حمایت از محور مقاومت و تلاش برای کاهش حضور آمریکا در منطقه، نیازمند توجه به منابع متعدد و نوین قدرت است. معادلاتی که با توجه به راهبرد کنونی ایران مبتنی بر تمرکز بر ابعاد امنیتی و ایدئولوژیکی در جهت بازدارندگی[1] به عنوان مهمترین عناصر تفکر استراتژیک قدرتی کشور در حالی بیان می‌شود دشمنان در پی جنگ ترکیبی علیه ج.ا.ایران هستند، نه‌تنها یک چشم‌انداز نگران‌کننده بلکه در صورت عدم اتخاذ تدابیر لازم، علاوه بر به خطر انداختن جایگاه منطقه‌ای، بلکه مستقیماً با رویدادهایی مانند گسترش تفکر عادی شدن وجود اسرائیل در منطقه و حضور این کشور در مجاورت ایران در کنار پیچیده شدن معادلات نوین قدرت در منطقه و مشکلات داخلی از جمله اقتصاد شکننده و برآمدگی جمیعت جوان، یک تهدید وجودی می‌باشد. موضوعی که در قالب تئوری امنیت منطقه‌ای بوزان با هدف ارائه راهکارهای کاربردی برای جهت‌دهی به سیاست‌های ایران در راستای عدم حذف از معادلات نوین قدرت در خاورمیانه و حداکثر همگرایی و بهره‌برداری از وضعیت مذکور و حضور سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در این نظم جدید به منظور تأمین منافع و امنیت کشور و به حاشیه نرفتن قابل تبیین و بررسی بوده و در این راستا مقاله حاضر با طرح این پرسش که الزامات راهبردی-رویکردی ایران در پی تحول در مبانی و بسترهای سنتی قدرت در خاورمیانه کدامند؟ و ذکر این فرضیه که ایران مستثنی از تغییر معادلات قدرت در خاورمیانه نبوده و بازنگری در سیاست‌های گذشته مبتنی بر محدود شدن به رقابت‌های ایدئولوژیکی-امنیتی، جهت حفظ موازنه و عدم حذف از بازی چند بعدی قدرت در جریان خاورمیانه ضروری می‌باشد، در جهت پاسخ به سوالات اصلی پژوهش برآمده است.

مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌مندی از منابع اسنادی و کتابخانه‌ای تهیه و ضمن بررسی پیشینه

1- Deterrence

پژوهشی در جهت اثبات تمایز موضوع حاضر با پژوهش‌های پیشین انجام شده و همچنین شرح و بررسی نظریه امنیت منطقه‌ای بوزان به عنوان چارچوب نظری مقاله، به بررسی سیر تاریخی معادلات اعمال قدرت در بازه‌های مختلف زمانی در خاورمیانه، بیان و شرح معادلات نوین قدرت در منطقه در کنار ارائه الزامات رویکردی ایران در پی معادلات مذکور، برای پاسخ به سوال اصلی مقاله و تبیین صحیح فرضیه پژوهش اقدام کرده است.

۲- پیشینه پژوهش

تحولات خاورمیانه از جمله حضور و نفوذ ایران در این منطقه، همواره مورد توجه پژوهشگران حوزه سیاست بوده است که در ادامه مهمترین موارد دارای قرابت معنایی با مقاله حاضر بررسی شده است.

جوکار، مهدی و سازمند، بهاره (۱۳۹۹). در مقاله‌ای با عنوان «بررسی نقش قدرت های منطقه‌ای در شکل‌دهی به نظم امنیتی خاورمیانه (۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱) در فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، با بیان اینکه مداخلات مستمر قدرت‌های خارجی همواره نقش تعیین کننده‌ای در شکل‌دهی و مدیریت الگوهای نظم امنیتی خاورمیانه داشته، با این وجود حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و تحولات ناشی از آن، علاوه بر افزایش توان بازیگری قدرت‌های منطقه‌ای، نقش قدرت های مذکور را در معادلات سیاسی و امنیتی خاورمیانه افزایش داده است. این پژوهش با اعلام اینکه حمله آمریکا و سرنگونی صدام نقطه عطفی در تحولات امنیتی خاورمیانه بوده، در پایان نتیجه‌گیری می‌کند این یورش در کنار دگرگون کردن نظام توزیع قدرت در منطقه، موجب افزایش نقش قدرت‌های منطقه‌ای در شکل‌دهی به توازن قدرت جدید در خاورمیانه شده است.

کامروا، مهران (۲۰۱۸). در مقاله‌ای با عنوان «سلسله مراتب و بی‌ثباتی در نظم منطقه‌ای خاورمیانه» در فصلنامه مطالعات بین‌الملل، با اشاره به اینکه یک نظم سلسله مراتبی ناپایدار و منبع بی‌ثباتی درحال ظهور در خاورمیانه وجود دارد و این نظم جدید که بر بی‌ثباتی ذاتی منطقه خاورمیانه افزوده است دارای چهار مولفه زمینه جهانی تحریک و یا تضعیف شدید ایالات متحده در خاورمیانه، رقابت میان قدرت های منطقه برای کسب موقعیت برتر حتی در سطح جهانی، وجود قدرت‌های متضاد عمل‌گرا و ایدئولوژیک محور و فروپاشی چند قدرت مرکزی جهان عرب پس از بهار عربی می‌باشد، فرصت را برای برخی کشورهای ثانویه منطقه فراهم کرده است که نفوذ خود را از طریق نمایندگان محلی و بازیگران غیردولتی گسترش دهند. نظمی منطقه‌ای با ویژگی‌های ترکیبی که به اعتقاد نویسنده احتمالا موجب بی‌ثباتی و تنش در آینده

خاورمیانه می شود.

بی‌بی، مهرین و قندیل، عباس (۲۰۲۰). در مقاله‌ای با عنوان «سیاست خارجی ایران در قبال خاورمیانه: نمونه‌ای از قدرت هوشمند» در فصلنامه مطالعات معاصر دانشگاه اسلام آباد، ایران را کشوری تجدید نظرطلب که خواهان به حداکثر رساندن امنیت خود و بازتعریف توازن قوای منطقه‌ای برخلاف روند گذشته که در راستای سیاست‌های آمریکا و متحدانش بوده است، معرفی می کند. نگارندگان در ادامه با اشاره به چهار دهه تحریم اقتصادی و فشارهای سیاسی برای توقف تلاش ایران جهت برهم زدن توازن قوای منطقه‌ای از سوی ایالات متحده و متحدان، استدلال می کنند علیرغم استراتژی‌های متعدد به کار گرفته شده از سوی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، ایران در نتیجه نفوذ نیروهای نیابتی خود در منطقه، موفق به ایجاد یک بلوک طرفدار خود متشکل از بازیگران دولتی و غیر دولتی جهت ایجاد بازدارندگی در برابر توطئه‌های طرفین مقابل علیه خود شده است.

عادل, نبیل (۲۰۲۱). در مقاله‌ای تحت عنوان « هلال شیعی؛ ظهور ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای در خاورمیانه» در فصلنامه فضای جغرافیایی و جامعه مراکش، با اشاره به محوریت نقش حضور ایالات متحده در خاورمیانه پس از حملات یازده سپتامبر و همچنین بهار عربی در تغییر معادلات قدرت در منطقه، تحولات مذکور را زمینه‌ساز نقش فزاینده ایران در امور خاورمیانه در سالیان پس از رویدادهای مذکور دانسته و معتقد است این تحولات نفوذ ایران در منطقه را به حداکثر ممکن رسانده است. تحولاتی که از نظر محقق با وجود تحریم‌های اقتصادی و انزوای سیاسی ج.ا.ایران، در سایه دو قابلیت سنتی بسترساز قدرت یعنی نظامی و ایدئولوژیک این کشور حاصل شده و با حضور حداکثری در کشورهایی مانند سوریه، عراق و ... به تقویت هر چه بیشتر موقعیت منطقه‌ای ایران منجر شده است.

مونیز، الیزابت (۲۰۱۴). در مقاله‌ای با عنوان «عربی بودن منطقه‌گرایی خاورمیانه: بهار عربی و رقابت برای هژمونی گفتمانی میان مصر، ترکیه و ایران» در مجله سیاست معاصر، با معرفی خاورمیانه به عنوان نمونه‌ای از منطقه‌گرایی ضعیف به جهت تداوم رواج هویت عربی به عنوان مولفه هژمونیک آگاهی منطقه‌ای، معتقد است تسلط گفتمان عربیت، انعطاف‌پذیری منطقه را برای انطباق و توسعه نهادهای منطقه‌ای از طرق مختلف بویژه از سوی دولت‌ها و جوامع غیر عرب کاهش می‌دهد. نویسنده در ادامه ضمن بررسی گفتمان حاکم بر سه قدرت منطقه‌ای یعنی ایران، ترکیه و مصر پس از بهار عربی، ادعا می کند حتی در زمان بحران، دولت‌های غیر عرب با موانعی برای به ثمر رساندن پروژه‌های منطقه‌ای خود مواجه بوده و بنابراین محقق ضمن برجسته سازی عامل قومیت به عنوان عاملی مرکزی در برابر تفاسیر جایگزین از منافع و

تعریف خاورمیانه، نتیجه‌گیری می‌کند عامل مذکور به عنوان گفتمان هژمونیک و فاکتور اصلی روابط بین‌الملل خاورمیانه و به نوعی عامل مرکزی شکل دهنده به تحولات منطقه می‌باشد.

بررسی گزینه‌های مورد اشاره وبررسی سایر پژوهش‌های انجام شده مرتبط با مقاله حاضر، نشان می‌دهد اگرچه حول محور خاورمیانه و ایران با تعدد مقالات نگاشته شده مواجه هستیم، اما آنچه مورد واکاوی قرار گرفته صرفاً تحلیل و تشریح وضعیت گذشته و موجود قدرت ایران و منطقه بدون اشاره به معادلات نوین این عنوان در منطقه بوده است. در این راستا مقاله حاضر با تمرکز بر نظریه امنیت منطقه‌ای، علاوه بر ارائه تحلیلی جامع از رخدادهای جدید حوزه قدرت در خاورمیانه، با واکاوی گزینه‌های در دسترس ایران برای همگرایی و همزیستی با وضعیت جدید منطقه، در پی تحلیلی جدید در این زمینه می‌باشد.

۳ - چارچوب نظری

نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای[1] برای اولین بار توسط باری بوزان[2] و اُلی ویور[3] در سال ۱۹۸۳ مطرح و سپس به طور اساسی در سال‌های ۱۹۹۸ و ۲۰۰۳ اصلاح شده است. نسخه‌های جدیدی که بسیار کمتر دولت محور و با اولویت مناطق بوده و از آنها به عنوان نقطه عزیمت تحلیل جنگ سرد منطقه‌ای جدید نام برده می‌شود و متشکل از واحدهایی هستند با الگوهای بادوام (اما نه دائمی) دوستی و دشمنی، که به شکل الگوهای زیرمجموعه جهانی و از لحاظ جغرافیایی منسجم از وابستگی متقابل امنیتی که به گونه‌ای به هم مرتبط هستند که مشکلات امنیتی آن‌ها را نمی‌توان به طور منطقی جدا از یکدیگر تجزیه و تحلیل کرد (initnas,2017,p.98)این مفهوم که برای اولین بار به طور مبسوط توسط باری بوزان در کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» مطرح گردید، ضمن توجه و استفاده از سطوح تحلیل چهارگانه (داخلی، منطقه‌ای، جهانی و بین منطقه‌ای) برای تحلیل موضوعات منطقه‌ای، عنوان کردند که با پایان جنگ سرد، افول رقابت ابرقدرت‌ها، کیفیت و نفوذ منافع قدرت‌های جهانی در مناطق مختلف جهان را کاهش داده است و با کنار رفتن آنها از درگیری‌های نظامی و رقابت استراتژیک در مناطق مختلف جهان، شرایط به دولت‌ها و مناطق برای تنظیم رابطه نظامی-سیاسی خود را داده است. بدین ترتیب آنها رهیافت جدیدی را برای تحلیل مسائل و موضوعات منطقه‌ای ابداع کردند و آن را رهیافت «منطقه‌گرا» نامیدند و بر این اساس عنوان کردند

1- Regional security complex theory
2- Barry Buzan
3- Ole Waever

که دنیای پس از جنگ سرد، سطح منطقه‌ای برای دولت‌ها آشکارا به مکان هندسی، منازعه و همکاری و برای پژوهشگرانی که در پی تبیین امور امنیتی معاصر هستند، به سطح تحلیل تبدیل شده است(Rouhi, 2013, p. 258). این نظریه، ضمن نقد نظریات کلاسیک در حوزه امنیت پژوهی، به بنیان نهادن دستگاه تازه‌ای همت می گمارد که در آن ابعاد ذهنی از اهمیت و اولویت بیشتری برخوردار بوده و این حرکت عموماً در کنار مسائل نظامی- سیاسی به عنوان محور بررسی‌های سنتی امنیت، به صورت تلاش برای فراخ ساختن دستور کار امنیت با قائل شدن شأن امنیتی و عطف توجه به ابعاد اجتماعی، زیست‌محیطی، اقتصادی و گرایش‌های منطقه‌ای و جهانی، می کوشد افزون بر تحلیل نوینی از امنیت، به تصویر جامع‌تری از دستور کار امنیتی بازیگران در عصر حاضر دست یابد(Bozan, Weaver, Dewilde, 2014, p.15). بوزان و ویور که معتقدند امنیت هیچ کشوری تنها متکی به خود نیست و نمی‌توان تنها بر سطح ملی در تحلیل امنیت متکی بود، برای این تغییرات دلایلی از جمله اینکه با افزایش سطح روابط میان کنشگران نظام بین‌الملل باعث تغییر و دگرگونی چهره تهدیدات گردیده و انواع دیگری از تهدیدات به جز تهدیدات نظامی ظهور یافته‌اند، برداشت آن‌ها از منظومه قدرت، نوعی توجه محوری به نقش مناطق و اهمیت ژئوپلتیک آنها در منظومه قدرت جهانی است؛ به طور کلی در این نظریه در کنار تأکید بر سطح تحلیل منطقه‌ای و همچنین نقش دولت‌ها در تأمین امنیت، این مقوله صرفا نظامی نبوده و موسع و دارای ابعاد پنج گانه اشاره شده می‌باشد (Hasni Chenar, Ajili, 2021, p. 32).

با توجه به آنچه آمد، امنیت کشورها در ساختار نوین جهانی تنها متکی به ابعاد سنتی این مقوله و محدود کردن قدرت در چند عنوان خاص نبوده و تقلیل جریان افزایش قدرت در ابعاد و همسو با روند گذشته، نه تنها بازدارندگی لازم را ایجاد نکرده بلکه با توجه به تعریف نوین و فراخ از امنیت، موجبات انزوای کشورها را فراهم می کند. موضوعی که انتخاب نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای را با توجه به فرضیه و هدف مقاله، برای پژوهش حاضر قابل توجیه کرده و لزوم توجه به بازی چند بعدی قدرت جهت حفظ موازنه قوای موجود در جهت حفظ منافع و جایگاه ج.ا.ایران را گوشزد می کند.

٤- نگاهی تاریخی به فرایندهای تعیین کننده قدرت در منطقه خاورمیانه

موقعیت ژئوپولتیکی و ژئواکونومیکی خاورمیانه از دیرباز و به اشکال مختلف صحنه رقابت بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده و در بازه‌های زمانی مختلف به فراخور نظم موجود، عوامل خاصی به عنوان بنیان‌های متوازن کننده قوا منطقه‌ای عمل کرده‌اند.با توجه به تغییر و تحولات عوامل تعیین کننده قدرت و

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

همچنین تغییرات حاکمیتی این فرایند در چند بخش بررسی شده است.

٤-١- ١٩١٥-١٩٤٨

قرارداد سایکس-پیکو[1] به عنوان یکی از عناصر پایه جهت تحولات خاورمیانه به جهت دگرگونی حاصل از آن و ایجاد نظم جدیدی که از آن به عنوان صلحی که تمام صلح‌ها را بر باد داد یاد می‌شود، گزینه مناسبی جهت درک تحولات بازی قدرت در خاورمیانه می‌باشد. چرا که تا قبل از این تاریخ، با وجود اینکه خاورمیانه در قرن نوزدهم میدان رقابت حریفان در بازی بزرگ بوده، اما در قرن جدید نقش حاشیه‌ای داشته و جریان تاریخ با وجود قبضه قدرت در دست عثمانی که عملا تنها قسمت مستقل منطقه بوده، جریان داشته است(Framkin, 2022, p.19).موضوعی که با قرارداد مذکور و چندپاره شدن خاورمیانه با مرزهای مصنوعی، رقابت برای توازن قدرت را با افزایش بازیگران منطقه‌ای در کنار ورود ماده حیاتی نفت، وارد مرحله نوینی کرده است.

٤-٢- ١٩٤٨-١٩٧٩

موج استعمارزدایی بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ و تثبیت موقعیت و حاکمیت کشورهای عربی و ایران فارغ شده از اشغال متفقین در کنار استقلال اسرائیل به عنوان بازیگری غیرمتجانس منطقه‌ای و با ظهور ناسیونالیسم عربی در کنار وجود سلاح نفت به عنوان عوامل قدرت در خاورمیانه، تصویر پیچیده‌ای از تلاش‌ها جهت برتری در موازنه قدرت منطقه‌ای پیش روی قرار می‌دهد (Bozan, Weaver, 2019, p.100). در بازه زمانی فوق قدرت نظامی نیز در کنار موارد مورد اشاره از بنیان‌های قدرت در خاورمیانه بوده و کشوری مانند اسرائیل با استفاده از این مزیت، به رغم تحمیل جنگ‌های مختلف از سوی اعراب، پایدار مانده است. بنابراین سه محور قومیت، نفت و توان نظامی به عنوان سه بنیان توازن‌گر قدرت و کشورهای ایران، اسرائیل و مصر و سپس عربستان و عراق در کنار نقش فرامنطقه‌ای آمریکا و شوروی، به عنوان بازیگران محوری قدرت، در این بازه زمانی نقش‌آفرینی کرده‌اند. هر چند در این بازه زمانی می‌توان از بازیگری محوری به نام سوریه و بنیان قدرتی به نام مذهب نام برد، اما سوریه بیشتری قدرتی در سایه مصر بوده و مذهب نیز از طرف اسراییل به وسیله قوم یهود و اسلام با وجود تشکیل سازمان همکاری اسلامی در این دوره به وسیله آرمان‌های ناسیونالیستی ایرانیان و اعراب در حاشیه بوده است.

1- Sykes picot Agreement

٤-٣- ١٩٧٩-٢٠١٠

وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، با تغییر و جابجایی گسترده در ابعاد مختلف قدرت کشور در کنار شکست شوروی در افغانستان که برخلاف عموم مبنی بر شکست در جنگ سرد، پیروزی مسلمانان در جهاد تلقی می‌شود، نظم نوینی را در منطقه حاکم کرد (Lewis, 2018, p.222-221).موضوعاتی که علاوه بر کمرنگ کردن نقش قومیت با تأکید بر عنوان امت و سایه افکندن بر سیاست‌های عملگرایانه کشورها، با وجود تأکید بر همگرایی اسلامی، سالیان متمادی به جهت تلاش برای اعمال نفوذ و یارگیری بیشتر در جریان بازی منطقه‌ای، عامل کشمکش بوده‌اند. علاوه بر فرقه‌گرایی، مسابقه تسلیحاتی همراه با بکارگیری نیروها و جنگ های نیابتی جهت حفظ بازدارندگی با توجه به فضای آنارشیک خاورمیانه در این برهه زمانی در کنار عامل قدرت سنتی منطقه یعنی نفت، برای برتری در فرایند توازن قوای منطقه‌ای مورد استفاده قرار گرفته‌اند. بر این اساس بازه زمانی فوق که با اضافه شدن بازیگرانی مانند ترکیه و حذف مصر از معادلات قدرت خاورمیانه همراه بوده است، با اولویت بنیان‌های قدرتی از جمله ایدئولوژی، نفت و توان نظامی و محوریت چندین کشور منطقه‌ای از جمله ایران، عربستان، ترکیه، اسرائیل و... و آمریکا به عنوان تنها قدرت فرامنطقه‌ای، شناخته می‌شود

٤-٤- ٢٠١٠-٢٠٢٣

آغاز دوره مذکور با بهار عربی و ایجاد تحولات گسترده منطقه‌ای، تولد مدارهای نوین تولید قدرت و ثروت مانند نفت شیل[1] و متعاقب آن اعلام آمریکا مبنی بر سیاست کاهش حضور در خاورمیانه و در نتیجه تحول بازیگران فرامنطقه‌ای، حکایت از دگرگونی عمیقی در نظم پیشین خاورمیانه که با تغییرات محدود، سالیان طولانی در منطقه تداوم داشته، بوده است. نظم جدیدی که نوع ارتباطات بازیگران منطقه‌ای را تغییر داده، تحولات سیاست‌های اقتصادی کشورهای عربی از جمله عربستان قطر و... را موجب شده و همچنین حضور بازیگران جدید و حذف برخی از قدرت‌های سابق، که نشان می‌دهد پویایی‌های منطقه‌ای دیگر توسط اتحادهای سنتی و درگیری‌های متعارف گذشته تعیین نمی‌شود (Lynch,2018,p.1). تحولاتی که با عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل، بازیابی قدرت کشورهای درگیر در منازعات منطقه‌ای از جمله سوریه و عراق، ورود قدرت‌های فرامنطقه‌ای بیشتر در پی خلأ قدرت ناشی از کاهش حضور ایالات متحده در

1- Shale Oil

خاورمیانه و... جملگی حکایت از دگرگونی بنیان‌ها و بازیگران متوازن کننده قدرت منطقه داشته که این فرایند با توجه گذر عمیق و نسخ نظم سابق منطقه‌ای، خاورمیانه جدید نامیده می‌شود.

همانطور که در جدول ذیل نیز ترسیم شده است، بررسی تاریخی فرایند توازن قدرت در منطقه نشان می‌دهد که خاورمیانه در نتیجه دخالت‌های خارجی و ایجاد سیاست‌های تفرقه‌اندازانه و مرزهای مصنوعی ناشی از این سیاست ها، سالیان طولانی به وسیله چند بازیگر داخلی و خارجی و تمرکز بر چند بنیان قدرت ساز از جمله قومیت، توان نظامی و ایدئولوژی، در پی توازن قدرت بوده و این نظم با توجه به تحولات نوین منطقه‌ای دگرگون شده و عوامل قدرت امروزین خاورمیانه متکثر بوده و شامل ترکیبی از بازیگران و پایه‌های قدرت‌ساز مختلف می باشد.

جدول شماره (۱): واکاوی بازیگران شاخص و فاکتورهای بستر ساز قدرت در خاورمیانه از ۱۹۱۵ تاکنون

بازه زمانی	بازیگران شاخص	بنیان‌های قدرت
۱۹۱۵-۱۹۴۸	محوریت بازیگران فرامنطقه‌ای (انگلیس و فرانسه) در کنار بازیگران منطقه‌ای (ایران و ترکیه)	نقش ویژه انرژی و به طور مشخص نفت
۱۹۴۸-۱۹۷۹	بازیگران منطقه‌ای(ایران،اسرائیل، مصر،عربستان،عراق، سوریه) همراه بازیگران فرامنطقه‌ای (آمریکا و شوروی)	نفت،قدرت نظامی، برجستگی تفکرات ناسیونالیستی از جمله پان عربیسم
۱۹۷۹-۲۰۱۰	بازیگران منطقه‌ای (ایران،عربستان، ترکیه،اسرائیل،عراق) و فرامنطقه ای (آمریکا)	صدور ایدئولوژی، منابع نفتی، قدرت نظامی
۲۰۱۰-۲۰۲۳	تکثر بازیگران منطقه‌ای (ایران، ترکیه،قطر،امارات،عربستان و...) در کنار حفظ و ورود بازیگران جدید فرامنطقه‌ای (آمریکا،چین، روسیه و...)	اقتصاد غیر رانتی، محصولات فناورانه، قابلیت‌های تاریخی و فرهنگی، محوریت دیپلماسی و...

منبع: نگارندگان

۵- فاکتورها و بسترهای قدرت‌ساز در منطقه

خاورمیانه با وجود ظرفیت‌ها و موقعیت ویژه جغرافیایی با توان تأثیرگذاری بر معادلات جهانی، در سایه تفویض سیاست‌های فرامنطقه‌ای سالیان طولانی علاوه بر نقش حاشیه‌ای، دنباله‌روی سیاست‌های تحمیلی بوده و این موضوع با تغییرات ساختاری جهانی و منطقه‌ای دچار تحول شده و کشورهای خاورمیانه جهت ایفای نقش نوین حاصل از تحولات مذکور و بازیابی نقش اصیل خود، فاکتورها و بسترهای قدرت‌ساز منطقه را بر خلاف نظم مبتنی بر ابعاد قومیتی-قبیله‌ای با تأکید بر اقتصاد تک بعدی، مورد توجه قرار داده که در ادامه به مهمترین این عناوین اشاره می‌شود.

۵-۱- ظهور کنشگران جدید قدرت منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

با تحولات نوین منطقه‌ای، رقابت بین چند قدرت محدود و تعیین نتیجه بازی قدرت خاورمیانه حول چند بازیگر، دچار تحول شده و در کنار ایران و عربستان به عنوان قدرت‌های سنتی، ترکیه متمایل شده به خاورمیانه، بازیابی قدرت‌های سنتی مانند عراق از بازیگری حاشیه‌ای به فعال منطقه‌ای در کنار قدرت در سایه عمان، شاهد کنشگران جدید قدرت مانند قطر و امارات در خاورمیانه هستیم. قطر به عنوان الگوی کشوری کوچک مؤثر، تحولات منطقه‌ای را به مثابه فرصتی برای فعال شدن قلمداد کرده و با استفاده از اهرم‌های در اختیار مانند اقتصاد پویا و درآمد سالانه بالا، تبلیغات سیاسی رسانه‌ای به وسیله شبکه الجزیره به عنوان قدرت هوشمند در سیاست قطر، کنش دیپلماتیک در کنار حمایت‌های آمریکا، خود را از بازیگری حاشیه‌ای به کنش‌گری تأثیرگذار منطقه‌ای و حتی در قاموس مدیریت بحران‌های بین‌المللی نشان داده است (Poursaid, 2013, p.293-291).

در کنار قطر، امارات نیز اگرچه در گذشته بیشتر بر قدرت نرم تمرکز کرده و نقش چندانی در تحولات منطقه‌ای نداشته، به عنوان یکی دیگر از کنشگران جدید قدرت در سالیان اخیر خاورمیانه بوده و با تغییر روند کلی جهت‌گیری از عربی-اسلامی به‌سوی منطقه‌ای-بین‌المللی و اقدامات عینی و عملی و تغییر در سیاست خارجی در نتیجه حضور نسل رهبران جوان در هرم قدرت، امارات را در کنار سرمایه‌گذاری در حوزه نئولیبرالیستی به حوزه نئورئالیسم نیز سوق داده و به این منظور با اقداماتی از جمله عادی‌سازی روابط با اسرائیل، ایفای نقش در بحران‌های منطقه‌ای از جمله سوریه، لیبی و یمن، تلاش برای ایفای نقش و اعمال نظرات در توافق هسته‌ای ایران با قدرت‌های جهانی، نقش فعال در توافقات اپک پلاس و... نشان از آغاز یک دوره جدید در سیاست خارجی این کشور بر خلاف رویه دنباله‌روی گذشته از کشورهایی مانند عربستان سعودی و آمریکا داشته است (Traub,cohen&kertcher,2022,p.9-10).در کنار چندقطبی شدن قدرت منطقه‌ای، قدرت‌های فرامنطقه‌ای بیشتری به خاورمیانه وارد شده و در کنار آمریکا به عنوان تک

قدرت سابق که ریچارد هاس[1] آن را کلانتر بی میل می‌نامد(Haas, 2019, p12) شاهد قدرت‌های تعیین کننده‌ای مانند چین و روسیه هستیم. چین به عنوان یک کشور در قامت چالشگر هژمون جهانی ، علاوه بر لزوم توازن قدرت در برابر آمریکا و جلوگیری از عدم تمرکز این کشور بر جنوب شرقی آسیا به عنوان قلمرو حیاتی چین، به نفت خاورمیانه به عنوان مهمترین واردات و بنیان رشد اقتصادی خارق‌العاده خود نیاز داشته، چرا که چین با پیشی گرفتن از ایالات متحده، با مصرف ۲۵ درصد بزرگترین مصرف کننده انرژی جهان بوده که تقریبا ۸۵ درصد این انرژی از سوخت‌های فسیلی تأمین می شود. بنابراین چین به عنوان بزرگترین وارد کننده نفت جهان، شرایط جغرافیای سیاسی انرژی از جمله خاورمیانه در اولویتش می‌باشد(Yegin, 2022, p.180).روسیه به عنوان قدرت فرامنطقه‌ای دیگر حضورش در خاورمیانه از الزامات اقتصادی و دیپلماتیک و فرصت‌های نظامی-سیاسی آن کشور نشأت گرفته و با همکاری با بلوک عرب خلیج فارس در زمینه دیپلماسی انرژی، گسترش صنایع نظامی و دسترسی به بازارهای جدید خاورمیانه، پر کردن خلأ ناشی از کاهش حضور آمریکا و اروپا را در منطقه، صادرات غلات به خاورمیانه و واردات میوه و سبزیجات، از طریق بازی ماهرانه با کارت خاورمیانه، بر تحریم‌های بین‌المللی و انزوای دیپلماتیک خود ناشی از تحولات اوکراین غلبه کرده است. علاوه بر این روسیه با درایت و مهارت خود و ایجاد رابطه نزدیک با قدرت‌های منطقه‌ای با علایق متضاد از جمله ایران و اسرائیل، حداقل در کوتاه مدت به عنوان بازیگری بلامنازع در خاورمیانه ظاهر شده است(Popescu, Skreiro, 1401, p. 14-15). با توجه به آنچه بررسی شد، ظهور قدرت‌های بیشتر منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای که بیشتر بنیان‌های اقتصادی داشته، علاوه بر پیچیدگی، بر دگرگونی بازی سنتی قدرت که در گذشته محدود به چند بازیگر و حول محورهای امنیتی-ایدئولوژیکی بوده خواهد افزود.

۵-۲- خاورمیانه و فرایند اقتصاد چند بعدی

اقتصاد به عنوان یکی از عوامل تعیین کننده نتیجه بازی قدرت در ساختار نوین جهانی، با توجه به ساختار رانتیر[2] و غیرمنعطف این مقوله که بیشتر در خدمت منافع حاکمیت بوده است، خاورمیانه را با وجود ظرفیت‌های قابل توجه، در زمره کشورهای پیرامونی جهانی قرار داده است. قابلیتی که با وجود تحولات نوین منطقه‌ای از سوی حاکمیت جهت همگرایی و بهره‌برداری کامل از فضای نوین جهانی، مورد غفلت

1- Richard Hawes
2- Rentier

نبوده و در موقعیتی که دوراهی سیاستمدار نامیده می‌شود، حاکمان کشورها بین حفظ کارایی کشور یا حکومت گروهی خاص که سقوط ملت‌ها محصول آن است، برخلاف سابق و واگذاری اقتصاد به گروهی محدود، امکان استفاده از فرصت‌های اقتصادی برای بخش غیردولتی که در کنار دولت از آن به عنوان مهارت عمل جمعی هماهنگ یاد می‌شود و برای بهبود عملکرد اقتصاد ضروری است، فراهم شده است(Ajamoglu & Robinson, 2017, p.12).اقتصاد که به عنوان تأثیرگذارترین بخش جهانی شدن و چندبعدی شدن ابعاد قدرت در خاورمیانه مورد توجه بوده، به اشکال مختلف از قبیل متنوع‌سازی روابط تجاری، دید اقتصادی مقابله با تغییرات اقلیمی از جمله مقابله با ریزگردها به عنوان یکی از تهدیدات حوزه گردشگری، ایجاد پیوند با اقتصادهای صنعتی شده و الگوهای در حال تغییر تجارت بین‌الملل، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و سرمایه‌گذاری مداوم در پالایش تولیدات خالص و پتروشیمی به عنوان شکل عملگرایانه‌ای از متنوع‌سازی اقتصادی، ایجاد مدرن‌ترین خطوط هوایی جهانی، ایجاد صندوق ذخیره ارزی با ۴ صندوق در میان ۱۰ صندوق برتر جهان در سال ۲۰۱۴، تلاش کشورهایی مانند عربستان با راه‌اندازی سازمان موسوم به شهر انرژی هسته‌ای و تجدید پذیر و امارات برای تبدیل شدن به رهبران منطقه‌ای انرژی‌های تجدیدپذیر، حمایت از رویدادهای ورزشی به عنوان فرصتی برای برندسازی و... به عنوان برنامه‌های جاه‌طلبانه متنوع‌سازی و توسعه توجه شده است. برنامه‌هایی که علاوه بر نمایانگر بودن توجه اساسی برای تطابق اقتصادهای منطقه‌ای با فرایند وسیع تغییرات ساختاری در اقتصاد جهانی، بر پایه جریان‌های پرشتاب سرمایه در بین مرزهای ملی ناشی از اقتصاد متنوع و دانش‌بنیان استوار شده است (Elriksen, 2017, p.117-112).فرآیندی که علاوه بر کمک به ایجاد رفاه و توسعه داخلی، به حذف نشدن از معادلات نوین جهانی و مقابله با شوک‌های وارده بر اقتصاد تک بعدی کشورهای خاورمیانه کمک کرده و این موضوع به عنوان مسیری برگشت‌ناپذیر جهت توسعه و همگرایی جهانی، در صدر سیاست‌های بلندمدت کشورهای منطقه‌ای بوده که در این زمینه می‌توان به متنوع‌سازی اقتصاد سنتی عربستان با طرح چشم‌انداز ۲۰۳۰ نام برد.

۵-۳- خاورمیانه و تحولات دانش‌بنیان قدرت

هر عصری دارای ماهیت مخصوص به خود می‌باشد، یعنی مجموعه باورهایی که جهان را تعریف و قابل درک کرده و این باورها در قرون وسطی مذهب، در دوران روشنفکری منطق و در قرن نوزدهم و بیستم ناسیونالیسم بوده است؛ با این وجود علم و فناوری مفاهیم حاکم بر عصر ما هستند که عناصر متولد شده از آنها، با ایجاد تحولات اجتماعی و اطلاعاتی محرک رشد و خلاقیت بوده و موجب پیوند نظام‌های ارزشی

متقابل و گاه ناسازگار با هم شده است(Kessinger, 2017, p.430). توسعه علم و فناوری به عنوان یک محرک اساسی و تعیین کننده تغییرات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و زیست محیطی، از دیگر ابعاد قدرت جدید منطقه‌ای بوده و در این راستا دانشگاه‌های عربی با راه‌اندازی مراکز پیشرو دانشگاهی برای تحقیقات پایه و کاربردی در زمینه علوم و فنّاوری، افزایش تعداد اساتید مرتبط با رشته‌های مذکور و همچنین اختصاص تعداد مراکز تحقیق و توسعه بیشتری به فعالیت در زمینه‌های علم و فناوری که سابقا بیشتر بر روی پروژه‌های نفتی کار کرده‌اند، فعالیت این کشورها جهت رسیدن در سطح جهانی را نشان می‌دهد. علاوه بر این، ایجاد بازارهای بزرگ برای محصولات و خدمات فناوری و تلاش برای انتقال دانش ساخت این محصولات و همچنین فعالیت در زمینه فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) توسط کشورهایی مانند ترکیه و اسرائیل از پیشگامان این موضوع به عنوان یکی از سریع‌ترین بخش‌های در حال رشد فناورانه، در کنار تلاش برای غلبه تکنولوژیکی بر مشکلات زیست محیطی با سرمایه‌گذاری‌های مداوم در تحقیقات شیرین‌سازی ، بازیافت آب و استفاده از انرژی‌های خورشیدی، از دیگر فعالیت‌های منطقه‌ای در حیطه علم و فناوری می‌باشد (Stivachtic.2019,p.10-15).بنابراین دانش‌بنیان شدن تمام ابعاد زیست بشر و اساسی بودن نقش علم و فناوری جهت همگرایی با تحولات نوین جهانی، به عنوان یکی از بنیان‌های قدرت امروزی، در بطن سیاست‌های نوین منطقه‌ای قرار گرفته است.

۵-٤- متحول شدن الگوهای دوستی و دشمنی

با وجود آنکه مشخصه بافت منطقه‌ای خاورمیانه همچنان با سیاست «اعلی» و تهدیدات سنتی مانند منازعات اعراب- اسرائیل یا هسته‌ای شدن ایران توصیف می‌شود، اما بزرگترین تغییر دهنده بازی در خاورمیانه این موضوعات نظامی-دیپلماتیک نبوده و همچنان موضوعات سفلی (تحول جمعیت‌شناختی، فناوری اطلاعات و شکاف فزاینده بین رهبری نسل سالخورده و بیمار و نسل جوان) بوده و آنچه واضح است اینکه استثناگرایی خاورمیانه با این فرض که سایر نقاط جهان به استثنایی این منطقه در حال تغییر است، اعتبار سابق را از دست داده است (Faust, 2021, p.134). بنابراین فضای کنونی و پویایی‌های جدید خاورمیانه نشان می‌دهد گسل‌های فرقه‌ای دیگر مهم و مرتبط در روابط و اتحادها درگیر نبوده و ائتلاف‌هایی جدید شکل می‌گیرد که تحت تأثیر عوامل عقیدتی نیستند و علاوه بر ماهیت سیال، بر اساس منافع ملی هدایت می‌شوند(Liaquat&fatim,2020,p.18).تحولاتی که همراهان غیرمنتظره‌ای را گرد هم آورده که از جمله این همگرایی‌ها می‌توان به عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل به عنوان دشمنان سنتی خاورمیانه، ائتلاف شام جدید متشکل از مصر، اردن، و عراق با محوریت امور اقتصادی و سیاسی، نزدیکی ترکیه به کشورهای

عربی امارات، عربستان و... با وجود سالها رابطه‌ی تنشی و با هدف حمایت‌های اقتصادی و سیاسی، احیای روابط ترکیه و اسرائیل، تنش‌زدایی اعراب از روابط با سوریه و ... که جملگی حکایت از تحول الگوهای دوستی و دشمنی گذشته است اشاره کرد.

۵-۵- بومی شدن جریان قدرت

خاورمیانه که سالیان طولانی تحت استعمار غرب و دست‌نشانده‌های آنان بوده و حتی واژه خاورمیانه میراث استعمار مذکور است، با وجود تحولات نوین از جمله بهار عربی که از آن به عنوان رویداد روشنگری خاورمیانه یاد می‌شود، شکست ایدئولوژی غربی و تلاش برای بومی کردن جریان قدرت و تصمیم‌گیری را به نمایش گذاشته است. چرا که نفوذ ایدئولوژی‌های غربی با فرهنگ سیاسی حاکم بر خاورمیانه در تضاد بوده و تحولات کشورهایی مانند سوریه و لیبی، شکست نسخه‌های تجویز شده در کنار منافع‌محوری غرب را ثابت کرده و علاوه بر جنگ و تفرقه داخلی و در نتیجه عدم تایید جوامع، با توجه نوع سیستم ریاستی، از سوی حاکمیت نیز رد شده است. موضوعی که تمدن‌های باشکوه گذشته و موفقیت کشورهایی مانند قطر، امارات و... بدون پیروی از الگوی غربی از جمله دموکراسی ثابت شده و بنابراین اجازه توسعه مستقل خاورمیانه بدون دخالت خارجی اعم از نظامی و ایدئولوژیک بهترین راه‌حل است (Hasbi,2023,p.175-177) بنابراین در اکوسیستم جدید منطقه‌ای، انفعال در سیاست خارجی و همچنین دنباله‌روی از سیاست‌های قدرت‌های بزرگ و به طور مشخص آمریکا، با دیدگاه‌ها و اهداف بلندمدت و استراتژیک معماری جدید قدرت در تضاد بوده و کشورهای منطقه با فعالیت در تمام ابعاد و سطوح بحران‌های بین‌المللی، ضمن نشان دادن چهره‌ای نوین از سیاست و کسب پرستیژ بین‌المللی، به دنبال همکاری با شرکای مختلف بر خلاف سیاست دنباله‌روانه و تقلیدی گذشته هستند(Stunkel, 2022, p.115-113).

٦ -تحلیل جایگاه ایران در تحولات نوین قدرت در منطقه

ایران به عنوان میراث‌دار تمدن هفت هزار ساله پارسی و بهره‌مندی از امتیازات ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی همواره تصویری از موقعیتی ویژه نسبت به کشورهای همسایه داشته و این امتیازات نه تنها منبع غرور ملی بلکه به تلاش برای نقش رهبری طبیعی و تثبیت قدرت منطقه‌ای و نقش‌آفرینی فرامنطقه‌ای مشروعیت بخشیده است. در این راستا ج.ا. ایران برای دستیابی به اهداف منطقه‌ای معمولا تحت آستانه جنگ متعارف عمل کرده و از ترکیبی از ابزارهای نظامی و شبه نظامی از جمله نیروهای نیابتی، صدور

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

ایدئولوژی و عملیات اطلاعاتی برای وادار کردن بازیگران منطقه‌ای در جهت منافع خود عمل می‌کند. سیاستی که زمینه تعارضات گسترده با بازیگران عمده منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را موجب و به دلیل عدم درک صحیح از منافع و ایدئولوژی، ضمن ایجاد تعارض هویتی با کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، علاوه بر کمک به موفقیت پروژه ایران‌هراسی از سوی دشمنان، زمینه فرسایش قدرت ایران در ابعاد مختلف اقتصادی، نظامی و سیاسی را ایجاد کرده است (Rahimi & Simber, 2022, p.14).چالش‌هایی که علاوه بر ایجاد محدودیت فضا برای تعامل از طریق ابزارهای دیپلماتیک و اقتصادی، ایران را به اتخاذ استراتژی مهار چند جانبه با تمرکز بر سیاست دفاع پیشگیرانه سوق داده و با رویکرد درگیر شدن در جنگ‌های نامتقارن با کمک نیروهای نظامی داخلی با ماموریت فرامرزی و دیگر متحدان در همسایگی خود، ایران رادر قالب نوعی دفاع رو به جلو قرار داده است (Straw, 2018, p.392). رویکردی که در سایه ثبات نسبی برقرار شده در خاورمیانه ناآرام، عناصر همیشگی قدرت ایران یعنی امور نظامی و ایدئولوژیکی برای نفوذ و اعمال قدرت، قابلیت اجرایی خود را از دست داده و از سوی دیگر ضعف در آنچه معادلات نوین قدرت در منطقه را تعیین می‌کند از جمله اقتصاد قوی و کسب موفقیت‌های قابل توجه رقبای منطقه‌ای در زمینه قابلیت‌های مذکور، ایران را که سالیان متمادی بیشتر محرک تغییرات در خاورمیانه بوده، اکنون در فضای حاصل از معادلات نوین قدرت، خود تحت تأثیر تحرکات دیگران است.

۷ -الزامات راهبردی-رویکردی ایران در برابر تحولات نوین قدرت در خاورمیانه

واقعیت‌های ژئوپولیتیکی، قومیتی، تاریخی، مذهبی و ... منافع ملی ایران را عمیقاً با خاورمیانه پیوند داده و عدم رعایت قوانین بازی و مستثنی شدن از وقایع منطقه‌ای، حاشیه‌ای شدن و حذف از معادلات خاورمیانه را برای ایران در پی خواهد داشت. موضوعی که با وجود معماری جدید قدرت در منطقه و چندبعدی شدن این مقوله، لازم است ج.ا.ایران جهت نقش‌آفرینی و همگرایی با تحولات مذکور از دارایی‌های استراتژیک خود از قبیل ژئوپولیتیک ممتاز، اقتصاد چندبعدی، فرهنگ غنی و ... در فضای نوین منطقه‌ای بهره برده که در ادامه به مهمترین این ظرفیت‌ها اشاره و همچنین به صورت جدول نیز اقدامات لازمه مذکور نمایش داده شده است.

۷-۱- ایجاد تعادل بین اولویت‌های متضاد

عدم توازن بین اولویت‌های متضاد (آرمان‌گرایی یا عمل گرایی، دیپلماسی یا میدان، غرب یا شرق و دولت‌ها یا گروه‌های نیابتی) به عنوان برآیند آزمون و خطای سیاسی ایران، با ایجاد سیاستی غیر شفاف، غیر

دقیق و هزینه ساز و درجا زدن ناشی از سیاست‌های مذکور، ج.ا.ایران را از قدرتی هژمون به قربانی تبدیل کرده است. چالشی که از محدود شدن دریچه اعمال قدرت به ایدئولوژی، تقدم گروه‌های نیابتی بر دولت‌ها، اعمال سیاست موازنه منفی با محوریت غرب، غلبه میدان بر دیپلماسی با نقش پررنگ امور امنیتی در تنش‌زایی و تنش‌زدایی با همسایگان بوده و لازم است ایران به عنوان قدرتی منطقه‌ای با اقدامات متناسب با شرایط و افزایش توان مدیریتی خود، از محدود کردن رابطه صرفا با شیعیان یا جناح خاصی از آنان، قطبی کردن ارتباطات و ندادن پوشش مذهبی و دینی به اختلافات، زیان‌های ناشی از ارتباطات نسنجیده و مدیریت نشده را به حداقل رسانده و در این زمینه تجربه موفقیت امام موسی صدر در ارتباط های فراوان با طوایف، ادیان و مذاهب در لبنان نمونه مناسبی است (Jamei Mosque, 2018, p.28).در این راستا لازم است ج.ا.ایران با بازتعریف سیاست‌ها و ایجاد ارتباط، تفاهم و تعادل بین موضوعات مختلف و تنوع بخشیدن به مشارکت‌های بین‌المللی با توجه به نقش حیاتی خود در خاورمیانه، بر عدم توانایی ایجاد یک سیاست خارجی ثابت و ناشناخته بین‌المللی غلبه کند. چرا که فقدان ظرافت ناشی از تلاش ایران به منظور وفق دادن همزمان چندین هدف متضاد به عنوان معضل استراتژیک ایران عمل کرده و اگر ایران قادر نباشد تصویر یک قدرت شیعی معتدل‌تر از خود نشان دهد، هیچگاه نمی‌تواند در منطقه اساساً سنی محور، یک دستورالعمل فراگیر را دنبال کند(Fuller, 2022, p.322). بنابراین لازم است ج.ا.ایران با توجه به تغییرات منطقه‌ای از جمله جایگزینی ایدئولوژی و قدرت در خاورمیانه با پراگماتیسم[1] و قدرت، شمشیر دولبه بودن گروه‌های غیردولتی با وجود گروه‌های مرکز گریز در ایران، تعدد قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خاورمیانه و... با ایجاد استراتژی‌های ملی‌گرایانه-اسلامی به جای محوریت ایدئولوژی، توازن مثبت جهت تعامل با غرب و شرق، پیوند گروه‌های متعدد هویتی به جای حمایت از گروه‌های خاص قومی با توجه به ظرفیت‌های موجود کشور و موازنه سازی به جای موازنه کاری جهت غلبه بر تناقضات میدان و دیپلماسی، ضمن ایجاد تعامل بین تفاوت‌ها و اختلافات، بر نوسانات و تناقضات متناوب موجود غلبه کند.

۷-۲- بکارگیری اقتصاد چند بعدی

در طول تاریخ نشان داده شده است دولت‌هایی که رشد اقتصادی قابل توجهی داشته‌اند، در مدت زمان کوتاهی منافع سیاسی خود را در خارج از کشور با اعمالی از قبیل به دست آوردن قلمروهای جدید،

1- Pragmatism

فرستادن سربازان و دیپلمات‌ها و شرکت در تصمیم‌گیری‌های قدرت‌های بزرگ، بازتعریف و گسترش داده‌اند؛ به عبارتی ارتباط مشهودی بین ظهور و سقوط اقتصادی یک قدرت بزرگ و رشد و سقوطش به عنوان یک قدرت بزرگ وجود دارد (Zakaria, 2019, p. 16)ایران با وجود دارا بودن یکی از متنوع‌ترین اقتصادها و نقش آن به عنوان یکی از معدود گزینه‌های قدرت اول بودن ایران در منطقه، در سایه تمرکز بر اقتصاد تک بعدی با محوریت نفت و همچنین تجلی یافتن آرمان‌های سیاسی و رویگردانی از غرب در اقتصاد، از این ظرفیت بهره نگرفته است و روابط ناموزون و تمرکز بیشتر ارتباطات تجاری با کشورهای شرقی و به طور مشخص‌تر چین و روسیه با وجود اقتصاد همسان و تحت تحریم روسیه و همچنین کاهش جایگاه انرژی با وجود تغییرات ساختاری اقتصادی و گزینه های متعدد در اختیار چین در این محصول، از دیگر عوامل قابل توجه ضعف اقتصادی ایران بوده و لزوم تنوع بخشیدن به منابع درآمدی و اتخاذ اصول یک اقتصاد مدرن با توجه به ظرفیت های موجود را ضروری می‌سازد. موضوعی که در گرو رفع تضادهای موجود بین نگاه آرمان‌گرایانه ج.ا. ایران و واقع‌گرایانه حاکم بر نظام بین‌الملل با استفاده از ظرفیت‌های دیپلماسی کشور از جمله رفع تنش با همسایگان و مذاکرات هسته‌ای جهت رفع تحریم‌ها بوده و این مهم علاوه بر احیای صنعت نفت به عنوان درمان اقتصاد در کوتاه مدت، در ارتقای شاخص‌های اقتصادی در بلندمدت به کاهش وابستگی به شرق و محدود شدن خصومت و بدبینی نسبت به غرب خواهد انجامید. اقداماتی که علاوه بر کمک به جذب سرمایه‌گذاری خارجی و بکارگیری ظرفیت‌های ژئوپولیتیکی کشور از جمله موقعیت ترانزیتی، تقویت و افزایش شعاع امنیتی کشور و همتراز شدن توانمندی‌های اقتصادی با اهداف تعریف شده، در کنار اصلاحات داخلی از جمله توانمند سازی بخش خصوصی، بکارگیری افراد متخصص و اصلاح سیستم مالی، منتج به تنوع و تحول و ثبات اقتصادی ایران در بلندمدت گردیده و موجبات دگرگونی اقتصاد غیر نفتی کشور از جمله تقویت بخش گردشگری و خدمات، کارآفرینی و بخش‌هایی مانند ساخت و ساز خواهد شد(Danco,2022,p.78-79) .گزینه‌ای که با توجه به نقش پررنگ آن در تحولات نوین خاورمیانه از جمله شکل‌گیری بلوک‌های اتحادی جدید منطقه‌ای با اولویت همکاری اقتصادی، لازم است در جایگاه نخست سیاست‌های ایران قرار گیرد.

۷-۳- بهره‌برداری از ظرفیت ژئوپولیتیکی

بر اساس مبانی ژئوپولیتیک که از آن به عنوان مطالعه روابط همکاری یا رقابت بر اساس امکانات محیط جغرافیایی یاد می‌شود، اکنون دورانی آغاز می‌شود که شدت گرفتن چرخ‌های دگرگونی در نظام جهانی ویژگی چشمگیر آن است. موضوعی که باید مورد توجه ایران بوده و با پیگیری نقش‌آفرینی مکانیزم

ژئوپولیتیک در داخل کشور، منطقه و چگونگی دگرگونی‌ها در نظام جهانی، با گسترش جنبه‌های کاربردی ژئوپولیتیک، توانمندی‌های مختلف کشور از جمله استعدادهای محیطی را از ژرفای موقعیت و زمینه‌های جغرافیایی ایران بیرون کشیده و این قابلیت‌ها را با اقداماتی از قبیل جا انداختن ژئوپولیتیک ویژه خود متکی بر منافع ملی، در مسیر پیشرفت و رفاه جامعه به کار گیرد. موضوعی که در گرو غافل نماندن از اتفاقات پیرامونی، هماهنگ شدن و حضور در قلب دگرگونی‌های جهانی و شکل دادن به آنها در جهت خواست‌ها و منافع ملی، دگرگونی مواضع ایدئولوژیکی برای پیگیری منافع ملی، خنثی‌سازی تلاش دشمنان برای انزوا وبیگانه کردن ایران با محیط طبیعی‌اش و هماهنگی با گروه‌بندی‌های منطقه‌ای می‌باشد (Mujtahadzadeh, 1396, p. 401-400). موضوعی که با واقعیات استراتژیکی در حال تغییر خاورمیانه در تضاد بوده و علاوه بر عدم بکارگیری بنیان‌های قدرت مانند تنگه هرمز به صورت ایجابی و در جهت مثبت و استفاده سلبی و تهدیدزا از این مزیت در کنار سهم ژئوپولیتیکی محدود ایران و عدم تلاش برای تخریب انزوای تحمیلی به جای استحکام آن، ژئوپولیتیک ایران را محدود به چند کشور خاص و با حضور پررنگ اسرائیل در منطقه به خطر افتاده است. در حالی که همانطور که عنوان شد ایران با موقعیت منحصر به فرد و پلی بین سه قاره (آسیا،اروپا و آفریقا)، به عنوان یکی از مرکزی‌ترین گره‌های جغرافیایی جهان با قابلیت تأثیرگذاری بر تحولات ژئوپولیتیکی چهار منطقه خلیج فارس، مدیترانه شرقی، آسیای مرکزی-قفقاز و آسیای جنوبی از طریق اتصال کشورهای آسیای میانه و قفقاز به دریاهای آزاد و خلیج فارس، وصل روسیه و هند از طریق کریدور شمال-جنوب و همچنین آسیا و اروپا از طریق کریدور شرق-غرب، دسترسی ممتاز به دریا و خشکی، حضور در قلب جاده ابریشم، قرار گرفتن بین دو آبراه خزر و خلیج فارس و کوتاه‌ترین و اقتصادی‌ترین مسیر برای صادرات انرژی از این مناطق شناخته شده و همواره مورد توجه استراتژیست‌های جغرافیایی از جمله نظریه ریملند اسپایکمن[1]، نظریه بیضی استراتژیک انرژی جفری کمپ[2] و همچنین عنوان قبله عالم در کتابی با همین نام از گراهام فولر[3] نیز بوده است. موقعیتی که می‌تواند نقش بی بدیلی در تبدیل شدن ایران به هاب ترانزیتی منطقه داشته و موقعیت ژئوپولیتیک فوق با محوریت بنادر و کریدورها علیرغم تحولاتی مانند حوادث قفقاز و نگرانی از بسته شدن مرز ارمنستان، ظهور مجدد طالبان در افغانستان، جنگ روسیه و اوکراین و همچنین تردید هند نسبت به کریدور شمال-جنوب و

1- Rimland Spykman's theory
2- Jeffrey Camp
3- Graham Fuller

جایگزینی احتمالی با نام عربی-مدیترانه، می‌تواند کارت‌های بسیاری از جمله کاهش وابستگی به اقتصاد نفت محور و گسترش جغرافیای صلح محور، گشایش سیاسی و روابط دوجانبه با سایر کشورها و ایجاد توسعه ، در بازی‌های قدرت منطقه‌ای و جهانی برای کشور فراهم کند(Nooralahi&Ahmadi,2022,p.6-13).موقعیتی که در گرو رفع موانع مختلف سیاسی، ایدیولوژیکی و فناوری تهدید کننده ظرفیت‌های ژیوپولتیک کشور و توجه ویژه به نقش ایران در کریدورهای بین‌المللی و ارتقای موقعیت کنونی ایران در میانه منطقه شرق با درجه میرایی متوسط و ایزوله ترکیبی(اختیاری-اجباری) جهت منحرف نشدن کریدورهای فوق به مناطق جغرافیایی رقیب می‌باشد.

۷-٤- دیپلماسی چندبعدی و عملگرایانه

دیپلماسی گسسته در نتیجه اولویت‌های متضاد و غیر سازنده بودن سیاست‌های گذشته روشن می‌کند که ایران اهدافی را در عرصه سیاست خارجی انتخاب کرده که علاوه بر تأثیر پذیری از اصول و عرف قانون اساسی داخلی به جای محیط بیرونی، به ابزار تحقق آنها دسترسی نداشته و این ناهماهنگی بین ابزار و هدف خود به حرکت‌های آونگی در سیاست خارجی ایران و چرخش‌های گوناگون منجر شده است (Ramazani, 2021, p.12).موضوعی که با دگرگونی‌های قدرت در خاورمیانه و حفظ و تقویت منافع ملی کشورها در شرایط حاصل از دگرگونی‌های مذکور سازگار نبوده و درک و تحلیل صحیح این تحولات و بکارگیری دیپلماسی مؤثر و ماهرانه به عنوان یکی از ابزارهای حیاتی قدرت جهت مغلوب نشدن در برابر پویایی تحولات موجود را ضروری می‌سازد. این مهم در گرو دیپلماسی فعال جهت تخریب انزوا و حاشیه‌نشینی حاصل از این تغییرات، امنیت‌زدایی از سیاست خارجی و عدم تمرکز این مقوله مبنی بر تابعیت و تفسیر رادیکال از نیازهای کشور و از سوی دیگر غلبه بر معضل یکپارچه نبودن سیاست در نتیجه مراکز قدرت رقیب و برتری رقابت‌های جناحی و مانورهای غیر رسمی پشت پرده بر فرایند رسمی سیاست‌گذاری به عنوان یکی دیگر از عوامل اصلی مخدوش کننده دیپلماسی می‌باشد (Sherman, 2021, p.52).علاوه بر دیپلماسی رسمی، دیپلماسی عمومی به عنوان یک استراتژی بلند مدت و دارنده نقش اساسی در شکل‌دهی نگرش‌ها در خاورمیانه، می‌تواند آنچه را که امروز غیر قابل تصور است، از طریق تماس‌های غیررسمی فردا به هنجار تبدیل کند. موضوعی که با توجه به عصر جهانی شدن و ارتباط وثیق میان دیپلماسی عمومی و منافع ملی کشورها و منابع قدرت و فرصت‌های نهادی و ساختاری مؤثر جهت ارتقاء و سطح دیپلماسی عمومی ج.ا.ایران و با شیوه‌هایی از قبیل گفتمان سازی، اعتبار بخشی، اغنا سازی و تصویرسازی، جهت بهره‌برداری از این مدل از دیپلماسی بکار گرفته شود(Sadeghzadeh, Dehghani

Firouzabadi, Sotoudeh, 2021, p.79-78).گزینه‌ای که به طور نمونه با توجه به اهمیت هویت‌ها و وابستگی‌های قبیله‌ای به عنوان نشانه‌های مهم اجتماعی و سیاسی در خاورمیانه، ایران می‌تواند از این ظرفیت به جای استفاده حداقلی و بعضاً دید امنیتی و تهدید، با توجه به وجود قابلیت‌های فراوان در این زمینه از جمله داشتن اقلیت‌های قومی و مذهبی جهت ارتباط با کشورهای غیرمتجانس، به عنوان فرصتی در مسیر دیپلماسی عمومی استفاده شود.

۷-۵- بکارگیری ظرفیت‌های قدرت نرم

اگرچه سالیان طولانی قدرت سخت جهت تعقیب اولویت‌های استراتژیک در خاورمیانه مورد نیاز بوده است، اما سیستم جدید حکم فرما بر این منطقه در عین حفظ قدرت سخت، بکارگیری قدرت نرم را در بطن سیاست های خود قرار داده است. قدرت نرم که به دلیل استقامت و پایداری خود از آن به عنوان قدرتی مؤثر، کارآمد و عامل جذابیت قدرت‌های بزرگ در سیاست جهانی معاصر یاد می‌شود، در سایه ضعف عملکردی ایران و ارائه تصویری ایدیولوژی محور دائمی و صادر کننده انقلاب به جای تاریخ و فرهنگ غنی کشور، با چشم‌اندازی امیدوار کننده جهت پاسخگویی به نگرانی‌های واقعی نسل جدید جوامع منطقه‌ای به عنوان قدرتی هژمون در خاورمیانه روبرو نبوده و این امر که شایگان آن را علاوه بر بیگانگی با خود، بیگانه شدن با همسایگان دانسته و با اشاره به برنامه ریزی فرهنگی کشورهای غربی و دید کالای سرمایه‌ای به این مقوله، عنوان می کند بیگانگی نسبت به دیگران، علاوه بر انزوا، برخورد واقعی را ناممکن می کند (Shaygan, 2021, p.174).قابلیتی که در پی تحولات منطقه‌ای از جمله حضور آمریکا در منطقه، بهار عربی و همچنین تغییر رسالت رسانه‌های اجتماعی در خاورمیانه به عنوان ابزار تهاجمی و هدف قرار دادن منتقدان و مخالفان، با محور قرار دادن ایدیولوژی، بیشتر در قالب جنگ نرم که به جای نفوذ، خاصیت دفاعی و بازدارندگی دارد، از سوی ایران استفاده شده و علاوه بر این ضعف این مقوله در کنار عواملی مانند ضعف جامعه مدنی، ضعف اقتصادی، اختلافات با جامعه جهانی و اختلاف و تضادها در شعارها و عملکردها و گسترش سبک زندگی و نگاه آزادی فرهنگی غربی، حتی با وجود قابلیت های غنی کشور، به جای نفوذ و تأثیر قدرت نرم در بستر بین‌المللی، این قابلیت را در داخل نیز در معرض خطر قرار گرفته است. موضوعی که با توجه به جایگاه ویژه قدرت نرم در تحولات نوین خاورمیانه، لازم است اقداماتی از سوی ایران صورت گرفته و در این راستا ضمن اتخاذ سیاست های همگرایی و برابری قومی و مذهبی از قابلیت‌ها و فرصت‌های موجود مانند استفاده از ظرفیت‌های گردشگری با تمرکز بر تمام ظرفیت‌های تاریخی، فرهنگی و طبیعی کشور و عدم تمرکز بر گردشگری مذهبی،عوامل مذهب، فرقه و

قومیت با توجه به جمعیت بالای ۸۰ میلیون با حدود ۹۸ درصد مسلمان و وجود فرقه‌ها و قومیت‌های مشابه در خاورمیانه، ایجاد نهادهای ایران شناسی و آشنایی با زبان فارسی، ایجاد مراکز دانشگاهی متعدد که اکنون در کشورهایی مانند امارات، لبنان و سوریه متمرکز شده است، گسترش کمیت و کیفیت رسانه‌های برون مرزی به عنوان قدرتمندترین و وسیع‌ترین حوزه قدرت نرم، تأسیس گروه‌های دوستی با کشورهای منطقه و ایجاد نمایندگی‌های فرهنگی، جهت غلبه بر ضعف‌های موجود در بهره‌مندی از قدرت نرم اقدام کند(Abdullah&Babakr,2022,p.105-106).بنابراین با وجود آنکه ایران از قدرت سخت به عنوان شمشیری برای غلبه بر رقبا استفاده می‌کند، به سپری به نام قدرت نرم نیز برای دفاع از خود نیاز داشته و این کشور که در چارچوب زبان و ادبیات فارسی در مناطقی مانند آسیای مرکزی و قفقاز، قابلیت‌های خود را در زمینه قدرت نرم به اثبات رسانده است، می‌تواند علاوه بر استفاده از این مقوله جهت منافع اقتصادی با زدودن چهره خشن از کشور و وجود فضای امن سرمایه‌گذاری و حوزه‌هایی مانند برگزاری فعالیت‌های ورزشی که از آن به عنوان امری حتی فراتر از قدرت نرم یاد می‌شود، از قابلیتی مانند عید نوروز به عنوان جشنی منطقه‌ای در کنار سایر اعیاد مهم اسلامی و در جهت حفظ و تقویت همبستگی و تعامل فرهنگی با نفوذ بیشتر درمیان جوامع منطقه‌ای منطقه و در راستای بهره‌مندی از تمام ظرفیت‌های قدرت نرم کشور استفاده کند.

۷-٦- لزوم ایجاد انسجام و اتحاد داخلی

جامعه ایران به عنوان عاملان و حافظان اصلی قدرت سخت و نرم و قابل اتکاءترین پشتوانه تصمیمات کشور که همواره یکی از بنیان‌های اصلی قدرت و نقش بی‌بدیلی به شکل دادن رویدادهای تاریخی کشور داشته‌اند، با این وجود تمرکز قدرت در دست حکومت به عنوان یکی از اساسی‌ترین خصوصیات سیاسی و اجتماعی تاریخ ایران که از آن به عنوان استبداد شرقی هم یاد می‌شود، علاوه بر از میان رفتن و کاهش عمیق امکان برخی تحولات اجتماعی که لازمه پیشرفت و توسعه هستند، در عمل موجب مشارکت محدود مردم در امر هدایت جامعه، مدیریت و توسعه کشور بوده است(Zibakalam, 2021, p.129).موضوعی که با پیروزی انقلاب اسلامی و تهدیدهای‌های امپریالیستی غرب و همچنین تجربیات مشترک سده‌ی گذشته از جمله انقلاب مشروطه، جنبش ملی شدن صنعت نفت در کنار تجربیات پرشور انقلاب اسلامی و جنگ تمام عیار با عراق، نوعی هویت ملی را نه تنها به واسطه تاریخ، جغرافیا، زبان و مذهب مشترک، بلکه به دلیل تجربه‌های جمعی فراهم کرده و این انسجام و استحکام اجتماعی با پیوند زدن مردم به یکدیگر، حتی جمعیت غیر فارسی زبان را به شهروندان کامل ایرانی تبدیل کرده است. (Abrahamian, 2021,

p.338).موضوعی که طی سالیان اخیر با برخی بی‌تدبیری‌ها نه‌تنها موجب گسست رابطه دولت و جامعه و نتایج مخرب ناشی از ارسال سیگنال‌های منفی این عامل مخرب یکی از عوامل اصلی قدرت، بلکه به گواه کارشناسان و خود حاکمیت به عنوان عاملی مؤثر و پشتوانه اقدامات دشمنان کشور از جمله تحریم‌های بیشتر در نتیجه حوادث سال ۱۳۸۸، خروج از برجام در نتیجه حوادث ۱۳۹۸، اخلال در روند احیای برجام در پی حوادث ۱۴۰۱ پاسخ داده شده بلکه با توجه به ساختار ترکیبی ملت و الگوی فضایی آن، امکان فعال شدن نیروهای واگرا و گریز از مرکز به عنوان یکی از سرعت گیرهای قدرت کشور و تمرکز بیشتر قدرت در داخل بوده‌اند را فعال و این موضوع همانگونه که بررسی شد با توجه به نقش پررنگ مردم در شکل‌گیری نظم نوین خاورمیانه و دگرگونی نظام‌های حکومت سالار پیشین، بیشتر مورد توجه بوده و لازم است اقداماتی از قبیل: ۱- شناسایی هویت ملی فراگیر و تبیین عناصر برجسته آن ۲- شناساندن، تشریح و شفاف ساختن منافع ملی برای افراد ملت ۳- شناساندن و تبیین عوامل پایدار و فراگیر تهدید کننده منافع ملی ۴- ترویج نمادهای ملی و تقویت و تحکیم وابستگی ملت به آنها ۵- بررسی، شرح و تبلیغ مستمر حماسه‌ها، اسطوره‌ها، افتخارات و یادگاری‌های تاریخی کشور ۶ -گسترش و تعمیم آرمانهای سیاسی در میان ملت ۷- طراحی و توسعه الگوی مشارکت ملی در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... ۸- بهره‌گیری از رسانه‌ها، ابزارهای فرهنگی، ارتباطی و ... در کشور برای انتقال، تبلیغ و ترویج پیام‌های وحدت‌آفرین ۹- برقراری عدالت اجتماعی در کشور و ... اعمال شود (Hafeznia, 2019, p.202-200). اقداماتی که علاوه بر احیای روابط و اتحاد بیشتر روابط درون دولتی و رابطه دولت- ملت، جهت افزایش قدرت چانه‌زنی بین‌الملل کشور و به طور خاص خاورمیانه نوین با توجه به نقش بیشتر جوامع در تحولات منطقه‌ای ضروری بوده و لازم است اصلاحات لازم در این زمینه اعمال گردد.

۷-۷- بکارگیری ظرفیت‌های علمی و فناوری

تحولات فناورانه به عنوان شیوه هستی انسان امروزی و ابزارهای محض یک هدف، به عنوان حوزه حاکمیتی جدید و یکی از معادلات تعیین کننده جایگاه کشورها جهت دگرگونی و انطباق با محیط جدید، در هر حوزه‌ای از فعالیت بشر کارآمدی مطلق دارند (Rajaei, 2018, p.113).فرآیندی که به عنوان یکی از مدارهای تولید قدرت و ثروت در صدر سیاست‌های نوین کشورهای منطقه مانند عربستان، امارات، قطر و... برای انحصار حاکمیت بر قله دیجیتال و بهره‌مندی حداکثری از دستاوردهای فناورانه به عنوان یکی از بنیان‌های نوین قدرت‌زا مورد توجه قرار گرفته است. با وجود ظرفیت‌های نیروی انسانی و مواد اولیه و گنجاندن این مقوله در بند دوم سیاست‌های اقتصاد مقاومتی و همچنین سند تفصیلی برنامه ششم توسعه

جهت ارتقاء جایگاه کشور به رتبه نخست منطقه و اهمیت طراحی چارچوب ارزیابی عملکردی کشور در قالب یک بوم سازگان نوآوری جهت تحقق هدف رشد متعال در کلیه اجزای نظام نوآوری و ارتقای جایگاه رقابت پذیری کشور، به خروجی‌های نوآورانه مورد انتظار نرسیده و روند رتبه‌بندی کشور در شاخص جهانی صادرات محصولات با فناوری پیشرفته به عنوان خروجی مهم نوآورانه قابل تحسین نیست و این بدان معنی است که نگاه نظام‌مند در قالب یک بوم سازگان به موضوع قابلیت نوآوری وجود نداشته است (Tarabande, Dari, Rabia, Motmani, 2021, p.50).موضوعی که ایران با اقداماتی مانند دستیابی به فرمول ساخت پهبادها، قابلیت خود در این زمینه حتی در سطح جهانی را نشان داده و می‌توان با تمهیداتی از جمله جلوگیری از نگاه جزیره‌ای به قابلیت نوآوری کشور، ارتقاء جایگاه علم و فناوری از معاونت ریاست جمهوری به وزارت، حمایت از شرکت‌های دانش‌بنیان و پارک‌های علم و فناوری، جذب سرمایه‌گذاری، تسهیل ثبت اختراعات و تشویق نخبگان این حوزه و... علاوه بر افزایش توان رقابت‌پذیری ایران در بازی نوین قدرت در سایه کاربست سیاست‌های فن‌آورانه کشورهای منطقه‌ای، بازدارندگی لازمه در برابر کشورهای متخاصم مبنی بر بکارگیری فناوری‌های نوینی مانند هوش مصنوعی و سایبری جهت ضربات امنیتی و اخلال در فعالیت‌های اقتصادی ج.ا.ایران ایجاد کرد.

جدول شماره (۲): تبیین تحولات خاورمیانه و الزامات رویکردی ایران

تحولات نوین منطقه‌ای	الزامات رویکردی ایران
1-ظهور کنشگران جدید قدرت منطقه‌ای و فرامنطقه ای 2-حذف اقتصاد رانتی و تک محصولی 3-تحولات دانش بنیان قدرت 4-متحول شدن الگوهای دوستی و دشمنی 5-بومی شدن جریان قدرت	1-ایجاد تعادل بین اولویت‌های متضاد 2-بکارگیری اقتصاد چند بعدی 3-بهره‌برداری از ظرفیت ژئوپلتیکی 4-دیپلماسی چند بعدی و عمل‌گرایانه 5-بکارگیری ظرفیت‌های قدرت نرم 6-لزوم ایجاد انسجام و اتحاد داخلی 7-بکارگیری ظرفیت‌های علمی و فناوری

منبع: نگارندگان

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی اقدامات راهبردی و رویکرد ایران در پاسخ به تغییرات چشمگیر بنیان‌های قدرت و چندبعدی شدن زمینه‌های اعمال این مقوله، که نه تنها بر موقعیت استراتژیک ج.ا.ایران بلکه بر عرصه آینده‌ای که در آن فعالیت خواهد کرد نیز تأثیرگذار است، انجام شده است. محور اصلی سیاست ایران که سالیان طولانی حفظ امنیت و نمایش حضور و نفوذ خود در کشورهای دارای جمعیت عمده شیعه و با اتکاء به دو منبع اصلی قدرت خود یعنی ایدئولوژی و امور نظامی، بر قدرت سخت متمرکز شده است، با تغییر پیکربندی قدرت در خاورمیانه، با محدودیت‌های جدی بر توانایی‌های این حضور و نفوذ حتی در متحدین همسو مواجه شده و در صورت عدم اصلاح روند موجود، فقدان اقتدار به جهت عدم همراهی با تحولات نوین منطقه‌ای، ایران را به جای قدرتی هژمون در جایگاه بازیگری حاشیه‌ای قرار می‌دهد. اگرچه شواهد نشان می‌دهد تقویت نیروی دفاعی به عنوان چاشنی و مکمل معادلات مذکور لازم است، اما با وجود اکوسیستم جدید قدرت، بازدارندگی برتر نبوده و در چنین برهه‌ای باید معماری سیاست خارجی و داخلی ایران ناشی از دوراندیشی و آینده نگری تحولات موجود با تأکید بر استراتژی مبتنی بر مجموعه‌ای از شرکا و عزم برای تعیین اولویت‌ها بر اساس منافع ملی باشد. چرا که رویکرد سخت ایران، علاوه بر ایجاد هزینه‌های بالای انسانی و مالی، بر خاورمیانه‌ای که خواهان آن است تنظیم شده تا خاورمیانه‌ای که وجود دارد و این مهم تمرکز ایران بر شاخص‌های اصلی قدرت را کمرنگ کرده و با توجه به اولویت قدرت ترکیبی در خاورمیانه جدید، نیازمند راهکارهای بدیع برای همگامی و خارج نشدن از گود بازی در جریان بوده و این مهم با استفاده از نظریه امنیت منطقه‌ای و تعریف موسع این تئوری از امنیت، جهت واکاوی همه‌ی ابعاد این موضوع و ارائه مناسب‌ترین استراتژی‌ها از سوی ایران با توجه به راهبردهای نوین اعمال قدرت در خاورمیانه واکاوی شده است. با بررسی جامع تحولات موجود به نظر می‌رسد خاورمیانه در حال گذر بین دو نظم و تحول در مدارهای نوین تولید قدرت و ثروت از قبیل چرخش قدرت حول محور اقتصاد کارآمد و چند بعدی برخلاف روند پیشین رانتی بودن این مقوله، توانمندی‌های اجتماعی با فعالیت بیشتر جامعه مدنی و حضور بیشتر زنان برخلاف سیاست‌های محافظه‌کارانه گذشته، ظهور کنشگران جدید قدرت منطقه‌ای و عدم تمرکز قدرت بر ستون‌های محدود، غلبه عمل‌گرایی بر ایدئولوژی‌محوری، تعدد قدرت‌های فرامنطقه‌ای و حذف سیستم تک قطبی با محوریت ایالات متحده، پیدایش و اعمال قدرت گروه‌های متعدد غیر دولتی و ... بوده و در این راستا ج.ا.ایران برای موفقیت در این بازی، و حفظ توازن و حذف نشدن از معادلات قدرت در خاورمیانه حاصل از این دگرگونی‌ها، به جعبه‌ابزاری جامع از گزینه های متعدد قدرتی نیاز دارد. بنابراین ایران که از فرصت‌های بی شماری بدون تعهدات گرانقیمت و

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

بلندمدت برخوردار است، برای حضور قدرتمند در خاورمیانه جدید، با اقداماتی از قبیل بکارگیری دیپلماسی رسمی برای حل مناقشات، تسهیل تعاملات منطقه‌ای، و کمک‌های متقابل و بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی جهت شناسایی فرصت‌های بیشتر همکاری، استفاده از ظرفیت‌های ژئوپولیتیکی جهت بهبود اعتماد به ایران به عنوان شریکی قوی و راهبردی، بکارگیری ظرفیت‌های متکثر اقتصادی، اصلاحات اجتماعی و بهبود کمیت و کیفیت ارتباط جامعه و حاکمیت به عنوان پشتوانه کارآمد سیاست خارجی کشور، استفاده از ظرفیت‌های علمی و فناوری کشور جهت همراهی با خاورمیانه مبتنی بر تحولات فناورانه و ... ضمن توجه به منابع متعدد قدرتی بر اساس اهداف ارائه شده، جای سیاست تقابلی خود را به عناصری از مهار، تطبیق، تعامل و محافظت بدهد. به عنوان جمع‌بندی، از نظر نگارندگان تحولات نوین منطقه‌ای بر خلاف روند گذشته بر قدرت سخت متمرکز نشده و تقلیل جایگاه قدرت سخت در برابر قدرت نرم، تکثر زمینه‌های اعمال قدرت و ایجاد نظمی لیبرال‌محور با اولویت امور اقتصادی و اجتماعی به عنوان شاخص‌های جدید خاورمیانه، تغییر در محاسبات ایران را ضروری کرده و لازم است ضمن ارزیابی و شناسایی نقاط قوت و ضعف سیاست‌های گذشته، با ایجاد تحول و عدم اولویت سیاست‌های رئالیست‌محور گذشته که دستاورد آن بیشتر نسبی و در راستای حفظ وضع موجود بوده، جهت انطباق، کارآمدی و حراست از جایگاه اصلی خود در شرایط نوین خاورمیانه اقدام کند؛ چرا که حتی بهبود کامل ارتباطات منطقه‌ای و تقلیل اختلافات با کشورهای عربی به معنای عدم دشمنی بوده و به معنی عدم رقابت نیست و صرف داشتن ارتباط با وجود عدم بازنگری در سیاست‌های حاکم گذشته و عدم جایگزینی تفکر قدرت سخت گذشته با قدرت ترکیبی با محوریت بهره‌مندی از تمام ظرفیت‌های قدرم نرم کشور، علاوه بر بیگانگی با زیست‌بوم نوین قدرت و عدم تأثیرگذاری بر سیاست‌های منطقه‌ای در فضای رقابت محور خاورمیانه، موجب در حاشیه قرار گرفتن ایران شده و بنابراین نه‌تنها کشوری تعیین کننده در سیاست خاورمیانه نخواهد بود، بلکه از کشوری تأثیرگذار و پیشرو به تأثیرپذیر و پیرو تبدیل شده و در سیاست‌های تعیین شده توسط دیگر قدرت‌های منطقه‌ای ادغام خواهد شد.

منابع

Ajamoglu, Daron and E. Robinson, James (2017). Why Nations Fail: The Roots of Power, Wealth and Poverty, translated by Mohsen Mirdamadi and Mohammad Hossein Naimipour, Tehran: Rosenha Publications. (In persian)

Buzan, Barry and Weaver, Ole(2018). Regions and Powers: (International Security Structure), translated by Rahman Kahramanpour, Tehran: Strategic Studies Research Center. (In persian)

Buzan, Bari, Weaver, Ole, and Dovild Pope (2014). A new framework for security analysis,

translated by Alireza Tayeb, Tehran: Research Institute of Strategic Studies. (In persian)
Elriksen, Christian (2016). The International Political Economy of the Persian Gulf, translated by Fariborz Arghwani Pirsalami and Javad Salehi, Tehran: El Mandah Publishing. (In persian)
Fast, Louis (2020). Middle East International Relations, translated by Ahmad Soltanijad, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications. (In persian)
Fuller, Graham (2021). Qiblah Alam: Geopolitics of Iran, translated by Abbas Mokhbar, Tehran: Markaz Publishing. (In persian)
Haas, Richard (2019). A world in disorder: American foreign policy and the crisis of the former order, translated by Mehdi Sobhani, Yusuf Emami Ahri and Hamid Zanganeh, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications. (In persian)
Hafeznia, Mohammadreza (2019). Political Geography of Iran, Tehran: Somit Publications. (In persian)
Hasnichenar, Ruqiyeh and Ajili, Hadi (2020). The application of Barry Buzan's theory of securitization in the analysis of Islamic fundamentalism, Political Science Quarterly, 2(4), 27-46 (In persian)
Jokar, Mehdi and Sazmand, Spring (2019). Investigating the role of regional powers in shaping the security order of the Middle East (2003 to 2011), Geopolitics Quarterly, 3(59), 148-171. (In persian)
Kissinger, Henry (2017). world order; A reflection on the characteristics of nations and the flow of history, translated by Mohammad Taghi Hosseini, Tehran: Scientific and Cultural Publications. (In persian)
Lewis, Bernard (2018). Faith and Power: Religion and Politics in the Middle East, translated by Jafar Mohseni Darehbidi, Tehran: Ashian Publications. (In persian)
Masjid Jamei, Mohammad (2018). Iran and the Geopolitics of the Region (Dos and Don'ts), Tehran: Information Publications. (In persian)
Mojtahedzadeh, Pirouz (2016). Political geography and geographic politics, Tehran: Somit Publications. (In persian)
Poursaid, Farzad (2012). Islamic awakening in the Arab world; Theoretical and case studies, Tehran: Research Institute of Strategic Studies. (In persian)
Popescu, Niko and Secreiro, Stanislav (2022). Russia's return to the Middle East, translated by Mohammad Hossein Fazel Zarandi, Tehran: Third Edition. (In persian)
Rouhi, Majid (2015). The tragedy of regionalism in the Middle East; Explaining order and disorder in the international politics of the Middle East, Tehran: Research Institute of Strategic Studies.dian, Tehran: Nei Publishing House. (In persian)
Rahimi, Morteza and Simbar, Reza (2022). The impact of foreign policy on Iran's regional position (2001-2018), Iranian Journal of Political Sociology, 5(11), 4274-4255. (In persian)
Rajaei, Farhang (2017). The phenomenon of globalization of the human condition and information civilization, translated by Abdul Hossein Azarang, Tehran: Age Publishing. (In persian)
Ramezani, Ruhollah (2020). History of Iran's foreign policy, translated by Ruhollah Eslami and Zainab Bezhi (In persian)
Straw, Jack (2018). England's feet are always in the middle, translated by Amirhossein Fazli Moghadam, Tehran: Koleh Pushti Publications. (In persian)
Stonekel, Oliver (2022). Post-Western World, translated by Dawood Rezaei Eskandari, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications. (In persian) (In persian)

Shaygan, Dariush (2020). Asia against the West, Tehran: Amirkabir Publications. (In persian)
Sherman, Wendy (2020). Negotiation is not the work of cowards, translated by Mohsen Zamani, Tehran: Alam Publishing. (In persian)
Torabi, Mohammad Ali, Derri Nokurani, Behrouz, Rabia, Masoud and Motmani, Alireza (2020). System dynamics model in promoting national innovation capability based on bibliographic analysis, Science and Technology Policy Quarterly, 14(4), 49-72. (In persian)
Yergin, Daniel (2020). The new map of the world: energy, climate changes and confrontation of nations, translated by Amir Mirhaj, Tehran: Parse Book Translation and Publishing Company. (In persian)
Zibakalam, Sadegh (2020). How did we become us, Tehran: Rozeneh Publications. (In persian)
Zibaee, Mehdi (2019). emerging middle powers in the new Middle East; United Arab Emirates and Qatar, Foreign Relations Quarterly, 12(2), 309-336. (In persian)
Zakaria, Farid (2019). From Wealth to Power, translated by Najaf Sheikhsaraei, Mohsen Tavaklian and Hossein Ali Yarkhi, Tehran: Rosenh Publications. (In persian)
Adel, N. (2021). The crescent of Influnce: the rise of Iran as a regional power in the middle east, space geographique et societe Marocaine, 1(53), 89-106.
Abdullah, T,. & Babakr, A. (2022). Soft Power in Iran's Foreign Policy, Qalaai Zanistscientific Journal, 7(4), 1042-1068.
Ahmadian, H. (2021) Iran and the New Geopolitics of the Middle East: In Search of Equilibrium, Journal of Balkan and Near Eastern Studies, 3(22), 458-472.
Bibi, M., & Abbas, Q. (2020). Iran's Foreign Policy Towards Middle East: A Case Of Smart Power, Journal of Contemporary Studies, 9(1), 86-104.
Danco, J. (2022). Iran's Position as an Oil Power, Proceedings from the EDAMBA 2022 conference, https://doi.org/10.53465/EDAMBA.2021.9788022549301.73-81.
Gassama, S.K., Ebrahimi, M. & Bin Yosef, K. (2020). The Oil Hegemonic System and Game Theory: Regional versus Trans-regional Powers in the Middle East, 7(3), 358-376.
Jabbar, H. (2023). Ideology: Factors of Conflict and Failure in the Middle East, International Journal of Science and Society, 5(1), 169-178.
Kamrava, M. (2018). Hierachy and Instability in the Middle East Regioual Order, International studies Journal, 14(4), 1-35.
Lynch, M. (2018), The New Arab Order: Power and Violence in Today's Middle East, Retrieved from: http://www.foreignaffairs.org
Liaquat, Y., & Fatima, N. (2020). Emerging New Alliance System in Middle East and Implications for Gulf Cooperation Council. Global International Relations Review, 111(1), 10-19.
Yannis, S. (2019). Science, Technology and Security in the Middle East, Retrieved from: https://www.e-ir.info/2019/05/23/science-technology-and-security-in-the-middle-east.
Monier, E. (2014). The Arabness of Middle East regionalism: the Arab Spring and competition for discursive hegemony between Egypt, Iran and Turkey, Contemporary Politics, 20(4), 421-434.
Noorlahi, H., & Ahmadi, S.A. (2022). Iran's new geopolitics: heartland of the world's corridors, Human geography research journal, 3(54), 1161-1187.
Santini, R.H. (2017). A New Regional Cold War in the Middle East andNorth Africa: Regional Security Complex Theory Revisited, The International Spectator, 52(4), 93-111.

Traub, D., Cohen, R. & Kertcher, Ch. (2022). The road to normalization: The importance of the United Arab Emirates' neoliberal foreign policy in the normalization with Israel: 2004–2020, Digest of Middle East Studies, 32(1), 60-78.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.83562.1414
مـقالهٔ پژوهشـی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۲/۰۴/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۲۴

آسیب‌شناسی دیپلماسی رسمی جمهوری اسلامی ایران در قبال ترکمنستان (۲۰۱۵ - ۲۰۲۰) با تأکید بر رویکرد پارادیپلماسی

الهام صباغ[۱]، مهناز گودرزی[۲*]

چکیده

پس از فروپاشی شوروی و نظم بین‌المللی دوقطبی، کشورهای جدا شده از مسکو مورد توجه سیاست خارجی و دیپلماسی رسمی جمهوری اسلامی ایران قرار گرفتند. اما این تمام ماجرا نبود و روابط دیپلماتیک نیز متحول شده و به سمت چندوجهی سوق پیدا کرده و رویکردهای پارادیپلماسی مطح شدند تا هویت‌های خرد و فروملی بتوانند در راستای تکمیل دیپلماسی رسمی نقش‌آفرینی کرده و به صحنه روابط بین‌الملل بیایند. سوال مهم این بود که «نقاط قوت و ضعف روابط دیپلماتیک ایران و ترکمنستان کدام‌اند و پارادیپلماسی چه کمکی به بهبود و ارتقاء این مناسبات می‌کند؟» در پاسخ به این پژوهش این فرضیه مطرح است که «عمده آسیب روابط دیپلماتیک تهران ـ عشق‌آباد، تمرکز انحصاری بر دیپلماسی رسمی بین دو کشور و بی‌توجهی به جنبه‌های جدید در روابط دیپلماتیک از جمله پارادیپلماسی است که می‌تواند نقاط ضعف روابط رسمی در محورهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را کاسته و با تمرکز بر ابزارهای متنوع در حوزه‌های گوناگون دیپلماسی، بر بهبود مناسبات دو کشور بیفزاید.»به منظور آزمون این فرضیه، داده‌های مطالعات کتابخانه‌ای ـ اسنادی را بر اساس روش توصیفی ـ تحلیلی مورد ارزیابی و وارسی قرار داده‌ایم.

واژه های کلیدی: پارادیپلماسی، ایران، ترکمنستان، آسیب‌شناسی، تعاملات دوجانبه

---

۱. دانشجوی دکتری روابط بین الملل، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران
ایمیل: sabaghela@gmail.com
۲. دانشیار روابط بین الملل، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)
ایمیل: Mahnazgoodarzi60@gmail.com

Pathology of the official diplomacy of the Islamic Republic of Iran towards Turkmenistan(۲۰۲۰-۲۰۱۵) Emphasizing the paradiplomatic approach

Elham Sabagh[1], Mahnazgoodarzi[2*]

Several decades have passed since the collapse of the Soviet Union, and relations with the former Soviet Union have been on the agenda of Iran's foreign policy since the day after the collapse. With the collapse of the bipolar system, Iran made several researches to expand strategic relations with independent political units. Most of them are officially defined in the form of diplomacy. This is the fact that the diplomatic multifaceted relations have changed the levels of diplomacy and political relations of drawers and paradiplomatic features. From the point of view of diplomacy, small and national identities independent of central governments can play a role in the international arena. Based on this assumption, the question of this article is: "What are the strengths and weaknesses of the diplomatic relations between Iran and Turkmenistan, and how does paradiplomacy help to improve and promote these relations?" In response to this hypothesis, it is proposed that "the main damage to diplomatic relations between Tehran and Ashgabat is the development of official diplomacy between the two countries and the neglect of new aspects in diplomatic relations, including paradiplomacy, which can be the weakness of official relations in the political, political and political spheres. reduce the economic, cultural and social and use various tools in various fields of diplomacy to improve the relations between the two countries. The method of conducting this research is a qualitative descriptive-analytical type and it has been collected through the studies of document libraries and analyzed in the theory of paradiplomacy.

Keywords: paradiplomacy, Iran, Turkmenistan, pathology, bilateral interactions

---

1. PhD student of international relations, Isfahan, (Khorasgan) Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran Email: sabaghela@gmail.com

2. Associate Professor of international relations, Isfahan, (Khorasgan) Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran (Corresponding author).Email: Mahnazgoodarzi60@gmail.com

مقدمه

پارادیپلماسی انحصار نقش‌آفرینی دولت‌ها در عرصه بین‌المللی را برهم زد و با واگذاری بخشی از اختیارات به بازیگران فروملی از قبیل استانداری‌ها، شهرداری، سازمان‌ها و سایر گروه‌های خصوصی و نیمه‌دولتی فضای جدیدی را بر روابط بین‌الملل حاکم کرد. می‌توان گفت این انحصار زدایی از دولت، درنتیجه رواج فرایندهای جهانی‌شدن رخ‌داده است. جهانی‌شدن علاوه بر تغییر در «سطح» روابط بین‌الملل و همچنین افزایش «تعداد بازیگران[1]» در عرصه مناسبات جهانی، عامل تغییر در «جنس و نوع[2]» رابطه بین کشورها و قدرت‌ها شده است. امروزه کشورهای بسیاری برای فائق آمدن بر مشکلات و مسائل مشترکی همچون «مسائل زیست‌محیطی»، «موضوعات حقوق بشری»، «فشار جمعیت»، «بهداشت عمومی» و «کمک-های بشردوستانه» به همگرایی روی می‌آورند و گام‌هایی را بر اساس اصول پارادیپلماسی برمی‌دارند.

آسیای مرکزی دارای ویژگی‌ها و پتانسیل‌های فراوانی است. این منطقه و کشورهای حاضر در آن دارای مزیت ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر هستند. قرابت‌های تمدنی، فرهنگی، مذهبی و... ایران با ترکمنستان زمینه بسیار مستعدی برای ارتقاء روابط میان تهران و عشق‌آباد ایجاد کرده است. لذا پژوهش پیشرو تلاش دارد تا با در پس بررسی ویژگی‌های دیپلماسی رسمی جمهوری اسلامی ایران و ترکمنستان به آسیب‌های وارده بر این روابط تمرکز کرده و با تکیه‌بر رویکرد پارادیپلماسی پیشنهادهایی برای بهبود و ارتقاء سطح روابط دوجانبه دو کشور ارائه کند تا تهران بیش‌تر از گذشته بتواند از قبل این روابط به تحقق منافع منطقه‌ای خود دست یابد.

پیشینه پژوهش

ادبیات پژوهشی گسترده و موجود درزمینهٔ پارادیپلماسی حاکی از آن است که این چارچوب نظری از جایگاه ویژه‌ای در مطالعات سیاسی مناطق آمریکای شمالی و اروپای غربی برخوردار است و در محافل علمی سایر مناطق مانند آسیا و اروپای شرقی نیز گرایش به این حوزه مطالعاتی در حال رشد است. ناصر پور حسن و مریم خالقی نژاد، در کتاب «پارادیپلماسی» (Khaleghinezhad & Pourhasan, 2017)، ظرفیت‌های پارادیپلماتیک جمهوری اسلامی را بررسی کرده اند. نویسندگان در این کتاب کاربست

۱- که از سطح دولتی و تعداد دولت ـ ملت‌های رسمی به سطح فروملی و فراملی و تکثر تعداد بازیگران غیردولتی تغییر وضعیت داده است.

۲- که از روابط صرفاً سیاسی، اقتصادی و یا اقتصاد سیاسی در گذشته شاهد غلبه روابط رویکردهای فرهنگی ـ آموزشی و بهداشتی هستیم.

پارادیپلماسی را منوط به موقعیت جغرافیایی، تعداد همسایگان، پیوستگی قومی، حوزه تمدن، نسبت‌های دینی و فرصت‌های افزایش مراودات اقتصادی یک کشورهای در منطقه پیرامونی خود کرده‌اند. مریم خالقی نژاد و همکاران (Khaleghinezhad, 2020) در مقاله «منطقه‌گرایی پارادیپلماتیک با تأکید بر ایران فرهنگی» ، تلاش دارند تا با عطف به دو نکته (مطرح‌شدن پارادیپلماسی در عرصه سیاست خارجی و ارائه نظریه پارادیپلماسی فرامرزی، سپس منطقه‌گرایی نوین)، مدل منطقه‌گرایی پارادیپلماتیک را با بررسی کشورهای حوزه ایران فرهنگی ترسیم کنند.حسین زلفعلی فام و موسی سعادتی(Zolfali Pham & Saadati, 2015) در مقاله «بررسی موردی دیپلماسی شهری در فرآیند پارادیپلماسی درعصرجهانی شدن» در پاسخ به پرسش تأثیر جهانی‌شدن برپارادیپلماسی و بر اساس مطالعه موردی درباره دیپلماسی شهری، این فرضیه را مطرح می‌کنند که پارادیپلماسی درعصرجهانی شدن تقویت یافته است ازآن‌رو که درنتیجه سطوح فزاینده خود حکمرانی میزان مشارکت حکومت‌های محلی و تمامیت‌های خودگردان در عرصه روابط خارجی افزایش‌یافته است. (Marten Kooistra, 2017) در پژوهشی بیان نموده است که چگونه با استفاده از مؤلفه‌های پارادیپلماسی بازیگران فراملی می‌توانند در امور بین‌الملل دخالت کنند و حتی به‌طورکلی مقررات دولت ملی را نیز تغییر دهند. (Tomas Jackson, 2017) در پژوهشی بیان می‌کند که جغرافیدانان سیاسی به‌طور فزاینده‌ای به دنبال شیوه‌های دیپلماتیک جایگزین هستند. (Jorge Schiavon, 2018) در کتاب «پارادیپلماسی تطبیقی[1]» با بررسی متن قانون اساسی این کشورها نتیجه می‌گیرد که نوع و نحوه روابط و سازوکارها بین دولت‌ملت‌ها برای شیفت از دیپلماسی به پارادیپلماسی به میزان معناداری به متن قانون اساسی آن کشورها مرتبط است. مهم‌ترین وجه تمایز این پژوهش با پژوهش‌های پیشین این است که با تأکید بر رویکرد پارادیپلماسی با بهره‌گیری از ظرفیت‌های پارادیپلماتیمک در بعد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی که به معنای شکسته شدن انحصار بازیگران دولتی در عرصه‌های بین‌المللی و اجازه دادن به بازیگران فروملی برای تأمین منافع ملی، مستقل از دولت مرکزی است، ضمن بررسی نقاط ضعف این روابط، راه‌کارهای مؤثر در راستای تقویت در این محورها را موردبررسی و مداقه قرار ده.

پارادیپلماسی و ظرفیت‌های آن

«پارادیپلماسی» یا «دیپلماسی موازی» با اشاره به این‌که «چه چیزی می‌تواند ظرفیت‌ها و توانایی‌های

1 - Comparative Paradiplomacy

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

واحدهای فروملی و مشارکت و استقلال این واحدها را در عرصه بین‌المللی در پیگیری منافع خاص بین-المللی توصیف کند» (Momeni, 2016.) موردتوجه سیاستمداران قرارگرفته است. به بیانی ساده‌تر «نقش-آفرینی هویت‌های فروملی در عرصه سیاست خارجی و مشارکت آنان در راستای تحقق منافع ملی با عنوان رویکردی جدید در سیاست خارجی کشورها شناخته‌شده است» (Dehshiri, 2014).

ازنظر (Alexander Kuznetsov) پارادیپلماسی را می‌توان در سه لایه از هم تفکیک نمود:

در عرصه اقتصادی: هدف حکومت‌های فروملی در توسعه روابط بین‌الملل به‌قصد جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی، شرکت‌های بین‌المللی در منطقه و به دست آوردن بازار جدید برای صادرات می‌باشد، برای مثال می‌توان به دولت‌های آمریکا و استرالیا اشاره کرد که به دنبال پیگیری منافع اقتصادی خود از طریق پارادیپلماسی می‌باشند. برخی از واحدها نیز با توجه به مرز مشترک برای برقراری این نوع از روابط پارادیپلماسی استفاده دوچندانی دارند. سطح دوم همکاری فرهنگی، آموزشی، تکنیکی، تکنولوژی و است. در این سطح ابعاد بیشتر و گسترده‌تری وجود دارد، در عرصه فرهنگی ممکن است برخی مناطق در صدد ارتقاء جایگاه خود در عرصه بین‌المللی به‌عنوان تمامیت‌های فرهنگی خودگردان باشند. لذا فرهنگ‌های مشابه می‌توانند با استفاده از این امکان باعث افزایش روابط و دیپلماسی مناطق مختلف شوند. سطح سوم شامل علایق و توجهات سیاسی می‌باشد که در این لایه پارادیپلماسی گرایش به ویژگی‌های آشکار از هویت، اخلاق و ویژگی‌های رفتاری متمایز حکومت‌های فروملی و پروژه‌های دولت مرکزی در سطح بین‌المللی دارد، در اینجا حکومت‌های فروملی در پی توسعه یکسری از روابط با توجه به هویت، صفات ملی، هنجارها و انگاره‌های ملی خود می‌باشند. از موارد بااهمیت دیگر در مبحث پارادیپلماسی وجود زمینه‌های قانونی پارادیپلماسی در کشورها است که به‌صورت قانونی و تصویب‌شده چه اختیاراتی به واحدهای فروملی واگذارشده است که باعث سوق دادن هرچه بیشتر روابط پارادیپلماتیک و انگیزه آفرینی واحدهایی فروملی برای ایجاد روابط پارادیپلماتیک می‌شود (kuznetsov, 2014).

در حقیقت، پارادیپلماسی ابزاری برای بهره‌گیری دولت‌ها از تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی در دنیای جهانی شده امروز است. با توجه به تأثیرات جهانی‌شدن دیپلماسی دیگر متمرکز و ایستا نیست و بیشتر گرایش به پویایی و سیال بودن دارد، بنابراین دیپلماسی سنتی جوابگوی نیاز دولت‌ها در عرصه بین‌المللی نیست. پارادیپلماسی به‌عنوان شکل نوینی از ابزارهای سیاست خارجی فرصت‌های جدیدی را برای دولت‌ها به وجود می‌آورد که از طریق به‌کارگیری بازیگران فروملی و حکومت‌های محلی مانند شهرها و استان‌های دولت‌ها می‌توانند در طیف گسترده‌ای از موضوعات منطقه‌ای نقش‌آفرینی کنند. شکل و چارچوب این

شکل از دیپلماسی در مناطق مختلف جهان با توجه به ویژگی‌های تاریخی، جغرافیایی و همچنین تحولات و رخدادهایی که در آن مناطق رخ‌داده و یا در جریان است می‌تواند متفاوت باشد. موضوعاتی هم که پارادیپلماسی در آن به کار گرفته می‌شود ممکن است با توجه به منافع ملی دولت‌ها و همچنین ضرورت‌هایی که در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی وجود دارد طیف گسترده‌ای از موضوعات ازجمله اقتصاد، سیاست، امنیت، فرهنگی، محیط‌زیست و غیره را شامل شود (Shokoohi & Safari, 2020)

پیشینه روابط ایران و ترکمنستان مبتنی بر دیپلماسی رسمی

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تاسیس کشورهای جدیدالتاسیس تحت عنوان جمهوری های خودمختار اسیای مرکزی و قفقاز این منطقه مورد توجه قدرتهای منطقه ای قرار گرفت. جمهوری ترکمنستان نیز در ۲۷ اکتبر ۱۹۹۱، رسما در عرصه بین الملل به رسمیت شناخته شد. در این برهه و با توجه به شرایط زمانی نظم جهانی، این کشور جهت گیری اصلی سیاست خود در عرصه بین الملل را با عنوان «بی طرفی مثبت» اعلام کرد. قانون اساسی ترکمنستان نیز در ۱۸ مه ۱۹۹۲ در چهاردهمین نشست مجلس ترکمنستان به تصویب رسید وماهیت رژیم سیاسی این کشور را جمهوری قرار داد (Rasoulian, 2003. P. 6). قانون اساسی ترکمنستان بیان می‌دارد: «ترکمنستان، به عنوان یک تبعه کامل جامعه بین المللی، به اصول سیاست خارجی بی طرفی دائم، مداخله نکردن در امور داخلی دیگر کشورها، استفاده نکردن از زور و مشارکت نکردن در بلوکها و اتحادهای نظامی پایبند است. همچنین این کشور خود را به توسعه روابط صلح آمیز، دوستانه و دارای سود مشترک با کشورهای منطقه و دولت های سراسر جهان پایبند می داند... ترکمنستان برتری هنجارهای پذیرفته شده حقوق بین الملل را به رسمیت می شناسد» (قانون اساسی ترکمنستان) نائل آمدن به ثبات سیاسی و اقتصادی را می توان به عنوان دلیل اصلی اتخاذ سیاست بی طرفی ترکمنستان مطرح کرد. آنچنان که گلیسن در این مورد می نویسد: «سیاست بی طرفی ترکمنستان نخست در پی اطمینان یافتن از این بود که ترکمنستان می‌تواند بیشترین فاصله ممکن را با روسیه ایجاد کند، بدون اینکه دسترسی به بازارهای گاز شمالی و اروپایی را از دست بدهد. دوم اینکه، این سیاست طراحی شد تا توسعه تجارت با همسایگان جنوبی و غربی ترکمنستان را بر مبنای منافع مشخص ترکمنستان ارتقا دهد و سوم اینکه، این سیاست اتخاذ شد تا جذب حداکثر سرمایه خارجی ممکن را برای ترکمنستان امکان پذیر کند، تا دولت از این طریق صنایع مرتبط با گاز را احیا کرده و امارتی چون کویت در کشور خود ایجاد کند و در همان حال کنترل کامل بر نظام سیاسی را از دست ندهد» (Gleason, 2003: 115). اما از سال

۲۰۰۶ به بعد با انتخاب بردی محمداف به عنوان دومین رییس جمهور وی با این استدلال که سیاست های دولت قبلی منجر به منزوی شدن ترکمنستان شده دست به اصلاحات اساسی در عرصه بین المللی برای ترکمنستان زد (International Crisis Group, 2007). نگاهی به اختیارات رئیس جمهور نشان می‌دهد که برخلاف مفاد قانون اساسی مبنی بر تفکیک و توازن قوا، شخص رئیس جمهور از اختیارات فراوانی برخوردار است و بر قوای مقننه و قضائیه اشراف کامل دارد. پس از رئیس جمهور، مجلس مصلحت خلق بالاترین مقام کشور را تشکیل می‌دهد که ریاست آن نیز برعهده رئیس جمهور است. به این ترتیب نظام حکومتی ترکمنستان متکی بر شخص رئیس جمهور است(Ahmadi Lefourki et al., 2004).

جمهوری اسلامی جزو اولین کشورهایی بود که در ترکمنستان اقدام به تأسیس سفارتخانه نمود. به طور کلی رابطه با ترکمنستان از جهات چندی برای ایران حائز اهمیت بوده و هست؛ از جمله مهمترین این دلایل می‌توان به این نکته اشاره کرد که ترکمنستان تنها جمهوری مسلمان نشین آسیای مرکزی است که در آب و خشکی با ایران هم مرز است. به علاوه، وجود مرزهای طولانی و مشترک بین دو کشور، ظرفیت‌های اقتصادی ترکمنستان به ویژه در بخش نفت و گاز، نقش این کشور به عنوان دروازه ورود ایران به آسیای مرکزی، عضویت ترکمنستان در اکو و نقش کلیدی این کشور در اجرای طرحهای اکو به ویژه در زمینه حمل و نقل و نهایتا اهمیت این کشور به عنوان یکی از کشورهای ساحلی دریای خزر، از دیگر عواملی است که موجب توجه ویژه ایران به این کشور شده است (Damanpakjami, 2009) برای ترکمنستان نیز روابط با ایران اهمیت خاصی دارد. یکی از دلایل این امر، نقش ایران در حفظ صلح و امنیت منطقه است. همچنین ایران میتواند به عنوان مسیر اصلی دستیابی ترکمنستان به آبهای آزاد مورد توجه قرار گیرد. وجود یک اقلیت ترکمن در ایران، از جنبه فرهنگی توجیه کننده این اهمیت است. در بعد اقتصادی نیز، علاقمندی ایران به خرید گاز از ترکمنستان و مسیر ترانزیت برای انتقال گاز این کشور به اروپا، مورد توجه دولتمردان ترکمن قرار دارد. نهایتا، ایران یک شریک تجاری قابل اتکا و تأمین‌کننده نیازهای اساسی ترکمنستان است (Damanpakjami, 2009. P. 275).

آسیب شناسی دیپلماسی رسمی در حوزه فرهنگی

انتخاب هرگونه از وجوه رویکرد فرهنگی در مناسبات دیپلماتیک نیازمند توجه به تجانس‌های ساختارهای اجتماعی است (lotfizadeh & salehi, 2018). همان‌گونه که در «سند تحول راهبردی علم و فناوری» قیدشده می‌توان با نگاه فرهنگی ویژه به ترکمنستان «تعامل فعال و الهام‌بخش با محیط جهانی و فرآیندهای

توسعه علم و فناوری در جهان» را محقق ساخت و از ظرفیت‌های علمی و فرهنگی کشورهای این منطقه در جهت غنا بخشی به علوم گوناگون در ایران کمک گرفت (Pourahmadi, 2010). به‌این‌ترتیب مؤلفه‌ها و محورهای اصلی فرهنگی دیپلماسی رسمی ایران در قبال ترکمنستان شامل: ۱- مرکزیت فرهنگی دیپلماسی رسمی ایران بر پایه دین اسلام و مذهب شیعه استوار است (Kamalian, 2008) ۲- بخشی از تمرکز راهبردی دیپلماسی فرهنگی رسمی ایران به زمینه مشترکات تمدنی ـ زبانی استوار است. ۳- مبارزه با افراط‌گرایی و تروریسم به‌مثابه تصحیح چهره هویتی در دستور کار دیپلماسی رسمی ایران قرار دارد (Yazdani et al., 2012).

جمهوری اسلامی ایران در نظر دارد تا به ترکمنستان و درمجموع به کشورهای آسیای مرکزی کمک کند تا ریشه‌های معنوی و فرهنگی خود را بازیابند. اما جمهوری اسلامی ایران از این امر غافل شده است که این کشورها پس از استقلال از اتحاد جماهیر شوروی، دارای هویت مستقل شده‌اند؛ بنابراین تمایل چندانی برای همراهی با ایران ندارند که بخواهند شعله‌های فرهنگ و تمدن ایرانی گذشته را در خود بار دیگر روشن کنند. تأکید ایران بر این عامل حتی باعث شده تا بسیاری از بازیگران فرا منطقه‌ای مانند ایالات‌متحده آمریکا، اتحادیه اروپا، اسرائیل، ترکیه و عربستان توسعه روابط ایران با کشورهای آسیای مرکزی را با محدودیت‌های مختلف مواجه سازند. مجموعه کشورهای آسیای مرکزی و ازجمله آن ترکمنستان نسبت به اهداف ایران به‌عنوان یک کشور انقلابی و اسلامی و همچنین یک قدرت منطقه‌ای مشکوک هستند. به‌طور ویژه ایالات‌متحده و ترکیه کوشش‌های زیادی انجام دادند تا مانع از گسترش روابط فرهنگی بین ایران و این کشورها شوند (Svante, 2003). امروزه نیز رهبران مذهبی، زمامداران و همچنین مخالفان، بیشتر آموزش‌های خود را در کشورهای عرب و سنی مذهب دیده‌اند (Mohammad Sharifi, 2009)؛ اما آنچه در وهله اول به‌عنوان چالش بر سر راه گسترش مناسبات فرهنگی با این منطقه به چشم می‌خورد خوش‌بینی افراطی و عدم واقع‌بینی مسئولان جمهوری اسلامی و عدم وجود طرح و برنامه مناسب برای حضور و نفوذ فرهنگی گسترده، به‌رغم قرابت‌های فرهنگی ـ تاریخی با این منطقه بوده است. تلاش جهت اثربخشی ایران در راستای اهداف بلندمدت در ترکمنستان، مستلزم ایجاد و تقویت زیرساخت‌هایی است که بخشی از آن به فعالیت‌های داخلی نظام جمهوری اسلامی مربوط است و بخشی دیگر به اقدامات جمهوری اسلامی ایران در ترکمنستان بازمی‌گردد.

آسیب شناسی دیپلماسی رسمی در حوزه اقتصادی

روابط ایران با ترکمنستان به صورت عمل‌گراییِ مطلق با تمرکز روی همکاری‌های اقتصادی شکل گرفت.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

شرکت‌های اسرائیلی و ترکیه‌ای در اوایل انقلاب اسلامی ایران نقش مهمی در اقتصاد ترکمنستان ایفا می‌کردند. با این وجود آغاز روابط اقتصادی ایران و ترکمنستان در دولت هاشمی رفسنجانی اغاز و همکاری‌های دو کشور مستحکم شد و در ژانویه ۱۹۹۵ یک موافقت‌نامه همکاری‌های بانکی، گمرکی و حمل‌ونقل بین طرفین به امضا رسید (Roy, 2001) بیشتر صادرات ایران به ترکمنستان، مواد غذایی، تجهیزات پزشکی، ماشین آلات و کالاهای پیشرفته تکنولوژیک است. ایران در سال ۲۰۰۹ دومین شریک تجاری ترکمنستان به حساب می‌آمد. یکی دیگر از حوزه‌های سیاست خارجی ایران، حوزه امنیتی- نظامی است که اگر چه در این خصوص ایران در سطح به مراتب پایین‌تری از فدراسیون روسیه و چین قرار دارد اما همکاری‌های نظامی بسیار محدودی نظیر کنترل مرزها، مبارزه با تروریسم و مباره با قاچاق مواد مخدر به ویژه با دو کشور ترکمنستان و تاجیکستان صورت پذیرفته است (KozegarKaleji, 2015).

آنچه در این میان بر مناسبات اقتصادی ایران و ترکمنستان اهمیت دارد هم‌افزایی «میزان نزدیکی جغرافیایی ترکمنستان با ایران»، «سطح مشترکات فرهنگی و تاریخی فی‌مابین» و «سیاست‌های حاکم بر این کشورها» است. آن‌چنان‌که برای ایران در وهله اول، روابط با کشورهای همسایه و هم‌مرز از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بوده است (Mahmoudi, 2013). ازاین‌روی، نقش ترکمنستان در اجرای طرح‌های مشترک حمل‌ونقل و ترانزیت در اولویت قرار دارد (Farouhi, 2018)؛ به‌این‌ترتیب مؤلفه‌ها و محورهای اصلی اقتصادی دیپلماسی رسمی ایران در قبال ترکمنستان شامل: ۱- ترکمنستان در زمره کشورهای هدف ایران برای صادرات قرار دارد. ۲- ترکمنستان به‌عنوان تنها کشور منطقه آسیای مرکزی تنها در دوره سال‌های ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۴ آن‌هم در رتبه هفت و هشت به‌عنوان کشور هدف صادرات ایران بوده است.

بخش مهمی از توفیقات اندک دیپلماسی رسمی ایران با رویکرد اقتصادی در این منطقه را می‌توان به دلایلی همچون عدم برنامه‌ریزی صحیح، منسجم و درازمدت، نبود پیوند مناسب میان بخش‌های اقتصادی (تعاونی و خصوصی) با دستگاه دیپلماسی، عدم‌حمایت لازم و مؤثر از بخش خصوصی و عدم‌حمایت‌های کافی و مستمر از سوی بانک‌های عامل و نهادهای مالی و اعتباری دانست (DehghaniFiroozabadi & Damanpak, 2017). از سوی دیگر فقدان برنامه‌ریزی‌های جامع و بلندمدت درزمینه مراودات اقتصادی ایران با کشورهای آسیای مرکزی سبب شده است از یک‌سو کشورهای منطقه مزبور، ایماژ یک شریک نامطمئن اقتصادی از ایران را برای خود تصویرسازی نمایند و از سوی دیگر بخش خصوصی در ایران و نهادهای فعال اقتصادی نسبت به حمایت و پشتیبانی دولتی در امور سیاسی و اقتصادی خشنود نباشند. این امر سبب رواج برخوردهای سلیقه‌ای با موضوع اقتصاد و هم‌چنین دامن زدن تصویرسازی‌های منفی شده

است (Simbar & GolAfrooz, 2009). این تصمیم‌گیری‌های مقطعی و این بی‌اعتمادی دوجانبه که از هردو سوی بخش خصوصی اقتصاد ایران و کشورهای منطقه آسیای مرکزی متوجه نهادهای دولتی در ایران است، به‌عنوان مهم‌ترین دلیل ناکامی اقتصادی ایران در این منطقه به شمار می‌رود.

آسیب شناسی دیپلماسی رسمی در حوزه سیاسی

بازخوانی اسناد گویای آن است که ایران در قبال ترکمنستان و درمجموع در قبال آسیای مرکزی به دنبال «تلاش در برقراری صلح و امنیت منطقه»، «تأسیس نمایندگی‌های سیاسی خود در این جمهوری‌ها»، «پذیرش این جمهوری‌ها در سازمان منطقه‌ای اکو و حمایت از شرکت و عضویت آن‌ها در مجامع بین-المللی»، «ترغیب این کشورها به رعایت مرزها و حقوق بین‌المللی»، «برگزاری نمایشگاه‌های متعدد در این کشورها برای عرضه کالاهای ایرانی»، «برگزاری همایش‌های متعدد فرهنگی» و «تلاش برای جلوگیری از وقوع درگیری در منطقه و سعی در حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات» است (JavadiArjmand, 2012). به‌این‌ترتیب مؤلفه‌ها و محورهای اصلی سیاسی دیپلماسی رسمی ایران در قبال ترکمنستان شامل:۱- دیپلماسی ایران در قبال ترکمنستان در مواجهه با تهدیدات و فرصت‌های متداخل و لایه‌به‌لایه قرار دارد. ۲- روابط دیپلماتیک ایران تحت‌الشعاع حضور قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در ترکمنستان قرار دارد. ۳- ساختار تصمیم‌گیری روابط دیپلماتیک در ایران بسیار پیچیده و واحد نهادهای موازی است (Shirazi, 2005).

روابط دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران و ترکمنستان در سال‌های اخیر در حالی مرحله جدید و نوینی را تجربه نمود و قربان‌قلی بردی محمداف، رئیس‌جمهور ترکمنستان در مراسم تحلیف رئیس‌جمهوری‌های ایران شرکت نمود که دو کشور به دلیل اختلافات دو کشور درزمینه قطع گاز (۱۳۸۶) و افت فشار (۱۳۹۰) آن‌هم در فصل سرد زمستان، شرایط نسبتاً سرد و پرتنشی را پشت سر گذاشته بودند (IRNA news agency, 2020: news code 83783854). این در حالی است که به نظر غالب کارشناسان، استقلال جمهوری‌های پنج‌گانهٔ آسیای مرکزی ازجمله ترکمنستان از سمت جمهوری اسلامی ایران با ترس، مورد استقبال قرار گرفت (Cornell, 2003)، اما این ترس تنها متعلق به ایران نبود؛ قدرت‌های بزرگ ازجمله آمریکا نیز با هراس از انتقال مدل حکومت اسلامی نظام سیاسی جدید در ایران، تلاش برای اثرگذاری بر این منطقه را آغاز کرد. البته امروز و پس از گذشت حدود چهار دهه به نظر می‌رسد آن ترس‌ها اغراق‌آمیز بوده؛ چراکه نه‌تنها رویکردهای دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران بیش‌ازپیش به سمت عمل‌گرایی سوق

پیدا کرد، بلکه ایدئولوژی شیعه نتوانست حمایت ایالت‌های سنی این جمهوری را به خود جذب کند (Cornell, 2003) و موجبات تغییر در رویکردهای ایدئولوژیکی و حرکت دیپلماسی جمهوری اسلامی به سمت رویکردهای فرهنگی، سیاسی و غالباً اقتصادی را به همراه داشت.

در جدول زیر میتوان موانع دیپلماسی رسمی در روابط دو کشور مشاهده نمود:

جدول شماره (۲): موانع دیپلماسی ایران در قبال ترکمنستان

موانع	مصادیق
سیاسی	فقدان استراتژی سیاست خارجی جامع؛ عدم بهره‌گیری از ابزارهای مدرن در سیاست‌های منطقه‌ای؛ عدم‌حمایت دولت از فعالیت‌های اقتصادی بخش خصوصی در منطقه؛ وجود تصویر غلط از جمهوری اسلامی ایران در منطقه و تلاش اندک برای بازسازی این تصویر و تلاش‌های قدرت‌های رقیب برای بی‌اثر یا کم اثر کردن کوشش‌های ایران برای ایجاد ائتلاف‌ها و پیوندها
اقتصادی	عدم پیوند لازم بین عرصه اقتصاد و سیاست، عدم بهره‌گیری از ژئوپلیتیک ایران در حوزه انرژی، عدم شناخت از ساختارهای اقتصادی منطقه، عدم وجود راهبرد مشخص و مستمر برای حمایت از همکاری‌های اقتصادی
فرهنگی ـ امنیتی	خطر افراط گرایی مذهبی؛ بلاتکلیفی در مرزهای جغرافیایی و قومی، ناسیونالیسم قومی؛ خطر ایجاد و گسترش رو به رشد باندهای مافیایی قاچاق مواد مخدر، عملیات تروریستی؛ فساد مالی و قاچاق اسلحه و غیره

پارادیپلماسی ابزار نوین تعامل بین ایران و ترکمنستان

طیف مختلفی از موضوعات برای نقش‌آفرینی بازیگران منطقه‌ای، محلی و غیردولتی در حوزه پارادیپلماسی وجود دارد. بااین‌وجود حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بستر مناسبی برای این‌گونه از بازیگران است، ازلحاظ اقتصادی، مناطق و حکومت‌های محلی به دنبال جذب سرمایه‌گذاری بازار برای تولیدات و همچنین ارتقا جایگاه خود به‌عنوان مقصد گردشگری هستند. این مناطق همچنین از طریق همکاری میان شرکت‌های کوچک و متوسط به دنبال بهره‌برداری از همکاری‌های مشترک هستند که مناطق آن‌ها را ازلحاظ موفقیت اقتصادی متمایز می‌کند و رقابت بازاری را افزایش می‌دهد. ازلحاظ فرهنگی مناطق و حکومت‌های محلی با زبان و فرهنگ خاص خود به دنبال حمایت‌ها و منابع بین‌المللی هستند. ازلحاظ سیاسی نیز، حکومت‌های محلی به دلایل مختلف به دنبال وارد شدن به عرصه بین‌المللی هستند. یکی از این دلایل می‌تواند تمایلات ملی‌گرایی برای به دست آوردن مشروعیت و اعتبار در نظام بین‌المللی باشد (Owtram, 2014 & Mohammed).

الف) پارادیپلماسی و ظرفیت سیاسی آن

پارادیپلماسی با عبور از موانعِ دیپلماسیِ رسمی، ظرفیت‌های شگرف و بی‌اندازه‌ای را پیش‌روی کشورها برای اعمال و ایجاد همگرایی فراهم می‌آورد. البته این به‌معنایِ از اعتبار افتادنِ دیپلماسی به معنایِ سنتی آن نیست، چراکه علیرغم وجود جریان جهانی‌شدن و افزایش این روند و تأثیر آن بر بسیاری از تعاملات و معادلات بین‌المللی مبنی بر کمرنگ شدن نقش حاکمیت‌ها و مرزهای جغرافیایی در تراکنش‌های اقتصادی و تعاملات بین جوامع و افراد، هنوز شاهد اهمیت قلمرو جغرافیای دولت ملت‌ها در همکاری و رقابت هستیم. (Rahnama and Tavangar, 2010).

از منظری سیاسی، رویکرد پارادیپلماتیک، به فعال‌کردنِ پتانسیل‌های همکاری میانِ کشورها توجهی ویژه دارد. در رابطه با ایران و ترکمنستان؛ از مارس۲۰۱۵ ، تلاش‌هایی برای فعال‌کردن ظرفیت‌های سیاسی آغاز شد. حسن روحانی و بردی محمداف در عشق‌آباد دیدارهای رسمی داشتند؛ که ماحصل آن ۱۷ سند همکاری درزمینه‌های سیاسی اقتصادی و فرهنگی بود. همچنین توافق شد که طی یک دهه آینده حجم مبادلات تجاری دو کشور ارتقا یابد (Bishku, 2015). این دو کشور نگرانی‌های امنیتی مشترکی دارند و ترکمنستان موضعی تند علیه اسلام‌گرایان سنی و داعش دارد که در راستای اهداف سیاست خارجی ایران است. علاوه بر این، با توجه به مرز بزرگ مشترک، ترکمنستان یک شریک مهم ایران برای پیشگیری از تهدیدات منطقه آسیای مرکزی است. در این رابطه، ترکمنستان تلاش روزافزونی برای تقویت امنیت مرزی خود به‌گونه‌ای که تنها می‌تواند به نفع منافع ایران باشد، انجام داده است. باید توجه داشت که ترکمنستان، نه‌تنها در رابطه با منطقه آسیای مرکزی بلکه با توجه به افغانستان، یک دارایی مهم برای تهران به شمار می‌رود. این نشانه‌ها می‌تواند حاوی پیام مثبت برای ایران در شرایط سخت تحریم باشد که می‌تواند در شرایط سخت تحریمی با عدم همراهی خود باقدرت های تحریم کننده دروازه ایران برای ورود عرصه تجارت هم در عرصه صادرات و هم واردات محصولات مختلف به ایران باشد (Velmini, 2016)

از نتایج تفاوت‌های دو طرف در عرصهٔ ایدئولوژیک و نظام‌های سیاسی در منطقه، تفاوت در سیاست خارجی و در عرصه تصمیم‌گیری‌های دو طرف است که این امر باعث اتلاف نیرو در جهت همگرایی و تقویت نیروهای واگرا است. همچنین به دلیل نظام سیاسی بسته و اقتدارگرای این کشور و فساد و فقدان شفافیت عمومی در سیستم نظارتی، شرایط دشواری را برای سرمایه‌گذاری خارجی ایجاد کرده است و تصمیمات برای هرگونه سرمایه‌گذاری خارجی باید با مشورت بالاترین رده‌های رهبری صورت گیرد. همچنین شرکت‌های خارجی همچنان در برابر مداخلات سیاسی و سلب مالکیت خودسرانه دارایی‌ها آسیب‌پذیر هستند (Bohr, 2016). از آن‌جا که عرصهٔ سیاسی همچنان بر متغیرهای سنتی سیاست تکیه

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

دارد، ظرفیت‌های پارادیپلماتیک را بیشتر باید در ابعاد فرهنگی جست.

ب) پارادیپلماسی و ظرفیت فرهنگی آن

دومین عامل در ظرفیت‌های پارادیپلماتیک یک کشور، بُعد فرهنگی است. در کنار جغرافیا که به شکل ظاهری و موقعیت ژئوپلیتیکی یک کشور اهمیت می‌دهد این عامل را شاید بتوان عامل نرم‌افزاری قلمداد کرد که بر عوامل مختلفی مثل مذهب، اشتراکات قومی-زبانی و ارزش‌ها، هنجارها و آداب‌ورسوم یک کشور در مقایسه با کشور همسایه اشاره دارد. هرچقدر که همگونی فرهنگی-سیاسی بین دو کشور بیشتر باشد احتمال میزان موفقیت روابط بین دو کشور نیز بیشتر خواهد بود. فرهنگ سیاسی عبارت است از دیدگاه‌ها، احساسات سیاسی و ادراکاتی که رفتار سیاسی افراد را در هر جامعه‌ای تعیین کرده و هدایت می‌کند. بامطالعه فرهنگ سیاسی کشورها و جوامع مختلف، می‌توان تفاوت رفتار سیاسی آن‌ها را درک کرد(Pay and Verba, 1965) به همین سبب است که «هانتینگتون» از «برخورد تمدن‌ها» صحبت می‌کند، برخوردی که بین ملل مختلف یا بهتر بگوییم بین فرهنگ‌های سیاسی مختلف به وجود می‌آید. (Greif,1994)

مردم آسیای میانه جشن‌ها و آیین‌های رسمی مشترک بسیاری با ایرانیان دارد. با توجه به تنوع فرهنگی و قومیتی موجود در آسیای میانه، مراسم، سنت‌ها و آیین‌های متنوعی در این منطقه در جریان است که می‌توان از نوروز به‌عنوان یک جشن آیینی مهم و از محرم به‌عنوان یک مراسم سنتی و مذهبی برجسته در این منطقه یاد کرد. در تاجیکستان، به‌خصوص در بدخشان »، جشن نوروز باشکوه هر چه تمام‌تر برگزار می‌شود. مردم تاجیک نوروز را عید بزرگ» می‌خوانند. این عید برای مردم تاجیکستان که روزگاری سرزمینشان بخشی از ایران بزرگ محسوب می‌شده، عید ملی اجدادی است. خانواده‌های قرقیزی از نخستین ساعات صبح روز عید، آن را جشن گرفته، از خانه‌هایشان خارج‌شده و در میدان‌های بزرگ شهر گرد هم جمع می‌شوند. مردم ازبکستان پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱، یکم فروردین‌ماه هجری خورشیدی را به‌عنوان عید نوروز، با گردهمایی در کنار یکدیگر جشن می‌گیرند. قزاقستانی‌ها باور دارند که تمیز کردن خانه در آغاز سال نو، باعث پیشگیری از بیماری و بدبختی می‌شود، در این روز مردم لباس نو و سفید به تن می‌کنند و آن را نشانه شادمانی می‌دانند و به دیدوبازدید اقوام می‌روند (Modareszadeh, 2018)

برگزاری آیین‌ها و مراسمات دینی مذهبی نظیر عید فطر، عید قربان و ... نیز ازجمله سایر مظاهر عناصر فرهنگی مشترک در دو منطقه است. عاشورا ازجمله آیین‌های سنتی متداول در بین ایرانیان و مردم آسیای

میانه است مردم تاجیکستان در روزهای تاسوعا و عاشورا تلاش می‌کنند به گرامیداشت قیام امام حسین (ع) بپردازند. در ازبکستان مردم تلاش می‌کنند همانند دوران شوروی، به‌صورت مخفیانه مراسم عزاداری را در خانه‌های خود بر پا کنند. مراسم سوگواری سیدالشهدا در بخارا، باشکوه خاصی برگزار می‌شود (Lotfizadeh, 2018). امتداد جغرافیای سرزمینی، پیوستگی و تمرکز مرزی اقوام ترکمن دو کشور می‌تواند منبع چالش باشد. ترکمن‌های ایران بصورت متمرکز در شرق دریای مازندران و در منطقه‌ای بین رود مرزی اترک و رودخانه گرگان، ساحل شرقی دریای خزر و غرب استان خراسان و در مساحتی برابر ۱۷۳ کیلومتر مربع استقرار یافته‌اند (Karimipour, 2000). عناصر زبانی، مذهبی و قومی بویژه در مورد قبایل تکه ویموت، ساختار فرهنگی مساعدی را برای تقویت واگرایی از هسته سیاسی دولت ایران و برعکس هم‌گرایی با دولت ترکمنستان فراهم آورده اما میزان توفیق طرح‌های توسعه‌ای دو کشور می‌تواند تاثیرات تعدیل کننده‌ای بر رضایتمندی و کاهش یا افزایش هم‌گرایی و واگرایی ترکمن‌ها داشته باشد (Jafari, 2005).

پ) پارادیپلماسی و ظرفیت اقتصادی آن

سومین عامل در ظرفیت‌های پارادیپلماتیک، بُعد اقتصادی است. به نظر می‌رسد که در جامعه‌ی جهانی امروز روزبه‌روز بر اهمیت اقتصاد افزوده می‌شود. تا جایی که برحسب اولویت، اقتصاد پیشگام سیاست خارجی کشورهای توسعه‌یافته محسوب می‌گردد و این کشورها از آن به‌مثابه‌ی یک ابزار جهت تأمین منافع ملی استفاده می‌کنند.

بردی اف از آغاز تصدی ریاست جمهوری همواره تأکید ویژه‌ای بر روابط با کشورهای همسایه می‌کرد و مشترکات تاریخی، فرهنگی و اقتصادی را دال بر این مدعا می‌دانست (Anceschi, 2008). روابط با ایران برای ترکمنستان در این برهه در اولویت دولت مستمر ماند و این روابط در عرصه‌های مختلف گسترش یافت (AlipourNandel, 2009). براساس رویکرد هم‌گرایی، عامل قومی می‌تواند یکی از ضرورت‌های همسایگی جمهوری اسلامی ایران با ترکمنستان باشد، وجود اقوام ترکمن در کشور ترکمنستان و همچنین وجود ترکمن‌ها در شمال ایران که اغلب مرزنشین هستند پیوند عمیقی میان اقوام ترکمن دو کشور به وجود آورده است. این فرهنگ، در اقوام هر دو کشور به‌صورت شاخصی مهم، سالیان متمادی وجود داشته دارد. (Ilierran , 2021). در دره فرغانه که هنوز هم عنصر فرهنگی غالب، ایرانی است عید نوروز مفصل جشن گرفته می‌شود (Amirahmadian, 2004. P: 158).

جمهوری اسلامی ایران در حوزه‌های اقتصادی می‌تواند در تعاملات دوجانبه با این کشور روابط خود را

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

افزایش دهد. این کشور با توجه به مجاورت جغرافیایی می‌تواند بازار خوبی برای محصولات باکیفیت و استاندارد، خدمات ایرانی و خدمات فنی مهندسی صادراتی ایران باشند که تأثیر مثبت خود را بر درآمد، اشتغال و تنوع‌بخشی به بازارها می‌گذارد. همچنین اتصال شبکه‌های حمل‌ونقل و انرژی ایران اعم از خطوط انتقال برق یا گاز به منطقه و بازارهای ثالث، ظرفیتی ویژه برای ایران خواهد بود؛ ازاین‌رو، صادرات انواع کالاها به این کشور می‌تواند مزیت و فرصتی چشمگیر برای ایران محسوب شود، Iran Trade Development Organization, 2016 and Industries and Mines Organization, 2020).

ایران در حوزه سیاست‌گذاری به چند سیاست اولویت دهد: نخست، با بهره‌برداری از موقعیت ژئوپلیتیک و استفاده کاربردی از جغرافیا و اتصالات تاریخی، سیاست و اقتصاد را در نگاه به شرق در حوزه پیشبرد سیاست خارجی تقویت کند؛ دوم، گرایش به شرق نباید در یک قالب کلی و باهدف ائتلاف‌سازی ارزیابی شود؛ چون هر کشوری ویژگی‌ها و برداشت‌های خاص تاریخی خود را از حفظ منافع و امنیت دارد و به روابط دوجانبه اولویت می‌دهد؛ سوم، نگاه به شرق باید با محوریت منطقه‌گرایی و سیاست همسایگی و اتکا به روندهای مستقل سیاسی اقتصادی دنبال شود. از این طریق، این سیاست پویایی‌های جدیدی به نقش فعال ایران در توازن قوای منطقه‌ای می‌دهد و بر ارزش استراتژیک ایران در نزد قدرت‌های غربی (آمریکا و اروپا) و شرقی (روسیه، چین و هند) می‌افزاید (Barzegar, 2021).

در سال‌های پس از استقلال ترکمنستان، با تدوین برنامه‌های مناسب و رشد اقتصادی قابل‌ملاحظه بنگاه‌های صنعتی و اقتصادی ایران، روابط دوجانبه با این کشور بهبود یافت. افتتاح منطقه ویژه اقتصادی سرخس در ۱۹۹۲، خط آهن مشهد- تجن - سرخس در سال ۱۳۷۵ و خط آهن بافق - بندرعباس اقدامات مهمی در جهت توسعه همکاری‌های تجاری، حمل‌ونقلی و ترانزیتی میان ایران و کشورهای آسیای مرکزی بوده است (Liang, 2019). همچنین حمایت ایران از عضویت کشورهای آسیای مرکزی ازجمله ترکمنستان برای عضویت در اکو باانگیزه توسعه همکاری‌های اقتصادی و تمایل کشورهای منطقه باانگیزه برقراری و توسعه مناسبات اقتصادی، نقطه عطفی در تسریع توسعه همکاری‌های منطقه‌ای بوده است. مجموعه این اقدامات باعث شده حجم روابط اقتصادی دو کشور افزایش قابل‌توجهی بیابد و از این نظر، ترکمنستان را در رتبه نخست میان کشورهای مشترک‌المنافع قرار دهد. به گفته برخی کارشناسان، حجم روابط اقتصادی دو کشور از ۲۶ میلیون دلار در سال ۱۳۷۱ به ۶۰۰ میلیون دلار در سال ۱۳۸۲ افزایش‌یافته است، با توجه به گسترش فزاینده همکاری‌ها و وجود ظرفیت و امکانات مناسب در ۲ کشور درزمینه‌های مختلف اقتصادی و تجاری، این میزان اکنون به عدد۵/۳ میلیارد دلار رسیده است که با توجه به پتانسیل‌های دو کشور، امکان

افزایش آن نیز وجود دارد (Ahmadi & Mousavi, 2018).

بخشی از چالش‌های موجود بین ایران و ترکمنستان، ناشی از عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی است که از سطحی بالاتر بر روابط دو کشور تأثیرگذار هستند. در این زمینه مهم‌ترین عامل، خصومت موجود بین ایران و آمریکا و تلاش‌های آمریکا برای ممانعت از حضور ایران در پروژه‌های انرژی منطقه است. سرمایه‌گذاری‌های ایران در بخش انرژی منطقه می‌تواند باعث افزایش قدرت و نفوذ ایران و همچنین ارتقای توان تأثیرگذاری پر تحولات اقتصادی و سیاسی منطقه شود. عبور مسیرهای انتقال نفت و گاز از ایران نیز می‌تواند از یک‌سو باعث افزایش اهمیت راهبردی ایران شده و از سوی دیگر، موجب ایجاد همگرایی منطقه‌ای، اعتمادسازی، کاهش تهدیدهای امنیتی برای ایران و وابستگی متقابل شود (Goodarzi, 2010). از دیگر زمینه مساعد همکاری دو جانبه ایران و ترکمنستان، همکاری‌های اقتصادی تجاری و سرمایه‌گذاری‌های مشترک صنعتی و کشاورزی است که در واقع نقش مکمل اکو را در گسترش روابط ایران با ترکمنستان ایفا نموده و می‌تواند پیامدهای مثبتی چون توسعه و تجهیزات بنادر کشور، شبکه‌های زمینی، گسترش صنعت ماهی‌گیری و در نهایت رونق اقتصادی در کشور ترکمنستان را در پی داشته و نیز با توجه به نیاز این کشور به همکاری‌ها و کمک‌های اقتصادی دیگر کشورها، انجام یک برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده از سوی ایران لازم به نظر می‌رسد.

برای تحقق رویکردهای پارادیپلماتیک البته می‌توان راهکارهایی را نیز ارائه کرد؛ که در زیر برخی از مهم‌ترین و محتمل‌ترین این راهکارها را در سه حوزهٔ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میتوان مشاهده نمود:

نتیجه‌گیری

ترکمنستان، یکی از کشورهای آسیای مرکزی است که با توجه به ظرفیت‌های موجود در این کشور، می‌بایست بیشتر از این مورد توجه سیاستگذاران و مدیران سیاست خارجی قرار گیرد. آن‌چیزی که تا امروز به‌عنوان مانع اصلی گسترش همکاری‌ها و فعال‌کردن پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های موجود برای همکاری دو کشور می‌توان درنظر گرفت، تکیه بر دیپلماسی رسمی است. این درحالی است‌که رویکردهای پارادیپلماتیک می‌توانند فرصت‌های بیشتر و دریچه‌های تازه‌تری را برای سیاستگذران ایجاد کنند. برهمین اساس در این مقاله علاوه بر آسیب‌شناسی دیپلماسی رسمی به امکاناتِ گستردهٔ پارادیپلماسی نیز اشاره شد. پارادیپلماسی به طور روشن به فعالیت و نقش‌افرینی گروه‌های و موضوعات غیرحکومتی اشاره دارد که می‌تواند به‌عنوان «جاده صاف کنِ» دیپلماسی رسمی به‌شمار رود.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

جدول شماره (٤): راه‌کار پیشنهادی الگوی پارادیپلماتیک

ردیف	جنس راه‌کار	راه‌کار پیشنهادی
۱	فرهنگی	تحقق مشترکات فرهنگی ـ تمدنی به سازمان‌ها فروملی و نهادهای مدنی سپرده شود.
		ایران همکاری‌های فرهنگی خود با ترکمنستان را به بخش خصوصی فرهنگی هم‌چون دانشگاه‌ها، مراکز هنری، رسانه‌های نیمه دولتی ـ نیمه خصوصی و فعالان جامعه مدنی برون‌سپاری نماید.
		دستگاه دیپلماسی رسمی جمهوری اسلامی ایران در راستای بهره‌مندی از فواید پارادیپلماسی به ارتقاء اختیارات سازمان‌هایی خیریه و عام‌المنفعه هم‌چون هلال احمر، کمیته امداد امام خمینی(ره) و... در عرصه برون مرزی پرداخته و به تسهیل فعالیت این سازمان‌های مردم‌نهاد در منطقه آسیای مرکزی کمک نماید.
		مراودات علمی و آکادمیک به انجمن‌های علمی و افراد دانشگاهی غیر حاکمیتی برون‌سپاری شود. این افراد غالبا در راستای منافع ملی به صورت موازی به دستگاه دیپلماسی یاری رساند.
۲	اقتصادی	واگذاری بخش اعظم مراودات اقتصادی به سازمان‌های اقتصادی غالبا خصوصی و نیمه خصوصی ـ نیمه دولتی در راستای بهره‌مندی از فرصت‌های کشور ترکمنستان
		گام برداشتن حاکمیت در راستای تحقق پروژه‌های اقتصادی (عمرانی و تجاری) دو یا چند جانبه در قالب سازمان‌ها و اتحادیه‌های منطقه‌ای
		تقویت بخش خصوصی و تعاونی داخل کشور در راستای تقویت مواضع برون مرزی این بخش و تحقق منافع ملی از مسیر موازی کاری دیپلماسی رسمی و پارادیپلماسی با رویکرد اقتصادی
۳	سیاسی	پیشنهاد رویکرد پارادیپلماسی بر آن است که تلاش دستگاه دیپلماسی رسمی جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با مسائل سیاسی ـ امنیتی تا حد ممکن از موضع‌گیری در رویارویی‌هایی میان دو کشور یا مخالفت‌های یک گروه فروملی با حاکمیت رسمی اجتناب کرده و به شکل غیرمستقیم اقدام به دستیابی به منابع ملی خود نماید.
		دیپلماسی رسمی تاحد ممکن بر تسهیل رفت‌وآمد دانشگاهیان، فعالان جامعه مدنی و کارگزاران اقتصادی و... اقدام نماید و از مسیر سازوکارهایی هم‌چون لغو روادید و سازوکارهایی مشابه به تسهیل عملیاتی‌شدن پارادیپلماسی یاری رساند.
		نیاز است تا دستگاه دیپلماسی رسمی ایران در راستای تحقق منافع ملی از مسیر پارادیپلماسی به برادرخواندگی و خواهرخواندگی شهرهای مرزی ایران و ترکمنستان یاری رسانده و در عقد این چنین تفاهم‌نامه‌ها و توافق‌نامه‌هایی به شهرداری‌های شهرهای ایران کمک نماید.
		واگذاری بخشی از اختیارات از سوی کنسولگری و سفارتخانه به نهادها و سازمان‌های فروملی در راستای ایجاد سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای فی‌مابین ترکمنستان و ایران زمینه لازم را برای گسترش و تعمیق رویکردهای پارادیپلماتیک فراهم می‌یازد.

ابعاد متنوع پارادیپلماسی از یک‌سو و بازیگرانِ چندگانهٔ آن مساله‌ای مهمی است که امروز توسط تمام دستگاه‌های سیاست خارجی مورد توجه قرار می‌گیرد. از طریق چنین بهره‌گیری‌هایی می‌توان به همگرایی و ایجادِ ارتباطاتِ موثر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با کشوری همچون ترکمنستان پرداخت و از این طریق به اهدافِ چندگانه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برای تامین منافع ملی نزدیک شد.

References

Ahmadi Lefourki, B., Mirrazavi, F. (2013), *Guide book of the Caspian region and the countries of Central Asia and South Caucasus*, Tehran: Abrar Contemporary International Studies and Research Institute, Tehran.

Ahmadi, S. A, Mousavi, E. (2018), "The effect of the implementation of the border crossing permit plan on Iran-Turkmenistan relations", *Southwest Asia Studies Quarterly*, second year, number 6, pp. 51-68.

AmirAhmadian, B. (2004), "Cultural Interaction of Iranians and Turks in Central Asia", *Central Asian Studies Quarterly*, 13(48), pp. 157-194.

Alipour Nandel, M. (2009), "Bright horizons for the development of economic cooperation between the Islamic Republic of Iran and Turkmenistan", *Events and Analysis Monthly*, No. 234, pp. 92-99.

Anceschi, L. (2008), "Analyzing Turkmen Foreign Policy in the Berdymuhammedov Era", *China and Eurasia Forum Quarterly*, Volume 6, No.4.

Anceschi, L. (2014), "*Turkmen[1]istan's Neutrality in Post-Crimea Eurasia*", Central Asia Policy Brief, No. 17.

Bishku, M. (2015), **"***Turkmenistan and Middle East*", The Levantine Review, Vol. 4, No. 2.

Barzegar, K. (2021), "*Orientalism and Neighborhood Policy*", Dialogue with Asian Diplomacy, vol. 8-9, pp. 12-15.

Bayliss, J., Smith, S. (2004), The Globalization of Politics: International Relations in the Modern Era (International Issues, Globalization in the Future), translated by Abolghasem Rahchemani and others, *Tehran: Tehran Abrar Contemporary Institute Publications*. (in persian)

Bohr, A. (2016), "Turkmenistan: Power, Politics and PetroAuthoritarianism", *Russia and Eurasia Programme*

Damanpakjami, M. (2009), Diplomacy of the Islamic Republic of Iran in Central Asia, Tehran: *Bureau of Political and International Studies*. (in persian)

dehshiri, M. R. (2014). Paradiplomacy in Globalization Era: A Case Study of Urban Diplomacy. *Strategic Studies of public policy*, 4(13), 34-54. (in persian)

dehshiri, M. R. (2014), Cultural Diplomacy of the Islamic Republic of Iran, Tehran: *Scientific and Cultural Publications.*

Dehghani Firoozabadi, S. J., & Damanpak Jami, M. (2017). Economic Diplomacy of the Islamic Republic of Iran; Assessing 25 - year economic relations between Iran and Central Asian Republics. *Central Asia and The Caucasus Journal*, 22(96), 25-66. (in persian)

Kishore Chakaborty (2013), *Cultural Diplomacy Dictionary, The Academy for Cultural Diplomacy.*

Gleason, G. (2003), *Markets and Politics in Central Asia*, London and New York.

Greif, A (1994), Cultural beliefs and the organization of society: A historical and theoretical reflection on collectivist and individualist societies**.** *The Journal of Political Economy*,102(5),912-950.

Goodarzi, M. (2010). The Caspian Sea Basin (1991-2008) and the Importance of the Islamic Republic of Iran. *Central Eurasia Studies*, 3(1), 117-138. (in persian)
Goodarzi, M., & Sabagh kalate Hosyni, E. (2017). *City's measurement ratio & diplomacy in globalization era. Strategic Studies of public policy*, 7(23), 61-71. (in persian)
Greif, A. (1994). Cultural beliefs and the organization of society: A historical and theoretical reflection on collectivist and individualist societies. *The Journal of Political Economy*, 912-950.

Iras (30/4/2012) "Iran, the best neighbor and the most reliable partner of Turkmenistan". at http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=17183.
International Crisis Group. (2007). Turkmenistan after Niyazov, Asia Briefing No 60,
KhaliMohammed, H. & Owtram, F. (2014), Paradiplomacy of Regional Governments in International Relations: The Foreign Relations of the Kurdistan Regional Government (2003 – 2010), *Iran and the Caucasus*, 18, 65-84.
Karimipour, Y. (2000), *an introduction to Iran and its neighborhood.* academic jihad.
Kozegar Kaleji, V. (2015), *Iran, Russia and China in Central Asia: Interaction and Confrontation with American Foreign Policy*, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publishing House.
khaleghinezhad M, saei A, nazari A. Paradiplomatic regionalism with emphasis on cultural Iran. Islamic World Political Research, 10 (4): 49-70 URL: http://priw.ir/article-1-1388-fa.html
Kuznetsov, A. (2014). *Theory And Practice Of Para Diplomacy: Subnational Governments In International Affairs*, Routledge.
Javadi Arjmand, M J. 2012. General and Cultural Diplomacy of Islamic Republic of Iran in its Relations with Persian Gulf Littoral States. *Scientific Quarterly Journal of Islamic Revolution Studies;* 12 (41) :9-28. (in Persian)
Lecours, A. (2008), "Political Issue Of Para Diplomacy Lessons From The Developed World", *Netherlands Institute Of International Relation Cling Deal* ISSN 1569-2981.
Liang, l. (2019). *The Spatial Evolution of Geoeconomic Pattern among China and Neighboring Countries since the Reform and Opening-Up*. Institute of Geographic Sciences and Natural Resources Research. Key Laboratory of Regional Sustainable Development Modeling. CAS, Beijing 100101, China; liangy
lotfizadeh, A., & salehi, M. (2018). Opportunities, Mechanisms and Strategic Context of the Sustainable Development of Iran's Relations with the Central Asian Muslim Muslim Network in the Decade. *Political studies of Islamic world*, 7(1), 101-119. doi: 10.30479/psiw.2018.1378
Mohammad Sharifi, M. (2009). "Iran's Islamic Revolution and Islamic Fundamentalism in Central Asia and the Caucasus", *Political Economic Information*, No. 261 and 262, pp. 61-44.
Mahmoudi, M. (2013), "Economic interactions between Tajikistan and Iran and the future prospects of relations between the two countries in recent decades", *International Relations Studies Quarterly*, Volume 6, Number 24, pp. 61-88.
Miguel Santos, N. (2015), Paradiplomacy, knowledge regions and the consolidation of "Soft Power". JANUS. NET, *e-journal of International Relations*, Vol. 1, n. º 1 (Autumn) pp. 10-28 ISSN: 1647-7251
Modareszadeh, M. (2018). "*Nowruz holiday in Iranian culture and Iranian rituals and*

myths", collection of papers of the first Nowruz conference.
Momeni, M., Rahimi, A., & Gheybizadeh, N. (2016). Paradigmology and its application in border towns; a case study of West Azerbaijan. *International Relations Researches*, 6(21), 53-78.
Pourhasan, N., Khaleghinejad, M. (2017), *Diplomatic Parade*, Tehran: Sokhnoran.
Pye, Lucian w.& Vrba, S. (1965), *Political culture and political development. Princeton,* New Jersey: Princeton University Press.
Pye, Lucian w.& Vrba, S. (1965). *Political culture and political development. Princeton*, New Jersey: Princeton University Press.
Cornell, Svante E. (2003), Regional Politics in Central Asia: the Changing Roles of Iran,
Turkey, Pakistan and China, India and Central Asia: Building Linkages in an Age of Turbulence, *(New Delhi: SAPRA Foundation)*
Rahnama, M. R., & Tavangar, M. (2010). Role of Border Towns in Globalization and Regional Development Case Study: Border Towns of Khorasan Razavi Province. *Geopolitics Quarterly*, 6(19), 152-185.(in Persian)
Rodrigo, T. (2016). *Paradiplomacy. Cities and States as Global Players*. New York: Oxford University Press.
Roy, O. (1380). *"Iran's Foreign Policy in Central Asia", Central Asia and Caucasus Studies Quarterly*, No. 36, pp. 173-198. (in Persian)
Simbar, R., Gol Afrooz, M. (2009), "Joint opportunities between Iran and Russia in the field of energy geopolitics; Current situation and perspective*", Yas Strategy*, No. 19, pp. 76-103.
Shokoohi, S., & Safari, A. (2020). Paradiplomacy New Method for Iran's Deal with the Kurds. *Iranian Research letter of International Politics*, 8(1), 49-76. doi: 10.22067/ijip.v8i1.73132
Tohidfam, M., & Dalili, S. (2016). GLOBALIZATION OF URBANS AND GLOCALIZATION DIPLOMACY (CASE STUDT: URBAN DIPLOMACY). *POLITICAL QUARTERLY*, 46(2), 303-321. doi: 10.22059/jpq.2016.57933(in Persian)
Velmini, Fabrici (11/09/2016), 10-year vision of Iran's opportunities and challenges in Central Asia, access: http://iess.ir/home/eastern835/easterniran.com/fa/analysis/650(in Persian)
Wastnidge, E. (2014), "*Pragmatic Politics: Iran, Central Asia and Cultural Foreign Policy*" *in Central Asia and the Caucasus*, (Volume 15, Issue 4, 2014) p. 122.
Yazdani, E., & Nezhad zandieh, R. (2013). A*pplication of Public Diplomacy in the Islamic Republic of Iran's Foreign Policy in the Framework of the Islamic Revolution Principles and Values*. 3(7), 19-44.
Zolfali P, H., Saadati, M. (2015). "A Case Study of Urban Diplomacy in the Paradiplomatic Process in the Age of Globalization", *National Conference of Applied Researches in Educational Sciences and Psychology and Social Harms of Iran, Tehran,* https://civilica.com/doc/ 438504.
(IRNA news agency, 2020: news code 83783854).
(ISNA news agency, 2020: news code 99041712782).
(IRNA news agency, 2020: news code 83710063).

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.79000.1324
مـقالهٔ پژوهشـی تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۷

رویکردسنجی ادبیات علمی روابط بین‌الملل ایرانی: بررسی مقالات علمی-پژوهشی سال ۱۴۰۰

سجاد صادقی[۱]

چکیده

تحول‌پژوهشی و رویکردسنجی یکی از مباحث مهم در فهم وضعیت پژوهشی یک دانش در بازهٔ مشخص زمانی و در یک جامعهٔ دانشگاهی یا پژوهشی خاص است. فقر نظری در این حوزهٔ مطالعاتی در نهایت با ایجاد ابهام علمی منجر به عدم شکل‌گیری حلقه‌های فکری مؤثر خواهد شد. در این پژوهش بر مبنای رویکرد درون‌رشته‌ای و با مطالعهٔ ۲۳۸ مقالهٔ پژوهشی روابط‌بین‌الملل ایرانی منتشر شده در سال ۱۴۰۰، پلهٔ اول نهاده شده است. براساس روش خاص ابداعی مبتنی بر دانش رایانه‌ای موفق به تشکیل جامعهٔ آماری اتفاقی و قابل اتکاء شده‌ایم و برمبنای روش پژوهش «نظریهٔ داده بنیاد» نیز در نهایت به پنج یافتهٔ تایید شده دست یافتیم که در پژوهش‌های آینده در این حوزه می‌توانند به‌عنوان شاخص، راهنمای پژوهش‌ها باشند. خروجی پژوهش حاضر تعیین حوزه‌های فقرپژوهشی و موارد توجه بیش از حد است؛ آنچنان که دریافتیم روابط‌بین‌الملل ایرانی بیش از حد آمریکازده و بی‌توجه به نیازهای مبتنی بر دکترین سیاست‌خارجی دولت‌نهاد است. همچنان که در حوزهٔ روش‌پژوهش و معرفت‌شناسی نیز سردرگمی ناشی از فقدان آموزش موثر را مشاهده کردیم. در پژوهش حاضر نگاه کلان‌نگر حاکم است و به بررسی با رویکرد برون‌رشته‌ای و عوامل ایجاد چنین «فقر» یا «شدت توجه» نپرداخته‌ایم. عدم توجه جامعهٔ دانشگاهی به نیازهای مبتنی بر دکترین سیاست‌خارجی دولت‌نهاد دارای ریشه‌هایی از جنس عوامل محیطی و همچنین نظام ارزشی-هنجاری حاکم بر اندیشهٔ متفکران روابط‌بین‌الملل ایرانی و تلاش برای فاصله‌گذاری معنادار با

۱- دانش آموختهٔ دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه علامهٔ طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول). کد ارکید: ۰۰۰۰-۰۰۰۱-۷۵۶۷-۸۴۳۹
sajjad.sadeghi@ut.ac.ir و Dr.sajjad.sadeghi@gmail.com

مباحث دولت‌نهاد است که موضوع پژوهش حاضر نبوده و می‌بایست در پژوهش‌های دیگر به آن پرداخته و بررسی شود چه ارتباطی با «سندروم کیسینجر» دارد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات علمی روابط بین‌الملل، تحول‌پژوهی، روابط بین‌الملل، روابط بین‌الملل ایرانی، رویکردسنجی

Examining the Research Approaches of Iranian International Relations Articles: Review of Scientific Research Articles Published from March 21, 2021 to March 20, 2022

Sajjad Sadeghi [1]

Abstract

Evolutionary research and examining the research approaches are one of the important research field to understand the status of a discipline in a specific period of time and scientific community. Theoretical poverty in this field of study creates scientific ambiguity, an event that will eventually lead to the non-formation of effective thought circles.

In this research, based on the interdisciplinary approach, 238 scientific research articles have been studies and the first step was taken. Based on special innovative method and using computer programming, we created a random and reliable statistical society. Also, based on the Grounded Theory research method, we found five confirmed theories that they can being a guide in future researches as indicators. The results of this research represent areas of research poverty and cases of excessive attention. In this research, we found that Iranian international relations are strongly influenced by the US foreign policy and it ignores the needs of the foreign policy doctrine of Islamic Republic of Iran. Also we realized the confusion of Iranian articles in epistemology and research method which is caused by the lack of proper education.

1- Ph.D. in International Relations, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (Corresponding Author). sajjad.sadeghi@ut.ac.ir & Dr.sajjad.sadeghi@gmail.com

In this research, we did not address the causes of Iranian researchers paying too much attention to cases or their lack of attention to some issues. Finding the cause of these issues is in the field of Extra-disciplinary approach which is rooted in the environmental factors and the value system governing the thinking of Iranian international relations thinkers. The fact is that they try to distance themselves from government policy.

Keywords: Evolutionary Research, Examining the Research Approaches, International Relations, Iranian International Relations, Scientific Literature of International Relations

۱. مقدمه

در تحول‌پژوهی و رویکردسنجی دانش روابط بین‌الملل مرسوم است که بر مبنای بررسی ادبیات علمی مکتوب موجود، در چارچوب بازه‌های زمانی مشخص اقدام به سنجش وضعیت و رویکردهای پژوهشی نمایند. چنین پژوهش‌هایی در نهایت می‌تواند الگوواره علمی حاکم در یک جامعهٔ دانشگاهی خاص را مشخص و بحث چرخش الگواره‌ای را تفسیر نماید. بر مبنای چنین پژوهش‌هایی امکان فهم نگرش یک جامعهٔ دانشگاهی خاص نسبت به مسائل اصلی روابط بین‌الملل قابل ترسیم در قالب عدد و نمودار می‌گردد و در نهایت مبنای فهم روابط بین‌الملل بومی قرار می‌گیرد. چنین پژوهش‌هایی معمولا چارچوب نظری، معرفت‌شناسی، جهت گیری مطالعاتی و سایر موارد از این دست را مورد بررسی قرار داده و مشخص می‌نماید که در آن بازهٔ زمانی مشخص اندیشمندان روابط بین‌الملل آن جامعهٔ دانشگاهی خاص براساس چه اصولی موضوعات اصلی را انتخاب و بر مبنای چه رویکردی این موضوعات را مورد پژوهش قرار می‌دهند. چنین پژوهش‌هایی معمولا به صورت دوره‌ای و در طی چندین سال و یا دهه، اعداد و ارقام را به‌صورت دادهٔ پردازش شده ایجاد می‌نمایند که در نهایت یک چشم‌انداز دقیق و واقع‌بینانه از گذشته و آیندهٔ دانش روابط بین‌الملل را در اختیار سیاستگذاران کلان قرار می‌دهند. اگر به این موضوع از بعد متغیرهای مستقل موثر نگریسته شود، عوامل تنظیم و دخل و تصرف در دستورکار جامعهٔدانشگاهی روابط بین‌الملل نیز استخراج می‌گردد. موضوعی که از آن تحت عنوان عوامل برون‌رشته‌ای مؤثر بر دانش می‌توان یاد کرد که در برخی از موارد در صورتی که موضوع عامل برون‌رشته‌ای مفهوم قدرت باشد، این سبک از پژوهش به دستگاه «دانش-قدرت» در سبک «جامعه‌شناسی شناخت» یا نگرش‌های فوکویی و یا مباحث «زمینه‌مندی» تغییر صورت می‌دهد.

در دانش روابط بین‌الملل فارسی خلاء یا فقرپژوهشی در این حوزه وجود داشته و پژوهش حاضر تلاش

دارد به صورت مستمر به این موضوع مهم بپردازد. روش پژوهش به کار رفته در این پژوهش "نظریهٔ داده بنیاد" بر مبنای بررسی مقالات است که در نهایت منجر به تولید چند یافتهٔ تایید شده براساس خروجی‌های پژوهش خواهد شد. یافته‌های پژوهش در نهایت به‌عنوان گزاره‌های اثبات شده قابل کاربرد در تحول‌پژوهی روابط بین‌الملل ایرانی خواهند بود.

۲. پیشینه پژوهش

همان طور که در مقدمه بیان شد در ادبیات علمی روابط بین‌الملل فارسی و ایرانی در حوزهٔ تحول‌پژوهی و رویکردسنجی شاهد فقرنظری و پژوهشی هستیم. این حوزهٔ مطالعاتی با رویکردهای درون و برون رشته‌ای در ادبیات غیرفارسی نیز علیرغم اینکه داری غنای علمی قابل اتکاء است، اما بسیار جوان و در ابتدای راه قرار دارد. همچنان که پژوهش سال ۱۹۵۶ «گروسر» بر مبنای تحول‌پژوهی و رویکردسنجی ادبیات علمی روابط بین‌الملل تولید شده در خلال سالهای ۱۹۳۰-۱۹۵۱ و بررسی تاثیرپذیری این دانش از عوامل برون رشته‌ای و واکاوی امکان تأثیرپذیری و تسلط از سوی یک قدرت جهانی چیره‌طلب (آمریکا)، به‌عنوان پیشگام و نقطه‌ی عزیمت حوزهٔ مطالعاتی قابل تعیین است (Grosser, 1956, pp.634-651). اما به دلیل سیطرهٔ متصلب مکاتب مرتبط با توجیه، تفسیر و پیش‌بینی الزامات جنگ سرد بر روند انتخاب موضوع و مسئلهٔ پژوهشی در دانش روابط بین‌الملل، به مدت سه دهه تحول‌پژوهی دانش روابط بین‌الملل مورد توجه و اقبال محافل دانشگاهی قرار نگرفت. به همین دلیل تحول‌پژوهی و رویکردسنجی روابط بین‌الملل را می‌توان توسعه‌یافته در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ و حوزه‌ای مطالعاتی با قدمت و غنای کمتر از چهاردهه دانست.

شاید بتوان پژوهش ۱۹۸۵ «هالستی» که به نظریات گروسر و «هافمن» و دیگران عمق دانشی داد را سر سلسلهٔ نسل رویکردسنجی و تحول‌پژوهی نوین روابط بین‌الملل دانست. هالستی با بررسی ادبیات علمی مکتوب روابط بین‌الملل در ۸ کشور دارای قدرت تاثیرگذاری جهانی با رویکرد برون و درون رشته‌ای موفق به ابداع مفهوم "مجمع اندیشمندان آمریکایی-بریتانیایی" به‌عنوان نتیجه‌ی نهایی این پژوهش شد (Holsti, 1985, pp.11-126). «آلکر» و «بریستیکر» نیز در سال ۱۹۸۴ با تاکید بر شاخص‌های روش‌شناسی ضمن مطالعهٔ عنوان‌های تدریس و مفاد دروس در هفده مورد از دانشگاه‌های اصلی روابط بین‌الملل آمریکا به نتایجی در زمینهٔ تضارب پارادایمی و رویکرد آنتولوژی در جامعهٔ دانشگاهی روابط بین‌الملل دست یافتند (Alker&Biersteker, 1984, pp.121-142). «ویوور» اندیشمند دیگری است که در سال ۱۹۹۸ به بررسی با رویکرد درون رشته‌ای ۸ مجلهٔ پیشتاز دانشگاهی در حوزهٔ روابط بین‌الملل پرداخته است.-۴ مجله

در آمریکا و ۴ مجله در اروپا- وی مقالات منتشر شده طی سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۵ را بررسی و با تکیه بر مفاهیم "جامعه‌شناسی شناخت" موفق به رویکردسنجی و استخراج مجموعه‌ای از جداول کاربردی شد (Waever, 1998, pp.687-727). اما اینها نمونه‌هایی اولیه و غیرمنسجم از تحول‌پژوهی و رویکردسنجی در روابط بین‌الملل هستندکه اندیشمندان صرفا به یک پژوهش تک بعدی اکتفا کرده‌اند. در مقابل سبک دیگری از تحول‌پژوهی وجود دارد که مستمر و دوره‌ای به بررسی تغییرات و رویکردسنجی می‌پردازد که مبدع این سبک جدید و کارآمد تیم پژوهشی دانشگاه «ویلیام و مری» است.

در سال ۲۰۰۹ یک تیم پژوهشی در دانشگاه ویلیام و مری طی بررسی و مصاحبه با ۵۸۶۸ استاد از دانشکده‌های برگزیدهٔ روابط بین‌الملل از ده کشور شامل آمریکا، کانادا، انگلیس،ایرلند، استرالیا، نیوزلند، هنگ کنگ، سنگاپور، اسرائیل و افریقای جنوبی اولین قدم در راه تحول‌پژوهی و رویکردسنجی مستمر و کارآمد را برداشت. نتایج این پژوهش در ۹۳ صفحه چاپ شده، که ۸۲ صفحهٔ آن جداول در مورد روند تحول و اندیشه‌ورزی در روابط بین‌الملل است (Jordan, 2009, pp.7-46). این پژوهش در ژوئیه سال ۲۰۱۱ دوباره تکرار و این بار بر رویکرد مؤلفه‌های درون‌رشته‌ای و اندیشمندان روابط بین‌الملل در ایالات متحده آمریکا و کانادا متمرکز شد. در این پژوهش ۱۲۰۰ مؤسسه آموزشی و نزدیک به سه هزار استاد و محقق روابط بین‌الملل پاسخگوی سؤالات در حوزهٔ مسائل پارادایمی و معرفت‌شناختی بودند؛ همچنین در کنار این تحقیق ۱۲ مجلهٔ پیشتاز اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل حد فاصل سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۶ با نگاه درون رشته‌ای مورد بررسی قرار گرفتند (Maliniak, 2011, pp.437-464). این پروژه در سال ۲۰۱۸ نیز با مشارکت اساتید دانشکده‌های روابط بین‌الملل ده کشور(همان دانشکده‌های مشارکت‌کننده در پژوهش سال ۲۰۰۹) و همچنین بررسی همزمان مقالات منتشر شده از سوی این اساتید در ۱۲ مجلهٔ پژوهشی برتر روابط بین‌الملل از سال ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۱۸ از منظر روش‌شناسی، معرفت شناسی و سایر شاخص‌ها مورد بررسی قرار گرفت و در نهایت منجر به ایجاد جداول مقایسه‌ای قابل اتکایی در حوزهٔ تحول‌پژوهی دانش روابط بین‌الملل شد (D.Miliniak et al., 2018, pp.448-484).

در کنار پژوهش‌هایی که اولویت جهانی دارند و به‌دنبال تحول‌پژوهی و رویکردسنجی کلان دانش روابط بین‌الملل هستند، گروهی دیگر سنجش بومی‌گرایانه با نگاه و برداشت ملی از دانش روابط بین‌الملل را دنبال می‌نمایند تا تعیین نمایند دانش روابط بین‌الملل بومی در عرصهٔ کلان دارای چه جایگاه، رویکرد و مسائل اصلی است. به عنوان مثال «چونگ» و «همیلتون هارت» دو پژوهشگری هستند که در سال ۲۰۰۹ به بررسی روابط بین‌الملل در جنوب شرق آسیا به روش مصاحبهٔ حضوری و سپس بررسی ادبیات مکتوب

پرداخته و در نهایت به مفروضات پایه‌ای هویتی اخلاق‌مدار در روابط بین‌الملل بومی این منطقه دست یافتند (Chong&Hamilton, 2009, pp.1-18)، یا «هادیویناتا» که در پژوهشی در سال ۲۰۰۹ وضعیت روابط بین‌الملل اندونزی را رویکردسنجی کرد و دریافت که در اندونزی دانشجویان و اساتید علاقهٔ کمتری به تولید دانش نشان می‌دهند و ترجیح آنان بازخوانی نظریات منتشر شده در دانشگاه‌های روابط بین‌الملل غرب و بویژه آمریکا می‌باشد. همچنین دریافت که نفوذ مکتب لیبرالیسم در روابط بین‌الملل این کشور قوی و پژوهشگران اندونزی مسائل بین‌الملل را بیشتر از دریچهٔ مسائل اقتصاد بین‌الملل مورد واکاوی قرار می‌دهند (Hadiwinata, 2009, pp.55-81)، یا «ماکاریچف» و «موروزوف» که طی پژوهشی در سال ۲۰۱۳ مبانی نظری و روش پژوهش غالب در دانشگاه‌های روابط بین‌الملل روسیه را مورد بررسی قرار دادند و مفهوم «دام نسبی‌گرایی در اپیستمولوژی» را در حوزهٔ تأثیرپذیری روابط بین‌الملل روسیه از نظرات غربی ابداع کردند (Makarychev&morozov,2013, pp.328-350)، یا «فردریک» که در سال ۲۰۰۴ و طی پژوهشی که در قالب یک کتاب منتشر شده است، نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل در اروپا بویژه نظریه‌پردازان اسکاندیناوی را مورد رویکردسنجی قرار داده و دریافته که استفاده از زبان انگلیسی به‌عنوان زبان علم در میان نظریه‌پردازان اسکاندیناوی مرسوم شده است تا یافته‌هایشان بتواند مورد قبول جامعه‌ی روابط بین‌الملل جهان قرار گرفته و مقالاتشان مورد ارجاع قرار گیرد. فردریک مبدع واژهٔ «خود ارجاعی» در راستای تفسیر روند تأثیرگذاری قدرت‌های چیره‌طلب(هژمونی) و نظرات جریان اصلی است که بیانگر نوعی چرخه در جهت بازتولید مشروعیت در نظریات جریان اصلی و غربی است (Friedrichs, 2004). اینها همگی نمونه‌هایی پژوهشی در دهه‌های اخیر است که تلاش کرده‌اند با تکیه بر تحول‌پژوهی و رویکردسنجی یک نقشهٔ راه بومی و ملی‌گرا برای دانش روابط بین‌الملل کشورهایشان ایجاد نمایند یا حداقل کوشیده‌اند که محل قرار گرفتن دانش روابط بین‌الملل بومی خودشان را در پلکان علم جهان معاصر تعیین مکان نمایند.

۳. روش پژوهش

روش پژوهش نظریهٔ داده بنیاد برای انجام این پژوهش مناسب تشخیص داده شد با این تفاوت که در حالت مرسوم از این روش برای استخراج داده‌ها از انواع مصاحبه استفاده می‌شود. اما در پژوهش حاضر این روش در جهت بررسی مقالات بکار گرفته شد. علت نیز حرکت از جزء به کل و در نهایت شکل‌دهی یک گزارهٔ تایید شده براساس داده‌های بدست آمده و به دور از پیش‌داوری و فرضیه‌سازی(بافته‌های ذهنی متأثر از نظام ارزشی-هنجاری و بافت اجتماعی حاکم بر اتمسفر فکری) است. البته باید دقت داشت که روش

نظریهٔ داده بنیاد در نهایت نوعی روش کیفی محسوب می‌شود. همچنین از سه رویکرد مرسوم نظام‌مند، ظاهرشونده و ساخت‌گرایانه رویکرد ساخت‌گرایانه که قرابت بیشتری با موضوع پژوهش حاضر داشته انتخاب و بکار برده شده است.

الف. روند انتخاب مقالات

در پژوهش حاضر ۲۲ مجلهٔ علمی پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل ایرانی انتخاب و ۲۳۸ مقالهٔ مرتبط با دانش روابط بین‌الملل که در سال ۱۴۰۰ شمسی چاپ شده است، مورد بررسی قرار گرفت. مقالات براساس انتخاب تصادفی توسط یک برنامهٔ کاربردی رایانه‌ای اختصاصی مبتنی بر دانش پایگاه داده‌ها، از میان ۳۹۶ مقالهٔ مرتبط با دانش روابط بین‌الملل با جامعهٔ آماری ۶۰ درصد انتخاب شدند و عامل انسانی در انتخاب مقالات دخیل نبوده است. در روش ابداعی این پژوهش مقالات براساس حروف الفباء لیست شده و به هر مقاله یک شمارهٔ منحصر به فرد رایانه‌ای اختصاص داده شد و سپس رایانه هر بار با ایجاد یک عدد تصادفی توسط پردازندهٔ اصلی با کمک الگوریتمی ساخت‌یافته یک مقاله را از لیست مزبور انتخاب نمود و در نهایت لیست ۲۳۸ مقاله تشکیل شده است. به همین دلیل موضوع مقالات، زمینهٔ کاری-تخصصی و وابستگی سازمانی نویسندگان و مجلهٔ انتشار کاملا در انتخاب مقاله بی‌تأثیر بوده است و به جامعهٔ آماری تصادفی این مقالات می‌توان اتکاء نمود. در انتخاب ۲۲ مجله نیز تلاش شد جامعهٔ آماری متکثر و متنوعی انتخاب شود. از این میان تعداد ۴ مجله از دانشگاه‌های دولتی شهر تهران، ۶ مجله از دانشگاه‌های دولتی شهرستان‌ها، ۳ مجله از شعب دانشگاه آزاد اسلامی سراسر کشور و ۹ مجله از میان پژوهشکده‌ها و انجمن‌های علمی انتخاب شدند.(لیست مجلات در پیوست شماره ۱ درج شده است)

ب. روند کدگذاری محتوایی

در پژوهش حاضر از سه مرحله‌ی کدگذاری مرسوم شامل «کدگذاری باز»، «کدگذاری محوری» و «کدگذاری انتخابی» استفاده شد. در مرحلهٔ کدگذاری باز پس از مطالعهٔ دقیق محتوای مقالات به ۳۴۸ کد تخصصی مرتبط با دانش روابط بین‌الملل دست‌یافته و محتوای ۲۳۸ مقاله در قالب این کدها دسته‌بندی شدند. سپس در مرحلهٔ کدگذاری محوری، کدها در ۹۸ محور مرتبط با یکدیگر طبقه‌بندی و نهایت در مرحلهٔ کدگذاری انتخابی به ۶ محور اصلی شامل اطلاعات تخصصی مرتبط با نویسندگان مقاله، منطقهٔ جغرافیایی مرتبط با پژوهش، جهت‌گیری موضوعی، جهت‌گیری مطالعاتی، جهت‌گیری پارادایمی و جهت‌گیری روش‌شناسی دست یافتیم.

٤. یافته‌های پژوهش

الف. جهت‌گیری موضوعی

در بررسی مقالات براساس «جهت‌گیری موضوعی» به سه دستهٔ عمده شامل مطالعات نظری‌محض، مطالعات‌موردی تاریخی و مطالعات‌موردی سیاست‌خارجی معاصر دست‌یافتیم که بر این اساس یافته‌های جدول شماره ۱ به‌دست آمد. برمبنای داده‌های استخراج شده دریافتیم که پژوهشگران ایرانی علاقمند به پژوهش در حوزهٔ سیاست‌خارجی معاصر و در قالب مطالعهٔ موردی هستند. در حوزهٔ نظریه‌پردازی عام و مطالعات نظری محض فقرپژوهشی وجود دارد و پژوهشگران تمایل بسیار کمی نشان داده‌اند. همچنین تمایل پژوهشگران ایرانی به تفسیر و تبیین وقایع بین‌المللی و سیاست خارجی معاصر مبتنی بر مکاتب نظری روابط بین‌الملل با حداقل دخل و تصرف نظری است. در نتیجه شاهد نوآوری نظری و یا تلاش برای ایجاد نظریه‌پردازی جدید و یا تلاش برای تکامل نظریه‌پردازی‌های موجود(مانند روابط بین‌الملل جهانی) نبوده‌ایم.

جدول (۱): داده‌های پژوهش براساس جهت‌گیری موضوعی

نوع مطالعات	تعداد مقالات	درصد
مطالعات‌موردی سیاست‌خارجی معاصر	۱۸۱	۷۶
مطالعات‌نظری محض	۴۹	۲۰
مطالعات‌موردی تاریخی	۸	۴

در مورد مطالعات نظری محض نیز با بررسی دقیق ۴۹ مورد پژوهش، دریافتیم که ۳۱ مورد (۶۳ درصد) مرتبط با «تحول‌پژوهی مفاهیم» است و پژوهشگران ایرانی علاقمند به مطالعات نظری محض، سیرتحول مفاهیم برایشان در اولویت قرار دارد. همچنین در میان ۳۱ مورد مطالعاتی سیرتحول مفاهیم ۲۳ مورد (۷۴ درصد) مرتبط با مفاهیم شاخه‌های مختلف مکتب واقعگرایی بوده است. در نتیجه دریافتیم مطالعات نظری محض ایرانی علیرغم دارا بودن حجم اندک، گرایش به بررسی سیرتحول مفاهیم واقعگرا دارند. در مورد مطالعات موردی تاریخی نیز ضمن بررسی ۸ مورد موجود، دریافتیم که پژوهش در حوزهٔ تاریخ سیاست‌خارجی و روابط بین‌الملل اروپا با ۶ مورد در صدر توجه قرار دارد. که البته با توجه به حجم اندک این سبک از پژوهش امکان دستیابی به عدد و رقم قابل اتکاء وجود ندارد. اما در مورد مطالعات موردی سیاست خارجی معاصر که ۱۸۱ مورد (۷۶ درصد) از پژوهش‌ها را به خود اختصاص می‌دهد، یافته‌های جدول شماره ۲ بدست آمد.

جدول (۲): داده‌های پژوهش براساس تعداد کشور مورد مطالعه در «مطالعات موردی سیاست خارجی معاصر»

نوع مطالعات موردی سیاست خارجی معاصر	تعداد مقالات	درصد
مطالعات‌موردی سیاست‌خارجی یک کشور	۳۹	۲۲
مطالعات‌موردی سیاست‌خارجی مرتبط با دو کشور	۸۵	۴۷
مطالعات‌موردی سیاست خارجی مرتبط با چند کشور	۵۷	۳۱

براساس یافته‌های پژوهش ۴۷ درصد (۸۵ مورد) پژوهش‌ها با رویکرد مطالعات موردی سیاست خارجی معاصر به روابط خارجی میان دو کشور می‌پردازند که اگر مطالعات در حوزهٔ سیاست خارجی یک کشور (۲۲ درصد) را نیز به آن اضافه کنیم درمی‌یابیم که ۶۹ درصد (۱۲۴ مورد) این سبک از پژوهش‌ها(مطالعات موردی) بیشتر در قالب مطالعات روابط خارجی یا مطالعات سیاست خارجی کشورها قابل دسته‌بندی هستند. بر همین اساس حدود ۳۱ درصد از این پژوهش‌ها قابل طبقه‌بندی در قالب مطالعات روابط بین‌الملل کلان خواهد بود. در نتیجه دریافتیم علاقه‌مندی پژوهشگران ایرانی به مطالعات روابط خارجی و مطالعات سیاست‌خارجی در سطح یک یا دو کشور است و پژوهشگران کمتر به مسائل کلان روابط بین‌الملل علاقه نشان می‌دهند.

ب.جهت‌گیری مطالعاتی

در بررسی مقالات براساس «جهت‌گیری مطالعاتی» به ۴۱ حوزهٔ مطالعاتی اصلی دست‌یافتیم که براساس بیشترین تکرار داده‌ها، یافته‌های جدول شماره۳ بدست آمد. دقت داشته باشید که در برخی از مقالات چند حوزهٔ مطالعاتی مختلف دخیل هستند. به‌عنوان مثال موضوع «مطالعهٔ روابط اقتصادی چین و آمریکا» همزمان در دسته‌بندی مطالعات چین، مطالعات آمریکا و مطالعات اقتصادسیاسی طبقه‌بندی می‌شود. به همین دلیل در هر حوزه باید برای بررسی کلان مقالات تکراری حذف شود.

تحلیل ساده و غیرترکیبی داده‌های جدول شماره۳ نشان می‌دهد که از هر ۳ پژوهش ایرانی روابط بین‌الملل یک مورد مربوط به مطالعات متاثر از سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا می‌باشد (۹۷ مورد از ۲۳۸ مقاله) که نمایانگر علاقه‌مندی پژوهشگران ایرانی به حوزهٔ مطالعات آمریکا است. در نگاه اول به نظر می‌رسد این تمایل پژوهشگران ایرانی به مطالعات آمریکا مرتبط با رابطهٔ پر تنش میان دو کشور در چهار دههٔ گذشته است. اما بررسی دقیق‌تر و داده‌های جدول شماره ۴ نشان می‌دهد که براساس یافته‌های پژوهش از ۹۷ مورد که مرتبط با مطالعات آمریکا است، تنها ۲۴ مورد (۲۵ درصد) مربوط به «روابط ایران و

آمریکا» و مسائل میان دو کشور بویژه «پروندهٔ مذاکرات هسته‌ای» می‌شود. این نتایج نشان می‌دهد بیش از ۷۵ درصد پژوهش‌های ایرانی روابط بین‌الملل با محوریت مطالعات آمریکا مرتبط با سیاست خارجی این کشور بدون در نظر گرفتن مسائل مرتبط ایران است. بدین‌معنا که پژوهش‌های ایرانی مرتبط با مطالعات آمریکا بیشتر معطوف به عملکرد وسیع آمریکا به‌عنوان یک کنشگر «چیره‌طلب» در وقایع بین‌الملل است.

جدول (۳): داده‌های پژوهش براساس جهت‌گیری مطالعاتی (بیشترین تکرار)

حوزه‌های مطالعاتی با بیشترین تکرار	تعداد مقاله
مطالعات ایالات‌متحده‌آمریکا	۹۷
اقتصادسیاسی	۴۹
مطالعات خلیج‌فارس	۳۶
مطالعات چین	۳۵
مطالعات حوزه انرژی	۳۳
مطالعات عربستان	۲۸
مطالعات روسیه	۲۶
پرونده‌هسته‌ای ایران	۲۳
مطالعات اروپا	۲۲
بحران سوریه	۲۱
مطالعات تروریسم	۲۱
مطالعات ترکیه	۲۱
مطالعات عراق	۱۸

جدول (٤): داده‌های پژوهش براساس جهت‌گیری مطالعات آمریکا

حوزهٔ مطالعاتی مسائل آمریکا	تعداد مقاله (مجموع ۹۷ مورد از ۲۳۸ مقاله)
مسائل مرتبط با رابطه چین و آمریکا	۳۲
مسائل مرتبط با سیاست خارجی آمریکا در غرب آسیا (خاورمیانه)	۳۱
مسائل مرتبط با رابطه ایران و آمریکا	۲۴
مسائل مرتبط با سیاست خارجی آمریکا در سایر نقاط جهان	۱۰

در بررسی براساس «جهت‌گیری مطالعاتی» اگر بر همسایگان ایران متمرکز شویم به جدول داده‌های شماره۵ دست می‌یابیم. براین اساس پژوهشگران ایرانی در مورد کشورهای کویت، امارات‌متحده‌عربی،

عمان، ترکمنستان، جمهوری‌آذربایجان و ارمنستان تمایلی به انجام پژوهش نداشته و از میان همسایگان ایران بیشتر عربستان، روسیه، ترکیه و عراق مورد مطالعه قرار گرفته‌اند.

جدول (۵): داده‌های پژوهش براساس جهت‌گیری مطالعاتی با محوریت همسایگان ایران

حوزۀ مطالعاتی همسایگان ایران	تعداد مقاله
مطالعات‌عربستان	۲۸
مطالعات‌روسیه	۲۶
مطالعات‌ترکیه	۲۱
مطالعات‌عراق	۱۸
مطالعات‌افغانستان	۹
مطالعات‌پاکستان	۴
مطالعات‌قطر	۴

پس از حذف موارد مشترک دریافتیم که از ۲۳۸ مقاله تعداد ۶۳ مورد پژوهش مرتبط با همسایگان ایران است (حدود ۲۶ درصد کل مقالات). اگر به این پژوهش‌ها با دقت بیشتری پرداخته شود در می‌یابیم که از میان ۶۳ مقالۀ مرتبط با همسایگان ایران تعداد ۳۸ مورد مرتبط با سیاست‌خارجی آمریکا است. بدین معنا که از ۶۳ پژوهش در مورد همسایگان ایران، حدود ۶۰ درصد مسائل سیاست خارجی همسایگان ایران را از منظرتاثیرگذاری سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان قدرت «چیره‌طلب» بین‌المللی و رابطۀ آن با کشورهای همسایۀ ایران مورد بررسی قرار داده است. در اینجا نیز نوعی تمرکز بر سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان متغیر مستقل دیده می‌شود. همچنین ۳۳ مورد (۵۲ درصد) از پژوهش‌های مرتبط با همسایگان ایران در حوزۀ مطالعات انرژی و ۲۱ مورد (۳۳ درصد) در حوزۀ مطالعات تروریسم قرار دارد.

پس از بررسی داده‌های مرتبط با مطالعات عربستان (جدول شماره ۶)، مطالعات روسیه (جدول شماره ۷)، مطالعات ترکیه (جدول شماره ۸) و مطالعات عراق (جدول شماره ۹) در حوزۀ مطالعات همسایگان ایران در مجموع دریافتیم که علاقه‌مندی پژوهشگران به مطالعۀ همسایگان ایران در چارچوب سیاست خارجی آمریکا در غرب آسیا و با محوریت مطالعات حوزۀ انرژی و مطالعات تروریسم است. در این میان عربستان به دلیل تنش سیاسی-ایدئولوژیک میان دو کشور و نقش آفرینی در سیاست خارجی آمریکا، روسیه به دلیل اتخاذ سیاست نگاه به شرق در سطوح سیاستگذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران و نزدیکی سیاست خارجی دو کشور در چارچوب اتحاد استراتژیک، ترکیه به‌دلیل نقش‌آفرینی در بحران‌های منطقه

و عضویت در ناتو و عراق به‌دلیل اهمیت ژئوپلیتیک برای امنیت ایران بیش از سایر همسایگان مورد اقبال پژوهشی قرار گرفته‌اند. نکتهٔ قابل تأمل فقر نظری و پژوهشی در ارتباط با واکاوی موضوع سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و تاثیر اجرایی شدن آن بر سیاست خارجی همسایگان است. بنا به دلایل نامعلومی این حوزهٔ پژوهشی از سوی پژوهشگران نادیده گرفته شده و کمتر به آن پرداخته شده است.

جدول (٦): داده‌های پژوهش براساس مقالات مرتبط با مطالعات عربستان

حوزهٔ مطالعاتی مسائل عربستان	تعداد مقاله (مجموع ۲۸ مورد از ۲۳۸ مقاله)
مسائل مرتبط با رابطه ایران و عربستان	۱۱
مسائل مرتبط با مطالعات حوزهٔ انرژی (نفت)	۶
مسائل مرتبط با مطالعات تروریسم	۵
مسائل مرتبط با جنگ یمن	۵
مسائل مرتبط با رابطه عربستان و اسرائیل	۱
بررسی شاخص نقش آفرینی ریاض در سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان پیش‌فرض در مقاله	۱۶ مورد از ۲۸ مقاله(۵۷ درصد)

جدول (۷): داده‌های پژوهش براساس مقالات مرتبط با مطالعات روسیه

حوزهٔ مطالعاتی مسائل روسیه	تعداد مقاله (مجموع ۲٦ مورد از ۲۳۸ مقاله)
مسائل مرتبط با رابطه ایران و روسیه	۷
مسائل مرتبط با نقش آفرینی روسیه در بحران سوریه	۶
مسائل مرتبط با مطالعات حوزهٔ انرژی (گاز)	۵
مسائل مرتبط با سیاست خارجی روسیه و ارتباط با اتحادیه اروپا	۴
مسائل مرتبط با رابطه روسیه و اسرائیل	۳
مسائل مرتبط با سیاست خارجی روسیه و سازمان‌های بین‌المللی	۱

در بررسی براساس «جهت‌گیری مطالعاتی» اگر بر مراکز بحرانی و جنگ‌زده که محور موضوعی مهمی در روابط بین‌الملل جهان محسوب می‌شود، متمرکز شویم به جدول داده‌های شماره ۱۰ دست می‌یابیم. سوریه، عراق، اسرائیل(سرزمین‌های اشغالی)، افغانستان و یمن در صدر پژوهش‌های ایرانی قرار دارد که البته تعداد پژوهش‌ها در این حوزه چندان قابل تامل نیست. وقتی بر این پژوهش‌ها متمرکز شویم پس از حذف موارد مشترک در نهایت درمی‌یابیم که از ۴۵ مقالهٔ مرتبط با مناطق بحرانی و جنگ‌زدهٔ جهان ۳۸

مورد یعنی ۸۴ درصد مرتبط با عملکرد سیاست خارجی آمریکا در این بحران‌ها می‌باشد.

جدول (۸): داده‌های پژوهش براساس مقالات مرتبط با مطالعات ترکیه

حوزۀ مطالعاتی مسائل ترکیه	تعداد مقاله (مجموع ۲۱ مورد از ۲۳۸ مقاله)
مسائل مرتبط با نقش آفرینی ترکیه در بحران سوریه	۶
مسائل مرتبط با نقش آفرینی ترکیه درافغانستان	۵
مسائل مرتبط با مطالعات حوزۀ انرژی (نفت و گاز)	۴
مسائل مرتبط با سیاست خارجی ترکیه و ارتباط با اتحادیه اروپا	۳
مسائل مرتبط با رابطه ترکیه و اسرائیل	۳
بررسی شاخص عضویت ترکیه در ناتو به‌عنوان یک عنصر موثر در سیاست خارجی ترکیه	۱۸ مورد از ۲۱ مقاله (۸۵ درصد)

جدول (۹): داده‌های پژوهش براساس مقالات مرتبط با مطالعات عراق

حوزۀ مطالعاتی مسائل عراق	تعداد مقاله (مجموع ۱۸ مورد از ۲۳۸ مقاله)
مسائل مرتبط با مطالعات تروریسم	۸
مسائل مرتبط با مطالعات حوزۀ انرژی(نفت)	۵
مسائل مرتبط با ژئوپلیتیک	۵
بررسی شاخص حضور نظامی آمریکا در عراق به‌عنوان یک عامل موثر بر سیاست خارجی	۱۸ مورد از ۱۸ مقاله(۱۰۰ درصد)

جدول (۱۰): داده‌های پژوهش براساس جهت‌گیری مطالعاتی با محوریت مراکز بحرانی و جنگ‌زده

حوزۀ مطالعاتی مراکز بحرانی و جنگ‌زده	تعداد مقاله
سوریه	۲۱
عراق	۱۸
اسرائیل (سرزمین‌های اشغالی)	۱۱
افغانستان	۹
یمن	۵

با بررسی دقیق این مقالات در می‌یابیم که ۲۱ مورد (۴۶ درصد) مرتبط با مطالعات تروریسم و ۶ مورد (۱۳ درصد) مرتبط با مطالعات صلح است. این اعداد به این معناست که در حوزهٔ مطالعات مراکز بحرانی و جنگ‌زده پژوهشگران ایرانی علاقمند به تفسیر وضعیت موجود براساس مطالعات تروریسم و با تکیه بر سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان متغیر مستقل موثر بوده و کمتر به بررسی راهکارهای عملی پایان بحران و نیل به صلح در این مناطق توجه داشته‌اند. در ۶ مورد که راهکارهایی برای نیل به صلح در نظر گرفته شده نیز تکیه بر نقش سازمان‌های بین‌المللی در ایجاد صلح موقت در قالب آتش بس، کنفرانس‌های صلح و توافقات میان گروه‌های درگیر اولویت داده شده است.

در مطالعات سوریه(۲۱ مورد) تمام موارد مرتبط با مطالعات پساداعش و مرتبط با سیاست‌خارجی سایر کشورها بویژه آمریکا، عربستان، قطر، روسیه، ترکیه و اسرائیل در قبال سوریه در دوران پساداعش است. در اینجا نیز مانند مطالعات همسایگان ایران، فقرپژوهشی در مورد روابط و سیاست خارجی ایران وجود دارد و مقاله‌ای که مستقل به موضوع رابطه‌ی ایران و سوریه در دوران جنگ با داعش و پساداعش و یا تاثیر اجرایی شدن سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال سوریه و اسرائیل پرداخته باشد در این ۲۱ مقاله یافت نشد. در مطالعات اسرائیل(۱۱ مورد) ۶ مورد مرتبط با سیاست دفاعی-خارجی اسرائیل در بحران سوریه و ۵ مورد در ارتباط با روابط اسرائیل و کشورهای خاورمیانه است. که نشان می‌دهد سیاست داخلی اسرائیل، عملکرد اسرائیل در قبال فلسطین، روابط اسرائیل با آمریکا و اتحادیه اروپا و سایر موارد مرتبط با سیاست خارجی اسرائیل در صدر علاقه‌مندی پژوهشگران مطالعات اسرائیل قرار ندارد و پژوهشگران این حوزه بیشتر بر موضوع نقش‌آفرینی اسرائیل در بحران سوریه و همچنین توسعهٔ روابط اسرائیل با کشورهای منطقه متمرکز هستند. در مطالعات افغانستان (۹ مورد) به نقش آمریکا، ناتو، عربستان و پاکستان در منازعات مرتبط پرداخته شده و بازهم خلا پژوهشی در ارتباط با سیاست خارجی ایران در افغانستان وجود دارد. در مورد مطالعات یمن نیز وضعیت مشابهی وجود دارد و تمرکز بر سیاست خارجی-نظامی عربستان است. در مجموع دریافتیم در حوزهٔ مطالعاتی مرتبط با مراکز بحران و جنگ شامل افغانستان، عراق، یمن، سرزمین‌های اشغالی و سوریه پژوهشگران به نقش و جایگاه سیاست خارجی ایران (مثبت یا منفی) بی‌توجه هستند و نوعی سکوت پژوهشی دیده می‌شود.

در بررسی براساس «جهت‌گیری مطالعاتی» اگر بر منطقهٔ شرق آسیا متمرکز شویم به جدول داده‌های شماره۱۱ دست می‌یابیم.

جدول (۱۱): داده‌های پژوهش براساس جهت‌گیری مطالعاتی با محوریت منطقهٔ شرق آسیا

حوزهٔ مطالعاتی منطقهٔ شرق آسیا	تعداد مقاله
چین	۳۵
شبه‌جزیرهٔ کره	۱

با نگاه دقیق‌تر به این پژوهش‌ها در می‌یابیم که از ۳۵ مورد مطالعاتی مرتبط با چین ۳۲ مورد مربوط به "روابط چین و آمریکا" و ۳ مورد مرتبط با "روابط چین و ایران" است. این داده‌ها نشان می‌دهد پژوهشگران ایرانی به مسائل شرق آسیا نیز از منظر اهمیت آن در رقابت چین و آمریکا اولویت پژوهشی داده‌اند و در این میان فقر پژوهشی در مورد روابط میان ایران و چین علیرغم اهمیت آن برای دکترین نگاه به شرق در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران وجود دارد. همچنین از ۳۲ مورد مطالعاتی مرتبط با روابط چین و آمریکا ۲۸ مورد مرتبط با مطالعات اقتصادی با رویکرد تنش اقتصادی میان چین و آمریکا و چهار مورد مرتبط با نقش چین در اقتصاد آمریکا می‌باشد.

در بررسی براساس سایر حوزه‌های "جهت‌گیری مطالعاتی" اگر بر قارهٔ آفریقا متمرکز شویم در می‌یابیم که از ۲۳۸ پژوهش، ۲ مورد مطالعاتی در مورد مصر وجود دارد. همچنین در مورد مطالعات آمریکای لاتین نیز صرفا یک مقاله براساس رویکردهای سیاست‌خارجی آمریکا در آمریکای لاتین یافته شد. در حوزهٔ مطالعاتی اروپا، ۲۲ مورد مطالعات حوزهٔ اتحادیهٔ اروپایی و نیز ۱ مورد مطالعه در حوزهٔ سیاست‌خارجی فرانسه وجود دارد. همچنین در حوزهٔ مطالعاتی پیمان‌های بین‌المللی نیز ۳ مورد مطالعاتی در ارتباط با ناتو و همچنین ۲ مورد مطالعاتی در مورد پیمان شانگهای یافت شد.

ج. جهت‌گیری الگووارهای

در بررسی مقالات براساس "جهت‌گیری پارادایمی علمی" براساس ۶ الگووارهٔ مرسوم شامل واقع‌گرایی، لیبرالیسم، سازه‌انگاری، مکتب‌انگلیسی، مارکسیسم و جامعه‌شناسی تاریخی نتایج جدول شماره ۱۲ بدست آمد. تحلیل این داده‌ها نشان می‌دهد که پژوهشگران ایرانی مفاهیم واقعگرایی و لیبرالیسم را مناسب‌تر در جهت تفسیر، توجیه و آینده‌پژوهی وقایع بین‌الملل لحاظ می‌نمایند. در مورد چرایی عدم تمایل به تفسیر وقایع بین‌الملل در چارچوب مکاتب انگلیسی، مارکسیسم و جامعه‌شناسی تاریخی می‌بایست طی پژوهشی دیگر و از طریق مصاحبه با اساتید و پژوهشگران موضوع مورد بررسی قرار گیرد.

جدول (۱۲): داده‌های پژوهش براساس جهت‌گیری پارادایمی

الگوواره علمی	تعداد مقاله	درصد
واقع‌گرایی	۱۱۶	۴۹
لیبرالیسم	۷۴	۳۱
سازه‌انگاری	۴۶	۱۹,۲
مکتب‌انگلیسی	۱	۰,۴
مارکسیسم	۱	۰,۴
جامعه‌شناسی‌تاریخی	۰	۰

د. مشارکت دانشگاه‌های کشور در تولید ادبیات علمی روابط بین‌الملل

در بررسی مقالات انتخابی در این پژوهش، دریافتیم که نویسندگان مسئول تدوین ۲۳۸ مقالهٔ مزبور در ۵۴ دانشگاه و مرکز پژوهشی کشور اشتغال به کار یا تحصیل داشته‌اند که براین اساس داده‌های جدول شماره ۱۳ به‌دست آمد.

جدول (۱۳): داده‌های پژوهش براساس محل اشتغال یا تحصیل نویسندهٔ مسئول مقاله

نام دانشگاه/مرکز پژوهشی	تعداد مقاله (براساس محل اشتغال مسئول مقاله)
دانشگاه‌آزاداسلامی (۲۴ واحد دانشگاهی)	۵۴
دانشگاه تهران	۲۷
دانشگاه علامه‌طباطبائی	۲۶
دانشگاه اصفهان	۱۶
دانشگاه‌گیلان	۱۱
دانشگاه شهیدبهشتی	۱۱
دانشکده وزارت‌خارجه	۹
دانشگاه امام‌خمینی(ره)	۹
دانشگاه شیراز	۷
دانشگاه پیام‌نور(۶ واحد دانشگاهی)	۷
دانشگاه فردوسی	۶
سایردانشگاه‌ها (۴۳ مرکز)	۵۵

همچنین یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که ۷۰ درصد مقالات بررسی شده، مستخرج از

پایان‌نامه‌های دانشجویی مقاطع دکتری و کارشناسی ارشد هستند (۱۶۸ مورد از ۲۳۸ مقاله). دراینجا دو سوال مطرح می‌شود؛ نخست این که اگر اجبار در مورد چاپ مقالات برای کسب مدرک تحصیلی و پذیرش در مقاطع تکمیلی توسط دانشجویان وجود نداشته باشد، وضعیت تولید ادبیات علمی روابط بین‌الملل حداقل از نظر کمیّت چگونه خواهد بود؟ دوم اینکه مقالات مستخرج از پایان‌نامه‌ها تا چه میزان دارای تاثیر بر روند تقویت فرآیند تولید علم روابط بین‌الملل در کشور هستند؟ این سئوالات نیز در پژوهش آتی در همین حوزه در دست بررسی است و در آینده نتایج آن منتشر خواهد شد.

۴. جهت‌گیری روش‌شناسی

از منظر جهت‌گیری روش‌شناسی که آیا مقالات مورد پژوهش رویکرد کمّی یا کیفی دارند یافته‌ها و بررسی‌های این پژوهش نشان می‌دهد تمام ۲۳۸ مقالهٔ مورد بررسی رویکرد کیفی داشته و در روش کیفی نیز رویکرد ۱۹۸ مقاله توصیفی-تحلیلی است. تقریبا می‌توان ادعا کرد برقراری رابطه‌ی علّی میان دو یا چند متغیر به عنوان روش توصیفی-تحلیلی در نظر گرفته شده است و ۸۳ درصد مقالات مورد بررسی صرف برقراری این رابطه و تلاش برای اثبات آن را روش پژوهش دانسته‌اند.

۵. جهت‌گیری معرفت‌شناسی

از منظر جهت‌گیری معرفت‌شناسی آن‌چنان که مرسوم است چهار رویکرد پوزیتیویسم، آنتی‌پوزیتیویسم، پساپوزیتیویسم و غیرپوزیتیویسم در مقالات مزبور مورد بررسی قرار گرفت. نکتهٔ قابل توجه آن است که در مقالات رسما به رویکرد معرفت‌شناسی پژوهش اشاره نشده است. اما با بررسی مفاهیم مرتبط و متضمن جهت‌گیری معرفت‌شناسی دریافتیم که رویکرد تمام ۲۳۸ مقاله پیروی از مفاهیم پوزیتیویسم است. جهت اطمینان این آزمایش را با روش برهان خلف نیز تکرار کردیم و دریافتیم که هیچ مقاله‌ای از مفاهیم و ادعاهای ضد پوزیتیویسم یا پساپوزیتیویسم و یا غیرپوزیتیویسم استفاده نکرده است. در مجموع نوعی بلاتکلیفی یا عدم توجه به موضوع جهت‌گیری معرفت‌شناسی در مقالات قابل رویت است که آن را می‌توان نتیجهٔ بدیهی دانستن استفاده از رویکرد معرفت‌شناسی پوزیتیویسم دانست (که البته این ادعا نیازمند بررسی در پژوهش‌های آتی در قالب مصاحبه با اساتید و پژوهشگران است).

۶. نتایج نهایی پژوهش

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که از منظر جهت‌گیری مطالعاتی بخش قابل اعتنایی از مقالات تحت‌تأثیر

سیاست‌خارجی و عملکرد بین‌المللی چیره‌طلبانهٔ آمریکا(هژمونی) قرار دارد. حتی در مورد مطالعات همسایگان ایران یا منطقهٔ شرق آسیا یا مناطق بحران‌زده، علاقه‌مندی پژوهشگران ایرانی به بررسی متغیرهای مرتبط با سیاست خارجی آمریکا است. به همین دلیل از بعد جهت‌گیری مطالعاتی در پژوهش‌های ایرانی روابط بین‌الملل نوعی آمریکایی‌زدگی دیده می‌شود که می‌تواند ریشه در عملکرد وسیع آمریکا در جهان امروز به‌عنوان یک قدرت چیره‌طلب داشته باشد. شاید به‌کارگیری پارادایم‌های واقع‌گرایی و لیبرالیسم در ۸۰ درصد مقالات نیز به بررسی عملکرد سیاست خارجی آمریکا مرتبط باشد که این دو پارادایم بیش از سایر مکاتب برای تبیین و تفسیر آن مناسب دانسته می‌شود.

اما چند نکتهٔ مهم در مورد مقالات ایرانی روابط بین‌الملل باید مورد توجه قرار بگیرد.

نکتهٔ اول فقر پژوهشی در مورد سیاست خارجی و روابط بین‌الملل مرتبط با کشورهایی است که این روزها به‌دلیل دکترین و رویکرد سیاست‌خارجی برای دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران اهمیت دارد. مانند چین، روسیه و همسایگان بحران زده‌ی ایران مانند افغانستان، سوریه، یمن و عراق.

نکتهٔ دوم عدم توجه به رویکردهای روش‌شناسی کمّی و تمرکز بیش از حد بر روش توصیفی-تحلیلی است. فقدان توجه به تکثر روش پژوهش در نهایت منجر به رواج پژوهش‌های فاقد روش شده است که برای اقناع علمی مجلات پژوهشی از عنوان روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده است.

نکتهٔ سوم حجم مقالات مستخرج از پایان نامه هاست که نشان می‌دهد این مقالات و نتایج پژوهش حاضر به نوعی ویترینی از وضعیت رساله‌ها و پایان‌نامه‌ها در سراسر کشور است. یعنی تمام یافته‌های ما شامل آمریکازدگی در حوزهٔ مطالعاتی، عدم تکثر روش پژوهش، عدم توجه به مفاهیم و رویکردهای معرفت‌شناسی و تمرکز بر مطالعات موردی با رویکرد سیاست‌خارجی، فقر در پژوهش‌های نظری محض و... همگی مشکلات جامعهٔ دانشگاهی ایران است که باید برای رفع آن برنامه‌ریزی جامع و یکپارچه داشت. بدین معنا که با توجه به حجم بالای مقالات مستخرج از پایان‌نامه‌ها اگر این مشکلات در تدوین رساله ها مرتفع و روند آموزشی منجر به اتمام رساله اصلاح شود، مقالات منتشر شده نیز از این جهت اصلاح می گردند.

٦. گزاره‌های تأیید شدهٔ حاصل از پژوهش

براساس داده‌های پژوهش به گزاره‌های تأیید شدهٔ ذیل دست یافتیم:

۱. پژوهش‌های روابط بین‌الملل ایرانی از نیازمندی‌های سیاست خارجی و منافع ملی مد نظر

سیاستگذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران تاثیر نمی‌پذیرند.

۲. پژوهش‌های روابط بین‌الملل ایرانی در انتخاب موضوعات اصلی و روند پژوهش از سیاست خارجی دولت‌های آمریکا تاثیر پذیرفته و این تاثیرپذیری ارتباطی به روابط میان دولت‌های ایران و آمریکا نداشته و مرتبط با عملکرد وسیع و چیره‌طلبانهٔ آمریکا در جهان معاصر است.

۳. پژوهش‌های روابط بین‌الملل ایرانی به دنبال ایجاد نظریات بومی یا افزودن عمق یا وسعت دید در نظریات موجود روابط بین‌الملل نبوده و رسالت خود را مطالعات موردی سیاست‌خارجی معاصر در چارچوب نظریات موجود می‌دانند.

۴. پژوهش‌های روابط بین‌الملل ایرانی دارای مشکل عدم توجه به حوزه‌های روش پژوهش و معرفت‌شناسی هستند.

۵. در فرایند تولید ادبیات علمی روابط بین‌الملل دانشگاه‌های سراسر کشور مشارکت داشته و هیچ دانشکده یا دانشگاهی در وضعیت فعلی موتور پیشران دانش روابط بین‌الملل محسوب نمی‌شود.

پیوست (۱): لیست مجلات (به ترتیب حروف الفباء)

	نام مجله	نوع مجله	محل انتشار
۱	پژوهشنامه علوم سیاسی	فصلنامه	انجمن علوم سیاسی ایران
۲	پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل	دو فصلنامه	دانشگاه فردوسی- مشهد
۳	پژوهش‌های بین‌الملل	فصلنامه	انجمن ایرانی روابط بین‌الملل
۴	پژوهش‌های راهبردی سیاست	فصلنامه	دانشگاه علامه طباطبائی
۵	پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی	فصلنامه	دانشگاه آزاد اسلامی-واحد تاکستان
۶	تحقیقات سیاسی و بین‌المللی	فصلنامه	دانشگاه آزاد اسلامی-واحد شهرضا
۷	جستارهای سیاسی معاصر	فصلنامه	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۸	دانش سیاسی	دو فصلنامه	دانشگاه امام صادق(ع)
۹	راهبرد	فصلنامه	پژوهشکدهٔ تحقیقات راهبردی-مجمع تشخیص مصلحت نظام
۱۰	روابط خارجی	فصلنامه	پژوهشکدهٔ تحقیقات راهبردی-مجمع تشخیص مصلحت نظام
۱۱	رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی	فصلنامه	دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی
۱۲	ژئوپلیتیک	فصلنامه	انجمن ژئوپلیتیک ایران
۱۳	سیاست	فصلنامه	دانشکدهٔ حقوق و علوم‌سیاسی دانشگاه تهران
۱۴	سیاست جهانی	فصلنامه	دانشگاه گیلان
۱۵	سیاست خارجی	فصلنامه	دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی- وزارت خارجه
۱۶	سیاست و روابط بین‌الملل	دو فصلنامه	دانشگاه مازندران
۱۷	مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل	فصلنامه	دانشگاه رازی- کرمانشاه
۱۸	مطالعات انقلاب اسلامی	فصلنامه	دانشگاه معارف اسلامی
۱۹	مطالعات بین‌المللی	فصلنامه	انجمن علمی مطالعات صلح ایران
۲۰	مطالعات راهبردی	فصلنامه	پژوهشکده مطالعات راهبردی
۲۱	مطالعات روابط بین‌الملل	فصلنامه	دانشگاه آزاد اسلامی-واحد تهران مرکزی
۲۲	مطالعات سیاسی جهان اسلام	فصلنامه	دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره)-قزوین

منابع

Alker, H. R. & Biersteker, T. J. (1984). The Dialectics of World Order: Notes for a Future Archeologist of International Savoir Faire, *International Studies Quarterly*, *28*(2), 121-142.

Chong, A. & Hamilton-Hart, N. (2009). Teaching International Relations in Southeast Asia:

Historical Memory, Academic Context, and Politics–an Introduction, *International Relations in Southeast Asia*, *9*(1), 1-18.
Friedrichs, J. (2004). *European Approaches to International relations Theory: a House with many Mansions*, London: Routledge.
Grosser, A. (1956). Letude des Relations Internationals, Specialite americaine?, *Revue Francaise de Science Politique*, *6*(3), 634-651.
Hadiwinata, B. S. (2009). International Relations in Indonesia: Historical Legacy, Political Intrusion, and Commercialization, *International Relations of the Asia Pacific*, *9*(1), 55-81.
Holsti, K. J. (1985). *The Dividing Discipline: Hegemony and Diversity in International Theory*, London: Routledge.
Jordan, R.; Maliniak, D.; Oakes, A.; Peterson, S. & Tierney, M. J. (2009). *One Discipline or Many? TRIP Survey of IR Faculty in Ten Countries*, Virginia: The College of William and Mary.
Makarychev, A. & Morozov, V. (2013). Is 'Non-Western Theory' Possible? The Idea of Multipolarity and The Trap of Epistemological Relativism in Russian IR, *International Studies Review*, *15*(3), 328-350.
Maliniak, D.; Oakes, A.; Peterson, S. & Tierney, M. J. (2011). IR in USA Academy, *International Studies Quarterly*, *55*(2), 437-464.
Maliniak, D.; Long, J. D.; Peterson, S. & Tierney, M. J. (2018). The Global Study of International Relations: Hegemony, Diversity or Insularity, *Security Studies*, *27*(3), 448-484.
Waever, O. (1998). The Sociology of Not So International Discipline: American and European Developments in IR, *International Organization*, *52*(4), 687-727.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.76900.1287
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۰۳/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۳

راهبردهای سیاست خارجی در وضعیت انطباق سیستمی؛ منطقه خلیج فارس

محمدرضا فرجی[۱]

چکیده

یکی از راهبردهای بازیگران به‌ویژه بازیگران کوچک سلسله مراتب قدرت در وضعیت آشوب‌گونه سیستم بین‌الملل انطباق رفتاری و سیستمی آن‌ها با محیط پیرامونی خود می‌باشد. به عبارتی از آنجایی که در محیط آنارشیک‌گونه سیستم بین‌الملل رقابت بسیاری برای دستیابی به منابع محدود بین بازیگران سیستم جریان دارد که این رقابت نهایتاً منجر به کشمکش و وضعیت‌هایی در سیستم می‌شود که در آن بازیگر ضعیف توان تغییر و تحولات محیطی نداشته و یا محذورات بازیگر بسیار بیشتر از مقدورات آن می‌باشد و در این شرایط بازیگر با هدف جلوگیری از هدر رفتن توان خود در سلسله مراتب قدرت، متمایل به انطباق الگوهای رفتاری خود با شرایط موجود می‌گردد. بنابراین پژوهش با تمرکز بر مکانیسم انطباق در سیاست خارجی و با روش توصیفی- تحلیلی سعی در تبیین راهبردهای سیاست خارجی بازیگران منطقه خلیج فارس دارد. ماحصل پژوهش اشاره به این دارد که محدودیت‌های محیطی، بازیگران را به سمت راهبردهای انطباقی سوق می‌دهد و بازیگران منطقه خلیج فارس نیز در مواجه با محدودیت‌های پیرامونی با توجه به مقدورات و آرمان‌های خود سه نوع انطباق خلاق (بازیگران میانی عمل‌گرا)، فعال (قطب‌های قدرت) و منفعل (بازیگران ضعیف) را اتخاذ می‌کنند.

واژه‌های کلیدی: انطباق، خلیج فارس، راهبرد، سیاست خارجی، نظریه سیستمی.

۱- استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه اردکان (m.faraji@ardakan.ac.ir).
کد ارکید: https://orcid.org/0000-0002-9631-0534

Foreign Policy Strategies in the situation of Systemic Adaptation: Persian Gulf Region

Mohammad Reza Faraji[1]

Abstract

One of the strategies of actors, especially small actors in the hierarchy of power in the turbulent situation of the international system, is their behavioral and systemic adaptation to their environment. In other words since in the anarchic environment of the international system, there is a lot of competition for obtain limited resources between the actors of the system, and this competition ultimately leads to conflict and situations in the system in which the weak actor unable to change environmental , or the actor's limitations more than its capabilities, and in this situation, the actor tends to adapt his behavioral patterns to the existing conditions in order to avoid wasting his power in the hierarchy of power. Therefore, the research, by focusing on the adaptation mechanism in foreign policy and using a descriptive-analytical approach, tries to explain the foreign policy strategies of the actors of the Persian Gulf region. The result of the present study indicates that environmental constraints lead actors to adaptive strategies and actors in the Persian Gulf region in the face of environmental constraints according to their capabilities and ideals, adopted three types of creative (Pragmatic middle actors), active (Poles of power) and passive (Weak actors) adaptation.

Key Words: Adaptation, Persian Gulf, strategy, foreign policy, systemic theory.

1- Assistant Professor of International Relations, Ardakan University, Ardakan, Iran.
Email: m.faraji@ardakan.ac.ir

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

مقدمه

اصولاً پاسخ بشر به وقوع تغییرات در محیط پیرامونی خود انطباق با تغییرات موجود می‌باشد. یکی از مهم‌ترین مسائل در سیستم آنارشیک بین‌الملل، توانایی انطباق بازیگران با شرایط متحول محیطی می‌باشد (Simpson, 2013, p.2). جیمز روزنا که مفهوم انطباق را در سیاست خارجی مطرح کرد، آن را به عنوان اقدامی برای حفظ و محافظت از ساختارهای اجتماعی و خصوصیات دولت و موجودیت آن می‌داند. بنابراین، انطباق که از طریق مکانیسم بازخوران محقق می‌شود یک نیاز کلیدی بازیگر برای مواجه با وضعیت عدم قطعیت در شرایط پیچیدگی محیطی می‌باشد (Muccini, Sharaf & Weyns, 2016, p.1). از آنجایی که در وضعیت پیچیدگی، بازیگران سیستم بین‌الملل با عدم قطعیت و تغییر شرایط در دستیابی به اهداف خود مواجه می‌شوند، مدیریت رفتارهای فوری، انعطاف‌پذیری و تحمل‌پذیری در برابر تهدیدات بسیار اهمیت می‌یابد. بر این اساس خودسازمان‌دهی تبدیل به یک اصل اساسی در سیستم و محیط‌های پیچیده می‌شود. در این وضعیت، از آنجایی که رفتار بازیگر از یک وضعیت تصادفی یا بی‌ثباتی آغاز می‌شود، از طریق انطباق رفتارشان با شرایط موجود به گونه‌ای که راهبردشان به عنوان یک کل، ثبات و پایداری را حفظ کند، الگوهای رفتاری خود را سامان می‌دهند.

سیستم منطقه‌ای خلیج فارس نیز به عنوان یک زیرسیستم مهم منطقه‌ای خاورمیانه بسیار از تحولات سیستم بین‌الملل متأثر گردیده است. بر این اساس، اصل عدم‌قطعیت و وابستگی حساس به شرایط اولیه مسائل منطقه، بسیار در اهداف و راهبردهای بازیگران منطقه نقش‌آفرینی می‌کنند. با توجه به دینامیک‌های داخلی منطقه و حضور بازیگران مختلف در منطقه و همچنین سلسله مراتب قدرت بازیگران منطقه، راهبردهای بازیگران نیز متفاوت می‌باشد اما بر اساس جایگاه آن‌ها در سلسله مراتب قدرت جهانی، انطباق سیاست خارجی تبدیل به یک اصل راهبردی در سیاست خارجی بازیگران منطقه گردیده است که الزامات خود را بر بازیگران منطقه تحمیل می‌کند، البته با توجه به جایگاه بازیگران منطقه نوع انطباق بازیگران متفاوت می‌باشد. در اینجا، این سوال مطرح می‌باشد که سیاست خارجی انطباقی چه الزاماتی را بر الگوهای رفتاری بازیگران سیستم بین‌الملل از جمله بازیگران سیستم منطقه‌ای خلیج فارس تحمیل می‌کند؟ بنابراین، پژوهش سعی در تبیین یک مسئله کلان الزامات سیاست خارجی انطباقی بازیگران و یک مسئله جزئی راهبردهای انطباقی بازیگران منطقه خلیج فارس دارد. قابل ذکر می‌باشد که در حوزه خلیج فارس مطالعات بسیاری صورت گرفته است ولی تعداد بسیار اندکی متمرکز بر سیاست خارجی بازیگران منطقه از منظر سیستمی می‌باشند و با رویکرد انطباقی نیز به تبیین سیاست خارجی بازیگران منطقه پرداخته نشده است. به‌طور کلی

سه دسته از آثار در رابطه با منطقه خلیج فارس صورت گرفته است. دسته اول از منظر تاریخی به بررسی خلیج فارس پرداخته‌اند (Potter, 2009; Wilson, 2012; Daryaee, 2003) و رویکرد تاریخی با نگاه به تاریخ قدرت‌های بزرگ (Busch, 1967; Fain, 2008; Yetiv, 2008; Kent, 2005; Miglietta, 2015) در این منطقه دارند. دسته دوم به بررسی روابط دوجانبه یا چندجانبه بازیگران پرداخته (Marschall, 2003; Hashemi & Postel, 2018; Gause, 2009) و دسته سوم آثار از منظر سیستمی و با رویکرد کلاسیک سعی در تبیین منطقه دارند (Kamrava ,2011; Kaim, 2016; Mossalanejad, 2016; Barzegar, 2010). پژوهش حاضر به منظور دستیابی به هدف اصلی، ضمن یاری گرفتن از ادبیات موجود در حوزه انطباق (Smit & Wandel, 2006; Keskitalo, 2004; Smit & Pilifosova, 2003; Felgenhauer, 2013; Yohe, Kirshen & Knee, 2010; de Bruin, 2011) و سیاست خارجی انطباقی (Rosenau, 1970; Petersen, 1977; Goldmann,20; Ghasemi, 2015; Rosenau, Czempiel & Smith, 1992)، سعی در تبیین سیاست خارجی بازیگران حوضه خلیج فارس با تمرکز بر مفهوم انطباق دارد. اصولاً، سیاست خارجی انطباقی مبتنی بر یک سری از مفروضات می‌باشد. اولین مفروض در سیاست خارجی انطباقی بازیگران، مربوط به عقلانیت بازیگران می‌باشد، که مبتنی بر این پیش فرض می‌باشد که بازیگران در یک محیط آسیب پذیر بر اساس عقلانیت محدود به دنبال دستیابی و انتخاب گزینه مناسب با توجه به محدودیت‌ها و فرصت‌های محیطی می‌باشند. دومین مفروض در سیاست خارجی انطباقی با توجه به این اصل که انطباق اقدام بازیگر با هدف حفظ موازنه بین نیازها و منافع و الزامات ناشی از محیط سیاسی ملی و بین‌المللی است (Grzywacz, 2015, p.240)، مبتنی بر عنصر توانایی بازیگر در تأثیر و نفوذ بر محیط پیرامونی خود می‌باشد. بر این اساس در سیاست خارجی انطباقی تحلیل بر روی دو جنبه از عملکرد بازیگر متمرکز می‌شود، محیطی که در آن اقدام می‌کند و فرایند شناسایی فرصت‌های انطباقی در محیط متحول پیرامونی (Grzywacz, 2015, p.241). مفروض سوم، سیاست خارجی انطباقی در این است که سیاست فقط وابسته به تغییرات و سنجش های متنوع قابل فهم نیست، بلکه بر فاکتورهایی مانند سیستم سیاسی، فرهنگ سیاسی، هویت ملی و استرتژیک یا مدل اقتصادی و توسعه‌ای نیز بستگی دارد. مفروض چهارم؛ راجع به محتوای سیاست خارجی می‌باشد که با توجه به مفهوم انطباق، نقش و جایگاه دولت در سیستم بین‌الملل، موقعیت ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی، ژئوکالچری و نقش نهادهای دخیل در تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی، محتوای سیاست خارجی شکل می یابد. مفروض پنجم؛ در مورد نحوه انطباق بازیگر با شرایط محیطی است و عنوان می گردد که انطباق در محیط از پایین به بالا اتفاق می‌افتد نه از بالا به پایین با

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

توجه به این مفروض بازیگران معمولاً با شرایط متحول محیطی از طریق فرایند یادگیری، منطبق می‌شوند. مفروض بعدی در مورد رفتار انطباقی بازیگران می‌باشد که با توجه به مقدورات و محذورات محیطی، بازیگران در مواجه با پدیده‌های موجود در حوزه سیاست خارجی چهار نوع رفتار انطباقی؛ غلبه‌ای، موازنه‌ای، رضایتی و انزوایی از خود بروز می‌دهند (Petersen, 1977).

با توجه به این مفروضات، در پاسخ به پرسش اصلی این فرضیه مطرح می‌باشد که بازیگران در شرایط متحول محیطی در مواجه با تغییرات ایجاد شده در محیط‌های داخلی و پیرامونی خود به سمت انطباق رفتار خود با شرایط موجود گام می‌نهند و انطباق سیستمی و رفتاری تبدیل به مهم‌ترین کارویژه بازیگران در چنین محیط‌هایی می‌شود که ناشی از وجود مکانیزم بازخوران می‌باشد، نوع تهدیدات محیطی نیز تأثیر عمیقی بر راهبردهای بازیگران دارد و فهم این تهدیدات نیز در انطباق بازیگران با شرایط بسیار حائز اهمیت است. بر این اساس، سیستم منطقه‌ای خلیج فارس به عنوان یک سیستم مبتنی بر بازخوران در وضعیت پیچیده سیستم بین‌الملل می‌باشد. بنابراین، بازیگران منطقه خلیج فارس در سیستم منطقه‌ای خلیج فارس، سعی در انطباق رفتار خود با شرایط موجود دارند و در حالت کلی دو نوع انطباق سیستمی و رفتاری را تجربه می‌کنند. انطباق سیستمی مربوط به محدودیت‌های محیطی و انطباق رفتاری مربوط به مکانیسم کنترلی موجود می‌باشد، که همزمان بازیگران خلیج فارس درگیر در چندین مکانیسم کنترلی می‌باشند. محدودیت‌های محیطی و سیستمی، بازیگران خلیج فارس را به سمت سیاست‌های انطباقی از نوع محافظتی سوق می‌دهند. انطباقات رفتاری نیز مبتنی بر توان و مدیریت توان بازیگران در محیط‌های مختلف، از ناحیه بازیگران منطقه خلیج فارس صورت می‌گیرد. سرجمع محدودیت‌های محیطی با مقدورات بازیگران در سیستم منطقه‌ای خلیج فارس، بازیگران را به سمت انطباقات فعال، خلاق و منفعل سوق می‌دهد.

انطباق و سیاست خارجی انطباقی

اصولاً، انطباق به‌عنوان فرایند سازگاری و اتخاذ راهبرد مناسب با شرایط متحول محیطی و دستیابی به اهداف بازیگر شناخته می‌شود. سه عنصر اصلی از این تعریف ناشی می‌شود: اول؛ انطباق یک فرایند مداوم است. دوم؛ بین انطباق و شرایط بازیگران در سیستم ارتباط وجود دارد. سوم؛ شرایط محیطی مبهم و پیچیده است (Ferreira, Li & Serra, 2008, p.14). بنابراین در سیاست خارجی انطباقی فرض بر این است که بازیگران در یک محیط آسیب‌پذیر ادامه حیات می‌دهند. به عبارتی ریشه سیاست خارجی انطباقی

در وجود محیط آنارشی‌گونه سیستم بین‌الملل و آسیب‌پذیری‌های بازیگران در این محیط آنارشی‌گونه و تغییرات مداوم این محیط بر اساس عنصر قدرت و وابستگی و حساسیت راهبردهای بازیگران به این تحولات محیطی قرار دارد. بعلاوه، سیاست خارجی انطباقی بیان‌گر محدود بودن منابع در دسترس در حوزه راهبردهای سیاست خارجی و وابستگی این منابع به عنصر قدرت و جایگاه بازیگران و همچنین وجود منازعه دائمی برای دستیابی به این منابع محدود می‌باشد. بنابراین، راهبردهای انطباقی مبتنی بر حساسیت بازیگران به تحولات محیطی و توانایی انطباقی آن‌ها می‌باشد. بر این اساس حساسیت (Adger, 2003, p.32)، آسیب پذیری، انعطاف پذیری (تاب آوری) و سازگاری عناصر سیستم‌های انطباقی پیچیده می‌باشند.

اصولاً انعطاف، مربوط به پاسخ به عدم قطعیت از طریق انطباق پذیری و سازگاری در بستر ثبات می‌باشد. انطباق می تواند منجر به بازگشت به حالت قبلی تعادل یا گذار به حالت جایگزین گردد (Salata & Yiannakou, 2020, p.3). باید عنوان گردد که هر چند، انطباق و تکامل اغلب به جای یکدیگر به کار می‌روند (Ioannides, 2008, pp.1-17) اما این دو اصطلاح متفاوت از یکدیگر می‌باشند. در اصطلاح کلی، تکامل به معنای فرایند تدریجی و انباشتی تغییر است که از درون سیستم ناشی می‌شود (Smith & Holler, 2018, p.1). ظرفیت انطباقی، عبارت است از توانایی سیستم در انطباق با تحولات محیطی در کاهش اثرات مخرب محیطی یا بهره بردن از برتری محیطی می‌باشد (Smith, Huq & Klein, 2003, p.2). رویکرد تکاملی قادر در پاسخ به این مسئله که چگونه منابع در یک زمان با توجه به شرایط و ملزومات بین‌المللی بر یک هدف خاصی متمرکز می‌شود، نمی‌باشد. بلکه بیشتر بر چگونگی و چرایی ایجاد تغییرات در یک فرایند تاریخی و تأثیر این تغییرات بر سیاست خارجی تاکید می‌کنند. بنابراین، تکامل اجتماعی یک فرایند کشف و نه کاربرد تفکر عقلانی واستراتژیک برای جستجو و پیاده‌سازی نتایج عملی می‌باشد. فرایندهای تکاملی کنترل نشده، بدون جهت، ناخودآگاه، غیرسازمان یافته و بدون طرح و برنامه است؛ این فرایندها ناشی از عملکرد بازیگرانی می‌باشد که بدون انجام اقدام خاصی ادراک می‌کنند، که ترکیب معینی از اقدامات، نتایج مثبتی برای آن‌ها در بر دارد (Kennedy, 2008, p.74).

به‌طور کلی، مفهوم انطباق در سیستم‌های خود سازمانده بدان معنی است که با گذشت زمان عناصر سیستم به نوعی یاد می‌گیرند که چگونه در محیط خود عمل کنند. چیزی که آن‌ها می‌آموزند، استراتژی‌های جدید رفتاری است. در سیستم‌های انسانی، راهبردهایی را می‌توان، به عنوان انتظاراتی درباره عواقب رفتارمان اندیشید (اگر من X را انجام دهم، Y اتفاق خواهد افتاد). راهبردهای تجدیدنظر طلب به بعضی از

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

بازخوردها بستگی دارد (من X را انجام دادم، اما Z اتفاق افتاد، بنابراین به جای آن W را انجام دهید). انطباق موفقیت‌آمیز به معنای چیزی است که در یک محیط خاص انتظارات را برآورده می‌کند (Simpson, 2013, p.75).

شکل زیر بیانگر رویکرد سنتی و انطباقی در ترسیم راهبرد می‌باشد.

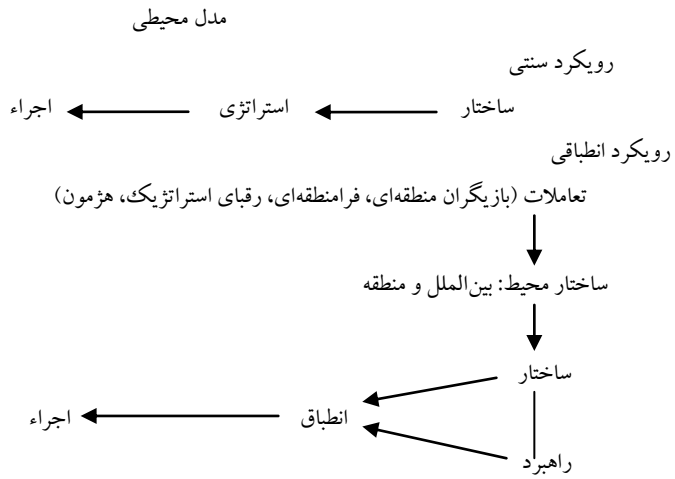

شکل (۱): دیدگاه سنتی و انطباقی نسبت به ترسیم راهبرد

برگرفته و اصلاح شده از: (Ferreira, Li & Serra, 2008, p.20)

در رویکرد انطباقی به سیاست خارجی برخلاف رویکرد سنتی، راهبرد زمانی به مرحله اجراء در می‌آید که بعد از شناخت محیط، بعد انطباقات هم در آن رعایت شود. بر این اساس، در نگرش کلاسیک و سنتی، راهبرد بازیگران حالت غیرمنعطف و تک نگر و در رویکرد انطباقی راهبرد بازیگران منعطف و مبتنی بر تعدد روشی می‌باشد. به طور کلی در رویکرد کلاسیک حاکمیت ایدئولوژی به سیاست خارجی وجود داشت و در رویکرد انطباقی، باور به تحولات و تغییرات محیطی از حاکمیت رویکرد ایدئولوژیک‌گونه در حوزه سیاست خارجی کاسته است.

بنابراین در وضعیت پیچیده سیستم بین‌الملل محیط بازیگران، جایگاه و موقعیت‌های آن‌ها دائماً تغییر می‌کند. بر این اساس، بازیگرانی که سریعاً با شرایط محیطی منطبق می‌شوند مانع از هدر رفتن انرژی با مقاومت در برابر تغییرات می‌شوند و بازیگرانی که توان انطباق با محیط را نداشته باشند وقت و انرژی خود

را صرف مقاومت در برابر تغییراتی می‌کنند که از توان آن‌ها خارج است (Simpson, 2013, p.64). البته باید توجه داشت، بازیگرانی که بیش از حد با توجه به مکانیزم انطباقات منقبض شوند، زمانی که جایگاه به حد صفر برسد نابود می‌شوند. بنابراین اگر چه انطباق با شرایط منجر به حفظ بقاء در کوتاه مدت می‌شود، اما انطباق بیش از حد با یک جایگاه خاص تضمین کننده بقاء و رشد و دستیابی به اهداف در بلند مدت نمی‌باشد.

انواع تهدیدات و مکانیسم انطباق در سیستم‌های پیچیده

اقدام در سیستم‌های باز و پیچیده برخلاف سیستم‌های کنترلی کلاسیک، مبتنی به خود سازماندهی می‌باشد. در محیط‌های پیچیده مسائل اساساً غیرقابل پیش‌بینی می‌باشند. در این محیط‌ها، بستر و زمینه در طراحی راهبردها، بسیار مهم و کلیدی می‌باشد به‌گونه‌ای راهبردهایی که در یک شرایط خاص نتیجه بخش می‌باشند در شرایط دیگر ممکن است فاقد نتیجه خاصی باشند. بنابراین عدم قطعیت که پیش‌بینی رفتار و اقدام بازیگران را با مشکل مواجه می‌کند منجر به سیاست انطباقی بازیگران در محیط پیچیده بین‌الملل می‌شود. به عبارتی در محیط‌های پیچیده، راهبردها حتی اگر در پاسخ به تغییرات اساسی در محیط طراحی گردند، اغلب انباشتی و انطباقی می‌باشند. بنابراین، وجود عدم قطعیت در مسائل پیچیده دنیای واقعی با انطباق بازیگران با شرایط موجود و در طی زمان قابلیت مدیریت دارد (Walker, Rahman & Cave, 2001, p.284). سیستم‌های کنترل شده، یا هدایت شده کمتر قادر به واکنش در برابر تهدیدات پیرامونی خود می‌باشند. سیستم‌هایی که قادر به خود سازماندهی می‌باشند عملکرد مؤثرتری در مقایسه با سیستم‌های کنترل شده نسبت به تحولات محیطی دارند (Turner, Marshall & Cooper, 2018, p.74).

اصولاً، بازیگران در محیط آنارشیک و پیچیده سیستم بین‌الملل در رقابت دائمی با یکدیگر برای دستیابی به اهداف و مقاصد خود می‌باشند. الگوهای رفتاری این بازیگران با توجه به ذهنیت آن‌ها از یکدیگر و محیط پیرامونی خود و تحولات حادث در آن محیط شکل می‌یابد. راهبرد بازیگران در این محیط آنارشی گونه پیرامون مقاصد و خطرات احتمالی موجود شکل می‌یابد (Ajzen, 1991, p.182). مفهوم خطر، ابعاد احتمالاتی و عدم قطعیت را با ابعاد مادی و هنجاری که شکل دهنده پاسخ‌های اجتماعی به تهدیدات است را با هم ادغام می‌کند (Renn, 2008). بازیگران تهدیدات محیطی خود را بر اساس یکی از سه دسته؛ قابل قبول یا عادی، قابل تحمل و غیرقابل تحمل ارزیابی می‌کنند. تهدیدات قابل قبول، تهدیداتی می‌باشند که آنقدر کم ارزیابی می‌شوند که تلاش‌های انطباقی بازیگران غیرقابل توجیه می‌باشد. به عبارتی در تهدیدات

عادی، نیازی به واکنش سیستم و انطباق پذیری وجود ندارد و یا درجه انطباق پذیری بسیار پایین می‌باشد. تهدیدات قابل تحمل، مربوط به وضعیتی است که تلاش برای انطباق و مدیریت تهدید به منظور حفظ تهدید درون یک سطح قابل قبول لازم و موثر است. به عبارتی تهدیدات قابل تحمل، انطباق رفتاری بازیگر را می‌طلبد و خطر درجه دوم اینجا مطرح می‌باشد. اما، تهدیدات غیرقابل تحمل، از منظر موضوعی مربوط به منافع حیاتی و اولیه و در رابطه با امنیت و بقاء بازیگر می‌باشد. از منظر انطباقی نیز، این تهدیدات، تحت تاثیر محدودیت‌ها و فرصت‌های انطباقی قرار می‌گیرند. تهدیدات زمانی غیرقابل تحمل می‌شوند، که گزینه‌های انطباقی مناسب یا عملی برای اجتناب از تشدید خطرات در دسترس نباشد. در این زمان نیاز به بعضی از تحولات انطباقی برای ممانعت از تشدید آن‌ها وجود دارد (Klein et al., 2014, p.906). این تهدیدات، بازیگر را وادار به انطباق رفتاری و انطباق سیستمیک می‌کند و انطباق سیستمیک در مواجه با چنین تهدیداتی کارآمدتر از انطباق رفتاری و با درجه بالایی صورت می‌گیرد. معمولاً این نوع تهدیدات از ناحیهٔ هژمون یا قدرت‌های بزرگ جهانی علیه بازیگران تجدیدنظر طلب عملیاتی می‌شود. شکل زیر بیانگر انواع تهدیدات و مکانیسم انطباق بازیگران می‌باشد.

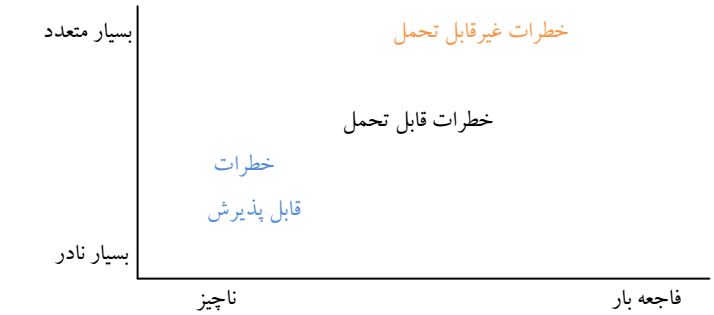

شکل (۲): انواع خطرات پیرامون بازیگران با توجه به سیستم انطباق

برگرفته و اصلاح شده از (Klein et al., 2014, p.906).

با توجه به تهدیدات، جایگاه و شرایط بازیگران چهار نوع از رویکرد انطباقی: رضایتی، تنشی، محافظه‌کارانه، ترویجی وجود دارد (Grzywacz, 2015, p.241). رویکرد رضایت‌بخش، وضعیت تغییر در ساختارهای داخلی بازیگر را با توجه به انتظارات یا فشارهای ناشی از محیط خارجی تعریف می‌کند. رویکرد سازش ناپذیر یا تنشی، به معنای نادیده گرفتن وضعیت تاثیر محیط بین‌الملل بر سیاست‌های داخلی و خارجی می‌باشد. رویکرد ترویجی، بیانگر تمایل به همکاری با جامعه جهانی است و نگرش محافظه

کارانه متمرکز بر حفظ ثبات و موازنه بین محیط داخلی و خارجی می‌باشد (Grzywacz, 2015, p.241). با توجه به این رویکردها سه نوع انطباق استراتژیک: منفعل، خلاق و فعال شکل می‌یابد (Grzywacz, 2015, p.241). انطباق منفعل، اشاره به انطباق محض و جذب تغییرات از محیط بین‌الملل دارد. انطباق خلاق توصیف کننده توسعه دو جامعه داخلی و خارجی است، اما همچنان شامل دریافت تغییرات از این دو محیط است. این نوع بهینه انطباق است. انطباق فعال تمایل به توسعه خود در روابط بین‌الملل با انطباق عقلانی با تغییرات موجود می‌باشد. در این نوع انطباق دولت به دنبال اهداف سیاسی خود می‌باشد (Grzywacz, 2015, p.241). با توجه به قدرت، شرایط موجود، محدودیت‌های محیطی و تحولات پیرامونی، بازیگران به سمت یک نوع از انطباق استراتژیک گام بر می‌دارند. بازیگران کوچک که بیشتر تحت تأثیر محذورات محیطی قرار دارند رویکرد رضایتی و محافظه کارانه با راهبرد منفعل، بازیگران متوسط عملگرا رویکرد ترویجی با راهبرد خلاق، بازیگران بزرگ راهبرد فعال و بسته به معیار رضایت‌مندی آن‌ها رویکردهای رضایتی یا تنشی را دنبال می‌کنند.

سیستم منطقه‌ای خلیج فارس

سیستم منطقه‌ای خلیج فارس با خروج بریتانیا در سال ۱۹۷۱ از منطقه به لحاظ شکلی با رقابت مثلثی بین ایران، عراق و دیگر کشورهای عربی منطقه (در سال ۱۹۸۱ شورای همکاری خلیج فارس) پیدایش یافت. از دیرباز، تعارضات و رقابت‌های بسیاری در منطقه خلیج فارس با توجه به وجود بازیگران ناهمگون، مباحث اقتصادی و رقابت‌های هژمونیک وجود دارد. به گونه‌ای که مهمترین مسئله منطقه امنیت می‌باشد. امروزه وجود ذخایر عظیم انرژی، بی‌نظمی در عراق، حضور قدرت‌های بزرگ در منطقه و آشفتگی در برخی شیخ‌نشین‌های منطقه سیستم خلیج فارس را کاملاً شکننده و بی‌ثبات کرده است (رجوع شود به Mojtahedzadeh, 1999, p.9) بعلاوه، ترکیبی از بازیگران در سیستم منطقه‌ای خلیج فارس نقش آفرینی می‌کنند. این سیستم متشکل از بازیگران منطقه‌ای که خود شامل: قطب‌های قدرت، قدرت‌های متوسط و میانی و قدرت‌های کوچک؛ بازیگران فرامنطقه‌ای و بازیگر مداخله‌گر می‌باشد. این بازیگران به صورت هرم از بالا به پایین می‌باشند و نوعی کنترل سلسله مراتبی نیز در منطقه اعمال می‌شود هر چند که حضور آمریکا و ایجاد پایگاه‌های نظامی در کشورهای هم‌پیمان خود مانع اجرای کامل این کنترل سلسله مراتبی می‌شود اما با توجه به ساخت آنارشیک گونه بین‌الملل و تمرکز بر قدرت و ابعاد آن در حال حاضر سیستم منطقه‌ای خلیج فارس متشکل از قطب‌های قدرت منطقه‌ای ایران و عربستان، که در رقابت دائمی با یکدیگر

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

برای دستیابی به برتری راهبردی می‌باشند. قدرت‌های متوسط دنباله‌رو وضع موجود بحرین و امارات متحده عربی، قدرت‌های متوسط عمل‌گرا عمان و قطر و نهایتاً کشورهای ضعیف یمن، عراق و کویت می‌باشند (Kamrava, 2018, p.12).

بنابراین، در بالای هرم سلسله مراتب قدرت در منطقه خلیج فارس، عربستان سعودی حافظ سرسخت وضع موجود می‌باشد و با توجه به این مسئله روابط بسیار نزدیکی با آمریکا و رژیم صهیونیستی به عنوان بازیگران مداخله‌گر و فراملی در منطقه دارد. ایران بازیگر مخالف وضع موجود می‌باشد که بر این باور می‌باشد که ترتیبات فعلی بین‌المللی تامین کننده منافع آن نمی‌باشد، بر این اساس منطبق با بازیگران تجدیدنظرطلب می‌باشد. این دو قدرت روابط خاص خود را با بازیگران متوسط و ضعیف منطقه دارند: عربستان سعودی همکاری بسیار نزدیکی با امارات، بحرین و همچنین مصر به‌عنوان بازیگر فرامنطقه‌ای برای مهار سیاست خارجی قطر دارد. بعلاوه، عربستان با امارات متحده عربی برای جلوگیری از نفوذ ایران در یمن و همچنین رژیم صهیونیستی به عنوان بازیگر خارج از منطقه برای تضعیف موقعیت ایران در منطقه همکاری می‌کند. ایران در عراق نفوذ گسترده‌ای دارد (Kamrava, 2018, p.4) و سعی در گسترش این نفوذ در دیگر کشورهای منطقه نیز دارد.

در میان قدرت‌های متوسط سلسله مراتب منطقه‌ای خلیج فارس، برخی خود را بخشی از اردوگاه معتدل می‌دانند و سنگر ثبات منطقه‌ای به نیابت از غرب خود را تصور می‌کنند. این دسته ذی‌نفعان وضع موجود می‌باشند. در واقع آن‌ها بسیار نزدیک به دو قطب منطقه‌ای خاورمیانه که وظیفه حفاظت از وضع موجود به نیابت از ایالات متحده آمریکا دارند، می‌باشند. سیاست خارجی، بحرین و امارات متحده عربی به رژیم صهیونیستی و عربستان سعودی بسیار نزدیک می‌باشد. زیرا آن‌ها خود را عرب‌های معتدل می‌دانند که از برنامه‌های اقتصادی نئولیبرال پیروی و دارای نگرانی‌های امنیتی مشابه ایالات متحده آمریکا در منطقه می‌باشند (Kamrava, 2018, p.4). دسته دیگری از قدرت‌های میانی منطقه‌ای مانند عمان و قطر در سیاست خارجی خود بیشتر عمل‌گرا هستند اینان سیاست‌های انعطاف‌پذیر را دنبال و بیشتر مبتنی بر ملاحظات استراتژیک می‌باشند. عمل‌گرا بودن سیاست خارجی قطر منجر به رقابت و تنش این کشور با دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس می‌شود و در بعضی مواقع پیامدهای بسیاری بر این رژیم دارد نمونه بارز آن روابط بین قطر و امارات متحده عربی می‌باشد که از الگویی از تنش‌ها همراه با دوره‌های کوتاهی از تنش‌زدایی تبعیت می‌کند یا بحران در روابط قطر با گروه کشورهای موسوم به چهارجانبه (امارات متحده عربی، عربستان سعودی، بحرین و مصر) که تحریم‌هایی را علیه آن کشور ایجاد کردند که نهایتاً قطر به

سمت ترکیه برای جبران با توجه به سیاست خارجی عمل‌گرا متمایل گردید (Warren, 2021, pp.61-64). قابل ذکر است که هر چهار قدرت متوسط منطقه خلیج فارس با ایالات متحده پیمان‌های نظامی- دفاعی دارند. بنابراین نفوذ هژمون در آن‌ها بسیار زیاد می‌باشد و الزامات سیاست خارجی انطباقی علی‌رغم رویکردهای متفاوت آن‌ها بر راهبردهای آن‌ها اعمال می‌شود. در انتهای هرم قدرت، بازیگران ضعیفی می‌باشند که در برابر فشارهای محیطی بسیار آسیب‌پذیر و در حوزه استراتژیک منفعل می‌باشند، عراق بعد از سال ۲۰۰۳، یمن و کویت در این دسته قرار دارند.

انطباق و بازیگران منطقه خلیج فارس

در سیستم منطقه‌ای خلیج فارس، دو نوع الگوی انطباقی: ساختاری و رفتاری وجود دارد. انطباق ساختاری بیشتر ناشی از سیستم کنترلی نظمی بین‌الملل در منطقه و معمولاً از ناحیه بازیگران تجدیدنظرطلب منطقه‌ای در تقابل با فشارهای سیستمیک و کنترلی از بالا به پایین اتخاذ می‌شود. اصولاً بازیگرانی که با سیستم نظمی منطقه سازگاری ندارند در اغلب مواقع به دلایل نداشتن توان کافی در درگیری با بازیگر هژمون به سمت انطباق ساختاری گرایش می یابند. بعلاوه، در سیستم خلیج فارس مکانیسم انطباق رفتاری نیز از ناحیه بازیگران قطبی و پیرامونی اتخاذ می‌شود. درحالی‌که انطباق رفتاری قطب‌های قدرت منطقه در تقابل با بازیگر هژمون و بازیگران فرامنطقه‌ای می‌باشد. انطباق رفتاری بازیگران پیرامونی منطقه با توجه به ساختار کنترل سلسله‌مراتبی شامل قطب‌های قدرت منطقه نیز می‌باشد. به عبارتی اگر از منظر کنترلی و مکانیسم تنبیه و پاداش الگوهای رفتاری به سیستم خلیج فارس بنگریم، سیاست خارجی انطباقی با توجه به جایگاه و محدودیت‌های ساختاری بر بازیگران منطقه خلیج فارس ساری و جاری می‌باشد. بر این اساس در سیستم منطقه‌ای خلیج فارس هر سه نوع راهبرد انطباقی هر چند در پاره‌ای از مواقع به‌صورت ناقص حاکم می‌باشد. قطب‌های قدرت منطقه راهبرد انطباق فعال، قدرت‌های متوسط عمل‌گرا راهبرد انطباق خلاق و قدرت‌های متوسط دنباله‌رو و بازیگران کوچک راهبرد انطباق منفعل را دنبال می‌کنند.

۵-۱. بازیگران ضعیف منطقه خلیج فارس و انطباق

طیف وسیعی از ادبیات روابط بین‌الملل بر این مسئله متمرکز می‌باشند که سیاست خارجی دولت‌های ضعیف بیشتر از آن‌که به محیط و جامعه داخلی پاسخگو باشد به محدودیت‌ها و فرصت‌های سیستم بین‌المللی پاسخ می‌دهد (Mearsheimer, 2001; Weiner, 2004; Galbreath, 2006). دلیل این امر در

این فرض نظری قرار دارد که دولت‌های ضعیف بیشتر با تهدیدات خارجی پیرامون امنیت ملی خود مواجه می‌باشند. این مسئله موجب می‌شود که آن‌ها به ویژگی‌های محیط بین‌الملل توجه کنند و محیط داخلی تاثیر اندکی بر سیاست خارجی آن‌ها ایفاء کند. در تقابل با آن، فرض بر این است که نیازها و خواسته‌های داخلی نقش وسیعی را در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ ایفاء می‌کنند (Doeser, 2011, p.1). اصولاً چون دولت‌های ضعیف فاقد خودیاری کافی برای دستیابی به امنیت می‌باشند دائماً درگیر در مسئله بقاء می‌باشند. بنابراین، محدودیت‌ها و انگیزه‌های ساختاری تاثیر بسیاری در محاسبات تصمیم‌گیری آن‌ها ایفاء می‌کند (Elman, 1995, p.179). محدودیت‌های شدید سیستمیک می‌تواند سیاست خارجی و رفتار نظامی دولت‌های ضعیف را توجیه کند (Schweller, 1992, p.253). ترس از بقاء یک متغیر اساسی برای دولت‌های کوچک می‌باشد؛ بیشتر آن‌ها سعی در انطباق رفتار خود با محیط و ساختار موجود برای دستیابی به بقاء و امنیت دارند (Elman, 1995, p.176). بنابراین، کشورهای کوچک و ضعیف خودشان را تابع سلسله مراتب قدرت به منظور وسیله‌ای برای دستیابی به ثبات قرار می‌دهند (Lake, 2009, p.9). این کشورها از منظر قابلیت‌ها و نحوه اعمال این توانایی‌ها قابل تمیز می‌باشند. بنابراین، یک دولت ضعیف را می‌توان بر اساس توانایی محدود آن در: ۱) تأثیر بر منافع امنیتی یا تهدید مستقیم یک قدرت بزرگ ۲) دفاع از خود در برابر حمله یک قدرت بزرگ تشخیص داد (Elman, 1995, p.171).

بر این اساس، از آنجایی که بازیگران ضعیف در برابر قدرت‌های بزرگ بسیار آسیب‌پذیر می‌باشند، برای جلوگیری از حمله فوری با یک قدرت بزرگ متحد می‌شوند. راهبرد دنباله‌روی از هژمون و پذیرش قواعد موجود و مطلوب هژمون نیز بویژه زمانی که قدرت بزرگ همجوار با دولت کوچک، دارای توان تهاجمی شدید است، و همچنین متحدان جایگزین در دسترس نباشد بسیار مفید می‌باشد (Walt, 1987, pp.21-31). نمونه بارز آن در منطقه خلیج فارس کویت می‌باشد که در همسایگی عراق قرار دارد و به سمت اتحاد با بازیگران بزرگ و بویژه هژمون و بازیگران فرامنطقه‌ای گام برداشت (Katzman, 2021, pp.7-10). یمن و عراق تضعیف شده نیز از راهبرد انطباق منفعل و اتحاد با قطب‌های قدرت منطقه و بازیگران فرامنطقه‌ای بهره می‌برند. به طور کلی، بازیگران ضعیف منطقه خلیج فارس با توجه به تحولات محیطی سیاست خارجی آن‌ها دستخوش تغییر و تحول خواهد شد و در انطباق و پاسخ به تحولات پیرامونی، بیشتر به سمت اتحاد و ائتلاف‌سازی گام برداشته که این اتحادها به دو شیوه پیوند با قطب‌های قدرت منطقه (معمولاً بازیگران بارویکرد محافظتی) و یا پیوند با هژمون و بازیگران خارج از منطقه (معمولاً بازیگران با رویکرد ترویجی و ترکیبی) عملیاتی می‌شود.

۵-۲. قدرت‌های متوسط منطقه خلیج فارس و انطباق

با توجه به سلسله مراتب قدرت و معیارهای دسته‌بندی قدرت بحرین، امارات متحده عربی، قطر و عمان جزء قدرت‌های میانی منطقه خلیج فارس و بازیگران کوچک سیستم بین‌الملل می‌باشند (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به Kamrava, 2018, p.13). قطر و عمان بازیگران عمل‌گرای منطقه خلیج فارس و بحرین و امارات متحده عربی بازیگران دنباله‌رو هژمون و قدرت‌های حافظ وضع موجود در سلسله مراتب سیستم منطقه‌ای خلیج فارس می‌باشند. اصولاً کشورهای کوچک عمل‌گرا، از راهبردهای اولویت‌بندی، ائتلاف‌سازی و تصویرسازی برای اعمال نفوذ در مسائل بین‌المللی بهره می‌برند. معمولاً، زمانی که بازیگران با محیط‌های استراتژیک محدود مواجه می‌شوند، نگرانی‌های مادی بر نقش ایده‌ها در تعیین سیاست‌های امنیتی و خارجی بازیگران غالب می‌گردد. در چنین شرایطی، آسیب‌پذیری و همچنین انعطاف ارائه شده توسط دولت‌های کوچک به شرایط محیطی و خارجی بستگی دارد (Mohammadzadeh, 2017, p.21). بر این اساس، برخلاف دولت‌های بزرگ که در چندین حوزه درگیر می‌باشند، دولت‌های عمل‌گرا آمادگی مصالحه در تعداد وسیعی از موضوعات بی‌اهمیت برای دستیابی به نتایج مطلوب در موضوعاتی که منافع آن‌ها در اولویت می‌باشد را دارند و در تقابل با محدودیت‌های محیط پیرامونی خود از راهبرد انطباق خلاق بهره می‌برند. به عبارتی بازیگران کوچک عمل‌گرا، برای جبران کمبود منابع مادی قدرت، تلاش‌های خود را در اولویت قرار می‌دهند تا به نفوذی دست یابند؛ این بدان معنی است که آن‌ها تمایل دارند بر بخش‌های سیاسی که دارای اهمیت زیاد و یا منافع مستقیم می‌باشد، تمرکز کنند (Panke, 2010). بنابراین، دولت‌های کوچک عمل‌گرا، ضعف قدرت ساختاری را با تجمیع قدرت در یک حوزه موضوعی خاص جبران می‌کنند (Tallberg, 2008). از طریق تمرکز منابع در یک حوزه موضوعی خاص، دولت‌های عمل‌گرا می‌توانند به اندازه یا بیشتر از دولت‌های بزرگ نفوذ داشته باشند (Thorhallsson & Steinsson, 2017, p.9; Cross, 2013).

اصولاً، آسیب‌پذیری‌ها در حوزه‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی، انتظاراتی بر نوع سیاست خارجی دولت‌های کوچک ایجاد می‌کند. هر چند از چنین جبریتی در دنیای وابستگی متقابل پیچیده که بازیگران کوچک با تمرکز در یک حوزه موضوعی خاص توان تاثیرگذاری بالایی حتی بر کل سیستم با توجه به

منطق غیرخطی بودن پدیده‌ها برخوردارند، کاهش یافته است.[1] اما، دولت‌های کوچک عمل‌گرا معمولاً دارای تفکر دفاعی، پایبند به قواعد حقوقی و نسبت به نهادهای جهانی و حقوقی بین‌الملل برای دستیابی به اهداف خود مثبت اندیش‌اند (Mohammadzadeh, 2017, p.22). بنابراین عوامل خارجی، انتخاب‌های دولت‌های کوچک را محدود می‌کند. قطر و عمان به‌عنوان بازیگران عمل‌گرا و میانی سلسله مراتب قدرت در سیستم منطقه‌ای خلیج فارس از رویکرد ترویجی با راهبرد انطباق خلاق در سیستم منطقه‌ای خلیج فارس و بین‌الملل بهره می‌برند.

در حوزه خلیج فارس، قطر یک مورد جذاب برای مطالعه تغییر نقش دولت‌های کوچک و افزایش اهمیت روزافزون آن‌ها در سلسله مراتب قدرت می‌باشد. توسعه اقتصادی بسیار سریع قطر، این کشور را به یک میانجی قدرتمند دیپلماتیکی تبدیل کرده است (Mohammadzadeh, 2017, p.20). قطر که تحت فشار دو قطب قدرت منطقه‌ای ایران در شمال و عربستان سعودی در جنوب قرار دارد، به عنوان یک بازیگر عمل‌گرا با موفقیت از جذب در مدار هر دو قطب اجتناب کرده است. قطر در عین این‌که از روابط صمیمانه با ایران برخوردار است، محل استقرار پایگاه‌های نظامی آمریکا نیز می‌باشد (Mohammadzadeh, 2017, p.20). ویژگی اساسی سیاست خارجی قطر با توجه به مقدورات و محذورات آن، انطباق خلاق و ایفای نقش میانجی در بسیاری از تعارضات و درگیری‌ها در خاورمیانه و نقاط دیگر برای مثال، در افغانستان، اتیوپی، عراق، سرزمین‌های اشغالی، لبنان، سودان و یمن می‌باشد. به طور کلی، در رویکرد انطباق خلاق قطر به‌عنوان یک بازیگر عمل‌گرای منطقه خلیج فارس چندین عامل نهفته است. اولین انگیزه حفظ ثبات و امنیت خود می‌باشد. قطر در شبه جزیره عربستان، منطقه‌ای مملو از رقابت‌های سیاسی و نظامی واقع شده است. با افزایش دارا بودن ویژگی‌ها و مختصات بین‌المللی، هدف قطر حفظ خودش از مخاطره گمنامی و آسیب‌پذیری دولت‌های کوچک می‌باشد (Robert, 2012, pp.233-239). قطر با تلاش برای میانجی‌گری بین بازیگران غیردولتی مورد حمایت ایران و رقبای آن‌ها در خاورمیانه (مثل حوثی‌های یمن) سعی در حفظ روابط صمیمانه با ایران و همچنین ممانعت از گسترش نفوذ ایران در منطقه خلیج فارس دارد (Khatib, 2013, p.418). بنابراین علاوه بر نگرانی امنیتی کلان، نقش ایران در منطقه می‌تواند به‌عنوان انگیزه متمایزی در میانجی‌گری قطر در درگیری‌های خاورمیانه دانست. سومین انگیزه در

---

۱ - دیدگاه‌های اخیر در مورد دولت‌های کوچک، بیان‌گر این است که دولت‌های کوچک، در اختیار بازیگران قوی و قدرتمند سیستم بین‌الملل نیستند بلکه، اراده قابل توجهی برای تعیین سرنوشت خود نیز دارند (Mohammadzadeh, 2017, p.22).

میانجی‌گری قطر را می‌توان تلاش برای گسترش نفوذش به‌عنوان یک بازیگر منطقه‌ای به ویژه در برابر عربستان سعودی دانست. چهارمین انگیزه قطر جذابیت و اعمال نفوذ بر جامعه بین‌المللی می‌باشد که قطر را تبدیل به یک برند کرده است (Khatib, 2013, p.419).

بر این اساس، سیاست خارجی انطباقی با رویکرد خلاق قطر به این کشور اجازه می‌دهد که وضعیت خود را به عنوان یک پیشگام سیاسی در منطقه حفظ کند (Khatib, 2013, p.422). به عنوان نمونه تصویر قطر به عنوان یک میانجی سریعاً با وقوع تحولات در لیبی و دخالت در امور آن کشور در سال ۲۰۱۱ تغییر کرد. قطر تبدیل به پیشروترین کشور عربی در اقدام بین‌المللی علیه رژیم قذافی شد. قطر جدا از کمک‌های مالی و تسلیحاتی که به شورشیان لیبی کرد. از طریق مجاری دیپلماتیک و شبکه الجزیره نیز در امور داخلی این کشور مداخله می‌کرد و از شورشیان حمایت کرد. در شرایط کنونی، مداخله بخشی از فرایند انطباق قطر برای به عهده گرفتن موقعیت پیشرو منطقه‌ای می‌باشد. به طور کلی، نقش قطر به عنوان میانجی خنثی زمانی اتخاذ می‌گردید که خاورمیانه تحت سلطه رژیم‌های اقتدارگرا بود. اما به محض تغییر قواعد با وقوع انقلابات عربی، قطر روش‌های خود را سریعاً تغییر و با توجه به رویکرد انطباقی و داشتن راهبرد خلاق در سیاست خارجی با شرایط جدید منطبق گردید تا از بازی سیاسی جلوتر باشد (Khatib, 2013, p.421). نمونه بارز رفتارهای انطباقی خلاق قطر را در سال‌های اخیر می‌توان به احیای روابط این کشور با ایران به دلیل شرایط حاکم و تلاش در تقویت روابط دوجانبه باوجود مخالفت اعضای شورای همکاری خلیج فارس اشاره کرد (Iyayi, Adigun & Salihu, 2020, p.18).

عمان نیز از سیاست خارجی انطباقی خلاق با رویکرد ترویجی و محافظتی بهره می‌برد. اصولاً عمان یک دولت شکننده در داخل است که به فرقه‌های ایدئولوژیکی تقسیم گردیده که توسط گروه‌های خارجی حمایت می‌شوند. در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی نیز از منظر قدرتی ضعیف و بازیگر کوچک سیستم بین‌الملل و میانی خلیج فارس می‌باشد. با توجه به محدودیت‌های محیطی، عمان در حوزه سیاست خارجی توجه زیادی به حفظ ثبات و استقلال عمل خود، عمل‌گرایی (داشتن انعطاف‌پذیری در سازش با قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای) و اعتدال‌گرایی (حفظ ثبات و وضع سیاسی- نظامی موجود) در راستای دستیابی به منافع ملی خود دارد (Lefebvre, 2010; AL Zubair, 2017, pp.20-21). بر این اساس، عمان در حوزه سیاست خارجی همیشه راه‌های مسالمت‌آمیز تا یک درگیری مسلحانه را انتخاب کرده است. به طور کلی، عمان با توجه به رویکرد ترویجی و راهبرد انطباقی خلاق منبعث از شرایط و موقعیت قدرتی خود به سمت اصول حقوقی روابط بین‌الملل گام برداشته و از اصول عدم مداخله و احترام متقابل بهره برده

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

است. اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگران و احترام متقابل به تمامیت ارضی بازیگران، سایر بازیگران را به سمت رعایت همان اصول در قبال عمان وادار کرده است (AL Zubair, 2017, p.23). به طور کلی عمان در مسائل و موضوعات مختلف در منطقه مثل یمن، صلح کمپ دیوید، ارتباط با مصر و همچنین مسئله هسته‌ای ایران، سعی در پرهیز از مداخله و ایفای نقش میانجی‌گری دارد. بنابراین، سیاست خارجی این کشور بیشتر منبعث از تحولات پیرامونی و سعی در انطباق با محیط با هدف حفظ امنیت و ثبات ژئوپلیتیکی خود دارد. بر این اساس، عمان در حوزه سیاست خارجی، رویکرد عدم مداخله اتخاذ کرده و این رویکرد به موضع بی‌طرفی عمان در مسائل یاری، و عامل اصلی ایفای نقش میانجی و انطباق خلاق عمان می‌باشد (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به AL Amri, 2022).

امارات متحده عربی و بحرین، این دو بازیگر از قدرت‌های میانی منطقه خلیج فارس و بازیگران پیرو هژمون و قدرت‌های حافظ وضع موجود منطقه‌ای می‌باشند. اینان با توجه به پارامترهای محیطی و داخلی خود، راهبرد انطباق منفعل با رویکرد محافظه‌کارانه را در حوزه سیاست خارجی اتخاذ می‌کنند. در بهترین شرایط این بازیگران پایگاه‌های استراتژیک نظامی برای کشورهای توسعه یافته فراهم می‌کنند و توان اقدام در مراحل بعدی ندارند. بنابراین مهمترین راهبرد این بازیگران اتحاد و ائتلاف با قدرت‌های بزرگ بویژه هژمون و یا متحدان آن (پیمان ابراهیم) (Yossef, 2021) با حراج منابع طبیعی و ارائه خاک خود برای ایجاد پایگاه نظامی به این کشورها می‌باشد.

۵-۳. قطب‌های قدرت منطقه خلیج فارس و انطباق

محیط راهبرد منطقه‌ای، بر شکل‌دهی به راهبردهای سیاست خارجی قطب‌های قدرت منطقه و روابط آن‌ها با کشورهای منطقه تاثیرگذار می‌باشد. برای فهم رفتار انطباقی قدرت‌های منطقه‌ای، تمرکز به الگوهای حاکم در منطقه اهمیت دارد. معمولاً، در مناطق سه نوع الگوی رقابتی، تعارضی و همکاری حاکم می‌باشد. الگوی حاکم در منطقه خلیج فارس با توجه به دینامیک‌های نظمی آن رقابتی است. رقابت به معنای، احساس دشمنی بین کشورها، در یک رابطه چشم و هم چشمی و معمولاً خصومتی شدید می‌باشد (Thompson, 2001, p.551). اصولاً، در الگوی رقابتی قطب‌های قدرت منطقه در موضوعات و فضاهای مختلف منطقه مداخله می‌کنند و مداخله‌گری تبدیل به الگوی رفتاری قطب‌های قدرت منطقه‌ای در مناطق می‌گردد. بر این اساس، قدرت‌های منطقه‌ای در درگیری‌های داخلی بازیگران منطقه یا درگیری‌های بین منطقه‌ای دخالت و در امنیت منطقه یا همکاری اقتصادی نقش ایفاء می‌کنند. در یک منطقه رقابت‌گونه یک قدرت منطقه‌ای نقشی مخرب یا سرکوب کننده در تعارضات منطقه ایفاء، یا منجر به پیدایش

سازمان‌های منطقه‌ای یا مانع از ایجاد آن می‌گردد (Mavruk Cavlak, 2017, p.83). برای آن‌ها نفوذ بر سیاست‌های همسایگان، تسلط بر امور منطقه، ایجاد اتحادها، به رسمیت شناخته شدن و اعتبار بسیار مهم و ضروری است.

در حال حاضر، ساختار منطقه‌ای خلیج فارس دو قطب محوری می‌باشد، ایران همراه با عربستان دو قطب قدرت خلیج فارس با رویکردها، ایدئولوژی‌ها و راهبردهای مختلف می‌باشند. در منطقه خلیج فارس، ایران و عربستان سعودی از رقابت برای دستیابی به اتحادها و تضمین منافع خود و مداخله در امور منطقه بهره می‌برند (Cerioli, 2018, p.298) بنابراین الگوی حاکم در منطقه رقابت می‌باشد. مشخصه بارز منطقه به عنوان یک زیرسیستم منطقه‌ای خاورمیانه، بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی در این سیستم محلی ناپایدار و رقابت‌گونه، می‌باشد. محیط و شرایط منطقه‌ای خلیج فارس، باعث ایجاد بی‌اعتمادی در میان بازیگران منطقه گردیده و این قدرت‌های منطقه‌ای سعی به تضمین امنیت خود در یک مسابقه تسلیحاتی دارند. عربستان سعودی حافظ وضع موجود منطقه و راهبردهای آن با الگوی نظم هژمونیک ایجادی منطبق می‌باشد. ایران دولت ناراضی از وضع موجود و سعی در اتخاذ راهبردهایی برای ایجاد سازه‌های نوین نظمی منطقه‌ای مبتنی بر توان و محدودیت‌های محیطی موجود می‌باشد (Cerioli, 2018, p.299). دو قطب قدرت منطقه در رقابت دائمی با یکدیگر برای دستیابی و گسترش نفوذ خود در کشورهای پیرامونی و محافل اسلامی منطقه می‌باشند.

اصولاً، قطب‌های قدرت منطقه‌ای در مناطق دارای الگوی رقابتی با دو نوع تهدید اساسی مواجه می‌باشند. تهدید ساختاری از ناحیه هژمون و قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای و تهدیدات بازیگری از ناحیه قطب‌های رقیب قدرت و دیگر بازیگران منطقه‌ای که در ائتلاف با قطب رقیب می‌باشند. بنابراین در تقابل با تهدیدات محیطی، قدرت‌های منطقه‌ای دو نوع انطباق ساختاری و رفتاری را تجربه می‌کنند. بنابراین، یکی از متغیرهای مهم و تأثیرگذار بر راهبرد انطباقی قطب‌های قدرت منطقه‌ای، هژمون و تحولات ساختاری می‌باشد. در منطقه خلیج فارس نیز این متغیر در فرایند تاریخ بسیار نقش‌آفرینی کرده است به گونه‌ای که شاهد جایگزینی قطب‌های قدرت منطقه‌ای به دلیل اشتباه محاسباتی و راهبردی و فشار محدودیت‌های محیطی نیز می‌باشیم. برای نمونه، پس از خاتمه جنگ سرد مهار دوگانه ایران و عراق در دستور کار سیاست خارجی هژمون قرار گرفت و عراق در این برهه تاریخی به عنوان یک قطب قدرت در منطقه در انطباق سیاست خارجی خود با محدودیت‌های محیطی دچار نوعی اشتباه محاسباتی و سردرگمی گردید. این کشور به عنوان یک قطب قدرت، راهبرد مداخله‌گری با امتناع از پذیرش محدودیت‌های محیطی

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

اتخاذ کرد و همین راهبرد منجر به پیدایش بازی جوانک احمق در رفتار رژیم صدام حسین گردید. نهایتاً به دلیل عدم توجه به محدودیت‌های محیطی و برآورد زیاد قدرت در سال ۲۰۰۳ با حمله هژمون به این کشور تبدیل به بازیگر ضعیف منطقه با توجه به ساختار منطقه و شکنندگی داخلی گردید (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به Haddad, 2014, pp.145-176). حمله آمریکا به عراق و افغانستان فرصت را برای نفوذ ایران در عراق فراهم و ایران تبدیل به بازیگر غالب منطقه گردید. درحالت نرمال و طبیعی، ایران دارای منابع مادی لازم برای به رسمیت شناخته شدن به عنوان قدرت برتر منطقه‌ای می‌باشد، اما به دلیل مداخله دستوری هژمون، سیکل ناقص قدرت در منطقه در جریان است و ایران به تنهایی قادر به شکل دهی و مدیریت نظم منطقه‌ای نمی‌باشد، اما به عنوان یک قطب قدرت منطقه‌ای مطرح می‌باشد.

ایران در منطقه خلیج فارس به‌عنوان قطب قدرت منطقه‌ای دو نوع بازخوران رفتاری و سیستمی را تجربه می‌کند (برای مطالعه راجع به بازخوران و اثرات آن رجوع شود به Hattie & Timperley, 2007). بر این اساس دو نوع راهبرد انطباقی نیز با توجه به توان و محدودیت‌های محیطی در دستور کار سیاست خارجی آن قرار دارد. انطباق رفتاری ایران در برابر تهدیدات بازیگری بویژه تهدیدات ناشی از ناحیه هژمون و در شکل بسیار ضعیف آن ناشی از متحدان منطقه‌ای آن، انطباق سیستمی و ساختاری در برابر تهدیدات ناشی از قدرت‌های بزرگ حافظ وضع موجود سیستم بین‌الملل و در شکل قطعنامه‌ها و تصمیمات سازمان‌های بین‌المللی مثل شورای امنیت سازمان ملل یا تهدیدات سیاسی کلان مثل تهدید به استفاده از زور تجمیعی در برابر ایران و یا در برابر تحولات ساختاری در محیط پیرامونی و پیدایش تهدیدات و فرصت‌های نوین مثل سقوط رژیم صدام حسین می‌باشد. به طور کلی انطباق ساختاری ایران برای تنظیم با فشارها و محدودیت‌های محیطی و انطباق رفتاری برای تنظیم با فشارهای بازیگری می‌باشد. با توجه به اهداف و ابزارهای ایران، دستگاه دیپلماسی و سیاست خارجی ایران در برابر محدودیت‌های محیطی منعطف‌تر عمل کرده و انطباق سیستمی ایران سریعتر از انطباق رفتاری آن می‌باشد. اما از آنجایی که ایران در زمان تهدید از ناحیه قدرت‌های بزرگ، مقاومت بسیاری با توجه به ماهیت و اصول قانون اساسی خود و تاکید بر اصل مقاومت در برابر مستکبران به عنوان اصول راهنما، در دستور کار خود قرار می دهد، انطباق رفتاری آن نیز در یک فرایند زمانی تحقق می‌یابد. بر این اساس ایران در تقابل با تهدیدات بازیگری از مکانیسم کاهنده بهره و بر توان دفاعی خود از جمله؛ توان مقاومت در برابر حملات دشمن، توان نابود کردن نیروهای نظامی متخاصم، توان بر هم زدن ساختارهای نظمی موجود، توان ایجاد اختلال در منافع منطقه‌ای هژمون تکیه کرده و سریعاً به سمت و سوی تغییر در الگوهای رفتاری گرایش نمی‌یابد، نمونه بارز آن در روابط

ایران با کشورهای غربی قابل مشاهده می‌باشد. همسایگان ایران نیز باوجود ماهیت دفاعی قدرت نظامی ایران، به‌دلیل وجود معمای امنیتی منطقه‌ای و حاکمیت بازی مبتنی بر حاصل جمع جبری صفر بر منطقه و مسائل موجود در منطقه بر قدرت اجباری و قهرآمیز ایران توجه کرده و این‌گونه ارزیابی می‌کنند که ایران توان تهدید و عملیاتی کردن زور در صورت لزوم و مداخله در مسائل مختلف منطقه با توجه به منافع خود در برابر همسایگان دارد و برای جبران به سمت و سوی بازیگران حافظ وضع موجود در منطقه و همچنین دشمنان فرامنطقه‌ای ایران متمایل می‌شوند که نمود بارز آن در روابط کشورهای عربی منطقه با رژیم صهیونیستی می‌توان مشاهده کرد (Black, 2019, pp.13-21). بعلاوه، ایران به عنوان یک بازیگر تجدیدنظرطلب با تهدیداتی از ناحیه بازیگر هژمون و موافقان وضع موجود مواجه می‌باشد. اصولاً، یکی از راهبردهای هژمون در مناطق برای حفظ نظم سلسله مراتبی هژمونیک و تضمن امنیت منافع و بازیگران پیرو خود، اعمال فشارهای سیاسی یا تحمیل تحریم‌های دیپلماتیکی و سیاسی به بازیگران مخالف وضع موجود، برای وادارسازی آن‌ها به متناسب شدن با ساختار سلسله مراتبی نظم هژمونیک می‌باشد. شکل خاصی از فشارها با تهدید به محرومیت کردن اعمال می‌شود (Pedersen & May, 1999). ایران نیز با چنین تهدیدی در منطقه خلیج فارس مواجه می‌باشد. ایران در پاسخ به چنین تهدیدی، سعی در تمرکز بر اشتراک منافع خود با همسایگان دارد. از این رو، خواستار ترتیبات امنیتی منطقه‌ای، با مشارکت دولت‌های منطقه و حذف قدرت‌های اضافی منطقه است. اما، از آن‌جایی که به دلیل ماهیت رقابتی منطقه، افزایش قدرت ایران نگرانی مهمی برای همسایگانش می‌باشد و برای جلوگیری از گسترش نفوذ ایران در منطقه کشورهای منطقه از پذیرش چنین پیشنهادهای امنیتی خودداری می‌کنند (Mavruk Cavlak, 2017, p.128). ایران، برای جبران این نقیصه و انطباق رفتاری خود از منطقه مجاور بهره می‌برد. بر این اساس، ایران به‌عنوان عضو همپوشان اوراسیای مرکزی، برای انطباق با تهدیدات ناشی از ناحیه هژمون در منطقه خلیج فارس از راهبرد پیوند مناطق بهره و سعی در استفاده از منطقه اوراسیای مرکزی برای دستیابی به اهداف خود می‌باشد (Ghasemi, 2011). جغرافیا، تاریخ و وابستگی‌های قومی ایران را به اوراسیای مرکزی متصل می‌کند (Eyvazov, 2009). ایران در اوراسیای مرکزی از راهبرد انطباق خلاق بهره و سعی در خنثی‌سازی محدودیت‌های ناشی از محیط خلیج فارس با بهره بردن از اوراسیای مرکزی و همچنین ائتلاف با روسیه دارد.

عربستان سعودی به‌عنوان قطب قدرت حافظ وضع موجود منطقه خلیج فارس، انطباق فعال با رویکرد محافظتی و ترویجی را در دستور کار سیاست خارجی خود دارد. این کشور با توجه به ماهیت و آرمان‌های

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

خود با تهدیدات متعددی در محیط پیرامونی خود مواجه می‌باشد. بخشی از تهدیدات مربوط به محیط منطقه‌ای خلیج فارس و بخشی هم مربوط به آرمان‌ها و سیاست خارجی آن می‌باشد. جدا از وجود تعارضات استراتژیکی و ایدئولوژیکی پیرامون سیاست خارجی عربستان سعودی، آرمان سنتی عربستان سعودی برای دستیابی به هژمونی و رقابت آن با دیگر بازیگران منطقه خاورمیانه نیز علت ایجاد اختلاف با همسایگان خود به‌ویژه یمن و قطر گردیده است (Nonneman, 2005, p.332). به‌دلیل ضعف نظامی، محور سیاست خارجی این بازیگر در خلیج فارس امنیت می‌باشد و عربستان بقای رژیم را به برتری منطقه ای پیوند زده است. این بازیگر، خلیج فارس را یک منطقه کلیدی برای دستیابی به قدرت برتر منطقه‌ای و محیط خارجی را متغیری فرض می کند که قادر به ایجاد تهدید اساسی برای سیستم‌های سیاسی داخلی آن می‌باشد (Gause, 2014, p.4). عربستان برای دستیابی به امنیت و پی گیری اهداف خود در انطباق با محیط خود و با توجه به ضعف نظامی، از ابزارهای مختلفی مانند: ائتلاف با کشورهای حامی خارجی؛ یاری گرفتن از قدرت تجمیعی با اتخاذ رویکرد امنیت جمعی در چارچوب شورای همکاری خلیج فارس؛ تعقیب موازنه قوای منطقه‌ای و خرید تسلیحات با توجه به شرایط بهره می‌برد (Nonneman, 2005, p.331). به طور کلی، عربستان در مواجه با تهدیدات موجود در محیط پیرامونی خود از راهبرد انطباقی فعال با رویکرد محافظه‌کارانه و ترویجی بهره و بر این اساس اقدام در چارچوب قواعد هژمونیک و یاری طلبیدن از هژمون جهانی و قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای در مواقع لزوم در اولویت سیاست خارجی آن قرار دارد. بنابراین مهم‌ترین محور سیاست خارجی عربستان ایجاد اتحاد و ائتلاف با بازیگران بیرونی منطقه و حافظ وضع موجود می‌باشد.

نتیجه‌گیری

بازیگران سیستم بین‌الملل با توجه به جایگاه خود در سلسله مراتب قدرت راهبردهایی برای دستیابی به اهداف خود و پاسخ به تهدیدات محیطی اتخاذ می کنند. معمولاً بازیگران میانی و پایین سلسله مراتب قدرت با توجه به بالا بودن محدودیت‌های پیرامون اهدافشان در محیط بین‌الملل و پایین بودن مقدورات آن‌ها سعی در انطباق با محیط پیرامونی برای حفظ منابع قدرت خود دارند. البته انطباق بازیگران بین‌الملل با توجه به جایگاه و آرمان‌های آن‌ها نیز متفاوت می‌باشد و نوع تهدیدات نیز در اتخاذ نوع انطباق بازیگران بسیار نقش آفرین است. بر این اساس، بازیگران از راهبردهای انطباقی خلاق، فعال و منفعل در سیاست خارجی با توجه به متغیرهای موجود بهره می‌برند.

به طور کلی راهبردهای انطباقی بازیگران در سیستم بین‌الملل متأثر از موارد:

- جایگاه بازیگران در سلسله مراتب قدرت؛
- اهداف و آرمان‌های بازیگران در سیاست خارجی؛
- رضایت و عدم رضایت بازیگران از وضعیت موجود به‌ویژه بازیگران میانی سلسله مراتب قدرت؛
- تهدیدات موجود پیرامون سیاست خارجی آن‌ها؛
- و منابع در اختیار بازیگران می‌باشد.

بر این اساس، بازیگران منطقه خلیج فارس نیز با توجه به جایگاه و اهداف خود انواعی از انطباقات را دنبال می‌کنند. با توجه به مکانیسم انطباق در سیاست خارجی در خلیج فارس، ایران به عنوان قطب قدرت منطقه با توجه به تهدیدات پیرامونی و محیطی و آرمان‌های سیاست خارجی راهبرد انطباق فعال، عربستان با توجه به متغیرهای موجود در سیاست خارجی آن راهبرد انطباق فعال با رویکرد محافظتی و ترویجی، بازیگری مانند قطر و عمان به دلیل فقدان منابع قدرتی و جایگاه خود در سلسله مراتب قدرت با توجه به رویکرد عمل‌گرایی در سیاست خارجی خود سعی در اتخاذ راهبرد انطباق خلاق و بازیگرانی مثل امارات متحده عربی و کویت نیز راهبرد انطباق منفعل با تاکتیک دنباله‌روی را اتخاذ می‌کنند.

References

Adger, W. N. (2003). Social aspects of adaptive capacity. In *Climate change, adaptive capacity and development* (pp. 29-49).

Ajzen, I. (1991). The theory of planned behavior. *Organizational behavior and human decision processes*, *50*(2), 179-211.

Al Amri, H. M. (2022). Oman's Foreign Policy: Neutrality & Mediation. See discussions, stats, and author profiles for this publication at: https://www.researchgate.net/publication/359843138.

Al Zubair, M. (2017). *Oman, Iran, and the United States: An Analysis of Omani Foreign Policy and Its Role as an Intermediary* (Doctoral dissertation).

Barzegar, K. (2010). Balance of power in the Persian Gulf: An Iranian view. *Middle East Policy*, *17*(3), 74-87.

Black, I. (2019). Just below the surface: Israel, the Arab Gulf States and the limits of cooperation.

Busch, B. C. (1967). *Britain and the Persian Gulf, 1894-1914*. University of California Press.

Cerioli, L. G. (2018). Roles and International Behaviour: Saudi–Iranian Rivalry in Bahrain's and Yemen's Arab Spring. *Contexto Internacional*, *40*, 295-316.

Cross, J. P. (2013). Everyone'sa winner (almost): Bargaining success in the Council of Ministers of the European Union. *European Union Politics*, *14*(1), 70-94.

Daryaee, T. (2003). The Persian Gulf trade in late antiquity. *Journal of world History*, 1-16.

de Bruin, K. C. (2011). Distinguishing between proactive (stock) and reactive (flow) adaptation. *Available at SSRN 1854285*.

Doeser, F. (2011). Domestic politics and foreign policy change in small states: the fall of the Danish 'footnote policy'. *Cooperation and Conflict*, *46*(2), 222-241.

Elman, M. F. (1995). The foreign policies of small states: Challenging neorealism in its own backyard. *British Journal of Political Science*, *25*(2), 171-217.

Eyvazov, J. (2009). "Iran's Security Interests and Geopolitical Activity in Central Eura sia." The Caucasus & Globalization 3(4).

Fain, W. T. (2008). *American ascendance and British retreat in the Persian Gulf region* (pp. 13-17). New York: Palgrave Macmillan.

Ferreira, M. P., Li, D., & Serra, F. A. R. (2008). Adaptation to the international business environment: A resource advantage perspective. *Revista Contemporânea de Contabilidade*, *1*(10), 11-29.

Galbreath, D. J. (2006). Latvian foreign policy after enlargement: Continuity and change. *Cooperation and Conflict*, *41*(4), 443-462.

Gause III, F. G. (2009). *The international relations of the Persian Gulf*. Cambridge University Press.

Ghasemi, F. (2015). Adaptive and transitional dynamics in cybernetic systems and foreign policy. *political quarterly*, *45*(3), 759-779. [in persian].

Ghasemi, F. (2011). Theories of International Relations and Regional Studies. Mizan. Tehran. [in persian].

Goldmann, K. (2014). *Change and stability in foreign policy*. Princeton University Press.

Grzywacz, A. (2015). Adaptation in Foreign Policy of Singapore Towards ASEAN. *Humanities and Social Sciences*, *3*(5), 240.

Haddad, F. (2014). A sectarian awakening: Reinventing Sunni identity in Iraq after 2003. *Current Trends in Islamist Ideology*, *17*(4), 145-176.

Hashemi, N., & Postel, D. (2018). Iran, Saudi Arabia and Modern Hatreds. *New York Times*, *15*.

Hattie, J., & Timperley, H. (2007). The power of feedback. *Review of educational research*, *77*(1), 81-112.

Iyayi, I. O., Adigun, O. W., & Salihu, B. (2020). Iran-Qatar Relations And The Gulf Regional Crisis.

Kaim, M. (Ed.). (2016). *Great powers and regional orders: the United States and the*

Persian Gulf. Routledge.

Kamrava, M. (2018). Hierarchy and Instability in the Middle East Regional Order, International Studies Journal (ISJ), Vol. 14. No. 4. Spring 2018. pp.1-35.
Kamrava, M. (Ed.). (2011). *The International Politics of the Persian Gulf*. Syracuse University Press.

Katzman, K. (2021). *Kuwait: Governance, security, and US policy*. Congressional Research Service Washington United States.

Kent, M. (Ed.). (2005). *The Great Powers and the end of the Ottoman Empire*. Routledge.

Keskitalo, E. C. H. (2004). A framework for multi-level stakeholder studies in response to global change. *Local Environment*, *9*(5), 425-435.

Khatib, L. (2013). Qatar's foreign policy: the limits of pragmatism. *International Affairs*, *89*(2), 417-431.
Klein, R. J., Midgley, G., Preston, B. L., Alam, M., Berkhout, F., Dow, K., & Shaw, M. R. (2015). Adaptation opportunities, constraints, and limits. In *Climate change 2014: Impacts, adaptation, and vulnerability. Part A: Global and sectoral aspects. Contribution of working group II to the fifth assessment report of the intergovernmental panel on climate change* (p. 899). Cambridge: Cambridge University Press.
Lake, D. A. (2009). Relational authority and legitimacy in international relations. *American Behavioral Scientist*, *53*(3), 331-353.
Lefebvre, J. A. (2010). Oman's foreign policy in the twenty-first century. *Middle East Policy*, *17*(1), 99.
Ioannidis, S. (2008). How development changes evolution: conceptual and historical issues in evolutionary developmental biology. *Biology & Philosophy*, *23*(4), 567-578.
Marschall, C. (2003). *Iran's Persian Gulf Policy: From Khomeini to Khatami*. Routledge.

Mavruk Cavlak, C. (2017). Regional Power Politics: The Behavior And Motivations Of Regional Powers In Settings Of Conflict And Coalition.
Mearsheimer, J. J. (2001). Future of the American Pacifer, The. *Foreign Aff.*, *80*, 46.
Miglietta, J. (2015). Imperial Crossroads: The Great Powers and the Persian Gulf.

Mohammadzadeh, B. (2017). Status and foreign policy change in small states: Qatar's emergence in perspective. *The International Spectator*, *52*(2), 19-36.

Mojtahedzadeh, P. (2013). *Security and territoriality in the Persian Gulf: A maritime political geography*. Routledge.

Mossalanejad, A. (2016). Regional Balance Policy in Iran-Saudi Arabia Relations. *political quarterly*, *46*(4), 1067-1087. [in persian].

Muccini, H., Sharaf, M., & Weyns, D. (2016, May). Self-adaptation for cyber-physical systems: a systematic literature review. In *Proceedings of the 11th international symposium on software engineering for adaptive and self-managing systems* (pp. 75-81).
Nonneman, G. (2005). Determinants and Patterns of Saudi Foreign Policy:'Omnibalancing'and 'Relative Autonomy'in Multiple Environments. *Saudi Arabia*

in the balance: Political economy, society, foreign affairs, *220*, 315-51.
Panke, D. (2010). Small states in the European Union: structural disadvantages in EU policy-making and counter-strategies. *Journal of European Public Policy*, *17*(6), 799-817.
Pedersen, R., & May, M. (1999). Visualization in process control. *Human Factors and Ergonomics in Manufacturing & Service Industries*, *9*(3), 267-276.

Petersen, N. (1977). Adaptation as a framework for the analysis of foreign policy behavior. *Cooperation and Conflict*, *12*(4), 221-250.

Potter, L. G. (Ed.). (2009). *The Persian Gulf in History* (p. 27). New York: Palgrave Macmillan.

Renn, O. (2008). Concepts of risk: An interdisciplinary review–part 2: Integrative approaches. *GAIA-Ecological Perspectives for Science and Society*, *17*(2), 196-204.
Roberts, D. B. (2012). Understanding Qatar's foreign policy objectives. *Mediterranean Politics*, *17*(2), 233-239.
Rosenau, J. N. (1970). Foreign policy as adaptive behavior: some preliminary notes for a theoretical model. *Comparative Politics*, *2*(3), 365-387.

Rosenau, J. N., Czempiel, E. O., & Smith, S. (Eds.). (1992). *Governance without government: order and change in world politics* (No. 20). Cambridge University Press.

Salata, K. D., & Yiannakou, A. (2020). The Quest for Adaptation through Spatial Planning and Ecosystem-Based Tools in Resilience Strategies. *Sustainability*, *12*(14), 5548.

Schweller, R. L. (1992). Domestic structure and preventive war: are democracies more pacific?. *World Politics*, *44*(2), 235-269.
Simpson, D. (2013). *The rediscovery of classical economics: adaptation, complexity and growth*. Edward Elgar Publishing.
Smith, B., & Pilifosova, O. (2003). From adaptation to adaptive capacity and vulnerability reduction. In *Climate change, adaptive capacity and development* (pp. 9-28).

Smith, B., Huq, S., & Klein, R. J. (2003). *Climate change, adaptive capacity and development*. Imperial College Press.

Smit, B., & Wandel, J. (2006). Adaptation, adaptive capacity and vulnerability. *Global environmental change*, *16*(3), 282-292.

Smit, L., & Holler, H. (2018). Evolution of Adaptations. In book: Encyclopedia of Evolutionary Psychological SciencePublisher: Springer 2018.
Tallberg, J. (2008). Bargaining power in the European Council. *JCMS: journal of common market studies*, *46*(3), 685-708.
Thompson, W. R. (2001). Identifying rivals and rivalries in world politics. *International Studies Quarterly*, *45*(4), 557-586.
Thorhallsson, B., & Steinsson, S. (2017). Small state foreign policy. In *Oxford Research Encyclopedia of Politics*.
Turner, C. B., Marshall, C. W., & Cooper, V. S. (2018). Parallel genetic adaptation across environments differing in mode of growth or resource availability. *Evolution letters*, *2*(4), 355-367.

Walker, W. E., Rahman, S. A., & Cave, J. (2001). Adaptive policies, policy analysis, and policy-making. *European journal of operational Research*, *128*(2), 282-289.

Walt, S. M. (1987). *The origins of alliance*. Cornell University Press.

Warren, D. H. (2021). *Rivals in the Gulf: Yusuf Al-Qaradawi, Abdullah Bin Bayyah, and the Qatar-UAE Contest over the Arab Spring and the Gulf Crisis*. Routledge.

Weiner, R. (2004). The foreign policy of the voronin administration. *Demokratizatsiya*, *12*(4), 541-556.

Wilson, A. (2012). *The Persian Gulf (RLE Iran A)*. Routledge.

Yetiv, S. A. (2008). *The Absence of Grand Strategy: The United States in the Persian Gulf, 1972--2005*. JHU Press.

Yohe, G., Kirshen, P., & Knee, K. (2010, February). On the economics of coastal adaptation in an uncertain world. In *American Association for the Advancement of Science (AAAS) 2010 Annual Meeting, San Diego, CA (20 February)*.

Yossef, A. (2021). The Regional Impact of the Abraham Accords. *Modern War Institute*, *2*(Series 2021), 1.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.81685.1374
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۲/۰۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۱

ناسیونالیسم متاخر و فروپاشی ذهنیت توسعه در افغانستان ۲۰۲۱-۲۰۰۲

محمد ابراهیم فروزش[۱]، مهدی نجف زاده[۲]، وحید سینایی[۳]، مرتضی منشادی[۴]

چکیده

افغانستان سرزمین اقلیتهای قومی است که مدام در تعارض با هم زیسته اند. عدم یکپارچگی اجتماعی، حاکمان را نیز در مشرب رهبران ملوک الطوایف دراین کشور قرار داده است. از سوی دیگر پروسه ملت-دولت سازی مدرن نیز با چالش های عمده ای روبرو بوده است. این دو، افغانستان را دچار شوک فرهنگی و کش و قوس سنت و مدرنیته ساخته است. افغانستان به دلیل دوری از اروپا و ضعف ادبیات مدرنیسم در فرهنگ سیاسی، بارها لباس مدرنیسم را به تن کرده، اما به واسطه کهنه خویی، لباس مدرن را با خشونت دور انداخته است.

یکی از مفاهیم نو، ناسیونالیسم است که افغانستان سنتی را در لباس مدرن معرفی می کند. این آموزه در همپوشی با لیبرالیسم به مثابه ایدئولوژی پسا نوزایی و روشنگری موجب توسعه گرایی در اروپا شد اما، در افغانستان نتوانسته توسعه را به قوام رساند. در واقع، ناسیونالیسم بیش ازآن که به همبستگی ملی و توسعه بیانجامد، بانی دگرستیزی میان اقوام چند فرهنگ افغانستان گردیده است؛ زیرا نتیجه کاربست ناسیونالیسم مدنی بدونتوجه به تئوری و در ستیز با فرهنگ و پیشینه ی تمدنی، ظهور ملی سازی تباری، تعارض اجتماعی، ضعف ملی گرایی و توسعه نیافتگی بوده است. به طوری که شورشهای مسلحانه، ظهورگروههای تروریستی، دخالت بیرونی، نابودی زیربناها و فروپاشی ذهنیت توسعه از تبعات آن در

۱- دانش آموخته علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد.ir.ac.um.forozish@alumni.mo
۲-دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. نویسنده مسئول m.ir.ac.najajzadeh@um
۳- دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. ir.ac.sinaee@um
۴-دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. نویسنده مسئول: ir.ac.manshadi@um

افغانستان می باشد. پژوهش حاضر، با روش جامعه شناسی تاریخی به چرایی فروپاشی ذهنیت توسعه در افغانستان با فرضیه ی ذیل پاسخ میدهد. « تاخیر در شکل گیری ناسیونالیسم مدنی، ضعف تفکیک سپهرخصوصی از عمومی در هشتمین قانون اساسی، مساعد نبودن زمینه های تاریخی کاربست آموزه های لیبرالی،کارکرد غیرجامعه شناسانه ی جامعه جهانی و استمرارملی سازی تباری بدون توجه به پیشینه ی فرهنگی اقوام از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۲۱، ذهنیت توسعه را در افغانستان فروپاشیده است.»

کلیدواژه: ناسیونالیسم، لیبرال دموکراسی، چندفرهنگ گرایی و توسعه نیافتگی افغانستان

Late Nationalism and the Collapse of the Development Mentality in Afghanistan 2002-2021

Mohammad Ebrahim Forouzesh[1], Mehdi Najafzadeh[2], Vahid Sinaei[3], Morteza Manshadi[4]

Abstract

Afghanistan is a country with diverse ethnic minorities that have been in conflict with each other, without much emphasis on nationalism. Lack of social cohesion has led to the dominance of tribal leaders in the country. On the other hand, modern nation-state building has been introduced through the French Revolution and colonization in India. These two ideologies have resulted in a cultural shock, tug of war between tradition and modernity, and violence in Afghanistan. Nationalism, which introduces traditional values into modern clothing, is in conflict with liberalism, which emphasizes post-enlightenment ideology and development in Europe, but has not been able to bring development to Afghanistan. Nationalism has led to division and animosity between the various cultures and ethnic groups in Afghanistan, resulting in social conflicts, weak nationalism, and underdevelopment. Armed uprisings, the emergence of terrorist groups, foreign intervention, the

1- Ph.D In political science (political thoughts), faculty of law and political sciences, ferdowsi university of mashhad; mashhad, Iran forozish@protonmail.com
2- Associate Professor of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad najafzadeh@um.ac.ir Corresponding author,
3- Associate Professor of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad sinaee@um.ac.ir
4- Associate Professor of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad manshadi@um.ac.ir

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

destruction of infrastructure, and the collapse of the developmental mindset are some of the consequences of this underdevelopment. This sociological-historical research aims to answer the question of how the delay in the formation of nationalism affected the development and led to the collapse of the developmental mindset in Afghanistan. The hypothesis is that the delay in the formation of civic nationalism, weak separation of private and public spheres in the eighth constitutional law, lack of historical background to liberal teachings, the non-sociological function of global society, and continuous ethnic nationalism without regard to the past have contributed to this collapse.

Keywords: Nationalism, Liberal Democracy, Multiculturalism, and Underdevelopment in Afghanistan.

مقدمه

بعد از فروپاشی سلسله ی افشاریان در ایران، بخشی از لشکریان نادرشاه افشارکه عمدتاً پشتون تبار بودند در شرق ایران کنونی حکمرانی جدیدی ایجاد نمودند.کارکرد این حکمرانی از سال۱۷۴۷ تا ۱۸۸۰ میلادی لشکرگشایی بود و به همین دلیل مباحث هویتی، ناسیونالیسم، دولتسازی و توسعه درآن موضوعیت نداشت. از سال ۱۸۸۰ اما، ناشی از «بازی بزرگ» یا رقابت امپراتوری روسیه ی تزاری و هند، کشور افغانستان در همنشینی اقوام متعدد با پیشینه ی فرهنگی و زبانی متفاوت متولد شد. ازاین رو،کاربست ناسیونالیسم در افغانستان با فرهنگ های جزیره ای و چندپارچگی قومی و زبانی به اواخر قرن۱۹ بر می گردد. ضمن اینکه در تاریخ باستان، مردم این سرزمین به عنوان میراث برِ اجتماعی، فرهنگی و سیاسی سلسله های متعدد در بخشی از فلات ایران قدیم در پسا حمله ی اعراب و مغولان شناخته می شوند.

با ضعف سلسله ی صفویان درایران ، سلسله ی هوتکیان از۱۷۰۹ تا۱۷۳۸ و سدوزاییان و بارکزاییان از۱۷۴۷ تا۱۸۸۰ زمامداری را با دو شناسه ی تاریخی در جامعه، سیاست و حکمرانی از خود به جای گذاشتند. نخستین شناسه ی سلسله های فوق میل به لشکرکشی، داشتن سرزمین پهناور وکسب غنیمت بیشتر و شناسه ی دوم، حضور اقوام متعدد درقلمروی به نام افغانستان از۱۸۸۰تا ۲۰۲۱ به شکل متمرکز بود. شناسه ی نخست با مشخص شدن مرزهای جغرافیایی به مفهوم مرزهای ملی، از بین رفت اما شناسه ی دوم، یعنی حضور اقوام متعدد با فرهنگ های مختلف، از زمان تعیین مرزها و نظام متمرکز یعنی از۱۸۸۰ تا کنون، تداوم داشته است. در واقع تداوم تعارض گونه ی اجتماعی در وهله اول موجب ایجاد شکاف و کش و قوس قومی، شورش و بلوا و سقوط رژیمهای سیاسی شده است. در واقع، دیگ نجوشیده ی اقوام با

یکدیگر و کاربست سیاست های ملی ساز تباری در حکومت متمرکز افغانستان، از یکسو شهروندان را به رعیت تقلیل داده، و ازسویی به زوال رژیمهای سیاسی انجامیده است. به شرحی دیگر، استمرار چنین روندی، نفی حقوق شهروندی وکرامت انسانی سایر اقوام را در پی داشته و مانع از دیالوگ دولت با جامعه، انسجام ملی و شکنندگی توسعه گردیده است. به طوری که این اعتراضات اجتماعی- سیاسی و تاریخی بارها در لباس تظاهرات، شورش، جنگ های چریکی، شکل گیری سازمانهای تروریستی، کودتا و تشدید ملی سازی

تباری ظاهرشده است. ضمن اینکه دراین فراگرد جنگ و گریز، حکومت نیز با استفاده از قوۀ قهریه نتوانسته برای مهار بحران های اجتماعی- سیاسی توفیق حاصل نماید. به این ترتیب، تعدد رژیمهای غیردموکراتیک، از یکطرف با کم کاری، ایجاد دگرستیزی و تعصب قومی در انتصابات بوروکراتیک، توسعه سیاسی را با رکود مواجه ساخته اند، و ازطرف دیگر، در نبود توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی و فرهنگی نیز به سرانجام نرسیده است. به این استناد، نوشتار حاضر با رویکرد تبینی و مبتنی بر روش جامعه شناسی تاریخی به بررسی موردی تآثیر ناسیونالیسم تباری بر توسعه افغانستان در حاکمیت لیبرال دموکراسی بین سال های ۲۰۰۲ تا ۲۰۲۱ میلادی می پردازد. از این منظر «تاخیر در شکل گیری ناسیونالیسم مدنی چگونه به فروپاشی ذهنیت توسعه در افغانستان انجامیده است؟» سوال پژوهش حاضر میباشد. در پاسخ به این پرسش، فرضیه ی پژوهش به شرح ذیل به خدمت گرفته میشود. «تآخیر در شکل گیری ناسیونالیسم مدنی، ضعف تفکیک سپهرخصوصی از عمومی در هشتمین قانوناساسی، مساعد نبودن زمینه های تاریخیِ کاربست آموزه های لیبرالی به مفهوم خطی، کارکرد غیرجامعه شناسانه ی جامعه جهانی و استمرار ملی سازی تباری بدون توجه به پیشینه ی تمدنی- فرهنگی سایر اقوام از سال ۲۰۰۲ تا۲۰۲۱ به فروپاشی ذهنیت توسعه در افغانستان انجامیده است.»

پیشینه ی پژوهش

ناسیونالیسم مفهومی جدید در ادبیات سیاسی افغانستان است، آنچه به عنوان ملی گرایی در این کشور مطرح شده، حاوی تئوری مدنی مدونی نیست، بلکه در اصل واکنشی به مفهوم برتری طلبی قومی است. داده های تاریخی نشان میدهد که رژیم های سیاسی افغانستان از هنگام تآسیس دولت شبه مدرن در سال ۱۹۱۹ تا کنون بر نوعی ناسیونالیسم قوم گرایانه و قبیله ای اتکاء داشته اند. به این اعتبار، ناسیونالیسم قومی افغانستان برآیند مدل ناسیونالیسم ناپلئون در فرانسه، ناسیونالیسم «دودمان تودورها»/ تئودورها در بریتانیا،

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارۀ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

ناسیونالیسم دموکراتیک در ایالات متحدهآمریکا و ناسیونالیسم متکی بر فرهنگ اعلاء به مفهوم دموکراتیک درآلمان نیست؛ بلکه ناسیونالیسم در افغانستان فاقد الگوهای فوق و رونوشتی از ناسیونالیسم ترکان، ناسیونالیسم خشن اسلاو و در مواردی ناسیونالیسم نژاد محور نازی ها است. بنابراین، بیگانگی ادبیات سیاسی با ناسیونالیسم مدنی بزرگترین خلاء پژوهشی در افغانستان را نشان میدهد. چنانکه ملی سازی تباری همواره در ادبیات مردمی افغانستان با برچسپ «فاشیست»، «قومگرا» و «متعصب» همراه بوده است. در واقع، مردم افغانستان، ناسیونالیسم را عنصری برای ایجاد همبستگی اجتماعی و پلی بزرگ به مفهوم ساخت دولت ملی و توسعه نمی شناسند. به شرحی دیگر، ضعف آگاهی از ناسیونالیسم در مجامع دانشگاهی افغانستان نیز دیده میشود. با اینهمه، نوشته هایی که حداقل به موضوع ناسیونالیسم پرداخته اند ذیل پیشینه ی پژوهش دراین مقاله بررسی و نقد می گردند.

«افغانستان دموکراسی پارلمانی و غیرحزبی» مقاله ای است که به وضعیت دهه دموکراسی پارلمانی۱۹۶۳-۱۹۷۳ پرداخته است. از نظر نویسنده، چشم اندازکارکرد نهادهای لیبرال دموکراتیک در افغانستان تاریک و به اندازه کافی روشن نیست. در این مقاله، وفاداری های قومی گستردگی بی سوادی مانع رشد یک هویت ملی قوی در افغانستان دانسته شده است. مزید برآن یافته های نویسنده تاکید به این امر دارد که در دموکراسی پارلمانی بعد از طالبان، قانون احزاب سیاسی نافذ نشده بود و حکومت مرکزی از طرف دانشجویان و روحانیت سنتگرا مورد حمله قرار می گرفت(Weinbaum, 1972: 57-74). محتوای مقاله یاد شده شباهت های زیادی مبتنی بر جامعهٔ چندپارچه افغانستان با پژوهش حاضر دارد. تفاوت آن اما این است که به مفاهیم توسعه به ویژه امکان هایی که فراروی توسعه افغانستان است، نپرداخته است.گواینکه سطح سواد مردم در دهه دموکراسی۱۹۷۳- ۱۹۶۳ و نگرش مردم نسبت به سیاست و حکومت متفاوت از سال های ۲۰۰۲ تا۲۰۲۱ است.

«حکومت رسمی و غیررسمی در افغانستان » پژوهشی است که زیرنظر دکتر« لمب » عضو ارشد برنامه بحران، درگیری و همکاری در مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی واشنگتن انجام شده است. تحقیق فوق با استناد به دیدگاهای مردمی، ادعا می نمایدکه، قدرت واقعی به طورگسترده، اما نابرابر درجامعه چندپارچه افغانستان پراکنده است. دولت افغانستان یا تمایلی برای انجام تعهداتی که درکنفرانسهای بین المللی مینماید، ندارد و یا از انجام آن درجامعه چندپارچه این کشور عاجز است. این پژوهش، نشان میدهد که کشورها و سازمانهای بین المللی برای توسعه اقتصادی و سیاسی به نهادهای دولتی افغانستان کمک نمودند؛ اما کارگزاران مبتنی بر مشارکت سنتی عمل میکنند و ظرفیت لازم را برای جذب وعملیاتی ساختن

کمک های خارجی ندارند (Lamb,2012). عمده ترین شباهت تحقیق یاد شده، با پژوهش حاضر، تاکید آن به چندپارچگی جامعه، ضعیف بودن نهاد حکومت در افغانستان نسبت به جامعه، استفادهٔ نادرست ازکمکهای جهانی و کمبود ظرفیت نیروی انسانی در روند توسعه افغانستان است. همچنانیکه تفاوت آن با تحقیق حاضر، نپرداختن به ناسیونالیسم، دولت سازی و به تبع این دو، توسعه نیافتگی افغانستان است.

«فرایند صلح و دیدگاههای مردم » نیز عنوان تحقیقی است که به فرهنگ سیاسی، توسعه، شناختن حقوق مردم و دموکراسی، پیکربندی نظم سیاسی دموکراتیک و واکنش گروههای افراطی در پسا تحولات۱۱سپتامبر۲۰۰۱ پرداخته است. نویسنده ی مقاله ادعا میکند که گروههای افراطی، صلح را به قیمت حاکمیت نظام محافظه کار سنتی میخواهند. در مقابل ناسیونالیستهای افغانستان صلح میخواهند، اما نه به قیمت از دست دادن حکومت اکثریت(Sadr, 2018: 2-35). در واقع، نویسنده ی پژوهش یاد شده، بخشی از ادعای مطروحه در پژوهش حاضر را نسبت به کارکرد تبارگرایان و گروه های راست و چپ تایید می نماید. زیرا این تحقیق نیز تبارگرایان و گروه های راست و چپ را آراسته به فرهنگ سیاسی و رعایت حقوق مردم نمیداند. چنانکه فروپاشی ذهنیت توسعه ناشی از بی توجهی به مباحث ناسیونالیسم و توسعه، دولتسازی و توسعه در سیاست و حکومت افغانستان محصول کارکرد احساسی این گروه ها از سال ۱۸۸۰ تا ۲۰۲۱ بوده است.

«حل سیاسی منازعه افغانستان و الگوهای مختلف» عنوان تحقیقی است که نویسنده پیمان صلح را به مثابه قرارداد دموکراسی سازی،کشورداری مدرن و توسعه طرح می نماید. در پژوهش فوق با استناد به آراء «وانتچیکون» دموکراسی سازی پس ازجنگ به نظم سیاسی تقلیل یافته است و اینگونه استدلال میشود: اگرآموزههای لیبرال دموکراسی منطبق با قانون اساسی عملیاتی نشود، اما در عوض نظم سیاسی پدیدآید، نقیصه ای نیست(Sadr, 2019: 91- 94) . تفاوت مقاله ی فوق با تحقیق حاضر اما، پارداوکس کارکردی مبتنی برساختار قانون اساسی لیبرال و کارکردگرایی سنتی در افغانستان را نشان میدهد.گو اینکه روش مقاله ی فوق هنجاری است.

« گزینه های افغانستان برای صلح، حکومت، توسعه، تبدیل اقوام به شهروندان و حاکمان به کارمندان دولت» پژوهشی دیگری است که نویسنده ی آن از امریکا و سایر کشورهای کمک کننده دعوت نموده تا داوری درست نسبت به مردم افغانستان داشته باشند تا توسعه فرهنگی به حکومتداری خوب و توسعه فراگیر از طریق کمکهای خارجی بیانجامد. نویسنده ی مقاله ادعا نموده که نظام آموزشی و فرهنگی افغانستان متناسب با توسعه نیست. زیرا میلیونها تحصیل کرده فاقد مهارت های قابل عرضه میباشند و نظام

سیاسی لیبرال نیز از استخدام آنها عاجز است(Shahrani, 2009) . پژوهش فوق با ادعای این تحقیق (فروپاشی ذهنیت توسعه، ضعف توسعه فرهنگی اقتصادی وکارکرد غیرجامعه شناسانهٔ جامعه جهانی در همپوشی با نظام لیبرال دموکراسی افغانستان) در مواردی همسان است. تفاوت آن اما، نپرداختن به مطالبات جامعه ی چند پارچه، تمرکززدایی از طریق دیالوک دولت با جامعه در روند توسعه و فقدان سیاستگذاری برای خرده فرهنگها در افغانستان است.

« لویه جرگه پارادوکس سنت و مدرنیته » مقاله ای است که به دموکراسی، توسعه، مدرنیسم و متآثر شدن آموزه های دموکراتیک توسط لویه جرگه (مجلس سنتی) میپردازد. به شرحی که لویه جرگه یک برساخته سیاسی برای استمرار قدرت غیردموکراتیک و به ضرر اصل شهروندی تعریف شده است. در حقیقت، استلال نویسنده معطوف به این امراست که کارکرد لویه جرگه به ضرر توسعه و نهادهای نظیر مجلس ملی و مجالس ولایتی است (BBC News: 2011). این مقاله شباهتهای محتوایی نسبت به شکل نگرفتن هویت ملی واحد و ضعف مدرنیزاسیون با این تحقیق دارد. به ویژه نقدی که بر لویه جرگه به عنوان نهاد سنتی در نظام لیبرال دموکراسی افغانستان وارد مینماید.

«آینده ی نظام لیبرال دموکراسی در افغانستان» عنوان تحقیقی است که نویسندهٔ آن به چگونگی تعامل نیروهای درگیر مبتنی بر قانون اساسی و مباحثی نظیر دموکراسی سازی، انتخابات، ثبات، توسعه حداقلی و تطبیق حاکمیت قانون در این کشورپرداخته است(Smith, 2014). شباهت مقاله ی فوق با پژوهش حاضر نقد یکسانی است که برکارکرد شرکای داخلی امریکا و متحدان آن اعم از چپ، راست و تبارگرایان در افغانستان وارد شده است. تفاوت آن اما، تاکید محض نویسنده به کارکرد گروه های شبه نظامی- سیاسی در حکومت است. در واقع مقاله ی فوق به مطالبات تاریخی، فرهنگی و زبانی جامعه ی چندپارچه به مفهوم چند فرهنگی و ناکارآمدی نظام متمرکز در روند توسعه افغانستان نپرداخته است و روش آن نیز هنجاری میباشد.

در نهایت، « نقدی برساختار نظام در افغانستان» عنوان پژوهشی است که به تآثیر نوع نظام سیاسی بر تحکیم دموکراسی و مهارجنگ در افغانستان پرداخته است. نویسنده ی مقاله، جامعه افغانستان را چندپارچه به مفهوم چندفرهنگی معرفی میکند و نظام ریاستی متمرکز را مانع از دموکراتیزه شدن نهادها و نقض حقوق شهروندی گروههای قومی میداند و از همین رو، نظام پارلمانی غیرمتمرکز و انتخابی شدن والیها و شهرداران را مناسب افغانستان دانسته است(Rahimi,2019:222-230) به همین ترتیب شباهت پژوهش فوق با این تحقیق، مفاهیم هویتی، جامعه ی چندپارچه وکاربست نظام غیرمتمرکزدر افغانستان است. همچنانیکه

عنوان، سوال، روش، نپرداختن به توسعه از دریچه ی ناسیونالیسم از جمله تفاوتها با این تحقیق میباشد.
کوتاه اینکه، از سال۲۰۰۲ تا ۲۰۲۱ پیرامون چرایی توسعه نیافتگی افغانستان پژوهشهایی صورت گرفته است. با اینحال، پژوهش حاضر نخستین مقاله ای است که به بررسی موردی چگونگی تآثیر ناسیونالیسم متآخر بر توسعه نیافتگی افغانستان با روش جامعه شناسی تاریخی پرداخته است. مقاله حاضر با طرح گفتمان دولت سازی و توسعه، کاربست آراء جماعتگرایان را در سیاست و حکومت افغانتسان به عنوان گفتمان جدید توسعه یافتگی این کشور پیشنهاد می کند.

چهارچوب نظری (ناسیونالیسم و توسعه)

ناسیونالیسم در علوم اجتماعی، حالت ذهنی، روحی و تعلق خاطر به یک ملت، سرزمین با فرهنگ، آداب، رسوم، الگوها، نمادها، زبان، باورها، مرزها، تاریخ و در مواردی مذهب یک ملت را تداعی میکند. از نقطه نظر ظهور، ناسیونالیسم و جنبشهای ملی گرایانه و سنخ شناسی آن در متن تاریخ معاصر اروپا موضوعیت یافته است. به شرحی که همسایگی وآمیختگی آن با ایدئولوژیهای سیاسی، ناسیونالیسم را به عنوان ایدئولوژی مدرن، رابطه آن را با کاپیتالیسم، پروتستانتیسم، انقلاب کبیر فرانسه، صنعتی شدن و مدرنیزاسیون تعریف می کند. ناسیونالیسم را گاه اندیشه ی تاریک، ایدیولوژی بورژوازی وگاه منبع ایجاد همبستگی اجتماعی،آگاهی ملی، توسعه و مدرنیزاسیون تعبیرکرده اند. «دیوید میلر، آنتونی اسمیت و جان آرمسترانگ، تآکید دارند که نمیتوان ناسیونالیسم را از معادلات سیاسی داخلی کشورها کنار گذاشت»(Ahmadi& Fazeli, 2007:26-27)

؛ زیرا ناسیونالیسم خالق نوعی از آگاهی اجتماعی است که خود را در «احساس ملی» بروز میدهد. به شرح «ماتیل» « ناسیونالیسم در عصر مدرن را میتوان نهضتی شناخت که در پی ایجاد احساس ملی در میان مردم است»(Motyl, 2004: 228) . یا « ناسیونالیسم از مفاهیمی است که به وحدت ملی، فرهنگی و هویت تاریخی ملل کمک شایانی کرده است و جغرافیای سیاسی مردم یک سرزمین را از دیگران متمایز و بسیح عمومی را برای توسعه فراهم نموده است»(Sariolghalam, 2002: 157) . از طرفی، ناسیونالیسم به مفهوم ساخت ملت- دولت، پدیده ی قدیمی نیست، بلکه ایدئولوژی مدرن درجامعه، سیاست و حکومت تعریف میگردد. این ادعا به اعتبار ساختار جوشش پذیر ناسیونالیسم است که گاه در خلال و گاه ایدئولوژی، اصل متن سیاسی معاصر را بروز داده است. زیرا، « ناسیونالیسم، از یکسو استقلال، برابری، آزادیخواهی و اولویتی که به نقش سیاسی مردم دارد، یک آیین سیاسی معرفی میگردد و ازسویی، از چشم انداز نظری، مشی میانه در ایدئولوژیهای مخالف میباشد»(Heywood : 2000:275) دراین فهم، ناسیونالیسم در

جنبشهای استقلال طلبانه به شیوهی واکنشی« به لشکرکشیهای نـاپلئون از۱۷۹۲ تـا ۱۸۰۲ بـه آسـیا و آفریفـا اشارت دارد» یا تشدید ناسیونالیسم در جنوب- شرق آسیا برآیند حرکت ضداستعماری و به شرح روئـیس: « اندیشـه ی ناسیونالیسـم در آسـیا، مجموعـهٔ ای از مبـارزه هـا بـر ضـد اسـتعمار و جهـانی شـدن میباشـد» (Rois:2004: 3)

از منظری دیگر «هویت ملی» در ناسیونالیسم صحبت از زیست ویژه ای دارد که در فرایندی کلیت سازانه، ملتی با ویژگیهای تاریخی و خاطره ی جمعی یکسان را میآفریند. « این مهم پس از ایجاد انسـجام و تثبیـت یک هویت جامع که سقف وسیعی برای فراگیری هویتهای قومی است، در فرایند غیریت سـازانه بـه قـوام میرسد» (Goodarzi, 2008: 27-28) دراین برداشت، پاسخ به پرسش چیسـتی وکیسـتی خـود، واکنشـی در مقابل چیستی و کیستی دیگر ملتها مهم تلقی میگردد. به شرحی که نوعی احساس مشترک تفاوت با غـرب و رفتارکج دار و مریز در قبال تجددطلبی در تداخل و گاه در تضاد با این، تاکید بر تمـایز ملـی در آسـیای شرقی از خود تاثیر به جای نهاده است. لذا جان مایه ی اندیشه ی ناسیونالیسم صحبت از ایجاد ملتی مستقل، دارای وحدت و صاحب هویتی وسیع است. به بیان اسمیت: « ناسیونالیسم جنبشی ایدیولوژیک برای دسـت یافتن، حفظ کردن استقلال، وحدت و هویت برای مردمی است که برخی از اعضایآن بـرای تشـکیل یـک ملت باالقوه و باالفعل باور دارند.(Smith, 2004:35). به این ترتیب میتوان ناسیونالیسـم را فراگیرتـرین نـوع هویت جمعـی شـناخت کـه « خـرده هویتهـا» در آن همگـون مـی گردنـد. یـا « هویـت ملـی، بنیـادیترین و مشمولترین نوع هویت جمعی است » (Smith, 1987: 143).

به سخن دیگر، می توان ناسیونالیسم را سقف وسیعی نامیدکه هویتهای پراکنده در آن می جوشند. به زبان « ارنستهاس»، ملت و ملت سازی ناشی از ناسیونالیسم به طور خاص به بحـران هویـت ارجـاع دارد و ایجـاد هویت ملی فعالیتی حیاتی در عقلانی شدن است. این مهم به حاکمان مجالی برای دسـتیازی بـه مشـروعیت سیاسـی نـوین میدهـد و بـه اسـتانداردهای توسـعه اجتمـاعی، سیاسـی، اقتصـادی و اداره کشـور بـه شـیوهٔ مؤثرکمـک میکنـد (Haas, 1993: 509-510). در واقـع ایـن مهـم در پـی گـذار از فیـودالیزم بـه اقتصـاد مرکانتلیستی و ایجاد دولت ملی اشاره دارد. دراین برداشت، ناسیونالیسم، گسست مشـروعیت پیشـین را در چارچوب مشروعیتی متاثر از حکومت مردم بر خویش در چارچوب «قرارداد اجتماعی» مورد نظر لیبرالیسم شکل می دهد.. در حقیقت، این مهم بنیاد دولت را که مبتنی بر ایده ی انتزاعـی و متـافیزیکی دولـت بـود، ساخت شکنی میکند و آنرا در قالبی مدرن توصیف می کند. به بیان اسمیت: « ناسیونالیسم، دولت ملی را به عنوان آرمان سازمان سیاسی نوین به رسمیت میشناسد»(Smith, 1971: 167) «کهـلاس» نیـز در تاییـد ایـن نظریه، بنیاد ناسیونالیسم را در «منزلت ملت» میبیند. از دیدگاه وی، « ناسیونالیسم بـه معنـای پـذیرش رسـمی

مردم و نیازهای آنها از نظر منزلت ملت است» (Kellas, 1991:33).گواینکه، «شافر» در شرح کارکرد ناسیونالیسم اشاره به گروه هایی دارد که سکونت در سرزمین مشترک؛ میراث و فرهنگ مشترک؛ منافع و علایق مشترک را برای حال وآینده؛ میل مشترک برای زندگی و حفظ دولت تبلیغ میکنند (Shafer, 1972: 15). بنابراین، درکنه آراء فوق، ریشه های «حق تعیین سرنوشت ملتها» برخواسته از ظهور ناسیونالیسم هویدا میشود. در واقع، امضای« پیمان صلح وستفالی» که با پایان جنگهای مذهبی ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ همراه بود، سرآغازی برای ساخت دولت مدرن شده است. زیرا« عمده ترین مفاد پیمان، حق برابر دولتهای مستقل، عدم مداخله نسبت به قلمروهای سرزمینی یکدیگر، حق تعیین سرنوشت و روابط میان دولتها از راه پیوندهای دیپلماتیک بوده است»(McLean, 2016: 1018) به بیانی دیگر، ناسیونالیسم از آن پس بود که وارد بحثهای ایدیولوژیک در دنیای سیاست گشت. به شرح گلنر: « ناسیونالیسم در سال ۱۹۱۸ به عنوان اصل تعیین کننده ی مشروعیت سیاسی به همان اندازه مهم تصور میشدکه در سال۱۸۱۵ بی اهمیت به حساب می آمد(Gellner: 2009: 56). مزید برآن با تغییر مناسبات فیودالی به بورژوازی، انتقال قدرت ازکلیسا و سلطنت به مردم، بشریت به ملتها تقسیم شدند و ملتها نیز با خصلتی که حکومت مشروع از اراده شان سرچشمه میگیرد، شناخته شدند (Kedourie, 1985: 9). گو اینکه در پایان قرن نوزدهم، ناسیونالیسم به عنوان « اصل حق ملتها» به تعیین سرنوشت خویش نیز فعلیت و موضوعیت یافت. چنان که، ناسیونالیسم در مذاکرات صلح ورسای به عنوان سنگ بنای نظم سیاسی نوین اروپا معرفی گردید و سپس در منشور ملل متحد نیزگنجانده شد.

به همین منوال، ناسیونالیسم در گذار از سنت به مدرنیته، در ذیل مدرنیزاسیون و توسعه سیاسی- اقتصادی برای دولتها نقش منسجم کننده داشته است. دراین تعبیر، ناسیونالیسم زاینده ی عقلانیت متجانس جمعی در یک سرزمین مشخص برای خلق یک هدف،آرمان و ماموریتی ماهوی و شکلی از«آگاهی اجتماعی»، یک شیوه ی سازماندهی ادراکی و اخلاقی است. به شرح گرینفیلد: ناسیونالیسم بیانگر نظم اخلاقی جامعه ی مدرن، منبع ارزشهای هویت ملی و مبنای یکپارچگی اجتماعی ملت در روند توسعه می باشد(Greenfeld, 2001: 23-24). گفتنی است، میان « ناسیونالیسم» و « ملت» نیز مقداری همپوشانی مفهومی وجود دارد. زیرا « ناسیونالیسم و ملت هر دو به یک قلمرو تاریخی، دولت دموکراتیک و به حق حاکمیت مردم به شیوه ی عقلانی توجه دارند» (Smith, 1991: 14-15).

ناسیونالیسم و پیوند آن با لیبرالیسم در توسعه افغانستان

درچارچوب تئوریک تبیین گردید که ناسیونالیسم پیوندی ژرف با نظریه های دموکراتیک و توسعه

همزمان اقتصادی و سیاسی دارد. به این اعتبار، این سوال شکل می گیرد که کدام یک از رژیمهای سیاسی از سال ۱۸۸۰تا ۲۰۰۱ در افغانستان دموکراتیک بودند تا ناسیونالیسم و توسعه ی همزمان درآنها موضوعیت یابد؟ مطالعه ی هفت قانون اساسی از سال ۱۹۱۹ تا۲۰۰۱ و کارکرد حاکمان افغانستان نشان میدهدکه هیچ یک از رژیم های سیاسی تجربه شده در این کشور دموکراتیک نبودند. در حقیقت، این ادعا از یک سو به ساخت رژیمهای سیاسی در افغانستان اشارت دارد و از طرفی، کارکرد حاکمان غیردموکرات را به لحاظ تاریخی به خاطر می آورد. بنابراین، به لحاظ تاریخی فقدان دولت دموکراتیک، به معنای پایان بحث ناسیونالیسم مدنی و توسعه ی همزمان سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در افغانستان است. با اینهمه، ناسیونالیسم به انواع مختلف دسته بندی شده است که مهمترین آن ها « ناسیونالیسم جمع گرایانه ی قومی، ناسیونالیسم جمعگرایانه ی مدنی و ناسیونالیسم فردگرایانه مدنی می باشد» (Greenfeld, 2001:2-3). ناسیونالیسم اولی صرف تاکید به عنصر قومیت برای ملت- دولت سازی داردکه مسآله دار است. دومی، به اراده ی جمعی نخبگان برای ساخت ملت- دولت تآکید میکند که در افغانستان به دلیل چند پارچگی فراهنگی- اجتماعی، امکان شکل گیری نداشته است. سومین مدل که مد نظر این مقاله است ، معطوف به آزادی فردی و حاکمیت مردمی مبتنی بر برابری شهروندی است که تنها بر روی کاغذ در هشتمین قانون اساسی افغانستان به شیوه ی تلفیقی(اصول دین با آموزههای لیبرال) ظهور یافته بود. به شرحی دیگر، در ناسیونالیسم اولی(قومی)،آزادی فردی و حق شهروندی اقوام برای ملت شدن ناچیز است و اقتدار قومی، جانشین اراده ی شهروندان می گردد. به همین دلیل ملت- دولت سازی و توسعه در ناسیونالیسم قومی افغانستان به قوام نرسیده است. در ناسیونالیسم جمع گرایانه مدنی، ارادهی جمعی نخبگان برای ساخت ملت به مفهوم رژیمهای سوسیالیستی، دیکتاتوری ها و زمامداران الیگارشیک تقلیل می یابد و توسعه نیز فراگیر نیست. اگر هم کشورها دراین رویکرد به توسعهی اقتصادی دست یابند به توسعه سیاسی و فرهنگی فراگیر نمی رسند. به زعم ما، تنها ناسیونالیسم فردگرایانه مدنی است که معطوف به آزادی فردی و حاکمیت مردمی مبتنی بر برابری شهروندی است. از این منظر ناسیونالیسم مدنی پیوندی ویژه با لیبرالیسم دارد. ناسیونالیسم مدنی منبعث از قرارداد اجتماعی در نظریه ی لیبرالیسم است که ملت شدن و توسعه یافتگی فراگیر از ویژگی های آن میباشد. بنابراین، با ابتنا به تحلیل فوق، آموزه های لیبرالیسم و پیوند آن با ناسیونالیسم روندی بود که در اروپا طی شد و موجب توسعه گردید. . به این شرح که یکی از مفاد « پیمان وستفالی»، پایان جنگ های مذهبی و شکل گیری ملت- دولتهای مستقل در اروپای غربی بود. طوریکه این کشورها از مداخله ی پاپ و امپراتوری مقدس رم در امور داخلی و خارجی خود مستقل شدند و مدلی از

حکومتداری مردمی را طرح نمودند که « با مدلهای امپراتوری مقدس رم و عثمانی متفاوت بود» . (Maclean: 2008:1018)دراین مدل، آزادی اندیشه و بیان، آزادی دین و مذهب، حق مالکیت خصوصی، تنوع اخلاقی، فرهنگی و سیاسی گفتمان اجتماعی- سیاسی غرب را تشکیل می دهد. مفاد دیگر پیمان، تغییرمفهوم امت به ملتها است که مبانی هویتی جدیدی را در محورملی گرایی به عنوان یک برساخته(ملت و سرزمین) در روند توسعه طرح مینماید. به این اعتبار، ناسیونالیسم، عنصر تباری- خونی و برتری خواه شناخته نمیشود، بلکه یک برساخته سیاسی برای پدیدآمدن دولت ملی، توسعه یافتگی ملتها و حمایت از سرمایداری است. بنابراین، ناسیونالیسم به لحاظ تاریخی، از لحاظ شرایط ذهنی همپوش با موج اول لیبرالیسم قرار میگیرد. زیرا « لیبرالیسم مبتنی بر قرارداد اجتماعی جان لاک و تامس هابز، آیین تامس جفرسون مبتنی برآزادی فرد در اقتصاد بازار، فایده گرایی جرمی بنتام و جیمز میل، دست نا مرئی آدام اسمیت در دولت ملی معنا میشود»)آ(Heywood, 2001:84-112) . در واقع، « تاکیدی که بر سنت به عنوان عقل جمعی در محافظه کاری گذاشته می شد، جای خود را به فردگرایی در لیبرالیسم کلاسیک در دولت ملی میدهد» (Bashirieh, 2013: 306-307).

البته لیبرالیسم در موج اول باقی نماند و متنفکرانی این مفهوم را ارتقا دادند. دوتوکوئل خواستار اجرای دموکراسی فراگیر به همه طبقات شد و دادن حق رای محض برای بخشی ازجامعه(طبقه تجاری) را خلاف لیبرالیسم به مفهوم عدالت اجتماعی دانست. او به همین دلیل « بورژوازی فرانسه را به سوی دموکراسی عمومی تشویق مینمود»(Bashirieh, 2020: 309) از طرفی « هاب هاوس » نیز با نقد آزادی های طبیعی، توضیح عدالت توزیعی و هماهنگی اجتماعی به مفهوم فراگیر تلاش کرد لیبرالیسم را با سوسیالیسم پیوند بزند(Gray,2008: 52-53) . همچنان که هیلگرین و بوزانکت نیز آزادی در لیبرالیسم کلاسیک را منحصر به رفع موانع خارجی شناختند. دراین فهم، آنها، نظریه ی لیبرالیسم کلاسیک را به نفع بورژواها به هدف بهره کشی اجتماعی از طبقات فرودست تقلیل دادند (Heywood, 2001:115-116) . درنهایت متفکرانی همچون « مایکل والزر» و « مایکل سندل » با طرح «آراء جماعتگرایی»، غایت انگاری لیبرالیسم فردگرایانه را نقد نمودند. از دیدگاه والزر: هیچ چیزی به عنوان دیدگاهی خارج از جامعه وجود ندارد. امری که سندل نیز در نقد فردگرایی لیبرالی میگوید: اهداف اجتماعی برای پیشبرد امور مهمتر از اهداف فردی است و بدیهی است که فرد فارغ ار همنوعانش نمیتواند این اهداف اجتماعی را به تنهایی انتخاب کند» (Kymlicka,2008:4). بنابراین، در نظریه ی لیبرالیسم کلاسیک، « دولت بزرگ و جامعه کوچک» تصور می شود ، در حالیکه در لیبرال دموکراسی«جامعه فعال و دولت فعال هر دو بزرگ هستند.». بنابراین،

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

به تآسی از نئولیبرالیسم، دولت به عنوان نهاد کوچک، اما فعال در روند توسعه، و جامعۀ مدنی نیز ملی و بین المللی تعریف میگردد. به طورکلی، لیبرالیسم از یکسو ناسیونالیسم، جامعه و دولت را به مفهوم توسعه خطی/ جهانی سازی تبلیغ میکند، و ازسوی دیگر، ناسیونالیسم را در دولت ملی در روند ملت سازی و توسعه تعریف مینماید. به همین دلیل در پاسخ به سوالی که در آغاز این عنوان طرح شد، ادعا میشود که: به دلیل ضعف فهم از ناسیونالیسم و لیبرالیسم مدنی در نزد نخبگان و همچنین ضعف و یا فقدان آموزه های دموکراتیک در ساختار رژیم های سیاسی افغانستان، این کشور نتوانست به هویت ملی واحد، ملت- دولت سازی و توسعه دست یابد.

ناسیونالیسم و توسعه نیافتگی(تجربه ی تاریخی) در افغانستان ۱۷۴۷-۲۰۰۱

ناسیونالیسم به عنوان تجربه ی تاریخی مدرن، درباره سلسله ی سدوزاییان در۱۷۴۷ تا۱۸۲۶ میلادی موضوعیت ندارد. زیرا شاهان این سلسله قلمروی با مرزهای رسمی نداشتند و هیچ اثرمکتوبی نیز وجود ندارد که شاهان این سلسله، مباحث هویتی، ناسیونالیسم، ملت سازی و توسعه را در ذیل دولت ملی زیر نام افغانستان تعریف کرده باشند. بعد از فروپاشی سلسله ی افشاریان در ایران قدیم، سلسله ی سدوزایی در شرق ایران کنونی ظهورکرد و تنها کارویژه آن لشکرکشی بود. مهمترین دلایل ظهور سدوزاییان، رسمی شدن مذهب شیعی و سپس جنگهای داخلی در ایران بود که به ضعف حکومت مرکزی ایران قدیم انجامید. همچنان از سال۱۸۲۶ تا۱۸۸۰ نیز که سلسله ی سدوزایی به نفع سلسله ی بارکزاییان کنارگذاشته شد، بازهم مباحث هویتی، ناسیونالیسم و توسعه عینیت نیافت؛ زیرا بارکزاییان نیز فاقد مرزهای رسمی بودند و از طرفی، متصرفات سدوزاییان در غرب، شمال و جنوب شرق به نفع ایران، روسیه تزاری و هند برتانوی دراین دوره نیز از دست رفت. به شرحی دیگر، «سلسله ی بارکزاییان همچون سدوزاییان، دولت ملی نداشتند وتنها به شیوه ی پراکنده با مشرب فئودالی/ مسلك ملوك الطوایفی بر توده ها حکمرانی مین مودند»(Shahrani, 2008: 153)

با این وجود، افغانستان کنونی متاثر از «بازی بزرگ بین هند و روسیه تزاری» در زمامداری عبدالرحمان در دهه۱۸۸۰ دارای مرزهای رسمی شد و میراث دار و ادامه ی سلسلهی سدوزایی و بارکزایی گردید زیرا، « عبدالرحمان خان برای ایجاد دولت و نقطه ختم پراکندگی به تمکین درآوردن حکام محلی به نفع حکومت متمرکز و از آن طریق به نفع خودش مبادرت ورزید».(Farhang, 1992: 429) با اینهمه، دراین زمان نیز دولت ملی به مفهوم ناسیونالیسم در افغانستان قابل تعریف نمیباشد، زیرا این کشور ازسال۱۸۸۰ تا ۱۹۱۹ فاقد سیاست خارجی و تحت الحمایه ی هند برتانوی بود.

نخستین صداها پیرامون ناسیونالیسم و دولت شبه مدرن بعد از استقلال افغانستان از بریتانیا در قانون اساسی شاه امان الله در سال۱۹۱۹ موضوعیت یافت. البته این حکومت نیز پیش ازآن که متکی به اندیشه ی ناسیونالیسم باشد، اقتباس و رونوشتی از ناسیونالیسم ترکان عثمانی بود. با این وجود، روی کارآمدن شاه امانالله، آغاز کاربست ناسیونالیسم درافغانستان به مفهوم مباحث هویتی و دولت شبه ملی شناخته می شود. زیرا او با اقدمات سیاسی و اصلاحات در سپهر داخلی و خارجی از یک سو،گذار از مناسبات سنتی و اتوکراسی پیشین را به دولت شبه مدرن فراهم کرد، و ازسوی دیگر در سپهرخارجی از طریق پیوندهای دیپلماتیک، افغانستان را به عنوان یک کشور مستقل معرفی نمود.

در سپهرداخلی برای نخستین مرتبه درحکمرانی شاه امان الله، افغانستان دارای قانون اساسی شد که درآن برده داری لغوگردید.گو اینکه در ذیل برنامه های اصلاحی شاه امان الله، نظام بوروکراتیک و نهادسازی شکل گرفت، صادرات و واردات به شکل رسمی جایگاه اقتصادی افغانستان را از حالت سنتی به مدرنیته مفهوم سازی کرد. از طرفی دیگر، دراین دوره « نظام نامه ی ناقلین» نیز نافذگردید وبه این ترتیب برای مردم پشتون که از جنوب و شرق به شمال کوچ مینمودند، امتیازاتی نظیر اعطای زمین زراعتی و معافیت از مالیات داده شد. این رویکرد از یکطرف به تصادم قومی و زبانی انجامید و از طرفی دیگر برنامه های اصلاحی مبتنی بر شبه مدرنیته را فاقد حمایت سایر اقوام ساخت؛ تا جاییکه ساخت شبه مدرنیته افغانستان با شورش حبیبالله کلکانی با کمک ملایان و ملاکین سقوط کرد. در حقیقت، سقوط نخستین دولت شبه مدرن در افغانستان به معنای ناکارامدی ناسیونالیسم تباری بود. (Farhang, 1992:450-550, Ghobar, 11995: 797, Ahang, 2020: 211)

بعد از سقوط دولت شبه مدرن، حبیبالله کلکانی تاجیک تبار برنامه ای برای ناسیونالیسم، ملت- دولت سازی و توسعه نداشت. این حکومت ناشی از تصادم پشتون ها و تاجیکها با یکدیگر پیرامون رآس قدرت بعد از ۹ ماه زمامداری به نفع نادرخان پشتون تبار سقوط کرد. مشی نادرخان اما، نسبت به کاربست ملی سازی تباری برخلاف حکمرانی شاه امان الله نرم نبود. بلکه نادرخان درپی به تمکین درآوردن اقوام غیرپشتون، تغییر نام مناطق به زبان پشتو، تخریب ارزشهای فرهنگی دیگر اقوام با سرکوب همراه گردید. در نهایت، حکمرانی نادرخان نیز به پایان رسید، زیرا وی، توسط فردی هزاره تبار به نام عبدالخالق کشته شد و زمامداری محمدظاهرشاه فرارسید(Ghobar, 1995: 71, Farhang, 1992: 447-579)

با به قدرت رسیدن محمدظاهر، ملی سازی تباری به شیوه ی پیشین از۱۹۳۳تا ۱۹۶۳دوام یافت. علاوه برآن، زبان پشتو برای نخستین مرتبه به عنوان یکی از دو زبان رسمی در کنار زبان فارسی معرف یگردید و نظام آموزشی نیز به نفع زبان پشتو تغییر کرد (Farhang, 1992: 659-632)؛ اما بعد از۱۹۶۳ تا۱۹۷۳ که به نام

دهه دموکراسی در افغانستان یاد می شود، روند ملی سازی تباری گاهش یافت و مجددً زبان فارسی، زبان آموزش در مناطق غیرپشتون قرار گرفت. در نهایت، نظام شاهی با کودتای سفید در جولای۱۹۷۳ جای خود را به نخستین نظام جمهوری تک حزبی داد. اگرچه نظام جمهوریت در تئوری با مفاهیمی چون دموکراسیزاسیون همقطار است، اما نخستین جمهوریت در افغانستان، متمرکز به شخص رییس جمهور، غیردموکراتیک و حزب حاکم نیز تک حزبی بود. از سوی دیگر نظام جمهوریت از ضعف مشروعیت سیاسی به دلیل ماهیت کودتایی و کوتاهی در تدوین قانون اساسی نوین نیز رنج میبرد. با این اوصاف، افغانستان در نخستین جمهوری به درجه ای از رشد و انکشاف اقتصادی و توسعه ی تعلیم و تربیت دست یافت؛ زیرا توسعه دراین دوره تنها بعدی اقتصادی داشت و توسعه سیاسی فدای ملی سازی تباری گردید. چنانکه در واکنش به استمرار ملی سازی تباری، بعد از کودتای اپریل ۱۹۷۸ «شاخهی پرچم» حزب چپ گرای خلق افغانستان به رهبری ببرک کارمل عملا رهبری سایر اقوام افغانستان را در سیاست و حکومت به عهده گرفت. علاوه برآن، رشد گروه های چپ گرای طرفدار مسکو مرزبندیهای قومی و زبانی را بیش از قبل فربه ساخت. این چالش از یکطرف ناکامی کاربست ناسیونالیسم تباری را در پی داشت، و ازطرفی، ابزاری برای شوروی گردید تا از اختلاف مباحث هویتی، سیاست و حکومت افغانستان را مصادره به مطلوب نماید.(Tanin, 2004: 197-199) . اتحاد شوروی پیشین، نخستین دولتی بود که رژیم چپ گرا را به رسمیت شناخت و سپس در دسامبر۱۹۷۹ در حمایت از رژیم چپ به افغانستان لشکر کشید(Barfield, 2010).

یکی از دلایل اساسی سقوط نخستین جمهوری، طرح سیاست‌های قوم محور و تنش‌زای رئیس‌جمهور داوود به هدف حمایت از پشتون‌ها در پاکستان بود.گو اینکه، فقدان توسعه سیاسی و ضعف مشروعیت دلیل دوم سقوط نخستین جمهوری محسوب میشود. دلایلی که از یکسو به تیره‌گی روابط پاکستان با افغانستان انجامید، و ازسوی دیگر افغانستان را از مسیر ملت-دولت‌سازی و توسعه بازداشت. به بیانی دقیق تر، با سقوط نخستین جمهوریت، مللت- دولت سازی و توسعه دچارگسست و شکست گردید. به شرحی که با سقوط نخستین جمهوریت و روی کارآمدن حزب چپ گرا تحت عنوان «جمهوری دموکراتیک افغانستان»، ملی‌سازی تباری محدود به پشتون ها نماند. دراین دوره، «سران چپگرا زیر عنوان حزب حاکم «یکی» بودند، اما در حقیقت هرکدام نمایندگی قوم و زبان خویش را در حکومت به عهده داشتند» (Rasanayagam, 2003). اگرچه این نوع رویکرد موجب شد تا «ناسیونالیسم جمع گرایانه مدنی» جایگزین ناسیونالیسم تباری پیشین شود اما از تبعات کاربست این نوع از ناسیونالیسم، خلق مولود دیگری

یعنی «تشدید ملی سازی تباری گسترش یافته اقوام در افغانستان» بود. دراین تعبیر، «شاخه ی خلق» حزب به نفع قوم پشتون و « شاخه ی پرچم» حزب حاکم به نفع تاجیکها، ترک تبارها و هزاره ها به تشدید ملی سازی تباری و زبانی مبادرت ورزیدند (Banerjee, 2016: 63-80).

ناسازوارگی ایدئولوژی چپ با بافت روستایی و شبه مدرن شهری وکاربست مشی استالینی با هدف حذف فیزیکی مخالفین، دومین چالش حزب چپ بود که به دیالوک دولت و جامعه پایان بخشید.گو اینکه فقدان ره نامۀ دموکراتیک و مانیفیست اقتصادی منطبق با توانمندی‌های طبیعی کشور، توتالیتاریزه‌گرایی رهبران و رادیکالیزه سازی توده ها چالش سوم حزب چپ افغانستان شناخته میشود. چالش اساسی دیگر حزب چپگرا، دموکراسی‌زدایی و مشروعیت‌جویی محض از دامن شوروی پیشین بود. بنابراین، همه ی این موارد نشان میدهد که حزب چپگرا، همانند رژیمهای پیشین، آراسته به فهم ایدئولوژیک از ناسیونالیسم در روند توسعه افغانستان نشده بود. بدینسان در کنار فقدان فهم نظری از ناسیونالیسم، کارکرد غیرجامعه شناسانه ی حزب حاکم و ضعف توسعه سیاسی، حزب چپگرا نیز نتوانست هویت ملی واحد، دولت- ملت سازی و توسعه را در افغاننستان به قوام رساند.

سر انجام حزب چپگرای افغانستان در سال ۱۹۹۲ توسط ائتلاف هفتگانه ی سنی مذهب و هشتگانه ی شیعه مذهب سقوط کرد. این حکومت به مفهوم «دولت اسلامی افغانستان» نیز از آغازین لحظات تآسیس تا زوال آن در کش و قوس با بحران نفوذ مواجه گردید. به طوریکه، «جامعه افغانستان باردیگر در پسرفتی تاریخی، رژیمهای محافظه کارسنتی را با شمایلی فئودالی و مشرب ملوک الطوایفی نظیر دوران سدوزاییان و بارکزاییان، اما این مرتبه در عصر تکنولوژی به آزمون نشست (Dorronsoro, 2005: 227-229). چنانکه از یک سو جنگ مجاهدین با یکدیگر و ازسوی دیگر جنگ مجاهدین با طالبان که از بدنه ی دولت اسلامی مجاهدین جدا شده بودند، دولتسازی را با شکست مواجه کرد و ملت سازی نیز به نفع امت محوری در افغانستان تقلیل یافت. دراین شرح، حکومت مجاهدین که بعدها در کمتر از ده درصد بر سرزمین افغانستان تسلط داشت، توسط سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شد. اما رژیم طالبان که از سال۱۹۹۶تا ۲۰۰۱ به تدریج بر۹۰ درصد برخاک افغانستان تسلط داشت فاقد مشروعیت بین المللی بود. زیرا طالبان از یک طرف به نقض حقوق زنان و اقلیت ها متهم شدند و از طرفی همانند دوران عبدالرحمن خان برای احیاء حکومتی با تسلط و هژمونی پشتونها مبادرت ورزیدند(Rahimi, 2019: 113 ,Williams, 2014)

بر این اساس افغانستان تا سال ۲۰۰۱ هرگز نتوانست به هویت ملی واحد، دولت سازی مدنی، ملت سازی و توسعه دست یابد. به شرحی دیگر، جامعه ی چند پارچه افغانستان با وجود رژیمهای محافظه کار سنتی، شبه

مشروطه، مشروطه، جمهوری تک حزبی، چپ و راست رادیکال بـه مـدت بیشـتر از ۱۲۰سـال نتوانسـت بـه ملت- دولت سازی و توسعه توفیق حاصل نماید.

ناسیونالیسم متآخر و فروپاشی ذهنیت توسعه در افغانستان ۲۰۰۲-۲۰۲۱

ساخت لیبرال دموکراسی هنگامی در خدمت سیاست و حکومت در افغانسـتان قرارگرفـت کـه قبـل از آن یک حادثه و یک توافق مهم و مرتبط با هم در جهان غـرب و افغانسـتان رقـم خـورد. حادثـه بـه حمـلات یازدهم سپتامبر۲۰۰۱توسط سازمان القاعده مورد حمایت گروه طالبان به خاک امریکا اشارت دارد. در پـی این حمله، امریکا از طالبان خواست تا رهبر القاعده را که در افغانستان بود به آن کشور تسلیم نماید. طالبان اما این درخواست را نپذیرفتند و همین امر سبب شد تا امریکـا و متحـدان آن بـه تآسـی از مـادۀ ۵۱ منشـور سازمان ملل متحد که برحق طبیعی دفـاع فـردی و جمعـی تآکیـد مـی کنـد، رژیـم طالبـان را سـاقط کننـد. (Zarei, 2014: 1-12).

همزمان با حملات امریکا به طالبان، مخالفین این گروه نیز زیر چتر سازمان ملل متحد « موافقتنامـه ی بـن» را درآلمان امضاء نمودند. بنابراین، بر اسـاس ایـن موافقتنامـه، حکومـت مؤقـت، انتقـالی و سـپس انتخـابی جایگزین طالبان و دولت اسلامی مجاهدین گردید. بنابراین، ساخت لیبرال دموکراسی افغانسـتان محصـول موافقتنامه بن و نگارش هشتمین قانون اساسی در این کشور به حساب می آید. به این اعتبار و بـا اسـتناد بـه این قانون اساسی که بـه تـاریخ ۲۶ ژانویـه ۲۰۰۴ توسـط « لویـه جرگـه»، تصـویب و بلافاصـله تنفیـذ شـد، ناسیونالیسم، ملت- دولت سازی و توسعه دراین تحقیق موضـوعیت پیـدا کـرد (The eighth constitution law of Afghanistan:2001)

گفتنی است، افغانستان از سال ۱۸۸۰ به اینطرف از چهار عنصر ملت- دولت (زمین، جمعیـت، حکومـت و حاکمیت) سه عنصرآن را داشته است. اما عنصر«حاکمیت» به دلیل چند پارچگی جامعه، همیشـه بـا بحـران نفوذ مواجه بوده است. به این شرح که، « افغانستان سرزمین اقوام و قبایل است و هر قبیله از خود «جرگـه » یا انجمنی اداری- سیاسی دارد و دولت مرکزی نیز همواره با جرگه های قبایـل رابطـه انـداموار دارد و در واقع ادامه جرگه ها به شمار می رود» (Bashirieh, 2013: 288)

مزید برآن تا قبل از امضای موافقتنامه بن در دسامبر۲۰۰۱، هیچ یک از رژیمهای سیاسی افغانستان مبتنی بـر اراده ی مستقیم مردم شکل نگرفته بودند. این امر نشان میدهدکه از یکطرف رابطه و نسبت عمودی دولـت با مردم کارساز نبوده است و از طرفی گروههای سیاسی نیز با ضعف فرهنگ سیاسی دست به گریبـان هـم بوده اند. استمرار همین امر موجب شده است تا ملت- دولت و توسعه فراگیر در این کشـور بـدون اراده ی مستقیم مردم پیوسته با بحران و شکنندگی همراه شود. در واقع، بیشتر رژیمهای سیاسـی در افغانسـتان یـا از

طریق مجلس سنتی(لویه جرگه)، کودتاها و یا متآثر از عوامل خارجی ظهور نمودند و بدون حمایت مردم نیز به زوال رسیدند. دراین میان اما، برای اولین بار حاکمیت لیبرال دموکراسی با اراده ی مستقیم مردم بعد از سال۲۰۰۱ در افغانستان ایجاد شد. اما این اراده ی جدید نیز به دلیل بی توجهی به پیش زمینه های تاریخی، سبب شد تا برای چندمین بار مطالبات جامعه چند فرهنگی افغانستان برآورده نشود و این کشور بازهم به بحران سیاست و حکومت و توسعه نیافتگی بین سال های۲۰۰۲ تا۲۰۲۱ مواجه گردد. بنابراین، در شرح چگونگی این هم گسیختگی تاریخی، در ادامه عناصر دولت- ملت در ذیل ناسیونالیسم، دولت- ملت سازی لیبرال و توسعه بررسی میگردد.

نخستین عنصر ملت- دولت، « زمین» است، این عنصر، جمعیت انسانی و حاکمیت را درگستره ی آبی، خاکی و فضایی با کنشگری شهروندان فعلیت و موضوعیت می بخشد. لازم به ذکر است که مفهوم سرزمین بر مفاهیم حکومت، ملت وگروه های نژادی، قومی و مذهبی نیز برتری دارد. زیرا تا سرزمینی نباشد، مفاهیم جمعیت، حکومت و حاکمیت در روند ملت – دولت سازی موضوعیت و فعلیت پیدا نمی کنند. بنابراین، افغانستان با این فهم، در پساتحولات دهه ۱۹۹۰ درمحیط بین الملل از طرف شمال با کشورهای تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان شاهد شکل گیری ملت- دولت های جدید درآسیای میانه بوده است. از طرف جنوب و شرق با رشد افراط گرایی، ابهام حقوقی خط دیورند، فقدان زیرساختهای مناسب فرهنگی، چالش اقتصاد سیاسیآب و عمق استراتیژیک پاکستان در رقابت با هند مواجه است. همچنانی که از طرف غرب با مشترکات فرهنگی و زبانی، معضل تاریخی اقتصاد سیاسی آب در باره ی میزان حقابه از رودخانه هلمند و انقلابیگری با ایران هم سرحد می باشد. بنابراین، ماهیت جغرافیایی افغانستان، فرصتهای کم و محدودیتهای کارکردی فراوانی را فراروی دولت- ملت سازی و توسعه این کشور قرارداده است. درکنار این چالشها، افغانستان اما، امتیاز ویژه ای به عنوان نزدیکترین معبر وصل جنوب آسیا به آسیای میانه، تواناییهای طبیعیی نیز دارد. این امتیاز هم اما، به دلیل بحران تاریخی نفوذ و جنگ های بی پایان داخلی اقوام با یکدیگر، فرصت دستیابی به ملت- دولتسازی و توسعه ی فراگیر را از این کشورگرفته است.

دومین عنصر ملت- دولت نیز «جمعیت انسانی» است، ازاینرو، ذیل عنصر«جمعیت»، مفاهیم مذهب، قومیت، زبان، امت و « لویه جرگه مختص به افغانستان» موضوعیت دارند. عنصرجمعیت نه تنها بنیاد ملت سازی است که کنش اجتماعی را به مفهوم، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نیز در قلمرو ژئو پلیتیک فعلیت می بخشد. به بیان دورکیم: « در قلمروسرزمینی، گروههای انسانی، مکانیکی و یا ارگانیکی ظهور می

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

نمایند».(Ghazi, 2002: 55) به این اعتبار، بافت ناهمگون اجتماعی افغانستان نشان میدهد که عنصر جمعیت به دلیل کثرت اقوام، فرهنگها، زبانها و محلات جداگانه ی نژادی، نخست به شیوه ی مکانیکی تشکیل شده باشد. اما به دلیل کوچ اجباری و تمامیت خواهی تباری- سیاسی، کاربست تمثیل ارگانیکی نیز مؤفق نبوده است.گفتنی است، مفهوم مکانیکی که به تعامل عاطفی، فرهنگی و زبانی اشاره دارد، موجب شده تا اقوام افغانستان وقتی در زادگاه خود نتوانند به مطالباتشان دست یابند به همتباران شان درکشورهای همسایه الفت بیشتری پیدا کنند. در واقع این اعتراضی اجتماعی وآرامی است که در برابر ملی سازی تباری نشان داده میشود. تا جایی که این الفت مکانیکی با مردمان کشورهای همسایه، افغانستان را از داشتن هویت واحد ملی محروم ساخته است. چنانکه تعارض پیرامون هویت «افغان» یا « افغانستانی» ازچالشهای اساسی فراروی همه نظامهای سیاسی و به ویژه نظام لیبرال دموکراسی بوده است. به شرحی دیگر، جدا از اقوام و مذاهب کوچکترکه در سیاست و حکومت نقش تعیین کننده ای ندارند، چهار قوم عمده یعنی پشتونها، تاجیکها، هزاره ها و ازبک همیشه در برابر هم نسبت به هویت افغان یا افغانستانی به تعارض برخواستند. البته موضوع درخورتآمل، هویتهای مذهبی نیز هست که به نوعی در تقسیم قدرت، گاهی اقوام را به یکدیگر نزدیک ساخته است. اما مذهب هم نیز در بساری موارد عاملی قوی و کافی برای یکپارچکی اقوام و زبان ها در افغانستان نشده است. در واقع، «برتری طلبی اکثریت مذهبی در افغانستان سبب شده است تا تاجیکهای سنی مذهب با پشتون های سنی مذهب الفت بیشتری پیدا نمایند و بیش از شیعیان به مناصب دولتی برسند» (Bashirieh, 2013: 287-288). به همین ترتیب مفهوم «زبان» که از ستون های هویت ملی است و دولت- ملت را با کارکرد چندگانه هویت میدهد، در افغانستان سد راه دولت- ملت سازی واقع شده است. به نحوی که زبان با رویکردی ستیزه طلبانه، تفکیک فرهنگی اقوام، نماد برتری طلبی به مفهوم پیشینهٔ فرهنگی متفاوت همراه با تعصب خود را نشان داده است. هرچند در هشتمین قانون اساسی، زبان فارسی/دری و پشتو عنوان رسمی و سایر زبانهای رایج به عنوان زبان رسمی سوم به رسمیت شناخته شده بود، اما اصل۱۶ هشتمین قانون اساسی ازجنجالیترین مباحث در افغانستان بوده است.

همچنین یکی دیگر از مفاهیمی که ذیل عنصر جمعیت، مختص افغانستان است، موجودیت « مجلس سنتی لویه جرگه » می باشد. این مفهوم سنتی مرکب از دو واژه یعنی« لویه» و«جرگه» است. لویه، واژه ی پشتو و به بزرگ معنا میشود و«جرگه » نیز واژهٔ تُرکی است که به معنای گردهمایی میباشد. ادعا شده که این مجلس از پیشینه ی تاریخی درافغانستان برخورداراست. به این شرح که « قبل از دین اسلام، مجالس مشورتی زیر نام « سبها » که درآن همه مردم شرکت می نمودند و مجالس« سمتی » که درآن تنها مالکان

رمه ها، عراده ها و شاه حق شرکت داشتند در این سرزمین وجود داشته است. (Ghobar, 2005: 11-31) برخی پژوهشگران، اما نهاد لویه جرگه را، سنت قبیله ای ناشی از مناسبات فیودالی می دانند: « جرگه، نهاد قبیله ای و فیودالی است که بخاطر تآمین منافع و تحکیم پایه های قبیله به هدف استمرار قدرت سیاسی به میان آمده است و قبیله نیز واحد اجتماعی بزرگی است که اعضای آن خود را متعلق به یک پدر یا نسب می دانند (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۱). به هرحال، اعضای لویه جرگه ها تا قبل از روی کارآمدن نظام لیبرال دموکراسی به شکل انتصابی توسط زمامداران گزینش میشدند، اما با اجرای هشتمین قانون اساسی، بیشتر اعضای آن به نوعی انتخابی شدند. کوتاه اینکه لویه جرگه به هر مفهومیکه تعریف شود، از مفاهیم عصرمدرن به شمار نمی رود. بلکه با موجودیت مجلس ملی، ولایتی و مجالس شهرستانی که از طریق انتخابات ایجاد میشوند، سدی فراروی نهادهای حکومت مدرن است.

به همین منوال، مفهوم دیگری که در ذیل عنصر جمعیت طرح میشود، قومیت است. از قومیت تعاریف زیادی صورت گرفته است اما در اینجا استناد به تعریف آنتونی گیدنز میشود که با قومیت خواهی افغانستان همخوانی بسیار دارد. به شرح گیدنز« قومیت به کارکرد و نگرشهای فرهنگی اجتماع معینی از مردم گفته میشود که آنها را از همدیگر متمایز مینماید» گیدنز، ۱۳۹۰: ۳۵۹). بنابراین، قومیت خواهی دراین فهم در همپوشی با زبان از اساسی ترین عنصر تعارض در افغانستان است که سد راه ملت- دولت سازی و توسعه به مفهوم چند فرهنگی شده است. نهایتآ مفهوم « امت» نیز در ذیل عنصرجمعیت در روند ملت- دولت سازی افغانستان مهم است. این مقوله در عصر دولتهای ملی، انتزاعی تعریف میشود، زیرا امت به پیروان یک دین در همه کشورها گفته میشود. با اینهمه، با شکل گیری گروههای جهادی و طالبان، « امت » به شکل موسمی، ابزاری در دستان راست رادیکال قرارگرفت. لازم به ذکر است که مقوله ی امت در بین پیروان مذاهب تشیع و تسنن از سنخیت یکسانی برخوردار نیست. زیرا اصول گرایان سنی مذهب با استفاده از «امت» زعامت خلیفه را تبلیغ میکنند، همچنانی که در مذهب تشیع به زعامت ولی فقیه تآکید میشود. بنابراین، کاربرد «امت» با ناسیونالیسم، ملت- دولت سازی و توسعه در عصر دولت های ملی همسنخ نیست.

به همین ترتیب، سومین عنصر ملت- دولت مدرن، عنصر«حاکمیت» است که ناسیونالیسم را در حکومت لیبرالی در ذیل قرارداد اجتماعی مفهوم سازی می نماید. قرارداد اجتماعی معطوف به این امراست که هیئت مؤسس، نهاد مصنوعی دولت را به مفهوم حکومت پدید می آورند. به این اعتبار، هیئت مؤسس در پرتو قوانینی که نهاد مصنوعی دولت به تصویب میرساند، امنیت و مسئولیت های شهروندی خود را در

حکومت و جامعه در می یابد. دراین فهم، جایگاه حاکم به کارگزار منتخب و پاسخگوی به هیئت مؤسس تعویض می گردد. همچنان که جایگاه رعیت به شهروند(هیئت مؤسس) و رعایت کننده ی قوانینی که کارگزار وضع می نماید تغییر می یابد. به این شرح که در این برداشت، مفهوم حاکمیت، آمرانه و غیردموکراتیک نیست، بلکه رویه ی دموکراتیک ناشی از تفاهم بین هیئت مؤسس و کارگزار است که قرارداد اجتماعی را تعریف می نماید.

در نهایت چهارمین عنصر ملت- دولت مدرن، «حکومت» به مفهوم نظام لیبرال دموکراتیک است. در این فهم، دولت ملی در امور اجرایی، قانونگذاری و قضایی در روند توسعه و انعکاس تواناییهای آن در خدمت هیئت مؤسس می باشد. زیرا نهاد دولت در فلسفه ی لیبرالیسم طوری که شرحش در توضیح آموزه های لیبرالی رفت، ساخته دست بشر است و قدسیت دینی ندارد. بنابراین، با در نظرداشت ساخت لیبرال دموکراسی، ناسیونالیسم مدنی و به تبع آن ملت- دولت سازی و توسعه باید در افغانستان عملیاتی میگردید. اما با وصف مقبولیت دموکراسی در مادهی ۶ قانون اساسی، این ماده با کارکردگرایی تباری نقض شد و در تصادم با ساخت لیبرالی مواجه گردید. تا جاییکه اولین انتخابات ریاست جمهوری در سال۲۰۰۴ و نخستین انتخابات مجلس ملی و شورا های ولایتی در سال ۲۰۰۵ با نقش کمرنگ احزاب سیاسی برگذار شد. چنانکه هردو انتخابات بدون در نظرداشت جایگاه احزاب با فرمان رئیس جمهور و با تاکید به کاربست سیستم رای واحدغیر قابل انتقال و عدم استفاده از نمادها وسمبلهای حزبی در مبارزات انتخاباتی در دستورکار نهاد انتخابات قرارگرفت. در واقع، این اقدام نخستین محدودیت سیاسی فراروی احزاب سیاسی بودکه از سوی حاکمیت متعهد به لیبرال دموکراسی اعمال شد. زیرا از لحاظ تکنیکی و سیاسی، سیستم رای واحد غیرقابل انتقال بدون توجه به تک کرسی شدن حوزه های رای دهی محلی نسبت به سیستم نمایندگی تناسبی، نقش احزاب سیاسی را در پارلمان به حداقل میرساند. با این حال با برگذاری هردو انتخابات که شرحش رفت، رکن اجرایی، قانونگذاری، نظارتی ومشورتی دولت در سطح مرکز و ولایات مطابق به مواد ۶۴ ، ۸۲ ، ۸۴ و ۱۳۸ قانون اساسی تکمیل شد. سپس حکومت با معرفی وزراء و قضات در روشنی مواد ۶۹، ۷۷ ، ۹۱، ۹۲ و ۹۳، قانون اساسی نسبت به حکومت و اصل۱۱۷با رعایت فقرۀ اخیر اصل ۵۰ واصل ۱۱۸ نسبت به دادگاه عالی به مجلس، هر سه رکن دولت سازی را به مفهوم لیبرال دموکراسی تکمیل کرد. گفتنی است، استناد به اجرای موضوعات فوق به یافته ها و تحلیل نگارنده به عنوان رئیس کمیسیون انتخابات در زون غرب افغانستان اشاره دارد که برخلاف مواد۳۵ قانون اساسی که به آزادی و مشارکت فراگیر احزاب تآکید می نمود، حکومت به اجرای آن مبادرت ورزید.

توانایی های نظام لیبرال دموکراسی در افغانستان

بررسی مواد هشتمین قانون اساسی افغانستان نشان می دهد، آموزه های لیبرال با محوریت نظام ریاستی و متمرکز دست بالا را یافته بود. دراین فهم، نظام متمرکز در جامعه چندپارچه و کاربست دموکراسی بدون تمرکززدایی ازجمله چالش ها در روند دموکراتیزه شدن نهادها دانسته میشود. زیرا ساخت سیاسی کشورهایی که به دموکراسی رجوع می نمایند، تمرکززدایی ازکارویژه های اساسی آنها در روند توسعه است. همینطور، هرچند این نوشتار به توانمندی های طبیعی کشورها و تمرکززدایی در جامعهٔ چندفرهنگی در روند توسعه تآکید دارد، اما کاربست نظام اقتصاد بازار را در موجودیت کمکهای خارجی از تواناییهای ساخت لیبرال دموکراسی افغانستان می داند. بنابراین، نظام اقتصاد بازارآزادکه در ماده های ۱۰ و ۱۱هشتمین قانون اساسی افغانستان مورد تاکید قرار گرفته بود به تواناییهای ساخت لیبرال دموکراسی افغانستان ربط داده می شود. به باور«آلموند و پاول» کارویژه های همه نظامهای سیاسی و اقتصادی به تواناییهای استخراجی، تنظیمی، توزیعی نمادی و پاسخگویی به گونه ی رفتاری و روش شناختی علمی در مراحل نوسازی و توسعه سیاسی وابسته است» (Almond & Powel, 1966: 126-140). به این اعتبار، نخستین توانایی اشاره به «تواناییهای استخراجی» ساخت لیبرال افغانستان دارد. زیرا این توانایی، سخن از ظرفیت تخصصی در ایجاد و تجهیز نهادها برای بهره برداری از منابع مادی، معنوی و روابط اجتماعی- محلی دارد. دراین باب، با وجودکمک های فراوان خارجی اعم از اقتصادی و فنی برای افغانستان، نظام لیبرال دموکراسی تنها توانست به تصویب و اجرای قوانین سرمایه گذاری و معادن مطابق به مواد ۱۰ و ۱۱ قانون اساسی موفق شود. همین گونه «تواناییهای تنظیمی»که به اقتدار دموکراتیک و مشروع، میزان کنشگری فرد وگروه ها تاکید دارد، نسبت به ساخت لیبرال افغانستان درخورتوجه است. امری که در ساخت غیردموکراتیک، موارد فوق موضوعیت چندانی ندارد. چنانکه، «در نظام پدرسالاری اثری ازکادر اداری موجود نیست، در نظام موروثی هیئت کارمندان تحت کنترل حاکم میباشند و در نظام فئودالی، تعهد میان ارباب و رعیت وجود دارد»(Weber, 2001: 341) . به این اعتبار، حاکمیت لیبرال افغانستان در مناطق تحت نفوذش توانست طبق اصل۶ قانون اساسی به عدالت اجتماعی،کرامت فردی و حمایت ازحقوق بشر مبادرت ورزد. همچنین مطابق با اصل ۷ این قانون، متعهد به رعایت اعلامیه ی جهانی حقوق بشر شود. به همین ترتیب، ذیل اصل۱۷، ۴۳ و ۴۴ به انکشاف متوازن برای زنان وکوچی ها به هدف ارتقای معارف و تحصیلات عالی تا مقطع لیسانس نایل گردد. نهایتآ برابر با اصل ۳۵ توانست در ایجاد جمعیتها و احزاب و اصل۳ و۳۳ قانون اساسی به حق انتخاب، آزادی بیان و رسانه ها تواناییهای حداقلی خود را نمایان سازد

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

The 8th constitution of Afghanistan: from 2003 to 2021). همچنین، در شرح «تواناییهای توزیعی» نظام لیبرال دموکراسی چند موضوع درخورتآمل است. نخست، لیبرال دموکراسی به انتقال مسالمت آمیز قدرت از یک بخش مدنی به بخش دیگر تاکید دارد. دراین باره حکومت لیبرال افغانستان توانست چندین انتخابات را از سال۲۰۰۴ تا۲۰۱۸ برگذار نماید. دوم، نظام لیبرال به واگذاری سیاستهای متمرکز به غیرمتمرکز وکثرتگرا، توزیع مجدد ثروت، اصلاحات و حکومتداری خوب تآکید دارد. به این اعتبار، افغانستان در سال۲۰۰۴، سند توسعه ی هزاره MDGs ملل متحد را در چارچوب استراتیژی توسعه ملی امضاء نمود. به شرحیکه به اهداف ۸ گانۀ این سند جهانی به علاوه ی «امنیت پایدار مختص افغانستان» تا سال ۲۰۲۰ متعهد شد.(National Development Strategy of Afghanistan, 2008: 1-6) گفتنی است این کشور درسپتامبر۲۰۱۳ ادعا نمود که به بخشی از این اهداف شامل توسعه ی تعلیم و تربیت، تهیه ی آب آشامیدنی بهداشتی وکاهش مرگ و میرکودکان و زنان در دوران بارداری دست یافته است (BBC, 2013, September 27). مزید برآن از سال۲۰۰۲ تا۲۰۲۱ نهادهای مدنی زیادی به نظارت از اعمال دولت مبادرت ورزیدندکه بیانگر حداقل هایی از توانایی های تنظیمی نظام لیبرال دموکراسی در افغانستان به مفهوم گذار از مناسبات سنتی به مدرن بود.

درنهایت، «تواناییهای پاسخگویی» است که لیبرال دموکراسی تاکید به پاسخگو شدن کارگزار به هیئت مؤسس دارد. «آیزن استات» در شرح این توانایی به رسمی شدن کارکردها در نهادهای دموکراتیک اشارت دارد. یعنی« به هراندازه ای که از مناسبات سنتی به سیستم های مدرن در دولت ملی گام برداشته شود، قوانین، مقررات وجنبه های غیرشخصی جایگزین روابط شخصی و رو در رو میگردد(S.N. Eisenstadt, 1969: 115). به این اعتبار، با ایجاد نظام لیبرال دموکراسی در افغانستان در همه نهادهای حکومتی و مستقل، ماموریتی به عنوان سخنگوی تعیین شدند. این اقدام موجب شد تا مردم عملکرد مسوولین را در مطابقت با قوانین و مقررات به آزمون گیرند، انتقادات و دیدگاههای اصلاحی خودرا بیان نمایند. بنابراین، توانایی های پاسخگویی نظام لیبرال دموکراسی دراین سپهر، تنها به رابطه ی سیستماتیک حکومت و مردم درمناطق تحت تسلط حکومت کمک نمود.گو اینکه فعالیت آزاد رسانه ها و نهادهای مدنی، بخش دیگری از توانایی های پاسخگویی ساخت لیبرال دموکراسی افغانستان محسوب می گردید.

نوسازی، توسعه و بحرانها در نظام لیبرال دموکراسی افغانستان

نوسازی و توسعه افغانستان در نظام لیبرال دموکراسی با کمکهای خارجی به دو شیوه موضوعیت و فعلیت یافت. شیوه ی نخست، کمک مالی، فنی و مشورتی به حکومت مؤقت، انتقالی و سپس انتخابی افغانستان

بود. در این شیوه، حکومت به دلیل کمبود نیروی انسانی متخصص نتوانست نوسازی و توسعه ی افغانستان را به شکل مطلوب به قوام رساند. شیوه ی دوم اما، از طریق « تیمهای بازسازی ولایتی» عملیاتی شدکه توسط سازمانهای مردم نهاد(NGO)و به ویژه پیمانکاران خارجی با کمترین هماهنگی با دولت افغانستان رهبری میگردید. چنانکه از چالش های اساسی در هردو شیوه، ضعف در شفاف سازی منابع مالی ازکمکهای خارجی بود. این ضعف، نگرانی مردم، کشورهای کمک کننده و ناتوانی حکومت لیبرال افغانستان را در روند توسعه در قبال داشت. به شرحی که افغانستان از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۱ چندین مرتبه در صدر لیست کشورهای آغشته به فسادمالی توسط سازمان شفافیت بین المللی معرفی گردید.(Transparency International, 2022)گو اینکه امریکا نیز نهادی را زیر عنوان «اداره (Sigar) یا بازرس ویژه برای بازسازی افغانستان» به هدف شفافیت ایجاد نمود(Special Inspector General for Afghanistan Reconstruction,2008.) به همین دلایل در بخش تواناییها، از دو نقد، یکی ساخت قانون ساسی و دیگری کارکردگرایی غیردموکراتیک پرده برداری شد. نخستین نقد اشاره به ساختارتلفیقی هشتمین قانون اساسی دارد و نقد دوم نیز کارکردگرایی غیرلیبرالی را در ساخت لیبرالی هویدا میسازد.

هرچند نقد وارده بر ساختار تلفیقی(لیبرال- دینی) به نوعی گذار مسالمت آمیز از سنت به مدرنیته توجیه می شود، اما نقد برکارکردگرایی غیرلیبرالی، جامعه شناسی تباری را در حکومت افغانستان برجسته می سازد. توضیح بیشتر اینکه، کاربرد واژه ی «جامعه» نسبت به افغانستان دراین پژوهش تنها اسمی است. زیرا افغانستان به مفهوم «گمینشافت و گزلشافت»،گذار موفقیت آمیزی از اجتماعات به جامعه را تجربه نکرده است. بنابراین، ادعا میشودکه ساخت لیبرال دموکراسی افغانستان بیشتر ازکارکردگرایی به مفهوم ملی سازتباری در جامعه ی چندفرهنگی به بحران مواجه گردیده بود. به این استناد، نخستین بحران فراروی نظام لیبرال افغانستان اشاره به «بحران هویت» دارد. به این شرح که این بحران در ذیل شکست تاریخی و چندین باره ی ملی سازی تباری، باردیگر توسط نخبگان سیاسی افغانستان در نظام لیبرال به آزمون گرفته شد. در نتیجه، فرد و جامعه وارد مرحله ی جدیدی از بحران هویت که وابستگی به قوم و قبیله است،گردیدند. به بیان «آلموند و پاول «در مرحله نوسازی، نظام لیبرال با معضل ملت سازی و یکپارچگی فرهنگی مواجه میشود که براساسآن وفاداری به قبیله، وفاداری را به نظام سیاسی تغیرشکل می دهد (Almond 1959: 36) & Powell, چنانکه این بحران تا جایی استمرار یافت که رای دهندگان برای برنامه های رفاهی، رشد و توسعه در انتخابات ریاست جمهوری، پارلمانی و ولایتی رای نمیدادند. بلکه با تعصب، تنها به نامزدانی رای میدادند که به قوم، زبان و مذهب خودشان تعلق داشتند. تداوم این وضعیت موجب شد تا اصل ۵۰ قانون

اساسی که تاکید به اداره ی سالم، اصلاحات، منع تبعیض و حامی پروری می نمود، نقض شود و در نتیجه بحران مشارکت نیز پدیدآید. به این اعتبار، لوسین پای به نقل از «مایرونواینر» در شرح «بحران مشارکت» مینویسد: اگرحکام، تقاضای فرد و گروههای که خواستار مشارکت در حکومت هستند، نادیده بگیرند، یا به زعم خود غیرقانونی و نامشروع تلقی نمایند، تعارضی رونما میگردد، این تعارض، به معنای بحران مشارکت است (پای،۲۸۰:۱۳۸۰).گو اینکه هانتینگتون نیز در شرحی نزدیک به واینر، بی توجهی به خواسته های مشروع فرد و جامعه را به اقدامات دست جمعی برای حفظ منافع یک گروه در برابر سایرگروهها، عاملی برای خلق تشنج و بحران مشارکت میداند (Huntington, 1976: 4).

به هرحال، تشدید بحران هویت و مشارکت در ساخت لیبرال افغانستان، « بحران توزیع» را نیز پدیدآورد. زیرا حکومت افغانستان از یکطرف سایه ی جامعه بین المللی را در دیالکتیک جامعه با دولت برای توزیع قدرت با محوریت رعایت حقوق بشری بالای سرداشت و از طرفی به تطبیق ملی سازتباری مبادرت میورزید. دراین فهم، ناسیونالیسم مدنی منطبق با ساخت قانون اساسی به حاشیه رانده شد و ملی سازی تباری مانع از توزیع قدرت به شیوهی دموکراتیک گردید. در حالیکه به لحاظ ساختاری نظام سیاسی مجموعه ای ازکنشهای حاکمیت و مردم شناخته میشود که «از طریق آن، ارزشها، خدمات و کالاها بر حسب قدرت معتبر میان بخشهای مختلف جامعه به شیوه ی عادلانه توزیع میگردد » (Easton, 1965: 22-42). ازاینرو، بحران بعدی «بحران نفوذ» بود که اشاره به سقوط شهرستانها به دست مخالفین مسلح حکومت افغانستان دارد. در واقع، این« بحران هنگامی بروز می کند که دولت به بخشهای از سرزمین و جمعیت تحت حاکمیت نتواند اعمال صلاحیت قانونی نماید (پای،۱۳۸۰: ۲۸۰). چنانکه در نهایت، بحران نفوذ، به بحران یکپارچگی و مشروعیت انجامید و این خود ضعف تواناییهای حکومت افغانستان را در روند ملت- دولت سازی نشان داد. به این شرح که نظام لیبرال در افغانستان به دلیل تشدید بحران نفوذ برنامه ای برای استخراج منابع و استفاده از منابع مادی در بودجه انکشافی نتوانست ارایه کند. در حالیکه افغانستان بیش از ۱۴۰۰ معدن شامل باریت، کرومیت، زغال سنگ، مس، طلا، سنگ آهن، سرب، گاز طبیعی، نفت، سنگهای قیمتی و نیمه قیمتی، نمک،گوگرد، لیتیوم، تالک، و روی را به ارزش بیش از یک تریلیون دلار در اختیار دارد (Choi, 2021). اما نظام متمرکز افغانستان به دلیل ضعف روابط اجتماعی با همه اقوام و تشدید بحران نفوذ نتوانست از این حجم از منابع برای تکمیل بودجه عادی و انکشافی خود استفاده نماید (Venner, 2019: 1-13). تا جایی که « بودجه ی عادی و انکشافی افغانستان عمدتآ ازکمک های خارجی تآمین می شد» (Guinn & Straussman, 2015).

از طرفی محدودیت فراروی احزاب سیاسی در انتخابات، ضعف توسعه روستایی، استمرارملی سازی تباری، فسادمالی، نام بردن از پروژه های خیالی، تخطی، تقلب و مهندسی انواع انتخابات از جمله کارکردهای غیردموکراتیک در حکومت لیبرالی افغانستان گردیده بود. مزید برآن بی توجهی به مطالبات جامعه ی چندفرهنگی به مفهوم قوم و زبان نیز تواناییهای توزیعی حکومت را محض به حامی پروری تقلیل داده بود. تا جایی که با تشدید بحرانهای فوق، توانایی های پاسخگویی حکومت به هیئت مؤسس از بین رفت. به طورکلی همه ی این موارد، سبب شد تا عصبیت روستایی برانگیخته شود و روستاییان در خدمت گروه های افراطی قرارگیرند و خود را به شکل مسلحانۀ در برابر حکومت لیبرال دموکراسی افغانستان نشان دهند. به بیانی شفافتر، استمرارکارکردگرایی تباری، مرز بین نیروهای لیبرال، راستگرا، چپگرا و قبیلۀ گرا را نیز در امر حکومتداری برداشت و مفهوم شهروندی و برابری مندرج در قانون اساسی را تنها به قومیت، زبان، حفظ رآس قدرت سیاسی و حامی پروری قومی و مذهبی تقلیل داد. چنانکه در دور دوم ریاست جمهوری اشرف غنی، نزدیکان رئیس جمهور همه پشتون بودند، در چارچوب معاونت نخست ریاست جمهوری تاجیکان جایگرفته بودند و در معاونت دوم ریاست جمهوری همه کارمندان از قوم هزاره استخدام شدند.گو اینکه با گسترش فسادمالی،کمکهای خارجی به حکومت افغانستان کاهش یافت و سپس قطع گردید. در نهایت ساخت سیاسی لیبرال در افغانستان بدون لیبرال دموکراتها تهی از نیرویی اجرایی گردید و دیالوک دولت و جامعه نسبت به هویت واحد ملی، ملت- دولتسازی صفرگردید و به شرحی از طریق ناسیونالیسم به فروپاشی ذهنیت توسعه انجامید.

گفتمان جماعت گرایی و امکان توسعه یافتگی افغانستان

آراء جماعت گرایان با نقد لیبرالیسم فردگرایانه، نقد جهانی شدن و نقد سکولاریسم، تآکید به هویتهای جمعی، دولت سازی و توسعه آغاز میشود. زیرا جماعت گرایان به جای فردیت از پیش تعیین شده ی لیبرالی، از هویتهای جمعی به عنوان مناسبترین و عادلانه ترین تنظیمات در سیاستگزاریهای عمومی یاد میکنند. از نظر « مکاینتایر» زندگی انسان با درآمیختگی اجتماعی و پیوند با فضیلت(خیر) دریک روند عقلایی به سوی خیر برتر حرکت میکند (Macintyer,1994:149-151) . جان والزر نیز هیچ چیزی را خارج از جامعه نمی داند؛ هیچ راهی برای بیرون رفتن از تاریخ و فرهنگ ها نمیشناسد؛ تنها راه برای شناسایی الزامات را عدالت میداند و عدالت را نیز فلسفی نه، به مسئله تفسیر فرهنگی میشناسد. چنین فهمی از عدالت، دیدگاه رونالددورکین را که « عدالت باید منتقد ما باشد، نه آیینه ما؛ را به میان می آورد » . (Dowrkin,1985:219)

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارۀ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

به همین شیوه« مایکل سندل» نیز با نقد فردگرایی و عدالت لیبرالی «جانرالز»، شرایط این نوع از عدالت را ناکافی و عدالت لیبرالی را «تنها» میداند. به باور سندل: « خانواده یک نهاد اجتماعی است که درآن عدالت وجود دارد، اما در فردیت این عشق اجتماعی مورد نیاز، یا کم است و یا وجود ندارد. لذا جاییکه یک مشغله با عدالت اجتماعی ممکن نباشد، حس عشق نیز نیست و اعتراض بیشتر میشود» (Sandel,1982:28-35). به همین ترتیب، تیلور در نقد عدالت لیبرالی راولز تآکید دارد که «دیدگاه لیبرال به ما نمی گویدکه نسبت به چه کسانی تعهد داریم، در حالیکه وظایف اصلی در جامعه به عهده همشهریانی است که در قبال هم تعهداتی دارند، نه بشر به طورکلی» (Taylor,1986:211-224). همچنان « ویل کملیکا» اشاره به اقلیتهای قومی و نژادی داردکه خواستار مشارکت سیاسی اند و در برابر همگن سازی تباری پیوسته مقاومت می نمایند. در این شرح، تآکید به ایجاد مدلی ازجامعه سیاسی می شود که به قومیتها به عنوان تنوع فرهنگی(چندفرهنگی) احترام گذاشته شود. این مطالبه در حقیقت ،دولت سازی را به جای ناسیونالیسم مطالبه می نماید. به این شرح که ملت سازی نباید مانع از خودمختاری منطقه ی اقلیت ها شود. زیرا در غیرآن روایات شرعی، تاریخ، فرهنگ، ادبیات، موسیقی، هنر و هویت اقلیتها قربانی ملت سازی لیبرالی میگردد. همچنان که توسعه یافتگی اقتصادی و سیاسی درونزاد را نیز آسیب میزند و وابسته به بیرون از مرزهای ملی می سازد.(For example: Kymilicka: 2001)

نهایتآ « ریچارد رورتی » جامعۀ کامل را معیاری از پیش قبول ندارد، بلکه به عنوان دستآوردی هنرمندانه می شناسدکه لازمه ی آن تلاش خلاقانه دیگری به مفهوم اجتماعی است. از نظر او: پراگماتیستها، مدعی خرد ورزی برتر نیستند، مدعی مؤفقیتی تجربی اند تا مردم را به سازگاری اجتماعی و شادکامی بیشتر بکشانند(Rorty:2003: 361) . وی، حتا در دنیای پساسکولار، حفظ یک تفکیک خصوصی- دولتی تحت الگوی بیطرف بنیاد را از طریق نهاد سازی، مهم می داند. به این شرح که «آزادی فرد در برابر اشتراک در پروژه های خصوصی- خودسازی و خودکمالی در مؤسسات اجتماعی بیانگر روحیه ی برابری، همکاری و احترام متقابل است» (Anderson,2016: 366- 368). گو اینکه «مک اینتایر» در نقد سکولاریسم « فلسفه و سیاست و جامعه مدرن را از لحاظ هسته مرکزی و سامانبخش در نظام اخلاقی دچار هم گسیختگی میداند» (Bashirieh, 2017: 105) دراین تعبیر، تیلور اگرچه مدرنیته را به مفهوم علم گرایی می ستاید اما ارزشهای اخلاقی را غایب میداند (Taylor, 2007: 2-5). بنابراین، نوشتۀ حاضر با ابتناء به آراء جماعت گرایان و اجتناب از هنجاراندیشی و تجویزگرایی، امکان ها و چالشها فراروی ملت- دولتسازی و توسعه افغانستان را پیشنهاد می کند. به این شرح که در ذیل امکانها، تمرکززدایی اداری و فرهنگی، حکمرانی

محلی، دست آورد های عصراطلاعات و تکنولوژی دیجیتالی مبتنی بر مطالبات جامعه در روند توسعه طرح میشود. همچنانیکه در مبحث چالشها، از تضعیف لویاتان دولت و نوعی فدرالیسم قومی و مذهبی دفاع مینماید. حال، با توجه به امکانها و چالشها، سه سناریو برای توسعهٔ افغانستان در ذیل چندپارچگی فرهنگی جامعه از طریق دولت سازی تبیین میگردد. نخست سناریوی زرد/ نارنجی اشاره به سال های۲۰۰۲ تا۲۰۲۱ دارد که درآن تحول مطلوبی به نفع یکپارچگی ملت- دولت و توسعه یافتگی اتفاق نیافتاد. از تبعات این وضعیت، دوگانگی درکارکردگرایی حکومت با جامعه، استمرار حکمرانی متمرکز بدون توجه به مطالبات جامعه در محلات، ضعف دولتسازی، عدم ایجاد تحول، استمرار جنگ داخلی، مداخله ی بیرونی و جنگ های نیابتی است که فرصتی برای توسعه یافتگی نمیگذارد. دوم، سناریوی خوب و یا سبز است که توسعه افغانستان را در محور مفاهیمی همچون حکمرانی محلی، دموکراسی درون فرهنگی و تکثرگرایی مدنی مبتنی بر احترام به زبان، رسوم، مذهب و ارزشهای فرهنگی- تاریخی خرده فرهنگ ها با وفاداری به اصل حکومت مرکزی در محور سیاست خارجی، سیاست امنیتی پیشنهاد دارد. سوم، سناریوی قرمز یا بد است که اگر برخلاف خواستهای اجتماعی همچون رویه های تاریخی نسبت به جامعه و سیاست از طریق همانندسازی تباری تاکید شود، تبعات ناگواری را متوجه جامعه و دولت میسازد. در واقع با استمرار سناریوی نارنجی/ زرد، یا بی توجهی به سناریوی سبز مبتنی بر خواستهای جامعه چندپارچه، پیشبینی میشود که سناریوی قرمز یا بد به بی ثباتی سیاسی، تروریسم، عقب ماندگی و رفتارهای تجزیه طلبانه بی انجامد.

نتیجه گیری

یافته های این پژوهش نشان می دهدکه تجربه ناسیونالیسم در افغانستان با نخستین دولت متمرکز به رهبری عبدالرحمن خان شروع می شود. زیرا در پیشا دهه ی ۱۸۸۰، از تاسیس سلسله ی سدوزایی در سال ۱۷۴۷تا جایگزینی آن به سلسله ی بارکزی در سال۱۸۲۶ الی دهه ۱۸۸۰، حکمرانی با مشرب فئودالی و مسلک ملوکالطوایفی وجود داشته است. به اینترتیب، ناسیونالیسم در افغانستان از نوع غیرساختاری آن در نخستین حکومت متمرکز درسال ۱۸۸۰ موضوعیت پیدا می کند. چنانکه از بطن ناسیونالیسم تباری و ناقص عبدالرحمن، دولت شبه مدرن شاه امان الله، رژیم محافظه کارسنتی حبیبالله کلکانی، شاهی- استبدادی نادرخان، مشروطه ظاهرشاه و نخستین جمهوریت با تجربه ی ناکام ناسیونالیسم متولد شد. همچنان دراین تحقیق ازکاربست ناسیونالیسم تباری در رژیمهای چپ و راست رادیکال با گسست و سپس شکست

ناسیونالیسم در افغانستان پرده برداری شد. در نهایت، نشان داده شد که ساخت لیبرال دموکراسی با کارکردگرایی غیرلیبرالی نیز شکست ناسیونالیسم قومی را در روند ملت- دولت سازی و توسعه افغانستان در قبال داشته است. زیرا ناسیونالیسم با خلط در لیبرالیسم موجب ایجاد همبستگی ملی میان اجتماعات به نفع جامعه و شکل گیری ملت- دولت در اروپا گردیده است. دراین فرایند، بازارآزاد، سرمایه داری، حق تعیین سرنوشت، استقلال، احترام به خرده فرهنگها، شهروندگرایی، اقتصاد ملی و پول ملی مفاهیم مشترک ناسیونالیسم و لیبرالیسم در دولت ملی بر انگیخته از قرارداد اجتماعی شناخته می شوند. در واقع همپوشی ایدئولوژی ناسیونالیسم با آموزه های لیبرالیسم، توانست توسعه ی همزمان سیاسی- اقتصادی و فرهنگی را در اروپای غربی پدید آورد. اما کاربست ناسیونالیسم تباری در افغانستان به دلیل شکست چندین بارهٔ ملت- دولت سازی تجربه ی ناکام در افغانستان تلقی می گردد. این ناکامی به ضعف فهم تئوریک از ناسیونالیسم، نداشتن دولت ملی به مفهوم مدرن، ضعف فرهنگ سیاسی، انقطاع با پیشینه ی تاریخی- تمدنی، ستیز با زبان فارسی و جایگزینی زبان قبایل به جای زبان فارسی اشارت دارد. زیرا زبان فارسی به لحاظ علمی، بوروکراتیک و تاریخی زبان مردم دراین سپهر تمدنی بوده است. چنانچه تا قبل از روی کارآمدن حکومت متمرکز، امور علمی و دیوانسالاری حکمرانان هوتکی، سدوزایی و بارکزایی به زبان فارسی بود. مزید برآن، استمرار ملی سازی قومی که در ایدئولوژی ناسیونالیسم، مسآله دار است، خشونت فرهنگی، زبانی، همگن سازی قومی، تقسیم اقوام به هویت های خردتر، انتصاب براساس قومیت، خویشاوند سالاری قبیله ای و وابستگی خانوادگی دلایل دوم ناکامی ناسیونالیسم در افغانستان است. ضمن اینکه تقسیم قدرت به شیوه ی قومی- مذهبی و بی توجهی به اصل شهروندی در سلسله مراتبی از بالا به پایین، دلیل سوم ناکامی ناسیونالیسم، ملت- دولت سازی و توسعه نیافتگی افغانستان دراین تحقیق نشان داده شد.

به شرحی دیگر، دوری جغرافیایی کابل(پایتخت افغانستان) با فرهنگ و ناسیونالیسم اروپایی-آمریکایی، سبب شده تا ناسیونالیسم در افغانستان، مدرنیسم و آراء عصر روشنگری را تنها به صورت اقتباسی ناقص اخذ نماید و در پهنا و ژرفا با مفاهیم مدرنیته بیگانه بماند. به اعتبار این واقعیت تاریخی، ناسیونالیسم در افغانستان نه به صورت مدنی، بلکه در مقام خشونت قومی متاثر از ناسیونالیسم ترکان عثمانی، ناسیونالیسم خشن اسلاو و در پاره ی نازیسم بذر نا اصلاح شده آن پاشیده شده است. بذری که هرگز در روند توسعه به ثمر نرسیده است و در واقع، میوه ی ناسیونالیسم تباری در افغانستان دگرستیزی میان اقوام هست که در مرحله ی حادتر شکل بیگانه ستیزی را اختیارکرده است. چنانکه درنهایت، کاربست ملی سازی تباری، با

نفی هویتهای کوچک و بزرگ، قرارداد اجتماعی که امضاءکنندگان آن همه شهروندان افغانستان باید باشند، ذیل کارکردگرایی غیردموکراتیک در نظام لیبرال دموکراسی نیز خود را نشان داد. به هرحال، با استناد به یافته های تحقیق، مشخص شد که کاربست ناسیونالیسم تباری در جامعه ی چندفرهنگی افغانستان به پشتون ها محدود نماند و موجب تشدید ملی‌سازی قومی در سایر اقوام، فسادگسترده ی مالی، استمرار بحران‌ها، نفی ناسیونالیسم‌مدنی و فروپاشی ذهنیت توسعه شده است. ازاین رو، در پاسخ به پرسش تحقیق، فرضیه ی نخست یعنی تآخیر در شکل گیری ناسیونالیسم مدنی، ضعف تفکیک سپهرخصوصی از عمومی در هشتمین قانون اساسی، مساعد نبودن زمینه های تاریخی به آموزههای لیبرالی به مفهوم خطی، کارکرد غیرجامعه شناسانه جامعه جهانی و استمرار ملی سازی تباری بدون توجه به پیشینه ی تمدنی و فرهنگی سایر اقوام طی سالهای۲۰۰۲ تا اواخر۲۰۲۱ به فروپاشی ذهنیت توسعه در افغانستان انجامیده است»، به اثبات میرسد.گو اینکه، فرضیه ی دوم یعنی تجربه ی تاریخی رژیم های غیردموکراتیک و سپس لیبرال دموکراسی در جامعه چندپارچه افغانستان نشان میدهدکه سیاست‌های همانندسازتباری و تمرکزگرایی مانع شکل گیری ناسیونالیسم و توسعه شده است، نیز به اثبات میرسد. این اما، بدان معنا نیست که مردم افغانستان ظرفیت توسعه‌یافتگی را ندارند، بلکه به این معنا است که زمان برای تطبیق ناسیونالیسم برای افغانستان گذشته است. بنابراین، نوشته حاضر راه توسعه‌یافتگی جامعه ی چندپارچه و چندفرهنگی افغانستان را مسیر لیبرالی به مفهوم فردگرایی نمی داند. بلکه تعویض سیاست‌های متمرکز به نفع سیاست‌های غیرمتمرکز، دولت‌سازی با الگوه برداری از مدل سوئیس به جای ناسیونالیسم وکرنش به دموکراسی درون فرهنگی را پیشنهاد می نمید.

References

Ahang, M, A. (2020) Afghaiestan History: Notes and comments. (In Persian). Kabol: Vajeh Publisher.
Ahmas, H & Fazeli H. (2007). Nationalismm Identity and national state dilemma in social theories. Siasat Journal. 37th year. No 4
Almond G and Powell B. (1966) Comparative Politics: A Developmental Approach.Boston: Little Brown& Co.
Ansari. Kh. (2005) Tribal mentality (In Persian). Kabol: Khavar Institute.
Almond G and Powell B. (1959). Comparative Politics: A Developmental Approach. Boston: Little Brown.
Anderson, B. (2016). *A Life beyond Boundaries. A Memoir*. London: Verso.
Banerjee, S. (2016). The Soviet Intervention in Afghanistan: Causes, Consequences and India's Response. Journal of Asian Security and International Affairs, 3(1), 63-80.
Barfield, T. (2010). Afghanistan: A cultural and political history. Princeton: Princeton University Press.

Bashirieh, H. (2013) Political Sociology. Tehran: Eksir.
Bashirieh, H. (1999) Liberalism and Conservatism. Tehran: Ney publisher
- Conversi, D (2013) Modernism and Nationalism. Trans to Persian by: Panah, A & Shokati, somayyeh, Political Reserches Quarterly, No 3 issue7: 66-90
- Dworkin, R. (1985). *A Matter of Principle* (Reprint). Harvard University Press.
Dorronsoro, G. (2005). *Revolution Unending: Afghanistan 1979 to the Present* (Ceri).
Eccleshall, R and others. (1996) Political ideologies: an introduction. Trans to Persian: Ghaed, M. Theran: Markaz Publisher.
Eisenstadt S.N. 1969. The political systems of Empire (The Free Press, New York.
Foster, M. (2009) Master of political thought. (Part 3: Hegel and others). Trans to Persian: Ramin, A. Theran: Amir-Kabir Publisher.
Giddens, A. (2012) Sociology, Translated to Persian by Ghavooshian, H. Tehran: Ney Publications.
Ghazi, A (2002). Basic rights requirements. Tehran.Mizan publisher.
Ghobar, M (1995) Afghanistan on the path of history. Tehran: Jomhoori.
Ghobar, M (1999) Afghanistan on the path of history. (Part 2. Pishavar: Miond.
Gellner, E. (2009). Nationalism. Trans to Persian: Taghavi, S.M. Rehran: Markaz Publications
Goodarzi, H. (2008) Sociological evolution of national Identity in Iran. Tehran: Iranian civilization.
Gray, J. (2008). Liberalism. Trans to Persian: Savoji.M. Tehran: Ministry of Foreign Affaires.
- Heywood, A. (2002) Political ideologies: an introduction. Trabslated to Persian by Mehrabadi, M.M: Tehran: Ministry of Foreign Affairs.
Hettne, B. (2002) Development theory and the three worlds. Trans to Persian: Movaseghi Ahmas. Tehran: Ghomes.
Greenfeld, L. (2001). The Spirit of Capitalism, Nationalism and Economics Growth. Cambridge & London: Harvard University Press.
Hass& Eenst. B. (1993). Nationalism: An Instrumental Social Construction. Millennium: Journal of International Studies. Vol. 22, N0 3.
Huntington, S. 1976. No Easy Choice .Harvard University Press.
Motyl, A. (2004) the encyclopedia of nationalism. Tans to Persian by Moradi, N and others. Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publisher.
McLean, I (2016) the concise oxford Dictionary of politics. Trans to Persian: Ahmadi, H. Theran: Mizan.
Kellas, J.G. (1991). Politics of Nationalism and Ethnicity. London: Red Globe Press.
Kedourie, E. (1985). *Nationalism*. London: Hutchinson.
Kymlicka and M. Opalski (2001), Can Liberal Pluralism be Exported? Western Political Theory and Ethnic Relations in Eastern Europe, Oxford: Oxford University Press.
Lamb, R.D. (2012). Survey, Formal and Informal Governance in Afghanistan. Center for Strategic and International Studies.
Pye, L & others (2001) Crises and sequences in political development. Trans to Persian by: Khajeh-sarvi. Gh. Theran: motaleate-Rahbordi.]
Rahimi, N (2019) A critique on the structure of the system in Afghanistan. Kabol: Azem Publisher.
Rasanayagam, A. (2003). Afghanistan: A modern history. London: I.B. Tauris.

Rorty, R. (2003) the priority of democracy to philosophy. Trans to Persian: Deyhemi, Kh. Theran: Tarhe-No Publisher.
Rois, L, A (2004) the encyclopedia of nationalism: A history of Southeast Asia. Trans to Persian: Majidi, F. Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publisher.
Sadr, O. (2018). The Fallacy of Peace Process in Afghanistan People's Perspectives. Afghan Institute for Strategic Studies.
Sadr, O. (2019). Political Settlement of the Afghanistan Conflict: Divergent Models. Afghan Institute for Strategic Studies.
Sandel, M. (1982). Liberalism and Limits of Justice. Cambridge University Press.
Sari-ol-ghalam, M (2002) Rationality and the future of development in Iran. Tehran: Middle East Center for Scientific Research and Strategic Studies.
Shahrani, M.N. (2009). Article, Afghanistan's Alternatives for Peace, Governance and Development: Transforming Subjects to Citizens and Rulers to Civil Servant. The Center for International Governance and Innovation (CIGI). www.cigionline.org or www.creativecommons.org/licenses
Shahrani, M (2008) Afghanistan from Establishment until today.Translated to Persian by Mohi_al-din, M. Kabol: Afghan Muslim People's Party.
Shafer, B. (1972). *Faces of Nationalism*. New York: Harcourt, Brace, Jovanovich.
Smith, S. T. (2014). The Future of Afghan Democracy. Stability: International Journal of Security &Amp; Development, 3(1), 12. https://doi.org/10.5334/sta.dk
Smith, A (2004) Nationalism: Theory, Ideology, History. Trans to Persian by: Ansari, M. Tehran: Iranian civilization
Smith, A.D. (1971). *Theories of Nationalism*. London: Duckworth.
Smith, A.D. (1987).*The Ethnic Origins of Nations*. United States: Wiley-Blackwell.
Smith, A.D. (1991). *National Identity*. London: Penguin Book.
Tanin, Z (2004) Afghanistan in twentieth century, Teharan: Shaiati Afghanistani, Mohammad (Personal publisher).
Taylor, C. (1986). *Philosophy and Human Science*. Cambridge University Press.
Taylor, C.2007.A Secular Age, England, The Belknap Press of Harvard University Press.
Venner, M. (2019). *Performing Budgeting Challenges in Developing Countries*. Routledge.
Weinbaum, M. G. (1972). Afghanistan: Nonparty Parliamentary Democracy. The Journal of Developing Areas. (Vol 7) College of Business, Tennessee State University.
Williams, B. G. (2014). *Afghanistan after the Soviets: From jihad to tribalism. Small Wars &Amp; Insurgencie*s, 25(5–6), 924–956. https://doi.org/10.1080/09592318.2014.945634
Weber, M., & Kalberg, S. (2001). *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism, Third Edition* (Enlarged 3rd). Roxbury Pub Co.
Zarei, M. J. (2014). The US Intervention in Afghanistan: Causes and Consequences. Journal of Islamic Studies and Culture, 2(1), 1-12.

Websites:
Afghanistan. (2023). In *the World Factbook*. https://www.cia.gov/the-world-factbook/countries/afghanistan
BBC News فارسی. (2011, November 16). لویه جرگه پارادوکس سنت و مدرنیته. BBC News فارسی.
https://www.bbc.com/persian/afghanistan/2011/11/111116_l09_loye_jerga_legend_real

Choi, C. Q. (2021b, September 22). $1 trillion trove of rare minerals revealed under Afghanistan. *Livescience.Com*. https://www.livescience.com/47682-rare-earth-minerals-found-under-afghanistan.html
High Peace Council. (2010). Afghanistan's main strategy for peace and reconciliation. https://docdro.id/VZz7gGb
Special Inspector General for Afghanistan Reconstruction. (2008). About SIGAR. https://www.sigar.mil/about/index.aspx?SSR=1
Transparency International. (2022). 2021 Corruption Perceptions Index. https://www.transparency.org/en/cpi/2021

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.82487.1398
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۲/۰۳/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۱۱

مطالعه‌تطبیقی سیاست انرژی پاک در توسعه پایدار چین و آمریکا

ارسلان قربانی شیخ‌نشین[۱]، شیرین حداد زند[۲]

چکیده

تحولات قرن بیست یکم منجر به دگردیسی‌هایی در محیط‌زیست جهان گشت به‌گونه‌ای که پدیده‌های مربوط به تحولات و رخدادهای محیط زیستی از یک موضوع داخلی به پدیده‌ای جهانی مبدل گشت. ازاین‌رو در دهه‌های اخیر توجه به مسئله محیط‌زیست و به‌کارگیری سیاست‌های نوین در مسیر حل مسائل زیست‌محیطی به‌مانند به‌کارگیری سیاست انرژی‌های پاک در فرایند توسعه پایدار به یکی از جنبه های مهم در سیاستگذاری کشورها تبدیل‌شده‌است. دولتمردان چین و آمریکا به منظور دستیابی به اهداف توسعه پایدار، گام‌های موثری برای افزایش بهره‌گیری از سیاست زیست‌محیطی برداشته‌اند. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که به‌کارگیری و بهره‌مندی از انرژی پاک چه جایگاهی در سیاست‌گذاری چین و آمریکا در جهت دست‌یابی به توسعه پایدار ایفا می‌کند؟ در پاسخ این فرضیه با روش تطبیقی-تاریخی بررسی می‌شود که چین و آمریکا با بهره‌گیری سیاست‌های متنوع درزمینه تجدید انرژی‌های پاک توانسته‌اند تا حدودی به اهداف مبتنی بر توسعه پایدار جامعه عمل بپوشانند. باآنکه چین دیرتر وارد میدان انرژی‌های پاک‌شده است؛ اما از طریق به‌کارگیری سیاست‌های نوین، اولویت‌گذاری به انرژی‌های پاک در سیاست‌گذاری انرژی و... توانسته با هم‌پوشانی میان امنیت انرژی و حفاظت از محیط‌زیست بخشی از سیاست توسعه پایدار خود را عملی سازد.

واژه های کلیدی: محیط‌زیست، توسعه پایدار، انرژی پاک، چین، آمریکا

۱استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی ، تهران، ایران(نویسنده مسئول) ghorbani@khu.ac.ir
۲دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران sh.haddad@khu.ac.ir

چکیده مبسوط:

تحولات قرن بیست یکم منجر به دگردیسی‌هایی در محیط‌زیست جهان گشت به‌گونه‌ای که پدیده‌های مربوط به تحولات و رخدادهای محیط زیستی از یک موضوع داخلی به پدیده‌ای جهانی مبدل گشت. امروزه اغلب مشکلات و تنگناهای زیست محیطی توجه به وابستگی متقابل و غیرقابل‌تفکیک محیط زیست با مباحث کلان انسانی به‌ویژه مفهوم توسعه پایدار را به ارمغان آورده است. ازاین‌رو در دهه‌های اخیر توجه به مسئله محیط‌زیست و به‌کارگیری سیاست‌های نوین در مسیر حل مسائل زیست‌محیطی به‌مانند به‌کارگیری سیاست انرژی‌های پاک در فرایند توسعه پایدار به یکی از جنبه های مهم در سیاستگذاری کشورها تبدیل‌شده‌است. دولتمردان چین و آمریکا به منظور دستیابی به اهداف توسعه پایدار، گام‌های موثری برای افزایش بهره‌گیری از سیاست زیست‌محیطی برداشته‌اند. ازاین‌رو، دولت پکن در جهت تنوع‌بخشی منابع خود به‌مثابه استراتژی امنیت انرژی و از سویی تأمین امنیت انسانی به‌عنوان پایه‌ای اصلی در سیاست داخلی؛ مسئله محیط‌زیست و جایگزین سازی انرژی پاک به‌جای سوخت‌های فسیلی را سرلوحه سیاست انرژی خود قرارداده است. همچنین سیاست‌مداران آمریکا با دریافت اهمیت امنیت زیست‌محیطی به‌عنوان امنیت بین‌المللی و به‌عنوان شاخصی تأثیرگذار در فرایند دستیابی به توسعه پایدار سیاست‌های نوینی را در جهت بهره‌گیری از انرژی‌های پاک سرلوحه سیاست انرژی خود قرار داده‌اند.

موضوع حفاظت از محیط‌زیست و جلوگیری از تخریب آن به‌عنوان یکی از مهم‌ترین چالش‌های فراروی جامعه جهانی مطرح‌شده و پیوند ناگسستنی با مفهوم توسعه پایدار دارد. بنابراین به‌مانند گذشته تنها سیاست توسعه گرایانه موردقبول سیاست‌مداران کشورها نیست بلکه باید به مفهومی والاتر اشاره داشت که دربرگیرنده ابعاد مختلفی از زندگی بشری است و تنها ابعاد اقتصادی و اجتماعی را در برنمی‌گیرد؛ بلکه استفاده از منابع طبیعی و لحاظ کردن آثار توسعه در محیط‌زیست را نیز شامل می شود. بنابراین، چارچوب نظری نوشتار حاضر براساس چارچوب مفهومی بر اساس محیط زیست و توسعه پایدار پایه ریزی شده است. اهداف توسعه پایدار و ارتباط تنگاتنگ با مبحث محیط‌زیست موجبات توازن سازی بهره‌گیری از منابع طبیعی و کاهش استفاده از انرژی‌های فسیلی به‌مثابه یکی از اهداف توسعه پایدار قلمداد می‌گردد.

روش شناسی این مقاله براساس روش تطبیقی و تاریخی است و اطلاعات آن براساس روش اینترنتی و کتابخانه‌ای گردآوری شده است. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که به‌کارگیری و بهره‌مندی از انرژی پاک چه جایگاهی در سیاست‌گذاری چین و آمریکا در جهت دست‌یابی به توسعه پایدار ایفا می‌کند؟ در پاسخ این فرضیه بررسی می‌شود که چین و آمریکا با بهره‌گیری سیاست‌های متنوع درزمینه تجدید انرژی‌های پاک توانسته‌اند تا حدودی به اهداف مبتنی بر توسعه پایدار جامعه عمل بپوشانند. با آنکه

چین دیرتر وارد میدان انرژی‌های پاک‌شده است؛ اما از طریق به‌کارگیری سیاست‌های نوین، اولویت‌گذاری به انرژی‌های پاک در سیاست‌گذاری انرژی و... توانسته با هم‌پوشانی میان امنیت انرژی و حفاظت از محیط‌زیست بخشی از سیاست توسعه پایدار خود را عملی سازد.

این مقاله از سه بخش اصلی تشکیل شده‌است که با چارچوب مفهومی آغاز می‌شود و با نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد. در ابتدا به بررسی استراتژی انرژی پاک چین در توسعه پایدار پرداخته می‌شود که خود دارای دو بخش مجزا شامل سیاست‌گذاری چین و سرمایه‌گذاری در این زمینه است. در گام دوم به بررسی استراتژی انرژی پاک آمریکا در دو بخش سیاست‌گذاری و سرمایه گذاری در زمینه انرژی پاک پرداخته می شود. بخش سوم، بخش اصلی مقاله به تبیین استراتژی انرژی پاک در فرایند توسعه پایدار چین و ایالات متحده آمریکا می پردازد.

در نهایت این نوشتار به این نتیجه می‌رسد که به‌کارگیری استراتژی انرژی پاک توسط چین و آمریکا در جهت دستیابی به‌توسعه پایدار می تواند الگوی مناسبی برای دولتمردان ایران باشد تا با بررسی سیاست‌های متنوع و کارآمد در این مسیر گام‌های مؤثری بردارد. این استراتژی‌ها نه‌تنها در مسیر کاهش آلودگی‌های محیط زیست به‌مثابه مصداقی از توسعه پایدار تأثیر بسزا برجای می‌گذارند؛ بلکه استفاده از سیاست‌های کارآمد در مسیر بهره‌گیری از انرژی‌های پاک به یکی از مؤلفه‌های اصلی در مسیر توسعه کشورها مبدل گشته است.

کلیدواژه: محیط‌زیست، توسعه پایدار، انرژی پاک، چین، آمریکا

A comparative study of clean energy policy in the sustainable development of China and United States

Arsalan Ghorbani Sheikhneshin[1], Shirin Haddad Zand[2]

Abstract

The developments of the 21st century led transformations in the world's

1- Professor of International Relations , Faculty of Law and Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran ghorbani@khu.ac.ir

2- PhD Student of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran sh.haddad@khu.ac.ir

environment in such a way that the issues related to environmental developments and events turned from a domestic issue into a global one. Therefore, in recent decades, attention has been paid to the issue of environment and the use of new policies for solving them, such as the use of clean energy policy in the process of sustainable development in many countries. Chinese and American statesmen have taken effective steps to increase the use of environmental policy in order to achieve the goals of sustainable development. The main question of this research: What role has the use of clean energy in the politics of China and the United States in order to achieve sustainable development? In response to this hypothesis, it is investigated with a comparative-historical method that China and the United States have been able to meet the goals based on the sustainable development of society by using various policies in the field of clean energy renewable. Nevertheless, it seems that China, through the use of new policies, giving priority to clean energy etc., has been able to overtake the United States in the use of renewable energy and has been able to implement a part of its sustainable development policy with the balance between energy security and environmental protection.

Keywords: environment, sustainable development, clean energy, China, United States

Extended abstract:

The developments of the 21st century led to transformations in the world's environment in such a way that the issues related to environmental developments and events turned from a domestic issue into a global one. Today, most of the environmental problems have brought the ntion to the mutual and inseparable dependence of the environment with human macro issues, especially the concept of sustainable development.Therefore, in recent decades, attention has been paid to the issue of environment and the use of new policies for solving them, such as the use of clean energy policy in the process of sustainable development in many countries. Chinese and American statesmen have taken effective steps to increase the use of environmental policy in order to achieve the goals of sustainable development. Therefore, Beijing's efforts to diversify its resources as a strategy for energy security and to provide human security as a main aim in its domestic politics; it placed the issue of environment and the using of clean energy instead of fossil fuels at the forefront of his energy policy. American politicians, by realizing the importance of environmental security as international security and as an influential indicator in the process of

achieving sustainable development, applied new policies of using clean energy at the forefront of their energy policy ,too.

The issue of protecting the environment and preventing its destruction is one of the most important challenges facing the world community and is inextricably linked with the concept of sustainable development. Therefore, nowadays, developmental policy is not the only one accepted by the politicians of the countries, but we should refer to a higher concept that includes different aspects of human life and does not comprise only the economic and social dimensions;but but also includes the use of natural resources and the effects of development on the environment. Thus, the theoretical framework of this paper is based on the conceptual framework founded on environment and sustainable development. The goals of sustainable development and the close connection with the issue of the environment, are the motives that balancing the use of natural resources and reducing the use of fossil energies are considered two of the goals of sustainable development.

The methodology of this article is based on comparative and historical method, and its information is collected by using internet and library methods. The main question of this research: What role has the use of clean energy in the politics of China and the United States in order to achieve sustainable development? In response to this hypothesis, it is investigated with a comparative-historical method that China and the United States have been able to meet the goals based on the sustainable development of society by using various policies in the field of clean energy renewable. Nevertheless, it seems that China, through the use of new policies, giving priority to clean energy etc., has been able to overtake the United States in the use of renewable energy and has been able to implement a part of its sustainable development policy with the balance between energy security and environmental protection.

This article consists of three main parts, starting with the conceptual framework and ending with the conclusion. At first, China's clean energy strategy for sustainable development is examined, which has two separate parts China's policy and investment in this field. In the second step, the clean energy strategy of the United States is examined in the two parts of policy and investment in the field of clean energy. The third part, the main part of the article, explains the China’s and the United States of America’s clean energy strategy in the framework of sustainable development.

Finally, this article comes to the conclusion that the China’s and the United States use of clean energy strategy in order to achieve sustainable development is a suitable model for Iranian statesmen to take effective steps

in this direction by examining varied and efficient policies. These strategies not only have a great impact on reducing environmental pollution; rather, the use of efficient policies in the path of using clean energy has become one of the main components in the development of countries.

Keywords: environment, sustainable development, clean energy, China, United States

مقدمه

تحولات قرن بیست و یکم منجر به دگردیسی‌هایی در محیط‌زیست جهان گشت، به‌گونه‌ای که پدیده‌های مربوط به رخدادهای محیط زیستی مانند آلودگی هوا، تخریب لایه اوزون، گرمایش زمین و... از موضوع داخلی و ملی به پدیده‌ای فراملی مبدل و دارای ماهیت بین‌المللی گشت. امروزه اغلب مشکلات و تنگناهای زیست‌محیطی توجه به وابستگی متقابل و غیرقابل‌تفکیک محیط‌زیست با مباحث کلان انسانی به‌ویژه مفهوم توسعه پایدار را به ارمغان آورده و مثلثی از محیط‌زیست، اقتصاد و توسعه پایدار به بخش مهم و جدانشدنی از امنیت انسانی تبدیل و در ابعاد بین‌المللی به مسئولیت همگانی مبدل شده است. ازاین‌رو در دهه‌های اخیر توجه به مسئله محیط‌زیست و به‌کارگیری سیاست‌های نوین در مسیر حل مسائل زیست‌محیطی به‌مانند به‌کارگیری سیاست انرژی‌های پاک در فرایند توسعه پایدار در بسیاری از کشورها به‌ویژه دو کشور چین و آمریکا موردتوجه قرارگرفته است.

اتخاذ سیاست درهای باز و رشد اقتصادی بی‌سابقه چین در ساختار جدید سبب شد تا یکن از یک‌سو در جهت تنوع‌بخشی منابع خود به‌مثابه استراتژی امنیت انرژی و از سویی تأمین امنیت انسانی به‌عنوان پایه‌ای اصلی در سیاست داخلی؛ مسئله محیط‌زیست و جایگزین سازی انرژی پاک به‌جای سوخت‌های فسیلی را سرلوحه سیاست انرژی خود قرار دهد؛ به‌گونه‌ای که انعکاس آن را می‌توان در سند چشم‌انداز انرژی چین و تأکید دولتمردان به این موضوع و برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری درزمینه انرژی‌های پاک مشاهده نمود.

همچنین سیاست‌مداران آمریکا با دریافت اهمیت امنیت زیست‌محیطی به‌عنوان امنیت بین‌المللی و به‌عنوان شاخصی تأثیرگذار در فرایند دستیابی به توسعه پایدار سیاست‌های نوینی را در جهت بهره‌گیری از انرژی‌های پاک سرلوحه سیاست انرژی خود قرار داده‌اند. بنابراین سیاست آمریکا در حال اتخاذ تدابیری برای تبدیل‌شدن به اقتصادی پایدارتر است تا به اهداف غایی خود دست یابد که تبلور آن در تبیین استراتژی و رویکردهای اقتصادی-سیاسی این کشور قابل ارزیابی است.

بدین‌ترتیب، چین و آمریکا همواره در جهت دستیابی به منابع انرژی با یکدیگر به رقابت پرداخته و مباحثی

همچون امنیت انرژی به جزئی جدایی‌ناپذیر در سیاست خارجی این دو کشور تبدیل شده؛ اما در جهان کنونی این رقابت تغییر مسیر داده و به‌سوی بهره‌گیری، سرمایه‌گذاری و جایگزینی انرژی پاک به‌جای انرژی‌های فسیلی گام برداشته است. درواقع سیاست به‌کارگیری انرژی‌های پاک در مسیر حل دو جریان عمده هدایت می‌شود. اولین جریان امنیت انرژی و دیگری امنیت زیست‌محیطی و در ابعاد وسیع‌تر در توسعه پایدار است. بدین‌ترتیب انرژی‌های تجدیدپذیر به دغدغه‌ای خاص‌تر از سیاست‌های انرژی ملی برای این دو کشور است. حال این پرسش مطرح می‌شود که به‌کارگیری و بهره‌مندی از انرژی پاک چه جایگاهی در سیاست‌گذاری چین و آمریکا در جهت دست‌یابی به توسعه پایدار ایفا می‌کند؟ فرضیهٔ اصلی این مقاله این است که چین و آمریکا با بهره‌گیری از سیاست‌های متنوع درزمینه تجدید انرژی‌های پاک توانسته‌اند تا حدودی به اهداف مبتنی بر توسعه پایدار دست یابند؛ باوجود این به نظر می‌رسد باآنکه چین دیرتر وارد میدان انرژی‌های پاک‌شده اما از طریق به‌کارگیری سیاست‌های نوین، اولویت‌گذاری به انرژی‌های پاک در سیاست‌گذاری انرژی و... توانسته با هم‌پوشانی میان امنیت انرژی و حفاظت از محیط‌زیست بخشی از سیاست توسعه پایدار خود را عملی سازد. اهمیت و ضرورت این پژوهش در توجه کشورهای توسعه یافته و تولیدکننده آلاینده‌های محیط‌زیستی و همچنین اهمیت حفظ محیط‌زیست و پایداری منابع انرژی برای نسل‌های آینده به‌مثابه ستونی اصلی از توسعه پایدار قابل توجه است. روش بررسی این پژوهش تطبیقی-تاریخی و جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات از طریق روش کتابخانه‌ای و اسنادی است.

۱.چارچوب مفهومی؛ محیط‌زیست و توسعه پایدار

امروزه موضوع حفاظت از محیط‌زیست و جلوگیری از تخریب آن به‌عنوان یکی از مهم‌ترین چالش‌های فراروی جامعه جهانی مطرح‌شده و پیوند ناگسستنی با مفهوم توسعه پایدار دارد. بنابراین به‌مانند گذشته تنها سیاست توسعه گرایانه موردقبول سیاست‌مداران کشورها نیست بلکه باید به مفهومی والاتر اشاره داشت که دربرگیرنده ابعاد مختلفی از زندگی بشری است و تنها ابعاد اقتصادی و اجتماعی را در برنمی‌گیرد؛ بلکه استفاده از منابع طبیعی و لحاظ کردن آثار توسعه در محیط‌زیست را نیز شامل می‌شود.

بدین‌ترتیب توسعه پایدار در اواخر دهه ۱۹۸۰ برای رسیدگی به چالش‌های زوال محیطی و کمبود منابع، با تأکید بر توسعه هماهنگ اقتصاد، جامعه و محیط‌زیست مطرح گشت. ازاین‌رو، توسعه پایدار وضعیت هماهنگ جامعه انسانی و محیط طبیعی است که توسط فضای قلمرو به هم مرتبط هستند (Wang, Ding,

(Fu & Jiang, 2022: P.1. کمیسیون برونتلند سازمان ملل[1] در سال ۱۹۸۷ توسعه پایدار را به‌عنوان «برآوردن نیازهای حال بدون به خطر انداختن توانایی نسل‌های آینده برای برآوردن نیازهای خود» تعریف کرده است(United Nations, n.d.).

با توجه به تعریف مذکور؛ توسعه پایدار دارای سه مؤلفه محیط‌زیست، جامعه و اقتصاد است؛ بنابراین توسعه پایدار با ادغام توسعه اجتماعی، توسعه اقتصادی و حفظ و حراست از محیط‌زیست؛ رفاه و امنیت انسانی را تضمین می‌کند(Seilan, 2011:P.P 2-3) و در قالب یک مثلث سه‌ضلعی توسعه پایدار را شکل می‌دهد. یکی از ضلع‌های مثلثی که باید بدان توجه ویژه‌ای مبذول داشت بحث محیط‌زیست و حفاظت و حراست از آن برای آیندگان است. بنابراین توسعه پایدار در بهره‌برداری از داده‌های طبیعی موردتوجه است؛ در غیر این صورت منجر به موازنه سازی منفی در بهره‌برداری از منابع طبیعی می‌گردد و درنهایت به توسعه ناپایدار می‌انجامد. اصول توسعه پایدار را در ارتباط با مقوله محیط‌زیست می‌توان در پنج مقوله تقسیم‌بندی کرد:

۱-حفاظت از محیط‌زیست به‌مثابه بخش جدایی‌ناپذیر از فرایند توسعه پایدار

۲-کنترل و جبران تولید ضایعات و آلودگی‌های محیط زیستی به‌مانند کنترل گازهای گلخانه‌ای و زباله‌های سمی

۳-اقدامات و فعالیت‌های اقتصادی با اصل دستیابی به اقدامات پیشگیرانه در جهت حفاظت از محیط‌زیست

۴-همکاری دولت برای حفاظت از محیط‌زیست در قالب به حداقل رساندن مصرف منابع طبیعی تجدید ناپذیر و پایدارسازی مصرف منابع طبیعی تجدید پذیر

۵-اصول جدایی‌ناپذیر توسعه، صلح و حفاظت از محیط‌زیست(Earth Reminder, 2021)

بدین‌ترتیب بر اساس بیان اهداف توسعه پایدار و ارتباط تنگاتنگ این اهداف با مبحث محیط‌زیست، حال می‌توان به مصادیق مهمی از آن اشاره داشت که در حقیقت موازنه‌سازی محیط‌زیست را به ارمغان می‌آورد و موجبات توازن‌سازی بهره‌گیری از منابع طبیعی و کاهش استفاده از انرژی‌های فسیلی به‌مثابه یکی از اهداف توسعه پایدار می‌گردد. ازاین‌رو مصادیق توسعه پایدار مرتبط با محیط‌زیست عبارت‌اند از: انرژی بادی، انرژی خورشیدی، ساخت‌وساز پایدار، انرژی آب و درنهایت جنگل‌زدایی پایدار که تبلوری از

1- United Nations Brundtland Commission

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

سیاست بهره‌گیری از انرژی‌های پاک را با خود به همراه دارد. بنابراین توسعه و گسترش انرژی‌های پاک گام مؤثری در جهت دستیابی به اهداف پایداری اجتماعی، اقتصادی و اکولوژیکی است و به‌عنوان عاملی اصلی و اساسی در دستیابی به توسعه پایدار در هر کشوری محسوب می‌شود.

در مقاله حاضر بر استفاده از انرژی‌های تجدید پذیر به‌مثابه ابزاری جهت دستیابی به توسعه پایدار تأکید و به بررسی دو کشور چین و آمریکا در قالب اقدامات و برنامه‌ریزی در گذار از انرژی‌های فسیلی و گام نهادن به‌سوی انرژی‌های پاک در چارچوب نظریه توسعه پایدار پرداخته خواهد شد. افزایش استفاده از سوخت‌های فسیلی و به‌تبع آن عدم اقدامات الزام‌آور برای کاهش گازهای گلخانه‌ای پیامدهای ناگواری برای تغییرات آب و هوایی جهانی در پی خواهد داشت. ازاین‌رو، افزایش بهره‌گیری از منابع تجدید پذیر در کاهش تغییرات آب‌وهوا و کاهش ریسک وقوع حوادث طبیعی نقش بسزایی دارد و بدین‌منظور محافظت از اکوسیستم‌های طبیعی امکان استفاده و توسعه بیشتر منابع تجدید پذیر را فراهم می‌سازد و سرلوحه سیاست انرژی بسیاری از کشورها برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری در جهت گذار از انرژی تجدیدناپذیر است.

۲. استراتژی انرژی پاک چین در سیاست توسعه پایدار

بحران زیست‌محیطی چین که حاصل دهه‌ها صنعتی‌سازی سریع است، تهدیدی جدی علیه مبارزه جهانی با تغییرات آب و هوایی قلمداد می‌شود. پیشرفت اقتصادی این کشور علاوه بر آنکه سیاست جهان و اقتصاد بین‌الملل را تحت‌تأثیر قرار داده با اقدامات گسترده درزمینه افزایش توسعه اقتصادی تأثیر مستقیمی بر زیست‌بوم جهان بر جای گذاشته است. چین همراه با تغییر مسیر توسعه اقتصادی، به دنبال ایفای نقشی کلیدی در سیاست‌گذاری بین‌المللی اقلیمی نیز بوده؛ به‌گونه‌ای که به بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار درزمینه انرژی‌های تجدید پذیر مبدل گشته است.

با مروری بر تاریخچه امنیت انرژی و توسعه اقتصادی چین از زمان اصلاحات و گشایش، توسعه انرژی تغییریافته و از شکاف میان تأمین امنیت انرژی و نیاز به توسعه اقتصادی خارج و وارد مسیری نوین شده است؛ به‌گونه‌ای که منشأ اصلی این درگیری و تضاد از تضمین تأمین امنیت انرژی فسیلی از طریق تأمین زغال‌سنگ در جهت رفع کمبود عرضه گذشته و وارد مسیری جدیدی درزمینه توسعه منابع انرژی تجدید پذیر شده است (Energy Research Institute of Chinese Academy of Macroeconomic Research, 2021:P. 17).

اولین گام دولت چین در خصوص محیط‌زیست و توسعه را در صدور «کتاب سفید در مورد جمعیت،

محیط‌زیست و توسعه چین در قرن بیست و یکم» قابل‌مشاهده است که در سال ۱۹۹۴ توسعه پایدار را در استراتژی بلندمدت ملی گنجاند و اجرا سازی مؤثر آن را آغاز کرد (Ministry of Ecology and Environment the People's Republic of China, 1994) ازاین‌رو چین قاطعانه در پی برقراری تعادل میان توسعه نیروگاه‌های انرژی‌های تجدید پذیر و حفاظت از محیط‌زیست است. بنابراین در نمودار ذیل می‌توان کشورهای برتر در کل ظرفیت‌های تجدید پذیر در سال ۲۰۲۱ را مشاهده کرد که چین در صدر این نمودار ثبت‌شده که نشان از به‌کارگیری روش‌های متناسب و سخت‌گیرانه ساختار دولت پکن در جهت بهره‌گیری از انرژی‌های سبز دارد.

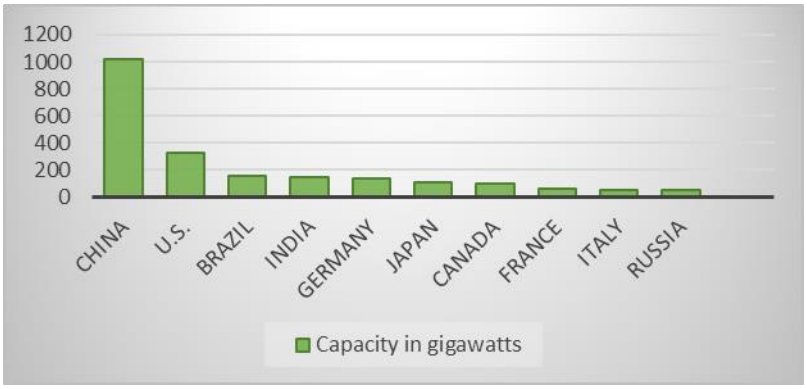

نمودار شماره(۱): کشورهای پیشرو در ظرفیت نصب‌شده انرژی‌های تجدید پذیر در سراسر جهان در سال ۲۰۲۱

منبع: گردآوری شده توسط نویسندگان از Statista, 2021

در ادامه به بررسی سیاست‌های متوازن‌سازی بهره‌گیری از انرژی‌های تجدیدپذیر در مقوله امنیت انرژی و به‌کارگیری سیاست‌های متنوع اقتصادی ازجمله حمایت‌های مالی و سرمایه‌گذاری و همچنین پشتیبانی از سیاست‌ها و راهبردهای مؤثر با برنامه‌ریزی‌های زیست‌محیطی دولت پکن درزمینهٔ متعادل‌سازی میان توسعه اقتصادی و حفاظت از زیست‌بوم پرداخته می‌شود.

۲-۱. سیاست انرژی‌های تجدید پذیر چین

سیاست‌گذاری درزمینه انرژی‌های تجدیدپذیر، یکی از وظایف مهم و استراتژیک دولت چین است که باهدف دستیابی به توسعه جامع، متعادل و پایدار اقتصادی، اجتماعی و محیط زیستی پایه‌ریزی و در قالب

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

ایجاد یک صنعت انرژی مدرن ایمن، باثبات، اقتصادی کارآمد و مبتنی بر منابع انرژی پاک و پایدار برنامه‌ریزی‌شده است. چارچوب قانونی دولت چین در بخش انرژی‌های تجدید پذیر روند توسعه را به‌سرعت طی کرده و بر اساس سلسله مراتبی از قوانین ملی، مقررات وزیران، نظرات، اقدامات، رویه‌ها، قوانین و مقررات محلی شکل گرفته است که تبلور آن را می‌توان در برنامه‌های پنج‌ساله و سیاست‌گذاری متنوع و متعدد دولت‌مردان مشاهده کرد. بنابراین، برای تبیین خط‌مشی‌ها و راهبردهای چین در حوزه انرژی‌های تجدیدپذیر باید به بررسی سیاست چهارگانه انرژی‌های تجدیدپذیر این کشور پرداخت:

۱. مرحله اول «سال‌های اولیه[1]»: این مرحله تا سال ۱۹۹۴ ادامه یافت و در این دوران «دستور کار بیست و یکم دولت چین» تصویب شد که در آن انرژی‌های تجدید پذیر به‌عنوان یک زیر بخش مستقل انرژی شناسایی شد.

۲. مرحله دوم «پیشرفت[2]»: از سال ۱۹۹۵ آغاز و تا تصویب «قانون انرژی‌های تجدید پذیر» در دسامبر ۲۰۰۵ ادامه یافت.

۳. مرحله سوم «از لگر تا رهبر[3]»: این مرحله سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۷ را دربرمی گیرد که دولت پکن پس از صدور قانون انرژی‌های تجدید پذیر متعهد به اهداف بلندمدت توسعه انرژی‌های پاک‌شده که تبلور آن برنامه‌های ۵ ساله در جهت دستیابی به اهداف غایی انرژی‌های سبزاست.

۴. مرحله چهارم «راه روبه‌جلو[4]»: این دوره از سال ۲۰۱۸ آغاز و تاکنون ادامه یافته است. در این بازده زمانی چین گام‌های مؤثری در مسیر توسعه فرایند انرژی‌های پاک در قالب برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری برداشته است(De Gouvello & et al, 2021:P.P 1-2).

در میان سیاست‌های چهارگانه‌ی دولت پکن دو مرحله واپسین نقطه عطفی در مسیر توسعه انرژی‌های پاک برای دستیابی به توسعه پایدار است. بر این اساس از سال ۲۰۰۶ مسیری نوین در سیاست‌گذاری‌های قانون انرژی‌های تجدید پذیر پدیدار گشت که می‌توان به تصویب اولین قانون انرژی‌های تجدید پذیر چین (Schaub, 2010)و به‌تبع آن گسترش فرایند سریع تولید برق بادی و خورشیدی و رشد صنایع تولیدی این بخش اشاره داشت. همچنین در سال ۲۰۰۷ به‌منظور پاسخگویی به تقاضای انرژی و ارتقای حفظ انرژی و کاهش انتشار کربن، برنامه توسعه میان‌مدت و بلندمدت انرژی‌های تجدید پذیر با اهداف کلی برای توسعه

1- The Early Years
2- The Takeoff
3- From Lagger to Leader
4- The Way Forward

بخش انرژی‌های تجدید پذیر در پانزده سال آینده از طریق اجرای یک قانون طراحی شد که سیستم کسب تعرفه ثابت، سیستم سهمیه‌بندی اجباری بازار، افزایش یارانه‌های سرمایه‌گذاری برای انرژی‌های تجدید پذیر و گسترش امتیازات مالیاتی به‌منظور افزایش نسبت انرژی‌های تجدید پذیر در مصرف انرژی را دربر می‌گرفت(Song, Jia & Jiao, 2022: P.8).

سیزدهمین برنامه پنج‌ساله روشن ساخت که چین باید یک انقلاب انرژی را آغاز کند و با نقاط عطف مهم در سال‌های ۲۰۲۰، ۲۰۳۵ و ۲۰۵۰، «سیستم انرژی پاک، کم‌کربن، ایمن و کارآمد» را پایه‌ریزی کند. ازاین‌رو در نوزدهمین کنگره ملی حزب کمونیست چین، شی جین پینگ[1] بر این نکته تأکید کرد که چین انقلابی را در تولید و مصرف انرژی ترویج خواهد کرد (Energy Research Institute of Academy of Macroeconomic Research, 2019: P.6) این دوره کلیدی برای اجرای استراتژی توسعه انرژی «چهار انقلاب و یک همکاری» به‌منظور دستیابی به اهداف ۱۵٪ تا ۲۰٪ مصرف انرژی اولیه برای انرژی‌های غیر فسیلی در سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۳۰، تسریع کرد و ایجاد یک سازمان پاک و سیستم انرژی مدرن کم‌کربن و ترویج توسعه پایدار صنعت انرژی‌های تجدید پذیر، مطابق با توسعه ملی اقتصادی و اجتماعی چین برنامه‌ریزی شد (Xi, & et al, 2021: 2). همچنین در ژوئن ۲۰۲۲، چین چهاردهمین برنامه پنج‌ساله در خصوص توسعه انرژی‌های تجدید پذیر (۲۰۲۵-۲۰۲۱) را منتشر کرد که طرحی جامع در جهت تسریع کاهش انرژی‌های فسیلی و تأکید بر رشد سریع انرژی‌های تجدید پذیر است (Fen, Jie & Linan, 2022). برای تبیین دقیق سیاست‌های دولت‌مردان پکن درزمینه احیا و حفاظت از محیط‌زیست جدولی از سیاست‌های اتخاذی از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۲۱ طراحی‌شده و به خط‌مشی‌های کلی دولتمردان پکن در فرایند جایگزینی سوخت‌های تجدید پذیر و کاهش سوخت‌های فسیلی اشاره می‌شود.

بدین‌ترتیب، طبق کتاب سفید منتشرشده با محور توسعه پایدار حمل‌ونقل در چین، این کشور درعین‌حال با تقویت مداوم سطح نوآوری‌های فنی و نتایج چشمگیر خود در مسیر تحول سبز در طول دهه‌های گذشته، دستاوردها و پیشرفت‌هایی تاریخی به‌دست آورده است. درواقع دولت پکن با نگاه به آینده در مسیر محقق ساختن اهداف توسعه پایدار تلاش خواهد کرد و درعین‌حال به تقویت همکاری‌های بین‌المللی در بخش حمل‌ونقل باهدف ارتقاء توسعه پایدار حمل‌ونقل برای تمامی کشورها خواهد پرداخت (China's State Council, 2020) ازاین‌رو دولت پکن در خصوص برنامه‌ریزی سیاسی درزمینه انرژی‌های تجدید پذیر

1- Xi Jinping

رویکرد یکپارچه‌سازی و تسلط ساختار دولت را اتخاذ کرده و اقدامات نوینی در جهت تحقق اهداف توسعه پایدار خود انجام داده که این اقدامات جدید تحت چارچوب تمدن زیست‌محیطی و یا اکو تمدن توسعه‌یافته و اجرا می‌شود.

جدول شماره (۱): سیاست‌گذاری چین ۲۰۲۱-۲۰۰۶

سال	خط‌مشی
۲۰۰۶	قانون انرژی‌های تجدید پذیر چین
۲۰۰۷	برنامه توسعه میان‌مدت و بلندمدت برای انرژی‌های تجدید پذیر
۲۰۰۸	یازدهمین برنامه پنج‌ساله توسعه انرژی‌های تجدید پذیر
۲۰۰۹	سیاست تغذیه تعرفه برای تولید برق بادی
۲۰۱۱	سیاست قیمت‌گذاری خوراک تعرفه برای تولید برق فتوولتائیک
۲۰۱۵	صندوق ویژه توسعه انرژی‌های تجدید پذیر
۲۰۱۷	اجرای صدور گواهینامه برق سبز انرژی‌های تجدید پذیر
۲۰۱۹	اطلاعیه در مورد مکانیسم سهمیه‌بندی مصرف برق تجدید پذیر
۲۰۲۱	چهاردهمین برنامه پنج‌ساله برای توسعه انرژی‌های تجدید پذیر

منبع: گردآوری شده توسط نویسندگان از Zhao, Bai, Liu & Liu, 2022: 9

۲-۲. سرمایه‌گذاری در بخش انرژی‌های تجدید پذیر

دولت پکن سیاست‌هایی را برای بهینه‌سازی ساختار در قالب ترویج تنوع و جایگزینی انرژی سبز در بخش حمل‌ونقل؛ سرمایه‌گذاری درزمینه انرژی‌های تجدید پذیر؛ راه‌اندازی نیروگاه‌های بادی، آبی، خورشیدی و کنترل و کاهش واردات انرژی‌های فسیلی از طریق اجرای سیاست‌های خاص در چارچوب حفاظت از امنیت انرژی و اهداف تمدن زیست‌محیطی از طریق توسعه سبز و کم‌کربن دنبال می‌کند.

بنابراین چین ابتکارات نوینی درزمینه فناوری‌های سبز و انرژی‌های تجدید پذیر انجام داده است. به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۰۸ و مصادف با اجرایی سازی یازدهمین برنامه پنج‌ساله توسعه انرژی‌های تجدید پذیر سرمایه‌گذاری چین به بالاترین سطح در آسیا دست‌یافت و رشد ۱۸٪ نسبت به سال پیشین خود را تجربه و به ۱۵,۶ میلیارد دلار رسید که حدود ۱۰٪ از سرمایه‌گذاری جهانی در این زمینه را تشکیل می‌داد(Wang, Ding, Fu & Jiang, 2022: P.1) ازاین‌رو می‌توان بیان داشت که این اولین سرمایه‌گذاری جدی دولت پکن درزمینه فناوری انرژی‌های تجدید پذیر قلمداد می‌گردد و گام‌های بعدی متناسب با

اهداف برنامه‌های ۵ ساله به‌پیش می‌رود اما در برخی از مواقع دولت پکن با اتخاذ استراتژی‌های مالی-اقتصادی نوین با سرعت بیشتری در میسر سرمایه‌گذاری و کمک‌های مالی برای کاهش سوخت‌های فسیلی در جهت امنیت‌سازی عرضه انرژی و بهبود زیست‌بوم جهانی در جهت دستیابی به توسعه اقتصاد پایدار و به‌تبع آن توسعه پایدار گام برمی‌دارد. در سال ۲۰۱۲ چین با سرمایه‌گذاری حدود ۶۰ میلیارد دلار توانست گوی سرمایه‌گذاری در انرژی‌های تجدید پذیر را از آمریکا برباید (Chen, 2016: 119).P بنابراین مدل جدید توسعه فناوری زیست سبز چینی نتایج خوبی در پی داشته؛ به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۱۴ چین توانست بیش از هر کشوری در جهان درزمینه انرژی‌های تجدید پذیر سرمایه‌گذاری کند و در سال ۲۰۱۵ به بزرگ‌ترین تولیدکننده و مصرف‌کننده منابع خورشیدی در جهان تبدیل گردد (Luxton, 2016).

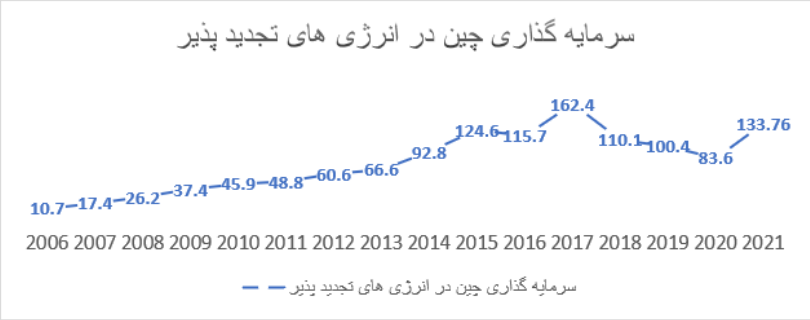

منبع: گردآوری شده توسط نویسندگان از Dikau & Volz, 2021: 10

نمودار شماره (۲): سرمایه‌گذاری چین در انرژی‌های تجدید پذیر

فرایند سرمایه‌گذاری‌های گسترده و منحصربه‌فرد و درک اهمیت موضوع انرژی‌های سبز توسط دولتمردان پکن موجب گشت تا میزان تولیدات انرژی‌های خورشیدی، بادی و آبی بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۸ افزایش شگرفی را تجربه کند؛ به‌گونه‌ای که کل ظرفیت نصب‌شده انرژی بادی چین از ۲,۰۷ به ۱۸۵ گیگاوات افزایش و مجموع ظرفیت نصب‌شده انرژی خورشیدی از ۰,۱۶ به ۱۷۵ گیگاوات افزایش یافت. همچنین چین به سبب سیاست‌ها و راهبردهای نوین درزمینه انرژی‌های پاک در سال ۲۰۱۸ توانست به‌ترتیب ٪۳۵ و ٪۳۳ از ظرفیت نصب و انباشته‌شده جهانی انرژی بادی و خورشیدی را به خود اختصاص دهد(Auffhammer & et al, 2021: P.324).

روش تولید انرژی سبز چین اصلاحات ساختاری عرضه را برای بهینه‌سازی ساختارهای صنعتی و انرژی، ترویج صنایع صرفه‌جویی در انرژی و سازگاری با محیط‌زیست و افزایش عرضه محصولات سبز بهبود

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

بخشیده؛ به‌گونه‌ای که تا پایان سال ۲۰۲۰ سهم انرژی‌های غیر فسیلی به ۱۵٫۹٪ رسید و در نقطه مقابل نیز میزان انتشار دی‌اکسید کربن و انرژی‌های فسیلی درمجموع به ۱۸٫۸٪ کاهش یافت. بخش انرژی‌های تجدید پذیر چین به‌طور مداوم در اختراعات، سرمایه‌گذاری، ظرفیت نصب‌شده و تولید انرژی‌های تجدید پذیر رتبه اول را کسب می‌کند؛ ازاین‌رو نیروگاه‌های بادی و تأسیسات خورشیدی پکن بیش از ۳۰٪ از کل تولید جهانی درزمینه انرژی‌های پاک را تشکیل می‌دهند (Ministry of Foreign Affairs of the People's Republic of China, 2021: P.30).

بدین‌ترتیب سیاست انرژی چین را می‌توان در استراتژی‌های شاخص و منحصربه‌فرد این کشور تبیین کرد؛ این کشور توانسته با سرمایه‌گذاری ویژه در حوزه فناوری و انرژی‌های تجدید پذیر به میزان قابل‌توجهی به استراتژی اتکا انرژی دست یابد. درواقع متوازن‌سازی و برقراری تعادل میان شاخص‌های انرژی تجدید پذیر و اتخاذ و اجرا سازی سیاست‌های پویا و درنهایت بهره‌گیری از مولدهای اقتصادی و مالی؛ چین را در اجرای اهداف غایی در قالب دستیابی به اقتصاد پایدار و در گام وسیع‌تر توسعه پایدار به سبب درک اهمیت احیا و تجدید زیست‌بوم جهانی به جایگاه والایی در عرصهٔ بین‌الملل رسانده است.

۳. استراتژی انرژی پاک آمریکا در سیاست توسعه پایدار

در سال‌های اخیر، مسائل جهانی مانند انرژی و تغییرات آب‌وهوا نقش برجسته‌ای در امور بین‌الملل ایفا کرده‌اند؛ ازاین‌رو چالش‌های زیست‌محیطی به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های سیاست‌گذاران در سطح جهانی تبدیل‌شده است. آمریکا یکی از پیشگامان این عرصه است که در دهه ۱۹۷۰ گام‌های مهم و تأثیرگذاری در جهت احیا و حفاظت از محیط‌زیست برداشته است. درواقع نقطه آغازین سیاست‌های زیست‌محیطی را باید در تأسیس آژانس حفاظت محیط‌زیست ایالات‌متحده آمریکا[1] مشاهده کرد (EPA, n.d.) که در سال ۱۹۷۰ باهدف ایجاد استانداردها و قوانین زیست‌محیطی آغاز به کار کرد و مسیری نوین در جهت تغییر مسیر امنیت انرژی به‌سوی انرژی‌های پاک را میسر ساخت.

آمریکا نقش مهمی در فرایند شکل‌گیری الزامات و همکاری‌های بین‌المللی در حوزهٔ محیط‌زیست ایفا کرده و بسیاری از توافقات و تعهدات محیط زیستی با حمایت و پشتیبانی دولت آمریکا به تصویب رسیده و اجرایی شده است. باوجودآنکه آمریکا خود پیشگام در شکل‌گیری حقوق محیط‌زیست و انعقاد

1- United States Environmental Protection Agency (EPA)

عهدنامه‌ها و توافقات بوده اما اجرای این مقررات با فراز و نشیب‌های گسترده‌ای از سوی آمریکا روبه‌رو است که دلیل اصلی آن را می‌توان در عدم انسجام در سیاست‌گذاری و اتخاذ خط‌مشی‌های منسجم مشاهده کرد. بنابراین پشتیبانی از سیاست انرژی‌های تجدید پذیر و خط‌مشی‌های حمایتی توسط دولت واشنگتن و بهره‌گیری از استراتژی‌های متنوع در این مسیر از استراتژی‌های این کشور در جهت دستیابی به امنیت انسانی و توسعه پایدار است.

ازاین‌رو، پس از سال‌ها تلاش دولتمردان در جهت هماهنگی برای پیشبرد سیاست‌های آب‌وهوا و انرژی‌های پاک، آمریکا مسیر خود را برای اقتصاد کم‌کربن آغاز کرد و منجر به تغییر و تحول در چشم‌انداز سیاست انرژی این کشور شد که ازجمله این موارد می‌توان به کاهش هزینه‌های فناوری انرژی‌های تجدید پذیر، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های جدید، پیشرفت در کارایی انرژی و تحقق و توسعه انرژی‌های تجدید پذیر و انعقاد توافقنامه مقابله با تغییرات آب‌وهوا اشاره داشت (Bassett, Kearns & Demsas, 2016: P.1) آمریکا برنامه‌ها و ابتکارات متعددی برای ارتقای توسعه پایدار طراحی کرده است که شامل مشارکت انرژی سبز آژانس در حفاظت از محیط‌زیست است که سازمان‌ها را به استفاده از منابع انرژی تجدید پذیر ترغیب می‌کند. همچنین وزارت انرژی ابتکاراتی برای ارتقای توسعه پایدار، سلامت انسان و امنیت انسانی دارد که ازجمله آن ابتکارات نوین سان شات[1] می‌باشد که هدف آن مقرون به‌صرفه‌تر کردن انرژی خورشیدی باهدف تشویق برای کاهش مصرف انرژی است (Emerick, n.d.) .

۳-۱. سیاست انرژی‌های تجدید پذیر آمریکا

سیاست‌گذاری در بحث انرژی‌های تجدید پذیر و پشتیبانی از سیاست‌های حمایتی به‌مثابه ستونی اصلی در استراتژی آمریکا برای بهره‌گیری انرژی‌های تجدید پذیر باهدف دستیابی به توسعه پایدار پایه‌ریزی شده است. ازاین‌رو پشتیبانی آمریکا از سیاست حمایتی دو راهبرد و شاخص اصلی را در برمی‌گیرد که شامل تأسیس نهادهای نظارتی و برنامه‌ریزی استراتژیک است. نهادهای نظارتی سیاست‌های ترجیحی را برای حمایت از فناوری‌های انرژی کم‌کربن موردبررسی قرار می‌دهند و با ابزارهای نظارتی به‌طور مستقیم مشخصات ریسک و بازده پروژه‌ها و نیروگاه‌های انرژی‌های تجدید پذیر را ارزیابی می‌کنند (Muhammed & Tekbiyik-Ersoy, 2020: P. 9)که این‌امر باهدف افزایش سرمایه‌گذاری درزمینه

1- SunShot

انرژی‌های تجدید پذیر صورت می‌گیرد. ازاین‌رو به تبیین سیاست‌های حمایتی و نظارتی روسای جمهور آمریکا درزمینه اتخاذ استراتژی‌های متناسب با توسعه پایدار پرداخته می‌شود.

دوران ریاست جمهوری جرج دبلیو بوش[1] پسر با فراز و نشیب‌های فراوانی همراه بود که تنها محدود به عرصه سیاسی و اقتصادی نمی‌شد بلکه وارد عرصه محیط‌زیست و توسعه پایدار نیز گشت. در سال ۲۰۰۲ بوش، استراتژی جامع در جهت کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای به میزان ۱۸٪ تا سال ۲۰۱۲ را به امضا (Council on Environment Quality, 2003) و قانون امنیت و استقلال انرژی را در سال ۲۰۰۷ باهدف افزایش تولید سوخت‌های تجدید پذیر و کاهش وابستگی به نفت و سخت‌های فسیلی را تصویب کرد(United States Environmental Protection Agency, 2007). همچنین طرحی نوین به نام فناوری تغییر آب‌وهوا که تلاش چند سازمانی باهدف کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای با استفاده از انرژی‌های تجدید پذیر و سایر فناوری‌های انرژی پاک با افزایش بهره‌وری انرژی پاک برای دستیابی به توسعه اقتصادی است را کلید زد. باوجود استراتژی‌های متناسب بوش در عرصه گسترش انرژی‌های سبز؛ اما وی در عرصه بین‌الملل در جهت همکاری بین‌المللی برای حفاظت و احیای زیست‌بوم جهانی با خلأ جدی روبه‌رو شد که می‌توان به امتناع وی از امضای پروتکل کیوتو و ممانعت کاهش تولید گازهای گلخانه‌ای اشاره کرد(Dejonghe, 2021: P.3).

نقطه اوج استراتژی حفاظت از محیط‌زیست در قالب دستیابی به توسعه پایدار را می‌توان در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما[2] دانست. در این دوران بخش انرژی آمریکا دستخوش تحولی عمیق شد؛ ازجمله اقدامات مؤثر وی می‌توان به تحول در صنعت انرژی؛ توسعه انرژی‌های سبز و تجدید پذیر و بهبود کارایی استفاده از انرژی برای هدایت موج جدید توسعه فناوری انرژی اشاره داشت(Qian, 2020: P.1) اوباما برای ایجاد پیشرفت، تقویت و متوازن‌سازی میان رشد اقتصادی و حفاظت از زیست‌بوم جهانی یک استراتژی فراگیر و همه‌جانبه‌ای را در این زمینه طراحی کرد و از طریق توسعه و استقرار انرژی‌های هسته‌ای و منابع دیگر انرژی، دستیابی به هدف مبتنی بر منابع انرژی با کربن صفر را حمایت و با سرمایه‌گذاری بیش از ۹۰ میلیارد دلاری تمرکز سیاست حمایتی خود را بر توسعه انرژی‌های پاک و توسعه اقتصادی آمریکا تقویت کرد. علاوه بر عملکرد دولت اوباما در مسیر سرمایه‌گذاری، باید به اقدامات وی در عرصه جهانی نیز توجه

1- George Walker Bush
2- Barack Obama

ویژه‌ای مبذول داشت. درواقع اولین الزامات و استانداردها برای کنترل آلودگی کربن ناشی از نیروگاه‌ها و کارخانجات در دوران ریاست جمهوری وی اعلام و در قالب امضا توافق‌نامه پاریس به همکاری‌های بین‌المللی انجامید (Deese, 2016). درواقع نقطه اوج اقدامات سیاسی درزمینه بهره‌گیری از انرژی‌های تجدید پذیر و کاهش استفاده از انرژی‌های فسیلی و تصویب طرح انرژی بدون کربن را می‌توان در زمان ریاست جمهوری اوباما دانست که وی با آگاهی از اهمیت این موضوع و ارتباط تنگاتنگ حفاظت و احیای محیط‌زیست با توسعه پایدار برای دستیابی به امنیت انسانی گام‌های مؤثری را برداشته است.

دونالد ترامپ[1] در سال ۲۰۱۶ پس‌ازآنکه به ریاست جمهوری رسید، رویکرد یک‌جانبه‌گرایی را سرلوحه سیاست انرژی خود قرار داد. هسته اصلی سیاست انرژی وی گسترش تولید داخلی سوخت‌های فسیلی و از بین بردن مقرراتی بود که محدودیت‌هایی برای رشد اقتصادی و ایجاد شغل ایجاد می‌کرد؛ ازاین‌رو طرح موسوم به «طرح انرژی اول آمریکا» باهدف دستیابی به استقلال انرژی با استفاده از منابع کشور، به‌ویژه سوخت‌های فسیلی را پایه‌ریزی کرد (Labor Network for Sustainability, n.d.) دولت ترامپ تلاش‌ها و ابتکارات متعددی را برای کند و متوقف سازی موتور رشد انرژی‌های پاک انجام داد که می‌توان به کاهش حمایت از گسترش فناوری انرژی‌های پاک؛ تضعیف طرح‌های بهره‌وری انرژی‌های تجدید پذیر، بازنویسی قوانین برای افزایش تولید سوخت‌های فسیلی اشاره کرد. علاوه بر سیاست‌گذاری‌های دولت ترامپ در عرصه داخلی در عرصهٔ جهانی نیز اقدامات متعددی انجام پذیرفت که مهم‌ترین آن اعلام خروج از توافقنامه آب و هوایی پاریس است (Simon & Hayes, 2017)؛ بنابراین به نظر می‌رسد روند صعودی پیشرفت در فناوری انرژی‌های تجدید پذیر با تدابیر یک‌جانبه گرایانه دولت ترامپ و عدم توجه به توسعه پایدار همراه با توسعه اقتصادی و احیای محیط‌زیست، اقدامات و سیاست‌گذاری‌های دولت اوباما را متحول و رهبری آمریکا را در مباحث مربوط به حفاظت از محیط‌زیست و بهره‌برداری از انرژی‌های پاک با چالش جدی مواجه ساخت.

اما سیاست‌ها و استراتژی‌های مرتبط با بهره‌گیری از انرژی‌های پاک و حفاظت از محیط‌زیست جو بایدن[2] با دولت پیشین متفاوت است و دولت بایدن در تلاش است تا با به‌کارگیری راهبردهای نوین جایگاه پیشین را درزمینه حفاظت از محیط‌زیست در عرصه جهانی باز پس گیرد که ازجمله اقدامات وی می‌توان به امضا

1- Donald Trump
2- Joe Biden

معاهده پاریس و بازگشت به این توافقنامه اشاره داشت(Blinken, 2021). همچنین وی طی امضای فرمان اجرایی به دولت فدرال دستور داد تا سال ۲۰۵۰ انتشار گازهای گلخانه‌ای به صفر برسد (Schoenwalder, 2021) که این‌امر نشان از تلاش‌های بایدن در جهت ایجاد توازن سازی میان توسعه اقتصادی و احیای زیست‌بوم جهان برای دستیابی به توسعه پایدار است.

ازاین‌رو سیاست انرژی تجدید پذیر آمریکا با به قدرت رسیدن هر یک از روسای جمهور با تحولات گسترده‌ای مواجه و این‌امر مانع از اتخاذ راهبرد راه‌گشا درزمینه احیای انرژی‌های پاک در راهبرد تجدید و احیای محیط‌زیست می‌گردد. درواقع نقطه ثقل عدم اتفاق‌نظر بهره‌گیری از راهبرد معین درزمینه بهره‌گیری از انرژی‌های پاک را می‌توان در عدم ایجاد هارمونی و برقراری توازن میان توسعه اقتصادی و حفاظت از زیست‌بوم جهانی به‌عنوان اصلی اساسی در دستیابی به توسعه پایدار جست‌وجو نمود؛ خلائی که به نظر می‌رسد رهبری جهانی آمریکا و مسئولیت جهانی درزمینه حفاظت از محیط‌زیست را با چالش روبه‌رو ساخته است.

۳-۲. سرمایه‌گذاری در بخش انرژی‌های تجدید پذیر آمریکا

ابزارها و مولدهای اقتصادی و مالی نقش بسزایی در سیاست انرژی پاک آمریکا در جهت کاهش هزینه‌ها و استقرار نوآوری فناوری در تولید انرژی‌های تجدید پذیر ایفا می‌کنند. درواقع راهبردهای اقتصادی آمریکا را می‌توان در سه گروه اصلی دسته‌بندی کرد که عبارت‌اند از:

۱-سرمایه‌گذاری‌های مستقیم دولت که باهدف کاهش هزینه‌های غیردولتی برای بهره‌وری انرژی‌های تجدید پذیر طراحی‌شده‌اند.

۲-مشوق‌های مالی که به سرمایه‌گذاران برای تسریع در توسعه پروژه‌های انرژی‌های تجدید پذیر و کاهش ریسک برای سرمایه‌گذاران ارائه می‌شود.

۳- ابزارهای اقتصادی مبتنی بر فناوری که این‌ها ابزارهای سیاست زیست‌محیطی هستند که تغییر در فناوری یا محصولات از طریق مشوق‌های مالی تشویق می‌شود.

دولت واشنگتن اقدامات نوینی درزمینه سرمایه‌گذاری‌های سبز و انرژی‌های تجدید پذیر انجام داده است. به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۰۹ و مصادف باروی کار آمدن اوباما شاهد افزایش سرمایه‌گذاری‌ها در بخش انرژی‌های تجدید پذیر می‌باشیم که انعکاس عملکرد و اقدامات وی را می‌توان در افزایش چشمگیر سرمایه‌گذاری در سال ۲۰۱۰ مشاهده نمود، به‌گونه‌ای از ۲۳ میلیارد دلار به ۳۴,۶ میلیارد دلار رسید و نقطه اوج آن را می‌توان در سال ۲۰۱۱ مشاهده کرد که ۵۰,۳ میلیارد دلار افزایش یافت. دولت اوباما علاوه بر

سیاست مالی در جهت سرمایه‌گذاری؛ ابتکارات نوینی در مسیر تنوع‌بخشی منابع کلید زد که به شرح زیر ذیلبررسی خواهد شد :

۱-کمک‌های بلاعوض به پروژه‌های انرژی‌های تجدیدپذیر برای تولید ۱۸۸ مگاوات از انرژی خورشیدی متمرکز و ۹۵ مگاوات از انرژی آبی.

۲- قانون بازیابی و سرمایه‌گذاری مجدد آمریکا در سال ۲۰۰۹؛ بیش از ۸۰ میلیارد دلار برای حمایت از تحقیق، توسعه و استقرار مرتبط با انرژی پاک.

۳-احداث طرح دپارتمان انرژی در جهت ترویج انرژی خورشیدی از طریق برنامه‌های شهری(Muhammed & Tekbiyik-Ersoy, 2020: P.9).

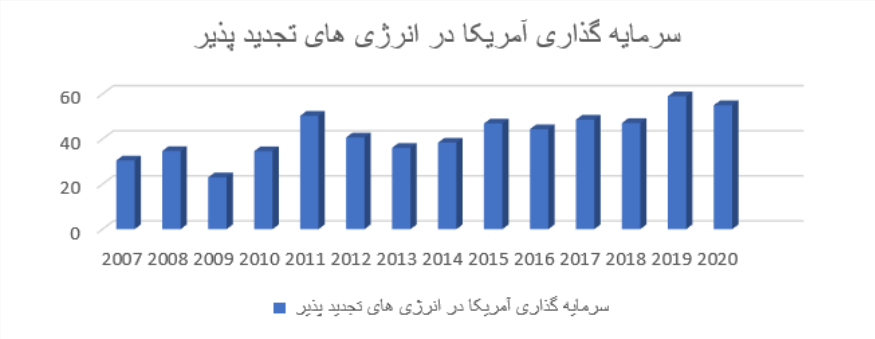

منبع: گردآوری شده توسط نویسندگان از Jaganmohan, 2022

نمودار شماره (۳): سرمایه‌گذاری آمریکا در انرژی‌های تجدید پذیر

بدین‌ترتیب، بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰ تولید کلی انرژی تجدید پذیر آمریکا رشد ۹۱,۲٪ را تجربه کرد. در سال ۲۰۲۰ نیز حدود ۱۲٪ از کل تولیدات انرژی آمریکا توسط انرژی‌های تجدید پذیر تأمین می‌شد که از این میزان انرژی بادی با ۲۷٪ بر دیگر ترکیب‌های انرژی‌های تجدید پذیر آمریکا غالب بود؛(Elegbede & Tippett, 2022: P. 3) که این میزان در سال ۲۰۲۱، حدود ۱۲,۴٪ از کل مصرف انرژی اولیه آمریکا را تشکیل می‌داد (EIA, 2022) بنابراین اقدامات دولت واشنگتن در بخش سرمایه‌گذاری، طراحی پروژه‌ها و احداث نیروگاه‌های انرژی‌های سبز سبب شده که این کشور پس از چین به دومین تولیدکننده برق تجدید پذیر در جهان مبدل گردد.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

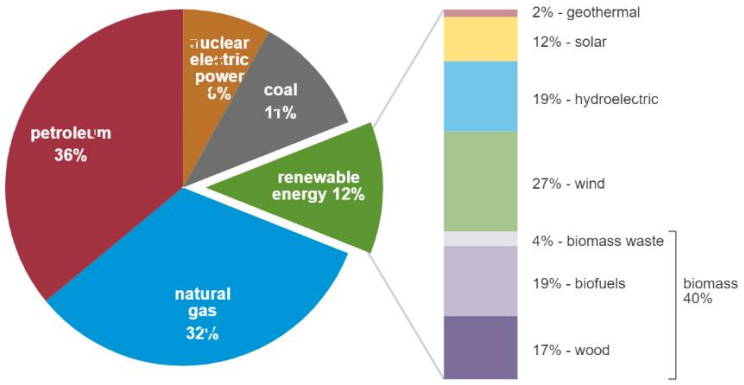

نمودار شماره (٤): میزان مصرف منابع انرژی آمریکا

منبع: U.S. Energy Information Administration, 2022

بخش انرژی‌های تجدید پذیر آمریکا در حال حاضر دومین بخش بزرگ در جهان محسوب می‌شود و این انتظار وجود دارد که تا اواسط دهه ۲۰۳۰ با افزایش تقاضا برای انرژی‌های پاک، کاهش هزینه‌ها و انگیزه‌های قوی برای تأسیس نیروگاه‌ها و سرمایه‌گذاری‌های گسترده در این بخش، انرژی‌های تجدید پذیر به منبع اصلی تولید برق تبدیل شوند. علاوه بر آن بر اساس برنامه‌ریزی‌ها؛ تخمین زده می‌شود تا سال ۲۰۵۰، منابع انرژی تجدیدپذیر ۴۲٪ از برق آمریکا را تأمین کند و تولید انرژی‌های تجدیدپذیر با رشد قابل‌ملاحظه‌ای مواجه و به بخش مهمی از انرژی تأمینی امریکا مبدل شود (Elegbede & Tippett, 2022: P.3).

درنهایت می‌توان بدین‌نکته دست‌یافت که سیاست انرژی‌های تجدید پذیر آمریکا گرچه باوجود تغییر دولت‌ها و تحول در عملکرد با فراز و نشیب‌های متعددی مواجه گشته و مانع از انسجام به‌کارگیری رویکردی واحد در این زمینه شده؛ اما درزمینه سرمایه‌گذاری مالی در این کشور به‌خوبی عمل کرده‌است که ریشه آن را نه‌تنها سیاست مالی و مشوق‌های دولت مرکزی بلکه باید در سیاست‌گذاری فدرال و ایالتی درزمینه سرمایه‌گذاری و مشوق‌های اقتصادی جست‌وجو کرد که این‌امر منجر به کسب جایگاه دوم در جدول میزان سرمایه‌گذاری در فناوری انرژی‌های پاک‌شده است.

٤. تبیین استراتژی انرژی پاک در فرایند توسعه پایدار چین و آمریکا

در سال‌های اخیر، مسائل جهانی مانند انرژی و تغییرات آب‌وهوا نقش برجسته‌ای در امور بین‌الملل ایفا کرده است و این‌امر منجر به تغییر در سیاست‌های انرژی در کشورهای مختلف گردیده است. ازاین‌رو

کشورهای پیشرو در نظام بین‌الملل ازجمله چین و آمریکا به‌عنوان اولین تولیدکنندگان انرژی‌های فسیلی در جهان در مسیر رقابت بر سر مزیت‌های نوآورانه انرژی‌های نو و اقتصاد کم‌کربن هستند تا فضای مساعدتری برای توسعه اقتصادی و به‌تبع آن توسعه پایدار به دست آورند که به‌نوبه خود بر انتقال قدرت جهانی نقش بسزایی دارد.

سیاست‌گذاری‌های متناسب در بهره‌وری از انرژی‌های تجدید پذیر یکی از ارکان اصلی در حفاظت از محیط‌زیست و دستیابی به توسعه پایدار محسوب می‌شود. بنابراین، دولت پکن در دهه‌های اخیر در مقابله با تخریب محیط‌زیست، به سیاست سبز قابل‌ملاحظه‌ای دست‌یافته که منشأ آن را می‌توان در اقتدارگرایی زیست‌محیطی چین و حمایت از بالا به پایین در ساختار دولتی مشاهده کرد؛ ازاین‌رو چرخه ابتکار و نوآوری چین در بخش حمل‌ونقل با ویژگی توسعه فناوری دیجیتالی و هوشمند سبز سازگار با محیط‌زیست به الگویی درزمینه محقق سازی اهداف توسعه پایدار برای کل جهان مبدل گشته است. در نقطه مقابل سیاست‌گذاری دولت واشنگتن به سبب نوع دیدگاه و تفکر هر یک از روسای جمهور و کنترل حزبی سیاست‌های انرژی توسط ایالت‌ها و مقامات محلی؛ این کشور را با عدم یکپارچگی سیاست انرژی‌های سبز مواجه ساخته است(Enerdata, 2021). هر یک از روسای جمهور آمریکا در زمان تصدی قدرت به سبب نوع نگاه سیاسی و حزبی خود استراتژی‌های متنوع و گاه متضادی را در پیش گرفتند که نشانگر عدم توازن سازی میان مؤلفه زیست‌محیطی و توسعه اقتصادی است که این‌امر به‌مثابه سدی در برابر دستیابی به هدف مبتنی بر اقتصاد کم‌کربن قلمداد می‌شود.

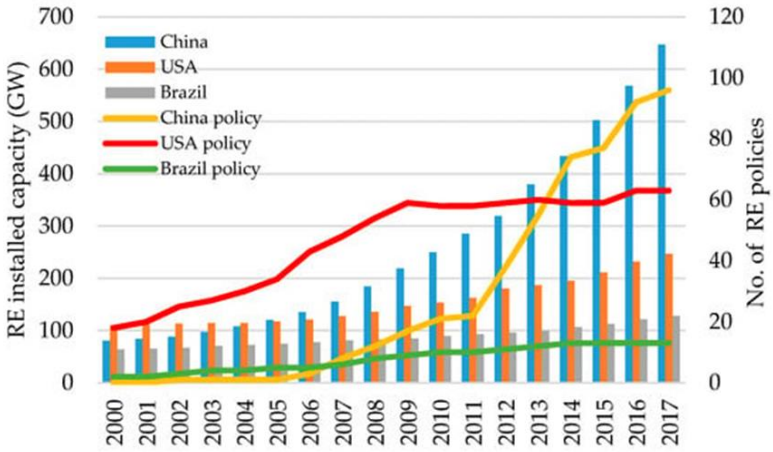

نمودار شماره (۵): مقایسه سیاست‌های انرژی تجدید پذیر چین، آمریکا و برزیل

منبع: Muhammed & Tekbiyik-Ersoy, 2020: 2

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

از سال ۲۰۰۷ سیاست انرژی‌های تجدید پذیر چین توسعه یافت که نشانگر به‌کارگیری توازن سازی میان راهبردها و استراتژی‌های متعدد دولت پکن در این مسیر است و سیر صعودی سیاست‌گذاری به‌گونه‌ای ادامه یافت که چین در سال ۲۰۱۳ به آمریکا رسید و ازآن‌پس با سیر صعودی به‌پیش رفت که در آن می‌توان تناسب سیاست انرژی‌های تجدید پذیر با ظرفیت بهره‌وری از انرژی‌های تجدید پذیر مشاهده کرد. دولت واشنگتن باوجودآنکه در مسیر اتخاذ سیاست‌های انرژی تجدید پذیر پیشگام بوده و سیر صعودی قابل‌توجهی را به ثبت رسانده اما به نظر می‌رسد عدم توازن سازی، عدم ترسیم نقشه راه و استراتژی‌های متوازن میان روسای جمهور و اعضای حزب سبب گشت تا از سال ۲۰۰۹ سیاست انرژی دولت واشنگتن با رکود مواجه گردد.

باوجودآنکه سیاست‌های اقتدارگرایانه محیط زیستی دولت پکن منجر به قرارگیری چین در صدر جدول جهانی سرمایه‌گذاری، ساخت نیروگاه‌ها و بهره‌برداری از انرژی‌های تجدید پذیر شد؛ اما نکته قابل‌توجه این است که باوجود تدابیر اتخاذی دولت پکن همچنان آمریکا در صدر سرمایه‌گذاری‌های خارجی قرار دارد و بسیاری از کشورهای خارجی، آمریکا را محیطی مناسبی جهت سرمایه‌گذاری‌های زیست‌محیطی قلمداد کرده‌اند. بر اساس داده‌های بازار سرمایه‌گذاری خارجی؛ آمریکا ازنظر تعداد پروژه‌های انرژی‌های تجدید پذیر اعلام‌شده بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۱، مقصد شماره یک جهانی بوده و ۴۲۸ پروژه جدید سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی سبز را جذب کرده و تعهد سرمایه‌گذاری ۸۳٫۱ میلیارد دلار را درزمینه انرژی‌های تجدید پذیر به دست آورده است. در نقطه مقابل، چین هجدهمین بازار بزرگ ازنظر پروژه‌های انرژی‌های تجدید پذیر اعلام‌شده و بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۱ تنها ۵۶ پروژه را دریافت کرده که تنها حدود ۷٫۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری تخمین زده می‌شود و این‌امر چین را در رتبه ۲۳ در رتبه‌بندی جهانی قرار می‌دهد(Elegbede & Tippett, 2022: P. 12).

ازاین‌رو دولت پکن با اتخاذ تدابیر و سناریوهای متنوع درزمینه فناوری انرژی درصدد کاهش وابستگی فزاینده خود به سوخت‌های فسیلی است و مسیر خود را در جهت کاهش مصرف نفت تا ۱۵۰ میلیون تن از طریق تسریع جایگزینی نفت با توسعه فناوری‌های نوین و تجدید پذیر ایفا می‌کند. چین در حال حاضر در خط مقدم صنعتی سازی وسایل نقلیه برقی قرار دارد که توسط پیشرفت‌های مداوم فناوری و نوآوری‌های مدل کسب‌وکار هدایت می‌شود (China Oil Consumption Cap Plan and Policy Research Project Main Report, 2019). همچنین شی جین پینگ در راستای کاهش مصرف انرژی‌های فسیلی در هفتاد و پنجمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعلام کرد که چین قصد دارد تا سال ۲۰۶۰ به کربن صفر

دست یابد(IRENA, 2022: P.6). از سویی آمریکا با اعلام اهداف خود در جهت کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و رساندن آن به نصف انتشار امروزی تا سال ۲۰۳۰ و دستیابی به انتشار خالص صفر تا سال ۲۰۵۰، مسیر روشنی در برای مقابله با آن ترسیم کرده(Clune & et al, 2022: P.1) و با اتخاذ سناریوهای متعدد درزمینه توسعه فناوری برای گسترش بهره‌وری انرژی‌های پاک درصدد آن است تا در خط مقدم استفاده از وسایل برقی قرار گیرد.

چین در دو دهه گذشته شاهد رشد سریعی در تولید برق تجدید پذیر بوده و نیروگاه‌های بادی و خورشیدی بیشترین سهم را در این زمینه به خود اختصاص داده‌اند؛ همان‌طور که در نمودار ۶ نشان داده می‌شود؛ ظرفیت تجمعی نیروگاه بادی چین در پایان سال ۲۰۲۱ به حدود ۳۲۸ گیگاوات رسیده است(Zhao, Bai, Liu & Liu, 2022: P.6). بنابراین توسعه سریع انرژی‌های تجدید پذیر در چین به‌طور قابل‌توجهی به دگرگونی ترکیب انرژی این کشور کمک شایانی کرده‌است و نقش فزاینده‌ای در آینده ایفا خواهد کرد. همچنین آمریکا درزمینه به‌کارگیری نیروگاه‌های بادی و خورشیدی گام‌های مؤثری برداشته است اما همچنان بافاصله قابل‌ملاحظه‌ای از دولت پکن در این مسیر فعالیت می‌کند؛ به‌گونه‌ای که ظرفیت تجمعی نیروگاه بادی آمریکا در پایان سال ۲۰۲۱ تنها به حدود ۱۹۰ گیگاوات رسید (Pike, Deen & Levitan, 2022)؛ اما به نظر می‌رسد به‌کارگیری استراتژی‌ها و رویکردهای نوین دولت واشنگتن نقش مؤثر در کاهش شکاف تولید انرژی‌های تجدید پذیر ایفا نماید.

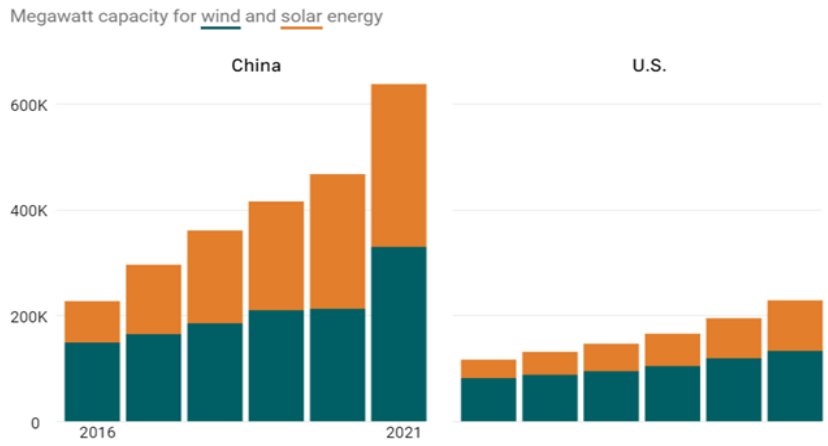

نمودار شماره (٦): ظرفیت مگاوات انرژی بادی و خورشیدی در چین و آمریکا

منبع: Pike, Deen & Levitan, 2022

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

بدین ترتیب، موارد فوق به‌روشنی نشان می‌دهد که راهبرد به‌کار گرفته‌شده از سوی آمریکا در عدم متوازن‌سازی میان احیای محیط‌زیست و توسعه اقتصادی در قالب راهبردهای عدم توازن در سیاست‌گذاری دولت آمریکا میدان رقابت در جهت انتقال قدرت جهانی را به نفع چین تغییر داده و این فرصت طلایی را برای دولت پکن به‌پیش آورده تا با به‌کارگیری استراتژی‌های متناسب در قالب متوازن‌سازی راهبردها علاوه بر دستیابی به امنیت انرژی جایگاه رهبری زیست‌بوم جهان را به دست آورد.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار تلاش شد تا به‌بررسی اهمیت انرژی‌های تجدید پذیر و جایگاه آن در مسیر توسعه پایدار پرداخته شود و در این میان برای درک بهتر اهمیت جایگاه حفاظت از محیط‌زیست و استفاده از انرژی‌های پاک در جهت دستیابی به توسعه پایدار به تبیین استراتژی‌های انرژی پاک دو ابرقدرت اقتصادی، چین و آمریکا به‌عنوان برترین تولیدکنندگان آلاینده‌های زیست‌محیطی پرداخته شد. ایجاد هارمونی میان شاخص‌های توسعه پایدار به معنای همپوشانی شاخص‌های توسعه اقتصادی-اجتماعی همگام با مؤلفه‌های زیست‌محیطی درجهت تأکید بر قدرت‌جهانی به‌مثابه راهبردی درجهت دستیابی به‌رهبری زیست‌بوم جهانی مطرح‌است. امرزوه عرصه رقابت میان این دو قدرت دیگر محدود به ابعاد اقتصادی نیست بلکه ابعاد زیست محیطی و جهانی یافته‌است و گام‌نهادن در این مسیر با متوازن‌سازی و هماهنگی شاخص‌های توسعه‌پایدار در ارتباط است.

می‌توان مشاهده کرد که باوجودآنکه دولت پکن دیرتر از دولت واشنگتن وارد میدان اتخاذ سیاست انرژی‌های پاک شده است؛ اما متوازن‌سازی و همسان‌سازی میان مؤلفه‌های انرژی پاک به‌ویژه سیاست‌گذاری‌های همسو و ساختار منسجم دولتی و از سویی سیاست انرژی دولت پکن که بر اساس استراتژی و رویکرد نئومرکانتیلیسم پایه‌ریزی شده در سال‌های اخیر این کشور را در صدر جدول تولید منابع انرژی‌های تجدیدپذیر قرار داده است. آمریکا پیشگام در ایجاد الزامات حقوقی و قانونی محیط‌زیست در عرصهٔ جهانی است اما تحولات در عرصه داخلی به‌ویژه تغییر سیاست‌مداران و وجود احزاب در ساختار دولتی همپوشانی و توازن سازی میان مؤلفه‌های اصلی دستیابی به توسعه پایدار را با چالش جدی مواجه ساخته است. بنابراین عدم هماهنگی میان مؤلفه‌های توسعه پایدار در نوع دیدگاه متفاوت و متعدد رؤسای جمهور دولت واشنگتن است که تبلور آن را می‌توان در سیاست‌گذاری‌های متعدد و گاه متضاد این کشور درزمینه تولید و بهره‌گیری از انرژی‌های تجدید پذیر مورد تبیین و بررسی قرار داد. آنچه اکنون می‌توان

مشاهده‌کرد این است که چین با ایجاد همپوشانی میان مؤلفه‌های اقتصادی و زیست‌محیطی و به‌کارگیری سیاست‌اقتدارگرایانه دولتی توانسته‌است به‌سیاست توسعه‌پایدار دستیابد.

درنهایت به نظر می‌رسد به‌کارگیری راهبرد انرژی پاک توسط چین و آمریکا در جهت دست‌یابی به‌توسعه پایدار می‌تواند الگوی مناسبی برای دولت‌مردان ایران باشد تا با بررسی سیاست‌های متنوع و کارآمد در این مسیر گام‌های مؤثری بردارند؛ راهبردهایی که نه‌تنها در مسیر کاهش آلودگی‌های محیط زیستی به‌مثابه مصداقی از توسعه پایدار تأثیر بسزا برجای می‌گذارد؛ بلکه استفاده از سیاست‌های کارآمد در مسیر بهره‌گیری از انرژی‌های پاک به یکی از مؤلفه‌های اصلی در مسیر توسعه کشورها مبدل گشته است.

منابع

Auffhammer, M., Wangy, M., Xiez, L., & Xu, J. (2021). Renewable electricity development
in China: policies, performance, and challenges. *Review of Environmental Economics and Policy*, 15(2), 323-339.

Bassett, L. H., Kearns, M.A. & Demsas, J. (2016). A clean energy action plan for the United States. *Center for American Progress*, 1-45.

Blinken, A.J. (19 February, 2021). The United States officially rejoins the Paris agreement. *U.S. Department of State.* Available at: https://www.state.gov/the-united-states-officially-rejoins-the-paris-agreement/.

EPA. (n.d). *EPA History*. Available at: https://www.epa.gov/history.

Chen, Y. (2016). *Three Essays on Sustainable Development in China: Social, Economic and Environmental Aspects.* Submitted to the graduate school of the University of Massachusetts Amherst in partial fulfillment of the requirements for the degree of doctor of Philosophy.

China oil consumption cap plan and policy research project main report. (2019*). Research On China's Oil Consumption Peak and Cap Plan*, 1-114.

China's State Council. (22 December, 2020). Sustainable development of transport in China. *The State Council Information Office.* Available at: http://english.scio.gov.cn/whitepapers/2020-12/22/content_77040131_4.htm.

Clune, R. & et al.. (5 May, 2022). Navigating America's net-zero frontier: a guide for business leaders. *McKinsey Quarterly*, 1-21.

Council on Environment Quality. (12 February, 2003). An ambitious national goal to reduce emissions intensity. *The white House*. Available at: Clean Energy and Climate Change (archives.gov).

Deese, B. (3 September, 2016). President Obama: The United States formally enters the Paris agreement. *The White House*. Available at: President Obama: The United States Formally Enters the Paris Agreement | whitehouse.gov (archives.gov).

De Gouvello, Ch., Berrah, N., Jufeng, LI., Song, Y. & et al., (2021). *China: 40-Year Experience in Renewable Energy Development. Policies, Achievements, and Lessons Learned*. The world bank, Washington, DC.

Dejonghe, M. (2021). Will only a green power remain a great power?. *Security Policy Brief*, 1-7.
Dikau, S. & Volz, U. (2021). Out of the window? Green monetary policy in China: window guidance and the promotion of sustainable lending and investment. *Climate Policy*. DOI: 10.1080/14693062.2021.2012122, 1-16.
Earth Reminder. (25 March, 2021). *Environment and Sustainable Development*. Available at: Environment and Sustainable Development (earthreminder.com).
EIA. (8 November, 2022). *How much of U.S. energy consumption and electricity generation comes from renewable energy sources?*. Available at: Frequently Asked Questions (FAQs) - U.S. Energy Information Administration (EIA).
Elegbede, O. & Tippett, A. (2022). Understanding the U.S. renewable energy market: a guide for international investors. *U.S. Department of Commerce International Trade Administration*, 1-16.
Emerick, D. (n.d.). *United States Sustainability: Why It Matters. ESG*. Available at: United States Sustainability: Why It Matters - ESG | The Report (esgthereport.com).
-Enerdata. (20 January, 2021). *A new dawn for US energy policy*. Available at: Biden vs Trump: A new dawn for energy USA energy policy (enerdata.net).
Energy Research Institute of Academy of Macroeconomic Research. (2019). *China Renewable Energy Outlook 2019*.
Energy Research Institute of Chinese Academy of Macroeconomic Research. (2021). China energy transformation outlook 2021. *Executive Summery*, 1-28.
Feng, Z., Jie, L. & Linan, P. (5 September, 2022). China's 14th five-year plans on renewable energy development and modern energy system. *Energy Foundation*. Available at: China's 14th Five-Year Plans on Renewable Energy Development and Modern Energy System — (efchina.org).
IRENA. (2022**).** *China's route to carbon neutrality: Perspectives and the role of renewables*. 1-56.
Jaganmohan, M. (12 December, 2022). Value of investments in renewable energy in the United States from 2004 to 2019. *Statista*, Available at: U.S. renewable energy investment 2019 | Statista.
Labor Network for Sustainability. (n.d.). *Trump's Energy Plan: A "Brighter Future" for American Workers?*. Available at: Trump's Energy Plan: A "Brighter Future" for American Workers? - Labor Network for Sustainability (labor4sustainability.org).
Luxton, E. (25 Jun, 2016). China has become a green energy superpower. These 5 charts show how. *World Economic Forum*. Available at: 5 Charts show why China is a renewable energy superpower | World Economic Forum (weforum.org).
Ministry of Ecology and Environment the People's Republic of China. (22 September, 1994). *Report on Chinas' Agenda 21*. Available at: Report on "Chinas' Agenda 21" (mee.gov.cn).
Ministry of Foreign Affairs of the People's Republic of China. (2021). *China's VNR Report on Implementation of the 2030 Agenda for Sustainable Development*, 1-84.
Muhammed, G. & Tekbiyik-Ersoy, N. (2020). Development of renewable energy in china, usa, and brazil: a comparative study on renewable energy policies. *Sustainability*, 12(21), 1-29.
Pike, L., Deen, A. & Levitan, D. (17 August, 2022). clean energy. Can America catch up?

The race in five charts. *GRID*. Available at: China is beating the U.S. in clean energy. Can America catch up? (grid.news).
Qian, X. (2020). The US sustainable energy policy during Obama Administration. *IOP Conference Series: Earth and Environmental Science*, 1-6.
Schaub, M. (20 June, 2010). Renewable energy law in china. *China Law Insight*. Available at: Renewable Energy Law in China | China Law Insight.
Schoenwalder. (8 December, 2021). Biden signs executive order to make u.s. government net-zero by 2050. u.s. news. Available at: Biden Signs Executive Order to Make U.S. Government Net-Zero by 2050 (usnews.com).
Seilan, A. (2011). Environment and sustainable development: the great development challenge of the 21st century. *Paper presented in the International Seminar on Sustainable Development: Issues and Strategies*, 1-9.
Simon, R. A. & Hayes, D. J. (29 June, 2017). America's clean energy success, by the numbers. *CAP*. Available at: America's Clean Energy Success, by the Numbers - Center for American Progress.
Song, D., Jia, B. & Jiao, H. (2022). Review of renewable energy subsidy system in China. *Energies*, 1-8.
Statista. (2021). *Leading countries in installed renewable energy capacity worldwide in 2021*. Available at: Renewable energy capacity worldwide by country 2021 | Statista.
United Nations. (n.d.). *Sustainability*. Available at: Sustainability | United Nations.
U.S. Energy Information Administration. (1 April, 2022) *Monthly Energy Review*.
United States Environmental Protection Agency. (2007). *Summary of the Energy Independence and Security Act*. Available at: Summary of the Energy Independence and Security Act | US EPA.
Wang, D., Ding, F.,Fu, J. & Jiang, D. (2022). China's sustainable development evolution and its driving mechanism. *Ecological Indicators*, 1-10.
Xi, Ch., Ting, G., Zhi'an, F. & Wei, Q. (2021). Research on the policy of renewable energy development in China. *EDP Sciences*, 1-4.
Zhao, F., Bai, F., Liu, X. & Liu, Z. (2022). A review on renewable energy transition under China's carbon neutrality target. *Sustainability*, 1-27.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.79892.1343
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۰۹/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۱۳

کاربست تحلیل علّی لایه‌ای در تبیین رویکرد نگاه به شرق در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

سعیده کوزه‌گری[۱]، سهیل گودرزی[۲]

چکیده:

نگاه به شرق از جمله رویکردهای مطرح در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دست‌کم طی دو دهه گذشته است. این رویکرد متعاقب تشدید تحریم‌های بین‌المللی علیه تهران و اعمال محدودیت‌های اقتصادی و سیاسی بر سر راه تعاملات بین‌المللی ایران بیش از پیش در عرصه نظری و سیاستگذاری مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به ناکامی این سیاست در دستیابی به اهداف مورد انتظار طی سال‌های گذشته و نیز با نگاهی دقیق‌تر به جایگاه آن در سیاست خارجی ایران، می‌توان سویه‌هایی از ایدئولوژی، گفتمان و سازه‌های فرهنگ راهبردی را در کنار عوامل و متغیرهای سیستمی پیش‌گفته در اقبال به این رویکرد مشاهده کرد. بر این مبنا هدف مقاله پیش‌رو ارزیابی این سیاست با استفاده از رهیافت تحلیل علّی لایه‌ای در چهار سطح عینیت، سیستم، گفتمان و جهان بینی و نهایتاً اسطوره‌ها و استعاره‌های سیاسی و هویتی ایرانی با هدف فهم دقیق بنیان‌های سیاست نگاه به شرق است. درک مؤلفه‌های اساسی مؤثر بر پی‌ریزی و تعقیب این سیاست طی دهه‌های گذشته ارائه تصویری دقیق و روشن از آن را فراهم کرده و از این رهگذر می‌تواند به ارزیابی آن یاری رساند. بررسی‌ها نشان‌دهنده فاصله میان نقطه ایده‌آل جمهوری اسلامی ایران از پیگیری سیاست نگاه به شرق با وضعیت موجود است. از نقطه‌نظر آینده‌نگری راهبردی، این امر ریشه در پایین‌ترین سطوح یعنی «لایه‌های جهان‌بینی و استعاره‌ها و اسطوره‌ها» دارد. به این معنا که وجود منابعی برای تمایز و عدم اشتراک در این لایه‌ها در کنار فقدان دستیابی به فهم مشترک پیرامون

۱- دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، (نویسنده مسئول) s.kouzehgari@modares.ac.ir 0000-0002-2348-3426
۲- دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، soheil.goodarzi@modares.ac.ir 0009-0004-4758-0601

مسائل، چالش‌ها و فرصت‌ها و به‌ویژه ضعف در بسترسازی هویتی و فرهنگی مشترک موجب شده تا نگاه به شرق بیش از آن‌که یک راهبرد مستقل در ساحت سیاست خارجی ایران باشد، از واکنش نسبت به فشارهای سیستمی و همچنین تلاش در جهت پیشبرد دستورکارهای مشخص در زمینه روابط خارجی فراتر نرود.

کلید واژه‌ها: سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، نگاه به شرق، تحلیل علّی لایه‌ای، آینده‌نگری.

The application of layered causal analysis to explain the looking to east approach in the Iran's foreign policy

Saeedeh Kouzehgari[1], Soheil Goodarzi[2]

Abstarct

"Looking to the East" as an approach in Iran's foreign policy has been proposed during the last two decades. In parallel with the tightening of international sanctions on Iran and escalation of economic and political restrictions on Iran's international interactions, this approach received more attention in the theoretical and political sphere. The refusal of Europe and America to cooperate in the political, economic and security levels in one hand and expanding Iran's cooperation with countries such as China, Russia and India during recent years in other hand and also the emergence of the East in international economic and strategic affairs are the most important reasons for adopting this approach by Iran. Due to the failure of this policy in achieving its expected goals during the past years and regarding its position in Iran's foreign policy, it is obvious that along with the system factors and variables, features derived from ideology, discourse and strategic culture have played a role in the desirability of this approach. Based on this assumption, this article tries to evaluate the policy using the layered causal analysis approach at the four levels of objectivity, system, discourse and worldview, and finally Iranian political and identity myths

1- Ph.D. of International relations, Tarbiat modares university, Corespondin author: s.kouzehgari@modares.ac.ir
2- Ph.D. of International relations, Tarbiat modares university:Soheil.goodarzi@modares.ac.ir

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

and metaphors in order to understand the foundations of the Looking to the East policy. Understanding the basic components affecting the design and pursuit of this policy during the past decades provides an accurate and clear image of it and can help in its evaluation. Surveys show the distance between the ideal point of the Islamic Republic of Iran to pursue the look to the east policy and the current situation. From the strategic foresight viewpoint this is rooted in the lowest levels, the "worldviews and metaphors and myths layers. In this sense, the existence of resources for differentiation and non-sharing these layers, along with the lack of common understanding about issues, challenges and opportunities, and especially the weakness in establishing a common cultural and identity context, has defined the policy as a react to systemic pressures and also trying to advance specific agendas in the field of foreign relations not an independent strategy.

Keywords: Iran's foreign policy, Looking to the east approach, Layered causal analysis, Foresight.

۱. مقدمه

نگاه به شرق دست‌کم طی سال‌های اخیر یکی از پرتکرارترین گزاره‌های راهبرد پردازان و تصمیم‌گیران ایرانی برای کنشگری در عرصه روابط با کنشگران رسمی بوده است. ممانعت اروپا و آمریکا از همکاری در سطوح سیاسی، اقتصادی و امنیتی از یکسو و بسط همکاری‌های ایران با مجموعه کشورهایی نظیر چین، روسیه و هند طی سال‌های گذشته و نهایتاً ظهور شرق در مناسبات اقتصادی و راهبردی بین‌المللی، از مهم‌ترین دلایل اتخاذ این رویکرد از سوی ایران به‌شمار می‌رود. برای تهران، نگاه به شرق در چند ساحت متفاوت مطرح است. شرق حوزه تمدنی و معرفتی ایران است و ایران همواره بخشی از شرق شناخته شده است. از سوی دیگر شرق برای ایران تداعی‌گر رقابت با غرب و مشخصاً قابلیت و ظرفیتی برای طرح و پیشبرد مباحث ضد هژمونیک ایالات متحده است. شرق همچنین به‌عنوان یک شریک راهبردی در حوزه های سیاسی و اقتصادی به‌ویژه حوزه‌های آسیب‌پذیر از تحریم و فشار بوده و در عین حال یک جغرافیا با همه ویژگی‌های امنیتی و راهبردی یک محیط جغرافیایی است. برداشت‌های چندگانه از شرق و عدم اجماع پیرامون ماهیت، نقش و وزن شرق در سیاست خارجی و فراتر از آن در ساحت راهبردی تهران موجب شده تا شرق و نگاه به شرق باوجود اهمیت و توجه فراوان به جایگاه راهبرد مستقل و مؤثر بدل نشود.

به‌طور خلاصه نوسان بین الزامات رفتاری و سویه‌های هویتی و گفتمانی مانع از تعریف دقیق نگاه به شرق و

در نتیجه مانع از کارکرد آن به‌عنوان یک راهبرد شده است. نگاه به شرق به‌عنوان یک راهبرد در سیاست خارجی، از یکسو تحت‌تأثیر سازه‌های هویتی جمهوری اسلامی ایران قرار دارد و از سوی دیگر الزامی برای نیل به اهداف ملی در عرصه‌های گوناگون تلقی می‌شود. شناخت دقیق وزن و تأثیر هر یک از مؤلفه های یاد شده گامی مؤثر در شناخت و تعریف دقیق گزاره نگاه به شرق و نسبت آن با کلان راهبردها، کلان گفتمان‌ها و اهداف ملی جمهوری اسلامی ایران است. در عین حال شناسایی هر یک از ابعاد و مؤلفه‌های اثرگذار بر مفهوم نگاه به شرق به‌معنای شناخت موانع کارکرد حداکثری و مطلوب آن نیز هست.

بر این مبنا به‌نظر می‌رسد بررسی ابعاد نگاه به شرق در چارچوب راهبردهای جمهوری اسلامی ایران نیازمند در پیش گرفتن یک روش شناخت متفاوت است؛ روشی که در عین پرداختن به جزئیات مؤثر در مسئله و موضوع مورد پرسش، تصویری جامع و کلان از مسئله، ابعاد و عناصر تشکیل‌دهنده آن نیز ارائه دهد. تحلیل علّی لایه‌ای به‌واسطه نگاه کل‌نگر خود و با در نظر گرفتن عوامل عینی و ذهنی و چگونگی برساخت هم‌زمان آنها نگرشی دارای مزیت برای بررسی سیاست نگاه به شرق به شمار می‌رود. با توجه به اینکه عمده ادبیات موجود در این حوزه و تحلیل‌ها پیرامون این سیاست به لایه دوم و نگرش سیستمی محدود می‌شوند، این امر، کاربست رویکرد و روشی متناظر با هر چهار لایه به‌طور هم‌زمان را ضرورت می‌بخشد. از سوی دیگر با توجه به اهمیت راهبرد نگاه به شرق به‌عنوان بخشی از کلان راهبرد سیاست خارجی ایران دست‌کم طی سال‌های اخیر و همچنین ناکامی این سیاست در دستیابی به اهداف مورد انتظار، هدف مقاله پیش رو ارزیابی رویکرد نگاه به شرق در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، با استفاده از روش تحلیل علّی لایه‌ای است. پرسش اصلی مقاله پیرامون چیستی مؤلفه‌های اساسی و مؤثر در طراحی و پیگیری نگاه به شرق مطرح می‌شود و از این رهگذر می‌توان به پرسش فرعی «چرایی عدم نیل به اهداف مورد انتظار این سیاست طی سال‌های گذشته» اشاره نمود. بر این پایه، فرضیه مقاله آن است که تمرکز بر لایه‌های اول و دوم و تسلط دیدگاه سیستمی در طراحی و پیگیری سیاست نگاه به شرق موجب شده تا اولاً این سیاست به درستی و متناسب با اهداف مورد انتظار طراحی و پی‌گیری نشود و ثانیاً به شکلی سینوسی عملیاتی شده و نتواند به جایگاه هژمونیک در ساحت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دست یابد. بر این اساس مقاله بعد از بررسی و بازیابی عناصر و اجزای این سیاست در چهار سطح عینیت، سیستم، گفتمان و جهان بینی و نهایتاً اسطوره‌ها و استعاره‌های سیاسی و هویتی ایرانی در تناظر با سیاست نگاه به شرق؛ به ارزیابی رویکرد نگاه به شرق در سیاست خارجی ایران می‌پردازد.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

۲. پیشینه موضوع

با توجه به اهمیت و تمرکز بخشی از ظرفیت سیاسی و دیپلماتیک ایران طی دست‌کم دو دهه گذشته بر «نگاه به شرق» در سیاست خارجی ایران، در حوزه دانشگاهی و سیاستگذاری نیز پژوهش‌هایی در این زمینه به انجام رسیده است. وجود نوعی ابهام مفهومی پیرامون مفهوم «شرق» و «نگاه به شرق» نخستین موضوع و مسئله حائز اهمیت در ارزیابی ادبیات موجود در این زمینه است. متکی (Mottaki, 2009) سه دیدگاه کلی پیرامون نگاه به شرق در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را شناسایی کرده است. نخست، شرق از دیدگاهی ایدئولوژیک به‌مثابه دگر هویتی در برابر غرب و مشخصاً ایالات متحده و مساعی آن کشور برای حفظ جایگاه هژمونیک در نظام بین‌الملل نگریسته می‌شود. دوم، شرق در جایگاه یک گستره جغرافیایی-هویتی در رقابت با اروپا و آمریکا به‌عنوان بانیان نظم کنونی روابط بین‌الملل. سازمند (Sazmand, 2019) شرق به‌عنوان یک حوزه تمدنی با قابلیت‌های اتحاد و ائتلاف و ایجاد همگرایی در راستای ارتقای قدرت و کسب منافع ملی را به این دسته می‌افزاید (۹۵-۹۴). از این دیدگاه که متضمن توسل به راهبرد نیروی سوم در سیاست خارجی نیز هست، شرق می‌تواند در ابعاد و سطوح مختلف جایگزینی برای غرب و یا دست‌کم نیروی متوازن کننده در تعامل و ارتباط با غرب به‌شمار آید.

در بررسی ادبیات موجود پیرامون این موضوع پیش از هر چیز به‌نظر می‌رسد عمده متون به نگارش درآمده در این زمینه نوعاً نگاه به شرق را نه به‌مثابه یک راهبرد منسجم و مستقل، بلکه به ابتکار عمل‌های دیپلماتیک و ارتباطات سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران با کشورهای آسیایی و مشخصاً چین فروکاسته و ارتباط با چین را به‌عنوان گرانیگاه سیاست نگاه به شرق در نظر می‌گیرند (برای نمونه بنگرید به: Sahakyan, 2021; Heiran-nia, 2022; Taheri, 2022; Arghavni, 2016) در یک دسته‌بندی دیگر می توان به متونی اشاره کرد که ارتباط با مجموعه کشورهای آسیایی را در قالب کلی نگاه به شرق جای داده اند. این متون نیز بیش از هر عامل دیگری بر تعاملات اقتصادی ایران و کشورهایی همچون چین و روسیه و گاه کشورهای آسیای مرکزی تمرکز کرده و در این میان وزن اصلی را به صادرات انرژی و واردات کالا اختصاص می‌دهند (در این مورد بنگرید به: Sayadi & Sanaei, 2019; Ebrahimi et al., 2021; Shoori & Keramatinia, 2020) و نهایتاً بخشی از متونی که سیاست نگاه به شرق را در قالب راهبرد و یا دست‌کم اصل راهنمای سیاست خارجی در نظر گرفته و به‌عنوان یک چارچوب برای نگرش به ماهیت و سازوکار روابط خارجی تهران به آن می‌نگرند. (در این زمینه نگاه کنید به: Adami, 2010; Sanaei & Karami, 2021; Shafiee & Sadeghi, 2011; Roushan Chashm et al., 2018; Pahlavi, 2022; Motaki, 2009)

نیم نگاهی به پیشینه و ادبیات نگاه به شرق در قالب متون یاد شده و موارد مشابه، گویای تعریفی مشخص از این گزاره در قالب سیاست، راهبرد یا حتی گرایش سیاست خارجی ایران نیستند. چراکه بررسی‌های یاد شده در غالب موارد با تکیه بر علل و پیامدهای اقتصادی روابط ایران و کشورهای یاد شده، ضمن اشاره به گزاره نگاه به شرق، تناقضات موجود میان این برداشت از نگاه به شرق و رفتار کشورهای مذکور در زمینه های سیاسی، امنیتی و بین‌المللی در قبال ایران را بی‌پاسخ می گذارند. از سوی دیگر پژوهش‌های یادشده نوعاً نگاه به شرق را در قالب تعاملات سیستمی نگریسته و در کمتر مواردی به بررسی جامع این سیاست به‌ویژه در سطوح گفتمانی و استعاری می‌پردازند. از این منظر نوآوری مقاله پیش رو اولاً در روش شناسی و کاربست مدل تحلیل علّی لایه‌ای برای بررسی این سیاست و ثانیاً در کاربست دیدگاهی کل‌نگر و بحث پیرامون ابعاد و جوانب به‌نسبت مغفول در شناخت و ارزیابی آن تعریف می‌شود.

۳. بهره روشی؛ تحلیل علّی لایه‌ای

عنایت الله تکنیک تحلیل علّی لایه‌ای را ماحصل تلفیق سه رویکرد آینده پژوهی می‌داند: آینده‌نگاری تجربی که تعمیم روش فهم روابط میان پدیده‌های طبیعی به پدیده‌های اجتماعی، پیش بینی، تعمیم و کنترل رویدادهاست. آینده نگاری تفسیری که مبین نحوه برساخت واقعیت و کسب بینش به‌منظور ایجاد شناخت با در نظر گرفتن توأمان کارگزاری انسانی و ساختارهای مؤثر در ایجاد معرفت است و درنهایت آینده نگاری انتقادی که تبارشناسی و شالوده شکنی شناخت را مدنظر قرار می‌دهد. در این روایت عوامل عینی و ذهنی و چگونگی برساخت هم‌زمان آنها مورد توجه قرار می گیرد. (Inayatullah, 2007) به بیان عنایت الله ارائه هر فهمی از آینده معطوف به شناخت دقیق پدیده یا وضعیت مورد بررسی است و این شناخت در گرو فهم افقی و عمودی چهار لایه است: لایه عینی، لایه سیستمی، لایه جهان بینی‌ها و گفتمان‌ها و درنهایت لایه اسطوره‌ها و استعاره‌ها. (Talebian & Talebian, 2018, p.3)

لایه نخست که لایه عینی یا لیتانی نامیده می‌شود مستلزم بررسی رویدادها، روندها و موضوعاتی غیرمرتبط به هم و واجد ویژگی عدم استمرار است. لیتانی سطحی‌ترین لایه و مبین برداشت رسمی و عموماً پذیرفته شده از واقعیت است. سطحی که به تحلیل اندکی نیاز داشته و پیش فرض‌ها در آن به ندرت مورد پرسش قرار می گیرند. تحلیل لایه عینی نوعاً از رهگذر توصیف پدیده‌ها یا روندها صورت می گیرد و همین ویژگی موجب می‌شود تا تحلیل لایه عینی با واقعیت‌های اثبات شده و موجود در مورد یک پدیده یا روند در ارتباط باشد.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

دومین لایه تحلیلی در این تکنیک تحلیل سیستمی و در بردارنده علت‌های اجتماعی و سیستمیک است. سطح دوم به تحلیل علت‌های اجتماعی اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی اختصاص دارد. در این لایه نقش عوامل سیستمی و مشخصاً دولت برجسته‌تر بوده و بر اساس آنها علت‌های مورد اشاره در سطح لیتانی مورد پرسش قرار می‌گیرند. سطح سوم که لایه گفتمان‌ها و جهان بینی را شامل می‌شود عناصر مشروعیت بخش ساختار را مورد بررسی قرار می‌دهد. کشف ساختارهای عمیق فرهنگی، اجتماعی و زبانی در این لایه صورت گرفته و مفروضات مبتنی بر جهان بینی‌ها و ایدئولوژی‌ها در این لایه مورد کنکاش قرار می‌گیرند. لایه سوم بر تصویر یا الگوواره کلانی متمرکز است که واقعی بودن یا غیرواقعی بودن پدیده ها، رخدادها و روندها را برای ناظر بیرونی تعیین می‌کنند.

و درنهایت لایه چهارم که به فهم اسطوره‌ها و استعاره‌ها اشاره دارد، به عناصری متمرکز است که به‌طور ناخودآگاه شکل‌گیری جهان بینی و گفتمان مسلطی که موجد علت‌های اجتماعی و عینی شده‌اند را تسهیل می‌کنند. این سطح متشکل از داستان‌ها، روایت‌های عمیق، حافظه تاریخی و الگوهاست. بخش اعظم این روایت‌ها، طرحواره‌ها و تصاویر نه در اندیشه بلکه در احساس افراد و جمعیت‌ها قرار داشته و به یک معنا گویای زمینه‌های تمدنی شکل دهنده به گذشته، حال و آینده محسوب می‌شوند (Inayatullah, 2008, pp.4-20).

بخش عمده‌ای از تحلیل‌های موجود در علوم اجتماعی منحصر به لایه دوم و نیز تا حد کمتری به لایه سوم هستند. تکنیک تحلیل علّی لایه‌ای تقریباً تمام حوزه‌های معرفت شناختی یک موضوع و یا پدیده را پوشش می‌دهد. هیچ لایه و حوزه شناختی نسبت به سایر لایه‌ها اولویت و برتری ندارد؛ بلکه به‌واسطه نگاه توأمان بالا به پایین و از پایین به بالا (از حیث عمودی) و در عین حال بررسی و ادغام گفتمان‌ها، شیوه‌های شناخت و جهان بینی‌ها (از منظر افقی) این تکنیک به یکپارچه سازی تحلیل یاری می‌رساند. طبیعی است که لایه اول و دوم ملموس‌تر و لایه‌های سوم و چهارم ناملموس‌تر بوده و به همین واسطه با دشواری بیشتری برای شناخت همراه هستند. (Akbari & Pooresmaeili, 2020, p.126) فرایند شناخت و حل مسئله در روش تحلیل علّی لایه‌ای در جدول (۱) به اختصار بیان شده است.

٤. نگاه به شرق از منظر تحلیل علّی لایه‌ای

نگاه به شرق اگرچه از دیرباز در ساحت تصمیم سازی ایران وجود داشته اما تقریباً از دو دهه پیش تاکنون به ایده‌ای منسجم در باب تنظیم روابط خارجی بدل شده است (Sanaei & Karami, 2021). با این حال، چنان‌که پیشتر اشاره شد با نگاهی گذرا به متون رسمی و آکادمیک پیرامون گزاره «نگاه به شرق»، این

اصطلاح را به مثابه یکی از مبهم‌ترین، پراکنده‌ترین و نامنسجم‌ترین دستور کارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی طی دهه‌های گذشته به تصویر می‌کشد. بر مبنای همین ابهام است که با قاطعیت نمی‌توان نگاه به شرق را در قالب یک راهبرد، یک سیاست، یک دستورکار و یا یک گزاره کلی برای توصیف روابط سیاسی- اقتصادی و نظامی با شرکای خارجی به کار برد. با این حال و به‌رغم این تنوع دیدگاه در باب این سیاست؛ نگاه به شرق بدواً در برابر نگاه به غرب و مشخصاً به‌عنوان بدیلی در برابر دیدگاه معطوف به بسط روابط با اروپا و آمریکا مطرح شده است (Heiran-nia, 2022). تردیدی نیست که رابطه با کشورهایی همچون روسیه، هند، چین، مالزی و ... در چارچوب یک سیاست خارجی پویا و مبتنی بر منافع ملی، همواره بخشی از پتانسیل دیپلماسی ایران طی سال‌های قبل و بعد از انقلاب اسلامی را به خود اختصاص داده است. چنان‌که آغاز ارتباط با چین در دهه ۱۹۷۰، رابطه سیاسی با اتحاد شوروی و تداوم و بهبود آن با روسیه، همکاری‌های دفاعی با کره شمالی و بسط روابط اقتصادی با هند و مالزی نمونه‌هایی از حضور همیشگی شرق در سیاست خارجی ایران محسوب می‌شوند.

جدول (۱): ابزارهای شناخت و حل مسئله در تحلیل علّی لایه‌ای

لایه تحلیل	ابزار شناخت مسئله	راهکار	مثال
لیتانی	واقعیت موجود و مشخص پیرامون مسئله	راهکارهای کوتاه مدت و حل مسئله	شرح یک معضل و مسئله در اخبار و رسانه‌ها
سیستمی	عوامل محیطی و سیستمی مؤثر بر مسئله	رهیافت‌های یکپارچه و راهکارهای نظام‌مند	نهادها، سازمان‌ها و اثرات و تصمیمات آنها که به بهبود یا وخامت اوضاع می‌انجامد
گفتمان و جهان بینی	درک چگونگی اثرگذاری جهان بینی بر تجربیات مرتبط با مسئله	دگرگونی آگاهی، تغییر جهان بینی، بازنگری خود و دیگران	جهان بینی اسلامی در برابر جهان بینی سکولار
اسطوره و استعاره	ابعاد عاطفی و ناخودآگاه مسئله	آشکار شدن استعاره و اسطوره و ایجاد فرآیندهایی برای تصور روایت‌های بدیل	روایت‌های اسطوره‌ای، گفتارهای عوام، تمثیل‌ها و کهن الگوهای مرتبط با مسئله

با این همه و به‌رغم این حضور و ارتباط پیوسته با آسیا از دهه‌های گذشته تاکنون، بررسی کلی این سیاست و بازتاب آن در متون موجود نشان دهنده آن است که تحلیل نگاه به شرق عمدتاً به صورت محدود و در قالب دستور کار مشخص و موضوع محور مبادلات دوجانبه (Arghavni, 2016, p.24) و یا مسیری برای

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

کاستن از فشار ساختاری بر ایران (Shafiei & Sadeghi, 2011, p.314) نگریسته شده است. این برداشت مضیق از نگاه به شرق نوعاً برآیند تحلیل مبتنی بر علل و عوامل عینی و سیاسی مؤثر بر آن است؛ این در حالی است که فهم نگاه به شرق به‌عنوان یک دستور کار در ساحت راهبردی جمهوری اسلامی و ارزیابی موفقیت یا عدم موفقیت آن نیازمند رهیافتی عمیق‌تر از تحلیل‌های مبتنی بر داده‌های عینی و برآمده از تعاملات ملموس است. عملکرد سازه‌های ذهنی و هویتی و همچنین روایت‌ها و گفتمان‌های موجود در پسینه این موضوع بهره‌گیری از رهیافتی جامع‌نگر را ضروری می‌سازد. در این راستاست که تحلیل علّی لایه‌ای می‌تواند پاسخگوی نقاط غامض در تحلیل چرایی طرح نگاه به شرق در ساحت سیاست و راهبرد جمهوری اسلامی باشد و در عین حال بینش دقیق‌تری از چرایی عدم موفقیت آن در بدل شدن به کلان راهبرد مدون ایران در حوزه‌های چندگانه به‌دست دهد.

به عبارت بهتر، تبیین‌های برآمده از منطق سیستمی پیرامون طرح و اجرای سیاست نگاه به شرق از سوی ایران طی دهه‌های گذشته بینش قابل اتکایی در زمینه علل اتخاذ سیاست یاد شده و همچنین ابزاری برای ارزیابی موفقیت یا ناکامی آن به دست نمی‌دهند. تبیین این سیاست از رهگذر واسازی واقعیت موجود (در قالب سیاست نگاه به شرق) به چهار لایه علّی چرایی اتخاذ این سیاست را روشن ساخته و افزون بر آن ماهیت و جایگاه آن در سیاست خارجی جمهوری اسلامی را مشخص می‌سازد. بررسی این سیاست در چهار لایه پیش گفته نقاط اتکای تحلیل‌های متعارف و همچنین نقاط مغفول در شناخت و ارزیابی این سیاست را معین می‌کند.

٤-١. لایه نخست: تحلیل عینی (لیتانی) سیاست نگاه به شرق

نگاه به شرق مبین مجموعه‌ای از تلاش‌ها و اقدامات دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران طی دو دهه گذشته برای بسط ارتباط با کشورهای آسیایی و مشخصاً کشورهایی همانند چین، روسیه و هند بوده است. این رویکرد و سیاست مشخصاً از سال ۲۰۰۶ به بعد به‌طور جدی در دستور کار سیاست خارجی ایران قرار گرفت و هدف اولیه از پیگیری آن جبران بازدهی نامناسب روابط با مجموعه کشورهای غربی بود. رخدادهایی همچون تشدید مناقشه هسته‌ای ایران، انسداد گفتگوهای انتقادی ایران و تروئیکای اروپایی، قرار گرفتن ایران در محور شرارت توسط رئیس جمهور ایالات متحده (پس از همکاری ایران و آمریکا در سرنگونی صدام حسین در عراق) و همچنین اعمال تحریم‌های گسترده از سوی آمریکا و اروپا (Mousavian, 2014) علیه تهران نیز موجب شد تا رویکرد جدید ایران توجیه پذیر بوده و دست‌کم بخشی از کارگزاران سیاسی در ایران در پی جایگزینی کشورهای آسیایی با اروپا و آمریکا شوند.

بازتاب این امر در مجموعه‌ای از اسناد، مواضع و تلاش‌های دیپلماتیک طی سال‌های گذشته قابل مشاهده است. تنها در یک نمونه دستیابی به اهداف سند چشم انداز ۱۴۰۴ در قالب تبدیل ایران به قطب اقتصادی، فناوری و دانش در منطقه، مستلزم کسب منابع بین‌المللی در کنار استفاده از منابع و امکانات داخلی است. (Adami, 2010, p.107) راهبرد تعامل سازنده به‌عنوان مسیر دستیابی به اهداف سند چشم انداز ارتباط با سه منطقه در جهان را الزامی می‌سازد: آمریکای شمالی، اروپای غربی، شرق و جنوب آسیا. تردیدی نیست که در شرایط فقدان رابطه و تعاملات حداکثری با اروپا و آمریکا (تحت‌تأثیر تنش‌های سیاسی و تحریم های اقتصادی) شرق آسیا یگانه متغیر قابل اتکا در این زمینه محسوب می‌شود.

طی دو دهه گذشته، شرق در مواضع اعلامی سیاستمداران و رهبران تهران نیز واجد جایگاه مشخصی شده است. آیت الله علی خامنه‌ای رهبر عالی ایران به‌عنوان کلیدی‌ترین شخصیت در تعیین جهت گیری سیاست خارجی این کشور در موارد متعددی به جایگاه شرق در دیپلماسی تهران اشاره کرده است: «عمدتاً نگاه باید طرف شرق باشد؛ نگاه طرف غرب و اروپا و مانند اینها برای ما جز معطّل کردن، جز دردسر، جز منّت کشیدن و کوچک شدن هیچ اثری ندارد. باید نگاهمان طرف شرق باشد؛ کشورهایی هستند که می‌توانند به ما کمک کنند، می‌توانیم با چهره برابر با آنها مواجه بشویم، ما به آنها کمک کنیم، آنها هم به ما کمک کنند، تبادل علمی با آنها داشته باشیم» (Khamenei, 2018 a) و یا؛ «در سیاست خارجی، ترجیح شرق بر غرب، ترجیح همسایه بر دور، ترجیح ملّت‌ها و کشورهایی که با ما وجه مشترکی دارند بر دیگران، یکی از اولویت‌های امروز ما است» (Khamenei, 2018 b). جواد ظریف وزیر امور خارجه پیشین ضمن تشریح سیاست «همکاری با آسیا برای غلبه بر تحریم‌های نفتی و بانکی» مدعی شد که آینده سیاست خارجی ایران در همین مسیر خواهد بود (Pahlavi, 2022). در بعد نظامی و امنیتی نیز شرق رفته رفته واجد مزیت‌های بیشتری شناخته شده است؛ چنان‌که محمد باقری عالی‌ترین مقام نظامی ایران (رئیس ستاد کل نیروهای مسلح) نیز در اظهاراتی مشابه از گرایش به شرق در ایران سخن گفته است: «دولت سیزدهم به ریاست ابراهیم رئیسی، مصمم به توسعه روابط و همکاری‌ها با شرق است و عوامل زیادی به این امر کمک می‌کند» (Iran press, 2021).

فارغ از سند چشم انداز و مواضع رسمی، مجموعه توافق‌های میان ایران و کشورهای آسیایی نیز دیگر عامل مؤثر در این زمینه محسوب می‌شوند. تنها در یک نمونه، رئیسی در طول سال اول ریاست جمهوری خود میزبان ۹ رئیس دولت بوده که از این میان هشت کشور در قاره آسیا واقع شده‌اند. دیدارهای یاد شده در برداندهٔ قراردادهای دوجانبه در زمینه‌های مختلف انرژی، مالی، تجاری و فرهنگی بوده است که روی

هم رفته مبین نگاه اقتصادی، سیاسی و امنیتی ایران به شرق هستند (Isna, 2022). در کنار این موارد، تلاش‌ها برای توسعه راهگذر شمال- جنوب با مشارکت روسیه و هند و تمایل کشورهایی همچون آذربایجان و ترکمنستان برای حضور در این پروژه (Azizi, 2018, p.125)، تدوین سند همکاری جامع ۲۵ ساله ایران و چین طی سال‌های گذشته (Bairamlou, 2021, p.74) و نهایتاً عضویت ایران در سازمان همکاری‌های شانگهای در سال ۲۰۲۲ (Irna, 2022) مهم‌ترین نمودهای سیاست نگاه به شرق و جایگاه آن در سامان سیاست خارجی تهران به‌شمار می‌آیند. این موارد در کنار آمارهای مربوط به بازرگانی، همکاری های دفاعی و دیپلماتیک نشان دهنده آن است که متعاقب افزایش فشارهای غرب و مشخصاً ایالات متحده به اقتصاد و سایر بخش‌های ایران، این کشور درصدد جبران فشارها و آسیب‌های ناشی از تحریم و در این مسیر، کشورهای آسیایی و مشخصاً روسیه و چین بیش از پیش مورد توجه تهران قرار گرفته‌اند. این موارد از یکسو مبین سیاست رسمی و اعلامی جمهوری اسلامی ایران در راستای عمل به دستورکار نگاه به شرق در سیاست خارجی است و از سوی دیگر نمایانگر تلاش برای متوازن و متعادل ساختن فشار غرب علیه خود است.

در بعد اقتصادی و همکاری‌های بازرگانی بررسی شرکای تجاری ایران طی بازه یک دهه‌ای ۱۴۰۰-۱۳۹۰ نشان دهنده آن است که آسیا و مشخصاً کشورهای همسوی شرق پنج سکوی اول صادرات و واردات ایران بوده‌اند. طی بازه یاد شده چین و امارات اصلی‌ترین شرکای بازرگانی ایران به شمار آمده و به جز سال ۱۳۹۱، در تمام سال‌های مذکور چین بازار اصلی صادرات ایران بوده است. در بخش واردات نیز چین نخستین شریک تجاری ایران بوده و چهار کشور عراق، افغانستان، ترکیه و امارات متحده عربی دیگر شرکای تهران در بازه زمانی ۱۴۰۰-۱۳۹۹ هستند؛ به گونه‌ای که حدود ۷۵ درصد از ارزش کل صادرات ایران به مقصد کشورهای مذکور اختصاص یافته است (Ta'adol, 2022). مبادلات تجاری ایران با مجموعه کشورهای عضو اتحادیه اقتصادی اوراسیا نیز مؤید پیگیری نگاه به شرق در بعد بازرگانی است؛ آمار منتشر شده از سوی گمرک جمهوری اسلامی ایران، نشان می‌دهد که حجم مبادلات تجاری ایران با کشورهای عضو اتحادیه اقتصادی اوراسیا در چهار ماهه نخست سال ۱۴۰۱ با ۹۳ درصد افزایش در ارزش، از مرز یک میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلار فراتر رفته است (Azish, 2021).

در بعد بین‌المللی نوع تعامل شرق (به مثابه یک کلیت هویتی) با تهران تابعی از عوامل متعددی بوده و به همین دلیل از فراز و فرود چشمگیری برخوردار است. برای نمونه در موضوع پرونده هسته‌ای چین و روسیه به‌عنوان دو شریک سیاسی عمده تهران در شرق اگرچه در مواردی دستورکارهای بین‌المللی پیرامون این

موضوع را پذیرفته‌اند، اما روند کلی حمایت از موضع ایران در مناقشه هسته‌ای و همچنین ارتباط اقتصادی و دیپلماتیک با تهران در ادوار تحریمی را نیز حفظ کرده‌اند (Jeangtao, 2022). برای مثال، هم چین و هم روسیه در دور جدید مذاکرات رفع تحریم‌ها (احیای برجام در سال ۲۰۲۲)، در قطعنامه‌های شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی علیه جمهوری اسلامی، در قطعنامه حقوق بشری اروپا و موارد مشابه همواره موضع حمایتی از ایران داشته‌اند. در عین حال نمی‌توان منکر شد که مواضع کشورهای یاد شده و نیز سایر کشورهای شرق در بخشی از دستور کارهای سیاست خارجی و دفاعی تهران تداعی‌گر ارتباط راهبردی نیست. برای نمونه حمایت چین از حق حاکمیت عربی بر جزایر سه‌گانه ایرانی، انتقاد از دکترین دفاعی ایران (توسعه تسلیحات موشکی) و نهایتاً انتقاد از حمایت تهران از برخی جنبش‌های منطقه طی سفر رئیس جمهور چین به عربستان سعودی نمودی از این قبض و بسط در مناسبات به‌شمار می‌رود (Nasri, 2022).

٤-۲. لایه دوم: تحلیل سیستمی سیاست نگاه به شرق

چنان‌که گفته شد سیاست نگاه به شرق در مجموعه‌ای از کنش‌ها و مواضع رسمی و حقوقی جمهوری اسلامی ایران بازتاب داشته است. طبیعتاً بازتاب این سیاست در بخش و حوزه رسمی و عمومی تحت‌تأثیر مجموعه متغیرهای ژرف‌تر در سطح سیستمی قرار دارد. به عبارت دیگر در گام نخست تحلیل می‌توان چنین استنباط کرد که مجموعه علل سیستمی حاضر در تجارب سیاسی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران طی دهه‌های گذشته روی هم رفته زمینه‌ساز کنش ارادی، رسمی و آشکار ایران در راستای نزدیکی به شرق بوده‌اند.

در تبیین علل سیستمی از چرایی اتخاذ سیاست نگاه به شرق از سوی تهران، وجه سلبی یعنی معضل اعتماد به غرب بیش از هر عامل دیگری واجد نقش و تأثیر بوده است. بر این مبنا شکست چندباره ابتکارهای سیاسی و دیپلماتیک ایران از اواخر دهه ۱۹۸۰ تاکنون به‌عنوان مواردی از نقض تعهد غرب و مشخصاً ایالات متحده در قبال تهران مطرح می‌شوند. شکست ابتکار ضمنی ایران برای بهبود روابط تجاری با غرب در تلاقی با تصویب تحریم‌های داماتو در دهه ۱۹۹۰ (Gold, 2009, p.139)، بی‌پاسخ ماندن ابتکار عمل ایران در کمک به آزادسازی گروگان‌های آمریکایی در بیروت (Picco, 199, p.3)، قرار گرفتن ایران در محور شرارت توسط رئیس جمهور آمریکا اندکی پس از همکاری اطلاعاتی و غیرمستقیم ایران با نیروهای ائتلاف در جنگ افغانستان (Leverett and Leverett, 2014, p.116)، خروج آمریکا از توافق هسته‌ای در سال ۲۰۱۸ و ناکام ماندن تلاش دیپلماتیک تهران برای حل مناقشه هسته‌ای (Yadegarian, 2019) و بسیاری موارد دیگر، نمونه‌هایی هستند که مسیر تعامل با شرق برای ایران را هموارتر و روشن‌تر می‌سازند.

به عبارت دیگر در نظر گرفتن این تجارب است که راهبرد پردازان ایرانی را به این باور می‌رساند که اجرای سیاست خارجی فعال و تعامل پویا و سازنده با جهان در شرق سرانجام بهتری خواهد یافت؛ به‌ویژه که بررسی تعامل و ارتباط با شرق فقدان تجارب مشابه را تأیید می‌کند.

از سوی دیگر طرح سیاست نگاه به شرق و توصیف آن در مواضع و اسناد رسمی تحت تأثیر عامل دومی نیز هست. ظهور آسیا به‌عنوان یک قطب قدرت و یا دست‌کم مجموعه‌ای غیر قابل انکار در سیاست بین الملل طی سال‌ها و دهه‌های گذشته (McDougall, 2016, pp.19-20) عامل دیگری است که مطلوبیت شرق برای بسط تعامل در ابعاد و سطوح مختلف را افزایش می‌دهد. ظهور چین به‌عنوان یکی از قطب‌های تأثیرگذار در اقتصاد جهانی، چشم‌انداز رشد سرانه مصرف انرژی این کشورها در آینده (Adami, 2010, p.121) در کنار جذابیت‌های بلوک‌بندی دفاعی-راهبری کشورهای شرق در قالب پیمان‌هایی نظیر شانگهای و ... باعث شده تا نگاه به شرق از منظر اقتصادی نیز به‌عنوان یک راهبرد بدیل برای توسعه و تأمین نیازهای اقتصادی از محیط بین‌المللی در نظر گرفته شود (Saleh, 2022).

بر این اساس مناسبات اقتصادی موجود میان ایران با سه کشور هند، چین و روسیه گویای آن است که در زمینه اقتصادی سه کشور یاد شده قادر به نقش آفرینی در اقتصاد و بازار ایران هستند. چین به‌عنوان نخستین شریک تجاری ایران و یکی از اصلی‌ترین خریداران نفت ایران طی سال‌های اخیر مطرح بوده است (Ta'adol, 2022). قرار گرفتن چین، هند، روسیه و برخی کشورهای آسیایی مانند ترکیه و امارات متحده عربی در عداد شرکای تجاری و اقتصادی ایران طی سال‌های گذشته و هم‌زمان با اعمال تحریم از سوی ایالات متحده و نهادهای بین‌المللی دلیلی دیگر برای پافشاری ایران بر سیاست نگاه به شرق به‌عنوان یک سیاست قابل اتکا در زمینه تضمین منافع ناشی از همکاری است. به‌ویژه که طی سال‌های اخیر و به‌دنبال همراهی اتحادیه اروپا با ایالات متحده در برخورد با برنامه هسته‌ای ایران راهبرد غرب منهای آمریکا نیز قادر به تأمین منافع ملی ایران در محیط بین‌المللی نیست. تحت چنین شرایطی کشورهای شرقی که در بسیاری بخش‌های بازرگانی و بانکی مستقل از سامان اقتصادی ایالات متحده عمل می‌کنند، جایگزینی مناسب برای شرکت‌ها و موجودیت‌های اقتصادی اروپایی و آمریکایی به‌شمار می‌آیند (Mashreq, 2018).

نهایتاً تحریم‌های ایالات متحده، اتحادیه اروپا و نهادهای بین‌المللی همچون شورای امنیت ملل متحد علیه تهران طی دهه‌های گذشته نیز عاملی دیگر در راستای نزدیکی بیشتر ایران با شرق و یا دست‌کم میل ایران به تعریف کنشگری خود در این حوزه جغرافیایی است. سامان تحریم‌های ایالات متحده متشکل از دو

دسته تحریم‌های اولیه آمریکا علیه تهران، موجب محرومیت ایران از نظام اقتصادی و بازار ایالات متحده شده و تحریم‌های ثانویه متضمن محرومیت ایران از صنعت و سرمایه سایر کشورهای جهان (مشخصاً اروپا) در صنایع خاص همانند نفت و گاز هستند. وجود این سامانه تحریمی از یکسو و امکان کنشگری مستقل (ولو محدود) موجودیت‌ها و کنشگران اقتصادی کشورهایی مانند چین و روسیه از سوی دیگر، شرق و مشخصاً دو کشور یاد شده را به‌عنوان مسیری برای بی‌اثرکردن تحریم و یا دست‌کم مدیریت تبعات وخیم و حاد ناشی از آن معرفی کرده است. تداوم ارتباط با شرکت‌ها و ساختار اقتصادی دولت چین در خلال تحریم‌های اقتصادی علیه تهران نوعاً به‌واسطه فقدان اثر و حضور این موجودیت‌ها در نظام اقتصادی ایالات متحده کارایی داشته و به‌عنوان یک عامل در زمینه توجیه نگاه به شرق مطرح می‌شوند.

همکاری با شرق و کشورهای آسیایی در قالب مواجهه با تحریم‌های غرب در قالب همکاری‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی صورت پذیرفته است. در بعد نظامی نخستین همکاری‌ها متعاقب پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ و آغاز جنگ ایران و عراق صورت پذیرفت. خرید موشک‌های کرم ابریشم از چین و انعقاد موافقت نامه موشکی ۱۹۸۵ بین تهران و پکن نخستین گام‌ها در زمینه جایگزینی تسلیحات از سوی ایران بود (Ghafouri, 2009, p.84). در ادامه نیز گسترش همکاری‌های تسلیحاتی ایران و چین، تهران را در فاصله سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ به دومین خریدار تسلیحات از چین (پس از پاکستان) بدل ساخت (Shriatinia, 2013, p.191). با پایان جنگ و میل ایران به بازسازی ساختار دفاعی خود شاهد نقش آفرینی اتحاد شوروی در زمینه روابط دفاعی با تهران هستیم. قرارداد ۱۹۸۹ تهران-مسکو و نیز قرارداد همکاری پنج ساله ایران و روسیه در سال ۲۰۰۱ به حضور روسیه در بازار تسلیحاتی ایران انجامید به‌طوری که در فاصله سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۴ تعداد ۲۰۰ تانک T-72، ۱۰ هواپیمای سوخو-۲۴ و ۸ هواپیمای میگ-۲۹ از روسیه خریداری شده است. افزون بر آن تبادل مستشار و متخصصان نظامی بین دو کشور نیز در همه این سال‌ها در جریان بوده است (Mirtorabi and Yardizadeh, 2019, p.26).

افزون بر اینها گزارش‌های غیررسمی و تأیید نشده از همکاری ایران و کره شمالی در زمینه توسعه فناوری ساخت و پرتاب موشک طی دهه‌های گذشته (Izewicz, 2017, pp.1-2) نیز نشانه‌ای دیگر برای نگاه به شرق ایرانی در زمینه تسلیحات و روابط نظامی است. نگاهی به شرکای دفاعی ایران و حجم صادرات اسلحه به این کشور در فاصله سال‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۱۵ گویای جایگاه شرق در همکاری‌های نظامی و تسلیحاتی ایران طی سال‌های پس از انقلاب اسلامی است.

جدول (۲): صادر کنندگان اسلحه به ایران (۲۰۱۵-۱۹۵۰)

کشور	ایالات متحده	بریتانیا	چین	روسیه	ایتالیا	کره شمالی	سایر کشورها
ارزش (میلیون دلار)	۲۴/۹۴۳	۳/۷۴۴	۴/۲۵۹	۶/۷۱۵	۱/۳۴۴	۱/۵۲۷	۳/۶۰۱

(Mirtorabi and Yardizadeh, 2019: 26)

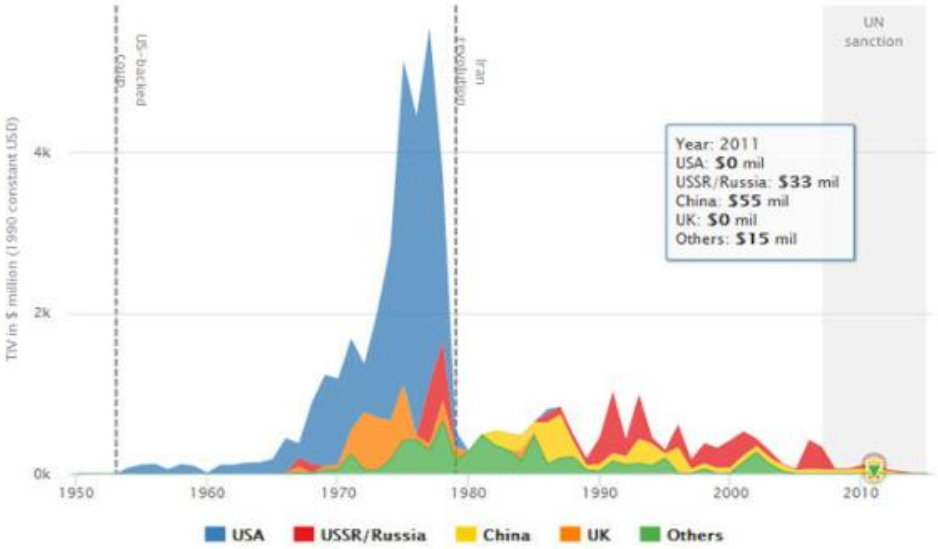

شکل (۱): نمودار حجم خرید تسلیحات از ایران به تفکیک کشور

(SIPRI Arm Transfer Database, 2015 cited in: Mirtorabi and Yardizadeh, 2019)

٤-۳. لایه سوم: گفتمان‌ها و جهان بینی‌های مؤثر بر نگاه به شرق

بررسی علل موجود در سطوح عینی و سیستمی برای توجیه رفتار نگاه به شرق ایران زمینه را برای طرح لایه‌ای مجزا از علت‌ها فراهم می‌کند. بی‌تردید بخشی چشمگیر از رفتار سیاسی و اقتصادی کشورهای آسیایی و ایران دارای دلایل و منطق راهبردی بوده و بنا به مؤلفه‌هایی مانند تحلیل هزینه و فایده، فشار تحریمی، الزامات ناشی از اتحاد و ائتلاف و ... توجیه می‌شود. اما در عین حال وجود این رفتار و کنش و تکینگی آن نسبت به سایر کنشگران و ارتباطات موجود در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی گویای وجود و عملکرد دسته‌ای متفاوت از علت‌ها در این زمینه است.

بر این اساس می‌توان در قالب سطح سوم علل نگاه به شرق در سیاست خارجی ایران به نقش گفتمان‌ها و جهان بینی کشورهای آسیایی سخن گفت. گام نخست در این زمینه بررسی فرهنگ و سویه‌های غالب فرهنگی است که موجب تسهیل ارتباط با شرق شده و بر گسترش آن مؤثر هستند. آسیا به لحاظ فرهنگی در قالب چهار حوزه تمدنی و فرهنگی کلان ایران و اسلام، هند، چین و ژاپن گستره‌ای وسیع از سازه‌های تمدنی و فرهنگی را به نمایش می‌گذارد (Shayegan, 2000, p.183). اما به‌رغم همه تفاوت‌های موجود در سازه‌های فرهنگی و تمدنی موجود میان این چهار حوزه تمدنی می‌توان به مشابهت‌هایی در زمینه جهان‌بینی حاکم بر این جوامع اشاره نمود. معناگرایی و نگرش مبتنی بر معنویت که در قالب مفهوم روشنایی و رستگاری (رهایی) در آئین برهمایی (هند)، عرفان اسلامی (ایران)، تائو و کنفوسیویسم (چین) و درنهایت آموزه‌های شینتو (ژاپن) احتمالاً نخستین عاملی است که در بیان اشتراکات جهان‌بینی ملل آسیایی به چشم می‌خورد (Ibid: ch2).

وجود این باورهای فرهنگی در عرصه زیست جمعی ملل آسیایی و رفتار دولت‌ها نیز جلوه‌گر شده است. بی‌تردید ایران به‌عنوان یکی از کانون‌های اصلی تمدن در آسیا از این قاعده مستثنی نیست و بخش‌های مهمی از گفتمان‌های حاکم بر رفتار سیاسی و سیاست خارجی این کشور در ارتباط با سایر موجودیت‌های بین‌المللی گویای همین اثرپذیری از باورها و الگوهای فرهنگی مشترک با آسیاست. از جمله مهمترین گفتمان‌های مشترک در بین ملل آسیایی عدم تعهد و برکناری و استقلال از رقابت ابرقدرت‌هاست. عدم تعهد که از آموزه‌های تمدنی هند مایه گرفته و بعدها از سوی چین شکوفا شد (Kissinger, 2014)، گزینه ای جذاب برای ایران پساانقلابی به‌منظور تعریف هویت خود در نظام بین‌الملل محسوب می‌شود. حضور ایران در این جنبش و تعریف خود به‌عنوان کشوری مستقل و برکنار از اختلافات و درگیری‌ها از یکسو و محبوبیت سیاست موازنه منفی در مقاطع گوناگون تاریخ سیاسی معاصر ایران دقیقاً با زیست جهان چینی و هندی در عرصه سیاست بین‌الملل و مشخصاً برداشت‌ها از فلسفه عدم تعهد همخوانی دارد.

نگرش هویتی و هویت برساخته همسو دیگر عامل تعیین کننده در زمینه نگرش ایران به شرق است. تعریف نظام اعتماد پایه جمهوری اسلامی ایران بر پایه الزامات هویتی برآمده از انقلاب اسلامی جمهوری اسلامی ایران را با هویت انقلابی همراه ساخته است. این هویت انقلابی در بخشی از کارویژه‌های خود مستلزم انتقاد از نظم مستقر بین‌المللی، سازوکارها، بانیان و حافظان آن است. وجود و عملکرد این هویت انقلابی در فرآیند تعریف دوستی و دشمنی در محیط خارجی و نیز در برخورد با واقعیات عینی محیط بین‌المللی موجب شده تا برخی کشورها همچون چین یا روسیه نیز به‌واسطه پیشینه سیاسی و بین‌المللی خود (چین) و

نیز موقعیت منتقد کنونی خود نسبت به نظم مستقر (روسیه) کشورهای همسو فرض شوند.

از سوی دیگر یکجانبه‌گرایی و تلاش ایالات متحده برای شکل‌دهی و هدایت ترتیبات امنیتی مناطق مختلف در قالب وجود دگر هویتی-سیاسی به تمایل برای ایجاد ترتیبات بین‌المللی بدیل از سوی کشورهای یاد شده انجامید. این امر در تلاقی با وضعیت انزوای هویتی تهران در خاورمیانه (Sariolghalam, 2006, p.318)، زمینه‌های میل به هم‌گرایی آسیایی را افزایش داده و از این منظر در تقویت نگاه به شرق مؤثر واقع شد (Hunter, 2010, p.117). در واقع نارضایتی از حضور بیگانگان در محیط پیرامونی در عین حفظ استقلال و تمامیت ارضی نکاتی هستند که با رویکرد سلطه‌ستیز و استقلال طلب برآمده از انقلاب اسلامی هم‌خوانی داشته و عاملی برای تقویت دیدگاه‌های مثبت به شرق به‌شمار می آیند. مشخصاً اقبال بیشتر برخی دولت‌ها و دولتمردان ایرانی به سیاست نگاه به شرق که هم‌زمان با بروز حادترین و بیشترین تنش‌های سیاسی و اقتصادی با غرب بوده است، تأثیر این جهان بینی ایدئولوژیک بر فرآیند پیش گفته را تأیید می‌کند.

ایران هراسی و تا حدودی اسلام هراسی به‌عنوان عاملی تأثیرگذار بر کنشگری در فضای سیاست خارجی ایران نیز دیگر عامل مؤثر گفتمانی در زمینه نگرش ایران به شرق است. ایران هراسی عمدتاً محصول نگرش غرب به ایران پساانقلابی بوده و در قالب گزاره‌هایی همچون حمایت از تروریسم، رادیکالیسم دینی، اخلال در روند صلح خاورمیانه، نقض حقوق بشر و ... مطرح می‌شود (Javdani Moghaddam, 2019, p.97). این در حالی است که گزاره‌هایی از این دست به ندرت از سوی شرق و مجموعه کشورهای آسیایی علیه ایران به‌کار گرفته می‌شوند. همین امر در کنار نزدیکی برداشت کشورهای آسیایی از مقولاتی همچون حقوق بشر و حاکمیت سیاسی با برداشت ایران و اتهام همسان به کشورهایی همچون چین در بدو امر موجب می‌شود تا دست‌کم ارتباط با شرق فارغ از نزاع گفتمانی ممکن و میسر باشد (Keyvan Hosseini, 2013). اما در عین حال نباید فراموش کرد که وجود گفتمان ایران هراسی و تأثیرگذاری آن در فرآیندهای سیاسی و اقتصادی مرتبط با ایران به هر حال در گستره و عمق همکاری برخی کنشگران آسیایی نیز اثرگذار است. به‌ویژه که طی دهه‌های گذشته ایران هراسی با محدودیت‌های ناشی از تحریم علیه ایران نیز همراه بوده و همین امر گفتمان ایران هراسی را واجد تأثیر دوگانه بر تماس ایران و شرق می سازد. اما به هر حال تردیدی نیست که فرض ایران به‌مثابه یک موجودیت صرفاً امنیتی و ژئوپلیتیک از سوی ایالات متحده و اروپا (که نوعاً به تلاش مستقیم و غیرمستقیم برای محدودسازی دامنه کنش و قدرت افکنی ایران در مناطق پیرامونی منتهی شده است) در تلاش بیشتر تهران برای نزدیکی به شرق و دیدگاه مساعد رهبران ایران به سیاست نگاه به شرق مؤثر بوده است.

٤-٤. لایه چهارم: اسطوره و استعاره‌های مؤثر بر نگاه به شرق

در زمینه اسطوره‌ها و استعاره‌های موجود و مؤثر بر نگاه به شرق به‌نظر می‌رسد پیش از هر چیز مفهوم «شرق» به خودی خود نخستین استعاره همسان‌ساز بین ایران و سایر کشورهای آسیایی است. از سال‌های میانی قرن بیستم که با پایان قطعی عصر استعمار و سر برآوردن ایده‌های ملی‌گرایانه در کشورهای آسیایی مقارن شد، شرق به‌مثابه یک هویت مشخص و متمایز مورد توجه قرار گرفت. این امر که تا حدودی تحت‌تأثیر ادبیات شرق شناسی نیز قرار داشت به شکل‌گیری هویتی مبتنی بر جغرافیا و هم‌پیوند با نظام اخلاقی و هنجاری متمایز از غرب منتهی شد. شرق به مفهوم یک جغرافیای فرهنگی نمودی از حضور و تأثیر تاریخی ایران در آسیاست. حضور هنر ایران در اندونزی، پیوند زبان فارسی با زبان‌هایی همچون هندی و مالایی، پیوند مذهبی با بخش‌هایی از چین و بخش‌هایی از جنوب شرق آسیا (Khanabadi, 2020) نمونه‌هایی از ارتباط ایران با مفهوم شرق به‌مثابه یک عامل هویت ساز هستند.

سیاست و فرآیندهای سیاست به‌عنوان یکی از منابع تعریف هویت دولت‌ها دومین استعاره پیوند ایران و مجموعه کشورهای آسیایی را فراهم می‌آورد: جهان سوم. از دهه ۱۹۵۰ تا به حال بسیاری از کشورهای آسیایی به‌عنوان کشورهای جهان سوم شناخته می‌شوند. چین در طول جنگ سرد با طرح تئوری سه جهان درصدد بهره برداری از توان و ظرفیت سیاسی این کشورها برآمد و در پی کسب رهبری این کشورها بود. الگوی تولید عمدتاً کشاورزی، درآمد سرانه، نظام اقتصادی، شکل دولت، وضعیت جامعه مدنی و ... شاخص‌هایی برای تعریف یک کشور در قالب جهان سوم بوده و هست. فارغ از درستی یا نادرستی گزاره جهان سوم، چند دهه اطلاق این عنوان به کشورهای آسیایی (و از جمله ایران) موجب شده تا در مواجهه با چنین کشورهایی نوعی اعتماد به نفس و میل به تعامل مشاهده شود: «باید نگاهمان طرف شرق باشد؛ کشورهایی هستند که می‌توانند به ما کمک کنند، می‌توانیم با چهره برابر با آنها مواجه بشویم، ما به آنها کمک کنیم، آنها هم به ما کمک کنند ...» (Khamenei, 2018 a).

برتری تمدنی و تعریف خود به‌عنوان تمدن برتر دیگر ویژگی مشترک در جوامع آسیایی و به‌ویژه کشورهای دارای تمدن‌های کهن همچون ایران، چین، هند و ژاپن است. سرزمین چین در ادبیات و اسطوره‌های چینی امپراتوری میانه نامیده شده است و امپراتور آن حاکم مطلق بر جهان عنوان یافته است (Kissinger, 2014, p.210). ایران در شاهنامه سرزمین میانی عالم است و پادشاه آن شاهنشاه (شاه شاهان) لقب می‌گیرد. اسطوره‌های ژاپنی این کشور را سرزمین آفتاب می‌دانند که؛ «الهه خورشید فرزندان خود را به پادشاهی این کشور گماشت. این امر خاص ماست و نه هیچ قومی دیگر ... به همین دلیل قوم خود را قوم خدایی می‌نامیم» (Shayegan, 2000, p.224).

جاده ابریشم دیگر استعاره نام آشنا در ارتباط ایران و شرق دور است. جاده ابریشم به‌عنوان قدیمی‌ترین مسیر جهانی سازی افکار، ایده‌ها، تولید و تجارت از روزگار باستان تا به امروز در اشکال مختلف، مهم‌ترین نماد و استعاره از رابطه ایران و شرق و به بیان شوبائو فنگ نماد دوستی هزار ساله ایران و چین بوده است (Baofeng, 2021, p.66). امروزه نیز ایران به‌عنوان یکی از کشورهای جاده ابریشم و فراتر از آن یکی از قطب‌های تأثیرگذار در تجارت جاده ابریشم درصدد باز احیای نقش خود در تجارت شرق و غرب است. در سال‌های اخیر تلفیق میراث جاده ابریشم با نیازمندی‌های کنونی چین در زمینه ارتباط و دسترسی به بازارهای بین‌المللی در قالب ابتکار کمربند و راه موجب شده تا همکاری و ارتباط ایران و چین بار دیگر و پس از حدود پنج قرن مجدداً از اهمیت چشمگیری برای دو طرف برخوردار شود.

نهایتاً نوع نگرش همسان به هنجارهای اجتماعی و انسانی همچون اهمیت اخلاق، جایگاه خانواده در ساختار اجتماعی، برتری و اولویت منافع جمعی بر منافع فرد، تأکید بر پیوندهای اجتماعی و نظم، کار و فعالیت به‌عنوان یک ارزش، قناعت و صرفه جویی، اعتماد به نفس، توکل به سرنوشت (خصوصاً در شینتو) و نهایتاً عشق به میهن و سرزمین دیگر اجزای استعاری و هنجاری هستند که مبین شباهت و همسانی نظام ارزشی ایران و شرق محسوب می‌شوند (Roushan Chashm et al., 2018, p.131; Shayegan, 2000, p.223). تنها در یک نمونه شباهت درونمایه اخلاقی حماسه ملی ایران یعنی شاهنامه فردوسی و محتوای حماسه مشهور چینی، فنگ شن ینی نشان دهنده همسویی استعاره‌ها و اجزای شکل‌دهنده به اسطوره‌ها بین دو کشور است (Ramezan Mahi, 2005).

۵. ارزیابی سیاست نگاه به شرق

سیاست نگاه به شرق جمهوری اسلامی ایران نه یک راهبرد بلکه رویکرد و سیاستی واکنشی محسوب می‌شود. این انگاره دست‌کم در حال حاضر فاقد ویژگی‌های لازم برای طرح به‌عنوان یک راهبرد سیاست خارجی است. با توجه به بررسی چهار لایه علل گرایش ایران به شرق در سیاست خارجی می‌توان دلایل عدم توفیق این سیاست در نیل به جایگاه هژمونیک در ساحت راهبردی ایران را در چند محور مورد بررسی قرار داد:

در نگاه اول، مفهوم شرق در محافل سیاسی و دانشگاهی ایران مفهومی مناقشه‌آمیز محسوب می‌شود؛ شرق مجموعه‌ای چندگانه و متشکل از کشورهایی با اهداف متفاوت، آمال راهبردی گاه متداخل، نظام‌های دوستی و دشمنی متمایز و نهایتاً رقابت بر سر تعریف نظم در ابعاد منطقه‌ای و جهانی است. یکپارچه دیدن

شرق و مساعی در راستای تعریف یک سیاست واحد در قبال مجموعه کشورهای یاد شده مانع از بروز و ظهور یک راهبرد منسجم و قابل اتکا در این زمینه شده است. افزون بر این چالش نظری، این دیدگاه یکپارچه که عمدتاً از لایه سوم ناشی شده و دست‌اندرکار تعریف شرق به‌مثابه یک موجودیت و کلیت سیاسی و اقتصادی (معلول وضعیت اضطرار) است موجب شده تا ایران و هر یک از کشورهای شرقی دیدگاه و درک متفاوتی از رویه‌ها، روندها و رخدادها داشته باشند. تنها در یک نمونه می‌توان به انتظارات ایران از این کشورها در مناقشه خود با ایالات متحده و یا نوع کنشگری آنان در مسئله تحریم‌های ایران اشاره کرد که با واقعیت سیاست اعمالی از سوی این کشورها و مشخصاً چین و روسیه تمایزاتی دارد.

در سطح کلان‌تر، شناخت ناکافی از ماهیت و پویایی نظم بین‌الملل موجب شده تا استفاده از توان و ظرفیت شرق برای ایجاد موازنه در برابر غرب به یکی از اصلی‌ترین پایه‌های استدلالی سیاست نگاه به شرق بدل شود. این در حالی است که ظهور شرق به‌عنوان یک قطب قدرت در برابر غرب دست‌کم بر اساس معادلات کنونی نظام بین‌الملل الزاماً به‌معنای ایجاد بلوک متفاوت و متخاصم نیست. در واقع، این نگاه آرمانی برآمده از لایه سوم که مناسبات بین‌المللی را از دیدگاه گفتمان و جهان‌بینی خود نگریسته و همچنین انگاره جایگاه متمایز ایران در منطقه که برآمده از لایه چهارم علت‌هاست، موجب شده تا واقعیت هایی همچون همکاری شرق و غرب در امور مربوط به نظم جهانی و امکان کنشگری رقبای ایران در استفاده از ظرفیت‌های شرق نادیده گرفته شود (Hunter, 2010, p.142).

از منظر راهبردی چنان‌که گفته شد این سیاست نه به‌عنوان یک راهبرد مستقل و مستدل بلکه در واکنش به مجموعه‌ای از فشارهای بیرونی و همچنین پاسخ به مطالبات سیاستی داخلی در سال‌های پس از انقلاب اسلامی اتخاذ شد. لزوم تعریف یک سیاست خارجی مستقل و مجزا از رویه پیشین (در قالب فاصله گرفتن از غرب و ایالات متحده) به‌منظور تأمین نیازهای متنوع سال‌های پس از انقلاب و جنگ هشت ساله و همچنین تلاش برای ایجاد فضای تنفس در نتیجه تحریم‌های ایالات متحده، اتحادیه اروپا و شورای امنیت سازمان ملل مجوعاً جمهوری اسلامی را به طرح این انگاره در سیاست خارجی رهنمون شدند. حتی در سال ۲۰۰۹ و اعلام رسمی این سیاست نیز به‌نظر می‌رسد که نگاه به شرق نه به‌عنوان کلان راهبرد ایران در حوزه روابط خارجی بلکه به‌مثابه یک واکنش به رقبای سیاسی داخلی و نمایش نوعی بی‌تفاوتی به غرب مطرح شد (Arghavani, 2016, p.31).

درنهایت ضعف در تعیین دامنه و ابعاد سیاست نگاه به شرق دیگر عاملی است که مانع از طرح نگاه به شرق به شکل یک راهبرد در سیاست خارجی شده است. نگاهی گذرا به علل لایه سوم گرایش به شرق در

جمهوری اسلامی ایران موجب بروز نوعی اغتشاش نظری و به تبع آن بی‌نظمی در تعیین حدود و ابعاد سیاست نگاه به شرق می‌شود. در واقع سه تعریف ارائه شده از سیاست نگاه به شرق از همین تداخل علّی ناشی می‌شوند. مجموعه دلایل ناظر بر گفتمان، ایدئولوژی و جهان بینی در برخورد با علل لایه دوم که ناشی از محدودیت‌های سیستمی هستند، موجب می‌شود تا نگاه به شرق گستره وسیعی از کشورها از شرق آسیا تا آمریکای لاتین را شامل شود. بر این اساس شرق هم می‌تواند حوزه‌ای ایدئولوژیک و در برابر ایالات متحده و غرب باشد، هم می‌تواند حوزه‌ای جغرافیایی ناظر بر شرق ایران و شرق آسیا باشد و هم فراتر از آن با استناد به علل لایه چهارم ممکن است به‌عنوان حوزه‌ای تمدنی برای کنشگری بهینه در زمینه اتحاد و ائتلاف تعریف شود. تداخل این تعاریف و برداشت‌ها در نهایت ارائه یک راهبرد منسجم در زمینه نحوه رویارویی با شرق و تدوین سیاست یا راهبرد نگاه به شرق را با دشواری همراه می‌سازد.

نهایتاً نگاه به شرق با استناد به علل برآمده از لایه‌های دوم و سوم تداعی کننده راهبرد نیروی سوم در سیاست خارجی است که بنا به ملاحظات و تجارب تاریخی به ندرت توانسته ضامن منافع ملی ایران باشد. نگاه به شرق در این معنا تلاشی در جهت یافتن متحدان گفتمانی و همچنین تلاشی برای کاستن از فشار غرب است (Arghavani, 2016, p.32). نگاه به شرق چنان‌که گفته شد نوعاً در شرایط انسداد دیپلماتیک و بروز بحران در روابط ایران و غرب و در شرایط فشارهای ساختاری مورد توجه و اقبال قرار می‌گیرد و همین امر این سیاست را نه به‌مثابه بنیانی برای توازن بلکه به‌عنوان تلاشی در راستای برکنار ماندن از فشار غرب بازنمایی می‌کند.

٦. نتیجه گیری

بررسی کلی سیاست نگاه به شرق از منظر تحلیل لایه‌ای علت‌ها نشان‌دهنده وجود مجموعه‌ای از عوامل مؤثر بر شکل‌گیری و تداوم این سیاست در ایران است. عوامل مورد بحث به‌طور خلاصه که در جدول (۳) آ»ده است، عبارتند از:

سیاست و فرهنگ یکدیگر را تقویت می‌کنند. از این رو فقدان راهبردهای ائتلاف و همگرایی در سیاست خارجی ج.ا.ا با کشورهای حوزه تمدنی شرق، به دلیل باقی ماندن در «سطح لایه‌های اول و دوم یعنی لیتانی و سیستمی» است، این امر خود به تشدید بی‌ثباتی و به تبع آن تهدید ناشی از همکاری ایران با کشورهای حوزه تمدنی شرق به مثابه گرانیگاه مواجهه با غرب و تهدیدها و آسیب‌های ناشی از تحریم‌ها در حوزه‌های مختلف است. زیرا در نتیجه این نگاه است که «روابط شکننده در راهبرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با کشورهای حوزهٔ تمدنی شرق»؛ تداوم یافته است.

جدول (۳): عوامل مؤثر بر شکل‌گیری و تداوم سیاست نگاه به شرق از منظر تحلیل لایه‌ای علت‌ها

سطح لایه	مقوله‌ها
لیتانی	۱. سند چشم انداز ۱۴۰۴،
	۲. سند همکاری جامع ۲۵ ساله ایران و چین
	۳. عضویت در پیمان شانگهای
	۴. احداث راهگذر شمال-جنوب
	۵. مواضع رهبران و تصمیم گیران تهران و کشورهای شرقی ناظر بر بسط روابط دو چندجانبه
	۶. شرق در صدر تعاملات اقتصادی و بازرگانی ایران طی دو دهه گذشته
	۷. حمایت سیاسی و دیپلماتیک از ایران در پرونده‌ها و مجامع بین‌المللی
	۸. ناهمسویی برخی موضوعات و ابتکارهای راهبردی تهران و شرق (مشخصاً چین)
سیستمی	۱. معضل اعتماد به غرب (سابقه تروماتیک در مواجهه با غرب)
	۲. تحریم‌های ایالات متحده، اروپا و نهادهای بین‌المللی (با محوریت غرب)
	۳. خیزش آسیا به‌عنوان قطب نوظهور قدرت در نظام بین‌الملل
	۴. تک بُعدی بودن سیاست خارجی ج.ا.ا در نگاه به شرق
	۵. تمرکز بر ابتکارهای عمدتاً مقطعی در مواجهه با فشارها مبتنی بر رویکرد واکنشی و ابزاری به سیاست نگاه به شرق (نه کنشگری فعال و بلند مدت)
	۶. ناهمسویی میان برخی راهبردهای سیاست خارجی ج.ا.ا در نظام بین‌الملل با خط مشی و سیاست خارجی کشورهای حوزهٔ شرق
گفتمان و جهان بینی	۱. همسویی و همپوشانی جهان بینی‌های فرهنگی در بین چهار حوزه تمدنی آسیا
	۲. عدم تعهد
	۳. الزامات هویتی ایران به‌مثابه یک دولت انقلابی
	۴. ایالات متحده به‌مثابه دگر هویتی-سیاسی مشترک
	۵. ایران هراسی و اسلام هراسی
اسطوره و استعاره	۱. مفهوم شرق به‌عنوان یک جغرافیای هویتی
	۲. جاده ابریشم
	۳. جهان سوم
	۴. تعریف خود به‌عنوان تمدن برتر
	۵. نگرش همسان به هنجارهای اجتماعی و انسانی

در واقع میان نقطه ایده‌آل جمهوری اسلامی از پیگیری سیاست نگاه به شرق و وضعیت موجود فاصله قابل

توجهی وجود دارد. از نقطه‌نظر آینده‌نگاری راهبردی این امر ریشه در پایین‌ترین سطوح یعنی «لایه‌های جهان‌بینی و استعاره‌ها و اسطوره‌ها» دارد. به این معنا که وجود منابعی برای تمایز و عدم اشتراک در این لایه‌ها در کنار فقدان دستیابی به فهم مشترک پیرامون مسائل، چالش‌ها و فرصت‌ها و به‌ویژه ضعف در بسترسازی هویتی و فرهنگی مشترک موجب شده تا نگاه به شرق بیش از آن‌که یک راهبرد مستقل در ساحت سیاست خارجی ایران باشد، از واکنش نسبت به فشارهای سیستمی و همچنین تلاش در جهت پیشبرد دستور کارهای مشخص در زمینه روابط خارجی فراتر نرود.

Reference:

Adami, A. (2010). The Strategy Toward East in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran: Viewpoints, Settings and Opportunities, *Quarterly Journal of Political Studies*, *2*(7), 97-126. (in Persian)

Akbari, A. & Pooresmaeili, N. (2020). *Foresight in international relations*, Tehran International studies and Research Institute Publication. (in Persian)

Arghavani, F. (2016). Iran-China Relations under Ahmadinejad: The Look to East Policy and Structural Effects, *Journal of International Relations Studies*, *8*(32), 9-41. (in Persian)

Azish, M. (2021). The West's bad faith, Iran's Look to the East, Irna, Available in: https://www.irna.ir/news/84479985. (in Persian)

Azizi, H. (2018). Iran and the Eurasian Transport Initiatives: Short-term Challenges, Long-term Opportunities, *Caucasus International*, *8*(2), 123-135.

Bairamlou, B. (2021). *Chinese perspective on the Iran-China 25-year comprehensive strategic partnership agreement*, Tehran: International studies and Research Institute Publication. (in Persian)

Baofeng, S. (2021). *The new era of joint cultural exchange between the people of chinese and iranian people*, in: Bakhshali. B., "Chinese Perspective on the Iran-China 25-Year Comprehensive Strategic Partnership Agreement", Tehran International studies and Research Institute Publication. (in Persian)

Ebrahimi, M.; Navakhti Moghaddam A. & Osuli, G. (2021). The determinative factors of Iran's relation with the central asian republic from political economy perspective (Case study: Turkmenistan and Tajikistan), *Central Eurasia Studies*, *13*(2), 344-325.

Ghafouri, M. (2009). China's policy in the persian gulf, *Middle East Policy*, *XVI*(2), 80-92. (in Persian)

Gold, D. (2009). The rise of nuclear Iran: How Tehran defies the west, *Washington DC*, Regnery.

Heiran-nia, J. (2022). The enduring – and growing – strength of Iran's look to the east foreign policy, *Manaram Magazine*, Available in: https://manaramagazine.org/2022/02/the-enduring-and-growing-strength-of-irans-look-to-the-east-foreign-policy/.

Hunter, S. T. (2010). *Iran's foreign policy in the post –soviet era*, California and London: Prager.

Inayatullah, S. (2007). *Questioning the future: methods and tools for organizational and*

social transformation, Taipei: Tamkang University Press.
Inayatullah, S. (2008). *The causal layered analysis: an integrative and transformative theory and method*, in: Theodore J Gordon and Jerome C. Glenn, Futures Research Methodology, Maastricht: United Nation University Press.
Iran press. (2021). Maj. Gen Bagheri's Visit to Moscow, Available in: https://iranpress.com/content/49049/maj-gen-bagheri-visit-moscow. (in Persian)
Irna. (2022). Presence in SCO Enhancing Iran's Look to East Policy, Available in: https://en.irna.ir/news/84472848/Presence-in-SCO-enhancing-Iran-s-Look-to-East-Policy. (in Persian)
Isna. (2022). Economic Look to Central Asia, Political Engagement with West Asia, Available in: https://www.isna.ir/news/0006200527/. (in Persian)
Izewicz, P. (2017). Iran's Ballistic Missile Programme: Its Status and the Way Forward, Non-Proliferation Papers, 57.
Javdani Moghaddam, M. (2019). Rethinking on the backgrounds and roots of iranophobia discourse in international relations, *Semiannual Scientific Journal of Islamic Political Thought*, *5*(2), 89-107. (in Persian)
Jeangtao, S. (2022). China stands with Iran on nuclear deal after talks paused amid Russia's conflict with West, South China Morning Post, Available in: https://www.scmp.com/news/3170696/.
Keyvan Hosseini, A. A. (2013). The effectiveness of the issue of human rights violations in the relations between Europe and China, *Foreign Relations Quarterly*, *5*(2): 37-61. (in Persian)
Khamenei, S. A. (2018) a. Public Speech", Available in: https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=40714 (in Persian)
Khamenei, S. A. (2018) b. Public Speech, Available in https://www.leader.ir/fa/speech/20596/www.leader.ir (in Persian)
Khanabadi, S. (2020). Looking to the East; the Basis of Iran's Diplomacy in Asia, Irna, Available in: https://www.irna.ir/news/84025611/ (in Persian)
Kissinger, H. (2014). *World order: Reflections on the character of nations and the course of history*, New York: Penguin Books Limited.
Leverett, F. & Leverett. H. M. (2014). *Going to Tehran: Why the United States must come to the terms with Islamic Republic of Iran*, Metropolitan Press.
Mashreq. (2018). Why did look to the east become Iran's strategic policy? Available in: https://www.mashreghnews.ir/news/834100/ (in Persian)
McDougall, D. (2016). *Asia pacific in world politics*, Lynne Rienner Publishers.
Mirtorabi, S. & Yardizadeh, M. (2019). International sanctions and eastward orientation in Iran's foreign relations 1989-2013, *Political and International Research Quarterly*, *39*(2), 19-39. (in Persian)
Mottaki, M. (2009). Iran's Foreign Policy under President Ahmadinejad, *Discourse: An Iranian Quarterly*, (Winter).
Mousavian, S. H. (2014). *Iran and the United States: An insider's view on the failed past and the road to peace*, Bloomsbury Publication.
Nasri, R. (2022). China has taken a strong position not only about Iranian three islands, but also about missiles, *Etemad newspaper*, Available in: https://www.etemadonline.com/9/586667/. (in Persian)

Pahlavi, P. (2022). The Origins and foundations of Iran's look east policy, Australian Institute of International Affairs, Available in: https://www.internationalaffairs.org.au/australianoutlook/the-origins-and-foundations-of-irans-look-east-policy/.

Picco, G. (1999). *Man without a gun: One diplomat's secret struggle to free the hostages, fight terrorism, and end a war*, New York: Crown publisher.

Ramezan Mahi, Y. (2005). A Survey on common myths and legends of Iran and ancient China, *Honarnameh Quarterly*, *26*(1): 5-29. (in Persian)

Roushan Chashm, H.; Deanat M. & Khani, A. (2018). Explaining the status of culture in Iran-China relations, *Political Studies Quarterly*, *10*(38), 121-144. (in Persian)

Sahakyan, M. D. (2021). Iran's Look to East Policy: Pivot Towards China and Eurasian Economic Union. International Institute for Peace.

Saleh, A. (2022). Iran and the 'Asianisation' of world politics, Available in: https://www.eastasiaforum.org/2022/12/17/.

Sanaei, M. & Karami, J. (2021). Iran's eastern policy: potential and challenges, *Russia in Global Affairs*, *19*(3): 25-49.

Sayadi, H. & Sanaei, A. (2019). The place of looking to the east discourse in changing Iran's foreign policy approach with an emphasis on Russia's geopolitical genome, *Central Eurasia Studies*, *12*(1): 135-115. (in Persian)

Sariolghalam, M. (2006). *Islamic republic of Iran's foreign policy: theoretical review and coalition paradigm*, Tehran: Center for Strategic Research. (in Persian)

Sazmand, B. (2019). Look east policy: Regional policy of Iran towards countries located in the sphere of the Iranian civilization, *Journal of Iran and Central Eurasia Studies*, *2*(1): 93-107.

Shafiee, N. & Sadeghi, Z. (2011). Iran's choices in foreign relations based on look east policy, *Strategy Quarterly*, *2*(22): 309-337. (in Persian)

Shariatinia, M. (2013). Iran-China relations determinant factors, F*oreign Relations Quarterly*, 14(2): 179-210. (in Persian)

Shayegan, D. (2000). *Asia facing the west*, Tehran: Amirkabir Publication, 3th edition. (in Persian)

Shoori, M. & Keramatinia, R. (2020). *International north-south transport corridor*, Tehran International studies and Research Institute Publication. (in Persian)

Ta'adol, (2022). Business analysis in a decade, Available in: http://www.taadolnewspaper.ir/104/188517/. (in Persian)

Taheri, E. (2022). Network building strategy and position of I.R.I in the foreign policy of India in Eurasia, *Political and International Research Quarterly*, *4*(49), 21-37. (in Persian)

Talebian, S. & Talebian, H. (2018). The application of causal layered analysis to understand the present conditions and possible futures of media and politics in Iran, *European Journal of Futures Research*, *6*(8), 1-15.

Yadegarian, F. (2019). Iran's countermeasures to US withdrawal from JCPOA and the trigger mechanism, *Iranian Review for UN Studies*, *2*(2), 89-110.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.86105.1485
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۲/۱۰/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۲۰

استعارهٔ مفهومی «مسیر» و «تحول عدالت» در گفتمان سیاست خارجی دولت سیزدهم

(با تأکید بر سخنرانی‌های رئیس‌جمهور در مجمع سالیانه سازمان ملل متحد)

سیدهاشم منیری[۱]، سیدحسین اطهری[۲]

چکیده

این پژوهش تلاش دارد با استفاده از چارچوب نظری زبان‌شناسی شناختی و روش «پراگلجاز» به بررسی بافت مفهومی سیاست خارجی دولت سیزدهم بپردازد. بنیادی‌ترین راهبرد سیاست خارجی دولت سیزدهم، نظمِ عدالت محور، و حل‌وفصل مسائل بین‌المللی بر پایهٔ نظم و عدالت است. موانع موجود در رسیدن به این هدف ممکن است مسیر موردنظر را کُند و یا متوقف کند. فهم این مسیر در سخنرانی‌ها و بافت زمینه‌مند دولت قابل بازنمایی و درک است. پرسش اصلی این است که دولت سیزدهم از چه استعاره‌های مفهومی در گفتمان نظمِ عدالت محور استفاده کرده است؟ فرضیه بر آن است که استعاره «مسیر» پربسامدترین مفهوم در گفتمان دولت آقای رئیسی است. یافته‌ها نشان می‌دهد روابط ناعادلانه، بی‌عدالتی و تبعیض به علت «ذهن» و «نظام سرمایه‌داری جهانی» با محوریت آمریکا مانع از به انجام رسیدن این مسیر است؛ این مانع با ایجاد «تحول جهادی» قابل‌بازسازی است. نتایج نشان می‌دهد، عبارت‌های زبانی و فضای ذهنی در دستگاه سیاست خارجی، ساختارهایی هستند که از طریق همبستگی مستقیم و بی‌واسطه با رویدادها، «معنی» را بین «مخاطب» و «دیگران» پدید می‌آورند.

واژگان کلیدی: ایران، استعارهٔ مفهومی مسیر، جورج لیکاف، گفتمان تحول.

۱- دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی (گرایش اندیشه‌های سیاسی)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران.
ORCID: 0000-0001-8233-3340seyedhashem.moniri@mail.um.ac.ir
۲- دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. نویسنده مسئول: athari@um.ac.ir
ORCID: 0000-0001-7332-4848

The conceptual metaphor of "path" and "transformation of justice" in the foreign policy discourse of the 13th government (With emphasis on the speeches of president at the annual assembly of the united nations)

Seyed Hashem Moniri[1] , Seyyed Hossein Athari[2]

Abstract

This research tries to investigate the conceptual context of the foreign policy of the 13th government by using the theoretical framework of cognitive linguistics and the "Pragglejaz" method. The most fundamental strategy of the 13th government's foreign policy is justice-oriented order and solving international issues based on order and justice. Obstacles in reaching this goal may slow down or stop the desired path. The understanding of this path can be represented and understood in the speeches and context of the government. The main question is, what conceptual metaphors has the 13th government used in the discourse of justice-oriented order? The hypothesis is that the "path" metaphor is the most frequent concept in the discourse of Mr. Raisi's government. The findings show that unfair relations, injustice, and discrimination due to the "mind" and the "global capitalist system" centered on the United States prevent the achievement of this path; This obstacle can be rebuilt by creating a "jihadi transformation". The results show that language expressions and mental space in the foreign policy apparatus are structures that create "meaning" between the "addressee" and "others" through direct correlation with events.

Keywords: Iran, The conceptual metaphor of the path, George lakoff, The discourse of transformation.

1- Ph.D In political science (political thoughts), faculty of law and political sciences, ferdowsi university of mashhad; mashhad, Iran. seyedhashem.moniri@mail.um.ac.ir
2- Associate professor In political science, department of political sciences, faculty of law and political sciences, ferdowsi university of mashhad; mashhad, Iran. corrsponding author: athari@um.ac.ir

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

مقدمه

در تحلیل دوره دوسالهٔ سیاست خارجی دولت سیزدهم (Aug, 2021 & Sep, 2023)، نخستین مسئله‌ای که در سخنرانی رئیسی در مجمع سالیانه سازمان ملل به‌عنوان یک قاعدهٔ کلی در محوریت آن قرارگرفته است چیستی و گسترهٔ تاریخی عدالت و دسترسی انسان به آن است. پس از تأسیس انقلاب اسلامی و تمیز هستی انسان در جامعهٔ سیاسی، یک نظریهٔ سیاسی به‌طور مرسوم نهاد نمایندگی حقیقت استعلایی را جایگزین اصول و مبادی سیاست پیشین نمود و اصول فلسفهٔ تاریخ را، که بیشتر به‌نوعی احیا و بازسازی شبیه بود، از مسائل بنیادی هستی سیاسی واقع‌گرایی صِرف، به سمت «آرمانی» و نوع تازه‌ای از «نظم اجتماعی بین‌الملل» تغییر داد. این چرخش زبانی[1] از «واقعیت» به سمت هنجارهای آرمانی در مقدمه (شیوه‌ی حکومت در اسلام) و متن قانون اساسی، به‌ویژه فصل دهم تحت‌عنوان «سیاست خارجی» و اصول یک‌صد و پنجاه و دوم تا یک‌صد و پنجاه و پنجم نمود عینی پیداکرده است. ازاین‌رو، به‌تبع قانون اساسیِ برآمده از انقلاب، دستگاه تئوریک بر آن داشت تا به سه پرسشِ مبتنی بر «نفی» و سه پرسش «ایجابی» پاسخ مکفی دهد: «وضع نامطلوب که می‌بایست برانداخته/ دگرگون شود چیست؟ آن وضع دورانداختنی صورتاً و تاریخاً چگونه برانداخته می‌شود؟ چرا این وضع قابل‌دوام نیست؟» (Khalili, 2021, p.86). به‌علاوه ، «آن وضع آرمانی چگونه شکل می‌گیرد؟ چرا وضع آرمانی می‌بایست غلبه کند؟ و از همه مهم‌تر ماهیت وضع محبوب که می‌بایست پدید آید چیست؟» (Khalili, 2021, p.86). طرح پرسش‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در باب چگونگی شکل‌دهی به سیاست خارجی ازیک‌طرف؛ و مسائل بین‌المللی ناشی از ذات آنارشیک نظام بین‌الملل (Linklater & Suganami, 2006, p.44)، از طرف دیگر ایران را بر آن داشت تا برخلاف نظام دوقطبی شرق و غرب و سپس نظام یک‌جانبه‌گرایی پس از فروپاشی نظام شوروی، سیاست ویژه‌ای را جهت تأمین منافع ملی به‌دست آورد.

یکی از سیاست‌های بنیادین سیاست خارجی ایران که ریشه در رسالت دین و مکتب اسلام دارد، عدالت و عقلانیت است. معیار و میزانی که همهٔ آرمان‌های بشری با آن سنجیده و اساسی برای جهان بهتر است. در تمامی مکاتب دینی و سیاسی، به‌ویژه در نگرش انقلابی‌گری[2] کانتی، یکی از مؤلفه‌های بنیادی مسئله عدالت و چگونگی دست‌یابی به آن و ایستادگی، مقابله و مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی است. به‌طوری‌که ،

1- Linguistic Turn
2- Kant's Revolutionary Theory

این نگرش مشتاق برقراری مجدد نظمی است که تغییرات عادلانه را برقرار کند (Bull, 2012, p.90). ازاین‌رو، هنگامی که دولت، نهاد و یا سازمان بین‌المللی مانعی درراه کسب، حفظ و افزایش عدالت ایجاد کند، نه‌تنها نوع‌دوستی رو به افول خواهد گذاشت، بلکه بستر لازم برای دشمنی و جنگ برافروخته خواهد شد. بدین ترتیب، توزیع عدالت و گستره‌ی اخلاق و معنویت می‌تواند به‌عنوان یکی از ابزارهای لازم جهت به بند کشیدن ظلم و کاهش یک‌جانبه‌گرایی کشورهای هژمون در جامعهٔ جهانی شناخته شود. هدلی بول، بر اساس یک تحلیل تاریخی، آن را شامل یک چرخش پنج مرحله‌ای که شامل مبارزه برای استعمارزدایی، حاکمیت برابر، برابری نژادی، عدالت اقتصادی و آزادی فرهنگی می‌داند، ترسیم می‌کند (Bull, 2012, p.xiv). ازاین‌رو، چالشِ بین گفتمان «نظم» در جهان غرب و گفتمان «عدالت» در جهان غیرغربی (Linklater, 2013, p.122)، ازجمله مسائلی است که جامعهٔ بین‌المللی و ازجمله جمهوری اسلامی را درگیر خود کرده است. این مناقشه، بر اساس آنچه مارتین وایت در باب سیاست بین‌الملل می‌گوید عرصهٔ تجدید و تکرار است؛ به‌گونه‌ای که در آن کنش سیاسی به‌طور منظم پیدا و آشکار می‌شود (Little, 2011, p.159). بر این اساس، جمهوری اسلامی ایران از ابتدای به دست گرفتن قدرت در جامعهٔ داخلی و اعلام جهان‌نگری مبارزه با ظلم و حمایت از عدالت، تلاش دارد این راهبرد «اخلاقی» و «معنوی» را با استفاده از مؤلفه‌های نرم، مانند دیپلماسی، چندجانبه‌گرایی و مراوده با همسایگانِ منطقه به منصه‌ی ظهور برساند و جهان کهنهٔ یک‌جانبه‌گرایی و سلطه‌طلبی را به چالش بکشد. البته کشورهای اروپای غربی و ایالات‌متحده آمریکا در برابر اخلاق‌گرایی، عدالت‌طلبی و فضلیت‌مندی ایران، که صدای جامعه بین‌الملل مردم ستمدیده از استعمار و استثمار است، از حربه تحریم و تهدید استفاده می‌کند. به همین خاطر، رؤسای جمهور در هر نشست بین‌المللی، ازجمله مهم‌ترین رکن عمومی نهاد بین‌المللی مانند اجلاسیه مجمع عمومی سازمان ملل، به‌عنوان صدای آسیای غربی، به طرح عدم وفای به عهد و نقض کردن قواعد کشورهای بزرگ، می‌پردازند. دو مؤلفه یادشده، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اخلاقی جامعهٔ بین‌الملل، که شامل دو طیف کثرت‌گرای[1] کم‌مایه و همبستگی‌گرای[2] پُرمایه است، بازتاب می‌یابد. لازم به ذکر است که در شاخه کثرت‌گرا؛ توافق بر سر اصولی است که امکان هم‌زیستی در جهت تأمین منافع مشترک، تحصیل می‌شود. در مقابل، شاخهٔ همبستگی‌گرا بر همکاری و تقارب بر سر اصول اخلاقی جهان‌شمول مانند دفاع از حقوق

1- Pluralists
2- Solidarits

بشر، تأکید دارد» (Moshirzadeh, 2009, p.149; Navari, 2021, pp.167-168). از جهت دیگر، آگاهی، یا بی‌اعتنایی دولت‌ها به منافع و ارزش‌های مشترک به فهم و برسازی‌های تاریخی جامعهٔ بین‌الملل بازمی‌گردد. مفروض جامعهٔ بین‌الملل این است که نوعی توافق بیناذهنی در میان دولتمردان وجود دارد. پذیرش بیناذهنیت[1]، اذعان به محوریت زبان و بیناذهنی بودن امنیت در روابط بین‌الملل است (Buzan., Wæver., & Wilde, 1998, p.31). درنتیجه، برآمدن روش‌های تفسیری و حوزهٔ زبان‌شناسی شناختی[2] که استعاره مفهومی[3] یکی از چارچوب‌های شناختی و تحلیلی آن محسوب می‌شود، آن را در معرض نمایش بافتار کلامی، زمینه‌مندی‌های تاریخی و فضای ذهنی قرار می‌دهد.

بنابراین این پرسش مطرح است که دولت سیزدهم از چه استعاره‌های مفهومی در گفتمان نظمِ عدالت محور استفاده کرده است؟ عدالت از چه جایگاهی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی برخوردار است؟ و آیا نظام بین‌المللی توانایی ایجاد یک نظام اخلاقی پُرمایه را دارد یا خیر؟ فرضیه بر آن استوار است که دولت سیزدهم با طرح عدالت و یک جهان بهتر، مسیری را از «هست» به «باید» ترسیم می‌کند که ایالات‌متحده به‌عنوان یک «مانع» در این «مسیر» در نظر گرفته می‌شود. بدین منظور ما از استعاره مفهومی «مسیر» برای درک ایده یا حوزهٔ مفهومی (الف) برحسب ایده یا حوزهٔ مفهومی (ب) استفاده می‌کنیم.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های انجام‌شده دربارهٔ سیاست خارجی جمهوری اسلامی رویکردهای گوناگونی را دربر دارد که هرکدام، آن را بر مبنای یکی از تئوری‌های روابط بین‌المللی و مدل‌های مفهومی تحلیل کرده‌اند (Gohari Moghadam and et al., 2023)، سیاست همسایگی و ایجاد همگرایی منطقه‌ای را برای گسترش همکاری و روابط برشمرده‌اند که از سه الگوی «مفاهمه»، «معامله» و «مقابله» تشکیل‌شده است. نویسندگان معتقدند یک مدل «تعاملی» و «میانه گرایی» به لحاظ شرایط خاص ژئوپلیتیکی، تاریخی و مذهبی می‌تواند سیاست خارجی را از مقابله به مفاهمه تبدیل کند. این امر با به‌کارگیری عقلانیت پویا؛ تدوین ادبیات گفتمانی میانه؛ و عدم گسترهٔ سیاست‌های داخلی در سیاست‌های کلان خارجی تحقق خواهد یافت (Hosseini, 2022)، ذات انقلاب اسلامی و راهبرد برآمده از آن را در تقابل و تعارض با قدرت‌های بزرگ و در رأس

1- Subjectivity
2- Cognitive Linguistics
3- Conceptual Metaphor

آن‌ها تقابل فعال با آمریکا می‌داند. با فروپاشی شوروی و هژمونی آمریکا، تعینات ساختاری در سطح بین‌المللی تشدید شد و این امر ایران را در برابر آمریکا قرارداد. با توجه به وزن آمریکا در نظام تجارت جهانی و همراهی اجتناب‌ناپذیر همسایگان و متحدان ایران با تحریم‌های اقتصادی، آزادی عمل دولت سیزدهم برای تحقق جهت‌گیری‌های اعلانی با محدودیت مواجه گردید. ظهور ترامپ و خروج دولت آمریکا از برجام ازجمله پیامدهای عینی و عملی آمریکا در برابر ایران است. (Soleimani, 2022)، گفتمان سیاست خارجی دولت سیزدهم را بر مبنای چندجانبه‌گرایی عدالت محور بررسی می‌کند. نویسنده معتقد است راهبرد خنثی‌سازی تحریم و متوازن‌سازی هوشمند روابط خارجی اقتصادی و سیاسی از طریق دو سازوکار راهبرد «نگاه به شرق» و «سیاست همسایگی»، به رفع تحریم و پی‌ریزی نظام بین‌الملل عادلانه منجر خواهد شد. (Roomi, 2023)، از منظر چرخش راهبردی، گفتمان سیاست خارجی را از «نه شرقی و نه غربی» به سمت «نگاه به شرق» موردبررسی قرار داده است. نویسنده دگرگونی راهبردی را برآمده از دگرگونی ساختار دوقطبی جنگ سرد و اصل خودیاری می‌داند که «نفی» جایگزین «اتحاد یا ائتلاف با شرق» می‌شود. او معتقد است رویکرد آرمانی – هنجاری انقلابی‌گری، امت‌گرایی و حمایت از جنبش‌های رهایی‌بخش، به «عمل‌گرایی/ پراگماتیسم» و نگاه به شرق، سمت‌وسو پیداکرده است. اما سیاست بلندمدت با شرق همیشه با راهبرد تعارض‌آمیز غرب، به‌ویژه آمریکا و رفتارهای تهدیدآمیز آن با کشورهای شرق مواجهه است. ترس، تحریم و ارتقا دریافت فناوری «دیگران» را نسبت به «ما» دچار تردید کرده است. (Rezaei, 2021)، معتقد است با در دستور قرار دادن الگوی نظم عدالت محور و با تأکید بر استراتژی موازنه نرم در برابر ابرقدرت هژمون می‌توان ضمن پرهیز از رویارویی مستقیم با این قدرت، هزینه‌های رهبری قدرت هژمون را بالابرده و او را مجبور به عقب‌نشینی کند. بنابراین، با برکنار زدن ذهن‌گرایی و عین‌گرایی صِرف و با درنظر گرفتن منابع و امکانات کشور و تأسی از بیانیه گام دوم انقلاب می‌توان به تمدن سازی اسلامی، دیپلماسی هوشمند و رفع تحریم‌ها، و گسترش روابط دوستانه با کشورهای همسایه با استفاده از موازنه نرم در وجه بیرونی (شامل تلاش دیپلماتیک در نهادهای بین‌المللی) و در شکل درونی (بسیج منابع درونی و افزایش توانایی‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی)، پرداخت.

اما این پژوهش تلاش دارد سیاست خارجی ایران را نه بر اساس راهبرد برون گفتمانی و تعینات ساختاری نظام بین‌الملل، بلکه بر اساس «بافت کلامی» و «استعاره‌های مفهومی» که کلیتی از ساختار زبان، ذهن و فرهنگ را شامل می‌شود مسیر تحول و موانع تحقق نظم عدالت محور را موردبررسی و تفسیر قرار دهد. ازاین‌رو، سیاست را به کلام و متن را بر اساس استعاره در کانون توجه خود قرار داده است تا به «فهم» و

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

چرایی اقدامات و راهبردهای کلان سیاست خارجی دولت سیزدهم دست یابد.

چارچوب نظری

مکتب انگلیسی[1] در چارچوب سنت خِردگرا، راهی میانه[2] را در برابر واقع‌گرایی و انقلابی‌گری در پیش گرفته است. این رهیافت در عین پذیرش ماهیت آنارشیک روابط بین‌الملل (مانند واقع‌گرایان)، بر «اجتماعی» بودن روابط و وجود اهداف و هنجارهای مشترک و همکاری میان دولت‌ها (همانند آرمان‌گرایان)، تأکید دارد. بنابراین، مکتب انگلیسی دگرگونی در روابط بین‌الملل را «ممکن»، اما دشوار می‌داند. (Wight, 2022, pp.37-38). بدین لحاظ، نه بدبینی واقع‌گرایان را دارد و نه خوش‌بینی آرمان‌گرایان را. نگاه واحد مطالعه‌ی مکتب انگلیسی به‌جای نظام بین‌الملل، تأکید بر «جامعه بین‌المللی» است؛ گروهی از دولت‌ها با آگاهی از برخی «منافع مشترک»[3] و «ارزش‌های مشترک»[4]، به یک «جامعه» شکل می‌دهند. یعنی در روابطشان با یکدیگر خود را مقید به مجموعه‌ای مشترک از «قواعد» تصور می‌کنند و در کارکرد نهاده‌ای مشترک سهیم‌اند. ازاین‌رو، تأکید مکتب انگلیسی بر نقش فرهنگ‌ها، هنجارها، و قواعد حاکی از سازه‌انگارانه بودن است.

در مکتب انگلیسی، دولت‌ها در جامعه‌ای از دولت‌ها[5] قرار دارند و امکان کارکرد نظام دولتی را می‌دهند. آنچه به نظم در قلمرو بین‌المللی قوام می‌بخشد «هنجارها»ی مربوط به قرارداد و حفظ «قول» یا «وفای به عهد» است (Ruggie, 1998, p.24). بنابراین، سیاست بین‌الملل مستقل از فهم کنشگرانی که آن را می‌سازند نیست. دولت‌ها به‌عنوان اعضای این جامعه‌اند و روابط میان حاکمان (افراد حاکم و دولت‌های حاکم) به جامعه بین‌الملل شکل می‌دهند. بعلاوه، درجه‌ی «جامعه» بودن یک پیوستار است که طیفی را از آگاهی‌ها و تماس‌های محدود تا تعامل گسترده و مستمر از طریق چارچوب نهادین توسعه‌یافته روابط بین‌الملل، در برمی‌گیرد. ازاین‌رو، در جامعه بین‌الملل «تکالیف» متقابلی وجود دارد. این تکالیف حاصل قواعد تنظیمی است که برای نظم و پیش‌بینی پذیر ساختن نظام طراحی می‌شوند. مانند احترام به پیمان‌های

1- English School
2- Via Media
3- Common Interest
4- Common Values
5- Society of States

تجاری، مصونیت فرستادگان و غیره. درنتیجه، وجه گفتمانی سیاست بین‌الملل دیپلماسی و حقوق بین‌الملل است که این گفتمان را به زمینه فهم مشترک بینا ذهنی وابسته می‌سازد.

مانینگ «زبان» را واسطه میان امر واقعی و مفهومی می‌بیند و معتقد است فهم بینا ذهنی به واقعیت بین‌المللی شکل می‌دهد (Moshirzadeh, 2009, p.144). زبان و قواعد ناظر به تعهد و نیل به ارزش‌ها و هنجارهای مشترک و وجود حقوق بین‌الملل است. از این لحاظ، مکتب انگلیسی، علاوه بر دولت‌ها که «یکی» از اشکال گروه‌بندی میان انسان‌هاست، افراد انسانی را به‌عنوان واحدهای تشکیل‌دهنده نظم جهانی قلمداد می‌کند. ازاین‌رو، بول[1] معتقد است جاذبه‌های وطن‌انگارانه جامعه جهانی می‌بایست اولویت عدالت را نسبت به افراد انسانی قلمداد کند و نه دولت‌ها (Griffiths and et al., 2009, p.216). به همین خاطر، ازلحاظ نظری، علاوه بر دولت‌ها جایی برای طرح سایر کنشگران نیز مهیا می‌شود. به نظر مکتب انگلیسی، دولت‌ها در جامعه بین‌الملل توسط افرادی نمایندگی می‌شوند که نقش کارگزاری دارند، پس باید بتوان اصول راهنمای رفتار آن‌ها و معنایی را که برای کنش‌های خود قائل‌اند، شناخت. این کنشگران در خلأ عمل نمی‌کنند، بلکه در ساختار جامعه بین‌الملل که شامل اصول و قواعد حقوقی است، عمل می‌نمایند.

ازاین‌رو، جدا کردن مسائل اخلاقی – هنجاری از روابط بین‌الملل امکان‌پذیر نیست (Moshirzadeh, 2009, p.149). دولت‌ها واحدهای غیراخلاقی نیستند و توسط انسان‌هایی نمایندگی می‌شوند که لاجرم موضعی اخلاقی نیز دارند. بعضی از این اصول اخلاقی شامل اخلاق کم‌مایه است. یعنی از حد توافق میان دولت‌ها بر سر اصولی که امکان هم‌زیستی در جهت تأمین منافع مشترک را به آن‌ها می‌دهد. برخی دیگر، شامل اخلاق پُرمایه است. یعنی اصول اخلاقی جهان‌شمول مانند دفاع از حقوق بشر و دفاع از مستضعفین یا دفاع از «انسانیت» را شامل می‌شود. مورد دوم، بیشتر به خِیر بشری توجه دارد و ابعاد فرهنگی و گفتمانی حقوق بین‌الملل را در چشم‌انداز خود مدنظر قرار می‌دهد.

بنابراین، قلمرویی از نظم و امنیت شکل می‌گیرد که اجازه می‌دهد مفاهیمی چون خِیر، عدالت و اخلاق مطرح شود و بتوان به دنبال زندگی بهتر، خیر عمومی و سعادت بود. بنابراین، اگر واقع‌گرایان بر خودیاری[2] و افزایش قدرت نظامی و معضله امنیت در نظام آنارشی باور دارند؛ و لیبرال‌ها به برداشت مثبت از سرشت بشر، عقلانیت و تأکید بر نقش کارگزاری انسانی تأکید می‌کنند؛ نظریه مکتب انگلیسی معتقد است جامعه

1- Hedley Bull
2- Self-Help

بین‌المللی تجلی اجتماع بشری است که جایگزین دولت‌ها نمی‌شود، اما «محدودیت‌هایی» را بر آن‌ها اعمال می‌کند (Wight, 1966, p.95). بقای این جامعه منوط بر وجود هسته‌ای از معیارهای مشترک و عرف‌های مشترک است. این معیارها با همکاری، دیپلماسی، و قواعد به‌دست می‌آید. از جهت دیگر، نگاه مکتب انگلیسی به «تغییر» در بسیاری از بحث‌ها جنبه «هنجاری» می‌یابد. از نگاه آن‌ها، دغدغهٔ تغییر صرفاً تلاشی برای تبیین و توضیح تغییر یا امکان آن نیست؛ بلکه آرمان و هدف آن‌هاست. بنابراین وظیفه کشورها در قبال کشورهای فقیر و ضعیف؛ توجه خاص به نظم اخلاقی؛ عدالت؛ عقلانیت؛ و دگرگون کردن روابط در «جهت عادلانه ساختن» آن، از محورهای مکتب انگلیسی است.

موارد یادشده، در سه سخنرانی رئیس‌جمهور به‌عنوان سیاست خارجی کلان ایران و یک محور کانونی برای ساخت یک جهان بهتر بر پایه عدالت، عقلانیت و اخلاق مورد تأکید قرارگرفته است. این هدف، در «مسیر» تغییر نظام کهنه یک‌جانبه‌گرایی به سمت نظام چندجانبه‌گرایی بر پایه تحول عدالت مبتنی بر ارزش‌های والای انسانی انجام می‌گیرد.

روش پژوهش

اگرچه تمایز قاطعی میان گفتمان و بافت میسر نیست، اما نحوه‌ی اثرِ بافت به‌عنوان مفهومی مؤثر در فهم چگونگیِ اثرِ گفتمان بر روی جامعه و موضوع پژوهش وجود دارد. «بافت به‌عنوان پس‌زمینهٔ اجتماعی بر روی گفتمان مشاهده می‌شود» (Van Dijk, 2021, p.11)، و حضور خود را در موقعیت، فرصت و چشم‌انداز پدیدار می‌سازد. پدیده‌های اجتماعی در خلأ و انزوا مطالعه نمی‌شوند، بلکه در ارتباط با برخی از انواع موقعیت‌های جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی – فرهنگی یا نهادی و محیط مطالعه می‌شوند. بنابراین، بافت به‌گونه‌ای بر یک کلمه، متن یا رویداد تأثیر می‌گذارد یا تفسیرشان را امکان‌پذیر می‌نماید (Van Dijk, 2021, p.41). از طرف دیگر، انواع بافت، اغلب با انواع ژانرهای گفتمان ارتباط دارد. طبقه‌بندی الگوهای بافت رسمی شامل حوزه (عمومی، خصوصی)؛ شیوه‌ی اظهار (گفتار، نوشتار، چندرسانه‌ای)؛ حوزه اصلی اجتماعی (سیاست، رسانه، تعلیم و تربیت)؛ نهاد یا سازمان (پارلمان، دانشگاه، بازار)؛ نقش مشارکت‌کننده و نسبت‌ها (رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، اعضای مجلس)؛ اهداف (ارائه اطلاعات یا نیاز به دانش مشورت) و تعامل‌ها (تصمیم‌سازی، حکومت کردن و غیره)، است (Van Dijk, 2021, p.53). ازاین‌رو، به تعبیر ون‌دایک، «بافت‌ها نوعی مدل ذهنی هستند که علاوه بر بازنمایی متن، کاربران مدل‌های ذهنی خود را از رویدادهایی که متون درباره‌ی آن‌ها است، می‌سازند (Van Dijk, 2021, p.111). این

مدل‌های ذهنی و گفتمان‌ها به‌وسیله طرح‌واره‌ها که تجربیات اندوخته از موقعیت‌های روزمره تکرارشونده است، به‌وسیله تفسیر قابل‌فهم می‌شود. ازاین‌رو، درک بافت نیاز به مطالعه‌ی دقیق پیکره متن و تمایز استعاره‌های زبانی از اصطلاح‌های غیراستعاری (یعنی اصطلاح‌های لفظی) هستیم. بدین خاطر، پس از متنِ گفتمان، واحدهای واژگانی در متن تعیین می‌شود و سپس رابطه‌ی آن و اینکه هر واحد چگونه توسط متن فراخوانده می‌شود، مشخص می‌گردد (Kövecses, 2019, pp.21-22). بنابراین، با «روش پراگلجاز»[1]، کلامی و گفتمانِ ضد سلطه رئیس‌جمهور، در امتداد مدل ذهنی عدالت و طرح‌واره معنویت پدیدار می‌شود.

یافته‌های پژوهش

۱,۵ سخنرانی اول ۱۴۰۰

هفتاد و ششمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد (واقع در نیویورک)، ایالات‌متحده آمریکا، به‌دلیل شرایط همه‌گیری ویروس کووید ۱۹[2] به‌صورت ویدئو کنفرانس به ریاست «عبدالله شهید» از کشور مالدیو برگزار شد. در این اجلاس، ابراهیم رئیسی به‌عنوان رئیس دولت جمهوری اسلامی پنج محور را که مشتمل بر عقلانیت، عدالت، آزادی، اخلاق و معنویت بود، به‌عنوان یک راهبرد کلان در برابر نظام بین‌الملل به‌طور اعم، و در برابر سلطهٔ آمریکا به‌طور اخص بیان نمود. امکان تغییر و بهبود وضعیت ملت‌ها، ازجمله محورهایی است که او به تبیین آن پرداخت و اشاره کرد که حقوق ملت‌ها و تکلیف دولت‌ها با اجرای حقوق بین‌الملل و استقامت جامعهٔ بین‌الملل همراه است. او بارها از مفهوم حق و عدالت سخن گفت و عدالت را در چارچوب رسالت دین قرار داد. بدین منظور برای فهم «بافت کلامی» رئیس دولت ایران و بازنمایی آن در سیاست خارجی، تجزیه‌وتحلیل سیاق سخن او لازم و ضروری است.

آیت‌الله ابراهیم رئیسی در اولین جملات سخنان خود بر «هویت‌گرایی» و «استقامت» در برابر «سلطه‌جویان» (یعنی ایالات‌متحده و کشورهای غربی اروپایی)، اشاره می‌کند و زمینهٔ گفتگو را از فضای سلبی و آنتاگونیستی به فضای ایجابی و آگونیستی مهیا می‌سازد. او ضمن اشاره بر حق تعیین سرنوشت و آزادی؛ وجه آرمانی - هنجاری سیاست خارجی و غایت جهان‌نگری آن را که در تحقق عقلانیت، عدالت و

1- Pragglejaz Method
2- Coronavirus Disease 2019 (COVID-19)

آزادی است، بیان می‌کند. او آزادی را به معنای حق اندیشیدن، تصمیم‌گیری و عمل کردن برای همهٔ انسان‌ها تعبیر می‌کند. بعلاوه، او تصریح می‌کند که صلح و امنیت پایدار در گروی اجرای عدالت است و اساساً رسالت انبیای الهی این بوده است که انسان‌ها به مطالبه حق و عدالت برخیزند؛ چراکه هرگونه نقض و یا عدم دستیابی به این مؤلفه‌ها، عدالت و آزادی را از «مسیر» تحقق حقوق ملت‌ها منحرف و صلح و امنیت جهانی را به مخاطره می‌افکند.

او این وضعیت ترس همه از همه و به دیگر سخن، ذات نظام آنارشی را با سلطه‌گری ایالات‌متحده آمریکا در یک ردیف قلمداد می‌کند و معتقد است این سیاست، یعنی اندیشه سلطه و تفکر سلطه‌گری، شکست خورده است. او اشاره می‌کند که استقامت ملت‌ها، قوی‌تر از قدرت‌های بزرگ است و می‌گوید: «اشتباه آمریکا در چند دهه گذشته این بوده بجای تغییر «روش زندگی» خود با جهان، «روش جنگ» خود را با جهان تغییر می‌دهد. راه غلط را نمی‌توان با روش متفاوت به نتیجه رساند» (Raisi, 2021a). او تحریم را یکی از روش‌های جدید آمریکا می‌داند و زمینهٔ تاریخی آن را نه از زمان برنامه هسته‌ای و انقلاب اسلامی بلکه، از سال 1951، یعنی زمان ملی شدن صنعت نفت می‌داند. او یکی از این تحریم‌ها را که در دوران کرونا اتفاق افتاد، تحریم دارو و عدم توزیع عدالت در سلامت برمی‌شمارد که به‌نوعی جنایت علیه بشریت است. ازاین‌رو، با تأسی از بیانیه گام دوم انقلاب و فرمان توسعه دانش‌های بنیادی درزمینهٔ بهداشت، سلامت، فناوری و سایر محورهای توسعه، نه‌تنها تأمین و خودکفایی در تولید را در محور کار سیاست داخلی قرار می‌دهد، بلکه با استفاده از دانش صلح‌آمیز هسته‌ای، علی‌رغم تحریم‌های ضد حقوق بشری، زمینه صادرات این اقلام را در دستور کار خود به سایر کشورهای همسایه فراهم می‌کند.

از این منظر، حُسن هم‌جواری با همسایگان ایران، و روح «همکاری» و سیاست الهی – انسانی در سیاست خارجی ایران پدیدار می‌شود. ازاین‌رو، اندیشه ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی ایران برگرفته از مکتب امام خمینی (ره) و مفهوم اسلام ناب است. در این مکتب، عقلانیت، امت و مقاومت همسو با منافع ملی از محورهای آن هست. محوری که حامی آزادی ملت‌ها و مانع افراطی‌گری است. ازاین‌رو، الگوی امنیت‌سازی جمهوری اسلامی مبتنی بر شکل‌دهی به مکانیسم‌های درون منطقه‌ای با محوریت دیپلماسی و بدون مداخله خارجی بوده است. او در رابطه با «برجام» و سیاست فشار حداکثری و خودسرانه آمریکا می‌گوید: «سیاست ظلم حداکثری هنوز رها نشده است. ما چیزی بیش از حق خود نمی‌خواهیم. ما خواستار اجرای حقوق بین‌الملل هستیم. همه طرف‌ها باید به توافق هسته‌ای و قطعنامه سازمان ملل متحد در عمل پایبند بمانند» (Raisi, 2021a). در ادامه می‌افزاید: «پانزده گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، پایبندی

ایران به تعهدات خود را تأیید کرده است. اما آمریکا به تعهد خود که لغو تحریم‌هاست عمل نکرده است، نقض عهد کرده است، از برجام خارج شده است». ابراهیم رئیسی، ایستادگی و مقاومت پویای جمهوری اسلامی را برآمده از عقلانیت راهبردی آن می‌داند که در عین دفاع قاطع از حقوق و منافع ملت ایران، به دنبال همگرایی و همکاری گسترده اقتصادی و سیاسی با جهان است.

او در پایان اشاره می‌کند: «من به دنبال تعامل مؤثر با همه کشورهای جهان بخصوص کشورهای همسایه هستم و دست آن‌ها را به گرمی می‌فشارم» (Raisi, 2021a) و کلام خود را برای ایجاد جهانی بهتر که مملو از عقلانیت، عدالت، آزادی، اخلاق و معنویت است به پایان می‌رساند.

۲,۵ سخنرانی دوم ۱۴۰۱

هفتاد و هفتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد (در نیویورک)، به ریاست «چابا کروشی»، از کشور مجارستان به تاریخ Sep 13, 2022، در هنگامی برگزار شد که رخدادهای اعتراضی اواخر پاییز در داخلِ ایران، بخشی از سخنرانی رئیس‌جمهوری را نسبت به استانداردهای دوگانه حقوق بشر و مسئله کرامت انسانی، به خود اختصاص داد. او در فرازی از سخنرانی خود اشاره می‌کند که «بالاتر از حقوق بشر، حقوق ملت‌ها است، که به‌راحتی توسط قدرت‌های «ظالم» پایمال می‌شود» (Raisi, 2022). رئیسی اضافه می‌کند: «حق جوامع بومی کانادا که فرزندانشان به‌جای کلاس‌های مدرسه در گورهای دسته‌جمعی حیات مدرسه دفن شدند؛ حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین؛ حق توسعه‌ی ملت‌های تحت تحریم؛ حق حیات ملت‌های تحت اشغال یا قربانی تروریسم؛ همگی نشان می‌دهند جایگاه مدعی و متهم در مسئله حقوق بشر نباید جابجا شود» (Raisi, 2022). ایشان با اشاره به کارکرد رهاننده و نجات‌دهنده «سردار قاسم سلیمانی» در شکست داعش[1]، و رهایی زنان کرد، ایزدی و مسیحی از بردگی؛ اظهار می‌کند که ناقضان اصلی حقوق بشر شایستگی اخلاقی لازم برای نقد حقوق بشر را ندارند، بلکه ایران خود در جایگاه مدعی و مدافع حقوق بشر هست و حامیان داعش در جایگاه متهم قرار دارند.

بخش دوم از سخنان رئیس دولت ایران به چرخش و تغییر جهان از «جهان کهنه یک‌جانبه‌گرایی به سمت جهان نو و چندجانبه‌گرایی» است. او بیان می‌کند «گزینه‌ای جز همبستگی و همکاری در چارچوب چندجانبه‌گرایی مبتنی بر عدالت و براساس اصول و ارزش‌های متعالی انسانی منبعث از آموزه‌های انبیای

1- Islamic State of Iraq and the Levant (ISIL); برگردان سرنام آن به داعش نامیده می‌شود

الهی، وجود ندارد» (Raisi, 2022). بنابراین او عدالت را مبتنی بر «نفی ظلم» و در چارچوب هنجارهای اسلامی، بر اساس نقل‌قول از قرآن کریم در اولین کلام خود مبتنی می‌داند. او با خواندن آیه ۲۵ سوره حدید که می‌گوید: «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آن‌ها کتاب کریم (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا قیام به عدالت کنند»؛ عدالت را بر پایه‌ی آموزه‌های انبیای الهی و به‌عنوان معیار اساسی برای ساخت جهانی بهتر می‌داند. او علت دشمنی جهان سلطه‌گر کهنه با جهان نو را در همین سلسله باورها می‌داند. او اضافه می‌کند: «ما رابطهٔ مبتنی بر ظلم را برنمی‌تابیم و پای حقوق ملت خود ایستاده‌ایم» (Raisi, 2022). این گفتار بازتاب این سخن است که دست یافتن به امنیت جهانی از هر طریق و مسیری غیر از عدالت، پایدار نخواهد ماند. این اندیشه برگرفته از فرهنگ قرآنی است که بارها در کلام خدا تکرار شده است که نه ظلم کنید و نه زیر بار ظلم بروید. او این اندیشه منطقی را از سطح کلامی و دینی به سطح جامعه بین‌الملل گسترش می‌دهد؛ چراکه سرنوشت بسیاری از ملت‌ها با این منطق دچار دگرگونی می‌شود. او نتیجه می‌گیرد بازیگران بین‌الملل که از قدرت منطق بی‌بهره‌اند، به منطق «زور» متوسل می‌شوند. بنابراین کشوری که منطق ندارد متوسل به کودتا، اشغالگری، مداخله نظامی، لشگرکشی، برخورد گزینشی با تروریسم و بی‌عدالتی‌های دیگر می‌شود. او همچنین به مسئله سلاح هسته‌ای و امنیت بین‌الملل اشاره می‌کند و می‌گوید: «آیا توسل به سلاح اتمی جهان را به‌سوی عدالت سوق داد؟ یا زمینهٔ سلطه‌گری شد.کشته شدن هزاران نفر از کودکان یمنی، سوری، و افغان در خدمت کدام آرمان بشری بوده است؟» (Raisi, 2022). بدین‌صورت، جلوه‌های ظلم و بی‌عدالتی در جهان را توسط نظام هژمون و قدرت‌های بزرگ توصیف می‌کند.

از این جهت، سیاست خارجی ایران که بر مبنای نفی ظلم و بی‌عدالتی قرار دارد، بر این مسئله تأکید می‌کند که خواستهٔ ایران چیزی جز مطالبهٔ حقوق قانونیِ عادلانه نیست. بنابراین، در برابر سلطه، عزم ملت‌ها برای تحقق عدالت با دکترین«مقاومت»، پدیدار می‌شود.

۳,۵ سخنرانی سوم ۱۴۰۲

هفتاد و هشتمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد به ریاست «دنیس فرانسیس»، از کشور ترینیدادوتوباگو به

تاریخ Sep 5, 2023 تشکیل شد. رئیس‌جمهور در همان ابتدا جامعهٔ بشری را بین دو مسئله «است» و «باید»[1] و به‌بیان‌دیگر بین آنچه باید «هنجارمند و اخلاقی» باشد و آنچه به «امر واقع» نزدیک است، تقسیم می‌کند. او می‌گوید: «آنچه جامعهٔ بشری را در آینده تضمین می‌کند، توجه به ارزش‌های والایی است که انسان را به سمت کمال و کرامت سوق می‌دهد» (Raisi, 2023). بنابراین، ازنظر جامعهٔ بشری و نیز سیاست خارجی ایران، آنچه «خوب» و «تحسین‌برانگیز» به نظر می‌رسد از جایگاه والایی برخوردار است. او مفهوم «والا» و «خوب» را در چارچوب کلام پروردگار در نظر می‌گیرد؛ چراکه می‌تواند «انسانیت» و ارزش‌های «تعالی‌بخش انسانی» را تعریف کند. عناصر انسانیت شامل معنویت، عدالت، اخلاق و حق‌باوری است که سه رکن اساسی توحید، عدالت و کرامت انسانی را در بر دارد. او با اشاره به این راهبرد قرآنی، این عناصر را تأمین‌کننده سعادت بشر و جامعهٔ بشری می‌داند. رئیسی با چشم‌انداز نگرش «جهانی» و «جهان‌وطنی»، همهٔ ساکنان زمین را همچون خواهر و برادر و از یک پدر و مادر می‌داند که یادآوری جامعهٔ جهانی «ملت»ها در برابر نظام بین‌الملل «دولت»هاست.

رویارویی ملت‌ها در برابر دولت‌ها در کلام قرآن و نگرش ایدئولوژیک سیاست خارجی جمهوری اسلامی قرار دارد که خطاب آن به بشر و انسانیت این است که ستم و تفرقه را نپذیرد؛ چراکه با عمل به این رهنمود می‌توان جهانی از کرامت، عظمت و بهتر ساخت. تمام جهان کهنه و نظام سلطه‌گر سرمایه‌داری سیری‌ناپذیر غرب، مانع تحقق این راهبرد انسانی است. ابراهیم رئیسی با اشاره به اینکه جهان در حال تغییر و «گذار» به نظم بین‌الملل نوظهور است، و این مسیر غیرقابل‌برگشت به نظر می‌رسد تأکید می‌کند که پروژه آمریکایی کردن جهان شکست خورده است؛ مقاومت و بیداری ملت‌ها بیشتر شده و این بیداری برخاسته از انقلاب شکوهمند اسلامی و برانداختن نقاب از چهره سلطه‌گران شرق و غرب است که منطقه خاورمیانه از دو دهه تنش و بحران تحمیلی «عبور» کرده و مقاومت به ثمر نشسته است. او این بیداری را با «همراهی» دیگر ملت‌های غرب آسیا، که نقش تعیین‌کننده‌ای در ناکامی نظام سلطه داشته است، در «مسیر» همکاری و همگرایی اقتصادی و سیاسی منطقه‌ای می‌داند.

او معتقد است معادله‌ی سلطهٔ غربی برای جهان، دیگر جواب نمی‌دهد. نظم کهنهٔ لیبرال که در خدمت منافع سلطه‌گران و سرمایه‌داران آمریکایی و اروپایی است، کنار زده شده یا به «پایان راه» خود نزدیک شده است. آنچه در نظم جدید کلیدی است، کنار گذاشتن سلطهٔ جهانی و جایگزینی آن با نظم همکاری‌های

1- The Problem of "Is" and "Ought"

منطقه‌ای است. او این نظم را با سیاست «همسایگی» و «همگرایی» چارچوب‌بندی می‌کند. او سیاست همسایگی را، سیاست «خیرخواهانه» برای منطقه می‌داند که با همکاری‌های گسترده اقتصادی و تقویت پیوندهای زیرساختی، تقویت می‌شود. او عضویت در سازوکارهای منطقه‌ای و اشتراک تجارب خود به همسایگان را به‌عنوان نمونه‌ای از ظرفیت‌های ایران برای نظمی عادلانه در نظر می‌گیرد و با اولویت دادن راه‌گذرهای تجاری، ازجمله راه‌گذر شمال – جنوب، که پیونددهندهٔ جهان شمال با جهان جنوب است منافع پایدار اقتصادی را برای همهٔ ملت‌های منطقه تضمین می‌کند. بنابراین، تضمین امنیت پایدار از طریق همکاری‌های درون‌منطقه‌ای و «ممانعت» از مداخله خارجی، امکان‌پذیر است.

منطقه غرب آسیا به خاطر تجربهٔ طولانیِ استعمار و تجاوزات نظامی مکرر، فرصت زیادی را برای توسعه و پیشرفت از دست داده است. اما با «هدایت» رهبری انقلاب اسلامی، دکترین مقاومت، امواج اشغالگری و تروریسم، با موفقیت «به عقب رانده» شده و افق‌های جدیدی را برای منطقه «گشوده» است. پایداری امنیت غرب آسیا، منوط به توسعه جمعی است و مبارزه با تهدیدهای جدی مانند اشغالگری، تروریسم و افراط‌گرایی؛ که برهم زننده هر نظم پایدار است، از مؤلفه‌های دستیابی به ثبات و امنیت منطقه‌ای است. رئیسی قدرت‌های بزرگ را که به‌جای همکاری به قانون‌گریزی و زورگویی روی می‌آورند، موردانتقاد قرار می‌دهد. او به‌ویژه در رابطه با «خروج» آمریکا از برجام اشاره کرد که «خروج آمریکا از برجام، نقض اصل مسلم وفای به عهد است» (Raisi, 2023). او به اروپایی‌ها نیز هشدار داد که در «مسیر» پرهزینه تقابل، بازنده خواهند شد. او همچنین تأکید نمود که این تحریم‌ها بر «عزم» قاطع ملت ایران در «مسیر» پیشرفت کشور، بی‌تأثیر بوده است. او ایالات‌متحده آمریکا را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «وقت آن رسیده است که آمریکا به بحران تصمیم‌گیری خود پایان دهد و مسیر صحیح خود را انتخاب نماید» (Raisi, 2023).

ابراهیم رئیسی در انتها با استفاده از الهیات سیاسی به برپایی عدالت جهانی و ظهور منجی اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد که بشر در حال «ورود» به مدار جدیدی است. قدرت‌های کهنه در حال افول‌اند. آن‌ها «گذشته» هستند و ما «آینده»ایم. او همچنین آرزو می‌کند که با توسل به وعده الهی، ناکامی و سرخوردگی سرانجام به «پایان» خواهد رسید.

تحلیل و بحث یافته‌ها

هنگامی که دولت ترامپ در May 8, 2018 به‌طور یک‌جانبه از برجام «خارج» شد؛ رهبر معظم انقلاب،

آیت‌الله خامنه‌ای، در واکنش به این اقدام بیان کرد: «بنده از روز اول بارها گفتم به آمریکا اعتماد نکنید؛ هم در جلسهٔ عمومی گفتم و هم در جلسه‌ی خصوصی. گفتم اگر می‌خواهید قرارداد ببندید، تضمین لازم را بگیرید و بعد ببندید. یکی از شروطی که گفتم این بود که رئیس‌جمهور آمریکا باید امضا کند» (Khamenei, 2018). پس از خروج یک‌جانبه دولت ایالات متحده از این توافقات، مسئلهٔ هسته‌ای به یک مسئله ملی تبدیل شد. اما ابراهیم رئیسی طی نشست خبری در تاریخ June 21, 2021، قبل به دست گرفتن دولت، اظهار داشت: «سیاست خارجی او نه با برجام شروع و نه به آن محدود می‌شود» (Raisi, 2021b). سیاق سخن رئیس‌جمهور نشان‌دهندهٔ این است که وی علاوه بر استعاره «مسیر» که دو حوزه مبدأ[1] (آغاز) و مقصد[2] (پایان) را در سیاست بین‌الملل بیان می‌کند؛ از استعاره مفهومی «علت‌ها، نیروها هستند»، نیز استفاده می‌کند. بدین‌گونه که در مفهومِ علیت، یک عامل انسانی یا بازیگر بین‌الملل آگاه، قرار دارد که با اراده و اختیار خود مستقیماً از نیروی فیزیکی و منابع قدرت جهت تأثیرگذاری بر محیط استفاده می‌کند (Lakoff & Johnson, 2020, 1/p.262). ازاین‌رو، علیّتِ علّی، علیّت زمانی است. ایشان کاربرد موضع تجربی استعاره مسیر علّی بر رویدادها را در آخرین جملات خود در سخنرانی سوم بدین‌گونه مفهوم‌سازی می‌کند که آن‌ها (یعنی نظام کهنه یک‌جانبه‌گرایی)، «گذشته» هستند؛ و ما (یعنی راهبرد چندجانبه گرایی به رهبری الگوی ایران در غرب آسیا)، «آینده»ایم. رویداد علّی، با استعارهٔ زمان متحرک، ترکیب شده است و طرح‌وارهٔ فضایی[3] بر حوزهٔ هدف نگاشته می‌شود. آنچه نگاشت متحرک از طرح‌واره فضایی را در کنار هم قرار می‌دهد بدین‌صورت است: محل ناظر (زمان حال)؛ فضایِ جلو ناظر (آینده)؛ فضایِ پشت سرِ ناظر (گذشته)؛ دولت‌ها (زمان‌ها)؛ عبور دولت‌ها از کنار ناظر (گذرِ زمان). بنابراین، زمینهٔ دولت نسبت به متحرک زمان، سنجیده می‌شود (Lee, 2001, p.3) در این مورد، گویی «زمان» می‌دَود و به سمت آینده حرکت می‌کند. یعنی انگار خود را به جلو می‌راند. بنابراین، دولت‌های منطقه هم خودشان در حال حرکت‌اند و هم عاملی است که عمل حرکت را به عهده دارد (Lakoff & Turner, 1989, p.44). جمهوری اسلامی، عاملِ حرکتی است که این وظیفه را انجام می‌دهد. در مقابل، قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه آمریکا، عاملی است که در جهت عکس دولت‌های منطقه تلاش دارد یا «مسیر» حرکت را تغییر دهد و یا آن را «متوقف» نماید. بعلاوه، سیاست خارجی دولت رئیسی که بر پایه عدالت و اخلاق بناشده

1- Source Domain
2- Target Domain
3- Spatial Schema

است، به اصل وفای به عهد توسل می‌جوید و با نقد رفتار آمریکا مبنی بر نقض یک‌طرفهٔ برجام، آن را به ضرر جامعهٔ جهانی و اصول بین‌الملل می‌داند. در این حوزه، استعاره «عدالت، ترازو است» با استعاره‌های جهتیِ[1] «ارزش، بالا است و رذیلت، پایین است»، مفهوم «بالا» در حوزهٔ «جهت» و برای درک «کمیت»ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. ازاین‌رو، فضای ذهنی[2] برآمده از بافتار کلامی رئیس‌جمهور، طیفی از واقع‌گرایی تا انقلابی‌گرایی مکتب انگلیسی را در برمی‌گیرد که هم روگرفتی از جهانِ «واقعیت»هاست و هم بر جهان‌وطنی کانتی دلالت می‌کند. ازاین‌رو، می‌توان کناکنش سیاست خارجی دولت رئیسی را بر دو وجه گفتمانی الف) موانع سلبی؛ ب) موارد ایجابی، صورت‌بندی کرد. این صورت‌بندی علاوه بر پی‌ریزی ارزش‌های مشترک با همسایگان (بر اساس راهبرد همسایگی)، شامل سازوکارهای نظمِ عدالت‌محورِ مبتنی بر اخلاق پُرمایه (همبستگی)[3] است.

۱,٦ موانع سلبی و عدم وفای به عهد ابرقدرت‌ها

ادعای بنیادینِ «مکتب انگلیسی» این است که دولت‌هایِ برخوردارِ از حاکمیت یک جامعه را تحت فضای آنارشیک شکل می‌دهند که الزاماً تسلیم یک قدرت عالی‌تر نمی‌شوند (Linklater, 2013, p.108). ایران نیز به‌عنوان یک قدرت نوظهور در منطقه، بارها مشروعیت و هژمونی ایالات‌متحده را درزمینهٔ مداخلات امنیتی، تغییر هنجارها و زیر پا گذاشتن حقوق بین‌الملل مورد چالش قرار داده است. بدین صورت که مقامات آمریکایی به‌عنوان کنشگران بین‌المللی به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که گویی جهان تک‌قطبی است و اصول، روش‌ها و آداب آمریکایی خود را برای سایر کشورها، پیاده می‌کنند (Huntington, 2013, p.37). برخلاف نگرش «همبستگی» که بر همکاری جهت تعقیب دستاوردهای مشترک و تحقق ارزش‌های مشترک (مثلاً حقوق بشر) سخن می‌گوید؛ ایالات‌متحده بر ارزش‌های خاص سیاسی و اجتماعی آمریکا تأکید می‌کند. بُعد یک‌جانبه‌گرایی، تک‌روی را بر همکاری با دیگر کشورها و یا محدود شدن به توافقات یک‌جانبه به‌عنوان یک هنجار ترجیح می‌دهد (Buzan, 2011, p.200). از طرف دیگر، ایالات‌متحده هیچ قدرت قانونیِ برتری را فراتر از قدرت ملت آمریکا به رسمیت نمی‌شناسد و هر گرایش خارجی را که مقاصد آن‌ها را موردتردید قرار دهد به چالش می‌کشد (Buzan, 2011, p.195). ازاین‌رو، جامعه بین‌الملل

1- Orientational Metaphors
2- Mental Space
3- Solidarism

را بر اساس آنچه در ذهن دارند بازسازی می‌کنند. سنت قوی اقتدارگرایی آمریکا با این مفهوم که قانون و سیاست آن تمایلی به تمکین از نهادهای بین‌المللی ندارد، پیوند خورده است.

اقتدارگرایان جدید (Spiro 2000; Krauthammer 2001)، معتقدند آمریکا نباید از سوی جامعه بین‌الملل محدود شود؛ زیرا این کشور ازیک‌طرف آن‌قدر قدرتمند است که هم می‌تواند به‌تنهایی وارد عمل شود و شاید هم پس‌ازآنکه وارد عمل شد دیگران را به پیروی از خود وادار کند (Buzan, 2011, p.201). نمونه‌های آن در دولت بوش (2001) در مواردی مانند عدم تصویب پروتکل مربوط به کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی و سمّی؛ تجاوز یک‌جانبه نظامی به عراق بدون صدور قطعنامه از شورای امنیت سازمان بین‌الملل و عدم پذیرش مفاد کنوانسیون‌های ژنو در مورد رفتار با اسیران جنگی مصوب 1949 در مورد زندانش در خلیج گوانتانامو و مهم‌ترین آن خروج یک‌جانبه از «برجام»، مشاهده کرد. بنابراین، بنا بر گفته هدلی بول، ایالات‌متحده جامعه بین‌الملل را که مبتنی بر حقوق موضوعه مبتنی است (Buzan, 2009, p.70)، نادیده می‌گیرد و یا به آن پایبند نیست. الگوی یک‌جانبه‌گرایی آمریکا تداعی استعاره مفهومی «دولت، پدر است»، و «آمریکا، میزان است»، معیار و سنجش ارزش‌ها و هنجارهای ایالات‌متحده را در نظام بین‌الملل نشان می‌دهد. این زمینه‌مندی دقیقاً همان‌جایی است که رئیسی با آن مقابله می‌کند و تلاش دارد با سیاست راهبردی «همگرایی منطقه‌ای و سیاست همسایگی»، علاوه بر امکان تحقق هنجارهای اخلاقی مشترک در نگرش «همبستگی»، بازیگران دولتی و غیردولتی را به یکدیگر پیوند بزند و به اجتماع نوع بشر و حقوق فردی توجه نماید (Buzan, 2009, p.64).

۲,٦ موارد ایجابی؛ منافع مشترک و ارزش‌های جهان‌وطنی

سیاست خارجی دولت رئیسی علاوه بر زمینه‌های جهان‌وطن‌گرایانه، رویکردی اخلاقی به مفهوم «انسان» و «زندگی» دارد. ازاین‌جهت، دغدغهٔ زیست نیک انسانی ریشه در تأمل اخلاقی دولتمردان در جامعه بین‌الملل دارد و جامعهٔ بشر[1] حقیقت مرکزی سیاست بین‌الملل را در برمی‌گیرد (Bull, 2012, p.25)؛ زیرا که اخلاق[2] جزء مقوم زندگی است و مقولاتی مانند ارزش، تکالیف فردی و اجتماعی، صداقت و دروغ، وفای به عهد، رخدادها و موقعیت‌های بافتاری و کلامی را مورد داوری قرار می‌دهد. ازاین‌جهت، جهان‌شمولی ارزش‌های انسانی و همچنین نسبت هنجارها با مقولهٔ «فرهنگ» یکی از مباحث «همبستگی» و

1- The Community of Mankind
2- Ethic

«جهان‌وطنی» است. ازاین‌رو، پیش‌فرض سیاست خارجی دولت رئیسی بر این بنیان قرار دارد که لیبرالیسم به‌عنوان اخلاق غربی (Fukuyama, 2022, p.21)، لزوماً اخلاق جهان‌شمول نیست و رقبای دیگری نظیر «اسلام» در برابر آن وجود دارد. اگر در گرایش پلورالیسم مکتب انگلیسی، ارزش‌های مشترک محدود است و تمرکز اصلی آن روی طراحی قواعدی برای «همزیستی» در چارچوب حاکمیت و عدم‌مداخله بناشده است؛ در رویکرد «همبستگی»، طیف گسترده‌ای از ارزش‌های مشترک و قواعد وجود دارد که نه‌فقط همزیستی، بلکه به تعقیب دستاوردهای مشترک مانند اخلاق جهان‌وطنی و مدیریت معضلات جمعی می‌پردازد (Bain, 2021, p.102).

تعقیب دستاوردهای مشترک در سیاست همسایگی دولت رئیسی با دو راهکار «اقتصاد و تجارت بین‌المللی» و «امنیت درون‌زا» مبتنی است تا هم بر تحریم‌های ابرقدرت‌ها فائق آید و هم از ورود آن‌ها به منطقه جلوگیری نماید. پایه‌های دستیابی به این راهبرد بر اساس یک «تحول جهادی» و «نظمِ ایجابی مبتنی بر عدالت پُرمایه»، که نوعی راهبرد دائمی در برابر ابرقدرت‌ها، به‌ویژه ایالات‌متحده است، صورت می‌گیرد. تحول یادشده، بر دو ستون هویت‌های ملی و جغرافیایی و هویت‌های مذهبی و تمدنی اسلام که هم حوزه‌های جنوبی خلیج‌فارس را در برمی‌گیرد و هم حوزه‌های شمالی آسیای میانه و افغانستان و عراق را پوشش می‌دهد، استوار شده است. منافع مشترک با کشورهای همسایه در کلان پروژه «ایران راه» و «کریدور ارس»، نمونه‌هایی است که کشورهای آسیای مرکزی و جمهوری آذربایجان می‌توانند ایران را به‌عنوان «مسیر» خود در نظر بگیرند. ازاین‌رو، سیاست خارجی ایران که بر «منطقه‌گرایی» در قالب «سیاست همسایگی» بناشده است تلاش دارد نخست روابط خود را با بازیگرانی گسترش دهد که دارای قالب‌های ادراکی، فرهنگی و ساختاری نسبتاً مشترکی با جمهوری اسلامی دارند و یا شکل‌بندی اقتصادی و سیاسی آن‌ها می‌تواند با ما در وضعیت مکمل قرار گیرد. ازاین‌جهت، سخنان رئیسی برپایه‌ی استعارهٔ مفهومی «دوستی، نزدیکی است» فهمیده می‌شود.

تضمنات عینی و دغدغه‌های ذهنی سیاست خارجی ایران علاوه بر مسائل اقتصادی و فائق آمدن بر تحریم‌های اقتصادی، به‌عنوان یکی از موانع مهم در رشد اقتصادی و تولید صنایع دانش‌بنیان، به «امنیت» نیز اشاره می‌کند. ازاین‌رو، امنیتی‌سازی در کنش‌گفتارها[1] علیه جمهوری اسلامی از دولت کارتر تا دولت بایدن (Rezaee & Shariati, 2023, p.254)، و تهاجمات ایالات‌متحده به سه کشور عراق (,Mar 20

1- Speech Act

2003)، افغانستان (Oct 7, 2001) و یمن (Jan 12, 2024)، بدیل مناسبی برای مطرح کردن «امنیت درون‌زا» و به حداقل رساندن امکان سوءاستفاده دیگر کشورها از شکاف‌های احتمالی با همسایگان فراهم می‌کند. در یک نگاه کلی ایجاد امنیت منطقه‌ای، مستلزم ساختاری مشارکت‌جویانه برپایهٔ اعتمادسازی است. بر همین مبنا، رئیسی در دیدار با نمایندگان سفرا و روسای نمایندگی کشورهای اسلامی و طی دوازده سفر وی در دو سال نخست ریاست‌جمهوری‌اش، دست دوستی به‌سوی کشورهای آسیایی دراز می‌کند تا امنیت را در خدمت «دیپلماسی» فراهم نماید.

نتیجه

سیاق سخن سخنرانی‌های ریاست جمهوری در اجلاسیه‌های مجمع سازمان ملل متحد، مجموعه‌ای از استعاره‌هایی است که ساختار گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی را در یک موقعیت «رسمی» به‌وسیله مفاهیم، واژگان و عبارات استعاری بازتاب می‌دهد. مطالعه دقیق متنِ سخنرانی جناب آقای سیدابراهیم رئیسی در مجمع عمومی سازمان ملل نشان می‌دهد از مجموع 7894 کلمه، شامل: سخنرانی اول (1571)، سخنرانی دوم (3402) و سخنرانی سوم (2921) کلمه؛ عبارت‌های استعاری «مسیر»، «عدالت»، «ظلم»، «تغییر»، «همراهی»، «همسایگی»، «رسیدن»، «رشد»، «سرنوشت»، «ایستادگی»، «عقب‌راندن»، «توقف»، «بازگشت» و «گام»، «عزم» و «پایان»، بیشترین بسامد واژگان به‌کار گرفته شده است. در سخنرانی ایشان استعاره مفهومی «جهان، یک مسیر است»، برای درک حوزهٔ مفهومی راه چندجانبه گرایی «حوزه مبدأ» برحسب حوزه مفهومی نظام بین‌المللِ «مقصد»، نگاشت تطبیقی صورت پذیرفته است. در این مسیر، که «مقصد نهایی» آن ساخت یک جهان نو بر پایهٔ عدالت، نظام چندجانبه گرایی، و تقویت سیاست همسایگی در غرب آسیا است، «موانعی» چون نظم کهنه بر پایهٔ نظام سلطه‌گر یک‌جانبه، غارتگر و زورگو حضور دارد که به دنبال «بلوک‌بندی» و «حرکت ارتجاعی» است؛ وضعیتی که امنیت منطقه‌ای و جهانی را به خطر می‌اندازد. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران معتقد است مکتب لیبرال دموکراسی به پایان «راه» خود رسیده است. این زنجیرهٔ شوم، یعنی اجازه دادن به شکل‌گیری شرق و غرب جدید به ناامن کردن کریدورهای تجاری؛ کنترل درجهٔ کشورها از متحد به وابسته؛ ممانعت از رشد اقتصادی کشورهای مستقل و به ایجاد جنگ‌های نیابتی در آسیا و اروپا منجر خواهد شد.

اما با سیاست قدرت‌ساز «همسایگی»، «همکاری» و «همبستگی» ایران در منطقه، کشورهای مستقل جهان در «مسیر» همکاری و همگرایی بیشتر «قدم» برمی‌دارند. بعلاوه، این نظمِ نوظهور، «مسیری» «غیرقابل‌برگشت»

است. بنابراین، با استعاره مفهومی «دوستی، نزدیکی است»، حوزه مبدأ «نزدیکی»، که عینی، ملموس و تجربی است جهت درک حوزه هدف، که ذهنی و انتزاعی است، مفهوم‌سازی می‌شود. در فضای ذهنی گفتمان سیاست خارجی ایران، که روگرفتی از چارچوب نظری مکتب انگلیسی و اجتماع جهانی ملت‌هاست؛ قصد و نیت مؤلفه‌های اخلاق، وفای به عهد، عقلانیت و عدالت در سیاست خارجی ایران قابل‌درک است. درنتیجه، برپایهٔ آنچه گفته شد قواعدِ برآمده از هنجار و ارزش‌های مشترک منطقه‌گرایی جمهوری اسلامی ایران در قالب «سیاست همسایگی» بر دو ستون اقتصادی و سیاسی قرار دارد: الف) ژئواکونومیک، که اغلب با کشورهای سکولار یا مسیحیِ کشورهای آسیای مرکزی و روسیه در مسیر کریدورهای اقتصادی و روابط تجاری جهت خنثی نمودن تحریم‌ها انجام می‌گیرد. ب) اسلام با محوریت مفهوم «مسلمان» و تأکید بر صلح که هم حمایت از افراد و مستضعفین را در بردارد و هم بر عدالت جهانی، نفی ظلم، اخلاق و آموزه‌های انبیاء الهی تأکید می‌کند. این محور، با کشورهای حوزه خلیج‌فارس، عرب‌زبانان، و حکمرانان اسلامی، ارزش‌ها و هنجارهای مشترک را به یکدیگر پیوند می‌دهد. به همین خاطر، نظم مطلوب آقای رئیسی برگرفته از الهیات سیاسی، یگانگی افراد بشر، اخلاق پُرمایه حقوق بشر، دفاع از انسانیت، صلح‌طلبی، و حُسن هم‌جواری است تا علاوه بر همبستگی جغرافیایی – فرهنگی، ظرفیت همکاری را در ظرف بازار تجاری و ترانزیت کالا جهت کاهش ضریب تحریم‌پذیری و افزایش اقتصاد مقاومتی فراهم نماید. ازاین‌رو، اندیشه‌ی عدالت رئیسی برگرفته از فرهنگ قرآنی و گسترهٔ اندیشه‌ی منطقی آن از سطح کلامی و دینی به سطح جامعه بین‌الملل است.

Reference

Bain, W. (2021). Pluralism and solidarism, in: *International society: the english school*. edited by cornelia navari. Buckingham: Palgrave Mcmillan. 94-107

Bull, H. (2012). *The anarchical society: a study of order in world politics*. (4nd Ed,).NY: Palgrave.

Buzan, B. (2009). *From international to world society*. trans. mohammad ali ghāsemi. Tehrān: Research institute of strategic studies. (in Persian)

Buzan, B. (2011). *The united states and the great powers: world politics in the twenty – first century*. trans. abdolmajid heidari. Tehrān: Research institute of strategic studies. (in Persian)

Buzan, B.; Wæver, O., & Wilde, J. d. (1998). *Security: a New framework for analysis*. Co: Lynne Rienner Publishers, Ins.

Fukuyama, F. (2022). *Liberalism and its discontents*. trans. rahmān ghahramān-poor. Tehrān: Rowzane. (in Persian)

Gohari Moghadam, A.; Bashiri Lahaqi, M., & Kolivand, Y. (2023). Neighborhood policy in iran's foreign affairs: a proposed model and policy recommendations, *Strategic Studies*

Quarterly, *26*(2), 57-81. Doi: 10.22034/srq.2023.177552 (in Persian)
Griffiths, M.; Roach, S. C., & Solomon, M. Scott. (2009). *Fifty key thinkers in international relations*, (2nd Ed,). NY: Routledge.
Hosseini, S. M. (2022). Obstacles to the realization of the neighborhood policy and the asian perspective in the 13th government, *Foreign Policy*, *36*(2), 5-26. http://fp.ipisjournals.ir/article_696942.html (in Persian)
Huntington, S. P. (2013). The lonely superpower: the new dimension of power, in: *regional powers: iran is an emerging power*. compilation and editing by mohammad bāgher khorramshād. 35-47. Tehrān: Elmi- Farhangi. (in Persian)
Khalili, M. (2021). *Labyrinth of constitution*. Tehrān: Mizān. (in Persian)
Khāmenei, A. (2018). Ayatollah khamenei met with teachers and university staffs on teachers week, *The official website of the office for the preservation and publication of the works of the grand ayatollah sayyid ali khamenei*. retrieved in: https://khl.ink/f/39523 (in Persian)
Kövecses, Z. (2019). *Metaphor: a practical introduction*. trans. jahānshāh mirzābeigi. Tehrān: Āgāh. (in Persian)
Krauthammer, C. (2001). Unilateralism is the key to our success, in: *Guardian Weekly*, 22 december.
Lakoff, G., & Johnson, M. (2020). *Philosophy in the flesh: the embodied mind and its challenge to western thought*. Vol 1. trans. jahānshāh mirzābeigi. Tehrān: Āgāh. (in Persian)
Lakoff, G., & Turner, M. (1989). *More than cool reason: a field guide to poetic metaphor*. The Chicago University Press.
Lee, D. (2001). *Cognitive linguistics: an introduction*. Oxford University Press.
Linklater, A. (2013). English school, in: *theories of international relation*. trans. sajjād heidari-fard. Tehrān: Jahād Dāneshgāhi. 109-136 (in Persian)
Linklater, A., & Suganami, H. (2006). *The english school of internationlal relations: a contemporary reassessment*. Cambridge University Press.
Little, R. (2011). The english school's contribution to the study of international relation, in: *International relations theory: precedent and prospect*. trans. abdolali ghavām.; seyyed ahmad fātemi-nejād., & saeed shokoohi. Tehrān: Ghoomes. 151-169 (in Persian)
Moshirzādeh, H. (2009). *Development in international relations theories*. Tehrān: Samt. (in Persian)
Navari, C. (2021). *The international society tradition: from hugo Grotius to hedley bull*. NY: Palgrave, Mcmillan.
Raisi, E. (2021a). The full text of ayatollah raisi's Sspeech at the united nations general assembly. *Official website of the president of the islamic republic of iran*. retrieved in: https://www.president.ir/fa/131480 (in Persian)
Raisi, E. (2021b). Raisi's first press conference as president-elect. *Iranian students' news agency*. retrieved in: isna.ir/xdJv3h (in Persian)
Raisi, E. (2022). President's speech at the 77th session of the united nations general assembly. *Official website of the president of the islamic republic of iran*. retrieved in: https://www.president.ir/fa/139713 (in Persian)
Raisi, E. (2023). President's speech at the 78th session of the united nations general assembly. *Official website of the president of the islamic republic of iran*. retrieved in: https://www.president.ir/fa/146720 (in Persian)

Rezaee, N., & Shariati, M. (2023). Reason for trump's failure to identify iran as a threat to international security, *Iranian Research letter of International Politics*, *12*(1), Doi: 10.22067/irlip.2023.76217.1269 (in Persian)
Rezaei, A. (2021). Ibrahim reisi florigen policy. *Journal of Political Strategy*, *5*(17), 23-45. https://www.rahbordsyasi.ir/article_139124.html?lang=fa (in Persian)
Roomi, F. (2023). Transition in strategic priorities of the islamic republic foreign policy: from neither east, nor west to look to the east, *Political Quarterly*, *53*(1), 161-135. Doi: 10.22059/jpq.2023.93704 (in Persian)
Ruggie, J. G. (1998). *Constructing the world polity: essays on international institutionalisation*. NY: Routledge.
Soleimāni, R. (2022). Discourse analysis of the foreign policy of ebrahim raisi government, *Strategic Studies of Public Policy*, *12*(44), 10-38. Doi: 10.22034/sspp.2022.699876 (in Persian)
Spiro, P. J. (2000). The new sovereigntists: american exceptionalism and its false prophets, *Foreign Affairs*, *79*(6), 9-15.
Van Dijk, T. A. (2021). *Discourse and context: a sociocognitive approach*. trans. tāher asgharpoor and ādel noorzādeh. Tehrān: Negāh- e Mo'āser. (in Persian)
Wight, M. (2022). Why is there no international theory?, in: *International relations and political philosophy*. edited by David S. Yost. Oxford University Press. 22-38

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.82538.1392
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۲/۰۳/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۱

مسئولیت دولت‌ها در نقض حق حیات ارزیابی رویه دیوان اروپایی حقوق بشر

محمد آشوری[۱]، محمدصادق چاووشی[۲]، جعفر کوشا[۳]

چکیده

حق حیات واندیشهٔ کرامت انسانی در پیدایش قواعد و نظام‌های جدید حقوقی نقش بسیار مهمی دارد. دیوان اروپایی حقوق بشر با تکیه بر مفاد کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و آرای قضایی خود، نقش کلیدی در تبیین و حفاظت از این حقدارد . پژوهش حاضر به روش توصیفی و تحلیلی انجام شده است. بر مبنای یافته‌های پژوهش تعهد به تضمین حق حیات، اقتضائاتی چون مسئولیت دولت‌ها را درپی خواهد داشت. رویه قضایی دیوان اروپایی حقوق بشر در چارچوب ماده ۲ و بر مبنای پروتکل‌های ۶ و ۱۳ الحاقی به کنوانسیون اروپایی حقوق بشر حاوی این مطلب مهم است که حق حیات همه افراد می‌بایست به وسیله قانون مورد حمایت قرار گیرد و هیچ کسی نباید عمداً از حق حیات خود محروم شود و لغو مجازات اعدام را حتی در زمان صلح نیز پیش‌بینی کرد. این موضوع نه تنها قتل عمدی را دربرمی‌گیرد بلکه شرایطی را نیز شامل می‌شود که در آن اعمال زور موجب سلب حیات شود. در این شرایط، اعمال زور کشنده در واقع مصداقی از قتل عمد محسوب می‌شود تا آنجایی که، به مرور زمان رویه قضایی دیوان اروپایی حقوق بشر متحول شد و بدین ترتیب، در راستای موارد نقض مصوبات پروتکل‌های ۶ و ۱۳ در عمل توسط دولت

۱- استاد گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
۲- دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه عدالت، تهران، ایران، نویسنده مسئول (mohammadsadeghchavooshi97@gmail.com)
۳- دانشیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

های عضو شورای اروپا، نه تنها کشته شدن فرد را دربرمی گیرد، بلکه هرگونه ایجاد خطر برای زندگی فرد را نیز شامل می‌شود. به همین دلیل، مواردی همچون مرگ در زندان، مرگ در بازداشتگاه‌ها، مرگ در دورهٔ سربازی، مرگ در اثر قصور شهرداری‌ها و مسائل پزشکی، اقدامات پیش دستانه جهت مقابله با بزهکاران سیاسی، عدم صحیح به‌کارگیری سلاح، نبود استقلال قضایی، کثرت‌گرایی فرهنگی و جرایم دولتی نیز در زمره مواردی محسوب می‌شود که به موجب آن دیوان دولت‌ها را واجد مسئولیت می‌داند.

واژگان کلیدی: حق حیات، دیوان اروپایی حقوق بشر، مسئولیت دولت ها، کرامت انسانی

The Responsibility of Governments in Violating the Right to Life
Evaluation of the Procedure of the European Court of Human Rights

Mohammad Ashouri[1], **Mohammad Sadegh Chavoushi**[2], **Jafar Kousha**[3]

Abstract

The right to life and the idea of human dignity play a very important role in the emergence of new legal rules and systems. It is in the light of this idea that today we are witnessing the development and establishment of new legal rules and systems such as "International Human Rights System" and "International Criminal Law". This article examines the responsibility of governments in violating the right to life, emphasizing the practice of the European Court of Human Rights. The European Court of Human Rights, relying on the provisions of the European Convention on Human Rights and its judicial decisions, has played a key role in explaining and protecting this right. The present research is done in a descriptive and analytical way. Based on the findings of the research, the obligation to guarantee the right to life will entail conditions such as the responsibility of governments. The jurisprudence of the European Court of Human Rights within the framework

1- Professor of Criminal Law and Criminology, Tehran University, Tehran, Iran
2- PhD Candidate in Criminal Law and Criminology, Edalat University, Tehran, Iran (Corresponding Author)
3- Associate Professor of Criminal Law and Criminology, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

of Article 2 and based on Protocols 6 and 13 of the European Convention on Human Rights contains the important content that the right to life of all people must be protected by law and no one should be deprived of the right to life intentionally. to deprive himself and predicted the abolition of the death penalty even in peacetime. This issue does not only include intentional murder, but also includes situations in which the use of force causes the loss of life. In this situation, the use of lethal force is actually considered an example of intentional murder, as long as the judicial procedure of the European Court of Human Rights changed over time, and thus, in line with the cases of violation of Protocols 6 and 13 in practice by the governments. Member of the Council of Europe, it includes not only the killing of the person, but also any danger to the life of the person. For this reason, cases such as death in prison, death in detention centers, death in military service, death due to negligence of municipalities and medical issues, pre-emptive measures to deal with political criminals, improper use of weapons, lack of judicial independence, pluralism. Cultural and state crimes are also among the cases for which the court considers governments liable.

Key Words: The right to life, the European Court of Human Rights, the responsibility of governments, human dignity

مقدمه

حق بر حیات به‌عنوان سرآغاز و بسترگاه نیل به دیگر حق‌های بشری است. از این رو حق حیات بنیادی‌ترین حق انسانی است و دیگر حق‌های پیش‌بینی شده در اسناد بین‌المللی و حقوق بشری متوقف بـر حـق حیـات است. حق حیات، یکی از حقوق بنیادین و اساسی بشر است و به جرئت می‌توان گفت هیچ یک از حقـوق و آزادی‌های بشر به اندازه این حق در اسناد بین المللی حقوق بشری مورد حمایت قرار نگرفته است؛ زیـرا تمامی حقوق و آزادی‌های بشر، برای انسانی که حیات دارد، وضع شده‌اند و در صورتی که این موهبت از انسان سلب شود، سایر حقوق بشر مفهوم و معنایی نخواهنـد داشـت (Ghari Seyed Fatemi & ghobadi, 2017, 56). بنابراین باید ماهیت حق حیات را در قالب ارزش بنیادین که اعمال و یا اسـقاط آن ورای اراده و یا نفع فردی است، تحلیل کرد. از نظر کمیته حقوق بشر، حق حیات، حق اساسی و بالایی است که حتـی در شرایط اضطرار غیر قابل تعلیق است. کمیته همچنین مقرر می‌دارد که حق حیات، اساس تمام حقوق بشر است. حق حیات به منزله بالاترین حق، خاستگاه حقوق و حق غیرقابل تجـویز، از بـالاترین درجـه اهمیـت

برخوردار است و به‌عنوان هسته مرکزی حقوق بشر و هنجار ضروری حقوق بین‌الملل تلقی شده است.
حق حیات به عنوان حقی مطلق و بنیادی و پایه سایر حقوق مورد حمایت در اسناد بین‌المللی حقوق بشر واقع و به عنوان حق ذاتی انسان تلقّی گردیده است، از آن‌رو که اسناد بین‌المللی حقوق بشر، حیات را اصلی مسلم در نظر گرفته‌اند، حق حیات را بیشتر در ارتباط با مصادیق آن، همچون اعدام، شکنجه، کشتار جمعی و...، بررسی کرده‌اند . با این حال، بدون در نظر گرفتن چیستی و معنای حیات و یا حکم به نقض حق حیات، نمی‌توان به درک درستی از موارد نقض حق حیات رسید. از این‌رو، بسیاری از اعمال خلاف حق حیات (اعمالی همچون خودکشی، سقط جنین، مرگ آسان و...) مطابق با آن چه اسناد بین‌المللی حقوق بشر نقض حق حیات شناخته‌اند، نه با ارجاع به حق، بلکه با ارجاع به معنای حیات قابل درک و فهم است.

در نظام‌های مبتنی بر فلسفه سیاسی لیبرال، حمایت از حق حیات آن‌چنان اهمیت دارد که حتی به صورت مشروع و در قالب مجازات اعدام پذیرفتنی نیست. به همین دلیل، نخست،کیفر مرگ در پرتو نظریه قرارداد اجتماعی با یک چالش بنیادین مواجه می‌شود و توجیه‌پذیری خود را از اساس از دست می‌دهد. افراد می‌توانند در پرتو نظریه قرارداد اجتماعی از بخشی از حقوق خود برای مصلحتی عام صرف نظر کنند اما حق حیات خط قرمز است و با هیچ توجیهی نمی‌توان از آن گذر کردوم: ، با مداقه در استدلال‌های موافقان و مخالفان کیفر مرگ به نظر می‌رسد استدلال‌های مخالفان اعدام در برابر موافقان آن از قوت بیشتری برخوردار باشد (Taghrangar, 2018, 879). سوم: ، ارزش ذاتی حیات، خواه در نظام های سکولار و خواه در نظام های دینی، لزوم احتیاط در برابر کیفر مرگ را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. برخی معتقدند که از مداقه در باب حق حیات در ادیان توحیدی، می‌توان یک قاعده کلی انتزاع کرد و آن این است که از دیدگاه تمام ادیان توحیدی، هر آنچه که حیات افراد جامعه را سلب کرده و یا در معرض خطر قرار دهد، نکوهش شده و ممنوع است(Ehsani Motlaq, 2014: 34) . در کنار این‌ها باید به این نکته مهم نیز توجه داشت که، اگرچه اغلب مردم مجازات را صرف نظر از برخی سوء استفاده‌های احتمالی نهادی پذیرفتنی می‌دانند ولی، کثرت کشورهایی که مجازات اعدام را لغو کرده‌اند، نشان می‌دهد که عموم مردم جهان حداقل این مجازات خاص را پذیرفتنی نمی‌دانند. اما در هر صورت هنوز ۵۷ کشور دنیا یعنی حدود ۳۰ درصد کل

کشورها همچنان مجازات اعدام را در زرادخانه کیفری خود حفظ کرده‌اند.[1]

با وجود تأکید اسناد بین‌المللی مبنی بر ضرورت تضمین حق حیات توسط دولت‌ها، یکی از مهم‌ترین اسناد بین المللی که به مسئله حق حیات تمرکز داشته، کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی معروف به کنوانسیون اروپایی حقوق بشر است. ماده ۲ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر با اشاره به حق حیات و لزوم احترام به آن اشعار می دارد: سلب حق حیات فقط باید به موجب قانون و در پی ارتکاب جرم به حکم دادگاه صالح و پس از محاکمه عادلانه باشد. البته بر اساس پروتکل شماره ۶ این کنوانسیون مجازات اعدام لغو و دولت‌هایی که به آن پیوسته اند متعهدند هیچ جرمی را به استثنای برخی اعمال در زمان جنگ با تهدید جنگ از سوی دشمن به مجازات اعدام محکوم نکنند. در ماده ۱۵ این کنوانسیون نیز تأکید شده است که حتی در زمان جنگ و وضعیت اضطراری هم دولت‌های عضو نمی‌توانند از اجرای مقررات ماده ۲ راجع به حفظ حق حیات شانه خالی کنند. بر اساس ماده ۲ کنوانسیون، ۱- حق حیات کلیه‌ی افراد باید توسط قانون مورد حمایت قرار گیرد؛ هیچکس نباید به‌طور عمد از حق حیات محروم شود به استثنای اجرای حکم دادگاهی که به دنبال ارتکاب جنایت افراد این مجازات را طبق قانون تجویز میکند. ۲- در موارد زیر که استفاده از قوه‌ی قهریه کاملا ضروری و اجتناب‌ناپذیر به‌نظر می‌رسند، محرومیت حیات افراد ناقض مفاد این ماده محسوب نمی‌شود: ۱- در هنگام دفاع اشخاص در مقابل خشونت غیرقانونی؛ ۲- در موارد اقدام به بازداشت قانونی افراد یا جلوگیری از فرار شخصی که با قرار

---

۱ . لازم به ذکر است که بیش از ۶۰ درصد از جمعیت جهان در کشورهای مجری اعدام زندگی می کنند. به گونه ای که چین، هند، آمریکا و اندونزی که چهار کشور پر جمعیت دنیا هستند، اعدام را لغو ننموده اند. نکته قابل تأمل آن است که اکثر مجریان اعدام جزء کشورهای جهان سوم هستند و از کشورهای توسعه یافته تنها آمریکا، ژاپن و سنگاپور اعدام را اجرا می کنند. در خصوص ایالات متحده آمریکا باید متذکر شد چون قوانین ایالت های مختلف آن متفاوت است، وضعیت اعمال اعدام نیز از ایالتی به ایالت دیگر متفاوت است. در این کشور مجازات اعدام از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ به حالت تعلیق در آمد. در حال حاضر ۱۷ ایالت آمریکا رسما مجازات اعدام را لغو کرده اند و ۳۳ ایالت اعدام را اجرا می کنند. .. بررسی آمار اعدام سال‌های اخیر با توجه به جمعیت کشورها نشان می دهد چین رتبه نخست تعداد موارد اعدام و ایران رتبه دوم را داشته است. کشورهای عربستان، کره ی شمالی و آمریکا نیز معمولا حائز رتبه های بعدی اجرای اعدام بوده اند.

مارک آنسل کشورهای الغا کننده مجازات اعدام را به سه دسته تقسیم می‌کند: دسته اول کشورهایی که به موجب قانون اساسی یا عادی اعدام در آن ها لغو شده است. دسته دوم کشورهایی که هرچند در قانون مجازات اعدام را حفظ کرده و حتی محاکم حکم اعدام را هم صادر می کنند، اما بنا به یک رسم مقرر، هیچ گاه حکم اعدام را اجرا نمی‌کنند و دسته سوم کشورهایی که عملاً مجازات اعدام را متروک گذاشته و جز در موارد استثنایی مقرر نداشتند. در برخی کشورها که اعدام لغو شده، ابتدا اجرای اعدام ها متوقف و سپس قوانین اصلاح شده است و همان «عدم اجرا» برای نهادهای بین المللی به عنوان شاخص لغو در نظر گرفته می شود (برای اطلاعات بیش‌تر ر.ک به آنسل، مارک؛ **گزارش سازمان ملل متحد درباره اعدام**، ترجمه لیلا کاظمیان، تهران: انتشارات مهرکلام، چاپ اول، ۱۴۰۰، صص۱۱۸-۱۲۲).

قانونی زندانی شده ا. ۳- در انجام اقدامات قانونی به منظور فرو نشاندن شورش‌ها یا طغیان‌ها.

این ماده از جهات مختلف برای عدالت کیفری واجد اهمیت است؛ زیرا دولت‌ها مکلفند حیات انسانی را مورد حمایت قرار دهند و به منظور تحقق بخشیدن بهاین امر اقدام به جرم انگاری رفتارهایی مانند نسل کشی، قتل و صدمات غیرعمدی کنند. همچنین دولت‌ها موظف‌اند از حیات کسانی که در حبس به سر می‌برند مراقبت به عمل آورند. اشاره به استثنایی بودن مجازات اعدام و پروتکل شماره ۶ نیز واجد اهمیت است. پاراگراف دوم ماده ۲ موارد استثنایی دیگری را بر قاعده مندرج در پاراگراف اول مورد پیش بینی قرار می دهد. بر این اساس، چه در زمان جنگ و چه در صورت بروز سایر خطرات عمومی که حیات ملت را به مخاطره می‌اندازد، تدابیر ناقض ماده ۲ نباید اتخاذ شود مگر، و همان‌گونه که ماده ۱۰ متذکر آن شده است، مرگ‌های ناشی از اقدامات قانونی زمان جنگ. این مورد استثنایی باید با عنایت به کنوانسیون‌های لاهه و ژنو مورد تفسیر واقع شود (Ashouri 2014,418). تا آنجا که با تصویب پروتکل ۱۳ الحاقی به کنوانسیون فوق الاشعار حتی در زمان جنگ هم کیفر سلب حیات را نمی‌پذیرد و به کشورهای پذیرنده اعلام میکند حتی در شرایط استثنایی مانند جنگ نیز از اجرای کیفر مرگ بپرهیزید و حق حیات را به عنوان یک ارزش اساسی جامعه دموکراتیک دانسته و الغای کیفر مرگ در تمامی شرایط گامی در جهت شناسایی کرامت ذاتی انسان‌ها عنوان نموده است.

با توجه به مسئله بنیادی حق حیات، تأکید اسناد بین‌المللی بر آن و امکان‌پذیری احراز مسئولیت برای دولت‌ها در صورت نقض حق حیات، این پژوهش درصدد است تا حمایت از حق حیات را در رویه دیوان اروپایی حقوق بشر بررسی کند. بر این اساس، پس از بیان پیشینه و چارچوب نظری، رویه دیوان در سه بازه زمانی مهم (از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۴، از سال۲۰۰۵ تا ۲۰۱۴ و از سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۳) بررسی می‌شود.

۱. پیشینه تحقیق

نوری، حمیدرضا (۱۳۹۳). در رساله‌ی دکتری با عنوان «حق حیات انسان در قرآن با تأکید بر شبهات» به این نتیجه رسیده است که در آیات قرآنی، موارد استثناء از اصل حرمت خون انسان‌ها، در قاتل و محارب و فتنه گر (صادّ عن سبیل الله) خلاصه می گردد و باوجود ادعاء برخی مفسران، آیات قرآن، هیچ‌گونه دلالتی بر مجازات دنیوی مرتد ندارد. با وجود آن‌که اجراء قصاص، به عنوان عاملی بازدارنده از وقوع جنایت شناخته شده و از دیدگاه قرآن، خود عامل حیات تلقی گردیده، لیکن عنایت به حق فطری بازماندگان در عفو و یا مجازات قاتل، سبب شده تا قرآن، هرگونه الزام در قصاص قاتل را برداشته و در جهت حفظ جان قاتل، اولیاء دم را تشویق به عفو و خوبشتن داری نماید.

اقبالی، سولماز (۱۳۹۳) در پایان نامه کارشناسی ارشد با عنوان «بررسی اصول و مبانی جایگاه مجازات‌های سالب حق حیات و تاثیرات آن بر افکار عمومی» به بررسی مبانی و جایگاه مجازات سالب حق مالکیت در حقوق کیفری و تأثیر آن بر افکار عمومی پرداخته است. مجازات اعدام از جمع مجازات‌هایی است که در سال‌های اخیر با چالش‌هایی در حوزه نظر و عمل مواجه بوده است. به لحاظ نظری، دانشمندانی چون بکار یا در رساله جرایم یا مجازات‌ها این مجازات را خلاف نظر، قرارداد اجتماعی می‌دانند. این بحث آنقدر جدی است که در سطح سازمان‌های بین المللی و مهم‌ترین آن یعنی سازمان ملل نیز مطرح شد. بررسی فرضیات این تحقیق نشان داد که مجازات‌های سالب حق حمایت جنبه بازدارندگی از ارتکاب جرم دارد و این رابطه در سطح اطمینان ۹۹٪ تأیید شد. فرضیه دوم مبنی بر مجازات‌های سالب حق حمایت به عنوان ابزاری در جهت تحقق عدالت کیفری می باشد. فرضیه سوم این مجازات ها تاثیر منفی بر بازماندگان محکوم دارد و چهارم اینکه اجرای اینکه اجرای علمی این مجازات‌ها باعث ترویج خشونت می‌شود، تایید شدند.

نیکنامی، ندا(۱۳۹۱) در پایان نامه «حق حیات کودک از نگاه اسلام و اسناد بین‌المللی» در رشته حقوق بین‌الملل نگارش شده است و به این نتیجه رسیده است که این حق با حقوق دیگری از قبیل حق آزادی از گرسنگی و برخورداری از حداقل‌های معیشتی حمایتی و حق بر بهداشت دارای پیوند می‌باشد، که بدون تأمین این حقوق، حق حیات کودک تامین شده تلقی نمی‌شود. مضافاً این که با تسرّی دامنه کودکی به قبل از تولد، حق حیات با عدم اسقاط جنین و در دوران کودکی با منع اعدام کودک ملازمه دارد. حق حیات کودک از سوی تمامی مکاتب و نظام‌های حقوقی دنیا از قبیل نظام حقوقی اسلام و نظام بین‌المللی حقوق بشر به رسمیت شناخته شده و مورد حمایت می‌باشد. با وجود این گاهی به نظر می‌رسد که افتراق‌ها و یا سوء برداشت‌هایی میان دیدگاه این دو نظام به ویژه در رابطه با اعدام کودک وجود دارد که باید با بررسی و مداقه در موازین و مقررات مندرج در آن‌ها، در راستای حمایت افزون‌تر از حق حیات کودک گام برداشت. لذا لزوم شناسایی جایگاه آن در دین مبین اسلام و اسناد بین‌المللی به خوبی احساس می گردد.

مرور ادبیات نظری در قلمروی موضوع پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تحقیق مستقلی در خصوص بررسی رویه دیوان اروپایی حقوق بشر در قلمروی تضمین حق حیات و مسئولیت دولت ها در صورت نقض آن وجود ندارد و از این جهت، مطالعه حاضر دارای نوآوری است.

۲. چارچوب نظری

حق حیات از جمله مهم‌ترین و اساسی ترین حقوق است. با وجود حیات است که حقوق دیگر معنا و مفهوم می‌یابند. مبانی نظری مشروعیت حق حیات از جمله مباحث بسیار دقیقی است که آثار حقوقی بسیاری در پی دارد. سخن اصلی در این است که حیات به عنوان ارزش بنیادین و در قالب یک حق اساسی، بر چه مبنایی استوار است. آیا ارزش زندگی انسان به اراده یک انسان بستگی دارد؟ به عبارت دیگر آیا حق حیات در حوزه امور خصوصی است که اختیار آن در دست انسان است یا اینکه ارزش زندگی و حیات ناشی از نوعی توافق اجتماعی است که افراد در احترام به آن با هم توافق کرده اند؟ برای پاسخ به پرسش های مطرح شده، مهم ترین مبانی نظری پژوهش در قالب حق طبیعی بشر، کرامت انسانی و مسئولیت دولت‌ها به صورت گذرا مطرح می شوند.

۲-۱. حق طبیعی بشر

هنگامی که از مبنای حقوق بحث می‌کنیم، لازم است توان و استعدادهای موجود در انسان مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا وجود هر استعداد در انسان منشأ حقی خواهد بود و یا به تعبیر دیگر، استعدادهای طبیعی به خودی خود برای انسان حق آورند و دستگاه آفرینش هم زمان با اعطای این استعداد به هر موجودی، اعطای حق نیز کرده است. در یک نگاه دقیق می‌توان گفت که حقوق طبیعی و فطری از آن جا پیدا شده است که دستگاه خلقت با روشن بینی و توجه به هدف موجودات را به سوی کمالاتی که استعداد آن‌ها را در وجود آن‌ها نهفته است سوق می‌دهد، هر استعداد طبیعی مبنای یک حق طبیعی است و یک سند طبیعی برای آن به شمار می آید، اگر استعدادهای انسانی را منشأ استحقاق‌های او بدانیم یکی از مبانی حقوقی حق حیات، استعداد زیست در انسان است(Javan Arasteh, 2019, 86) . بدین ترتیب تمامی انسان‌ها حق دارند از حق بر حیات و همهٔ لوازم آن متمتع شوند؛ زیرا افزون بر اصل استعداد حیات در انسان نکته بسیار مهم دیگری که در مبنای حق حیات وجود دارد این است که اساساً بروز و ظهور تمامی استعدادهای دیگر انسان که هر یک به نوبه خود برای انسان حق‌هایی را به دنبال دارند، زمانی ممکن خواهد بود که حق بر حیات محترم شمرده شود و زمانی که زندگی نباشد به فعلیت رسیدن استعدادها نیز بی‌معنا خواهد بود.

۲-۲. حق حیات و کرامت انسانی

حق حیات در اسناد بین المللی حقوق بشری، مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر، نقش اساسی و محوری ایفا می‌کند؛ به‌گونه ای که سایر حقوق انسانی در پرتو این حق اساسی معنا پیدا می کنند، زیرا تا زمانی که انسان زنده نباشد، سایر حقوق بدون ارزش و کاربرد خواهد شد (Halabi, 2003, 1919) . از این رو، حق

حیات از سوی کمیته حقوق بشر سازمان ملل، «حق برتر» خوانده شده است (Mohammadi alamouti et al., 2016, 149). البته گرچه حق حیات به‌عنوان نخستین حق از حقوق بنیادین بشر و اتفاق اسناد بین المللی حقوق بشری است، ولی اجرای این حق در مورد بسیاری از موارد مانند اعدام، سقط جنین، اتانازی (مرگ آرام)، انتحار و نظایر آن محل اختلاف است (Mostafizi & balavi, 2016, 79).

حق حیات دارای دو بعد ایجابی و سلبی است: بر اساس بعد سلبی یا منفی، هیچ کس را نمی توان از حیات محروم ساخت و زندگی با جان او را سلب کرد. در بعد ایجابی یا مثبت هم باید برای حفظ و صیانت از حیات انسان اقدامات مثبتی انجام داد. از این رو، دولت ها بر اساس جنبه سلبی حق حیات، به خودداری از سلب خودسرانه حیات افراد و بر اساس بعد ایجابی آن، به اعمال اقدامات مثبت در راستای حفظ و صیانت از حیات انسانها ملزم و متعهد هستند(Ghari Seyed Fatemi, 2010, 56) .

احترام به کرامت انسانی در اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر اساس آیات قرآن و شریعت اسلامی، جایگاه والایی دارد. طبق اصل دوم قانون اساسی، بقای نظام بر پایه ایمان به کرامت و ارزش‌های والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا مقرر شده است. از آن جایی که مشروعیت یک نظام دینی از منظر ادیان الهی و استمرار یک نظام سیاسی از منظر دموکراسی بر محوریت انسان، احترام به وی و احترام به کرامت انسانی تبلور می‌یابد، بی‌تردید ارکان آن نظام نیز باید این وجه ممیزه یعنی احترام به کرامت انسانی را در قوانین خود گنجانده باشد تا مشروعیت و اقتدار پیدا کند (Mansouri Dehbid et al., 2020, 159).

۲-۳. مسئولیت دولت‌ها

دولت‌ها نهادهای اثرگذار در عرصه بین‌الملل هستند که از یک‌سو، دارای وظایف و اختیارات گسترده هستند و از سوی دیگر، بر اساس قانون اساسی و معاهدات بین‌المللی، ملزم به رعایت حقوق شهروندان هستند. با این حال، با توجه به آن‌که دولت‌ها بر اساس قرارداد اجتماعی شکل گرفته‌اند، مهم‌ترین وظیفه آن‌ها حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی است. با این حال، مسئله حیاتی آن است که اگر دولت که خود متولی برقراری نظم و امنیت است، موجب بی‌نظمی و ناامنی شود، تکلیف چیست؟ در این شرایط، دولت که خود متولی حفاظت از جامعه است، به تهدید و مشکل اصلی برای شهروندان تبدیل می‌شود. این وضعیت از جهات بسیار خطرناک است؛ زیرا در این شرایط، دولت نه تنها از حق حیات حمایت نمی‌کند، بلکه از قوه قاهره برای سرکوب مردم بهره می‌گیرد.

بر این اساس، شناسایی مسئولیت کیفری برای دولت‌ها از مسائل مهمی است که در حقوق کیفری و حقوق

بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته است. با این حال، در پرتو رویکردهای جدیدتر در جرم‌شناسی انتقادی مسئله جرایم دولتی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین فسادهای سازمان‌یافته مورد توجه قرار گرفته است. بر اساس یافته‌ها، آمار جرایم دولتی بسیار بالا است و دولت‌ها با استفاده از توان نظامی، امنیتی و سیاسی قادر هستند تا حقوق و آزادی‌های فردی شهروندان را نقض کنند. از این‌رو، دامنه جرایم ارتکابی توسط دولت‌ها بسیار گسترده است. این جرایم طیف گسترده‌ای از جرایم همچون جرایم علیه اشخاص، جرایم علیه اموال و جرایم علیه آسایش عمومی را دربرمی‌گیرد. با این حال، جرایم علیه اشخاص مهم‌ترین جرمی است که دولت‌ها مرتکب می‌شوند؛ زیرا حق حیات انسان‌ها را از این طریق سلب می‌کنند. به عبارت دقیق‌تر، دولت که خود مسئول حفظ حق حیات انسان‌ها است، موجب مرگ و میر آن‌ها می‌شود. به همین دلیل، مسئله مسئولیت دولت‌ها در حوزه حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی مورد توجه بیش از پیش قرار گرفته است.

۳. دیوان اروپایی حقوق بشر و حق حیات

رکن قضایی کنوانسیون اروپایی حقوق بشر تحت عنوان «دیوان اروپایی حقوق بشر» و یا «دادگاه استراسبورگ» در سال (۱۹۵۹)، به همراه کمیسیون اروپایی حقوق بشر در سال (۱۹۵۴) و کمیته وزرای[1] شورای اروپا (متشکل از وزرای خارجه یا نمایندگان وزرای خارجه دولت های عضو)، برای رسیدگی به شکایات علیه دولت های عضو، در مورد نقض حقوق و آزادی های مندرج در این کنوانسیون، از جمله «حق حیات» تشکیل گردید.

در این میان، متعاقبا پروتکل‌های متعددی به این کنوانسیون ضمیمه گردید و دامنه حقوق و آزادی های حمایت شده را گسترش داد. این تحول و تحولات دهه (۹۰)، در اروپای شرقی، به‌ویژه تجزیه اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی و عضویت کشورهای جدید منطقه به کنوانسیون، سبب افزایش شدید دعاوی ارائه شده به این مرجع قضایی گردید. حال، با توجه به عدم توانایی ساختار قدیمی دادگاه در مقابله با حجم وسیع دعاوی، با تصویب پروتکل شماره (۱۱)، تجدید نظر اساسی در ساختار و سیستم رسیدگی این دادگاه به عمل آمد. با لازم الاجرا شدن این پروتکل در سال (۱۹۹۸)، دادگاه جدیدی به صورت تمام وقت، با شعبه های متعدد و با داشتن صلاحیت اجباری، جایگزین دو نهاد قبلی، یعنی «دادگاه نیمه وقت» و «کمیسیون اروپایی حقوق بشر» گردید(Tabatabaei, 2012, 101) . این دادگاه در شهر استراسبورگ

1 Committee of Ministers

فرانسه واقع شده است، اگر چه در موارد ضرورت، می توان جلسات رسیدگی را نیز در شهرهای یکی از طرفین دعوی، تشکیل داد (Aghaei Jannet Makan, 2008, 129)

دیوان اروپایی حقوق بشر را می‌توان به عنوان تجربه ای موفق به عنوان ارگان قضایی کنوانسیون اروپایی حقوق بشر دانست که آراء و تصمیمات آن برای دولت های بسیاری الزام آور می باشد. دیوان اروپایی حقوق بشر در طول تاریخ خود، نه تنها نقش مهمی در ارتقای حقوق بشر در قاره اروپا داشته است، بلکه نقش قابل توجهی در توسعه و تحول حقوق بین الملل، ایفا نموده است (Ghari Seyed Fatemi, 2010, 212).

٤. بررسی رویه دیوان

برای بررسی دقیق رویه دیوان اروپایی حقوق بشر در قلمروی حمایت از حق حیات، چهار قلمروی مهم شامل مسئولیت‌ها در قبال اقدامات نیروهای امنیتی، قصور پزشکی، قتل در زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها و مرگ سربازان مورد توجه قرار گرفت. بر این اساس، رویه دیوان در این چهار قلمرو و در پنجاه و پنج پرونده بررسی و از هر دوره، سه پرونده مهم ارزیابی شد. با وجود کثرت پرونده‌های دیوان در خصوص حمایت از حق حیات، تلاش شد تا مهم‌ترین پرونده‌ها که حاوی ایده‌ها و رویه‌های جدید دیوان است، در این قسمت تحلیل شود.

٤-١. مسئولیت دولت‌ها در قبال اقدامات نیروهای امنیتی

یکی از پرونده‌های مهم در حوزهٔ مسئولیت دولت‌ها در قبال اقدامات نیروهای امنیتی، پرونده کراستانوف علیه دولت بلغارستان[1] است. متقاضی/ شاکی آقای کراستانوف معلم دبیرستان است که در ۲ مارس سال ۱۹۹۵ در ساعت ۱۱ و ۴۵ دقیقه به همراه دو همکار خود وارد کافه‌ای شدند. در حدود ساعت دوازده ظهر، هفت یا هشت افسر پلیس به صورت مجهز و با ماسک وارد کافه شدند و فریاد زدند: «پلیس؛ همه روی زمین دراز بکشید، دست‌ها را پشت سر خود بگیرید و چشم‌هایتان را ببندید». آن‌ها خود را مأموران بخش مبارزه با جرایم تروریستی معرفی کردند که برای دستگیری چند مظنون وارد کافه شده اند. یک مأمور پلیس از کراستانوف خواست تا دست‌های خود را پشت گردن خود بگیرد. وی به مدت چهار دقیقه، دست

1 - CASE OF KRASTANOV v. BULGARIA

خود را پشت گردن خود گذاشت و در این چند دقیقه، بارها ضرباتی به سر وی اصابت کرد. بعد از آن‌که به وی گفته شد که می‌تواند کافه را ترک کند، از مأموران سؤال کرد که به چه دلیل مورد ضرب و شتم قرار گرفته است؟. او در اثر اصابت شی سخت به سرش، خونریزی نیز داشت. بعد از این پرسش‌ها، افسران پلیس مجدد وی را مورد ضرب و شتم قرار دادند و در گوشه‌ای از زمین او رها کردند.

متعاقب این واقعه، کراستانوف علیه دولت بلغارستان اقدام به شکایت کرد. او در ارائه ادله جنایی موفق کار کرد؛ زیرا وی علاوه بر شهادت چندین شاهد، فیلم ضبط شده دوربین مدار بسته کافه را نیز به عنوان دلیل ارائه کرد. دو همکار کراستانوف و سه نفر از افراد حاضر در کافه شهادت دادند که وی مورد ضرب و شتم قرا گرفته است پس از آن‌که در این خصوص از پلیس توضیح خواست، مجدد مورد ضرب و شتم قرار گرفت.

دیوان پس از اظهارات شهود و بررسی شرایط و اوضاع و احوال خاص حاکم بر پرونده، رأی به نقض ماده ۲ کنوانسیون داد. بر اساس نظر دیوان، قسمت دوم ماده ۲ نقض شده است؛ زیرا وظیفه دولت‌ها حفظ حیات انسان‌ها است. با این حال، نکته جالب توجه در این حکم آن است که در این رأی، دیوان در شرایطی حکم به نقض ماده ۲ می‌دهد که فرد مورد نظر جان خود را از دست نداده است. به عبارت دیگر، برخلاف سایر پرونده‌های مربوط به نقض ماده ۲ که در آن فرد درگیر در ماجرا جان خود را از دست داده و یکی از بستگان او اقدام به شکایت می‌کند، در این پرونده کراستانوف که خود قربانی است، اقدام به شکایت علیه دولت بلغارستان می‌کند. این پرونده از این جهت جالب توجه است که حتی خطر کشته شدن می‌تواند ناقض ماده ۲ کنوانسیون باشد؛ زیرا در این پرونده، بزه‌دیده جان خود را از دست نداده است، اما از نظر دیوان همین که خطر زندگی فرد به مخاطره افتد، مورد از مصادیق نقض قسمت دوم ماده ۲ کنوانسیون است. از این‌رو، می‌توان گفت که این رأی موجب یک تحول بزرگ در آرای دیوان اروپایی حقوق بشر شده است. بدین ترتیب، موارد نقض ماده ۲ کنوانسیون، نه تنها کشته شدن فرد را دربرمی‌گیرد، بلکه هرگونه ایجاد خطر برای زندگی فرد را نیز شامل می‌شود.

یکی دیگر از پرونده‌های مهم در این حوزه، پرونده اوگور علیه دولت ترکیه[1] است. شاکی این پرونده خانم اوگور است که در سال ۱۹۹۰ فرزند خود را به دلیل رفتار نامشروع نیروهای امنیتی از دست داد. موسا اوگور مقتول پرونده، فردی است که نگهبان شب در یک معدن در اطراف روستای داگ‌کوناک بوده

1 - CASE OF OĞUR v. TURKEY

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۲، شماره پیاپی ۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

است. نیروهای امنیتی بر این باور بودند که معدن روستای داگ‌کوناک پناهگاه اعضای پ.ک.ک بوده است. به همین دلیل، در درگیری رخ داده میان نیروهای امنیتی و اعضای پ.ک.ک آن‌ها اقدام به تیراندازی کرده‌اند و موسی در این درگیری کشته شده است. استدلال قوی دولت ترکیه آن بود که موسی یکی از اعضای گروه پ.ک.ک بوده است. در نقطه مقابل مادر موسی بر این نظر بود که وی تنها نگهبان معدن بوده است. در روز حادثه، رییس معدن، مرگ موسی را به اطلاع دادستان رساند. با این حال، دادستان قرار عدم صلاحیت صادر کرد و پرونده را به شورای اداری ترکیه ارجاع داد. شورای اداری ترکیه نیز به این نتیجه رسید که مرگ موسی به صورت قانونی رخ داده است؛ زیرا در ابتدا به او هشدار داده شده و پس از تمرد وی، به او شلیک شده است.

در نهایت، دیوان اروپایی حقوق بشر با بررسی ابعاد مختلف پرونده به این نتیجه رسید که قبل از شلیک به موسی، هیچ هشداری به وی داده نشده است. علاوه بر آن، ثابت شد که مقتول هیچ ارتباطی با پ.ک.ک نداشته و تنها نگهبان شب معدن بوده است. در کنار آن، شلیک به فردی که هیچ شک معقولی در مورد وابستگی آن به پ.ک.ک وجود ندارد، یک رفتار افراطی و خارج از عرف است. یکی از دیگر از دلایل مهم ارائه شده در این پرونده، شهادت شهود است. نگهبانان همکار موسی که در آن شب مسئول نگهبانی بودند، در صحنه جرم حاضر بودند و شهادت دادند که هیچ فردی غیر از موسی در پناهگاه حضور نداشته است. این امر کاملاً برخلاف نظر مأموران امنیتی و دولت ترکیه است که بر این باور بودند که چهار عضو پ.ک.ک در پناهگاه حضور داشتند. در نهایت، دیوان با مجموع استدلالات فوق، دولت ترکیه را به نقض ماده ۲ کنوانسیون محکوم کرد.

پرونده مهم دیگر در این حوزه، پرونده اولکو علیه دولت ترکیه[1] است. شاکی این پرونده خانم اولکو است که به‌دلیل قتل همسرش اقدام به شکایت کرده است. همسر خانم اولکو، آقای اکینسی، در خانواده‌ای خوشنام از قوم کرد در ترکیه متولد شد. وی وکیل دادگستری و عضو انجمن حمایت از گروه‌های فرهنگی و کارگری بود. کنش‌گری اجتماعی اکینسی موجب شد تا وی در ماه می سال ۱۹۷۱ توسط نیروهای امنیتی ترکیه بازداشت شود. وی شش ماه را زندان گذارند، اما در نهایت از اتهامات وارده تبرئه شد. در ۲۴ فوریه سال ۱۹۹۴، در حالی‌که وی از دفتر کارش در مرکز آنکارا قصد داشت تا به منزل خود برود، اما به یک‌باره ناپدید شد. همسر و همکار اکینسی به نیروی پلیس و بیمارستان‌ها مراجعه کردند، اما

1 - CASE OF ÜLKÜ EKİNCİ v. TURKEY

توانستند او را پیدا کنند. خانم اولکو با تحقیقات متوجه شد که سه ماه قبل، یکی از افراد وابسته به گروه‌های فرهنگی و کارگری ناپدید شده و بعد از یک ماه جنازه وی پیدا شده است. وی با نگرانی از طریق دوست خانوادگی خود با آقای کاهرامان مسئول حقوق بشر دولت ترکیه تماس تلفنی برقرار کرد و خواستار کمک برای پیدا شدن همسر خود را داشت. با این حال، پاسخ‌های مبهم کاهرامان، نگرانی‌های اولکو را بیش‌تر کرد. سه روز بعد، کارگران جاده جنازه اکینسی را در یک کیلومتری آنکارا پیدا کردند. وی با ضرب گلوله کشته شده بود. همسر اکینسی به دلیل دخالت ترکیه در قتل همسرش، علیه دولت این کشور اقدام به شکایت کرد.

یکی از اولین نکاتی که مدنظر دیوان قرار گرفت، توجه به قتل بیش از چهارصد نفر از کنش‌گران اجتماعی و سیاسی در سال ۱۹۹۴ در ترکیه بود. این قتل‌ها که توسط اداره حقوق بشر دولت ترکیه تأیید شده بودند، هیچ گاه به شناسایی قاتل یا قاتلان منتهی نشد. به همین دلیل، عده‌ای از مخالفان سیاسی دولت ترکیه بر این باور بودند که قتل‌های صورت گرفته توسط خود دولت ترکیه صورت گرفته است. با این حال، دیوان بر این نظر نیز تأکید داشت که در مورد این پرونده خاص، تهدید به قتل یا ظن معقول در مورد به خطر افتادن جان اکینسی وجود ندارد. علاوه بر آن، هیچ شاهدی وجود ندارد تا شهادت دهد که قتل اکینسی توسط دولت ترکیه رخ داده است. با این حال، دیوان به کنش‌گری سیاسی اکینسی و اینکه او یک ملی‌گرای کرد بود، توجه کرد. از نظر دیوان ، موقعیت پیچیده کردها در ترکیه در عمل تصمیم‌گیری در مورد این پرونده را مشکل کرده است. با این حال، دیوان در اظهارنظر نهایی خود به مفاد ماده ۱ و ۲ کنوانسیون توجه کرد. بر اساس نظر دیوان ، حق حیات و حفظ آن که در ماده ۲ کنوانسیون آمده است، مهم‌ترین بخش از ماده ۱ است؛ زیرا ماده ۱ رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی را به‌عنوان مهم‌ترین وظیفه کلی دولت‌ها مدنظر قرار داده است. از این‌رو، رسالت دولت‌ها آن است که مانع از قتل شهروندان با توسل به زور شوند. این امر در واقع بخش دوم ماده ۲ کنوانسیون است که در آن بر حفظ حیات تأکید شده است. علاوه بر آن، استدلال دیوان آن بود که وظیفه عمومی حفظ حیات تنها ناظر بر حالتی نیست که در قتل یک فرد، نهادهای دولتی دخیل باشند. به عبارت دقیق‌تر، دولت‌ها باید تحت هر شرایطی حفظ جان شهروندان را تضمین کنند. از این‌رو، با توجه به مجموع استدلالات پیش‌گفته می‌توان اظهار داشت که در این پرونده ماده ۲ کنوانسیون مبنی بر حق حیات توسط دولت ترکیه نقض شده است.

٤-٢. مسئولیت دولت‌ها در قبال قصور پزشکی

یکی از پرونده‌های مهم در باب مسئولیت دولت‌ها در قبال قصور پزشکی، پرونده بوسو علیه دولت ایتالیا[1] است. این پرونده که یکی از پرونده‌های جالب مطرح شده در خصوص حق حیات است، به شکایت بوسو علیه دولت ایتالیا برمی‌گردد. ماجرای پرونده از این قرار است که همسر آقای بوسو در سال ۱۹۸۴ و باوجود مخالفت وی اقدام به سقط جنین می‌کند. در نوامبر همین سال، بوسو اقدام به طرح شکایت در دادگاه صلح علیه همسر خود می‌کند. وی به دلیل نقض حق پدر شدن و هم‌چنین نقض حق حیات جنین مطالبه جبران خسارت می‌کند. وی با اشاره به برابری رابطه زوج و زوجه در بستر روابط زناشویی به نحو مصرح در قانون اساسی، اقدام همسر خودسرانه همسر خود مبنی بر سقط جنین را غیرقانونی می‌دانست. با این حال، همسر بوسو نیز اعتقاد داشت که بر اساس قانون شماره ۱۹۴ مصوب سال ۱۹۷۸ سقط جنین عملی است که در اختیار زوجه است. در نهایت، دادگاه در سال ۱۹۹۰ دادخواست بوسو را رد کرد. وی درخواست تجدیدنظر را در دادگاه تجدیدنظر ونیز مطرح کرد. دادگاه تجدیدنظر نیز در سال ۱۹۹۳ با استناد به قانون شماره ۱۹۴ درخواست تجدیدنظرخواهی را رد کرد. متعاقب این امر، بوسو اقدام به شکایت علیه دولت ایتالیا در دیوان اروپایی حقوق بشر کرد.

استدلال مهم شاکی آن بود که اختیار زوجه در سقط جنین نقض فاحش ماده ۲ کنوانسیون مبنی بر حق حیات و حفظ آن است. از این‌رو، وی مصوبه شماره ۱۹۴ را ناقض ماده ۲ کنوانسیون معرفی کرد. دیوان در ابتدا به صراحت این نکته را پذیرفت که اقدام به سقط جنین توسط مادر، حق پدر شدن را از زوج می‌گیرد. از این‌رو، ماده ۳۴ کنوانسیون نقش شده است. همچنین دیوان بر این نظر بود که عبارت هر کس در ماده ۲ تعریف نشده است. از این‌رو، شاید بتوان جنینی را که به مرحله ولوج روح رسیده، ذیل عنوان هر کس قرار داد. همچنین حیات هم در ماده ۲ کنوانسیون تعریف نشده است. با این حال، ملاک دمیده شدن روح معیار مناسبی است که نشان می‌دهد فرد از حیات برخوردار است. نکته مهم دیگر آن بود که ماده ۲ کنوانسیون نه تنها شامل ممانعت از قتل‌های عامدانه می‌شود، بلکه ارائه تضمین‌های لازم برای حفظ حیات افراد را دربرمی‌گیرد. از این‌رو، دولت‌ها باید وظیفه حفظ حیات را نیز مدنظر قرار دهند. در کنار آن، قانون شماره ۱۹۴، سقط جنین را تا دوازده هفته ابتدایی مجاز دانسته است. دیوان اروپایی حقوق بشر با اخذ نظرات

---

1 - CASE OF BOSO v. ITALY

پزشکان متخصص، اقدام به سقط جنین را در ۱۲ هفته ابتدایی برای سلامتی مادر خطرناک دانست. از این‌رو، علاوه بر ضرورت حفظ حیات جنین، اقتضای تضمین سلامتی مادر و عدم به خطر افتادن او ایجاب می‌کند که سقط جنین حتی در ۱۲ هفته ابتدایی مجاز نباشد. از این‌رو، دیوان با ملاحظه سلامتی جنین و مادر، قانون شماره ۱۹۴ ایتالیا را ناقض ماده ۲ کنوانسیون معرفی و به نفع خواهان رأی صادر کرد.

یکی دیگر از پرونده‌های مهم در این حوزه، پرونده گونگور علیه دولت ترکیه[1] است. شاکی این پرونده خانم گونگور است که به دلیل فوت مادرش علیه دولت ترکیه شکایت کرده است. در سال ۱۹۹۵، مادر شاکی، خانم گونگور به بیماری نارسایی آئورت و فشار خون بالا مبتلا شد. ایشان در ۳۱ دسامبر سال ۱۹۹۷ در اورژانس بخش گوارش بیمارستان ابن‌سینا در شهر آنکارا بستری شد. در ابتدا تشخیص پزشکان آن بود که بیمار از سوء تغذیه شدید رنج می‌برد. با این حال، بخش گوارش با همکاری بخش قلب و عروق، معاینات اولیه را انجام دادند و متوجه شدند که زخم‌های عفونی در اطراف شکم بیمار نیز وجود دارد. در فاصله روزهای دهم تا چهاردهم ژانویه سال ۱۹۹۸، پزشکان داروی خاص آنتی بیوتیک را برای کاهش زخم‌های عفونی تجویز کردند. بیمار در ۱۵ ژانویه جان خود را از دست داد. در ۱۵ ژانویه دادستانی به قضیه ورود کرد و در روز ۱۶ ام ژانویه کالبدشکافی برای کشف علت اصلی مرگ صورت گرفت. نتایج کالبدشکافی در ۲۰ فوریه نشان داد که علت اصلی مرگ، نارسایی تنفسی و گردش خون در نتیجه برونکوپنومونی بوده است. بر همین اساس، در ۳ مارس سال ۱۹۹۸، دادستان با توجه به نظرات پزشکی قانونی تصمیم گرفت که فرایند کیفری را آغاز نکند. متعاقب این تصمیم، خانم گونگور به دیوان شکایت کرد.

استدلال مهم خانم گونگور آن بود که علت فوت مادر وی، قتل عامدانه و توأم با سوء نیت نبوده است، بلکه وی معتقد بود که قصور در انجام امور پزشکی علت مرگ بوده است. با این حال، با توجه به آن‌که بر اساس ماده ۲ کنوانسیون، حق حیات باید از طرق قانونی تضمین شود، عدم انجام اقدامات مناسب پزشکی به منزله نقض ماده ۲ است.

بر اساس نظر دیوان در آن پرونده که در سال ۲۰۰۰ صادر شد، اگر دولت‌ها استانداردهای پزشکی را رعایت کرده باشند و از متخصصان امر استفاده کرده باشند، عدم تشخیص بیماری به‌دلیل پیچیدگی نمی‌تواند به معنای عدم انجام وظایف در حفظ حیات باشد. بدین ترتیب، مرگ‌های تراژیک همچون

---

1 - CASE OF GÜNGÖR v. TURKEY

مرگ رابرت، مشمول قسمت اول ماده ۲ نمی‌شود؛ زیرا هیچ کشتار عامدانه مدنظر نبوده است. با این حال، مناقشه بر سر قسمت دوم ماده ۲ است. در این مورد، میان قضات دیوان اختلاف نظر پیش آمد. عده‌ای رفتار نامسئولانه پزشکان را مشمول قسمت دوم می‌دانستند، اما گروه اکثریت بر این اعتقاد بود که رفتار پزشکان مشمول قسمت دوم ماده ۲ نمی‌شود؛ زیرا دولت بریتانیا از تمامی اسباب و لوازم مورد نیاز برای انجام امور پزشکی برخوردار بوده است. به عبارت دقیق‌تر، مراکز بهداشت و بیمارستان‌ها مجهز به تجهیزات مدرن پزشکی بوده اند. در این شرایط، عدم تشخیص بیماری به‌دلیل پیچیدگی مرض نمی‌تواند به معنای قصور پزشکان در حفظ حیات باشد. با این حال، نوآوری نظر قضات در این پرونده به نسبت پرونده پل علیه دولت بریتانیا آن است که بر اساس نظر جدید، علاوه بر مجهز بودن به تجهیزات مدرن پزشکی، پرشکان مکلف هستند که سابقه بیماری بیماران را مدنظر قرار دهند. از این‌رو، چنان‌چه پزشکان بدون مطالعه سوابق بیماری بیمار اقدام به تجویز دارو کنند و از این طریق، موجب مرگ وی شوند، می‌توان گفت که ترک فعل صورت گرفته موجب مسئولیت می‌شود. به عبارت دقیق‌تر، عدم مطالعه سوابق بیماری بیمار می‌تواند از طریق یک ترک فعل موجب نقض قسمت دوم ماده ۲ کنوانسیون شود. در این پرونده خاص نیز با توجه به سوابق بیماری خانم گونگور، وظیفه پزشکان آن بود که با مطالعه سوابق بیماری او، اقدام به تجویز دارو می‌کردند. از این‌رو، چون داروهای تجویز شده از طریق فعل و انفعالات در بدن او، موجب مرگ شده، لذا، می‌توان گفت که مقامات پزشکی حق حیات و حفظ آن را به نحو مصرح در ماده ۲ کنوانسیون نقض کرده‌اند.

٤-۳. مسئولیت دولت‌ها در قبال فوت در زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها

یکی از پرونده‌های مهم در قلمروی مسئولیت‌ها در قبال فوت در زندان و بازداشتگاه‌ها، پرونده سلمان علیه دولت ترکیه[1] است. در فاصله ۲۸ و ۲۹ آوریل سال ۱۹۹۲، آقای سلمان همسر خانم سلمان توسط افسران پلیس دستگیر شد و بعد از یک روز از زمان بازداشت، کشته شد. آقای سلمان یک راننده تاکسی در شهر آدانا بود که توسط مرکز مقابله با جرایم تروریستی بازداشت شد. در این دوره، نظارت‌های رسمی برای کنترل اعضای پ.ک.ک موجب شد تا آقای سلمان نیز به‌عنوان یکی از مظنونان وقایع تروریستی و وابسته به پ.ک.ک بازداشت شود. یک روز بعد از بازداشت سلمان، نیروهای پلیس متوجه شدند که ضربان

---

1 - CASE OF SALMAN v. TURKEY

قلب، تنفس و سایر عملکردهای حیاتی او متوقف شده است. در پرونده پزشکی قانونی مشخص شد که دو زخم خشک شده به ابعاد ۱ سانتی متر در ۳ سانتی متر در زیر بغل راست، یک زخم تازه ۱ سانتی متر در ۱ سانتی متر در جلوی مچ پای چپ و یک اکیموز قدیمی تروماتیک به ابعاد ۵ سانتی متر در ۱۰ سانتی متر در سینه او وجود دارد. با نظر پزشکی قانونی، کالبدشکافی برای تعیین علت اصلی مرگ انجام شد. نتایج کالبدشکافی نشان داد که جراحات وارده علت اصلی مرگ بوده است.

دیوان با در نظر گرفتن شرایط و اوضاع و احوال موجود در پرونده به این نتیجه رسید که تضمین‌های حق حیات یک مسئله بنیادی در شورای اروپا است. بدین منظور، نه تنها حق حیات، بلکه محرومیت از حیات نیز در ماده ۲ کنوانسیون مورد توجه قرار گرفته است. بدین خاطر، فلسفه وجودی ماده ۲ تضمین حق حیات از هر طریق ممکن است. این در حالی است که ماده ۲ نه تنها قتل عمدی را دربرمی‌گیرد بلکه شرایطی را نیز شامل می‌شود که در آن اعمال زور موجب سلب حیات شود. در این شرایط، اعمال زور کشنده در واقع مصداقی از قتل عمد محسوب می‌شود. علاوه بر آن، دولت‌ها تنها در شرایط خاص می‌توانند جان افراد را بگیرند. در این شرایط نیز دیوان باید از یک‌سو، رفتارهای صورت گرفته توسط دولت‌ها را مدنظر قرار دهد و از سوی دیگر، شرایط و اوضاع و احوال را بررسی کند. با توجه به استدلالات فوق و نظریه پزشکی قانونی متعاقب کالبدشکافی، دیوان به این نتیجه رسید که در این پرونده، ماده ۲ کنوانسیون نقض شده است.

یکی دیگر از پرونده‌های مهم در این حوزه، مربوط به پرونده سیسک علیه دولت ترکیه[1] است. شاکی این پرونده خانم هامسا سیسک است که در روستای لیس در جنوب شرقی ترکیه زندگی می‌کند. وی به دلیل ناپدید شدن دو فرزند و نوه خود اقدام به شکایت علیه دولت ترکیه کرد. در می سال ۱۹۹۴، ساعت ۶ صبح، حدود صد سرباز ژاندارمی به روستای لیس یورش بردند. آن‌ها با سر و صدا، روستاییان را از خواب بیدار کردند و از همه آن‌ها خواستند که در مسجد جمع شوند. متعاقب این امر، حدود ۴۰۰ روستایی در مسجد جمع شدند. اما سربازان زنان و کودکان را به خانه‌هایشان فرستادند و فقط مردان را در مسجد نگه داشتند. سپس، مدارک هویتی تمامی مردان روستا را ضبط کردند. بعد از بازرسی و شناسایی افراد، شش نفر از جمله دو فرزند خانم سیسک از بقیه جماعت جدا شدند. سربازان این شش نفر را بازداشت کردند و آن‌ها را با خود به بخش مرکزی منتقل کردند. بعد از چند روز، چهار نفر از زندان آزاد شدند و فقط دو

1 - CASE OF ÇİÇEK v. TURKEY

فرزند خانم سیسک در حبس باقی ماندند. بعد از آزادی آخرین نفر، وی شهادت داد که دو فرزند خانم سیسک در زندان هستند. هم‌چنین وی اظهار داشت که در روزهای آخر فرد دیگری نیز به زندان منتقل شد که به لحاظ ظاهری شبیه دو فرزند خانم سیسک بوده است. خانم سیسک با تحقیقات گسترده متوجه شد که نوه شانزده ساله‌اش درحالی‌که در باغ مشغول بازی بوده، توسط نیروهای امنیتی بازداشت و روانه زندان شده است. با این حال، تلاش‌های خانم سیسک برای یافتن دو فرزند و نوه‌اش بی‌ثمر ماند و وی هیچ نشانی از آن‌ها پیدا نکرد. به همین دلیل، وی اقدام به طرح شکایت علیه دولت ترکیه کرد.

دیوان با بررسی اوضاع و احوال پرونده به این نتیجه رسید که ناپدید شدن دو فرزند و نوه خانم سیسک مصداقی از تهدید حیات است. از این نظر، دولت ترکیه مسئول شناخته می‌شود. نکته مهم دیگر که مورد تأکید دیوان بود، شهادت شهود بود. با وجود آن‌که دولت ترکیه بازداشت دو فرزند و نوه سیسک توسط نیروهای امنیتی را رد کرد، اما بر اساس شهادت هر چهار فرد بازداشت شده، دو فرزند سیسک توسط نیروهای امنیتی و سربازان ژاندارمی بازداشت شدند. حتی شهود شهادت دادند که در مدت زمان‌های کوتاه با افراد گم شده در کنار یکدیگر در زندان به سر برده اند. یکی از نکات جالب توجه که در رأی دیوان مورد توجه قرار گرفت، تأکید بر قضیه تیمورتاش علیه دولت ترکیه بود. این پرونده که یکی دیگر از پرونده‌های مطرح شده در دیوان اروپایی حقوق بشر است، حاوی این مطلب بود که متهم در مدت زمان بازداشت و در اثر شکنجه جان خود را از دست داد. استدلال دیوان اروپایی حقوق بشر در مورد این پرونده چنین بود:

«زمانی که فرد با سلامت کامل بازداشت می‌شود، ولی پس از مدت زمان بازداشت، جراحاتی به وی وارد می‌شود، دولت باید علت این امر را توضیح دهد. به عبارت دقیق‌تر، چون در مدت زمان بازداشت، فرد بازداشت شده تحت اختیار کامل نهادهای دولتی است، لذا، هرگونه جراحت ایجاد شده به نام دولت نوشته می‌شود. بر همین اساس، مسئولیت دولت در قبال چنین پرونده‌هایی یک اماره غیرقابل رد است که بر اساس آن، دولت مجرم شناخته می‌شود؛ مگر خلاف آن را ثابت کند. از این‌رو، می‌توان گفت که در مورد قتل‌ها یا ناپدید شدن افراد بازداشت‌شده اصل بر مجرمیت دولت است مگر آن‌که دولت بر اساس شواهد و دلایل متقن ثابت کند که فرد به‌دلیل دیگری جان خود را از دست داده است». با توجه به استدلال فوق در پرونده تیمورتاش، دیوان در این پرونده نیز ناپدید شدن سه فرد بازداشت شده را ناشی از عملکرد دولت در نظر گرفت؛ زیرا وظیفه دولت در قبال فرد بازداشت شدن، مراقبت از او و حفظ جان وی است. بر این اساس، دیوان به اتفاق آرا، دولت ترکیه را به‌دلیل نقض ماده ۲ کنوانسیون، مسئول شناخت.

٤-٤. مسئولیت دولت‌ها در قبال سربازان

یکی از پرونده‌های مهم در حوزه مسئولیت دولت‌ها در قبال سربازان، پرونده یورگا علیه دولت مولداوی[1] است. خواهان این پرونده، آقای یورگا است که به‌دلیل ناپدید شدن فرزندش اقدام به شکایت کرده است. فرزند آقای یورگا در هفتمین ماه سربازی در ۹ ژوئن سال ۲۰۰۱ ناپدید و جنازه وی در ۱۴ ژوئن در حالی‌که از یک درخت حلق‌آویز شده بود، کشف شد. تحقیقات جنایی در همان روز آغاز شد. بر اساس اسناد موجود، شهود بسیاری در تحقیقات جنایی حاضر به شهادت شدند، نظر کارشناسان اخذ شد و برای بررسی علت اصلی مرگ، کالبدشکافی صورت گرفت. در ۲۸ دسامبر سال ۲۰۰۱، دادستان نظامی مولداوی، علت مرگ را خودکشی اعلام کرد.

متعاقب صدور این حکم، شاکی به دلیل فقدان تحقیقات مؤثر در قتل فرزندش به دیوان شکایت کرد. وی گفت که شدت مرگ به نحوی بود که وی با مشاهده جسد متوجه نشده که فرزندش است. از این‌رو، وی ادعای خودکشی را به صورت کلی رد کرد. علاوه بر آن، عکس‌های گرفته شده توسط پزشکی قانونی ثابت می‌کند که مقتول توسط دیگران و به عنف به دار آویخته شده است. با این حال، دولت مولداوی بر این اعتقاد بود که استانداردهای تحقیقات جنایی بر اساس قسمت دوم ماده ۲ کنوانسیون لحاظ شده است؛ زیرا از روز حادثه، کلیه اقدامات لازم انجام شد، دویست شاهد در پرونده حاضر بودند و نتایج متخصصان نیز گرفته شد.

دیوان با جمیع استدلالات طرفین بر این نظر بود که حق حیات و حفظ آن بر اساس ماده ۲ کنوانسیون باید بر اساس اصول راهبردی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی به نحو مصرح در ماده ۱ کنوانسیون تحلیل شود. از این‌رو، ماده ۲ تنها ناظر بر حالتی نیست که در آن دولت به صورت مستقیم در قتل دست داشته است، بلکه شامل مواردی نیز می‌شود که در آن دولت از وظیفه عمومی خود مبنی بر حفظ حیات سرباز زده است. نکته اساسی و مهم در مورد حفظ حیات آن است که وظیفه دولت‌ها در این زمینه در بستر تحقیقات جنایی تحلیل می‌شود. از نظر دیوان، تحقیقات جنایی در صورت مؤثر است که منجر به شناسایی مرتکب و مجازات وی شود.[2] با این حال، این مسئله تعهد به نتیجه نیست، بلکه تعهد به وسیله است؛ بدین معنا که

---

1 - CASE OF IORGA v. MOLDOVA

2 Chevalier-Watts, Juliet, Effective Investigations under Article 2 of the European Convention on Human Rights: Securing the Right to Life or an Onerous Burden on a State?, The European Journal of International Law Vol. 21 no. 3, 2010, p 713

دولت‌ها باید اقدامات مقتضی را در مورد پرونده‌ها انجام دهند. لذا، شناسایی علت اصلی مرگ، شناسایی مرتکبان و مجازات آن‌ها در زمره مواردی است که نشان می‌دهد تحقیقات جنایی مؤثر بوده اند.

دیوان با در نظر گرفتن نظر متخصصان و بررسی مجدد اسناد کالبدشکافی در این پرونده، به این نتیجه رسید که فرضیه خودکشی که توسط دادستان نظامی مطرح شده بود، ناصحیح است. از این‌رو، دیوان با ظن معقول به این نتیجه رسید که در این پرونده قتل صورت گرفته است. با این حال، نظر نهایی دیوان این بود که با توجه به تأخیرات صورت گرفته در روند دادرسی کیفری، نقض حقوق شکلی در پرونده، محروم کردن مقتول و خانواده وی از حق حیات و حق بهره‌مندی از آزادی‌های اساسی و عدم شناسایی قاتل یا قاتلان با مفاد ماده ۲ کنوانسیون در تعارض است و از این‌رو، دولت مولداوی در این پرونده محکوم می‌شود.

یکی دیگر از پرونده‌های مهم در این حوزه، پرونده لیبوف واسیلیوا علیه دولت روسیه[1] است. در این پرونده، شاکی آقای واسیلیوا است که به دلیل قتل فرزند خود در دوره خدمت سربازی به دیوان شکایت کرد. پسر شاکی، اس. وی. در ۲۸ جولای سال ۲۰۰۵، به خدمت سربازی رفت. بعد از ورد به پادگان محل خدمت وی توسط دو نفر از سربازان قدیمی مورد آزار و اذیت قرار گرفت. در ۱۳ نوامبر اس. وی بدون اجازه فرماندهان، پادگان را ترک کرد. در ۱۵ نوامبر پدر اس. وی فرزند خود را به پادگان برد اما از فرماندهان خواست تا حفظ جان فرزندش را تضمین کنند. به همین دلیل، محل خدمت اس. وی در همان پادگان عوض شد. با این حال، افراد اذیت کننده نیز بعد از مدتی به همین قسمت منتقل شدند. در نهایت، در ۲ دسامبر سال ۲۰۰۵، اس. وی در دستشویی محل خدمت خود را به دار آویخت.

در همان روز حادثه، تحقیقات جنایی برای کشف حقیقت آغاز شد. درحالی‌که تحقیقات اولیه، خودکشی را علت مرگ نشان داد، اما یکی از افراد قلدر اعتراف کرد که در دوران خدمت اس. وی. وی را مورد آزار و اذیت فراوان قرار داده است. به همین دلیل، دادستان وی را به عنوان مظنون اصلی در نظر گرفت. با این حال، فقدان ادله کافی موجب شد تا وی تبرئه شود. در کنار آن، کالبد شکافی صورت گرفته نیز نشان داد که به دار آویخته شدن به‌صورت کاملاً ارادی و توسط خود متوفی صورت گرفته است. متعاقب صدور حکم بر این مبنا، لیبوف واسیلیوا پدر متوفی اقدام به طرح شکایت در دیوان کرد.

از نظر لیبوف واسیلیوا قلدری در خدمت سربازی در نیروهای نظامی روسی یک امر کاملاً مشهود است و

---

1 - CASE OF LYUBOV VASILYEVA v. RUSSIA

تمامی افرادی که به خدمت سربازی رفته‌اند، این امر را تجربه کرده‌اند. با این حال، از نظر او، آزار و اذیت‌های صوت گرفته شدت و ضعف دارد. در حالی که دولت روسیه از این مسئله باخبر است، اما هیچ تلاشی جهت از بین بردن قلدری در دوره سربازی انجام نداده است. از این‌رو، در این پرونده خاص، عدم ارائه تضمین‌های لازم برای حفظ حیات به منزله نقض ماده ۲ کنوانسیون است. در نقطه مقابل، دولت روسیه معتقد بود که آزمون‌های روان‌شناسی برای بررسی شخصیت افراد در دوره خدمت سربازی انجام می‌شود تا افراد دارای مشکلات روانی، به بخش‌های ویژه درمانی منتقل شوند. از این‌رو، دولت روسیه با این استدلال، ادعای لیبوف واسیلیوا را رد کرد.

دیوان با در نظر گرفتن مجموع استدلالات دو طرف، در گام اول به این نتیجه رسید که در قوانین نیروهای نظامی در روسیه، آزمون‌های روان‌شناسی مدنظر قرار گرفته است تا بر اساس آن وضعیت روانی سربازان مورد سنجش قرار گیرد. از این‌رو، آزمون‌های روان‌شناسی، افراد دارای بیماری‌های روانی را از افراد سالم جدا می‌کند. بر این اساس، نتایج آزمون‌های روان‌شناسی صورت گرفته بر روی فرزند لیبوف واسیلیوا حاکی از آن است که وی دارای هیچ مشکلات روان‌شناختی نبوده تا بر اساس آن، اقدام به خودکشی کند. در کنار آن، دیوان با تحقیقات خود به این نتیجه رسید که در دوره سربازی در روسیه توأم با قلدری است؛ بدین معنا که سربازان قدیمی و برخی از نیروهای کادر، سربازان تازه‌وارد را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند. گرچه این مسئله نیز در قوانین نیروهای نظامی در روسیه جرم‌انگاری شده است، اما مسئله جرم‌انگاری و اجرای آن متفاوت است. این مسئله که به موضوع کیفیت قانون برمی‌گردد، حاوی این نکته مهم است که در بسیاری از موارد، برخی رفتارها جرم‌انگاری شده اند، اما در عمل به آن‌ها به مثابه رفتارهای مجرمانه نگریسته نمی‌شود. مصداق بارز این مسئله، قلدری در دوره سربازی در روسیه است. با توجه به این مسائل، دیوان این نظر را مورد حکم قرار داد که با وجود خطرات جدی برای تهدید حیات سربازها دولت روسیه مکلف بوده تا بر اساس قسمت دوم ماده ۲ کنوانسیون، کلیه تضمین‌های لازم را برای حفظ حیات انسان‌ها ارائه دهد. با این حال، در این پرونده، گرچه خودکشی به صورت عامدانه بوده، اما اقدام به این کار توسط متوفی نتیجه مستقیم قلدری در خدمت سربازی است و از آن‌جا که دولت روسیه تدابیر لازم برای حفظ جان انسان‌ها را در نظر نگرفته است، لذا، به نقض ماده ۲ کنوانسیون محکوم می‌شود. این حکم نیز یکی دیگر از نوآوری‌های دیوان در فاصله سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۲ است؛ زیرا در این رأی گرچه فرد اقدام به خودکشی کرده، اما دلیل خودکشی عدم ارائه تضمین‌های لازم دولتی برای حفظ حیات بوده است. به عبارت دقیق‌تر، از آن‌جا که از یک‌سو، دولت هیچ تلاشی برای حفظ حیات سربازان نکرده و

از سوی دیگر، حیات سرباز در معرض خطر جدی قرار داشته و هر لحظه، امکان مرگ وی وجود داشته، لذا، مسئول خودکشی وی، دولت است.

نتیجه‌گیری

حق حیات به‌عنوان یکی از بنیادین‌ترین حقوق بشری، جایگاه ویژه‌ای در نظام‌های حقوقی بین‌المللی دارد. در این میان، دیوان اروپایی حقوق بشر با تکیه بر مفاد کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و رویه‌های قضایی خود، نقش بسیار مهمی در تبیین و حفاظت از این حق ایفا کرده است. مسئولیت دولت‌ها در نقض حق حیات از طریق بررسی‌های دقیق دیوان، شفاف‌تر و ملموس‌تر شده است.

دیوان اروپایی حقوق بشر، از طریق آرای خود، نه تنها به تشریح مصادیق نقض حق حیات پرداخته بلکه معیارهای مسئولیت دولت‌ها را نیز تعیین کرده است. این معیارها شامل وظیفه دولت‌ها در جلوگیری از خطرات تهدیدکننده حق حیات، تحقیق و تعقیب موارد نقض و ارائه جبران خسارت مناسب به بزه دیدگان و خانواده‌های آنان می‌شود. دیوان با تأکید بر لزوم تحقیقات مستقل و مؤثر، تضمین محاکمه عادلانه و الزام به پرداخت غرامت، اصولی را پایه‌ریزی کرده که دولت‌ها باید در رعایت حق حیات به کار گیرند.

از سوی دیگر، بررسی رویه‌های دیوان نشان می‌دهد که نقض حق حیات می‌تواند ناشی از اقدامات مستقیم دولت‌ها یا از طریق عدم اقدام کافی در حفاظت از این حق باشد. دیوان اروپایی با رویکردی جامع به این موضوع، به شناسایی و محکومیت نقض‌های سیستماتیک و فردی پرداخته و از دولت‌ها خواسته است تا با اصلاح قوانین، سیاست‌ها و رویه‌های اجرایی خود، زمینه‌های پیشگیری از تکرار چنین نقض‌هایی را فراهم آورند.

رویه قضایی دیوان اروپایی حقوق بشر بر اساس ماده ۲ بر مبنای پروتکل های ۶ و ۱۳ الحاقی به کنوانسیون اروپایی حقوق بشر حاوی این مطلب مهم است که حق حیات همه افراد می‌بایست به وسیله قانون مورد حمایت قرار گیرد و هیچ کسی نباید عمداً از حق حیات خود محروم شود و لغو مجازات اعدام راحتی در زمان صلح پیش بینی کرد.

این موضوع نه تنها قتل عمدی را دربرمی‌گیرد بلکه شرایطی را نیز شامل می‌شود که در آن اعمال زور موجب سلب حیات شود. در این شرایط، اعمال زور کشنده در واقع مصداقی از قتل عمد محسوب می‌شود، به مرور زمان رویه قضایی دیوان اروپایی حقوق بشر متحول شد و بدین ترتیب در راستای، موارد نقض مصوبات پروتکل‌ها در عمل توسط دولت های عضو شورای اروپا، نه تنها کشته شدن فرد را

دربرمی‌گیرد، بلکه هرگونه ایجاد خطر برای زندگی فرد را نیز شامل می‌شود. به همین دلیل، مواردی همچون مرگ در زندان، مرگ در بازداشتگاه‌ها، مرگ در دوره سربازی ، مرگ در اثر قصور شهرداری ها و مسائل پزشکی، اقدامات پیش دستانه جهت مقابله با بزهکاران سیاسی، عدم صحیح به کارگیری سلاح، فقدان استقلال قضایی، کثرت گرایی فرهنگی و جرایم دولتی نیز در زمره مواردی محسوب می‌شود که به موجب آن دیوان دولت‌ها را مسئول قلمداد می‌کند.

در نهایت، تحلیل مسئولیت دولت‌ها در نقض حق حیات از منظر رویه دیوان اروپایی حقوق بشر، نشانگر اهمیت حیاتی تقویت نظام‌های حقوقی داخلی و بین‌المللی برای حفاظت از این حق اساسی است. این بررسی‌ها می‌توانند به‌عنوان الگویی برای سایر نهادهای حقوق بشری و کشورها در جهت تضمین و ارتقاء حق حیات مورد استفاده قرار گیرند. دیوان اروپایی حقوق بشر با آرای خود، نه تنها به تحقق عدالت در موارد خاص کمک کرده، بلکه به توسعه و تثبیت استانداردهای بین‌المللی در حوزه حقوق بشر یاری رسانده است.

References

Ashouri , Mohammad (2014)؛ Criminal law Councilof Erope , First edition , Tehran. Khorsandy Publication, [In Persian].

Aghaei Jannet Makan, Hossein (2008); The necessity of forming the World Court of Human Rights, private rights thoughts, fifth year, number 13 [In Persian].

Bedau, Hugo Adam(1968). The Right to Life, The Monist, Vol. 52, Issue 4, 1. C. Judicial rulings, documents and reports

Ehsani Motlaq, Mohammad Reza (2014); The right to life in monotheistic religions, comparative theology, year six, number fourteen [In Persian].

Griffin, James(2008). On Human Rights. Oxford New York: Oxford University.

Halabi, Ali Asghar (2003); Man in Islam and Western Schools, second edition, Asatir Publications [In Persian].

Harm Raduction Intematonal (2015).The Death Penalty for Drug Offences: Gatal erstew 2015 The Extrem Fringe of Global Drug Policy.

Jovan Arasteh, Hossein (2019). the right to life; Foundations, scope and accessories, collection of articles on citizenship rights; Explorations and Challenges, first edition, Tehran: Samit Publications [In Persian].

Mansouri Dehbid, Abdolreza et al. (2020), Analysis of the Ethical Basis of Judicial Supervision in Criminal Proceedings, Ethical Research Quarterly, Year 11, Number 2 [In Persian].

Marhouni, Mohsen and Raeisi, Leila (2021); The effect of the European Court of Human Rights on how to limit fundamental rights and freedoms in the Iranian Constitution, Scientific Quarterly of International Legal Research, Volume 14, Number 54 [In Persian].

Mohammadi alamouti, Hassan et al. (2016), the right to life and its deprivation from the perspective of Islam and international human rights with an emphasis on suicide operations,

Islamic Religious Research, VOL 37, [In Persian].
Mustafizi, Serovnaz and Balvi, Mehdi (2016); The Right to Death in International Human Rights Instruments, Treaty Legal Research, Volume 1, Number 1, [In Persian].
Qari Seyed Fatemi, Seyed Mohammad (2010); Human rights in the contemporary world, book two, analytical essays on rights and freedoms, first edition, Tehran: Shahrdanesh [In Persian].
Qari Seyyed Fatemi, Seyed Mohammad and Qobadi, Marzieh (2017); Examining the relationship between terrorism and the right to life in the light of international judicial practice, International Political Research Quarterly, No. 36 [In Persian].
Schabas, William (2010). The Abolition of the Death Penalty in International Law. Cambridge University Press.
Tabatabai, Seyyed Ahmad (2012). The European Court of Human Rights: New Structure and Jurisdictions, Legal Thoughts, Year 1, Number 5 [In Persian].
Taghrangar, Hassan (2018); The necessity of a historical approach to the death penalty for drug trafficking, encyclopedia of criminal sciences, fourth book, experimental criminal sciences, under the supervision of Ali Hossein Najafi Abrandabadi, Tehran: Mizan [In Persian].
Vuxeh, Mohammad Reza (2003); The concept of positive obligations in the practice of the European Court of Human Rights, Theology and Law Quarterly, No. 13 [In Persian].

William.A SCHABAS(2003). The Abolition of Capital Punistudent From an Intemnational Law Perspective International Conference on Convergence of Criminal Systems, bridging the gaps, The Hague, at: www. Isect. org papers / schabas.pdf.

Cases

CASE OF KRASTANOV v. BULGARIA
CASE OF OĞUR v. TURKEY
CASE OF ÜLKÜ EKİNCİ v. TURKEY
CASE OF BOSO v. ITALY
CASE OF GÜNGÖR v. TURKEY
CASE OF SALMAN v. TURKEY
CASE OF ÇİÇEK v. TURKEY
CASE OF IORGA v. MOLDOVA
CASE OF LYUBOV VASILYEVA v. RUSSIA
CASE OF HALFORD V. THE UNITED KINGDOM
CASE OF OBSERVER AND GUARDIAN V. THE UNITED KINGDOM
CASE OF DUDGEON V. THE UNITED KINGDOM
CASE OF MARCKX V. BELGIUM

Ferdowsi University of Mashhad

Iranian International Studies Association

The Iranian Research Letter of International Politics

Vol.12, Issue2, Serial No.24, Spring and Summer 2024

Published by **Ferdowsi University of Mashhad and the Iranian International Studies Association**

Editor-in-Chief **Morteza Manshadi**

Editorial Board **Hamid Ahmadi** (Professor, Department of Political Science, University of Tehran); **SeyyedHossein Athari** (Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad**; Hosein Daheshyar** (Professor, Department of International Relations, Allameh Tabatabai University); **SeyyedAsghar KeivanHosseini** (Professor Professor, Department of International Relations, Allameh Tabatabai University); **Masoud Mousavi Shafaee** (Associate Professor, Department of International Relations, Tarbiat Modares University); **Ahmad Naghibzadeh** (Professor, Department of Political Science, University of Tehran); **SeyyedHossein Seifzadeh** (Professor, Department of Political Science, University of Tehran); **Reza Simbar** (Professor, Department of Political Science, Guilan University); **Vahid Sinaei** (Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad); **Seyyed MohammadAli Taghavi** (Associate Professor, Department of Political Science, Allameh Tabatabai University); **Enayatollah Yazdani** (Associate Professor, Department of Political Science, University of Isfahan)

International Editorial Board **Adib-Moghaddam, Arshin (**Professor) SOAS, University of London (England); **Dietl, Gulshan** (Professor) Jawaharlal Nehru University (India); **Juraev, Sayfddin** (Professor) Tashkent State University of Oriental Studies (Uzbekistan**)**; **Li, Fuquan** (Professor) Northwest University (China**); Werner, Wouter (**Professor) Vrije Universiteit (Netherlands); **Yu, Dal Seung** (Professor) Hankuk University of Foreign Studies (South Korea); **Yurtaev, Vladimir** (Professor) People's Friendship University (Russia); **Zholdesbekova, Akbota** (Professor) Eurasian National University (Kazakhstan)

Executive Director Zohre eskandary

Persian Editor Fereshteh Golchin rad

English Editor Hosein Nourani

Printed by Ferdowsi University Press

ISSN 2322-3472

Address: Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran
Post Code: 9177948951
P.O. Box: 1357
Tel: +98-51-38806309
Fax: +98-51-38807393
E-mail: jipr@um.ac.ir
Website: http://irlip.um.ac.ir
Iranian International Studies Association website: http://www.iisa.ir
Iranian International Studies Association e-mail: iranianiisa@gmail.com

Ferdowsi University of Mashhad

IISA Iranian International Studies Association

Iranian Research Letter of International Politics 23

Vol 12, NO. 2 Fall & Summer 2023- 2024 ISSN: 3472-2322

Logical Frameworks and Requirements of Global Convergence in Counter-Terrorism Policy
Yaser esmailzadeh

Investigaring the regional environment of Caspian Sea; understanding patterns of conflict and security cooperation regarding the 2022 war in Ukraine from the point of view of neoclassical realism
Keyvan Afsharian, Reza Simbar, Mehdi Hedayati Shahidani
Farida Amani Kikanlo , Seyyed Amir Niakoui

Securitization of the foreign policy of the Islamic Republic of Afghanistan: levels and signs
Mohammad Sharif Taniwal, Seyed Ahmad Fatemi Nejad, Athari, Seyed Hosein, Fatemeh Mahrough

Investigating the development of Turkey's dam construction (GAP and DAP) based on the logic of its impact on the surrounding countries (with a legal approach)
Taher Heidarzadeh, Rahmat Hajimineh

Analyzing the behavioral pattern of US and UK in dealing with the Azerbaijan crisis from the perspective ofWorld-systems theory
Javad Haghgoo, Mohammad Radmard

Analyzing the Decision 2020 of the STLin the Case of "Ayash and Others"
Mohamad Setayeshpur, Saeed Mokhtari

Iran and the active neighborhood strategy; Fractal modeling in regional foreign policy
Vahid Sinaee , Fatemeh Mahrough , Ehsan Mozdkhah

Genealogy of "Counterterrorism Discourse" in US Foreign Policy
Alireza Samiee Esfahani, Nafiseh Allahdadi

Epistemology of resistance against actions of international criminal court; instances and samples
Seyyed Mahdi Seyyedzadeh Sani, Mohamad Mehdi Sadeghi

Feasibility of de dollarization in Iran's economy based on membership in the BRICS organization
Aboalghasem Shahriari

Investigating the needs of Iran's media diplomacy in the war between Russia and Ukraine
Mehdi Shirmohammadi

Evolution in the foundations and political-security bases of power in the Middle East and the strategic-approach requirements of I.R.Iran
Farzad Rostami, Mokhtar Zibaee, Forouzan Marzbani

Pathology of the official diplomacy of the Islamic Republic of Iran towards Turkmenistan(۲۰۱۵-۲۰۲۰) Emphasizing the paradiplomatic approach
Elham Sabagh, Mahnazgoodarz

Examining the Research Approaches of Iranian International Relations Articles: Review of Scientific Research Articles Published from March 21, 2021 to March 20, 2022
Sajjad Sadeghi

Foreign Policy Strategies in the situation of Systemic Adaptation: Persian Gulf Region
Mohammad Reza Faraji

Late Nationalism and the Collapse of the Development Mentality in Afghanistan 2002-2021
Mohammad Ebrahim Forouzesh, Mehdi Najafzadeh, Vahid Sinaei, Morteza Manshadi

A comparative study of clean energy policy in the sustainable development of China and United States
Arsalan Ghorbani Sheikhneshin, Shirin Haddad Zand

The application of layered causal analysis to explain the looking to east approach in the Iran's foreign policy
Saeedeh Kouzehgari, Soheil Goodarzi

The conceptual metaphor of "path" and "transformation of justice" in the foreign policy discourse of the 13th government(With emphasis on the speeches of president at the annual assembly of the united nations)
Seyed Hashem Moniri , Seyyed Hossein Athari
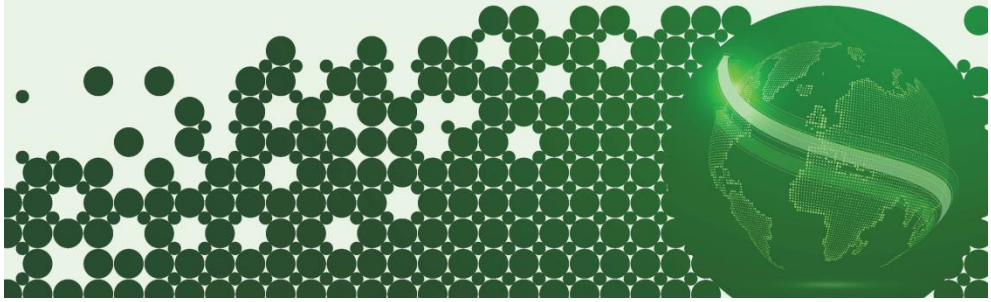
The Responsibility of Governments in Violating the Right to Life Evaluation of the Procedure of the European Court of Human Rights
Mohammad Ashouri, Mohammad Sadegh Chavoushi, Jafar Kousha